مکیال المکارم

در فوائد دعا برای حضرت قائم

تألیف:

مرحوم آیة الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی

جلد دوم

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

مَكارِمُ الأخلاق

قَالَ ٱلْإِمَامُ ٱلْمَهْدِيُّ ٱلْمُنْتَظَر «عجّل الله تعالی فرجه الشریف»

اِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ

لَانَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ

ما نظر خود را از شما بر نمی‌گیریم (که به حال خود وا بمانید) و فراموشتان نمی‌کنیم.

■ **نام کتاب**	:	مکیال المکارم (فی فوائد الدّعاء للقائم عليه السلام)
□ **نویسنده**	:	مرحوم آیت اللّه سید محمّد تقی موسوی اصفهانی
□ **مترجم**	:	سیّد مهدی حائری قزوینی
□ **ناشر**	:	ایران نگین
□ **لیتوگرافی**	:	کوثر ـ ۶۶۳۰۸۶۵
□ **چاپ**	:	نگین ـ ۲۹۳۱۴۸۱
□ **نوبت**	:	**دوم ـ زمستان ۱۳۸۱**
□ **شمارگان**	:	۵۰۰۰ جلد
□ **شابک جلد ۲**	:	۴-۱۳-۷۵۸۰-۹۶۴
□ **شابک دوره**	:	۲-۱۴-۷۵۸۰-۹۶۴
□ **قیمت دوره**	:	۵۵۰۰ تومان

مرکز پخش:

قم / خیابان دور شهر / کوچهٔ ۱۸ / کوی میترا / پلاک ۳۱

مرکز پخش کتاب غدیر

تلفاکس: ۷۷۳۲۵۷۲(۰۲۵۱) ـ همراه: ۰۹۱۱۲۵۱۹۹۲۹ ـ ۰۹۱۱۲۵۳۹۰۲۹

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يٰا اَيُّهَا العَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنٰا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَينَا إِنَّ اللهَ يَجْزِی المُتَصَدِّقِينَ﴾؛

عزیزا؛ ما و خاندانهایمان را سختی و رنج فراگرفته، و با کالایی ناچیز به درگهت آمده‌ایم، پس تو پیمانه (مکیال) ما را لبریز کن، و بر ما تصدُّق فرمای که البته خداوند بخشندگان را پاداش نیک دهد.

سوره یوسف، آیه ۸۸

«وَ اَكْثِرُوا الدُّعٰآء بِتَعْجِيلِ الفَرَجِ فَإِنَّ ذٰلِکَ فَرَجَكُمْ»؛

و برای تعجیل فَرَج بسیار دعا کنید که آن فَرَج شما است.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

تقدیم

بـــه خـتم الأئـمه إمـام امـم
غـــیاث هـمه حـجَّت مـنتقم
مُبیدِ الأعادی مُـزیل الظّـلام
به مهدیّ قائم عـلیه السـلام
کنم هدیه این خدمت کَمترین
مترجم کتابی عظیم و وزیـن
قبولش اگر افتد این تـرجـمه
ندارم ز دشـمن دگـر واهـمه

فهرست

بخش هفتم: چگونگی دعا برای تعجیل فَرَج امام عصر ﷺ

بخش هشتم: تکالیف بندگان نسبت به آن حضرت ﷺ

سخن مترجم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِـهِ الطّٰاهِرِين سيَّما مولانا صاحِبِ الزَّمان وَخليفة الرَّحمن الحُجَّة بن الحسن روحی له الفداء.

از روزی که خداوند، عالم و آدم را آفرید و به ممکنات جامهٔ هستی پوشانید، قلمِ تکلیف در میان نهاد و آن را معیار آزمون خلایق قرار داد، تا هر کدام بهتر عمل کرد و خوبتر فرمان برد مقامش بالاتر رود و تقرّب بیشتری یابد. در این هنگامهٔ گذشت أعصار و گردش روزگار، در فراز و نشیبها و زیر و زبر شدنها، در کشاکش مرگ و زندگی و جلوه‌های نور و ظلمت و جنگ و ستیز حق و باطل آدمی در بوتهٔ آزمایش قرار گرفته و پروردگار توانا اینهمه صحنه را برای ابتلا و امتحان او بر پا فرموده است، تا انسان از استعدادهای نهفته در وجود خویش بهره گیرد و مراتب معرفت را بپیماید، و مشمول رحمت مخصوص خداوند گردد. خداوند می‌فرماید: ﴿**الَّذی خَلَقَ الموتَ وَالحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أحْسَنُ عَمَلاً**﴾[1]؛ خدایی که مرگ و زندگانی را آفرید تا شما بندگان را بیازماید که کدامیک از شما نیکوکارتر است. ﴿**وَمَا خَلَقْتُ الجِنَّ وَالإنْسَ إلَّا لِيَعْبُدُونِ**﴾[2]؛ و من جن و إنس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا [به یکتایی] پرستش کنند. ﴿**وَكَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ**

---

۱. سورهٔ ملک، آیه ۲.

۲. سورهٔ ذاریات، آیه ۵۶.

عَدُوّاً شَيَاطِينَ الإنسِ وَالجِنِّ﴾[۱]؛ و این چنین در برابر هر پیغمبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برانگیختیم.

پر واضح است که امتحان بدون تعلیم و توجیه قبلی نامعقول است. لذا خداوند حکیم، برای ارشاد و تعلیم افراد بشر پیغمبران و رسولان را برانگیخت و امامان را نصب فرمود و تمام ابزارهای تعلیم و تزکیه ـ از بشارت و انذار و حکمت و... ـ را همراهشان ساخت. و چنین فرمود: ﴿وَلقدْ أرْسَلْنا رُسُلَنَا بالبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الكِتَابَ وَالميزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾[۲]؛ همانا ما پیغمبران خود را با دلایل روشن و معجزات [به سوی خلق] فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند.

البته خود معلمان و مربیان بشر نیز در مَعْرض آزمایشها بوده‌اند و پس از انجام هر آزمون به مرتبه و مقام دیگری نایل می‌شدند، و گونه‌هایی از این ابتلاءها را در قرآن می‌خوانیم. از جمله: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إلیٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْلَهُ عَزْماً﴾[۳]؛ و همانا ما با آدم عهدی بستیم و در آن عهد او را استوار و ثابت قدم نیافتیم. ﴿وَ إذِا بتَلَى إبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكلِماتٍ فَأتَمَّهُنَّ قَالَ إنّي جَاعلُكَ للنَّاسِ إمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالمين﴾[۴]؛ و به یاد آور هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد خدا بدو گفت من تو را به امامت خلق برگزینم عرض کرد این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا فرمایی؟ فرمود [آری اگر صالح و شایستهٔ آن باشند] که عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید. و در مورد آزمایشهای ملّتها و اُمّتها چنین آمده است: ﴿أحَسِبَ النَّاسُ أنْ يُتْرَكُوا أنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنونَ﴾[۵]؛ آیا مردم چنین پنداشتند که به صِرف اینکه گفتند ما ایمان آورده‌ایم رهایشان کنند و بر این دعوی هیچ امتحانشان ننمایند، و ما اُممی که پیش از اینان بودند را به آزمایش و امتحان آوردیم تا خداوند دروغگویان را از راستگویان کاملاً معلوم سازد. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيءٍ مِنَ الخَوْفِ

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۲.
۲. سوره حدید، ایه ۲۵.
۳. سوره طه، آیه ۱۱۵
۴. سور بقره، آیه ۱۲۴
۵. سوره عنکبوت، آیه ۲

وَالجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالانْفُسِ وَالثَّمَراتِ﴾[1]؛ و البتّه شما را به گونه‌هایی از ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازماییم.

متأسفانه تعداد اندکی از کاروان عظیم انسانها از آزمونها سر بلند بیرون آمدند. و هر چه پیغمبر از سوی خداوند برای هدایت مردم مبعوث شد او را استهزا نمودند و از تعالیم آن مربّیان بزرگ کمتر بهره گرفتند، پیغمبران و پیغمبر زادگان را کشتند. و از پیروی آنان سر باز زدند، و به سعادت و کمال خود پشت کردند. و از جمله امتحانهای بزرگ الهی برای عموم افراد بشر مسئلهٔ غیبت حضرت ولی عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ می‌باشد که از جهات مختلف امتحانها و آزمایشهایی در بر دارد، و هر کدام از افراد به فراخور استعداد و ظرفیّت خویش مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌گیرند.

حوادث و دگرگونی‌ها و فتنه‌ها و مکتبها و مذهبها و... انسانها را به حیرت می‌افکنند، و آزمونها برایشان پیش می‌آورند. در روایات به این آزمایشهای سخت تصریح شده و بزرگان دین مردم را از مردود شدن، در آنها بر حذر داشته‌اند. امامان بر حق علیهم السلام فرموده‌اند: «مردم غربال خواهند شد و جز تعداد بسیار اندکی از آن بیرون نخواهند ماند». «دین نگهداشتن در عصر غیبت بسان آتش سرخ در کف داشتن است». «روزگاری فرا خواهد رسید که از اسلام جز نامی و از قرآن جز نشانی باقی نماند». «مسجدهایشان آراسته و معمور ولی دلهایشان از ایمان تهی باشد». «شیعیان نیز با یکدیگر اختلاف کنند تا آنجا که بر روی هم آب دهان افکنند و همدیگر را تکفیر کنند». با این وصف راه خلاصی از مهالک و خوب بیرون آمدن از امتحانها نیز از احادیث خاندان عصمت علیهم السلام به وضوح دیده می‌شود، و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که ندانسته به ضلالت افتاده است.

ثقة الإسلام کلینی از مفضل بن عمر روایت آورده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مبادا فاش کنید، به خدا قسم امام شما سالیانی از روزگار غایب خواهد ماند و شما در امتحان سخت واقع خواهید شد، تا اینکه دربارهٔ او حرفهای مختلف گفته می‌شود. مرده، کشته شده، در کدام وادی رفته است؟ البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود، و در أمواج حوادث واژگون خواهید شد همانطور که کشتی در

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵

أمواج دریا واژگون می‌شود. پس کسی نجات نمی‌یابد مگر آنکه خداوند از او پیمان گرفته و در دلش ایمان ثبت گردیده باشد و او را به روحی از جانب خود تأیید نموده باشد. و دوازده پرچم اشتباه‌انگیز بر پا خواهد شد که نمی‌دانند به کدام سوی رو کنند؛ راوی گوید: پس گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت نگاهی به خورشید افکند که به ایوان تابیده بود و فرمود: ای اباعبدالله این آفتاب را می‌بینی؟ گفتم: بله. فرمود: به خدا سوگند أمر ما از آفتاب روشن‌تر است[1]. راه نجات از مهالک در زمان غیبت دعا کردن برای تعجیل فَرَج می‌باشد، که در آیات قرآن و روایات أدلّه و شواهد بسیاری بر آن هست، از جمله: حضرت امام حسن عسکری ﷺ به احمد بن اسحاق فرمودند: **وَاللهِ لَيَغيبَنَّ غَيبةً لا يَنجُو فيها من الهَلَكةِ إلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى القَوْلِ بإمامتِهِ وَوَفَّقَهُ [فيها] للدُّعاءِ بِتَعْجيلِ فَرَجِهِ**؛ به خدا سوگند [فرزندم مهدی] غیبت خواهد کرد غیبت کردنی که، در آن نجات نخواهد یافت مگر کسی که خدای عز و جل او را بر اعتقاد به امامتش ثابت دارد، و به دعا کردن برای تعجیل فَرَجش توفیق دهد[2].

و در توقیع شریفی از حضرت ولیّ عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ آمده: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فَرَج که همان فَرَج شما است[3]. و در روایات دیگر... .

در این کتاب علاوه بر اینکه مطلب مورد بحث به طور گسترده و بی‌نظیری بررسی شده و با دلایل محکم و شواهد مُتْقَن اثبات و روشن گردیده، مطالب و مباحث بسیاری نیز مورد پژوهش و تحقیق قرار گرفته و مسائل جالبی در رشته‌های مختلف علوم و معارف، تحلیل و ترسیم شده است که نشانگر کثرت اطلاع و دقت نظر و صفای باطن مرحوم مؤلّف بزرگوار کتاب می‌باشد. زبان من از حمد و ثنا، و خامه از توصیف شکر و سپاس، و فکر از شمارش نعمتهای بی‌پایان خدای عزّ و جل و الطاف و عنایات بی‌کران ولیّ اعظمش مولانا حجة بن الحسن ـ روحی فداه ـ عاجز است که چنین سعادت بزرگی نصیبم دادند و توفیق ترجمهٔ این اثر مهم به این حقیر و غلام درگاه حضرت صاحب الزمان ﷺ

---

۱. اصول کافی، ۳۳۶/۱.
۲. کمال الدین، ۲ / ۳۸۴.
۳. کمال الدین، ۲ / ۴۸۵.

روزی گردید. امید است این خدمت ناچیز را مولایم ـ که گردنم زیر بار منّت اوست ـ از من بپذیرد و از درگاه خداوند خواهانم که تمام کارهایم را در جهت خدمت به آن حضرت قرار دهد. و نیز رجاءِ واثق دارم که خوانندگان عزیز بر آن شوند که آن دستور بزرگ، یعنی دعا برای تعجیل فَرج را به کار بندند و دیگران را نیز به انجام آن دلالت و ترغیب نمایند و مؤلّف و مترجم و مصحح و بانی و ناشر را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

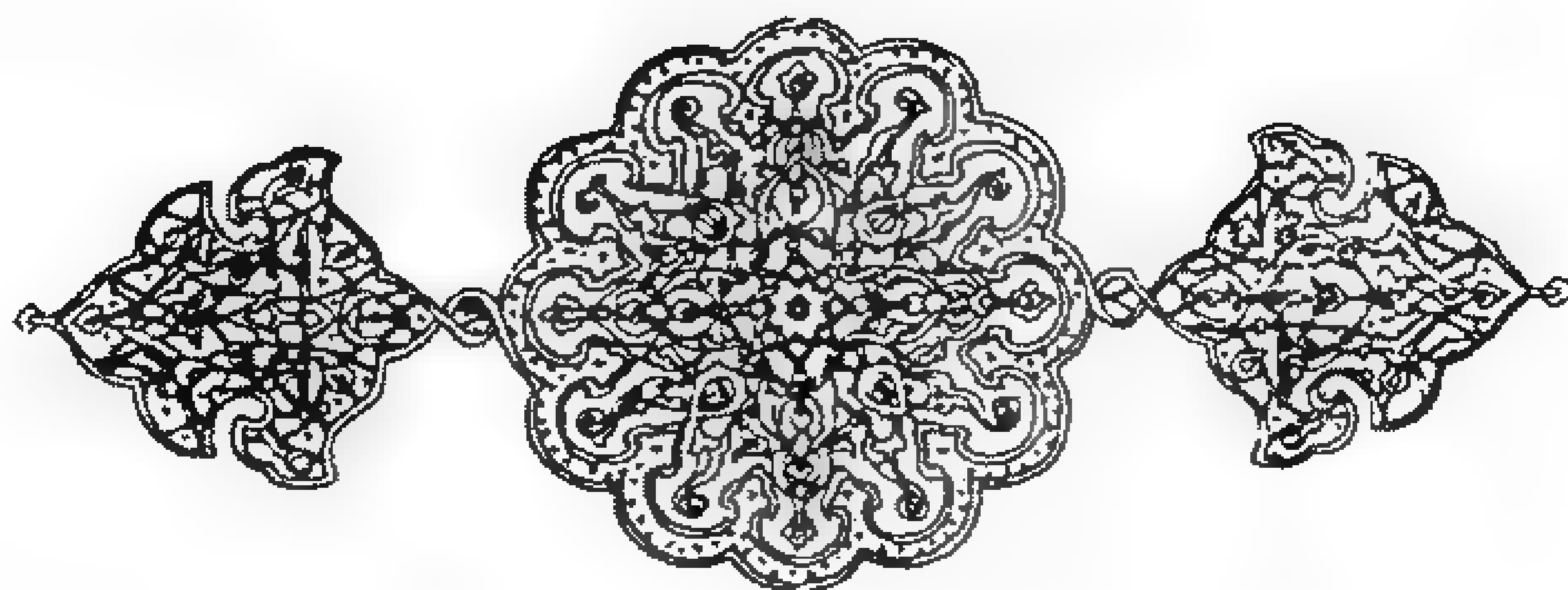
شهر مقدس قم ـ شعبان المعظم ۱۴۰۴ ه.ق.

سید مهدی حائری قزوینی

بخش ششم

اوقات و حالات تأکید شده

برای دعا



از مواردی که دعا برای حضرت صاحب الزمان ـ عجل الله فرجه ـ و درخواست ظهور آن جناب از درگاه خداوند، سفارش و تأکید بیشتری شده، و از آیات و روایات و دلیل عقل شواهدی بر آنها هست در ذیل می‌آید:

۱ ـ بعد از هر نماز واجب

شاهد بر این معنی اینکه: در تعداد از دعاهای روایت شده از امامان معصوم علیهم السلام، این امر آمده است، از جمله: ـ در اصول کافی مرسلاً از حضرت ابوجعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) روایت است که فرمود: هرگاه از نماز واجبی فراغت یافتی بگو: «رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى الله عليه و آله وَ سلم نَبِيّاً، وَ بالإسْلاَم دِيناً، وَ بِالقُرآنِ كِتَاباً، وَ بفلانٍ وَ فلانٍ أئمَّةً، اللَّهُمَّ وَلِيُّکَ فُلانَ فَاحفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ، وَ مِنْ فَوْقِهِ، وَ مِنْ تَحْتِهِ وَ آمْدُدْ لَهُ فی عُمُرِهِ وَ آجْعَلْهُ القَائم بِأَمْـرِکَ وَ الْـمُنْتَظَرَ (وَ الْـمُنْتَصِرَ خ ل) لِدينِکَ وَ أَرِهِ مَا يُحِبُّ وَ تَقَرُّبِهِ عَيْنُهُ فی نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ فِي أَهلِهِ وَ مَالِهِ، وَ فی شِيعَتِهِ وَ فِي عَدُوِّهِ، وَ أرِهِمْ مِنْهُ مَا يَحْذَرُونَ، وَ أرِهِ فِيهِمْ مَا يُحِبُّ وَ تَقَرُّبِهِ عَيْنُهُ، وَ آشْفِ صُدُورَنَا وَ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنينَ»[1].

همین حدیث را شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن حضرت به طور مرسل چنین روایت کرده فرمود: هرگاه از نماز واجبی فراغت یافتی پس بگو: «رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً وَ بالإسْلاَم دِيناً، وَ بِالقُرْآنِ كِتَاباً، وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى الله عليه و آله وَ سلم نَبِيّاً، وَ بِعَلِيٍّ وَلِيّاً،

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۵۴۸

وَ الحَسَنِ وَ الحُسَينِ وَ عَلِيِّ بنِ الحُسَينِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهم السلام أَئِمَّةً. اللَّهُمَّ وَلِيُّكَ الْحُجَّةُ فَاحفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ عَنْ شِمالِهِ، وَ مِنْ فَوْقِهِ، وَ مِنْ تَحْتِهِ وَ اَمْدُدْ لَهُ فى عُمُرِهِ وَ اَجْعَلْهُ القَائمَ بِأَمْرِکَ وَ الْمُنْتَصِرَ لِدينِکَ وَ أَرِهِ مَا يُحِبُّ وَ تَقَرُّبِهِ عَيْنُهُ فى نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أَهلِهِ وَ مَالِهِ، وَ فِى شِيعَتِهِ وَ فِى عَدُوِّهِ، وَ أَرِهِمْ مِنْهُ مَا يَحْذَرُونَ، وَ أَرِهِ فِيهِمْ مَا يُحِبُّ[1] وَ تَقَرُّبِهِ عَيْنُهُ، وَ اَشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ»[2]؛ [خلاصه ترجمهٔ دعا چنین است] خداوند را به پروردگاری پذیرفتم و اسلام را به عنوان دین و قرآن را کتاب آسمانی و محمد صلى الله عليه وآله را پیغمبر، و علی را ولیّ خود، و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن بن علی عليهم السلام را به امامت پذیرفتم. پروردگارا ولیّ تو حضرت حجت است پس او را از پیش روی و پشت سر و از سمت راست و چپ، و از بالا و پایین حفظ کن. و عمرش را امتداد بخش. و او را قائم به امر خویش قرار ده که برای دینت یاری طلبد، و آنچه دوست می‌دارد و دیده‌اش به آن روشن گردد، نسبت به خودش و خاندانش و نوادگانش و دارائیش و پیروانش، و نسبت به دشمنش. به او بنمایان. و دشمنانش را به آنچه هراس دارند [از نابودیشان به دست او] دچار گردان. و بدین وسیله درد سینه‌های ما و سینه‌های مؤمنین را شفا ببخشای.

می‌گویم: فلان و فلان که در روایت کافی آمده کنایه از امامان گذشته عليهم السلام است. و منظور از اللّهمّ ولیُّک فلان، کنایه از مولای ما صاحب الزمان عليه السلام می‌باشد که صدوق نامهای شریف آنها را با صراحت آورده، و این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه دعا برای تعجیل فرج بعد از هر نماز واجب، موکّد است.

شاهد دیگر بر این أمر روایتی است که در بحار به نقل از کتاب الاختیار سید ابن

---

۱. در بعضی نسخه‌ها (تُحِبُّ) به صیغهٔ مخاطب آمده و خطاب به خداوند است. و (تَقَرُّ) احتمال دارد به فتح تاء و قاف باشد فاعل برای آن حضرت، و به احتمال دیگر به ضم تاء و کسر قاف به صیغهٔ خطاب به خداوند و فاعل آن ضمیر مستتر در آن باشد و احتمال سوم آن است که به ضم تاء و فتح قاف به صیغهٔ مجهول باشد. مؤلف.

۲. من لا یحضره الفقیه، ۱/ ۳۲۷.

الباقی از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: هر کس بعد از هر نماز فریضه این دعا را بخواند، امام (م ح م د) بن الحسن علیه و علی آبائه السلام را در بیداری یا خواب خواهد دید: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَولانٰا صَاحِبَ الزَّمَانِ اَیْنَما کَانَ وَحَیثُما کٰانَ مِنْ مَشَارِقِ الأرْضِ وَمَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا عَنِّیِ وَعَنْ وَالِدَیَّ و عَنْ وُلْدِی وَإِخْوَانی التَّحِیَّةَ وَالسَّلَامَ عَدَدَ خَلْقِ اللهِ وَزِنَةَ عَرْشِ اللهِ وَمَا أَحْصَاهُ کِتَابُه وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ اللّهُمَّ إنّی أُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِیحَةِ هذَا الیَوْمِ وَمَا عِشْتُ فِیهِ مِنْ أیّامِ حَیَاتِی عَهْداً وَعَقْداً وَبَیْعَةً لَهُ فِی عُنُقِی لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَداً، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أنصَارِهِ وَالذَّا بیّنَ عَنْهُ وَالمُمْتَثِلِینَ لِأَوَامِرِهِ وَنَوَاهِیهِ فِی أَیّامِهِ وَالمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ اللّهُمَّ إنْ حَالَ بَینی وَبَیْنَهُ المَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلی عِبَادِکَ حَتْماً مَقْضِیاً فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤتَزِراً کَفَنِی شاهِراً سَیْفی مُجَرِّداً قَنَاتِی مُلَبِّیاً دَعْوَةَ الدَّاعِی فِی الحَاضِرِ وَالبَادِی اَللّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِیدَةَ وَالغُرَّةَ الحَمِیدَةَ وَاکْحُلْ بَصَرِی بِنَظْرَةٍ مِنّی إلَیْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ اللّهُمَّ اشدُد أَزْرَهُ وَقَوِّ ظَهْرَهُ وَطَوِّلْ عُمُرَهُ وَأعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلَادَکَ وَأَحْیِ بِهِ عِبَادَکَ فَإنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ اَلحقُّ: «ظَهَرَ الفَسَادُ فِی البَرِّ وَالبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ» فَأَظْهِرِ اللّهُمَّ لَنَا وَلِیَّکَ وَابنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ المُسَمَّی بِاسْمِ رَسُولِکَ صلّی الله علیه وَآله حَتّی لا یَظْفَرَ بِشَیءٍ مِنَ البَاطِلِ إلّا مَزَّقَهُ وَیُحِقَّ اللهُ الحَقَّ بِکلمَاتِهِ وَیُحَقِّقَهُ اَللّهُمَّ اَکْشِفْ هٰذِهِ الغُمَّةَ عَنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ بِظُهُورِهِ إنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعیداً وَنَریهُ قَرِیباً وَصَلَّی اللهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»؛ بار خدایا به مولای ما صاحب الزمان هر کجا که هست و به هر سوی رو می‌کند از مشارق و مغارب زمین، هموارها و ناهموارهای آن، از طرف من و والدینم و فرزندانم و برادرانم تحیّت و سلام برسان، به تعداد خلق خدا و به وزن عرش الهی و آنچه کتابش شمارش نموده، و علمش به آن احاطه کرده است، پروردگارا، من در صبح این روز و تا زنده هستم در همهٔ روزهای زندگانیم پیمان و عقد و بیعتی از برای او در گردنم تجدید و تازه می‌کنم که نه از آن روی گردانم و نه هیچ گاه آنها را بشکنم، پروردگارا مرا از یاران و مدافعان از حریمش، و فرمانبرداران اوامر و نواهی آن بزرگوار در ایّام حکومتش و شهید شدگان در پیشگاهش قرار دِه، بار الٰها اگر میانهٔ من و او با مرگ که بر بندگانت امر قطعی و حتمی تقدیر فرموده‌ای جدایی افتاد پس [هنگام ظهورش] مرا از قبر بیرون آور در حالی که کفنم را به کمر بسته و شمشیرم را کشیده و

نیزه‌ام را برهنه نموده باشم، و دعوت آن دعوت کنندۀ حق را در شهر و بیابان لبیک گویم. پروردگارا آن رخسار زیبای رشید و [صاحب] جبین ستوده را نشانم ده، و دیده‌ام را با سرمۀ نگاهی به او روشنایی بخش، و فرجش را تعجیل و برنامۀ قیامش را آسان فرمای. پروردگارا به او نیرو عطا کن و پشتش را محکم ساز و عمرش را طولانی نمای و به وجود او سرزمین‌هایت را آباد گردان و بندگانت را حیات ده که تو فرموده‌ای و قول تو حق است: فساد در خشکی و دریا بر اثر کردارهای مردم آشکار شد پس ای پروردگار آشکار کن ولیّ خودت و فرزند دخت پیامبرت را که همنام او است تا از باطل چیزی باقی نگذارد، و خداوند حق را با کلمات خویش اثبات و محقَّق دارد. بار إلٰها این غم بزرگ [غیبت] را با ظهور او از این امّت برطرف ساز، که آنها (مخالفین) ظهورش را دور می‌پندارند و ما آن را نزدیک می‌بینیم، و درود خداوند بر محمد و آل او باد.

مؤلف گوید: نظیر این دعا در بخش هشتم إنْ شاء الله تعالی خواهد آمد.

و از جمله شواهد بر تأکید داشتن دعا برای فَرَج آن حضرت پس از هر نماز واجب روایتی است که در مکارم الاخلاق آمده: روایت است که هر کس این دعا را بعد از هر نماز واجب بخواند و بر آن مواظبت نماید، آن قدر عمر خواهد کرد تا از زندگی سیر شود، و به دیدار حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه مشرَّف خواهد شد، دعا چنین است: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللّٰهُمَّ إِنَّ رَسُولَکَ الصّادِقَ المُصَدَّقَ صَلَوٰاتُکَ عَلَیهِ وَ آلِهِ قالَ إِنَّکَ قُلْتَ مَا تَرَدَّدْتُ فِی شَیْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ کَتَرَدُّدِی فِی قَبْضِ رُوحِ عَبْدِیَ المُؤْمِنِ یَکْرَهُ المَوْتَ وَ أَنَا أَکْرَهُ مَسَائَتَهُ اللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لِأَوْلِیائِکَ الفَرَجَ وَ النَّصْرَ وَ العَافِیَةَ وَ لَا تَسُؤْنِی فِی نَفْسِی وَ لَا فِی فُلانٍ. قالَ: وَ تَذْکُرُ مَنْ شِئْتَ»[1]؛ خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست، پروردگارا به درستی که رسول راستگوی تصدیق شدۀ تو ـ که درود تو بر او و آلش باد ـ فرمود که تو فرموده‌ای: من در هیچ امری که انجام دهندۀ آنم تردّد نکرده‌ام همچون تردّد در قبض روح بندۀ مؤمن خودم، او مرگ را إکراه دارد و من خوش ندارم او را ناراحت کنم، پروردگارا پس بر محمد و آل محمد درود فرست و برای اولیای خودت فرج و نصرت و عافیت را تعجیل فرمای، و مرا

---

۱. مکارم الاخلاق، طبرسی، ۳۳۱

نه در مورد خودم و نه در مورد فلانی بدی مرسان. فرمود: و به جای کلمهٔ فلانی هر کس را بخواهی نام می‌بری[۱].

می‌گویم: و علّامهٔ مجلسی در بخش صلاة بحار به نقل از کتاب فلاح السائل عالم ربانی سید علی بن طاووس آورده که گفته: از مهمّات برنامه‌های مستحبّی برای کسی که طول عمر می‌خواهد اینکه بعد از هر نماز از تعقیباتش این باشد: که ابومحمد هارون بن موسی از ابوالحسین علی بن یعقوب عجلی کسائی از علی بن الحسن بن فضال از جعفر بن محمد بن حکیم از جمیل بن درّاج روایت کرده که گفت: مردی بر حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ وارد شد و عرض کرد: ای آقای من، سنّم بالا رفته و خویشانم مرده‌اند، و من می‌ترسم که مرگ مرا دریابد در حالی که کسی را نداشته باشم تا با او انس بگیرم و به او مراجعه نمایم. امام ﷺ فرمود: از برادران ایمانی تو کسی هست که از قرابت نسب یا سبب به تو نزدیکتر است، و اُنس توبه او از اُنست با خویشانت بیشتر است، با این حال بر تو باد دعا، و اینکه پس از هر نماز بگویی: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ الصَّادِقَ الأمين ﷺ قَالَ: إِنَّكَ قُلْتَ: مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِيَ المُؤْمِنِ يَكْرَهُ المَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَائَتَهُ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لِوَلِيِّكَ الفَرَجَ وَ العَافِيَةَ وَ النَّصْرَ وَ لَا تَسُؤْنِي فى نَفْسِي وَلَا فِي أَحَدٍ مِنْ أَحِبَّتِي»؛ و اگر خواهی یک یک بستگانت را نام ببر، و یا به طور پراکنده یا همه را یک جا یاد کن. آن مرد گوید: به خدا قسم آن قدر عمر کردم تا اینکه از زندگی خسته شدم. ابومحمد هارون بن موسی گوید: محمد بن الحسن بن شمون بصری این دعا را می‌خواند و صد و بیست و هشت سال با فراخی عمر کرد. تا از زندگی ملول شد و این دعا را ترک کرد. سپس از دنیا رفت، خدایش رحمت کند[۲].

و نیز مجلسی به نقل از دعوات راوندی و مکارم الاخلاق و مصباح شیخ طوسی، و جُنّة الأمان، و البلد الأمین، این عبارت را آورده: روایت شده که هر کس این دعا را بعد از هر نماز فریضه بجای آورد. و بر آن مواظبت نماید. آنقدر زنده می‌ماند که از زندگی ملول گردد.

---

۱. مکارم الاخلاق، طبرسی، ۲۸۴.

۲. بحار الانوار، ۸۶/۷، فلاح السائل، ۱۶۷.

می‌گویم: در بخش گذشته؛ مکرمت بیست و هشتم، جهت اینکه این دعا درخواست تعجیل فرج مولایمان حضرت حجت ﷺ است را بیان نمودیم، و دلایل این مطلب را آوردیم.

توضیح

اینکه فرمود: «**مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ**». نظیر این تعبیر در چند روایت در اصول کافی و غیر آن آمده: شیخ بهایی در شرح الأربعین گفته: نسبت تردد خاطر به خدای تعالی که این حدیث متضمن آن است چنانکه مخفی نیست محتاج به توجیه و تأویل است، و بر چند وجه تأویل آن کرده‌اند:

اوّل: آنکه در کلام چیزی تقدیر باشد، و تقدیر کلام این باشد که: «**لَوْ جَازَ عَلَيَّ التردُّد مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ**»، یعنی: اگر بر من تردُّد [و تردید] روا می‌بود، تردُّد [و آمد و شد خاطر] نمی‌داشتم هرگز در چیزی مثل تردّدی که در وفات مؤمن می‌داشتم.

دوّم: آنکه چون عادت بر این جاری شده است که در مسائه [و ناخشنود کردن] کسی که إحترام و عزّت او را لازم دانند، و خاطر را تعلق به او باشد، مثل دوست نزدیک و یار موافق تردد خاطر به هم رسد و در ناخشنودی کسی که او را نزد این شخص قدر و منزلتی نباشد مثل دشمن و مار و عقرب و امثال آن تردد خاطر به هم نرسد، بلکه چون به خاطر بگذرد که بدی به او رسیده در خاطر جای می‌یابد بی‌آنکه تردد و آمد و شد خاطری دست دهد، می‌تواند بود که تعبیر کنند از توقیر و إحترام او به حصول تردد در حال مسائهٔ او، و از خواری و مذلت او به: عدم حصول تردد در آن حال، بنابراین می‌تواند بود که مراد حضرت عزّت تعالی شأنه از این کلام ـ و الله اعلم ـ آن باشد که هیچ کس از مخلوقات مرا نزد من قدر و منزلت و حرمتی نیست مثل قدر و منزلت بندهٔ مؤمن و حرمت او پس کلام از قبیل استعارهٔ تمثیلیّه تواند بود که معنی آن ضمن شرح بعض احادیث سابق یاد شده است.

سوم: در حدیث از طریق خاصّه و عامّه وارد است که خدای تعالی در وقت احتضار بندهٔ مؤمن، لطف و نوازش و بشارت به دخول بهشت و امثال آن آنقدر بر او ظاهر

می‌سازد که کراهت مرگ از طبیعت او زایل می‌شود. و او را رغبت تمام به انتقال از این عالم فانی به عالم باقی به هم می‌رسد، و به سبب آن ایذا و تشویش او از درد مرگ و سختیهای آن کاسته می‌شود به گونه‌ای که او را نهایت رضا به مردن به هم می‌رسد و رغبت تمام به آن حاصل می‌گردد، پس تشبیه کرده است خدای تعالی این معامله را به معاملهٔ کسی که اراده کرده باشد به دوست خود سختی برساند به قصد آنکه در پی آن نفع عظیمی به او عاید شود، پس تردد داشته باشد در آنکه به چه نحو این الم و رنج را به او رساند که به او آزار بسیاری نرسد، و همیشه مرغّبات و محسِّنات می‌گفته باشد، و نفعی که آن ألم در عقب دارد ذکر می‌کرده باشد تا آنکه او را به آن رغبت تمام به هم رسد و الم مذکور را بر خود راحت انگارد، و در این صورت نیز کلام از قبیل استعارهٔ تمثیلیّه خواهد بود[1].

و نیز بر مقصود دلالت دارد آنچه در کتاب جمال الصالحین از مولای ما حضرت صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: از جمله حقوق ما بر شیعیان این است که بعد از فریضه دست بر چانه بگیرند و سه مرتبه بگویند: «يَا رَبَّ مُحَمَّدٍ عَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ يـا رَبَّ مُحَمَّدٍ احْفَظْ غَيْبَةَ مُحَمَّدٍ يٰا رَبَّ مُحَمَّدٍ إنْتَقِمْ لِابْنَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ»[2]؛ ای پروردگار محمد فَرَجِ آل محمد را زودتر گردان، ای پروردگار محمد [دینت را در] پنهانی محمد حفظ کن، ای پروردگار محمد برای دختر محمد انتقام بگیر.

تتمّه‌ای پُر سود

اکنون که از روایات نقل شده دلالت بر مقصود بیان گشت بدآنکه سِرّ مطلب در این است که حقیقت عبادت و اصل آن و شرط قبولیش معرفت إمام ﷺ و دوستی او است، پس لازم است که مؤمن بعد از هر نماز حقیقت ایمان خود و راستی ولایش را نسبت به مولایش ابراز دارد، و با دعا برای او و تقاضای تعجیل فَرَجَش از درگاه خدای عزّ و جل ارادتش را إظهار نماید، تا نمازش با سبب قبولی مقترن گردد، و آنچه در بخش اوّل و پنجم

---

۱. شرح الاربعین / ۴۱۷.

۲. جمال الصالحین، تعقیبات مشترکه ـ خطی ـ.

آوردیم و نیز آنچه در بخش هشتم خواهد آمد بر این مطلب دلالت دارد. اضافه بر روایاتی که در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی. ﴿اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[1]؛ امروز دین شما را کامل ساختم. و نیز فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتىٰ عَلَى مَا فَرَّطْتُ في جَنْبِ اللهِ﴾[2]؛ اینکه کسی بگوید دریغا بر آنچه در جنب الله کوتاهی ورزیدم. و تفسیر آیات دیگر آمده ـ که جمع‌آوری و ضبط همهٔ آنها دشوار یا غیرممکن است ـ و همین طور است در روزه و حج و عبادتهای دیگر، لذا صلوات بر محمد و آل او ﷺ و دعا برای فَرَجِ مولایمان ﷺ در روزها و شبهای ماه رمضان وارد شده است.

در اینجا خوش دارم حدیث شریفی که در تفسیر البرهان روایت شده بیاورم که در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتىٰ عَلَى مَا فَرَّطْتُ في جَنْبِ اللهِ﴾. به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: ما جنب الله هستیم، و ما برگزیدهٔ خداوند می‌باشیم، و ما اِختیار شدهٔ الهی هستیم، و میراثهای پیغمبران به ما سپرده شده، و ما اُمنای خدای عز و جل می‌باشیم، و ماییم حجتهای الٰهی، و ماییم ریسمان خداوند (حبل الله)، و ماییم رحمت خداوند بر خلق او، و ماییم کسانی که خداوند به ما [آفرینش] را آغاز کرده و به ما ختم فرماید، و ما هستیم امامان هدایت، و ماییم چراغهای [زدایندهٔ] تاریکی، و روشن کنندگان راه هدایت، و ماییم نشانه‌ای که برای اهل دنیا معروف است، و ماییم پیشی گرفتگان و ماییم آخرین [اولیا] هر آنکه به ما تمسک جُست به مقصد رسید، و هر کس از ما کناره گرفت در [طوفان بلا] غرق شد. و ماییم رهبران روسفیدان، و ماییم محرم [راز] خداوند، و ما هستیم راه و صراط مستقیم به سوی خدای عز و جل، و ماییم کسانی که خداوند بر خلق خود نعمت بخشیده، و ماییم شیوهٔ (حق پرستی) و ماییم کانون نبوّت، و ما هستیم جایگاه رسالت، و ماییم اُصول دین. و به سوی ما فرشتگان آمد و شد کنند، و ماییم چراغ برای کسی که به ما روشنی جوید، و ماییم راه برای هر آن کس که به ما اِقتدا کند. و ماییم هدایت کنندگان به بهشت، و ما هستیم گیره‌های اِسلام. و ماییم پُلها و ماییم گذرگاههایی که هر کس بر شیوهٔ ما سیر کند برنده است، و هر کس از ما عقب

---

۱. قرآن کریم، سورهٔ مائده، آیه ۳

۲. قرآن کریم، سورهٔ زمر، آیه ۵۶

بیفتد نابود شده است. و ما هستیم رکن أعظم. و ماییم کسانی که رحمت بوجودمان نازل می‌گردد، و به سبب ما باران بر شما می‌بارد. و ماییم کسانی که خداوند به خاطر ما عذاب را از شما برطرف می‌سازد. پس هر کس نسبت به ما بینش یافت و ما و حقّ ما را شناخت و به أمر ما ملتزم شد پس او از ما است و به ما باز می‌گردد[1]. سِرّ دیگری نیز برای تأکید دعا کردن در آن حال برای آن حضرت ـ عجل الله تعالی فرجه ـ به خاطر می‌رسد اینکه در روایات متعددی آمده که: هر مؤمنی را پس از هر نماز واجب دعای مستجاب شده‌ای است.

این روایات در کتاب وسائل الشیعه و کتب دیگری آمده است، پس شایسته است مؤمن کامل که مولایش را از جان و فرزندانش عزیزتر می‌داند آن دعای مستجاب را دربارهٔ او قرار دهد، و آن حضرت را بر خود مقدّم دارد.

۲ ـ بعد از نماز ظهر

از اوقاتی که دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه تأکید بیشتری دارد بعد از نماز ظهر است: دلیل و شاهد بر این معنی روایتی است که در بحار و مستدرک و جمال الصالحین از امام صادق علیه السلام آمده: هر کس بعد از نماز صبح و ظهر بگوید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ»، نمی‌میرد تا اینکه قائم علیه السلام را دیدار کند[2]. این حدیث در بخش سابق نیز گذشت.

و نیز بر این معنی دلالت دارد آنچه در بخش صلاة بحار به نقل از فلاح السائل سیّد أجلّ علی بن طاووس رحمه الله آمده: سید فرموده: از مهمّات در تعقیب نماز ظهر اقتدا کردن به امام صادق علیه السلام است در دعا برای حضرت مهدی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایات صحیح مژده به آمدنش داده و اینکه در آخر زمان ظهور خواهد کرد. چنانکه ابومحمد هارون الدنبلی از ابوعلی محمد بن الحسن بن محمد بن جمهور قمی از پدرش محمّد بن جمهور از احمد بن الحسین شکَری از عبّاد بن محمد مداینی روایت کرده که گفت: بر حضرت

---

۱. تفسیر البرهان ۴ / ۸۰.

۲. بحار الانوار، ۸۶ / ۷۷.

ابوعبدالله امام صادق ﷺ در مدینه وارد شدم. هنگامی که از نماز واجب ظهر فراغت یافت در حالی که دستهایش را به سمت آسمان بلند کرده بود می‌گفت: أَیْ سَامِعَ کُلِّ صَوْتٍ أَیْ جَامِعَ کُلِّ فَوْتٍ أَیْ بَارِئَ کُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ المَوْتِ أَیْ بَاعِثُ أَیْ وارِثُ أَیْ سَیِّدَ السَّاداتِ أَیْ إِلهَ الْآلِهَةِ أَیْ جَبّارَ الْجَبَابِرَةِ أَیْ مَالِکَ (مَلِکَ خ ل) الدُّنْیَا وَالآخِرَةِ أَیْ رَبَّ الأَرْبَابِ أَیْ مَلِکَ المُلُوکِ أَیْ بَطَّاشُ أَیْ ذا البَطْشِ الشَّدیدِ أَیْ فَعَّالاً لِمَا یُرِیدُ أَیْ مُحْصِی عَدَدَ الأَنْفَاسِ وَنَقْلَ الأَقْدَامِ أَیْ مَنِ السِّرُّ عِنْدَهُ عَلاَنِیَةٌ أَیْ مُبْدِیءُ أَیْ مُعِیدُ أَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ عَلَی خیرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِی أَوْ جَبْتَ لَهُمْ عَلَی نَفْسِکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ وَأَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ السَّاعَةَ بِفِکَاکِ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَأَنْجِزْ لِوَلِیِّکَ وَابْنِ نَبِیِّکَ الدَّاعِی إِلَیْکَ بِإِذْنِکَ وَأَمِینِکَ فِی خَلْقِکَ وَعَیْنِکَ فِی عِبَادِکَ وَحُجَّتِکَ عَلیٰ خَلْقِکَ عَلَیْهِ صَلَوَاتُکَ وَبَرَکَاتُکَ وَعْدَهُ، اللَّهُمَّ أَیِّدْهُ بِنَصْرِکَ وَانْصُرْ عَبْدَکَ وَقَوِّ أَصْحَابَهُ وَصَبِّرْهُمْ وَافْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَاناً نَصِیراً وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَمْکِنْهُ مِنْ أَعْدَائِکَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ[۱]؛

ای شنوندهٔ هر صدا، ای جمع کنندهٔ هر از دست رفته، ای برآورندهٔ هر جنبنده پس از مرگ، ای برانگیزنده، ای وارث، ای آقای آقایان، ای خدای خداوندگاران، ای درهم شکنندهٔ جبّاران، ای مالک (پادشاه) دنیا و آخرت، ای پروردگار پروردگاران، ای پادشاه پادشاهان، ای سخت کوبنده، ای به شدت مؤاخذه کننده، ای آنکه هر چه بخواهد انجام دهد، ای شمارندهٔ نَفَسهای خلق و گام زدنها، ای کسی که سِرّ نزد او آشکار است، ای پدیدآورندهٔ موجودات، ای بازگردانندهٔ آنها، از تو می‌خواهم به حق خودت بر برگزیدگان خَلْقَتْ، و به حقی که برای آنان بر خودت واجب شمرده‌ای که بر محمد و خاندانش درود فرستی، و همین حالا بر من منّت نهی و گردنم از آتش رها گردد، و وعدهٔ ولیّ خود و فرزند پیامبرت دعوت کننده به سویت و به اجازه‌ات، و أمین تو در خلایق و چشم تو در بندگانت و حجّت تو بر خلقت که درود و برکاتت بر او باد؛ وعده‌ای که به او داده‌ای وفا کن. بار إِلٰها به نصرتت تأییدش کن، و بنده‌ات را یاری فرما و یارانش را نیرو بخش و شکیبایشان گردان و برای آنان از جانب خود حجّتی قرار ده که همیشه یارشان باشد، و فَرَجش را تعجیل کن، و بر دشمنانت و دشمنان پیامبرت توانایی بخش ای بخشنده‌ترین بخشندگان. راوی

۱. بحار الانوار، ۸۶ : ۶۲؛ فلاح السائل، ۱۷۰.

گفت: فدایت شوم آیا چنین نیست که برای خودت دعا کردی؟ فرمود: برای نور آل محمد ﷺ و سابق ایشان و انتقام گیرندهٔ از دشمنانشان به امر خداوند، دعا کردم. عرضه داشتم: خداوند مرا فدایت سازد، کی هنگام خروجش خواهد شد؟ فرمود: هرگاه کسی که خلق و أمر به دست او است(= خدا) بخواهد. گفتم: پس آیا نشانه‌ای پیش از آن هست؟ فرمود: آری. نشانه‌های متعددی دارد. گفتم: مانند چی؟ فرمود: بیرون شدن پرچمی از مشرق و پرچمی از مغرب و فتنه‌ای که اهل زَوْراء[1] را فرا می‌گیرد، و خروج مردی از فرزندان عمویم زید در یمن، و غارت شدن پردهٔ کعبه، و خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد.

علّامهٔ مجلسی در بحار گفته[2]: و در مصباح شیخ طوسی و البلد الأمین و جنة الأمان و الإختیار آمده: از اموری که به تعقیب نماز ظهر اختصاص دارد: «**یا سَامِعَ کُلِّ صَوْتٍ...**». تا آخر دعا می‌باشد، و در همهٔ این منابع به جای (أَیْ) (یا) آمده است.

می‌گویم: هر چند که سند حدیث به حسب اصطلاح ضعیف است ولی به مقتضای قاعدهٔ تسامح(= آسان) گرفتن در دلایل أعمال مستحبی) که در اصول فقه به اثبات رسیده، انجام آن به جا است، به همین جهت است که مشایخ علمای ما ـ که نامشان برده شد ـ بر آن اعتماد کرده‌اند.

به هر حال از این حدیث و دعای یاد شده چند مطلب استفاده می‌شود:

اوّل: استحباب دعا دربارهٔ حضرت حجت ﷺ و درخواست تعجیل فَرَج آن حضرت بعد از نماز ظهر.

دوم: مستحب بودن بلند کردن دستها هنگام دعا کردن برای آن حضرت ﷺ.

سوم: استحباب شفاعت خواستن از امامان ﷺ و درخواست خود را با سوگند دادن به حق ایشان پیش از دعا و تقاضای حاجت.

چهارم: استحباب مقدم داشتن حمد و ثنای الهی پیش از عرض حاجت.

پنجم: استحباب مقدَّم داشتن درود و صلوات بر محمد و آل او ﷺ پیش از طلب حاجت.

---

۱. زوراء، نام بغداد است. گاهی به ری هم اطلاق شده است.

۲. بحار الانوار، ۸۶/ ۶۳.

ششم: پاک کردن دل از گناهان به وسیلهٔ استغفار و مانند آن، تا از لوث آلودگیها پاکیزه شود و آمادهٔ اجابت گردد، که درخواست مغفرت و آزادی گردن از آتش بر این امر دلالت دارد.

و اما اینکه امامان ﷺ در مواردی درخواست مغفرت می‌کرده‌اند با اینکه ـ به دلایل عقلی و نقلی و به اجماع ـ معصوم بودنشان ثابت است، وجوهی در توجیه آن بیان کرده‌اند که اینجا مجال ذکر آنها نیست.

هفتم: اینکه منظور از ولیّ ـ هرگاه که به طور مطلق یاد شود ـ در سخنان و دعاهای امامان ﷺ وجود مقدس مولایمان صاحب الزمان ﷺ است، در بخش پنجم نیز دلالت بر این معنی گذشت.

هشتم: استحباب دعا کردن دربارهٔ اصحاب و یاران آن حضرت ﷺ.

نهم: اینکه امام ﷺ شاهد و ناظر کارها و افعال بندگان است، و همیشه آنها را مشاهده می‌کند، دلیل بر این معنی جملهٔ: «وَ عَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ» می‌باشد، شواهد دیگری بر این مطلب نیز قبلاً گذشت.

دهم: اینکه از جمله أَلقاب مولایمان حضرت حجت ﷺ: نور آل محمد ﷺ می‌باشد، در روایات نیز شواهدی بر این امر هست که محقق نوری برخی از آنها را در کتاب النجم الثاقب[1] خود آورده است.

یازدهم: اینکه امام عصر عجل الله تعالی فرجه ـ پس از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین ـ از همهٔ امامان صلوات الله علیهم اجمعین افضل است، بعضی از روایات نیز این مطلب را تأیید می‌کند.

دوازدهم: اینکه خداوند متعال زمان آن حضرت را تأخیر انداخته و او را برای انتقام گرفتن از دشمنان خود و دشمنان پیغمبرش ذخیره نموده، و روایات در این باره در حدّ تواتر است.

سیزدهم: اینکه زمان ظهور آن جناب از امور مخفی است که مصلحت الهی مقتضی پنهان بودن آن است، روایات در این مورد نیز به تواتر رسیده است.

---

۱. نجم ثاقب.

چهاردهم: نشانه‌های یاد شده در این حدیث از علائم حتمیّه نیست. زیرا که امام صادق ﷺ در آخر سخن خود فرموده‌اند: و خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد.

۳ـ بعد از نماز عصر

سومین وقتی که دعا برای تعجیل فرَج حضرت صاحب الأمر عجّل الله فرجه تأکید شده بعد از نماز عصر است.

و دلیل بر این معنی روایتی است که در کتاب فلاح السائل سیّد أجل علی بن طاووس ﷺ آمده، مرحوم سید فرموده: از مهمّات پس از نماز عصر اقتداکردن به مولایمان موسی بن جعفر امام کاظم ﷺ، در دعاکردن برای مولایمان حضرت مهدی صلوات الله علیه است، چنانکه محمد بن بشیرازدی از احمد بن عمر بن موسی کاتب از حسن بن محمد بن جمهور قمی از پدرش محمد بن جمهور از یحیی بن الفضل نوفلی روایت کرده که گفت: در بغداد بر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر وارد شدم، هنگامی که نماز عصر را پایان داده بود، آنگاه دستهایش را به سوی آسمان بلندکرد و شنیدم که می‌گفت: «أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ البَاطِنُ وَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ إِلَيْکَ زِيَادَةُ الْأَشْيَاءِ وَ نُقْصَانُهَا وَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَ الخَلْقَ بِغَيْرِ مَعُونَةٍ مِنْ غَيْرِکَ وَ لَا حَاجَةٍ إِلَيْهِمْ وَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مِنْکَ المَشِيَّةُ وَ إِلَيْکَ البَدْءُ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ قَبْلَ القَبْلِ وَ خَالِقَ القَبْلِ وَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ بَعْدَ البَعْدِ وَ خَالِقَ البَعْدِ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثْبِتُ وَ عِنْدَکَ أُمُّ الكِتَابِ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ غَايَةُ كُلِّ شَيْءٍ وَ وَارِثُهُ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ لَا يَعْزُبُ عَنْکَ الدَّقِيقُ وَ لَا الجَلِيلُ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ لَا تَخْفَى عَلَيْکَ اللُّغَاتُ وَ لَا تَتَشَابَهُ عَلَيْکَ الأَصْوَاتُ كُلَّ يَوْمٍ أَنْتَ فِي شَأْنٍ لَا يَشْغَلُکَ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ عَالِمُ الغَيْبِ وَ أَخْفَى دَيَّانُ الدِّينِ مُدَبِّرُ الأُمُورِ بَاعِثُ مَنْ فِي القُبُورِ مُحْيِي العِظَامِ وَ هِيَ رَمِيمٌ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَكْنُونِ المَخْزُونِ الحَيِّ القَيُّومِ الَّذِي لَا يُخَيَّبُ مَنْ سَأَلَکَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ الْمُنْتَقِمِ لَکَ مِنْ أَعْدَائِکَ وَ أَنْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الإِكْرَام»؛

تویی خداوند هیچ معبود حقّی غیر از تو نیست، اوّل و آخر و ظاهر و باطن هستی. و تویی خداوند هیچ معبودِ حقّی جز تو نیست، زیاد و کم أشیاء به تو برمی‌گردد. و تویی

خداوند هیچ خدایی غیر از تو نیست. مخلوقات را آفریدی بی‌آنکه از غیر خودت کمک بگیری یا نیازی به آنها داشته باشی، تویی خداوند هیچ خدایی جز تو نیست، مشیّت از تو و ابتدا کردن از تو است. و تویی خداوند هیچ معبودی جز تو نیست، پیش از قبل و آفرینندهٔ قبل هستی، و تویی خداوند هیچ معبودی جز تو نیست بعد از بعد و آفرینندهٔ بعدی، آنچه را بخواهی محو می‌کنی و آنچه را خواهی إثبات می‌نمایی و نزد تو است أمُّ الکتاب، تویی خداوند هیچ خدایی جز تو نیست. پایان و وارث هر شیء هستی، تویی خداوند هیچ معبودی جز تو نیست، هیچ کم و زیاد و ریز و درشتی از تو پنهان نمی‌باشد، تویی خداوند هیچ معبودی جز تو نیست، لغتها بر تو مخفی نمی‌ماند، و صداها بر تو مشتبه نمی‌شود، هر روزی تو در کاری هستی، و هیچ کاری از کار دیگر تو را مشغول نمی‌دارد، غیب و پنهان‌تر از آن را دانا هستی، نگهبان دین و تدبیر کنندهٔ اُمور، برانگیزندهٔ مردگان از قبرها، زنده کنندهٔ استخوانهای پوسیده‌ای از تو می‌خواهم به نام در پردهٔ مخزون حیّ قیّومت که هر کس تو را به آن بخواند ناامید نمی‌شود؛ اینکه بر محمد و آل او درود بفرستی و فَرَجِ إنتقام گیرنده برای تو از دشمنانت را به زودی برسانی، و آنچه به او وعده کرده‌ای وفا و إنجاز فرمایی، ای صاحب جلال و إکرام.

راوی گوید: عرض کردم: دعا برای چه کسی بود؟ فرمود: او مهدی آل محمد ﷺ است. سپس فرمود: پدرم قربان آن فربه شکم، پیوسته ابرو، باریک ساق، که شانه‌هایش پهن است، گندمگونی که با وجود آن از اثر شب زنده‌داری به زردی نیز آمیخته است، پدرم فدای کسی که شب خود را با رکوع و سجود به شمارش ستارگان می‌گذارند، پدرم قربان کسی که در راه خدا ملامت کننده‌ای هیچ ملامت کننده‌ای بر او اثر نمی‌کند، چراغ تاریکی، پدرم فدای کسی باد که قائم به أمر خداوند است.

عرضه داشتم: خروج او کی اتفاق می‌افتد؟ فرمود: هرگاه سپاهیان را در انبار در کرانهٔ فرات و دجله مشاهده کردی، و پل کوفه منهدم و بعضی از خانه‌های کوفه سوزانده شد، پس هرگاه آنها را دیدی خداوند آنچه خواهد انجام دهد. هیچ چیز بر أمر خداوند غالب و چیره نگردد. و هیچ حکم او را تأخیر نیاندازد[1].

---

۱. فلاح السائل، ۱۹۹.

۴ ـ بعد از نماز صبح

از مواقعی که دعا برای تعجیل فَرَج تأکید بیشتری دارد پس از نماز صبح است. و دلیل بر این معنی ـ اضافه بر آنچه در بعد از نماز ظهر گذشت ـ روایتی است که مجلسی در کتاب مقباس در تعقیب نماز صبح آورده که: پس از نماز صبح پیش از آنکه حرفی بزند صد بار بگوید: يَا ربِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ؛ پروردگارا بر محمّد و آل او، درود فرست، و گشایش کار آل محمد را زودتر برسان، و گردنم را از آتش [دوزخ] رهایی بخش.

۵ ـ بعد از هر دو رکعت از نماز شب

شاهد بر این است یاد شدن خصوص این عنوان در دعایی که علمای بزرگوار ما ـ که خدایشان رحمت کند ـ در تعدادی از کتابهای معتبر آن را روایت کرده‌اند، و بعضی از اصحاب این دعا را ضمن دعاهایی که بعد از دو رکعت اول نماز شب وارد شده آورده‌اند. دعا این است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ وَ لَمْ يُسْئَلْ مِثْلُكَ أَنْتَ مَوْضِعُ مَسْئَلَةِ السَّائِلِينَ وَ مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاغِبِينَ أَدْعُوكَ وَ لَمْ يُدْعَ مِثْلُكَ وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ وَ لَمْ يُرْغَبْ إِلَى مِثْلِكَ أَنْتَ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ أَسْئَلُكَ بِأَفْضَلِ الْمَسَائِلِ وَ أَنْجَحِهَا وَ أَعْظَمِهَا يَا اللهُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ وَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ أَمْثَالِكَ الْعُلْيَا وَ نِعَمِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى وَ بِأَكْرَمِ أَسْمَائِكَ عَلَيْكَ وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكَ وَ أَقْرَبِهَا مِنْكَ وَسِيلَةً وَ أَشْرَفِهَا عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَ أَجْزَلِهَا لَدَيْكَ ثَوَاباً وَ أَسْرَعِهَا فِي الْأُمُورِ إِجَابَةً وَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْأَكْبَرِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَعْظَمِ الْأَكْرَمِ الَّذِي تُحِبُّهُ وَ تَهْوَاهُ وَ تَرْضَى بِهِ عَمَّنْ دَعَاكَ بِهِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ وَ حَقٌّ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَحْرِمَ سَائِلَكَ وَ لَا تَرُدَّهُ وَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ فِي التَّورِيةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ بِكُلِّ إِسْمٍ دَعَاكَ بِهِ حَمَلَةُ عَرْشِكَ وَ مَلَائِكَتُكَ وَ أَنْبِيَاؤُكَ وَ رُسُلُكَ وَ أَهْلُ طَاعَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَ ابْنِ وَلِيِّكَ وَ تُعَجِّلَ خِزْيَ أَعْدَائِهِ».

می‌گویم: در کتاب جمال الصالحین جملاتی اضافه بر این در دعای فوق دیدم:

«وَ تَجْعَلَنَا مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ تَرْزُقَنَا بِهِ رَجَائَنَا وَ تَسْتَجِيبَ بِهِ دُعَائَنَا»؛

ترجمهٔ دعا: پروردگارا من از تو سؤال می‌کنم و همچون تویی سؤال نشده (مثلی برای تو نیست تا سؤال گردد) تو در خواستگاه سؤال کنندگان و آخرین مورد روی آوردن توجه کنندگانی، تو را می‌خوانم و هیچ کس چون تو خوانده نشده، و به تو امید می‌بندم که مثل تویی نیست تا به او توجه گردد، تو اجابت کنندهٔ دعای بیچارگانی و مهربانترین مهربانانی، از تو درخواست می‌کنم به برترین و مقبول‌ترین و عظیم‌ترین مسایل ای خدا ای بخشنده ای مهربان، و به نیکوترین اسمهایت و برترین نمونه‌هایت، و نعمتهای بیرون از شمارت، و به گرامی‌ترین اِسمهایت و محبوب‌ترین آنها نزد تو، و نزدیکترین آنها از جهت وسیله به سوی تو، و والاترین آنها از لحاظ منزلت نزد تو، و پربارترین آنها از جهت ثواب و پاداش تو، و سریع‌ترین آنها در اِجابت اُمور، و تو را سوگند به اِسم مکنونت؛ آن اسم أکبر أعَزّ أجلّ أکرم که آن را دوست می‌داری و به آن توجّه و عنایت داری و به آن از هر که تو را بخواند راضی می‌شوی و دعایش را مستجاب فرمایی، و بر تو است که سائلت را محروم ننمایی و او را رد نکنی، و تو را سوگند به هر اِسمی که برای تو است در تورات و اِنجیل و زبور و قرآن عظیم، و به هر اِسمی که حاملان عرشت و فرشتگانت و پیامبرانت و فرستادگانت و فرمانبرداران از آفریدگانت تو را به آن می‌خوانند که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و اینکه فَرَج و گشایش کار ولیّ خود و فرزند ولیّت را زود برسانی و در خواری و رسوایی دشمنانش تعجیل فرمایی، و ما را از أصحاب و یارانش قرار دهی و به وجود او امیدمان را روزی فرمایی و به برکت عنایت او دعایمان را مقرون به اجابت نمایی.

۶ ـ در قنوت نمازها

شاهد بر این دعاهای امامان ؑ برای تعجیل فَرَج، در تعدادی از قنوتهایی است که از آنها روایت شده، ما آنچه در این باره از ایشان ؑ به دست ما رسیده در اینجا می‌آوریم، توفیق از خدا است:

یک: سیّد أجل علی بن طاووس ؒ در کتاب مُهَجُ الدَّعَوات ضمن حدیثی که از ترس طولانی شدن مطلب از آوردن آن خودداری کردیم از امام زین العابدین ؑ چنین آورده:

«اللَّهُمَّ إِنَّ جِبِلَّةَ الْبَشَرِيَّةِ وَ طِبَاعَ الإِنْسَانِيَّةِ وَ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ تَرْكِيبَاتُ النَّفْسِيَّةِ وَ انْعَقَدَتْ بِهِ عُقُودُ النَّشْئَةِ تَعْجِزُ عَنْ حَمْلِ وَارِدَاتِ الأَقْضِيَةِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ لَهُ أَهْلَ الْإِصْطِفَاءِ وَ أَعَنْتَ عَلَيْهِ ذَوِي الْإِجْتِبَاءِ اللَّهُمَّ وَ إِنَّ الْقُلُوبَ فِي قَبْضَتِكَ وَ الْمَشِيَّةَ لَكَ فِي مُلْكَتِكَ وَ قَدْ تَعْلَمُ أَيْ رَبِّ مَا الرَّغْبَةُ إِلَيهِ فِي كَشْفِهِ وَاقِعَةٌ لِأَوْقَاتِهَا بِقُدْرَتِكَ وَاقِفَةٌ بِحَدِّكَ مِنْ إِرَادَتِكَ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ لَكَ دَارَ جَزَاءٍ مِنَ الخَيرِ وَ الشَّرِّ مَثُوبَةً وَ عُقُوبَةً وَ أَنَّ لَكَ يَوْماً تَأْخُذُ فِيهِ بِالحَقِّ وَ أَنَّ أَنَاتَكَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِكَرَمِكَ وَ أَلْيَقُهَا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ فِي عَطْفِكَ وَ تَرَؤُّفِكَ وَ أَنْتَ بِالْمِرْصَادِ لِكُلِّ ظَالِمٍ فِي وَخِيمِ عُقْبَاهُ وَ سُوءِ مَثْوَاهُ اللَّهُمَّ وَ إِنَّكَ قَدْ أَوْسَعْتَ خَلْقَكَ رَحْمَةً وَ حِلْماً وَ قَدْ بُدِّلَتْ أَحْكَامُكَ وَ غُيِّرَتْ سُنَنُ نَبِيِّكَ وَ تَمَرَّدَ الظَّالِمُونَ عَلَى خُلَصَائِكَ وَ اسْتَبَاحُوا حَرِيمَكَ وَ رَكِبُوا مَرَاكِبَ الْإِسْتِمْرَارِ عَلَى الْجُرْأَةِ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ فَبَادِرْهُمْ بِقَوَاصِفِ سَخَطِكَ وَ عَوَاصِفِ تَنْكِيلاتِكَ وَ اجْتِثَاثِ غَضَبِكَ وَ طَهِّرِ الْبِلَادَ مِنْهُمْ وَ اعْفُ عَنْهَا آثَارَهُمْ وَ احْطُطْ مِنْ قَاعَاتِهَا وَ مَظَانِّهَا مَنَارَهُمْ وَ اصْطَلِمْهُمْ بِبَوَارِكَ حَتَّى لَاتُبْقِ مِنْهُمْ دِعَامَةً لِنَاجِمٍ وَ لَا عَلَماً لِآمٍّ وَ لَا مَنَاصاً لِقَاصِدٍ وَ لَا رَائِداً لِمُرْتَادٍ اللَّهُمَّ امْحُ آثَارَهُمْ وَ اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ دِيَارِهِمْ وَ امْحَقْ أَعْقَابَهُمْ وَ افْكُكْ أَصْلَابَهُمْ وَ عَجِّلْ إِلَى عَذَابِكَ السَّرْمَدِ انْقِلَابَهُمْ وَ أَقِمْ لِلْحَقِّ مَنَاصِبَهُ وَ اقْدَحْ لِلرَّشَادِ زِنَادَهُ وَ أَثِرْ لِلثَّارِ مُثِيرَهُ وَ أَيِّدْ بِالْعَوْنِ مُرْتَادَهُ وَ وَفِّرْ مِنَ النَّصْرِ زَادَهُ حَتَّى يَعُودَ الحَقُّ بِجِدَّتِهِ وَ يُنِيرَ مَعَالِمَ مَقَاصِدِهِ وَ يَسْلُكَهُ أَهْلُهُ بِالْأَمَنَةِ حَقَّ سُلُوكِهِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ؛

پروردگارا به راستی که اصل خلقت بشری و طبیعت انسانی، و آنچه ترکیباتِ نفسانی بر آن نهاده شده و بندههای آفرینش به آن بسته است، از تحمل آنچه از قضاها فرا می‌رسد عاجزند مگر آنچه برگزیدگانت را بدان موفق فرموده و نخبگانت را بر پذیرش آن یاری داده‌ای. پروردگارا همانا دلها در قبضهٔ قدرت تو است، مشیّت و خواست در اختیار تو، و ای پروردگار تو می‌دانی که توجّه ما به درگاهت از برای برطرف کردنش(= قضا) در جای خودش از قدرت تو واقع نیست، و در محدودهٔ اراده و خواست تو نیفتاده است، [شرایط و زمینه‌های لازم برای برطرف کردنش فراهم نمی‌باشد]، و من می‌دانم که تو را سرای جزا دادن هر خیر و شرّی هست، پاداش و کیفر، و تو را روزی است که در آن به خاطر حق مؤاخذه خواهی فرمود، و همانا بردباری تو شبیه‌ترین چیزها به کرمت و سزاوارترین شیء

به آنچه خودت را در عطف و رأفت وصف کرده‌ای می‌باشد. و تو در کمین هر ستمگری هستی که عاقبت کارش وخیم و منزلگاهش سخت خواهد بود. پروردگارا و به راستی که تو رحمت و بردباریت را بر تمامی خلقت فراگیر ساخته‌ای، در حالی که أحکام و دستوراتت عوض شد، و سنتهای فرستاده‌ات ﷺ تغییر کرد، و ستمگران بر خالصانت سرکشی کردند، و هتک حریمت را مباح شمردند، و پیوسته با تجرّی بر ساحت کبریایی تو تاختند. پروردگارا پس با خشم شکننده‌ات و طوفانهای عقوبتت و غضب ریشه کن کننده‌ات آنها را برگیر، و جهان را از لوث وجودشان پاک گردان، و آثارشان را از آن محو کن، و از صحنه‌ها و مخفیگاههای زمین نشانه‌های آنان را برافکن، و با هلاک خویش آنها را از بیخ برکَن، تا برای آنها هیچ زمینه‌ای برای روییدن باقی نگذاری و نشانی برای روهروی به سوی آنان نگه نداری و راه خلاصی برایش ننهی و جایی برای جوینده‌ای ترک نگویی. پروردگارا آثارشان را محو فرمای و ثروتها و دیارشان را نابود ساز. و جانشینانشان را هلاک گردان، و اصلابشان را از هم جدا کن. و به عذاب جاودانیت افتادنشان را زودتر برسان و مناصب حق را برپای دار. و آتش راهنمایی را فروزان دار، و برای خونخواهی تهییج کنندهٔ آن را برانگیز، و خواستهٔ آن را با کمک خویش تأیید کن، و نصرتش را افزون فرمای تا حق با همان تازگیش بازگردد. و نشانه‌های پیمودنش روشن شود، و أهل حق با ایمنی راه آن را بپیمایند، و حقّ پیمودنش را أدا نمایند، به راستی که تو بر هر چیزی توانایی[1].

می‌گوییم: بر پژوهندهٔ روشن‌بین مأنوس با کلمات أئمهٔ اطهار ﷺ پوشیده نیست که این دعا برای ظهور مولای غایب از نظرمان حضرت مهدی ـ رواحنا فداه ـ می‌باشد، و درخواست فَرَج آن بزرگوار از درگاه پروردگار است. قرائن متعددی نیز در آن هست که أهل إعتبار آنها را می‌شناسند. اگر بگویید: شاید منظور از عبارت: «و برای خونخواهی تهییج کنندهٔ آن را برانگیز» مختار باشد. می‌گوییم: بی‌تردید مراد از آن حضرت صاحب الزمان است، دعاها و أخبار چندی نیز بر آن دلالت می‌کند که در قنوت روایت شده از آن بزرگوار ـ که خداوند فَرجش را نزدیک فرماید ـ خواهد آمد.

---

۱. مهج الدعوات، ۴۹.

دو: قنوتی که در حدیث مزبور از مولایمان ابوجعفر باقر ﷺ روایت شده: «یَا مَنْ یَعْلَمُ هَوَاجِسَ السَّرَائِرِ وَ مَكَامِنَ الضَّمَائِرِ وَ حَقَائِقَ الْخَوَاطِرِ یَا مَنْ هُوَ لِكُلِّ غَیْبٍ حَاضِرٌ وَ لِكُلِّ مَنْسِیٍّ ذَاكِرٌ وَ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَادِرٌ وَ إِلَى الْكُلِّ نَاظِرٌ بَعُدَ الْمَهَلُ وَ قَرُبَ الْأَجَلُ وَ ضَعُفَ الْعَمَلُ وَ أَرَابَ الْأَمَلُ وَ آنَ الْمُنْتَقَلُ وَ أَنْتَ یَا اللّٰهُ الْآخِرُ كَمَا أَنْتَ الْأَوَّلُ مُبِیدُ مَا أَنْشَأْتَ وَ مُصَیِّرُهُمْ إِلَى الْبِلَىٰ وَ مُقَلِّدُهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ مُحَمِّلُهَا ظُهُورَهُمْ إِلَىٰ وَقْتِ نُشُورِهِمْ مِنْ بَعْثَةِ قُبُورِهِمْ عِنْدَ نَفْخَةِ الصُّورِ وَ انْشِقَاقِ السَّمَاءِ بِالنُّورِ وَ الْخُرُوجُ بِالْمَنْشَرِ إِلَىٰ سَاحَةِ الْمَحْشَرِ لَا تَرْتَدُّ إِلَیْهِمْ أَبْصَارُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ مُتَرَاطِمِینَ فِی غُمَّةٍ مِمَّا أَسْلَفُوا وَ مُطَالَبِینَ بِمَا احْتَقَبُوا وَ مُحَاسَبِینَ هُنَاكَ عَلَىٰ مَا ارْتَكَبُوا، الصَّحَائِفُ فِی الْأَعْنَاقِ مَنْشُورَةٌ وَ الْأَوْزَارُ عَلَى الظُّهُورِ مَأْزُورَةٌ لَا انْفِكَاكَ وَ لَا مَنَاصَ وَ لَا مَحِیصَ عَنِ الْقِصَاصِ، قَدْ أَفْحَمَتْهُمُ الْحُجَّةُ وَ حَلُّوا فِی حَیْرَةِ الْمَحَجَّةِ وَ هَمْسِ الضَّجَّةِ مَعْدُولٌ بِهِمْ عَنِ الْمَحَجَّةِ إِلَّا مَنْ سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللّٰهِ الْحُسْنَىٰ فَنَجَا مِنْ هَوْلِ الْمَشْهَدِ وَ عَظِیمِ الْمَوْرِدِ وَ لَمْ یَكُنْ مِمَّنْ فِی الدُّنْیَا تَمَرَّدَ وَ لَا عَلَىٰ أَوْلِیَاءِ اللّٰهِ تَعَنَّدَ وَ لَهُمْ اسْتَعْبَدَ وَ عَنْهُمْ بِحُقُوقِهِمْ تَفَرَّدَ اللّٰهُمَّ فَإِنَّ الْقُلُوبَ قَدْ بَلَغَتِ الْحَنَاجِرَ وَ النُّفُوسَ قَدْ عَلَتِ التَّرَاقِیَ وَ الْأَعْمَارَ قَدْ نَفِدَتْ بِالانْتِظَارِ لَا عَنْ نَقْصِ اسْتِبْصَارٍ وَ لَا عَنِ اتِّهَامِ مِقْدَارٍ وَ لٰكِنْ لِمَا تُعَانِی مِنْ رُكُوبِ مَعَاصِیكَ وَ الْخِلَافِ عَلَیْكَ فِی أَوَامِرِكَ وَ نَوَاهِیكَ وَ التَّلَعُّبِ بِأَوْلِیَائِكَ وَ مُظَاهَرَةِ أَعْدَائِكَ اللّٰهُمَّ فَقَرِّبْ مَا قَدْ قَرُبَ وَ أَوْرِدْ مَا قَدْ دَنَىٰ وَ حَقِّقْ ظُنُونَ الْمُوقِنِینَ وَ بَلِّغِ الْمُؤْمِنِینَ تَأْمِیلَهُمْ مِنْ إِقَامَةِ حَقِّكَ وَ نَصْرِ دِینِكَ وَ إِظْهَارِ حُجَّتِكَ وَ الْانْتِقَامِ مِنْ أَعْدَائِكَ»؛ ای کسی که می‌داند چه در دل همی گذرد، و چه در باطنها همی پنهان گردد، و در خاطره‌ها چه نهفته است، ای آنکه هر پنهانی را شاهد و ناظر، و هر فراموش شده‌ای را ذکر، و بر هر کاری قادر، و به همه چیز ناظر هستی. مدارا به طول انجامید و أجَل نزدیک گردید، و عَمَل به سستی گرایید، و امید به نهایت رسید، و هنگام منتقل شدن فرا رسید، و تو ای پروردگار، آخِری چنانکه أوّل هستی، آنچه ایجاد فرموده‌ای فنا دهنده‌ای، و خلایق را به فرسودگی می‌رسانی. و کارهایشان را به عهده‌شان وامی‌گذاری، و مسئولیتشان را بر پشتشان قرار می‌دهی، تا وقت پراکنده شدنشان در برانگیخته شدن از قبرهایشان هنگام دمیدن در صور، و شکفته شدن آسمان به نور، و بیرون گشتن با پراکندگی به صحنهٔ محشر، در حالی که چشمهایشان خیره مانده و دلهایشان در اضطراب افتاده باشد، از کارهای گذشتهٔ خود در غم فرومانده،

و از گناهانی که بر دوش دارند بازخواست شوند. و آنجا است که از آنچه مرتکب گردیده‌اند پای حساب روند، پرونده‌ها در گردن آویخته، و سنگینی معاصی بر پشتها فرو ریخته، نه از او جدا گردد و نه راه خلاصی هست و نه گریزی از قصاص، به راستی که دلایل، لبهایشان را بسته باشد، و در سرگردانی بین راه، و پنهانی ناله، وامانده؛ و از راه میانه دور افتاده‌اند، مگر آنکه پیشتر نیکی به او رسیده باشد. که از هول آن صحنه و بزرگی حادثهٔ ورود به آن نجات خواهد یافت، [و نیز باید که] در دنیا سرکشی نکرده و با اولیای خدا لجاجت نورزیده و از آنها دوری ننموده و حقوقشان را از آنِ خود نشمرده باشد، بار إلٰها راستی که دلها به گلوها رسید، و جانها بر لب آمد، و عمرها در انتظار پایان یافت، و این نه از کمی بینش و نه از جهت متهم ساختن تقدیر است، بلکه به خاطر آنچه از گناهانی که واقع می‌شود و با تو در اوامر و نواهیت مخالفت می‌گردد، و به بازی گرفتن دوستانت و چیرگی دشمنانت می‌باشد؛ پروردگارا پس آنچه نزدیک شده نزدیکتر گردان، و آنچه نزدیک رسیده برسان، و آرزوهای باورداران را تحقّق بخش، و اُمید مؤمنین را از برپایی حقّت و یاری دینت، و آشکار نمودن حُجّتت، و انتقام گرفتن از دشمنانت، به ثمر برسان[1].

سه: قنوت حضرت ابوجعفر محمد بن علی جواد ـ که درود خداوند بر او و پدران و فرزندان گرامیش باد ـ در حدیث یاد شده آمده است: «مَنَائِحُکَ مُتَتَابِعَةٌ وَ أَيَادِيکَ مُتَوَالِيَةٌ وَ نِعَمُکَ سَابِغَةٌ وَ شُکْرُنَا قَصِيرٌ وَ حَمْدُنَا يَسِيرٌ وَ أَنْتَ بِالتَّعَطُّفِ عَلىٰ مَنِ اعْتَرَفَ جَدِيرٌ اللّٰهُمَّ وَ قَدْ غُصَّ أَهْلُ الْحَقِّ بِالرِّيقِ وَ ارْتَبَکَ أَهْلُ الصِّدْقِ فِي الْمَضِيقِ وَ أَنْتَ اللّٰهُمَّ بِعِبَادِکَ وَ ذَوِي الرَّغْبَةِ إِلَيْکَ شَفِيقٌ وَ بِإِجَابَةِ دُعَائِهِمْ وَ تَعْجِيلِ الْفَرَجِ عَنْهُمْ حَقِيقٌ اللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَادِرْنَا مِنْکَ بِالْعَوْنِ الَّذِي لَا خِذْلَانَ بَعْدَهُ وَ النَّصْرِ الَّذِي لَا بَاطِلَ يَتَکَأَدُهُ وَ أَتِحْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ مَتَاحاً فَيَّاحاً يَأْمَنُ فِيهِ وَلِيُّکَ وَ يُخَيَّبُ فِيهِ عَدُوُّکَ وَ تُقَامُ فِيهِ مَعَالِمُکَ وَ تَظْهَرُ فِيهِ أَوَامِرُکَ وَ تَنْکَفُّ فِيهِ عَوَادِي عِدَاتِکَ اللّٰهُمَّ بَادِرْنَا مِنْکَ بِدَارَ الرَّحْمَةِ وَ بَادِرْ أَعْدَائَکَ مِنْ بَأسِکَ بِدَارَ النَّقِمَةِ اللّٰهُمَّ أَعِنَّا وَ أَغِثْنَا وَ ارْفَعْ نِقمَتَکَ عَنَّا وَ أَحِلَّهَا بِالْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛

موهبتهایت پی در پی و عنایتهایت پیوسته و نعمتهایت تمام و شکر ما کوتاه و حمد

---

۱. مهج الدعوات: ۵۱

ما اندک و تو بر بذل عطوفت بر کسی که اقرار کند شایسته‌ای، پروردگارا و البتّه أهل حق را گلوها بسته شد و أهل صدق در تنگنا پریشان گردیدند، و تو ای پروردگار به بندگان و رغبت کنندگان به سویت مهربان هستی، و به إجابت دعای آنها و زود رسانیدن گشایش بر آنها شایسته‌ای، پروردگارا پس بر محمد و آل محمد درود فرست و به زودی از جانب خود کمکی به ما رسان که پس از آن خواری نباشد، و نصرتی عطا کن که هیچ باطلی آن را دشوار نسازد، و از سوی خود برای ما زمینهٔ فراخی فراهم فرمای تا در آن ولیّ تو در أمان و دشمنت ناأمید شود، و در آن فراخنای نشانه‌هایت برپای گشته، و أوامرت آشکار شده، و دشمنیهای دشمنانت ترک گردد، پروردگارا از جانب خود به رحمت پیشی گیر، و با نقمت خویش از عذابت بر دشمنانت مبادرت ورز، پروردگارا ما را یاری فرمای و به فریادمان برس و عقوبت خویش را از ما بردار و بر قوم ستمگران فرود آور[1].

می‌گوییم: شاهد بر اینکه دعای فوق از برای تعجیل فَرَج مولایمان صاحب الزمان ـ که درود خدا بر او و خاندانش باد ـ می‌باشد؛ این است که امور یاد شده در آن جز با ظهور آن جناب و آشکار شدن آن آفتاب تحقُّق نخواهد یافت، چنانکه در أخبار و أحادیث این معنی بیان شده است، آری در زمان حکومت آن حضرت تقیّه برداشته می‌شود، و اولیای خداوند آمنیت یابند، و دشمنان ناأمید گردند، و معالم دین خدا برقرار و أوامرش آشکار می‌شود.

چهار: قنوت دیگری از همان حضرت ﷺ در حدیث مشارالیه آمده، و آن مشتمل است بر دعا برای منتظرین ظهور صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه، و دوستان و دعا کنندگان در حق آن حضرت، قنوت چنین است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ بِلَا أَوَّلِيَّةٍ مَعْدُودَةٍ وَالْآخِرُ بِلَا آخِرِيَّةٍ مَحْدُودَةٍ أَنْشَأْتَنَا لَا لِعِلَّةٍ إِقْتِسَاراً وَ اخْتَرَعْتَنَا لَا لِحَاجَةٍ إِقْتِدَاراً وَ ابْتَدَعْتَنَا بِحِكْمَتِكَ اخْتِيَاراً وَ بَلَوْتَنَا بِأَمْرِكَ وَ نَهْيِكَ اخْتِبَاراً وَ أَيَّدْتَنَا بِالْآلَاتِ وَ مَنَحْتَنَا بِالْأَدَوَاتِ وَ كَلَّفْتَنَا الطَّاقَةَ وَ جَشَّمْتَنَا الطَّاعَةَ فَأَمَرْتَ تَخْيِيراً وَ نَهَيْتَ تَحْذِيراً وَ خَوَّلْتَ كَثِيراً وَ سَأَلْتَ يَسِيراً فَعُصِيَ أَمْرُكَ فَحَلُمْتَ وَ جُهِلَ قَدْرُكَ فَتَكَرَّمْتَ فَأَنْتَ رَبُّ الْعِزَّةِ وَ الْبَهَاءِ وَ الْعَظَمَةِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْإِحْسَانِ وَ النَّعْمَاءِ وَ الْمَنِّ وَ الْآلَاءِ وَ الْمِنَحِ وَ الْعَطَاءِ وَ الْإِنْجَازِ وَ الْوَفَاءِ لَا تُحِيطُ الْقُلُوبُ لَكَ بِكُنْهٍ وَ لَا

---

۱. مهج الدعوات: ۵۹.

تُدْرِکُ الْأَوْهَامُ لَکَ صِفَةً وَ لَا یُشْبِهُکَ شَیْءٌ مِنْ خَلْقِکَ وَ لَا یُمَثَّلُ بِکَ شَیْءٌ مِنْ صَنِیعَتِکَ تَبَارَکْتَ أَنْ تُحَسَّ أَوْ تُمَسَّ أَوْ تُدْرِکَکَ الْحَوَاسُّ الْخَمْسُ وَ أَنَّی یُدْرِکُ مَخْلُوقٌ خَالِقَهُ وَ تَعَالَیْتَ یا إلٰهی عَمَّا یَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً کَبِیراً اللَّهُمَّ أَدِلْ لِأَوْلِیَائِکَ مِنْ أَعْدَائِکَ الظَّالِمِینَ الْبَاغِینَ النَّاکِثِینَ الْقَاسِطِینَ الْمَارِقِینَ الَّذِینَ أَضَلُّوا عِبَادَکَ وَ حَرَّفُوا کِتَابَکَ وَ بَدَّلُوا أَحْکَامَکَ وَ جَحَدُوا حَقَّکَ وَ جَلَسُوا مَجَالِسَ أَوْلِیَائِکَ جُرْأَةً عَلَیکَ وَ ظُلْماً مِنْهُمْ لِأَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکَ عَلَیْهِمْ سَلَامُکَ وَ صَلَوَاتُکَ وَ رَحْمَتُکَ وَ بَرَکَاتُکَ فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا خَلْقَکَ وَ هَتَکُوا حِجَابَ سِتْرِکَ عَنْ عِبَادِکَ وَ اتَّخَذُوا اللَّهُمَّ مَالَکَ دُوَلاً وَ عِبَادَکَ خَوَلاً وَ تَرَکُوا اللَّهُمَّ عَالَمَ أَرْضِکَ فِی بَکْمَاءَ عَمْیَاءَ ظَلْمَاءَ مُدْلَهِمَّةٍ فَأَعْیُنُهُمْ مَفْتُوحَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ مَعْمِیَّةٌ وَ لَمْ تُبْقِ لَهُمُ اللَّهُمَّ عَلَیْکَ مِنْ حُجَّةٍ لَقَدْ حَذَّرْتَ اللَّهُمَّ عَذَابَکَ وَ بَیَّنْتَ نَکَالَکَ وَ وَعَدْتَ الْمُطِیعِینَ إِحْسَانَکَ وَ قَدَّمْتَ إِلَیْهِمْ بِالنُّذُرِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ فَأَیِّدِ اللَّهُمَّ الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیٰ عَدُوِّکَ وَ عَدُوِّ أَوْلِیَائِکَ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِینَ وَ إِلَیَ الْحَقِّ دَاعِینَ وَ لِلإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْقَائِمِ بِالْقِسْطِ تَابِعِینَ وَ جَدِّدِ اللَّهُمَّ عَلَی أَعْدَائِکَ وَ أَعْدَائِهِمْ نَارَکَ وَ عَذَابَکَ الَّذِی لَا تَدْفَعُهُ عَنِ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَوِّ ضَعْفَ الْمُخْلِصِینَ لَکَ بِالْمَحَبَّةِ الْمُشَایِعِینَ لَنَا بِالْمُوالاةِ الْمُتَّبِعِینَ لَنَا بِالتَّصْدِیقِ وَ الْعَمَلِ، الْمُوَازِرِینَ لَنَا بِالْمُوَاسَاةِ فِینَا الْمُحِبِّینَ ذِکْرَنَا عِنْدَ اجْتِمَاعِهِمْ وَ شُدَّ اللَّهُمَّ رُکْنَهُمْ وَ سَدِّدْ لَهُمُ اللَّهُمَّ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَیْتَهُ لَهُمْ وَ أَتْمِمْ عَلَیْهِمْ نِعْمَتَکَ وَ خَلِّصْهُمْ وَ اسْتَخْلِصْهُمْ وَ سُدَّ اللَّهُمَّ فَقْرَهُمْ وَ الْمُمِ اللَّهُمَّ شَعْثَ فَاقَتِهِمْ وَ اغْفِرِ اللَّهُمَّ ذُنُوبَهُمْ وَ خَطَایَاهُمْ وَ لَا تُزِغْ قُلُوبَهُمْ بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَهُمْ وَ لَا تُخَلِّهِمْ یَا رَبِّ بِمَعْصِیَتِهِم وَ احْفَظْ لَهُمْ مَا مَنَحْتَهُمْ مِنَ الطَّهَارَةِ بِوِلَایَةِ أَوْلِیَائِکَ وَ الْبَرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِکَ إِنَّکَ سَمِیعٌ مُجِیبٌ وَ صَلَّی اللهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ»؛ پروردگارا تو اوّل هستی بی‌آنکه أوّلیّت از جهت عدد باشد، و آخر هستی (بازگشت همه چیز به تو است) بی‌آنکه آخریّت را حدّ و مرزی باشد، ما را ایجاد فرمودی نه به خاطر علّتی بدون اینکه اختیاری در آن داشته باشیم، و ما را آفریدی نه از روز نیاز [به ما و یا آن] قدرت‌نمایی کردی، و با حکمت خویش ما را از روی اختیار پدید آوردی، و به جهت ازمایش ما به أوامر و نواهیت دچارمان ساختی، و با أبزارها تأییدمان کردی، و وسایل به ما عنایت نمودی، و به مقدار توانمان تکلیف دادی، و فرمانبرداری از دستوراتت را بر عهده‌مان نهادی، پس با اختیار دادن [نه به إجبار] أمر

فرمودی، و به جهت هشدار دادن نهی کردی، و بسیار نعمت بخشیدی، و [عبادت] آندکی خواستی، آنگاه دستورت سرپیچی شد پس بردباری کردی، و قَدر تو ناشناخته ماند و بزرگواری نمودی، پس تو پروردگار عزت و تابش و عظمت و کبریا و إحسان و نعمت و نیکی و مواهب معنوی و بخششها و عطاها، و برآوردن و وفا کردن هستی، دلها هیچ نهایتی از تو را نیابند، و اوهام صفتی از تو را درک ننمایند، و هیچ چیز از آفریدگانت به تو شباهت ندارد، و هیچ چیزی از ساخته‌هایت به تو مانند نگردد، برتر از آنی که احساس یا لمس شوی یا حوّاس پنجگانه تو را درک نماید، و کی می‌شود مخلوقی آفریننده‌اش را درک کند، و خدایا تو بسیار منزَّتر و برتر از آنی که ستمگران می‌گویند، بار إلٰها دوستانت را بر دشمنان ستمگر تبهکار پیمان شکن بیدادگرت یاری کن؛ بر آنهایی که بندگانت را گمراه و کتابت را تحریف [و معنی آن را بر خلاف واقع توجیه] و أحکامت را تغییر دادند [و برخلاف آن عمل کردند] و حقّت را انکار نمودند و با تجرّی نسبت توبه به جای أولیای تو نشستند، و به خاندان پیامبرت ـ که سلام و درود و رحمت و برکاتت بر آنها باد ـ ظلم کردند، پس گمراه شده و خلق تو را به گمراهی کشاندند، و پردهٔ پوششت را از بندگانت برگرفتند، و ای پروردگار مال تو را در میان خود گردانیدند و بندگانت را به بردگی کشانیدند، و ای پروردگار جهانِ زمینت را در گنگی و کوری و تاریکی سخت رها نمودند، چشمهایشان باز و دلهایشان نابینا است، و ای پروردگار برای آنها دلیلی علیه خودت باقی نگذاشتی، پروردگارا عذابت را هشدار دادی و عقابت را بیان فرمودی و به فرمانبرداران احسانت را وعده کردی، و بیم دهندگان را به سوی آنان فرستادی پس عده‌ای ایمان آوردند، پس ای پروردگار ایمان آورندگان را بر دشمنت و دشمن اولیائت تأیید فرمای تا آشکار گردند و به حق دعوت کنند، و از امام مُنْتَظَرِ برپا کنندهٔ عدل و داد پیروی نمایند، و ای پروردگار آتشت را و عذابت را که از گروه ستمگران دور نمی‌داری بر دشمنانت و دشمنان آنها تجدید کن، پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست و ناتوانی اخلاص‌داران در محبت تو که با همدردی با ما از ما پیروی کنند که هنگام گردهم‌آیی‌شان یاد ما را دوست می‌دارند، ناتوانی اینان را نیرو بخش، خدایا ارکانشان را محکم گردان، خدایا دینی که برای آنان پسندیده‌ای بر ایشان استوار ساز، و نعمتت را بر

آنان تمام فرمای، و آنان را [از دست ستمگران] خلاص کن و [برای خویش] برگزین. خدایا فقر آنها را ببرند. خدایا پریشان حالی نیازمندیشان را به سامان رسان. خدایا گناهانشان را بیامرز و خطاهایشان ببخشای. و پس از آنکه هدایتشان کرده‌ای دلهاشان را از حق برمتابان. و ای پروردگار آنها را در [منجلاب] معصیت رها مگردان. و آنچه به آنها عنایت فرموده‌ای از پاکیزگی به سبب ولایت اولیائت و بیزاری از دشمنانت برای آنان نگهدار، تو شنوای اجابت کننده هستی، درود خداوند بر محمد و آل پاکیزه و بی‌آلایشش باد[1].

پنج: قنوت مولایمان ابوالحسن علی بن محمد امام هادی ﷺ که در همان حدیث روایت شده، و آن چنین است: «يَا مَنْ تَفَرَّدَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ تَوَحَّدَ بِالْوَحْدانِيَّةِ يَا مَنْ أَضَاءَ بِاسْمِهِ النَّهَارُ وَ أَشْرَقَتْ بِهِ الأَنْوَارُ وَ أَظْلَمَ بِأَمْرِهِ حِنْدِسُ اللَّيْلِ وَ هَطَلَ بِغَيْثِهِ وَابِلُ السَّيْلِ يَا مَنْ دَعَاهُ المُضْطَرُّونَ فَأَجَابَهُمْ وَ لَجَأَ إِلَيهِ الخَائِفُونَ فَآمَنَهُمْ وَ عَبَدَهُ الطَّائِعُونَ فَشَكَرَهُمْ وَ حَمِدَهُ الشَّاكِرُونَ فَأَثَابَهُمْ مَا أَجَلَّ شَأنَكَ وَ أَعْلَا سُلْطَانَكَ وَ أَنْفَذَ أَحْكَامَكَ أَنْتَ الخَالِقُ بِغَيْرِ تَكَلُّفٍ وَ القَاضِي بِغَيْرِ تَحَيُّفٍ حُجَّتُكَ البَالِغَةُ وَكَلِمَتُكَ الدَّامِغَةُ بِكَ اعْتَصَمْتُ وَ تَعَوَّذْتُ مِنْ نَفَثَاتِ العَنَدَةِ وَ رَصَدَاتِ المُلْحِدَةِ الَّذِينَ أَلْحَدُوا فِي أَسْمَائِكَ وَ رَصَدُوا بِالمكارِهِ لِأَوْلِيَائِكَ وَ أَعَانُوا عَلَى قَتْلِ أَنْبِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ قَصَدُوا لِإِطْفَاءِ نُورِكَ بِإِذَاعَةِ سِرِّكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ وَ صَدُّوا عَنْ آيَاتِكَ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِكَ وَ دُونَ رَسُولِكَ وَ دُونَ المُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً رَغْبَةً عَنْكَ وَ عَبَدُوا طَوَاغِيتَهُمْ وَ جَوَابِيتَهُمْ بَدَلاً مِنْكَ فَمَنَنْتَ عَلىٰ أَوْلِيَائِكَ بِعَظِيمِ نَعْمَائِكَ وَ جُدْتَ عَلَيْهِمْ بِكَرِيمِ آلَائِكَ وَ أَتْمَمْتَ لَهُمْ مَا أَوْلَيْتَهُمْ بِحُسْنِ جَزَائِكَ حِفْظاً لَهُمْ مِنْ مُعَانَدَةِ الرُّسُلِ وَ ضَلَالِ السُّبُلِ وَ صَدَقَتْ لَهُمْ بِالعُهُودِ أَلْسِنَةُ الإِجَابَةِ وَ خَشَعَتْ لَكَ بِالعُقُودِ قُلُوبُ الإِنَابَةِ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الَّذِي خَشَعَتْ لَهُ السَّمٰوَاتُ وَ الأَرْضُ وَ أَحْيَيْتَ بِهِ مَوَاتَ الأَشياءِ وَ أَمَتَّ بِهِ جَمِيعَ الأَحْيَاءِ وَ جَمَعْتَ بِهِ كُلَّ مُتَفَرِّقٍ وَ فَرَّقْتَ بِهِ كُلَّ مُجْتَمِعٍ وَ أَتْمَمْتَ بِهِ الكَلِمَاتِ وَ أَرَيْتَ بِهِ كُبْرَى الآيَاتِ وَ تُبْتَ بِهِ عَلىٰ التَّوَّابِينَ وَ أَخْسَرْتَ بِهِ عَمَلَ المُفْسِدِينَ فَجَعَلْتَ عَمَلَهُمْ هَبَاءً مَنْثُوراً وَ تَبَّرْتَهُمْ تَتْبِيراً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ شِيعَتِي مِنَ الَّذِينَ حُمِّلُوا فَصَدَّقُوا وَ اسْتُنْطِقُوا فَنَطَقُوا آمِنِينَ مَأْمُونِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ لَهُمْ

---

۱. بحار الانوار، ۸۵ / ۲۲۵ و ۲۲۶.

تَوْفِيقَ أَهْلِ الهُدی وَ أَعْمَالَ أَهْلِ اليَقِينِ وَ مُنَاصَحَةَ أَهْلِ التَّوْبَةِ وَ عَزْمَ أَهْلِ الصَّبْرِ وَ تَقِيَّةَ أَهْلِ الوَرَعِ وَ كِتْمَانَ الصِّدِّيقِينَ حَتَّى يَخَافُوكَ اللَّهُمَّ مَخَافَةً تَحْجُزُهُمْ عَنْ مَعَاصِيكَ وَ حَتَّى يَعْمَلُوا بِطَاعَتِكَ لِيَنَالُوا كَرَامَتَكَ وَ حَتَّى يُنَاصِحُوا لَكَ وَ فِيكَ خَوفاً مِنْكَ وَ حَتَّى يُخْلِصُوا لَكَ النَّصِيحَةَ فِي التَّوْبَةِ حُبّاً لَكَ فَتُوجِبَ لَهُمْ مَحَبَّتَكَ الَّتِي أَوْجَبْتَها لِلتَّوَّابِينَ وَ حَتَّى يَتَوَكَّلُوا عَلَيْكَ فِي أُمُورِهِمْ كُلِّهَا حُسْنَ ظَنٍّ بِكَ وَ حَتَّى يُفَوِّضُوا إِلَيْكَ أُمورَهُمْ ثِقَةً بِكَ اللَّهُمَّ لَا تُنَالُ طَاعَتُكَ إِلَّا بِتَوْفِيقِكَ وَ لَا تُنَالُ دَرَجَةٌ مِنْ دَرَجَاتِ الخَيْرِ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ يَا مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ العَالِمَ بِخَفَايَا صُدورِ العَالَمِينَ طَهِّرِ الأَرْضَ مِنْ نَجَسِ أَهْلِ الشِّرْكِ وَ اخْرِصِ الخَرَّاصِينَ عَنْ تَقَوُّلِهِمْ عَلَى رَسُولِكَ الإِفْكَ اللَّهُمَّ اقْصِمِ الجَبَّارِينَ وَ أَبِرِ المُفْتَرِينَ وَ أَبِدِ الأَفَّاكِينَ الَّذِينَ إِذا تُتْلىٰ عَلَيهِمْ آيَاتُ الرَّحْمٰنِ قَالُوا أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ وَ أَنْجِزْلِي وَعْدَكَ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ المِيعَادَ وَ عَجِّلْ فَرَجَ كُلِّ طَالِبٍ مُرْتَادٍ إِنَّكَ لَبِالمِرْصَادِ لِلعِبَادِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ لَبْسٍ مَلْبُوسٍ وَ مِنْ كُلِّ قَلْبٍ عَنْ مَعْرِفَتِكَ مَحْبُوسٍ وَ مِنْ كُلِّ نَفْسٍ تَكْفُرُ إِذا أَصَابَهَا بُؤْسٌ وَ مِنْ كُلِّ وَاصِفِ عَدْلٍ عَمَلُهُ عَنِ العَدْلِ مَعْكُوسٌ وَ مِنْ طَالِبٍ لِلحَقِّ وَ هُوَ عَنْ صِفَاتِ الحَقِّ مَنْكُوسٌ وَ مِنْ مُكْتَسِبِ إِثْمٍ بِإِثْمِهِ مَرْكُوسٌ وَ مِنْ وَجْهٍ عِنْدَ تَتَابُعِ النِّعَمِ عَلَيهِ عَبُوسٌ أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ وَ مِنْ نَظِيرِهِ وَ أَشْبَاهِهِ وَ أَمْثَالِهِ إِنَّكَ عَلِيٌّ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»[1]؛ ای کسی که در پروردگاری بی‌مانند و در یگانگی یکتا هستی، ای آنکه به نام او روز روشنی یافت و نورها به او درخشید، و به فرمان او شب را تاریکی فراگرفت، و به باران او سیل شدید جاری شد، ای آنکه بیچارگان او را خواندند پس آنها را اجابت فرمود، و ترسناکان به او پناهنده شدند پس آنها را در أمان قرار داد، و اهل طاعت او را عبادت کردند پس آنها را پاداش عنایت کرد. و شکرگزاران حمد او را به جای آوردند پس به آنها ثواب داد، چه شأن بزرگ و قلمرو وسیع، و دستورات نافذی داری، تو آفریدگاری بدون رنج، و قضاوت کنندهٔ بدون ستم هستی، دلیلت رسا و کلمات هلاک کننده است، به تو تمسُّک جُستم و پناهنده شدم از دَمْهای اهل عناد و کمینگاههای صاحبان الحاد؛ آنان که در أسماءِ تو ملحد شدند و برای اذیت به اولیائت کمین کردند، و بر کشتن پیامبران و برگزیدگانت همدیگر را یاری دادند، و با إفشای سِرّ تو قصد خاموش کردن نورت را نمودند، و فرستادگانت را تکذیب کردند، و

---

۱. مهج الدعوات: ۶۱ و ۶۲.

از آیاتت جلوگیری نمودند، و غیر تو و فرستاده‌ات و غیر مؤمنین را برای خود برگزیدند به خاطر روی گرداندن از تو و طاغوتهای خود و جِبْتهایشان را به جای تو پرستیدند، پس تو بر اولیای خویش نعمتهای بزرگ را منّت نهادی و مواهب گرامی خود را بر آنها بخشیدی. و آنچه به آنها عطا فرموده‌ای با پاداش نیکت تمام کردی، تا آنها را از مخالفت با فرستادگانت و گم شدن در راهها حفظ نمایی، و زبان اجابت آنها به راستی پیمانهای تو را پذیرا شده، و دلهای متوجّه‌شان قرارها را با خشوع برگرفته. خداوندا تو را می‌خوانم به آن اسمت که آسمانها و زمین برایش خشوع کرده و به آن مرده‌های اشیاء را زنده فرموده‌ای و تمام زندگان را می‌میرانی و هر پراکنده‌ای را جمع، و هر جمع شده‌ای را پراکنده سازی، و به آن کلمات را تمام کرده‌ای و آیات بزرگ را نشان داده‌ای و با آن بر توبه کنندگان بازگشته‌ای و عمل مفسدین را تباه ساخته‌ای پس عمل آنها را همچون غبار پراکنده‌ای و آنها را هلاک نموده‌ای، [تو را به این اسمت می‌خوانم] که بر محمد و آل محمد درود فرستی و شیعیانم را از کسانی قرار دهی که مسئولیت بر عهده‌شان نهاده شد پس تصدیق کردند و استنطاق گشته آنگاه نطق نمودند، در امان و مورد اطمینان باشند، پروردگارا من از تو برای آنها توفیق اهل هدایت و کارهای اهل یقین و اخلاص اهل توبه و قصد اهل صبر و تقیهٔ أهل وَرَع و پرهیزکاری و پنهانکاری صِدّیقین را خواهانم تا از تو ای پروردگار چنان بترسند که آنان را از گناهانت بازدارد، و تا به طاعت تو عمل کنند که به گرامی‌داشتت نایل آیند، و تا اینکه برای تو و در راه تو از ترس تو اخلاص و خیرخواهی کنند و تا اینکه در توبهٔ نصوح خود به خاطر محبت تو از راه خلوص نیت درآیند، پس دوستی آنها را [بر خودت] واجب فرمایی آن دوستیت را که برای توبه کنندگان واجب ساخته‌ای. و تا اینکه از روی حُسنِ ظن به تو در تمامی اُمورشان بر تو تَوَکُّل نمایند، و از روی اطمینان به تو همهٔ شئون خود را به تو واگذار کنند. بار اِلٰها طاعت تو جز به توفیقت به دست نیاید، و هیچ درجه‌ای از درجات خیر جز به عنایت تو تحصیل نگردد. پروردگارا ای مالِک روز جزا دانای به آنچه در سینه‌های عالمیان نهفته، زمین را از نجاست اهل شرک پاکسازی کن. و دروغگویان را از جهت اینکه بر فرستاده‌ات تهمت زنند، از میان بردار. بار خدایا ستمگران را در هم بشکن و مفتریان را نابودگردان و تهمت

زنندگان را هلاک فرمای، آنان را که هرگاه آیات خدای رحمان بر ایشان تلاوت شود گویند: داستانهای پیشینیان است، و وعده‌ام را تحقّق بخش به درستی که تو وعده را خلاف نمی‌کنی. و فرَج و گشایش امر هر خواهندهٔ تلاشگر [که پیوسته مترقب فَرَجش هست] زودتر برسان که برای بندگانت در کمین هستی، پناه به تو می‌برم از هر شبهه‌ای که واقع را بپوشاند، و از هر دلی که از شناخت تو زندان شده باشد، و از نفسی که چون سختی و رنج ببیند کفر می‌ورزد، و از هر توصیف کنندهٔ عدالتی که عملش برعکس عدالت است، و از هر طلب کنندهٔ حقّی که از صفات حق دور باشد، و از مرتکب گناهی که در گناهش واژگونه است، و از چهره‌ای که هنگام تداوم نعمتها بر او عبوس و گرفته است، به تو پناه می‌برم از همهٔ اینها و از نظیر و اشباه و أمثال این امور، به راستی که تو والای دانای حکیم هستی.

شش: قنوت مولایمان ابومحمد امام حسن عسکری ﷺ که در همان حدیث روایت شده، و شیخ طوسی آن را در مستحبّات قنوت نماز وتر ذکر کرده، ولی از حدیث مشارالیه معلوم می‌شود و به دست می‌آید که از دعاهای مطلق باشد که به وقت معیّنی اختصاص ندارند، سیّد ابن طاووس در مهج الدعوات گفته: «و او ﷺ در قنوت خود چنین دعا نموده و به اهل قم امر فرموده آن را بخوانند هنگامی که از موسی بن بغی شکایت کردند». این قنوت را ان شاء الله تعالی در بخش آیندهٔ کتاب خواهیم آورد.

هفت: قنوت مولای عزیزمان حضرت حجّت عجّل الله تعالی فرجه که در همان حدیث آمده است: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَكْرِمْ أَوْلِيَائَكَ بِانجَازِ وَعْدِكَ وَ بَلِّغْهُمْ دَرْكَ مَا يُأَمِّلُونَهُ مِنْ نَصْرِكَ وَ اكْفُفْ عَنْهُمْ بَأْسَ مَنْ نَصَبَ الخِلَافَ عَلَيْكَ وَ تَمَرَّدَ بِمَنْعِكَ عَلَى رُكُوبِ مُخَالَفَتِكَ وَ اسْتَعَانَ بِرِفْدِكَ عَلَى فَلِّ حَدِّكَ وَ قَصَدَ لِكَيْدِكَ بِأَيْدِكَ وَ وَسَعْتَهُ حِلْماً لِتَأْخُذَهُ عَلَى جَهْرَةٍ أَوْ تَسْتَأْصِلَهُ عَلىٰ غِرَّةٍ فَانَّكَ اللَّهُمَّ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الحَقُّ: حَتّى إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضِ زُخْرُفَهَا وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتٰها أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيات لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَ قُلْتَ: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّ الغَايَةَ عِنْدَنَا قَدْ تَنَاهَتْ وَ إِنَّا لِغَضَبِكَ غَاضِبُونَ وَ إِنَّا عَلَى نَصْرِ الحَقِّ مُتَغَاضِبُونَ وَ إِلَى وُرُودِ أَمْرِكَ مُشْتَاقُونَ وَ لِانْجَازِ وَعْدِكَ مُرْتَقِبُونَ وَ لِحُلُولِ وَعِيدِكَ بِأَعْدَائِكَ**

مُتَوَقِّعُونَ اللَّهُمَّ فَأْذَنْ بِذَلِکَ وَ افْتَحْ طُرُقَاتِهِ وَسَهِّلْ خُرُوجَهُ وَوَطِّأْ مَسَالِکَهُ وَ اشْرَعْ شَرَایِعَهُ وَ أَیِّدْ جُنُودَهُ وَ أَعْوانَهُ وَبَادِرْ بَأْسَکَ القَوْمَ الظَّالِمِینَ وَ ابْسُط سَیْفَ نَقِمَتِکَ عَلَیٰ أَعْدَائِکَ المُعَانِدِینَ وَ خُذْ بِالثَّارِ إِنَّکَ جَوَادٌ مَکَّار»[1]؛ خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و اولیائت را با منجّز نمودن وعده‌ات گرامی بدار، و آنها را به آنچه از یاریت امید دارند برسان، و زیان کسانی راکه بر خلاف تو برخیزند از ایشان دور گردان، و اذیّت کسی راکه بر ممنوعیّت ارتکاب مخالفتت سرکشی نموده، و با کمک عنایات و نعمتهای تو در صدد از هم گسستن حدّ تو برآمده، و با همان نعمتهای تو قصد نیرنگ با تو کرده، از آنها بازدار، که تو او را با بردباری فراگرفته‌ای تا او را آشکارا برگیری یا در حالی که مغرور شده باشد از ریشه برآوری، که البتّه ای پروردگار تو فرموده‌ای و فرموده‌ات حق است: (تا اینکه زمین سبزی و زینت به خود گرفت و أهل آن پنداشتند که بر آن توان دارند أمر ما در شب یا روز آن را فرا رسید پس آن را درو کردیم انگار که دیروزش هیچ سبزه‌ای نداشته، این چنین آیات را برای قومی که اندیشه کنند تفصیل می‌دهیم) و نیز فرموده‌ای: (پش چون ما را به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم) و به راستی که آخرین فرصت نزد ما به سر آمده و ما برای خشم تو غضبناک هستیم، و ما بر یاری حق همداستانیم و به آمدن فرمانت مشتاقیم و برای تحقُّق یافتن وعده‌ات در انتظاریم. و حلول عذابت را بر دشمنانت متوقّعیم، بار إلها پس در آن أمر ما را إذن بده و راههایش را بگشای و نحوهٔ بیرون شدنش را آسان کن، و زمینه‌های پیمودنش را فراهم ساز. و راههای آیین‌هایش را بگشای و سپاهیان و یاورانش را تأیید فرمای و عذابت را به ستمگران زودتر برسان و شمشیر نقمتت را بر دشمنان معاندت بگستران و خونخواهی کن که تو بخشندهٔ بسیار مکر کننده‌ای.

هشت: قنوت دیگری نیز از همان حضرت در همان حدیث آمده: «اللَّهُمَّ مَالِکَ المُلْکِ تُؤْتِی المُلْکَ مَنْ تَشَآءُ وَتَنْزِعُ المُلْکَ مِمَّنْ تَشَآءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ بِیَدِکَ الخَیْرُ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ یَا مَاجِدُ یَا جَوَادُ یَا ذا الجَلَالِ وَ الإِکْرَامِ یَا بَطَّاشُ یَا ذَا البَطْشِ الشَّدِیدِ یَا فَعَّالاً لِمَا یُرِیدُ یَا ذَاالقُوَّةِ المَتِینِ یَا رَؤُفُ یَا رَحِیمُ یَا لَطِیفُ یَا حَیُّ حِینَ لَا حَیّ

---

۱. مهج الدعوات: ۶۷.

أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ المَخْزُونِ المَکْنُونِ الحَیِّ القَیُّومِ الَّذِی اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فی عِلْمِ الغَیْبِ عِنْدَکَ لَمْ یَطَّلِعْ عَلَیْهِ أحَدٌ مِنْ خَلْقِکَ وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تُصَوِّرُ بِهِ خَلْقَکَ فی الأَرْحَامِ کَیْفَ تَشَاءُ وَبِهِ تَسُوقُ إلَیْهِمْ أرْزاقَهُمْ فِی أطْبَاقِ الظُّلُمَاتِ مِنْ بَیْنِ العُرُوقِ وَالْعِظَامِ وَأَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی أَلَّفْتَ بِهِ بَیْنَ قُلُوبِ أوْلِیَائِکَ وَبِهِ أَلَّفْتَ بَیْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ لَا هٰذا یُذِیبُ هذا وَلَا هٰذا یُطْفِئُ هٰذا وَأَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی کَوَّنْتَ بِهِ طَعْمَ المِیَاهِ وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی أَجْرَیْتَ بِهِ المآءَ فِی عُرُوقِ النَّبَاتِ بَیْنَ أطْبَاقِ الثَّرىٰ وَسُقْتَ المَآءَ إلیٰ عُرُوقِ الأَشْجَارِ بَیْنَ الصَّخْرَةِ الصَّمَّاءِ وَأَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی کَوَّنْتَ بِهِ طَعْمَ الثِّمارِ وَألْوانِها وَأَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی بِهِ تُبْدِئُ وَتُعِیدُ وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الفَرْدِ الوَاحِدِ المُتَفَرِّدِ بِالْوَحْدَانِیَّةِ المُتَوَحِّدِ بِالصَّمَدَانِیَّةِ وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی فَجَّرْتَ بِهِ المَآءَ مِنَ الصَّخْرَةِ الصَّمَّاءِ وَسُقْتَهُ مِنْ حَیْثُ شِئْتَ وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی خَلَقْتَ بِهِ خَلْقَکَ وَرَزَقْتَهُمْ کَیْفَ شِئْتَ وَکَیْفَ شآؤا یَا مَنْ لَا تُغَیِّرُهُ الأَیَّامُ وَاللَّیَالی أدْعُوکَ بِمَا دَعَاکَ بِهِ نوحٌ حینَ ناداکَ فَأَنْجَیْتَهُ وَمَنْ مَعَهُ وَأَهْلَکْتَ قَوْمَهُ وَأدْعُوکَ بِمَا دَعَاکَ إبْرَاهِیمُ خَلِیلُکَ حِینَ نَادَاکَ فَأَنْجَیْتَهُ وَجَعَلْتَ النَّارَ عَلَیْهِ بَرْداً وَسَلَاماً وَأدْعُوکَ بِمَا دَعَاکَ بِهِ مُوسىٰ کَلِیمُکَ حِینَ نَادَاکَ فَفَلَقْتَ لَهُ البَحْرَ فَأَنْجَیْتَهُ وَبنِی إسْرائِیلَ وَأغْرَقْتَ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ فِی الیَمِّ وَأدْعُوکَ بِمَا دَعَاکَ بِهِ عِیسىٰ رُوحُکَ حِینَ نَادَاکَ فَنَجَّیْتَهُ مِنْ أعْدَائِهِ وَإلَیْکَ رَفَعْتَهُ وَأَدْعُوکَ بِمَا دَعَاکَ بِهِ حَبِیبُکَ وَصَفِیُّکَ وَنَبِیُّکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَمِنَ الأَحْزَابِ نَجَّیْتَهُ وَعَلیٰ أعْدَآئِکَ نَصَرْتَهُ وَأَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی إذا دُعِیتَ بِهِ أجَبْتَ یَا مَنْ لَهُ الخَلْقُ وَالأَمْرُ یَا مَنْ أحَاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلْماً وَأحْصىٰ کُلَّ شَیءٍ عَدَداً یَا مَنْ لَا تُغَیِّرُهُ الأَیَّامُ وَاللَّیَالِی وَلَا تَتَشَابَهُ عَلَیْهِ الأَصْوَاتُ وَلَا تَخْفىٰ عَلَیْهِ اللُّغَاتُ وَلَا یُبْرِمُهُ إلْحَاحُ المُلِحِّینَ أسْأَلُکَ أنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ فَصَلِّ عَلَیْهِمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِکَ وَصَلِّ عَلیٰ جَمِیعِ النَّبِیِّینَ وَالمُرْسَلِینَ الَّذِینَ بَلَّغُوا عَنْکَ الهُدیٰ وَأعْقَدُوا لَکَ المَواثِیقَ بِالطَّاعَةِ وَصَلِّ عَلیٰ عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ یَا مَنْ لَا یُخْلِفُ المِیعَادَ أَنْجِزْلِی مَا وَعَدْتَنِی وَاجْمَعْ لِی أَصْحَابِی وَصَبِّرْهُمْ وَانْصُرْنِی عَلَی أعْدَائِکَ وَأعْدَاءِ رَسُولِکَ وَلَا تُخَیِّبْ دَعْوَتِی فَإنِّی عَبْدُکَ ابنُ عَبْدِکَ ابنُ أَمَتِکَ أسِیرٌ بَیْنَ یَدَیْکَ سَیِّدِی أنْتَ الَّذِی مَنَنْتَ عَلَیَّ بِهذا المَقَامِ وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَیَّ دُونَ کَثِیرٍ مِنْ خَلْقِکَ أسْأَلُکَ أنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأنْ تُنجِزَلِی مَا وَعَدْتَنِی إنَّکَ أنْتَ الصَّادِقُ لَا تُخْلِفُ المِیعَادَ وَأنتَ عَلَی

كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ»[۱]؛ پروردگارا ای صاحب ملک هستی مُلک و سلطان به هر کس بخواهی می‌دهی، و جامهٔ ملک از هر که خواهی بیرون می‌کنی و هر کس را بخواهی عزیز می‌گردانی و هر آنکه را خواهی ذلیل سازی. خیر و نیکی در دست تو است. به راستی که تو بر هر چیزی توانایی، ای بزرگوار، ای جواد، ای صاحب جلال و عظمت و إحسان و کرامت، ای بسیار سخت گیرنده و صاحب بطْش شدید ای آنکه هر چه ارداه کند انجام دهد، ای صاحب قدرت و نیروی أبدی، ای رئوف و ای مهربان، ای زنده هنگامی که هیچ زنده‌ای نباشد، از تو می‌خواهم به آن اسم پنهان و مستور زندهٔ پایندهٔ أبَدی که در عالم غیب نزد خودت قرار داده‌ای که هیچ کس از خَلْقَت بر آن اطلاع نیافته، و از تو می‌خواهم به آن اسم تو که به آن خلایقت را هر طور که خواهی در رحمها شکل می‌دهی و به آن اسم روزی‌هایشان را در چند طبقه تاریکی از میان رگها و استخوانها می‌فرستی، و از تو می‌خواهم به آن نامت که با آن میان دلهای دوستانت اُلفت داده‌ای، و بین یخ و آتش اُلفت داده‌ای که نه این آن را آب می‌کند و نه آن این را خاموش می‌سازد، و تو را می‌خوانم به آن اسمت که به آن مزهٔ آبها را ایجاد کرده‌ای، و تو را می‌خوانم به آن نامت که با آن آب را در ریشه‌های گیاهان میان طبقه‌های زمین (خاک) جاری ساخته‌ای؛ و آب را به رگ و ریشهٔ درختان در میان سنگ خارا فرستاده‌ای، و از تو درخواست دارم به حقّ آن نامت که به آن مزهٔ میوه‌ها و رنگ‌های آنها را پرداخته‌ای؛

و از تو می‌خواهم به آن نامی که با آن ایجاد نموده و باز می‌گردانی. و تو را می‌خوانم به آن اسم یکتای بی‌همتای تو که در وحدانیت یکتا است و در بی‌نیازی بی‌همتا، و تو را می‌خوانم به آن نامت که با آن آب را از سنگ سخت شکافته و از هر جا خواسته‌ای جاری ساخته‌ای، و تو را می‌خوانم به آن اسمت که با آن خلقت را آفریدی و هر گونه که خواسته‌ای و هر طور که خواسته‌اند روزی‌شان داده‌ای، ای کسی که روزها و شبها او را تغییر ندهند، تو را می‌خوانم به آنچه نوح تو را به آن خواند هنگامی که ندایت کرد پس او و هر که با او بود نجات دادی، و قومش را هلاک کردی؛

و دعایت می‌کنم به آنچه ابراهیم خلیلت تو را به آن دعا نمود. هنگامی که تو را خواند

---

۱. مهج الدعوات: ۶۸.

پس او را نجات دادی و آتش را بر وی سرد و سلامت ساختی، و تو را می‌خوانم به آنچه موسی کلیمت تو را به آن خواند پس دریا (رود نیل) را شکافتی آنگاه او و بنی اسرائیل را نجات دادی، و فرعون و قومش را در دریا غرق ساختی، و تو را می‌خوانم به آنچه عیسی روح تو به آن تو را خواند آنگاه که به درگاهت نداکرد پس از دشمنانش نجاتش دادی و به سوی خودت بالایش بردی، و تو را می‌خوانم به آنچه حبیب تو و برگزیده و پیامبرت محمد ﷺ تو را به آن خواند پس دعایش را به اجابت رساندی و از حزبها نجاتش دادی و بر دشمنانت یاریش دادی، و از تو می‌خواهم به آن اسمت که هرگاه به آن خوانده شوی اجابت می‌فرمایی، ای کسی که خَلْق و أمر از آنِ تو است، ای آنکه علمش همه چیز را فراگرفته، ای آنکه شمارهٔ همه چیز را می‌داند، ای آنکه روزها و شبها او را تغییر ندهند و صداها بر او مشتبه نگردد و لغتها بر او پوشیده نماند، و إصرار إصرار کنندگان او را به ستوه نیاورد؛

از تو درخواست می‌کنم که درود بفرستی بر محمد و آل محمد برگزیدگان از خَلْقَت پس با برترین درودهایت بر آنها درود فرست، و بر تمام پیغمبران و فرستادگان درود فرست که هدایت را از جانب تو تبلیغ کردند و پیمانهای إطاعتت را محکم بستند، و بر بندگان صالحت درود فرست ای آنکه وعده خلافی نمی‌کنی وعده‌ای که به من داده‌ای تحقّق بخش و اصحابم را برایم جمع گردان و صبرشان دِه، و مرا بر دشمنانت و دشمنان فرستاده‌ات یاری بخش، و دعایم را ناامید مگردان که من بندهٔ تو فرزند بنده‌ات فرزند کنیزت هستم، أسیر درگاه توام. ای آقای من تو هستی که این مقام را بر من منّت نهاده‌ای و از میان بسیاری از خلایقت بر من تفضُّل فرموده‌ای، از تو درخواست دارم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و آنچه به من وعده کردی تحقُّق بخشی به درستی که تو راستگوی هستی و خُلْف وعده ننمایی و تو بر هر چیزی توانایی.

نُه: مؤلّف کتاب مستدرک به نقل از کتاب الذکری اثر شیخ شهید نقل کرده و گفته است: ابن ابی‌عقیل برگزیده دعایی را که از امیرالمؤمنین ﷺ در قنوت روایت شده که آن حضرت چنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ إِلَيْکَ شُخِصَتِ الأَبْصَارُ وَنُقِلَتِ الأَقْدَامُ وَرُفِعَتِ الأَيْدِي وَمُدَّتِ الأَعْنَاقُ وَأَنْتَ دُعِيتَ بِالأَلْسُنِ وَإِلَيکَ سِرُّهُمْ وَنَجْوَيهُمْ فی الأَعْمَالِ رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا

وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الفَاتِحِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنَا وَ غَيْبَةَ إِمَامِنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا وَكَثْرَةَ أَعْدَائِنَا وَ تَظَاهُرَ الأَعداءِ عَلَيْنَا وَ وُقُوعَ الفِتَنِ بِنَا فَفَرِّجْ ذَلِكَ اللَّهُمَّ بِعَدْلٍ تُظْهِرُهُ وَإِمَامِ حَقٍّ نَعْرِفُهُ إِلٰه الحَقِّ آمِينَ رَبَّ العَالَمِينَ»[1]؛ وی گفته: و به من رسیده که امام صادق ﷺ شیعیانش را امر می‌کرد این دعا را در قنوت نماز بعد از کلمات فَرَج (= لَا إِلٰهَ الاَّ اللهُ الحَلِيمُ الكَرِيم...) بخوانند.

ترجمهٔ دعا: خدایا دیده‌ها به سوی تو (به منظور عفو و رحمت) باز مانده. و گامها به جانب تو برداشته شده، و دستها بلند گردیده، و گردانها کشیده شده، و تو به زبانها خوانده شدی و سِرّ و پنهانی بندگان نزد تو (آشکار است) که چه می‌کنند. پروردگارا بین ما و قوممان به حق حکم فرمای که تو بهترین حکم کنندگانی. بار خدایا راستی که ما به تو شکایت می‌کنیم فقدان پیامبرمان و غایب بودن امامان و کمی افرادمان و بسیاری دشمنانمان و دست به هم دادنشان را بر ما و افتادن فتنه‌ها در میان‌مان را، پس ای پروردگار گشایش اینها را با عدالتی که آشکار سازی و امام بر حقّی که می‌شناسیم فراهم گردان، ای خدای حق اجابت فرما.

ده: در همان کتاب به نقل از مصباح شیخ طوسی آورده: و مستحب است که در نماز صبح بعد از قرائت و پیش از رکوع، قنوت بجای آورد و بگوید: «لَا إِلٰهَ الاَّ اللهُ الحَلِيمُ الكَرِيمُ لَا إِلٰه الاَّ اللهُ العَلِيُّ العَظِيمُ سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الأَرَضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ العَرْشِ العَظِيمِ وَالحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِينَ يَا اللهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ أَسأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَهُمْ اللَّهُمَّ مَنْ كَانَ أَصْبَحَ وَثِقَتُهُ وَرَجَاؤُهُ غَيْرُكَ فَأَنْتَ ثِقَتِي وَرَجَائِي فِي الأُمُورِ كُلِّهَا يَا أَجْوَدَ مَنْ سُئِلَ وَيَا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ إرحَم ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَامْنُنْ عَلَيَّ بِالجَنَّةِ طَوْلاً مِنْكَ وَفُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَعافِنِي فِي نَفْسِي وَفِي جَمِيعِ أُمُورِي كُلِّهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»[2]؛ هیچ خدایی نیست جز خدای حلیم کریم، هیچ معبودی نیست جز خدای والای بزرگ، منزّه است خداوند پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار زمینهای هفتگانه و آنچه داخل

۱. مستدرک الوسائل ۱/ ۳۱۹.

۲. مستدرک الوسائل ۱/ ۳۱۹.

آنها و آنچه مابین آنها است و پروردگار عرش باعظمت، و حمد مخصوص خداوند پروردگار عالمیان است. ای خدایی که هیچ چیز مثل او نیست و او است شنوای دانا، از تو سؤال می‌کنم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و اینکه گشایش کار و فرج انها را زودتر برسانی. بار إلها هر کس صبح کند در حالی که امید و پشتیبان دیگری جز تو گرفته باشد، تو در همهٔ امور پشت و امید منی ای بخشنده‌ترین سؤال شوندگان و ای رحم کننده‌ترین کسی که از او رحم خواسته شده، به ناتوانی و کمی چاره‌ام رحم کن، و به فضل خویش به بهشت بر من منّت گذار و گردنم را از [یوغ] آتش بگشای و مرا در نفْس و وجود خودم و همهٔ امورم نگهداری کن به رحمت خود ای مهربانترین مهربانان.

یازده: شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه برای قنوت وِتر و جمعه آورده است، وی گفته: امام باقر ؑ فرمود: قنوت در روز جمعه تمجید خداوند و درود فرستادن بر پیغمبر خدا ﷺ و کلمات فرَج است، سپس این دعا، و قنوت نماز وتر همچون قنوت روز جمعه‌ات می‌باشد، و پیش از آنکه برای خودت دعا کنی می‌گویی:... .

این قنوت را سیّد أجل علی بن طاووس نیز به مسند خود از حضرت ابوجعفر باقر ؑ روایت کرده که فرمود: پیش از آنکه برای خودت دعا کنی در قنوت روز جمعه می‌گویی: «اللّهُمَّ تَمَّ نُورُکَ فَهَدَیْتَ فَلَکَ الْحَمْدُ رَبَّنا وَ عَظُمَ حِلْمُکَ فَعَفَوْتَ فَلَکَ الْحَمْدُ رَبَّنا وَ بَسَطْتَ یَدَیْکَ فَاَعْطَیْتَ فَلَکَ الْحَمْدُ رَبَّنا وَجْهُکَ اَکْرَمُ الْوُجُوهِ وَ جاهُکَ اَکْرَمُ الْجاهِ وَجِهَتُکَ خَیْرُ الْجِهاتِ وَ عَطِیَّتُکَ اَفْضَلُ الْعَطِیّاتِ وَ أَهْنَؤُها تُطاعُ رَبَّنا فَتَشْکُرُ وَ تُعْصىٰ رَبَّنا فَتَغْفِرُ لِمَنْ شِئْتَ فَلَکَ الْحَمْدُ تُجِیبُ الْمُضْطَرَّ وَ تَکْشِفُ الضُّرَّ وَ تُنْجی مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ وَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ تَشْفِی السَّقیمَ وَ تَعْفُو عَنِ الْمُذْنِبِ لا یَجزی اَحَدٌ بِالآئِکَ وَ لا یَبْلُغُ نَعْمائَکَ [نَعْماکَ] قَوْلُ قائِلٍ اَللّهُمَّ اِلَیْکَ رُفِعَتِ الْاَصْواتُ وَ نُقِلَتِ الْاَقْدامُ وَ مُدَّتِ الْاَعْناقُ وَ رُفِعَتِ الْاَیْدی وَ دُعِیتَ بِالْاَلْسُنِ وَ تُقُرِّبَ اِلَیکَ بِالْاَعْمالِ رَبَّنا فَاغْفِرْلَنا وَارْحَمْنا وَ افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحینَ اَللّهُمَّ اِلَیکَ نَشْکُو فَقْدَ نَبِیِّنا وَ غَیْبَةَ وَلِیِّنا وَ شِدَّةَ الزَّمانِ عَلَیْنا وَ وُقُوعَ الفِتَنِ وَ تَظاهُرَ الأَعْداءِ وَکَثْرَةَ عَدُوِّنا وَ قِلَّةَ عَدَدِنا فَافْرُجْ ذٰلِکَ یا رَبِّ عَنّا بِفَتحٍ مِنْکَ تُعَجِّلُهُ وَ نَصْرٍ مِنْکَ تُعِزُّهُ وَ اِمامِ عَدْلٍ تُظْهِرُهُ إِلٰهَ الحَقِّ آمین»[1]؛ پروردگارا نور تو در حدّ تمام رسید که هدایت

۱. من لایحضره الفقیه، ۱ / ۴۸۷ و جمال الاسبوع، ۴۱۵

کردی، حمد تو را است پروردگارا، و حِلم تو بزرگ است که عفو نموده‌ای. حمد تو را است پروردگارا، و دستهای [إحسانت] را گسترده و عطا فرموده‌ای پس حمد تو را است پروردگارا، ذات تو گرامی‌ترین ذاتها و عظمت تو برترین عظمتها و جِهت [راه به سوی تو] بهترین جهّتها است، و بخشش تو از ارزنده‌ترین عطایا و گواراترین آنها می‌باشد. پروردگارا اطاعت می‌شوی آنگاه [به اطاعت کننده] احسان می‌کنی، و چون معصیت شوی ای پروردگار ما هر کس را بخواهی می‌بخشی پس حمد تو را است، به فریاد [شخص] ناچاری می‌رسی و گرفتاری را برطرف می‌سازی و از اندوه بزرگ نجات می‌دهی، و توبه را می‌پذیری و بیمار را شفا می‌بخشی و از گنهکار می‌گذری، أحدی را توان سپاس نعمتهای تو نیست، و آنها را شماره نتوان کرد، و به زبان نشود آورد، بار خدایا صداها به سوی تو بالا رفته، و گامها در راهت برداشته شده و گردنها کشیده و دستها بلند، و به زبانها خوانده شده‌ای و با اعمال به درگاهت تقرب جسته‌ایم، پروردگارا پس ما را بیامرز و بر ما رحمت آور و میان ما و قوممان به حق حکم فرمای که تو بهترین حکم کنندگانی. بار إلٰها به تو شکوه می‌کنیم فقدان پیامبرمان و غایب بودن ولیّ‌مان و سختی زمانه بر ما و افتادن فتنه‌ها در میان‌مان و همدستی دشمنان و بسیاری دشمنانمان و کمی افرادمان پس اینها را از ما برطرف گردان ای پروردگار با فتح و پیروزی از سوی خودت به زودی بر ما گشایشی ده و یاریی که از تو آن را عزّت بخشی و امام عادلی که آشکار سازی فَرَج برسان، ای خدای حق مستجاب فرمای. پس از آن هفتاد مرتبه گویی: «أَسْتَغْفِرُ اللهِ وَ أَتوبُ إِلَيهِ».

می‌گویم: این دعا را به روایت سیّد أجل ابن طاووس آوردم چون کاملتر و تمام‌تر است[1].

دوازده: قنوتی است که سیّد أجل در کتاب جمال الأُسبوع به کمال العمل المشروع از مقاتل بن مقاتل آورده که گفت: حضرت ابوالحسن الرِّضا ﷺ فرمود: در قنوت نماز جمعه چه می‌گویید؟ عرض کردم: آنچه مردم می‌گویند، امام ﷺ به من فرمود: چنانکه آنها می‌گویند تو مگوی. ولی بگو: اللَّهُمَّ أَصْلِحْ عَبْدَکَ وَ خَلِيفَتَکَ بِمَا أَصْلَحْتَ بِهِ أَنْبِيَائَکَ

---

۱ می‌گویم: از این حدیث استفاده می‌شود که مقاتل بن مقاتل واقفی بوده، روایت دیگری نیز بر این معنی دلالت دارد که در کتاب رجال کبیر آمده است. (مؤلف).

وَ رُسُلَکَ وَ حُفَّهُ بِمَلَائِکَتِکَ وَ أَیِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْ عِنْدِکَ وَ اسْلُکْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً یَحْفَظُونَهُ مِنْ کُلِّ سُوءٍ وَ أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْناً یَعْبُدُکَ لَا یُشْرِکُ بِکَ شَیْئاً وَ لَا تَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ عَلَی وَلِیِّکَ سُلْطَاناً وَ ائْذَنْ لَهُ فِی جِهَادِ عَدُوِّکَ وَ عَدُوِّهِ وَ اجْعَلْنِی مِنْ أَنْصَارِهِ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ[1]؛ بار خدایا کارِ [ظهور] بنده و خلیفه‌ات [امام مهدی] را به سامان ده به آنچه کار پیامران و فرستادگانت را سامان دادی، و فرشتگانت را پیرامونش قرار ده، و او را به روح القدس از سوی خویش تأیید فرمای و از پیش روی و پشت سرش که او را از هر بدی حفاظت کنند، و پس از دوران تُرس او را در عوض اُمنیتی فراهم آور که او تو را بپرستد، هیچ گونه شرکی نسبت به تو ندارد، و برای هیچ یک از خلقت بر ولیّت تسلُّطی قرار مده و او را برای جهاد دشمنت و دشمن خودش رخصت فرمای و مرا از یارانش قرار ده به درستی که تو بر هر چیزی توانایی.

می‌گویم: از روایات یاد شده روشن گشت که دعا برای حضرت صاحب الزمان ﷺ در مطلق قنوتها تأکید دارد، چون از جمله حالتهایی است که در آنها امید می‌رود دعاها مستجاب گردد. به ویژه در قنوت جمعه و وتر و نماز صبح، از خدای تعالی می‌خواهیم که توفیق آن را به ما عنایت فرماید و با این عمل أجر بزرگی به ما روزی نماید.

۷ ـ در حال سجده

هفتمین هنگامی که دعا برای تعجیل فرَج تأکید بیشتری دارد حالت سجده برای خدای متعال است، زیرا که نزدیکترین حالات به خدای قاضی الحاجات است. چنانکه روایات از امامان بر حق ﷺ در این باره رسیده، پس شایسته است که بنده در حال سجده مهمترین حاجتها را بخواهد و به آن اهتمام ورزد، به خصوص در سجدهٔ شکر به جهت توجه داشتن و ملتفت بودن به اینکه هر چه خداوند به ما نعمت بخشیده به برکت مولایمان صاحب الزمان است ـ که درود خداوند بر او و پدران پاکیزه‌اش باد ـ، و به خاطر اینکه دعا برای ولیّ نعمت و واسطهٔ فیض و رحمت از مهمترین اقسام شکر می‌باشد چنانکه در بخش گذشته بیان داشتیم، و شاهد بر این، روایتِ آن در خصوص سجدهٔ شکر

---

۱. جمال الاسبوع، ۴۱۳.

است که در کتاب تحفة الابرار به نقل از مقنعهٔ شیخ مفید ﷺ آمده: آنچه در سجدهٔ شکر گفته می‌شود این دعا است: «اللَّهُمَّ إليكَ تَوَجَّهْتُ وَبِكَ اعْتَصَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي وَرَجَائِي فَاكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي وَمَا لَمْ يُهِمُّنِي وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا إِلٰهَ غَيْرُكَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ...»؛ پروردگارا به سوی تو روی آوردم و به تو پیوستم و بر تو تکیه و اعتماد کردم پروردگارا تو پناه و امید منی، پس کفایت کن آنچه مرا اندوهگین ساخته و آنچه اندوهگین نساخته و آنچه تو بهتر از من آن را می‌دانی. پناهنده به تو عزّت یافت و ثنای تو والا است و هیچ خدایی جز تو نیست بر محمد و آل محمد درود فرست و گشایش امر آنها را زودتر برسان... .

اضافه بر این که کار تأسّی جستن و اقتدا کردن به خود آن حضرت ـ که درود و سلام خداوند بر او باد ـ می‌باشد، چنانکه در اخبار با صراحت آمده که آن بزرگوار برای این امر هنگام ولادتش در سجده دعا کرده، که این کار بر اهمیّت آن و تعلیم به دوستان و شیعیانش دلالت دارد.

رئیس محدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند خود از جناب حکیمه ضمن حدیثی طولانی آورده که گفت: ناگهان او(=نرجس والده امام عصر) را دیدم آنچنان نوری او را فراگرفته که دیدگانم را پوشانید، و ناگهان دیدم نوزاد ـ که بر او و پدرانش سلام باد ـ صورتش را به حالت سجده بر زمین نهاده و بر زانو تکیه داده و دو انگشت سبّابه‌اش را بلند کرده و می‌گوید: گواهی می‌دهم که جز «الله» خدایی نیست و اینکه جدّم محمد رسول خدا است و پدرم امیرمؤمنان است. سپس یک یک امامان را برشمرد تا به خودش رسید، آنگاه گفت: خدایا آنچه به من وعده داده‌ای انجام ده، و کار و برنامه‌ام را به مرحلهٔ تمام برسان، و گامم را استوار گردان و زمین را به [ظهور] من پر از عدل و داد فرمای[1]... .

۸ ـ در سجدهٔ شکر

پس از رکعت چهارم، نماز شب: یکی از علمای ما در کتاب آداب نماز شب گفته: از آداب آن چنین است که در سجده بعد از رکعت چهارم صد بار گفته شود: مَا شَاءَ اللهُ،

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۲۸

سپس بگوید: يَا رَبِّ أَنْتَ اللهُ مَا شِئْتَ مِنْ أَمْرٍ يَكونُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَجْعَلْ لِي فِيمَا تَشَاءُ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ وَعَجِّلْ فَرَجِي وَفَرَجَ إِخْوَانِي مَقْرُوناً بِفَرَجِهِمْ وَتَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ؛ پروردگارا تو خدایی هر چه خواهی می‌شود پس بر محمد و آل محمد درود فرست و از آنچه خواسته باشی برایم قرار ده اینکه گشایش کار آل محمد را زودتر برسانی. و گشایش کار من و برادران [دینیم] را مقارن با فَرَج آنها تعجیل فرمایی و آنچه از تو سزاوار است با من انجام دهی.

۹ ـ هر صبح و شام

عقل و نقل بر پسندیده بودن این دعا در هر صبح و شام گواهند، که هر عاقل عارفی بدون تردید خوبی اِهتمام ورزیدن به این عمل را می‌داند تا اندکی از حقوق آن جناب را أدا نموده باشد و پروندهٔ أعمال خویش را هر شب و روز نزد حافظان گرامی زینت دهد، چنانکه می‌بینید بردگان و خدمتگزاران چگونه هر بامداد و شبانگاه نزد آقایان و اربابهای خود حاضر می‌شوند و مراتب خدمتگزاری و سپاسگزاری را به جای می‌آورند، پس ما سزاوارتریم که چنین برنامه‌ای داشته باشیم، زیرا که می‌دانیم تمام آنچه خدای عز و جل از نعمتهای گوناگون و احسانهای از حد برون به ما عنایت فرموده به برکت مولایمان صاحب الزمان است، چنانکه با دلایل روشنی این مطلب را به اثبات رساندیم، پس شایسته است که خود را با تمام وجود هر صبح و شام در خدمتش حاضر نمایی، و بدانی که تو از چشم و گوش او دور نیستی.

چنانکه نامهٔ آن حضرت به شیخ مفید این مطلب را بازگو می‌کند که ضمن سخنان خود فرموده: «إِنّا غيرُ مُهْمِلينَ لمُراعاتِكُم وَلا ناسينَ لِذِكْرِكُمْ، وَلَولا ذٰلكَ لَنَزَلَ بكُمُ اللَّأْواءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الأَعْداءُ...»؛ و همانا ما مراعات شما را وا نمی‌گذاریم، و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم، و اگر این نبود البته که گرفتاریها شما را فرا می‌گرفت، و دشمنان ریشه‌کن‌تان می‌کردند .. . پس گوشهای دلت را باز کن و آمادهٔ خدمتگذاریش باش، و فرمانش را اطاعت نمای که به خاطر اجابت دعوتش به تو امر فرموده. چنانکه در بخش گذشته آوردیم که آن حضرت ﷺ به دوستانش دستور فرموده: «وَأكثِروا الدُّعاءَ بتعجيل الفَرَج فَإنَّ ذٰلِكَ

فرجکم...»؛ و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که همان فرج شما است. همین مقدار تذکر در این باره بس است، و خداوند تعالی خود راهنما و هادی بندگان می‌باشد.

و امّا دلیل نقل: این امر در دعای مخصوص به هر صبح و شام از مولایمان حضرت صادق ﷺ وارد شده، که ثقة الاسلام کلینی ﷺ در اصول کافی به سند خود از فرات بن الأحنف از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هر چه را واگذاری این را ترک مکن که در هر صبح و شام بگویی: «اللَّهُمَّ انّی أصبحتُ أستغفِرُکَ فی هَذا الصَّباحِ وَفی هذا الیوم لأهْلِ رَحْمَتِکَ وَأبرَءُ الیکَ مِنْ أهْلِ لعنتِکَ اللَّهُمَّ إنّی اصبَحْتُ أبرَءُ الیکَ فی هذا الیومِ وَفی هذا الصَّباحِ ممّن نَحنُ بَینَ ظَهرانیهم من المُشْرِکینَ وَممّا کانوا یَعْبُدُونَ إنَّهم کانوا قومَ سَوْءٍ فاسقینَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ ما انزلتَ من السَّماءِ الیٰ الأَرْضِ فی هذا الصَّباحِ وَفی هٰذا الیَومِ بَرَکةً علی أوْلیائکَ وَعِقاباً علی أعدائکَ اللَّهُمَّ وَالِ مَن والاکَ وَعادِ مَنْ عاداکَ اللَّهُمَّ اختم لی بالأمْنِ وَالایمانِ کلّما طَلَعَتْ شَمْسٌ أوْ غَرُبَتْ اللَّهُمَّ اغفرلی وَلِوالدَیَّ وَارْحَمْهُما کَمَا رَبّیانی صغیراً اللَّهُمَّ اغفر للمؤمنینَ وَالمُؤمنات وَالمُسلِمینَ وَالمُسْلِماتِ الاحیاءِ منهم وَالاموات اللَّهُمَّ انکَ تَعْلَمُ مُنْقَلَبَهُمْ وَمَثْواهم اللَّهُمَّ احفظ امامَ المسلمینَ بحفظ الایمان وَانصره نصراً عزیزاً وَافْتَح لَهُ فَتْحاً یسیراً وَاجعلْ لَهُ وَلنا مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصیراً اللَّهُمَّ العَنْ فلاناً و فلاناً و الفرقَ المُخْتَلِفَةِ علیٰ رَسُولِکَ وَوُلاةِ الامرِ بَعْدَ رَسُولِکَ وَالائمةِ مِنْ بَعْدِهِ وَشِیعَتِهِمْ وَأسألُکَ الزیادَةَ مِنْ فضلِکَ وَالاقرارَ بما جاءَ بِهِ مِنْ عندکَ وَالتسلیم لامرکَ وَالمُحافظةَ علیٰ ما امَرْتَ بِهِ لاٰ أبتغی به بدلاً وَلا أشْتَری بِهِ ثمناً قلیلاً اللَّهُمَّ اهْدِنی فیمن هدیتَ وَقِنی شَرَّ مَا قَضَیتَ انّکَ تَقْضی وَلا یُقْضیٰ عَلَیکَ وَلاٰ یَذِلُّ مَنْ والیتَ تبارکتَ وَتَعَالیتَ سُبحانَکَ ربَّ البَیتِ تَقَبَّلْ مِنّی دُعائی وَمَا تَقَرَّبْتُ بِهِ الیکَ مِن خیرٍ فضاعِفْهُ لی أضعافاً کثیرةً وَآتنا من لدنکَ [رَحْمَةً و] أجْراً عظیماً رَبِّ ما أحْسَنَ ما ابتلیتنی وَأعْظَمَ ما اعطیتَنی وَاطولَ ما عافَیْتَنی وَاکْثَرَ ما سَتَرْتَ عَلَیَّ فَلَکَ الحَمدُ یا إلهی کثیراً طیباً مبارکاً علیه مِلءَ السَّمٰواتِ وَمِلءَ الأرْضِ وَمِلءَ ما یَشاءُ ربّی کما یُحِبُّ وَیَرضی وَکما ینبغی لوجه ربّی ذی الجَلالِ وَالاکرام»؛ خداوندا من صبح کردم در حالی که در این صبح و در این روز برای اهل رحمتت از تو مغفرت می‌خواهم. و از اهل لعنتت به سوی تو بیزاری می‌جویم، بار خدایا من صبح کردم در حالی که در این صبحگاه به سوی تو بیزاری می‌جویم

از مشرکانی که ما در لابلای آنها هستیم و از آنچه آنها می‌پرستند، به درستی که آنان مردمان بدِ فاسقی می‌باشند، بار خدایا آنچه در این صبح و این روز از سوی آسمان به زمین نازل فرموده‌ای بر دوستانت برکت و بر دشمنانت عقوبت قرار ده، خداوندا هر آنکه تو را دوست می‌دارد با او دوستی کن و با هر که با تو دشمنی می‌ورزد دشمنی کن، خداوندا عاقبت کار مرا هرگاه که آفتاب برآید یا غروب کند، با اُمن و ایمان به پایان رسان، خداوندا مرا و والدینم را بیامرز و آنها را رحم کن همچنان که از کودکی پرورشم دادند، بار خدایا مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مسلمان، زندگان و مردگانشان را بیامرز، بار خدایا تو خود می‌دانی که چه دگرگونیها یابند و عاقبت کارشان چه خواهد شد، خداوندا امام مسلمانان را به حفظ ایمان نگاه‌دار و او را به پیروزی شکست ناپذیری برسان، و برای او راه فتح و ظفر را به آسانی بگشای، و برای او و ما از سوی خویش حکومت یاری شده‌ای قرار ده، خداوندا فلانی و فلانی و گروههای مخالف علیه فرستاده‌ات و علیه والیان امر بعد از رسولت، و علیه امامان پس از او و شیعیانشان را لعنت کن، و از تو می‌خواهم که از فضل خود بر من بیفزایی و [توفیق] اقرار به آنچه از سوی تو آمده، و تسلیم امر تو بودن، و رعایت آنچه فرمان داده‌ای که چیز دیگری جای آن نپذیرم، و آن را به قیمت اندک نگیرم، به من عطا کنی. خداوندا مرا در میان آن کس که هدایت کرده‌ای هدایت فرمای، و از شر آنچه آفریده‌ای مصون بدار، به درستی که تو حتم می‌کنی و بر تو حتم نمی‌شود، و هر آنکه را سرپرستی کرده‌ای خوار نگردد، تو بزرگوار و والا هستی، منزّهی ای پروردگار خانهٔ [کعبه]، دعایم را از من بپذیر، و به هر خیری که به آن به سوی تو تقرّب جسته‌ام به چندین برابر بیفزای، و از سوی خویش به ما رحمت و اجر عظیم عنایت فرمای، ای پروردگار چه نیکو مرا آزموده‌ای، و چه بزرگ است آنچه به من عطا فرموده‌ای، و زمانی طولانی عافیتم داده‌ای، و بسیار [خطاهایم] را بر من پوشانده‌ای، پس حمد تو را است ای خدای من حمد بسیار پاکیزهٔ با برکت [به مقداری که] آسمانها را پر کند و زمین را فراگیرد، و آنچه را که پروردگارم بخواهد پر کند همچنان که دوست می‌دارد و می‌پسندد و چنانکه شایستهٔ پروردگار صاحب جلال و بزرگواری من است.

می‌گویم: و نیز شاهد بر آنچه یاد کردیم دعای عهد است که در بخش هشتم این کتاب

ان شاء الله تعالی خواهد آمد، و نیز مؤید آن است آنچه در مورد دعا برای تعجیل فرَج بعد از نماز صبح گذشت (دقت کنید).

همچنین مؤید آن است آنچه دربارهٔ عرضه کردن اعمال در هر صبح و شام بر امامان ﷺ و دعای آنان در آن هنگام برای شیعیانشان وارد شده، بنابراین شایسته است که مؤمن نیز به دعا کردن در حق امام ﷺ اشتغال ورزد، روایت در این باره بسیار است که در کافی و بصائر و البرهان و کتابهای دیگر علمای بزرگوارمان آمده است. و نیز مؤید آن است آنچه در مورد تشویق بر ذکر و دعا هنگام صبح و شام وارد گردیده، زیرا که این دعا از بهترین انواع دعاها است، به جهت دلایلی که در مطالب گذشتهٔ این کتاب توجه داده‌ایم، و خداوند به راه راست و شیوهٔ درست هدایت می‌کند.

۱۰ ـ آخرین ساعت از هر روز

باید توجه داشت که روز به دوازده قسمت تقسیم می‌شود و هر قسمت را یک ساعت نامیده‌اند که هر ساعت آن منسوب به یکی از امامان بر حق ﷺ است، و به جهت توسّل و عرض حاجت به آن امامی که ساعت منسوب به او است دعای مخصوصی دارد، این دعاها را علمای نیکوکار ما در کتابهایی که برای بیان اعمال شب و روز تألیف نموده‌اند، آورده‌اند؛ و یادآور شده‌اند که ساعت آخر به امام عصر و پیشوای غایب از نظر عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص دارد، و این دعا را برای آن ساعت ذکر کرده‌اند: «یٰا مَنْ تَوَحَّدَ بِنَفْسِهِ عَنْ خَلْقِهِ یٰا مَنْ غَنِیَ عَنْ خَلْقِهِ بِصُنْعِهِ، یٰا مَنْ عَرَّفَ نَفْسَهُ خَلْقَهُ بِلُطْفِهِ، یٰا مَنْ سَلَکَ بِأَهْلِ طٰاعَتِهِ مَرْضٰاتِهِ، یٰا مَنْ أَعٰانَ اَهْلَ مَحَبَّتِهِ عَلیٰ شُکْرِهِ، یٰا مَنْ مَنَّ عَلَیْهِمْ بِدینِهِ، وَلَطُفَ لَهُمْ بِنٰائِلِهِ، اَسْأَلُکَ بِحَقِّ وَلِیِّکَ الْخَلَفِ الصّٰالِحِ بَقِیَّتِکَ فِی اَرْضِکَ الْمُنْتَقِمِ لَکَ مِنْ اَعْدٰائِکَ وَاَعْدٰاءِ رَسُولِکَ، وَبَقِیَّةِ آبٰائِهِ الصّٰالِحینَ «مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ» وَاَتَضَرَّعُ اِلَیْکَ بِهِ وَ أُقَدِّمُهُ بَیْنَ یَدَیْ حَوٰائِجی وَ رَغْبَتی اِلَیْکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَفْعَلَ بی کَذٰا وَکَذٰا وَ اَنْ تُدْرِکَنی، وَتُنْجِیَنی مِمّٰا اَخٰافُ وَاَحْذَرُ، وَ أَلْبِسْنی بِهِ عٰافِیَتَکَ وَ عَفْوَکَ، فِی الدُّنْیٰا وَالْآخِرَةِ، وَکُنْ لَهُ وَلِیّاً وَ حٰافِظاً وَ نٰاصِراً، وَ قٰائِداً، وَکٰالِئاً، وَ سٰاتِراً، حَتّیٰ تُسْکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعاً، وَ تُمَتِّعَهُ فیهٰا طَویلاً یٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمینَ، وَلاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ

فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّميعُ الْعَليمُ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اُولِي الْاَمْرِ الَّذينَ اَمَرْتَ بِطاعَتِهِمْ وَاُولِي الْاَرْحامِ الَّذينَ اَمَرْتَ بِصِلَتِهِمْ، وَذَوِي الْقُرْبىٰ الَّذينَ اَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِمْ، وَالْمَوالِي الَّذينَ اَمَرْتَ بِعِرْفانِ حَقِّهِمْ، وَاَهْلِ الْبَيْتِ الَّذينَ اَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهيراً، اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ تَفْعَلَ بي كَذٰا وَكَذٰا»[1]؛ ای آنکه به خود از خلقش یگانه است، ای [خدایی] که به صُنع خویش از آفریدگانش بی‌نیاز است، ای آنکه از روی لطف خود را به خلقش شناسانید، ای آنکه اهل طاعتش را به راهی که رضای او است بُرد، ای آنکه اهل محبتش را بر شکرش یاری فرمود، ای کسی که بر آنها با فرستادن دینش منّت نهاد، و با بخشندگیش به آنان لطف کرد، از تو می‌خواهم به حق ولیّت خَلَفِ صالح بازماندهٔ تو در زمینت و منتقم برای تو از دشمنانت و دشمنان فرستاده‌ات و سایر پدران صالحش، ـ محمد بن الحسن ـ و به سوی تو به او زاری می‌نمایم و او را در پیشگاه تو برای درخواست حوایج و خواسته‌هایم پیش می‌آورم اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستی و با من چنین و چنان نمایی، و مرا دریابی و از آنچه می‌ترسم و دوری می‌جویم نجات دهی، به حق او جامهٔ عافیت و گذشتت را در دنیا و آخرت بر من بپوشانی، و او را ولیّ و نگهدار و یار و پیشوا و حمایت کننده و پوشاننده باش تا (وقتی که) او را در زمینت با طوع و رغبت سکونت [و حکومت] دهی و مدتی طولانی او را در زمین بهره‌مند سازی، ای مهربانترین مهربانان، و هیچ جُنبش و توانایی نیست مگر به خدای بزرگ باعظمت. پس خداوند از [شرّ و اذیت] آنها (دشمنان) شما را در امان می‌دارد که او شنوای دانا است، خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد والیان امرت که دستور داده‌ای اطاعت شوند و اهل رَحِم (خویشاوندان نزدیک) که امر فرموده‌ای (مردم) پیوندشان را حفظ کنند. و ذوی القُربی(= نزدیکان و خاصان پیغمبر) که حکم کرده‌ای به مودّتشان، و آقایانی که دستور داده‌ای حقشان شناخته شود و اهل البیت که پلیدی را از آنان دور ساخته‌ای و آنها را کاملاً پاک نموده‌ای [از تو می‌خواهم] اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستی و در حقّ من چنین و چنان کنی[2].

---

۱. بحار الانوار، ۸۶ / ۳۴۰

۲. در این دو جا، به جای چنین و چنان حوایج خود را یاد کن (محمد موسوی)

۱۱ ـ روز پنج شنبه

شاهد بر اِهتمام در آن به دعا کردن برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه الصلاة و السلام روایتی است که سیّد ابن طاووس در کتاب جمال الأسبوع آورده: و از وظایف روز پنج‌شنبه اینکه مستحب است انسان بر پیغمبر ـ که درود خداوند بر او و خاندانش باد ـ هزار بار صلوات بفرستد، و مستحب است که بگوید: «**اللّـهُمَّ صَـلِّ عَـلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ**». خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و گشایش امر حکومتشان را زودتر برسان. وی افزوده: و در روایت دیگری است که: صد بار می‌گویی که فضیلت بسیار دارد: «**اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ أَهْلِكْ عَدُوَّهُمْ مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ مِنَ الأَوَّلِینَ وَ الآخِرِین**». بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و فرَج آنها را زودتر برسان و دشمنانشان را از جن و انس از اوّلین و آخرین هلاک گردان[1].

و نیز شاهد بر این مطلب است آنکه در أخبار آمده: روز پنج شنبه کارها بر پیغمبر و امامان معصوم علیهم الصلاة و السّلام عرضه می‌شود، و در بعضی از آن اخبار است که: امام برای دوستان خودش دعا می‌کند.

می‌گویم: پس شایسته است که شخص مؤمن در برابر اِحسان مولایش همانطور رفتار کند، و در دعا کردن به آن بزرگوار اِقتدا نماید، و أخبار عرضهٔ أعمال بر پیغمبر و امامان بسیار است که در اصول کافی و بصائر الدرجات و تفسیر البرهان[2] و کتابهای دیگر آمده، از بیم طولانی شدن مطلب از ذکر آنها خودداری کردیم.

۱۲ ـ شب جمعه

تأکید و اهتمام دعا برای امام منتظَر ﷺ در آن از چند مطلب استفاده می‌شود:

یکم: اِختصاص روز جمعه به آن حضرت از چند جهت که ان شاء الله تعالی به آنها اشاره خواهیم کرد، بنابراین شایسته است که در شب آن، برای آن جناب دعا شود.

---

۱. جمال الاسبوع، ۱۷۹.

۲. کافی، ۱ / ۲۱۹، بصائر الدرجات، ۴۲۴، تفسیر البرهان، ۲ / ۱۵۷.

دوم: شب جمعه شبِ عرضه شدن أعمال می‌باشد. بنا به روایتی که مؤلّف کتاب لطائف المعارف آورده است.

سوم: در بعضی از کتابهای معتبر شیعهٔ امامیه روایت آمده که از جملهٔ اعمال شب جمعه آن است که صد بار گفته شود: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ أَهْلِكْ عَدُوَّهُمْ مِنَ الجِنِّ وَ الإنسِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَ الآخِرِين**»[1]. و شیخ ابوجعفر طوسی ؒ در کتاب مختصر المصباح هنگام یادآوری وظایف شب جمعه گوید: و بر پیغمبر ﷺ چنین درود می‌فرستی: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ أَهْلِكْ عَدُوَّهُمْ مِنَ الجِنِّ وَ الإنسِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَ الآخِرِين**». صد بار یا آنقدر که امکان داشته باشد.

چهارم: آنچه حاجی نوری در کتاب النجم الثاقب نقل کرده که خواندن دعای ندبه در شب جمعه ـ همچون صبح جمعه ـ مستحب است.

پنجم: أخباری که سفارش و تأکید و ترغیب دارند که شب جمعه دعا شود، به ضمیمهٔ آنچه بر استحباب مقدم داشتن مؤمن مولایش را در دعا دلالت دارند.

ششم: فحوای روایاتی که در مورد أمر کردن به دعا برای مؤمنین و مؤمنات در آن شب رسیده این است که آن حضرت ؑ از همهٔ مؤمنین سزاوارتر است که درباره‌اش دعا کنند.

۱۳ ـ روز جمعه

در تمام ساعتهای آن به طور عموم، و به خصوص پس از نماز صبح، و هنگام ظهر و هنگام رفتن به مسجد، و بعد از نماز عصر، و در قنوت نماز ظهر آن روز، و در قنوت نماز جمعه، و در خطبهٔ نماز جمعه، و در آخرین ساعت روز جمعه، گواه بر آنچه گفتیم آن است که دعا برای آن حضرت در آن اوقات مخصوص از امامان معصوم ؑ وارد شده است:

الف) بعد از نماز صبح

در بحار دعای طولانی هست که در کتاب ابواب الجنّات فی آداب الجمعات آن را آورده‌ایم، و آن دعای شریفی است که سزاوار است بر آن مداومت گردد، و محلّ شاهد از

---

۱. بحار الانوار، ۸۹ / ۲۸۹.

آن این عبارتها است: «اللَّهُمَّ وَكُنْ لِوَلِيِّكَ فِي خَلْقِكَ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ مِنْهَا (فيها ـ خ) طَوِيلاً وَ تَجْعَلَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ فيها الأئِمَّةَ الوَارِثِينَ وَ اجْمَعْ لَهُ شَمْلَهُ وَ أَكْمِلْ لَهُ أَمْرَهُ وَ أَصْلِحْ لَهُ رَعِيَّتَهُ وَ ثَبِّتْ رُكْنَهُ وَ أَفْرِغِ الصَّبْرَ [النَّصر] مِنْكَ عَلَيْهِ حَتّى يَنْتَقِمَ فَيَشْتَفِي وَ يَشْفِي حزازاتِ قُلُوبٍ نَغِلَةٍ وَ حَرَارَاتِ صُدُورٍ وَغِرَةٍ وَ حَسَرَاتِ أَنْفُسٍ تَرِحَةٍ مِنْ دِمَاءٍ مسفوكَةٍ وَ أَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ وَ طَاعَةٍ مَجْهُولَةٍ قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيْهِ البَلَاءَ وَ وَسَّعْتَ عَلَيْهِ الآلَاءَ وَ أَتْمَمْتَ عَلَيْهِ النَّعْمَاءَ فی حُسْنِ الحِفْظِ مِنْكَ لَهُ اللَّهُمَّ اكْفِهِ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَ أَنْسِهِمْ ذِكْرَهُ وَ أَرِدْ مَنْ أَرَادَهُ وَكِدْ مَنْ كَادَهُ وَ امْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِهِ وَ اجْعَلْ دَائِرَةَ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ... و در آخر آن آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ». اگر بتوانی هزار مرتبه بگو. ترجمه: بار اِلها و برای وَلیّ خود در بین خلایقت [إمام قائم عجل الله فرجه] سرپرست و نگهدار و پیشوا و یاور بوده باش تا او را بر سراسر زمین فرمانروای مطاع گردانی و دورانی دراز او را از آن (و در نسخه‌ای: در آن) بهرمند سازی، و او و ذُرّیه‌اش را در آن رهبران وارث قرار دهی، و پراکندگیش را جمع فرمای و امر (حکومتش) را کامل گردان و رعیّتش را برای وی فراهم ساز، و شوکتش را استوار کن، و صبر و بردباری از سوی خودت بر او فرو ریز تا انتقام گرفته و دلش آرام یابد، و دردهای قلوب کینه گرفته‌ای را شفا بخشد، و داغهای سینه‌های گداخته‌ای را سرد گرداند، و حسرت جانهای اندوهبار را پایان دهد، از جهت خونهای بناحق ریخته شده، و پیوندهای گسسته، و طاعت مجهول مانده [جهل و بی‌خبری از وجوب اطاعت امامان بر حق ﷺ] گرفتاری را بر او نیکو گرداندی و مواهب خویش را بر او گستردی و نعمتهایت را بر او تمام نمودی با نگهداری نیکویت نسبت به او، خداوندا هراس از دشمن را از او دور گردان و یادش را از خاطرۀ آنان (دشمنان) محو ساز، و هر آنکه برای او بدی خواهد، با او بدی کن و هر که برای او حیله می‌کند با آن فرد حیله کن و بدی را برای ایشان قرار ده.

می‌گویم: به شهادت روایاتی که سابقاً آوردیم گشایش أمر امامان ﷺ و بلکه فرج تمام اولیای خداوند فقط با فَرَج و ظهور آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ انجام می‌گردد، اضافه بر این بیشتر آوردیم که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح و نماز ظهر گفته شود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

ب) هنگام زوال ظهر

شاهد بر این مطلب حدیث شریفی است که در مکرمت بیست و سوم روایت آوردیم مشتمل بر اینکه: حضرت خاتم النبیین و ائمهٔ معصومین ﷺ هنگام زوال جمعه برای امر قیام حضرت مهدی عجل الله فرجه دعا می‌کنند.

ج) هنگام رفتن به مسجد

آنچه هنگام رفتن به نماز عید (فطر و قربان) مستحب است، در موقع به مسجد رفتن روز جمعه نیز وارد شده که مشتمل بر دعا برای امام قائم ﷺ است، و به خواست خداوند در همین باب در جای خود آن دعا را خواهیم آورد.

د) بعد از نماز عصر

در کتاب جمال الاسبوع به سند خود از عبدالله بن سنان روایت کرده که حضرت ابی‌عبدالله (امام صادق ﷺ) فرمود: چون روز قیامت شود خدای تعالی روزها را برانگیزاند، و پیشاپیش آنها روز جمعه را همچون عروس با کمال و جمالی که برای شخص صاحب دین و مال برند مبعوث سازد، آنگاه بر درب بهشت می‌ایستد و روزها پشت سرش می‌ایستند، پس برای هر کس که در آن روز بر محمّد و آل محمّد بسیار درود فرستاده شفاعت می‌نماید. ابن سنان گوید: پرسیدم: در این مورد چه مقدار بسیار است؟ و در کدام وقت روز جمعه بهتر است؟ فرمود: صد بار؛ و بعد از عصر باشد. پرسیدم: چگونه درود بفرستم؟ فرمود: می‌گویی: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ**». صد مرتبه این را می‌گویی[1].

و نیز گفتار سیّد أجل علی بن طاووس ﷺ در کتاب جمال الاسبوع هنگام روایت دعایی که از شیخ جلیل عثمان بن سعید ﷺ آورده، بر این مطلب دلالت دارد که به خواست خدای تعالی در بخش آینده خواهیم آورد.

---

۱. جمال الاسبوع، ۴۵۰.

ه) در قنوت ظهر و نماز جمعه

در بحث تأکید دعا برای آن حضرت در قنوت آنچه بر این مطلب دلالت دارد گذشت.

و) در خطبهٔ نماز جمعه

گواه بر تأکید آن روایت محمد بن مسلم از امام ابوجعفر باقر ﷺ می‌باشد، به کتابهای کافی[1] و وافی در این باره مراجعه و دقت شود.

ز) آخرین ساعت روز جمعه

بر این معنی دلالت دارد اینکه در بعضی از دعاها که خواندنشان پس از دعای سمات وارد شده خصوص این دعا آمده است، چنانکه در کتاب جمال الصالحین این دعا ذکر شده: «**اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحُرْمَةِ هَذَا الدُّعَاءِ وَ بِمَافَاتَ مِنْهُ مِنَ الأَسْماءِ وَ بِمَا یَشْتَمِلُ عَلَیْهِ مِنَ التَّفْسیرِ وَ التَّدْبیرِ الَّذی لَا یُحیطُ بِهِ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَهُمْ فی عافِیَةٍ وَ تُهْلِکَ أَعْدائَهُمْ فی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ أَنْ تَرْزُقَنَا بِهِمْ خَیْرَ مَا نَرْجُو وَ خَیْرَ مَا لَا نَرْجُو وَ تَصْرِفَ بِهِمْ عَنَّا شَرَّ مَا نَحْذَرُ وَ شَرَّ مَا لَا نَحْذَرُ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ وَ أَنْتَ أَکْرَمُ الأَکْرَمینَ**»؛ بار خدایا تو را به حرمت این دعا و به آنچه از نامها در آن گذشت و به آنچه از تفسیر و تدبیر در بر گرفته که جز تو کسی بر آنها احاطه ندارد سوگند، از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و فَرَج آنها را با عافیت زودتر برسانی، و دشمنانشان را در دنیا و آخرت هلاک [و عذاب] نمایی، و به [برکت] آنها بهترین چیزهایی که امید داریم و و بهترین چیزهایی که امید نداریم به ما روزی فرمایی، و به خاطر آنها بدیهایی که از آنها بیم داریم و آنچه بیم نداریم از ما دور سازی، که به درستی تو بر هر چیزی توانایی و تو گرامی‌ترین کریمانی.

و در بعضی از کتابهای معتبر دعای دیگری یاد شده که پس از دعای سمات خوانده شود، و در آن بر مطلب مورد بحث دلالت هست، آن دعا چنین است: «**اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذا**

---

[1] کافی، ۳ / ۴۲۲؛ الوافی، ۸ / ۱۱۴۹.

الدُّعَاءِ وَبِحَقِّ هَذِهِ الأَسماءِ الَّتی لَا یَعْلَمُ تَفْسِیرَهَا وَلَا یَعْلَمُ بَاطِنَها غَیْرُکَ إِفْعَلْ بِی مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِی مَا أَنَا أَهْلُهُ وَانْتَقِمْ لی مِنْ ظَالِمِی وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَهَلَاکَ أَعْدَائِهِمْ مِنَ الجِنِّ وَالإِنْسِ وَاغْفِرْلِی مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِی وَمَا تَأَخَّرَ وَوَسِّعْ عَلَیَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِکَ وَاکْفِنِی مَؤُنَةَ إِنْسَانٍ سَوْءٍ وَشَیْطَانٍ سَوْءٍ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ وَالحَمْدُ للهِ رَبِّ العَالَمِینَ»؛ بار خدایا تو را سوگند می‌دهم به حقّ این دعا و به حق این نامها که تفسیر آنها و باطن آنها را جز تو کسی نمی‌داند: آنچه تو شایستهٔ آنی با من کن، و به آنچه سزای من است با من رفتار منمای، و برای من از ستم کنندهٔ به من انتقام بگیر و گشایش أمر [حکومت] آل محمد را زودتر برسان، و دشمنانشان را از جن و انس هر چه زودتر هلاک گردان، و گناه دور و نزدیک مرا بر من ببخش و روزی حلالت را بر من توسعه دِه، و رنج آدمِ بد و شیطانِ پلید را از من دور گردان که به راستی تو بر هر چیز توانایی و حمد خدای را که پروردگار عالمیان است.

و بر تأکید دعا برای آن حضرت ﷺ در روز جمعه دلالت می‌کند ورود خواندن دعای ندبه در این روز و دو عید (فطر و قربان) که ان شاء الله تعالی در باب آتی آن را خواهیم آورد، و بسا کسی که در کتابهای أخباری که از امامان معصوم ﷺ آمده کاوش کند شواهد دیگری برای این مطلب به دست آرد، و خداوند به شیوهٔ راست هدایت می‌کند.

تکمیل

بدان که روز جمعه از چند جهت به مولایمان حضرت حجت ﷺ إختصاص و انتساب دارد، که مقتضی إهتمام ورزیدن بیشتر در این روز به دعا کردن برای آن بزرگوار است. ما آن جهات را در کتاب ابواب الجنّات فی آداب الجمعات آورده‌ایم، در اینجا نیز برای تذکر اهل خِرَد به آنها اشاره می‌کنیم:

اوّل: واقع شدن ولادت با سعادت آن حضرت در این روز.

دوّم: در این روز مقام مقدّس إمامت به او ـ روحی فداه ـ منتقل گردیده.

سوّم: ظهور و آشکار شدن آن جناب در این روز واقع خواهد شد.

چهارم: در این روز بر دشمنانش پیروز می‌گردد.

پنجم: در این روز خداوند برای آن بزرگوار و پدران گرامیش پیمان گرفته است.

ششم: روزی است که خدای تعالی به لقب قائم آن حضرت را اختصاص داد.

هفتم: این کلمه از جمله اَلقاب شریف آن جناب می‌باشد. وجوه دیگری نیز در آن کتاب آورده‌ایم که هر کس مایل است از آنها مطلع گردد به آن مراجعه کند[۱].

۱۴ ـ روز نوروز

روز نوروز هم از جمله اوقاتی است که در آنها دعا برای آن حضرت ﷺ و درخواست ظهور و فَرَجش از درگاه خداوند تأکید گردیده است، روایت معلی بن خنیس ـ که در بحار[۲] و زاد المعاد[۳] مذکور می‌باشد ـ بر این معنی دلالت دارد، و تأکید آن از جاهای مختلف آن روایت استفاده می‌شود، که دقت در آن به خواست خداوند تعالی مطلب را روشن می‌سازد.

۱۵ ـ روز عرفه

شاهد بر آن دعای امام چهارمین حضرت سیّد الساجدین ﷺ است که در صحیفهٔ سجّادیه یاد شده، و نیز دعای مولایمان حضرت صادق ﷺ است که در کتابهای إقبال[۴] و زاد المعاد روایت آمده است.

۱۶ ـ روز عید فِطر

شاهد بر آن ورود این معنی در دعائی است که در کتاب إقبال[۵] هنگام مهیا شدن برای رفتن به نماز عید فطر یا قربان روایت شده است، و آن را به زودی خواهیم آورد.

و نیز دعائی که در اثنای رفتن به نماز عید فطر روایت گردیده گواه بر این است، سید

---

۱. ابواب الجنّات فی آداب الجمعات (آیین جمعه) ۳۳۹.
۲. بحار الانوار، ۳۰۸/۵۲
۳. زاد المعاد، ۵۲۳
۴. اقبال الاعمال، ۳۵۰.
۵. اقبال الاعمال، ۲۸۳

ابن طاووس ؒ گفته: فصلی در آنچه از دعاهای بین راه ذکر می‌کنیم: بیرون شدنت را با این دعا آغاز کن تا آنگاه که با امام جماعت نماز را شروع نمایی. و اگر نرسیدی که همهٔ دعا را بخوانی پس از نماز آن را قضا کن: «**اللّٰهُمَّ اِلیکَ وَجَّهْتُ وَجْهی**... تا اینکه فرمود: **اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی وَلِیِّکَ المنتَظِرِ أمرَک المنتظَر لَفَرجِ أوْلِیَائِکَ اللّٰهُمَّ اَشْعَبْ بِه الصَّدْعَ وَاَرْتُقْ بِهِ الفَتْقَ وَأمِتْ بِهِ الجَوْرَ وَاَظْهِرْ بِهِ العَدْلَ وَزَیِّنْ بِطُولِ بَقَائِهِ الأرْضَ وَأیِّدْهُ بِنَصْرِکَ وَانْصُرْهُ بِالرُّعْبِ وَقوِّ نَاصِرَهُمْ وَاخْذُلْ خَاذِلَهُمْ وَدَمْدِمْ عَلَی مَنْ نَصَبَ لَهُمْ وَدَمِّرْ عَلَی مَنْ غَشَّهُمْ**...» تا آخر دعا؛ خدایا روی به سوی تو کردم... خداوندا بر ولیّ خودت که در انتظار أمرت نشسته و مورد انتظار فَرَج و گشایش کارِ دوستانت می‌باشد درود بفرست، خدایا گسیختگی را به او رفو کن و پراکندگی را به او فراهم گردان و ستم را به او بمیران و عدالت را به او به ظهور رسان، و زمین را با عمر طولانیش زینت ببخشای و به یاریت تأییدش فرمای، و او را به وسیلهٔ رُعب [هراس افتادن در دل دشمنانش] نصرت دِه، و هر آنکه یاری کنندهٔ آنها [خاندان پیغمبر] است تقویت کن، و هر کس خواریشان خواهد خوارش گردان، و هر که در پی جنگ با آنان شد هلاک فرمای، و هر آنکه با ایشان خیانت نماید نابود کن... .

و نیز استحباب خواندن دعای ندبه در آن روز بر این مطلب دلالت دارد. همچنین از امام صادق ؑ وارد شده که: هیچ روز عید فطر و أضحی (قربان) نیست مگر اینکه اندوهی برای امامان ؑ تجدید می‌گردد، چون که حق خود را در دست غصب کنندگان می‌بینند[1].

می‌گویم: بنابراین شایسته است که مؤمن برای ظهور مولایش إلحاح و إصرار داشته باشد، و او را در جهت برطرف شدن اندوه امامان خود یاری نماید.

۱۷ ـ روز أضحی (=قربان)

تمام آنچه در مورد روز عید فطر گفتیم بر این مطلب هم دلالت دارد. و امّا دعایی که هنگام بیرون رفتن به سوی نماز عید وارد شده آن است که در کتاب إقبال به سند خود از

---

۱. مضمون این روایت در فروع کافی آمده و نیز در کتاب علل الشرایع، شیخ صدوق / ۳۸۹ از امام باقر ؑ روایت شده است.

ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: در جمعه و دو عید هرگاه آمادهٔ بیرون رفتن برای نماز شوی دعا کن پس بگو: **اللَّهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ فِي هَذَا اليوم أو تَعَبَّأَ أو أعدَّ وَ اَسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ إِلىٰ مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَ جَائزتِهِ وَ نَوَافِلِهِ فَـإِلَيْكَ يـا سَـيِّدی كَـانَتْ وِفَادَتی وَ تَهْيِئَتِي وَ إِعْدَادِي وَ اَسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رِفْدِكَ وَ جَوَائِزِكَ وَ نَوَافِلِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ خِيرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ عَلىٰ أميرِالمُـؤْمِنينَ وَ وَصِـيِّ رَسُـولِكَ وَ صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى أَئِمَةِ المُؤمِنينَ الحَسَنِ وَ الحُسَينِ وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسَى وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الحَسَنِ وَ صَاحِبِ الزَّمانِ ﷺ اللَّهُمَّ اَفْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً وَ اَنْصُرْهُ نَصْراً عَزِيزاً اللَّهُمَّ أظهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بشيءٍ من الحَقِّ مَخَافَةَ أحَـدٍ مِـنَ الخَلْقِ اللَّهُمَّ انا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَريمةٍ تُعِزُّبها الإسلامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فيها من الدُّعَاةِ إِلىٰ طَاعَتِكَ وَ القادَةِ إِلىٰ سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ اللَّهُمَّ مَا أَنْكَرْنَا مِنْ حَقٍّ فَعَرِّفْنَاهُ وَ مَا قَصُرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ.**

وَ تَدعُو اللهَ تَعالى لَهُ وَ عَلى عَدوِّه وَ تسئل حَاجَتَكَ وَ يَكون آخر كلامِكَ: اللَّهُمَّ اَسْتَجِب لَنَا اللَّهُمَّ اَجْعَلْنَا مِمَّنْ تُذُكِّرَ فِيهِ فَيَذَّكَر»[1]؛ بار خدایا هر کس در چنین روزی مهیّا و یا آماده شد یا خود را مستعد کرد برای ورود بر مخلوقی به اُمید بخشش و جایزه و عطاهای او پس ای آقای من توجه و ورود و آمادگی و انتظارم به امید بخششها و جایزه‌ها و عنایتهای تو است، خداوندا بر محمد بنده و فرستاده و برگزیدهٔ از خلقت درود بفرست، و نیز بر اُمیرمؤمنان و جانشین فرستاده‌ات (درود فرست) و ای پروردگار بر امامان مؤمنین حسن و حسین و علی و محمد[2] و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و صاحب الزمان ﷺ درود فرست، خدایا فتحی به آسانی برایش قرار دِه و او را با عزّت پیروز گردان، بار خدایا به او دین و سنت رسولت را آشکار ساز تا دیگر چیزی از حق را از بیم احدی از خلق پنهان ننماید، خداوندا ما به سویت زاری می‌کنیم در جهت خواهش دولتی گرامی که در آن اسلام و اهل آن را عزیز گردانی، و به آن نفاق و أهل آن را خوار

---

۱. اقبال الاعمال، ۲۸۰.

۲. در متن حدیث عبارت چنین است: «و نام انها را میبری تا اینکه به صاحب خود حضرت صاحب الزمان ﷺ میرسی» و ما نامهای مبارک را آوردیم (مترجم)

سازی و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به سوی طاعتت و راهبران به سمت راهت قرار دهی و به آن گرامیداشت دنیا و آخرت را به ما روزی فرمایی، خداوندا آنچه از حق ندانسته‌ایم به ما بشناسان و به آنچه از آن قصور داشته‌ایم برسان.

و برای آن حضرت دعا و بر دشمنانش نفرین کن و حاجتت را بخواه و آخرین سخنت این باشد که: خدایا دعای ما را به اجابت برسان، خدایا ما را از کسانی قرار ده که در این روز مورد یادآوری قرار گرفتند و به یادشان آمد.

۱۸ ـ روز دَحْو الأَرض (گسترده شدن زمین)

و آن روز بیست و پنجم ماه ذی القعده است، و دلیل بر اهتمام به دعا برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ در این روز و درخواست زودتر رسیدن فَرَج آن حضرت از درگاه خداوند خالق منّان دعایی است که در کتابهای إقبال[1] و زاد المعاد[2] نقل شده است، و برای این درخواست در این روز نکات ارزنده‌ای به خاطر رسیده که برای تشویق بندگان خدا یاد می‌کنیم:

۱ ـ روزی است که خداوند در مانند آن وعده فرموده که آن جناب ـ صلوات الله علیه ـ را ظاهر گرداند، و هنگامی که مؤمن می‌بیند چنین روزی در این سال فرا رسید و إمامش ظهور ننمود، اندوهش تجدید و غصه‌اش شدید می‌گردد، و عقل و ایمانش او را بر دعا کردن برای آن حضرت و درخواست تعجیل أمر فَرَجش وامی‌دارند.

۲ ـ اینکه در چنین روزی رحمت گسترش می‌یابد و دعا مستجاب می‌شود ـ چنانکه در روایت آمده ـ پس مؤمن که امامش را از جانش عزیزتر می‌داند، و او را از اولاد و خاندان و عشیرهٔ خویش بیشتر دوست می‌دارد، دعای خالصانهٔ خود را به برطرف شدن غم و اندوه مولایش إختصاص می‌دهد.

۳ ـ این روزی است که خدای تعالی بر او نعمت داده اینکه زمین را گسترانیده تا زندگی کند و سکونت نماید و لذت برد، و از آنچه در زمین هست و از آن برمی‌آید و بر آن فرو

---

۱. اقبال الاعمال، ۳۱۲.

۲. زاد المعاد، ۲۳۶.

می‌ریزد بهره گیرد، و به آنها زیست کند، و چون بداند که تمام اینها به برکت مولایش انجام می‌شود ـ چنانکه در بخش سوم کتاب توجه دادیم ـ بر خود حتم و لازم می‌شمارد که از آن حضرت به وسیلهٔ دعا مراتب سپاسگزاری را انجام دهد، چونکه او است واسطهٔ تمام این نعمتها، و هرگاه این را توجه داشت در دعا مسامحه و سهل انگاری نخواهد کرد[1].

۴ ـ در این روز به یاد خدا بودن و ذکر او ـ عزّ و جل ـ را بر زبان داشتن تأکید و ترغیب شده است، و بی‌تردید دعا کردن دربارهٔ مولایمان صاحب الزمان ﷺ از بهترین مصادیق این عنوان می‌باشد.

۱۹ ـ روز عاشورا

دلیل بر این دعایی است که در اقبال و مزار بحار و زاد المعاد به روایت عبدالله بن سنان از امام صادق ﷺ رسیده، و در اوّل آن دعا آمده است: «**اللَّهُمَّ عَذِّبِ الفَجَرَةَ الَّذینَ شاقُّوا رَسُولَکَ...**»؛ پروردگارا فاجرانی که با فرستادهٔ تو به مخالفت برخاستند عذاب کن... . و سِرّش این است که در چنین روزی آن همه مصیبت و محنت بر مولایمان سالار شهیدان ﷺ وارد آمده و خدای ـ عز و جل ـ وعده فرموده که از ظلم کنندگان بر آن حضرت به وسیلهٔ مولای قائم ما عجل الله فرجه انتقام گیرد ـ چنانکه در روایات به این مطلب تصریح شده است ـ بنابراین هرگاه مؤمن در روز عاشورا مصیبتهای امام مظلوم را به یاد آورد و دانست که خدای تعالی برای او انتقام گیرنده‌ای را تعیین فرموده، ایمان و علاقه‌اش به آن حضرت او را به دعا کردن، و ظهور آن منتقِم را خواستن برمی‌انگیزند، که صمیمانه قیام امام عصر عجل الله فَرجه را از خدای قادر بخواهد، لذا این درخواست در دعای مشارالیه آمده است. و نیز به همین جهت است که در بخش گذشته گفتیم: هر کس برای این امر بزرگ دعا کند، به پاداشی نایل می‌شود که جز خدای تعالی کسی آن را نمی‌داند، و آن خونخواهی برای امام مظلوم شهید ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ است.

---

۱. گویم: و هنگامی که این روز شد خداوند به برکت او و برکت پدرانش زمین را برای کامل گردانیدن مادیات گسترانید همچنان که در این روز به ظهور حضرتش مادیات و معنویات کامل می‌گردد پس مؤمن باید در این روز تعجیل ظهور آن صاحب عنایات ـ خداوند متعال ـ درخواست کند و اینکه خداوند او را از فائزان به انواع سعادتها قرار دهد. (محمد موسوی)

۲۰ ـ شب نیمهٔ شعبان

زیرا که شب میلاد مسعود حضرت صاحب الزمان ﷺ است، پس شایسته است که اهل ایمان در آن شب به دعاگویی برای آن جناب إشتغال ورزند، و در روایات هم آمده که در این شب دعاها مستجاب می‌شود.

می‌گویم: سابقاً بیان کردیم که این دعا نزد اهل خِرَد مهمترین دعاها است، و سزاوار است که در مواقع استجابت بر همهٔ دعاها و خواسته‌ها آن را مقدَّم دارند، و مؤیّد آنچه گفتیم اینکه مؤلّف جمال الصالحین در دعاهای این شب از مولایمان حضرت حجت ﷺ دعای ارزنده‌ای آورده که سرآغازش چنین است: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ المُرْسَلِينَ وَخاتَمِ النَّبِيِّين...**». ما این دعا را در اوّل بخش هفتم خواهیم آورد، و اهتمام به آن را در همهٔ مواقع بیان خواهیم کرد.

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم دعایی است که در اقبال و زاد المعاد یاد گردیده و اوّلش چنین است: «**اللَّهُمَّ بحقِّ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَمَوْلُودِهَا...**»؛ بار خدایا تو را به حق این شب و آنکه در این شب تولّد یافته. که از این عبارت می‌توانی عظمت و أهمیت این شب را دریابی، پس مبادا عمرت در این شب به غفلت و بی‌خبری بگذرد، و خدمت کردن به آن جناب را در آن واگذاری، و برای کسی که از برکت ولادتش این شب آن طور اهمیت یافته دعا ننمایی. و شایسته است که فرمایش مولایمان حضرت صادق ﷺ را دربارهٔ آن جناب یاد بیاوری که: «**وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ اَيَّامَ حَيَاتی**»؛ و اگر زمان او را درک می‌کردم تمام روزهای زندگیم را در راه او قرار می‌دادم اضافه بر اینکه این دعا از جمله اقسام شکرانهٔ آن نعمت بزرگ یعنی ولادت امام قائم ﷺ است، و نیز ـ چنانکه در بعضی از روایات که در مستدرک الوسائل منقول است آمده ـ شبی است که أعمال [بر امام ﷺ] عرضه می‌شود.

۲۱ ـ روز نیمهٔ شعبان

آنچه در مورد شب نیمهٔ شعبان گفتیم در اینجا نیز صادق است. اضافه بر اینکه دعا کردن در شب و روز نیمهٔ شعبان اقتدا کردن به آن حضرت و تأسی جستن به او است، که

هنگامی که از مادر متولد شد سر به سجده نهاد و برای این أمر دعا کرد: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْلِی وَعْدِی وَ أَتْمِمْ لی أَمْرِی وَثَبِّتْ وَطْأَتِی وَ آمْلأ الأَرْضَ بِی عَدْلاً وَقِسطاً»؛ خداوندا وعده‌ام را تحقق بخش و آمر (قیامم) را تمام‌گردان و گامم را استوار ساز و زمین را به (ظهور) من پر از عدل و داد کن.

۲۲ ـ تمام ماه رمضان

به خصوص در شبهای آن ماه شریف، زیرا که این ماه بهار دعا کردن است، و این هم بهترین دعاها می‌باشد، از همین روی از خود آن حضرت ـ که خداوند فَرَجش را برساند ـ أمر و اهتمام به دعای افتتاح در شبهای این ماه رسیده است، بنابراین از خواندن آن غافل مشو که جداً دعایی است نفیس، و جامع مطالب دنیا و آخرت می‌باشد.

و نیز مؤید این مطلب است آنکه رئیس محدثین شیخ بزرگوار صدوق ﷺ در کتاب فضائل شهر رمضان به سند خود از حضرت امام رضا ﷺ آورده که دربارهٔ خوبیهای ماه رمضان فرمود: کارهای نیک در ماه رمضان پذیرفته شود و بدیها آمرزیده گردد. هر کس در ماه رمضان یک آیه از کتاب خدای ـ عز و جل ـ بخواند چنان است که کسی در ماههای دیگر ختم قرآن کند، و هر که در این ماه به روی برادر مؤمنش بخندد، روز قیامت او را ملاقات ننماید جز اینکه در روی او خنده آورد، و وی را به بهشت مژده دهد، و هر کس در این ماه مؤمنی را یاری کند خدای تعالی او را در درگذشتن از صراط یاری نماید روزی که پاها در آن خواهد لغزید، و هر آنکه در این ماه خشم خود را فرو گیرد، خداوند روز قیامت خشم خود را از او بازدارد، و کسی که در آن اندوهگینی را داد رس شود خدایش از بیم بزرگ روز قیامت در امان دارد، و هر که در این ماه ستمدیده‌ای را یاری نمابد خداوند او را بر هر کسی که در دنیا با وی دشمنی ورزد یاری فرماید، و روز قیامت هنگام سنجش أعمال و حساب نیز یاریش کند.

ماه رمضان؛ ماه برکت؛ ماه رحمت؛ ماه مغفرت؛ و ماه توبه و بازگشت [به درگاه خداوند] است، و هر کس در ماه رمضان آمرزیده نشود پس در چه ماهی آمرزیده خواهد شد! پس از خداوند بخواهید که روزه را از شما بپذیرد. و آن را آخرین بار شما قرار

ندهد، و اینکه شما را در این ماه برای فرمانبرداریش توفیق بخشد، و از نافرمانیش محفوظ بدارد، که او بهترین سؤال شدگان است[۱].

می‌گویم: در باب پنجم گفتیم که دعا برای تعجیل فَرَج و گشایش امر مولایمان حضرت حجت عجّل الله تعالی فرجه از أقسام یاری و کمک می‌باشد، که در این جهت شریف یاری کردن مؤمن تأکید شده اینکه در این ماه مبارک به آن عمل گردد، و بدون شک یاری کردن امام ﷺ بهترین و تمامترین أصناف یاری کردن است.

و گواه بر آنچه ذکر شد از إهتمام به آن در ماه رمضان: دعایی است که در کتاب إقبال و زاد المعاد از امام چهارم سید العابدین و فرزندش ابوجعفر باقر ﷺ روایت آمده که اوّلش چنین است: «**اللَّهُمَّ هَذا شَهْرُ رَمَضَانَ**... و در آن آمده: **أسْأَلُکَ أنْ تَنْصُرَ خَلِیفَةَ مُحَمَّدٍ وَوصِیَّ مُحَمَّدٍ وَالقَائِم بِالقِسْطِ مِنْ أوْصیاء مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ علیهِ وَعَلَیْهِمْ أعْطِفْ عَلَیْهِمْ نَصْرَکَ**...»؛ خدایا این ماه رمضان است... از تو می‌خواهم که جانشین محمد و وصی محمد و قیام کنندهٔ به عدالت از اوصیاء محمد ـ که درودهایت بر او و ایشان باد ـ را یاری نمایی، یاریت را بر آنان معطوف بدار.

و نیز شاهد بر آن است روایتی که ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی ﷺ در کتاب الصوم فروع کافی از محمد بن عیسی به سند خود از امامان ﷺ آورده که فرمودند: این دعا را شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجده و برخاستن و نشستن و در هر حال تکرار می‌کنی، و نیز هر قدر که می‌توانی و هرگاه که به یادت آمد در دوران زندگیت، پس از حمد خدای تبارک و تعالی و درود بر پیغمبر ﷺ بگو: «**اللَّهُمَّ کُنْ لَوَلِیِّکَ فُلان بن فُلان فی هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَحَافِظاً وَنَاصِراً وَدَلِیلاً وَقَائداً وَعَیْناً حَتَّی تُسْکِنَهُ أرْضَکَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِیهَا طَویلاً**»[۲]؛ خداوندا برای ولیّ خودت فلان فرزند فلان (در هر زمانی شیعیان نام امام عصر و نام پدرش را می‌گفتند و در زمان ما باید گفت: حجت بن الحسن علیه و علی آبائه السلام ـ مترجم) در این ساعت و هر ساعت سرپرست و نگهدار و یاور و راهنما و پیشوا و مددکار باش تا اینکه او را در زمین خویش

---

۱. بحار الانوار، ۹۶ / ۳۴۱.
۲. الکافی، ۴ / ۱۶۲.

(فرمانروای) مطاع گردانی و در آن دورانی طولانی بهرمند سازی.

می‌گویم: این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه دعا برای آن امر بزرگ (زودتر شدن ظهور) در شب بیست و سوم ماه رمضان مهمتر و مؤکدتر است از وقتها و زمانهای دیگر، همچنان که در ماه رمضان از سایر ماهها تأکید بیشتری دارد. به جهت اینکه جهات استجابت و روی آوردن به درگاه خداوند و پاداش در آن شب جمع است، و نیز فرشتگان و روح در آن شب فرود می‌آیند، و درهای فتح و رحمت آنقدر گشوده می‌شود که در شبهای دیگر گشوده نشوند، و بلکه از صریح بعضی از روایات به دست می‌آید که آن شب همان شب قدر است که از هزار ماه بهتر می‌باشد. چنانکه ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی ﷺ در کتاب اصول کافی باب النوادر کتاب فضل القران به سند خود از حضرت امام صادق ﷺ از پیغمبر ﷺ آورده که فرمود: قرآن در بیست و سوم ماه رمضان فرود آمد[1]. این حدیث به ضمیمهٔ اینکه خدای عز و جل فرمود: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ ما (قرآن) را در شب قدر فرو فرستادیم[2]. دلالت دارد بر اینکه شب قدر همان شب بیست و سوم ماه رمضان است، و این برای اهل بینش واضح است.

و محقق نوری ﷺ در کتاب النجم الثاقب دعای مزبور را به گونهٔ مبسوطی از کتاب المضمار تألیف سیّدِ علمای بزرگوار آنکه شایسته است عموم أهل بینش به او اقتدا کنند سید علی بن طاووس ﷺ نقل کرده است. دعا چنین است: «**اللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْقائِمِ بِأَمرِكَ الحجَّةِ بنِ الحسنِ المهديِّ عَليهِ وَعَلىٰ آبائِهِ أَفْضَلَ الصَّلاةِ وَالسَّلامِ فِي هٰذِهِ السّاعَةِ وَفِي كُلِّ ساعَةٍ وَلِيّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِيلاً وَمُؤَيِّداً (مُريداً ـ خ ل) حَتّى تُسْكِنَهُ أَرضَكَ طَوعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طُولاً وَعَرْضاً وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَئِمَةِ الْوارِثينَ اَللّٰهُمَّ انْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ وَاجْعَلِ النَّصْرَ مِنْكَ لَهُ وَعَلَى يَدِهِ وَاجْعَلِ النَّصْرَ لَهُ وَالْفَتْحَ عَلَى وَجْهِهِ وَلاٰ تُوَجِّهِ الأَمْرَ إِلىٰ غَيْرِهِ اللّٰهُمَّ اَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيكَ صلّى الله عليهِ وَآلِهِ حَتّى لاٰ يَسْتَخْفى بِشَيْءٍ مِنَ الحقِّ مَخافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ اللّٰهُمَّ إِنّي اَرْغَبُ إِلَيكَ فى دَوْلَة كريمةٍ تُعِزُّبِهَا الاسلامَ وَاَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَاَهْلَهُ وَتَجْعَلُنا فِيهٰا مِنَ الدُّعٰاةِ إِلىٰ طٰاعَتِكَ وَالْقٰادَةِ إِلى سَبيلِكَ وَآتِنا فِي**

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۶۲۹

۲. سوره قدر، آیه ۱

الدُّنیا حَسَنَةً وَ فِی الآخرةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذاب النّار وَ اُجمَع لنا خیر الدارین وَ اقض عنا جمیع ما تُحِبُّ فیهما وَ اجْعَلْ لَنا فی ذٰلکَ الْخِیَرةَ بِرَحمتک وَ مَنِّکَ فی عافِیَةٍ آمینَ رَبَّ العالمینَ وَ زِدْنا مِنْ فَضْلِکَ وَ بیدکَ الملاءَ فاِنَّ کُلَّ مُعطٍ یَنْقُصُ مِنْ مُلْکِه وَ عَطاؤُکَ یَزیدُ فی مُلْکِکَ»؛ خداوندا برای ولیّ قائم به أمرت حجت بن الحسن مهدی ـ که بر او و بر پدرانش بهترین درود و سلام باد ـ در این ساعت و در همهٔ ساعتها سرپرست و نگهبان و پیشوا و یاور و راهنما و تأیید کننده (یا خواهان) باش تا اینکه بر سراسر زمینت فرمانروای مطاعش سازی و از کران تا کران گیتی برخوردارش نمایی، و او و فرزندانش را از امامانِ وارث قرار دهی، خدایا او را یاری نموده و به وسیلهٔ او پیروزی را برای [دین] خویش تحقق بخش، و نصرت خود را برای او و به دست او فراهم آور، و یاری را به او اِختصاص دِه، و فتح و پیروزی را به روی او بگشای و أمر (حکومت) را به غیر او متوجه مساز، خداوندا دینت و سنت پیغمبرت ـ که درود و سلامت بر او و خاندانش باد ـ را به او آشکار کن، تا چیزی از حق را از بیم أحدی از خلق مخفی ندارد، خدایا من به درگاه تو زاری می‌کنم به جهت دولتی گرامی که اسلام و أهل آن را به آن عزت دهی و نفاق و أهل آن را خوار گردانی، و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به سوی طاعتت قرار داده و در شمار راهنمایان به راهت منظور داری، و در دنیا حسنه‌ای و در آخرت حسنه‌ای به ما عنایت فرمای و ما را از عذاب آتش نگهدار. و خیر دنیا و آخرت را برای ما فراهم ساز. و تمام آنچه در آنها دوست داری برای ما قرار ده، و اختیار آن را برایمان محفوظ بدار به رحمت و منّت خودت و با عافیت، اجابت فرمای ای پروردگار عالمیان، و از فضل و نعمتت بر ما بیفزای [و پیمانه‌مان را] پر کن، که هر بخشنده‌ای از دارائیش کاسته می‌شود، ولی عطای تو در ملکت می‌افزاید.

۲۳ ـ شب ششم ماه رمضان

که از دعایی که در اقبال از کتاب محمد بن أبی‌قره نقل شده به دست می‌آید. دعا این است: «اللّٰهُمَّ لَکَ الحَمْدُ وَ إلیکَ المُشْتَکی اللّٰهُمَّ أنتَ الوَاحِدُ القدیمُ وَ الآخِرُ الدائمُ وَ الرَّبُّ الخَالِقُ وَ الدیّانُ یَومِ الدّین تَفْعَلُ مَا تَشاءُ بِلَا مُغَالَبَةٍ وَ تُعْطِی مَنْ تشاءُ بلا مَنٍّ وَ تَمْنَعُ مَا تَشَاءُ

بلا ظُلْم وَ تُداوِلُ الايّامَ بيْنَ النّاسِ وَ يركَبُونَ طبقاً عَنْ طَبَقٍ أسْأَلُكَ يا ذا الجَلَالِ وَ الإكرامِ وَ العزَّةِ الّتى لا تُرام وَ أسئَلُكَ يا اللهُ وَ أسئَلُكَ يا رَحمٰنُ أسئَلُكَ أنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحمَّدٍ وَ آلِ محمَّدٍ وَ أنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ آلِ محمَّدٍ وَ فَرَجَنا بِفَرَجِهِمْ وَ تَقْبَلَ صَوْمى وَ أسْئلُكَ خيرَ مَا أرجُـو مِنكَ وَ أعوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا أحذَرُ إنْ أنْتَ خَذَلْتَ فَبَعْدَ الحُجَّة وَ إنْ أنتَ عَصَمْتَ فـبتمامِ النِّعمةِ يا صَاحِبَ مُحَمَّد يَوم حُنَين وَ صاحبه وَ مؤيِّدهُ يومَ بَدْرٍ وَ خَيبرَ وَ الموطنَ الّتى نَصَرْتَ فيها نبيَّكَ عَلَيهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ يَا مُبيرَ الجبّارينَ وَ يَا عَاصِمَ النَّبيِّينَ أسئلُكَ وَ أُقْسِمُ عَلَيكَ بحقِّ يٰس وَ القُرآن الحكيم وَ بِحَقِّ طه وَ سايرِ القرآن العظيم أنْ تُصَلِّيَ عَـلَى مُـحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أن تُحصِرَنى عن الذُّنوبِ وَ الخطايا وَ أنْ تزيدنى فى هَذا الشهر العظيم تأييداً تربط به على جأشي وَ تَسُدَّ به عَلَى خلّتِي اللّٰهُمَّ إنّي ادرءُ بِكَ فى نحورِ أعدائى لا أجدُلى غيرَكَ هَا أنا بينَ يَدَيكَ فَاصْنَع بى مَا شِئْتَ لَا يُصيبُنى إلّا مَا كَتَبْتَ لِي أنْتَ حَسْبى وَ نِعْمَ الوَكيلُ»[۱].

پروردگارا حمد مخصوص تو است و تنها به تو شکایت می‌آوریم، خدایا تو یکتای قدیم و آخرِ دائم هستی، و پروردگار آفریننده، و جزا دهندهٔ روز قیامتی [که هیچ عملی را از خیر و شر وامگذاری]، آنچه خواهی بی چون و چرا انجام می‌دهی، و به هر که خواهی بدون منّت می‌بخشی، و هر چه را بخواهی بدون اینکه ستم کرده باشی منع می‌کنی، و روزگار را بین مردم می‌گردانی، و آنها در پی یکدیگر احوال گوناگون می‌یابند، از تو می‌خواهم ای صاحب جلال و کرامت و عزّتی که جوینده‌ای برایش نیست، و از تو می‌خواهم ای الله و از تو می‌خواهم ای مهربان از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و اینکه فَرَجِ آل محمد را زودتر رسانی، و گشایش أمر ما را با فَرَج آنان تعجیل فرمایی و روزه‌ام را بپذیری، و از تو مسئلت دارم بهترین چیزی را که از تو امیدوارم، و به تو پناه می‌برم از بدترین چیزی که از آن بر حذرم، اگر تو خوار کنی پس از برپا نمودن حجّت و دلیل است، و اگر حِفظ فرمایی پس به جهت تمام نمودن نعمت می‌باشد، ای یاور محمد ﷺ روز حُنین و یاور و تأیید کننده‌اش در روز بَدر و خیبر و جاهایی که در آنها پیغمبرت را یاری کردی ـ بر او و آلِ او سلام باد ـ ای نابود کنندهٔ ستمگران و ای حفظ کنندهٔ پیغمبران و از تو می‌خواهم و تو را سوگند به حق یٰس و قرآن حکیم، و به حق طه و سایر [آیات] قرآن

---

۱. إقبال الاعمال، ۱۲۸

عظیم اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستی. و مرا از گناهان و خطاها مصون داری. و در این ماه بزرگ تأیید بیشتری به من بیفزایی که به آن اضطرابم را آرام سازی و کاستی‌هایم را جبران نمایی، خداوندا من به [قدرت] تو بر گلوی دشمنانم می‌زنم، برای خودم جز تو نمی‌یابم، اینک منم در پیشگاه تو پس آنچه می‌خواهی با من کن که جز آنچه تو بر من نوشته‌ای به من نرسد، تو مرا بسنده‌ای و بهترین وکیل هستی.

۲۴ـ روز هشتم ماه رمضان

اهتمام به آن از دعایی که در إقبال روایت شده به دست می‌آید و دعا این است: «**اللَّهُمَّ إنّی لَا أجِدُ مِنْ أعمَالی عملاً أعْتَمِدُ عَلَیهِ وَأتقرَّبُ بِهِ إلیکَ أفْضَلَ مِنْ وِلَایتِکَ وَوِلَایَةِ رَسُولِکَ وَآل رَسُولِکَ الطیّبینَ صَلوَاتُکَ عَلَیهِ وَعَلَیهِم أجمعینَ اللَّهُمَّ إنّی اتقرَّبُ إلَیکَ بِمحمَّدٍ وَآلِ مُحمَّدٍ وَأتوجّهُ بِهِمْ إلیکَ فَاجْعَلْنِی عِنْدَکَ یا إلٰهی بکَ وَبِهِمْ وَجیهاً فی الدّنیا وَالآخرةِ وَمِنَ المقرَّبینَ فِإنّی قَدْ رَضیتُ بِذلِکَ مِنکَ تُحْفَةً وَکرامةً فإنَّهُ لا تُحْفَةَ وَلَا کَرَامةَ أفضَل مِنْ رِضْوَانِکَ وَالتّنَعُّم فی دارکَ مَعَ اولیائِکَ وَأهْلِ طاعَتِکَ اللَّهُمَّ اکرِمْنِی بِوِلایَتِکَ وَاحْشُرنی فی زُمْرةِ أهل وِلَایتکَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنی فی وَدَایعکَ الّتی لا تضیعُ وَلا تَرُدَّنی خَائباً بِحقِّکَ وَحَقِّ مَنْ أوْجَبْتَ حَقَّهُ عَلَیکَ وَأسئَلُکَ أنْ تصلّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتُعَجِّلَ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَفَرَجی معهم وَفَرَجَ کُلِّ مؤمنٍ وَمؤمنةٍ بِرحمتکَ یا أرْحَمَ الرَّاحمینَ**»[۱]؛ بار خدایا من از کارهایم عملی که بر آن تکیه کنم و به آن به سوی تو تقرّب جویم نمی‌یابم که از ولایتِ تو و ولایت (دوستی و پیروی) فرستاده‌ات و خاندان پاک فرستاده‌ات ـ که درود تو بر او و آنان باد ـ بهتر باشد، خدایا من به درگاه تو به محمد و آل محمد تقرّب می‌جویم و به آنها به سوی تو روی می‌آورم پس مرا نزد خود ای خدای من به حق خودت و به حق آنها در دنیا و آخرت با قدر و منزلت قرار ده و از نزدیکان درگاهت به شمار آور، که به درستی من راضیم که آن را از تو هدیه و گرامی داشتی بگیرم، چون که هیچ تُحفه و گرامی‌داشتی بهتر از رضا و خشنودی تو و برخورداری از نعمتها در سرای [ابدی] تو با دوستان و اهل اطاعتت نیست، خداوندا مرا به ولایت خویش گرامی بدار، و در شمار اهل

---

۱. إقبال الاعمال، ۱۳۳.

ولایتت محشور گردان، خدایا مرا در بین سپرده‌های خودت که گم نمی‌شوند قرار ده و مرا ناأمید برمگردان به حق خودت و حقّ هر آنکه حقش را بر خودت واجب دانسته‌ای، و از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و فَرَج آل محمد را زودتر برسانی و گشایش کار مرا با آنها تعجیل فرمایی، و نیز فَرَج هر مؤمن و مؤمنه را زودتر بیاوری، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

۲۵ ـ شب دوازدهم ماه رمضان

و شاهد بر اِهتمام به آن دعائی است که در کتاب مزبور یاد شده که: «**اللّٰهُمَّ إنّی أسئَلُکَ بِمَعَاقِدِ العِزِّ مِنْ عَرْشِکَ وَ مُنْتَهی الرَّحمةِ مِنْ کِتَابِکَ وَ باسمِکَ الأعْظَمِ وَکلماتِکَ التّامَّةِ الَّتی لَا یُجاوز هُنَّ بَرٌّ وَ لا فَاجِرٌ فَإنَّکَ لا تَبیدُ وَلَا تَنْفَدُ أنْ تُصَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلَ مِنّی وَ مِنْ جَمیعِ المؤمنینَ وَ المُؤمِناتِ صِیَامَ شَهْرِ رَمَضَان وَ قِیامَهُ وَ تَفُکَّ رِقَابَنَا مِنَ النَّارِ، اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَجعَل قَلْبی بارّاً وَ عَمَلی سارّاً وَ رزقِی دارّاً وَ حوضَ نبیِّکَ عَلَیهِ وَ آلِهِ السلامُ لِی قَراراً وَ مُسْتَقَرّاً وَ تُعَجِّل فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ فی عافیةٍ یا أرحمَ الرّاحمینَ**»[1]؛ خدایا من از تو درخواست می‌کنم به پایگاههای عزّت از عرش تو، و اوج رحمت از کتاب تو، و به اسم أعظم تو، و کلمات تمام یافته‌ات که هیچ نیک و بدی از حوزهٔ آنها بیرون نیست، که به درستی تو را نیستی و پایانی نمی‌باشد، اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستی، و از من و تمام مردان و زنان با ایمان روزهٔ ماه رمضان و شب زنده داریهای آن را بپذیری، و ما را از آتش دوزخ برهانی. خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست و دل مرا نیک و کارم را خشنود کننده و روزیم را پیوسته و فراخ گردان، و حوض پیغمبرت ـ که بر او و خاندانش سلام باد ـ را قرارگاه من ساز و در کنار آن مرا مستقر فرمای و گشایش امر آل محمد ﷺ را با عافیت زودتر برسان ای مهربانترین مهربانان.

۲۶ ـ روز سیزدهم ماه رمضان

دعای آن چنین است: «**اللّٰهُمَّ اِنّی اُدینُکَ بِطاعَتِکَ وَ وِلایَتِکَ وَ وِلایَةِ مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ صَلّی**

---

۱. اقبال الاعمال، ۱۴۱

اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ وَوِلايَةِ اَميرِالمُؤمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ حَبيبِ نَبِيِّكَ وَوِلايَةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ نَبِيِّكَ وَسَيِّدَيْ شَبابِ اَهْلِ جَنَّتِكَ وَاُدينُكَ يا رَبِّ بِوِلايَةِ عَلِيِّ بنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسى وَمُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَسَيِّدى وَمَوْلاىَ صاحِبَ الزَّمانِ اُدينُكَ يا رَبِّ بِطاعَتِهِمْ وَوِلايَتِهِمْ وَبِالتَّسْليمِ بِما فَضَّلْتَهُمْ راضِياً غَيْرَ مُنْكِرٍ وَلا مُسْتَكْبِرٍ [متكبّر] عَلى [مَعْنى] ما اَنْزَلْتَ فى كِتابِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَادْفَعْ عَنْ وَلِيِّكَ وَخَليفَتِكَ وَلِسانِكَ وَالْقائِمِ بِقِسْطِكَ وَالْمُعَظِّمِ لِحُرْمَتِكَ وَالْمُعَبِّرِ عَنْكَ وَالنّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَعَيْنِكَ النّاظِرَةِ وَاُذُنِكَ السّامِعَةِ وَشاهِدِ عِبادِكَ وَحُجَّتِكَ عَلىٰ خَلْقِكَ وَالْمُجاهِدِ فِى سَبيلِكَ وَالْمُجْتَهِدِ فِى طاعَتِكَ وَاجْعَلْهُ فى وَديعَتِكَ الَّتى لا تَضيعُ وَاَيِّدْهُ بِجُنْدِكَ الْغالِبِ وَأَعِنْهُ وَأَعِنْ عَنْهُ وَاجْعَلْنى وَوالِدَيَّ وَما وَلَدا وَوُلْدى مِنَ الَّذينَ يَنْصُرُونَهُ وَيَنْتَصِرُونَ بِهِ فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ اشْعَبْ بِهِ صَدْعَنا وَارْتُقْ بِهِ فَتْقَنا اللَّهُمَّ اَمِتْ بِهِ الْجورَ وَدَمْدِمْ بِمَنْ نَصَبَ لَهُ وَاَقْصِمْ رُؤُسَ الضَّلالَةِ حَتّى لا تَدَعَ عَلَى الارضِ مِنْهُمْ دَيّاراً[1]؛ بار اِلٰها من تو را دینداری می‌کنم با اطاعتت و ولایتت و ولایت محمد پیامبرت ﷺ و ولایت امیرمؤمنان ﷺ دوست پیامبرت و ولایت حسن و حسین دو نوادهٔ پیامبرت و دو آقای جوانان اهل بهشتت، و تو را دینداری می‌کنم ای پروردگار به ولایت علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و آقا و مولایم صاحب الزمان، دینداریت می‌کنم ای پروردگار به اطاعت و ولایت ایشان و تسلیم بودن به آنچه آنان را برتری داده‌ای با خشنودی بدون اینکه منکر باشم یا تکبر ورزم، به همان گونه که در کتابت نازل فرموده‌ای. بار اِلٰها بر محمد و آل محمد درود فرست و از ولی و خلیفه و زبان گویایت و بپاخاسته [برای اجرای] دادگریت و تعظیم کنندهٔ حرمتت و بازگو کنندهٔ از سوی تو و گویندهٔ حکم تو و چشم بیننده و گوش شنوندهٔ تو و گواه بندگانت و حجت تو بر خلقت و جهادگر در راهت و تلاشگر در طاعتت هرگونه بلا را دفع کن و او را در امانت گم ناشدنی خویش قرار ده و به سپاهیان پیروزت تأیید فرمای و او را یاری نموده و از او حمایت کن و مرا و والدینم و آنچه متولد کرده‌اند و فرزندانم را از کسانی

۱. اقبال الاعمال، ۱۴۴.

قرار ده که او را یاری می‌کنند، و به او یاری می‌گیرند در دنیا و آخرت. پراکندگیمان را به او فراهم آور، و جداییهای ما را به او منسجم گردان، ای خدا به (ظهور) او ستم را بمیران، و هر کس با او بستیزد نابودش ساز، و سران گمراهی را پشت بشکن تا اینکه احدی از آنها را روی زمین به جای نگذاری.

۲۷ ـ روز هیجدهم و شب نوزدهم از همان ماه

و اهتمام به این دعا در آن مواقع از ملاحظهٔ دعاهای وارد شدهٔ منقول در إقبال به دست می‌آید، و خداوند در هر حال یاری کننده است.

۲۸ ـ روز بیست و یکم همان ماه

به ویژه پس از انجام نماز صبح، و بر این معنی دلالت می‌کند آنچه سید أجل علی بن طاووس در کتاب إقبال به سند خود از حماد بن عثمان آورده که گفت: شب بیست و یکم ماه رمضان بر حضرت ابی‌عبدالله (امام صادق ﷺ) وارد شدم، آن حضرت به من فرمود: ای حمّاد غسل کرده‌ای؟ عرض کردم: آری فدایت شوم، پس حصیری خواست سپس فرمود: نزدیک من بیا و نماز بگزار، و پیوسته نماز می‌خواند و من در کنارش نماز می‌گزاردم تا اینکه از همهٔ نمازهایمان فراغت یافتیم، آنگاه به دعا کردن پرداخت و من بر دعایش آمین می‌گفتم تا اینکه سپیده دم فرا رسید، پس آن جناب أذان و إقامه گفت و بعضی از غلامان خود را فرا خواند، ما پشت سرش قرار گرفتیم، جلو ایستاد و نماز صبح را بجای آورد. در رکعت اوّل سورهٔ فاتحة الکتاب و **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ**، و در رکعت دوم فاتحة الکتاب و **قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ** را قرائت کرد. و چون از تسبیح و تحمید و تقدیس و ثنای خدای تعالی فراغت یافتیم، و بر رسول خدا ﷺ درود فرستادیم و برای تمام مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات اولین و آخرین دعا کردیم، آن حضرت به سجده افتاد ساعتی طولانی جز نفس کشیدن چیزی از او نمی‌شنیدیم. سپس شنیدم که می‌گفت: «**لَا اِلٰهَ اِلَّا أَنْتَ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الأَبْصَارِ لاٰ اِلٰهَ اِلَّا أَنْتَ خَالِقَ الخَلْقِ بِلاٰ حَاجَةٍ فِیکَ اِلَیهِمْ لاٰ اِلٰهَ اِلَّا أَنْتَ مُبْدِیءَ الخَلْقِ لاٰ یَنْقُصُ مِنْ مُلْکِکَ شَیءٌ لاٰ اِلٰهَ اِلَّا أَنْتَ بَاعِثَ مَنْ فِی القُبُورِ لاٰ اِلٰهَ اِلَّا أَنْتَ مُدَبِّرَ الأُمُورِ**

لاإِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ دَيَّانَ الدِّينِ وَجَبَّارَ الجَبَابِرَةِ لاإِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مُجْرِيَ المَاءِ فِي الصَّخْرَةِ الصَّمَّاءِ لاإِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مُجْرِيَ المَاءِ فِي النَّبَاتِ لاإِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مُكَوِّنَ طَعْمِ الثِّمَارِ لاإِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِي عَدَدَ القَطْرِ وَمَا تَحْمِلُهُ السَّحَابُ لاإِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِي عَدَدَ مَا تَجْرِي بِهِ الرِّيَاحُ فِي الهَوَاءِ لاإِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِي مَا فِي البِحَارِ مِنْ رَطْبٍ وَيَابِسٍ لاإِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِي مَا يَدُبُّ فِي ظُلُمَاتِ البِحَارِ وَفِي أَطْبَاقِ الثَّرَىٰ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، او اسْتَأْثَرْتَ به فِي عِلْمِ الغَيْبِ عِندك وَأَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ سَمَّاكَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ صِدِّيقٍ أَوْ شَهِيدٍ أَوْ أَحَدٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَأَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيتَ بِهِ أَجَبْتَ وَإِذَا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَيْتَ وَأَسْئَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ وَبَرَكَاتُكَ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَأَنَلْتَهُمْ بِهِ فَضْلَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ وَسِرَاجِكَ السَّاطِعِ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي أَرْضِكَ وَسَمَائِكَ وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَنُوراً إِسْتَضَاءَ بِهِ المُؤْمِنُونَ فَبَشَّرَنَا بِجَزِيلِ ثَوَابِكَ وَأَنْذَرَنَا الأَلِيمَ مِنْ عَذَابِكَ أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الحَقِّ وَصَدَّقَ المُرْسَلِينَ وَأَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوهُ ذَائِقُوا العَذَابِ الأَلِيمِ أَسْئَلُكَ يَا اللهُ يَا اللهُ يَا اللهُ يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ يَا سَيِّدِي يَا سَيِّدِي يَا سَيِّدِي يَا مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَسْئَلُكَ فِي هٰذِهِ الْغَدَاةِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ [وَآلِ مُحَمَّدٍ] وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ وَسَائِلِيكَ نَصِيباً وَأَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِفَكَاكِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَأَسْئَلُكَ بِجَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ وَمَالَمْ أَسْئَلُكَ مِنْ عَظِيمِ جَلَالِكَ مَا لَوْ عَلِمْتُه لَسَئَلْتُكَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تَأْذَنَ لِفَرَجِ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ أَوْلِيَائِكَ وَأَصْفِيَائِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَبِهِ تُبِيدُ الظَّالِمِينَ وَتُهْلِكُهُمْ عَجِّلْ ذٰلِكَ يَا رَبَّ العَالَمِينَ وَأَعْطِنِي سُؤْلِي يَا ذَا الجَلَالِ وَالإِكْرَامِ فِي جَمِيعِ مَا سَئَلْتُكَ لِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الآخِرَةِ يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الوَرِيدِ أَقِلْنِي عَثْرَتِي وَأَقْلِبْنِي بِقَضَاءِ حَوَائِجِي يَا خَالِقِي وَيَا رَازِقِي وَيَا بَاعِثِي وَيَا مُحْيِي عِظَامِي وَهِيَ رَمِيمٌ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَجِبْ لِي دُعَائِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ هیچ معبود حقّی جز تو نیست دگرگون کنندهٔ دلها و دیده‌هایی. هیچ خدایی جز تو نیست آفرینندهٔ خلق بی‌آنکه نیازی در تو به آنها باشد. هیچ خدایی جز تو نیست آغازگر آفرینش، از ملک تو چیزی کاسته نمی‌شود. هیچ معبود حقّی جز تو نیست برانگیزندهٔ هر آنکه در گورها است. هیچ معبود حقّی جز تو نیست تدبیرکنندهٔ امور

(هستی)، هیچ معبود حقّی جز تو نیست جزادهنده و درهم کوبندهٔ ستمگران. هیچ معبود حقّی جز تو نیست روان کنندهٔ آب در سنگ سخت. هیچ معبود حقّی جز تو نیست جاری کنندهٔ آب در [میان] گیاهان، هیچ معبود حقّی جز تو نیست چگونگی دهندهٔ مزهٔ میوه‌ها. هیچ معبود حقّی جز تو نیست آگاه به تعداد قطره‌ها و آنچه اُبرها حمل می‌کنند، هیچ معبود حقّی جز تو نیست آگاه به شمارهٔ آنچه بادها در هوا می‌پراکنند، هیچ معبود حقّی جز تو نیست دانای به شماره آنچه در دریاها از تر و خشک هست، هیچ معبود حقّی جز تو نیست شمارش کنندهٔ هر جنبنده‌ای که در تاریکیهای دریاها و در طبقات خاک هست، از تو می‌خواهم به اسم تو که خودت را به آن نامیده‌ای یا در علم غیب خویش آن را به خود اختصاص داده‌ای، و تو را می‌خوانم به هر اسمی که اَحدی از خلقت تو را به آن نامید پیغمبر یا صِدّیق یا شهیدی یا کسی از فرشتگانت، و تو را می‌خوانم به آن نامی که هرگاه به آن خوانده شوی اجابت می‌کنی و چون به آن سؤال گردی می‌بخشی و از تو می‌خواهم به حق تو بر محمد و اهل بیت او ـ که درودها و برکاتت بر آنها باد ـ و به حقّ آنها که بر خودت آن را واجب ساخته‌ای، و به سبب آن ایشان را به فضل خویش نایل فرموده‌ای، اینکه درود فرستی بر محمد بنده‌ات و فرستاده‌ات دعوت کننده به فرمان تو به سوی تو، و چراغ درخشان تو در بین بندگانت در زمین و آسمانت، و او را رحمت برای عالمیان، و نوری برای روشنایی گرفتن مؤمنان قرار دادی، پس به پاداش فراوانت ما را مژده داد، و از عذاب دردناکت ما را ترسانید، گواهی می‌دهم که او حق را از طرف حق آوردو فرستادگانت را تصدیق نمود، و شهادت می‌دهم که آنهایی که او را تکذیب کردند عذاب دردناک را خواهند چشید. از تو می‌خواهم ای الله ای الله ای الله، ای پروردگار ای پروردگار ای پروردگار، ای آقای من ای آقای من ای آقای من. ای مولای من ای مولای من ای مولای من، در این صبحگاه از تو می‌خواهم که بر محمد و آل او درود فرستی و مرا از پرقسمت‌ترین بندگان و درخواست کنندگانت قرار دهی، و بر من منت نهی که گردنم را از آتش دوزخ برهانی ای مهربانترین مهربانان. و از تو می‌خواهم به تمام آنچه از تو سؤال نمودم و آنچه از تو نپرسیدم از جلالتِ عظیم تو که اگر آن را می‌دانستم به آن از تو درخواست می‌کردم اینکه بر محمد و خاندان او درود فرستی، و فَرَج کسی را که به فرج او

دوستان و برگزیدگان از خلقت گشایش یابند را اجازه فرمایی، و به (دست) او ستمگران را نابود و هلاک گردانی. زودتر آن را برسان ای پروردگار عالمیان، و درخواستم را به من عطا کن ای صاحب جلال و بزرگواری. آنچه را درخواست نمودم برای دنیای نزدیک و آخرت پس از این به من عنایت کن، ای آنکه از رگ گردن به من نزدیکتری، لغزشم را جبران کن، و با برآورده شدن حاجاتم مرا [از درگاهت] بازگردان، ای آفریدگار من، ای روزی دهنده به من، ای برانگیزانندهٔ من ای آنکه استخوانهای پوسیده‌ام را زنده خواهی‌کرد بر محمد و آل محمد درود بفرست و دعایم را به اجابت برسان ای مهربانترین مهربانان.

هنگامی که از دعا فراغت یافت سر برداشت، عرضه داشتم: فدایت گردم تو دعا می‌کنی برای فَرَجِ کسی که به فَرَجِ او برگزیدگان و اولیای خداوند گشایش یابند آیا تو خود آن کس نیستی؟ فرمود: نه آن شخص قائم آل محمد ﷺ است. گفتم: آیا برای خروج او نشانه‌ای هست؟ فرمود: آری؛ کسوف خورشید هنگام برآمدنش دو سوم ساعت از روز گذشته، و خسوف ماه شب بیست و سوم، و فتنه‌ای که بر اهل مصر سایهٔ بلا افکند، و قطع شدن رود نیل، به آنچه برایت بیان نمودم بسنده کن، و شب و روزت را در انتظار مولایت باش، که خداوند هر روز در کاری است، و هیچ کاری از کار دیگر او را باز ندارد، او الله پروردگار عالمیان است، و نگهداری دوستانش به او می‌باشد و آنها نسبت به او بیمناکند[1].

۲۹ ـ بعد از ذکر مصیبت سَیّد الشُّهداء ؑ

زیرا که این دعا نوعی یاری نمودن آن حضرت ؑ است. چنانکه در بخش پیشین در مکرمت چهل و هفتم یادآور شدیم، و مؤید این است که یکی از دوستان صالح من یاد کرد اینکه: مولایمان حضرت حجّت ؑ را در خواب دیده بود، پس آن حضرت مضمون چنین مطلبی را فرموده بود که: من برای مؤمنی که مصیبت جدّ شهیدم را یادآور شود، سپس برای تعجیل فَرَج و تأیید من دعا نماید، دعا می‌کنم.

---

۱. اقبال الاعمال، ۲۰۰ ـ ۲۰۱

۳۰ ـ بعد از زیارت آن حضرت ﷣

یعنی: پس از زیارت مولایمان صاحب الزمان ﷣ که شهید در کتاب الدروس به این مطلب تصریح کرده است.

می‌گویم: و شاهد بر این است آنکه پس از زیارتهایی که برای آن بزرگوار روایت شده دعا برای آن حضرت هم ـ به طور خاص ـ رسیده است، که همه یا قسمتی از آنها را در بخش هشتم کتاب ان شاء الله تعالی خواهیم آورد.

و نیز شاهد بر این عقل و عرف می‌باشد، زیرا که بین مردم چنین متعارف است که چون در پیشگاه بزرگان حاضر شوند برای آنان دعا می‌کنند، پس شایسته است که مؤمن آشنا به شیوهٔ متداول بین مردم، چون خود را در پیشگاه مولایش حاضر می‌نماید تا او را زیارت کند، از این أمر غافل نماند، به ویژه آنکه بداند این کار موافق تمایل قلبی و مطابق با خواستهٔ او است، به مقتضای توقیع رسیده از ناحیهٔ مقدس او که پیشتر روایت را آوردیم که فرموده: «... وَأکثِرُوا الدُّعاء بتعجیل الفَرَج...»؛ و بسیار دعا کنید برای زودتر رسیدن فَرَج.

۳۱ ـ پس از گریستن از ترس خدای تعالی

زیرا که این هنگام نزدیکترین حالات است و جای استجابت دعاها می‌باشد، پس شایسته است که مؤمن با دعا کردن برای مولایش او را یاد کند تا اندکی از حقوق واجب آن حضرت را أدا کرده باشد.

و شاهد بر این است آنچه در وسائل ـ ابواب قواطع الصلاة ـ از محمد بن علی بن الحسین ـ یعنی صدوق ﵀ ـ به سندش از منصور بن یونس بزرج آمده که: از امام صادق ﷣ پرسید دربارهٔ کسی که در نماز واجب خودش را به گریستن بزند تا اینکه گریه کند [چه صورت دارد؟] فرمود: به خدا سوگند روشنی چشم است، و فرمود: اگر چنین حالی دست داد مرا در آن حال یاد کن.

می‌گویم: پوشیده نیست که این أمر به خاطر آن است که امام زمان او بود و بر وی حق

داشت، پس برای هر مؤمن شایسته است که این را نسبت به امام زمان خودش عمل کند، تا با دل و زبان حق آن امام ﷺ را أدا کرده باشد.

۳۲ ـ پس از تجدید هر نعمت و زوال هر محنت

زیرا که امام عصر ﷺ واسطهٔ تمام نعمتها است. و به برکت او هر محنت و رنج از ما دور می‌گردد، و پیشتر گفتیم که دعا برای واسطهٔ نعمت یکی از اقسام شکرانهٔ نعمت است که در آن ترغیب شده. و از اینجا است که صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد ﷺ را نیز هنگام تجدید نعمتها ترجیح می‌دهیم، زیرا که آنها اولیای نعمتها هستند ـ چنانکه در زیارت جامعه و روایات مستفیضه بلکه متواتره آمده است ـ.

۳۳ ـ هنگام وارد شدن غم و اندوه

چون از جمله آثار و نتایج دعا برای آن حضرت ﷺ آن است که: او دربارهٔ دعا کننده دعا می‌نماید ـ چنانکه گذشت ـ پس دعای آن جناب سبب زایل شدن و برطرف گشتن غم و اندوه دعاکننده می‌شود، و به جهت آنچه در چند روایت پیشتر آوردیم که امام ﷺ در حزن و اندوه دوستانش اندوهگین می‌شود، و بی‌تردید در آن هنگام برای آنها دعا می‌کند ـ چنانکه در روایت نیز اشاره شده ـ پس شایسته است که دوستانش به او تأسّی جویند و إقتدا نمایند، و برای برطرف شدن همّ و غمّش دعا کنند، به اضافهٔ اینکه گاهی همّ و غمّ آن جناب مایهٔ همّ دوستانش می‌گردد ـ چنانکه در بعضی از روایات آمده ـ و در این هنگام دعا برای او بیشتر تأکید می‌یابد.

و می‌توان برای این مطلب تأیید گرفت از فرمودهٔ آن حضرت ﷺ در توقیعی که پیشتر آوردیم: «وَ أکثروا الدُّعاء بتعجیل الفَرَج فان ذلکَ فرجکم». بنا بر اینکه اسم اشاره (ذلک) به دعا برگردد، یعنی: این دعا سبب فَرَج و گشایش أمر شما می‌شود، و موجب راحتی شما از هر گونه شدت و غم می‌گردد ان شاء الله تعالی.

۳۴ ـ در سختیها و گرفتاریها

شایسته است در مواقع سختی و گرفتاری برای تعجیل فَرَج آن حضرت بسیار دعا کرد.

به جهت چند وجه:

اوّل: اینکه مایهٔ دعای آن جناب می‌شود ـ چنانکه گذشت ـ.

دوّم: اینکه سبب دعای فرشتگان می‌گردد. زیرا که آنها دربارهٔ کسی که در حق مؤمن غایب دعا کند دعا می‌نمایند ـ چنانکه گذشت ـ و دعای آنها ـ ان شاء الله تعالی ـ به إجابت می‌رسد.

سوّم: فرمودهٔ آن حضرت: «و بسیار دعا کنید برای تعجیل فَرَج که همان فَرَج شما است» بنابر آنچه در گذشته بیان داشتیم.

چهارم: اینکه دعا برای آن حضرت گونه‌ای از توسُّل به او است ـ که درود خداوند بر او باد ـ و آن بزرگوار وسیلهٔ نجات از سختیها و بلیّات می‌باشد.

۳۵ ـ پس از نماز تسبیح

یعنی نماز جعفر بن ابی‌طالب ؟، به ویژه اگر آن را روز جمعه به جای آوری، و شاهد بر آن دعائی است که از مولایمان حضرت کاظم ؟ رسیده که در کتاب جمال الاسبوع[1] و غیر آن روایت گردیده. خداوند ما و سایر مؤمنین را به انجام آن توفیق دهد ان شاء الله تعالی.

۳۶ ـ پیش از دعا برای خود و خانوادهٔ خود

و دلیل بر این است آنچه در مکرمت چهاردهم یاد آور شدیم، اضافه بر اینکه مقتضای حقیقت ایمان همین است. چنانکه در حدیث نبوی روایت آمده و حاصلش این است: مؤمن [در حقیقت] مؤمن نخواهد بود تا اینکه رسول خدا ؟ را از خودش عزیزتر بداند، و خاندان پیغمبر را از خاندان خود عزیزتر بداند. و آنچه آن حضرت را مهموم ساخته از همّ خودش بالاتر باشد.

و بدون تردید دعا برای تعجیل فَرَج مولایمان صاحب الزمان ؟ از امور مهم است. و دلها به آن شفا می‌یابد، پس برای مؤمن شایسته است که پیش از دعا برای خودش و

---

۱. جمال الاسبوع، ۲۹۲

خاندانش به آن آغاز نماید. تا حق رسول خدا و خاندان او ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ را رعایت کرده باشد.

۳۷ ـ روز غدیر

چون روزی است که خداوند در آن أمیرمؤمنان و ائمهٔ طاهرین را به ولایت بر مؤمنین و جانشینی خاتم پیغمبران ﷺ اختصاص داد، و آن ولایت را مولایمان صاحب‌الزمان از پدران معصومش ﷺ إرث می‌بَرَد. پس چون مؤمن در این روز تسلط غاصبین و چیره شدن ستمگران را مشاهده کند، و مخفی بودن حافظ دین را بنگرد، ایمان و دوستیش نسبت به آن حضرت او را وامی‌دارند که برای زودتر شدن فَرَج دعا کند، و ظهور آن جناب را از درگاه خداوند بخواهد، و آسان شدن قیام و خروجش را مسئلت نماید، و چون روز تجدید پیمان بستن و عهد کردن [برای ولایت امامان ﷺ] است، و دعا برای فَرَج صاحب‌الزمان از جمله مصادیق آن می‌باشد.

و شاهد بر تأکید آن دعا در روز غدیر، ورود آن به طور خاص در دعائی است که در کتابهای اقبال[1] و زاد المعاد[2] یاد شده، اوّل آن دعا چنین است: «**اللَّهُمَّ إنّی أسألُکَ بحقِّ محمّد نبیِّکَ وَعَلِیٍّ وَلِیِّکَ وَالشَّأن وَالقَدْرِ الّذِی خَصَصْتَهما بِهِ دُونَ خَلْقِکَ**»؛ خدایا به حق محمد پیامبرت و علی ولیّت و شأن و منزلتی که از بین خلایقت به آنها اختصاص داده‌ای از تو می‌خواهم... . و در آخر آمده: «**اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ أهلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ وَاکْشِفْ عَنْهُمْ وَبِهِمْ عَنِ المُؤمنینَ الکُرُباتِ اللَّهُمَّ امْلاءِ الأرْضَ بِهِمْ عَدْلاً کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً وَأنجِزْلَهُمْ مَا وَعَدْتَهُمْ إنَّکَ لَا تُخْلِفُ المیعَادَ**»؛ خدایا بر خاندان محمد پیامبرت فَرَج و گشایش ده و از آنها و نیز از مؤمنین به سبب آنها محنتها و غمها را برطرف ساز، خداوندا زمین را به وجود آنها پر از عدل کن چنان که از ظلم و جور پر شده است. و آنچه به ایشان وعده فرموده‌ای تحقق بخش به درستی که تو خُلف وعده نمی‌کنی.

و نیز مستحب است در این روز از خدای تعالی بخواهی که تو را از یاران آن حضرت

---

۱. اقبال الاعمال ۱: ۴۹۲.

۲. زاد المعاد: در اعمال روز غدیر، ص ۳۴۲.

۴۰ ـ چهل روز مداومت به دعا برای فرج

زیراکه مداومت کردن به هر عبادتی تا چهل روز أثر خاص و فواید ویژه‌ای دارد. از همین روی ترغیب به آن در أخبار رسیده از امامان معصوم ﷺ به طور عموم و خصوص آمده است. امّا بطور عام: در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم ﷺ در چند کتاب معتبر روایت شده که: هیچ بنده‌ای تا چهل روز عمل خالصانه‌ای برای خدا انجام ندهد مگر اینکه چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری گردد. و به این مضمون یا نزدیک به آن چندین روایت وارد شده است.

و امّا به طور خاص: همان است که در بحار به نقل از تفسیر عیّاشی از فضل بن ابی‌قره آمده که گفت: شنیدم ابوعبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: خداوند به إبراهیم وحی کرد که برای تو فرزندی متولد خواهد شد، پس [ابراهیم ﷺ] این را به ساره باز گفت، ساره [با شگفتی] پرسید: آیا خواهم زایید در حالی که پیرزنی هستم! پس خداوند به [ابراهیم] وحی فرمود که: او [ساره] خواهد زایید و فرزندانش چهارصد سال أذیت خواهند کشید به جهت اینکه سخن مرا جواب گفت. امام صادق ﷺ فرمود: پس چون اذیت و رنج بر بنی اسرائیل به طول انجامید چهل روز به درگاه خداوند ناله و گریه کردند، پس خداوند به موسی و هارون وحی فرمود که: آنها را از دست فرعون خلاص کند، که صد و هفتاد سال آزار را از آنها کاست. راوی گوید: سپس حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: همچنین شما هم اگر انجام دهید البته خداوند بر ما گشایش خواهد داد، ولی اگر اینگونه نباشید این أمر تا آخرین حدّ خود به طول خواهد انجامید.

می‌گویم: آنچه مربوط به شرح این حدیث می‌باشد در باب گذشته بیان شد. و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند: ترغیب به خواندن دعای عهد که از امام صادق ﷺ روایت گردیده است، که تا چهل روز خوانده شود، از آن غفلت مکن.

۴۱ ـ ماه محرّم

و هر روزی که در آن ظلمی از دشمنان بر امامان بر حق ﷺ واقع شده. زیرا که ایمان و محبّت شخص مؤمن نسبت به ایشان و حزن و اندوهش بر مصیبتهای آنان. او را

برمی‌انگیزند که در پی خونخواهی و انتقام‌جویی و داد خواهی امامان ﷺ باشد، و این امور در چنین زمانهایی فراهم نمی‌گردد مگر با درخواست زودتر شدن ظهور و تعجیل فَرَج مولایمان صاحب الزمان ﷺ، چنانکه پوشیده نیست.

مکانهایی که دعا در آنها بیشتر تأکید شده

بدان که همانطور که دعا برای تعجیل فَرَج مولایمان حضرت حجت ﷺ در زمانهای مخصوصی تأکید شده، همچنین در جاهای معیّنی نیز مؤکّد است، یا از جهت تأسّی جستن و اِقتدا کردن به آن حضرت ﷺ و یا به خاطر روایت شدن آن از امامان بزرگوار، و یا از روی اعتبارات عقلی که نزد أهل فهم مقبول می‌باشد، از جملهٔ آن أماکن:

۱ ـ مسجد الحرام

و شاهد بر آن ـ اضافه بر اینکه گمان مستجاب شدن دعا در آن مکان قوی است، پس شایسته است آنچه می‌دانیم نزد خدای عز و جل و اولیائش أهمیت دارد و سودش به عموم دوستانش می‌رسد اِهتمام ورزیم ـ دعای آن حضرت در آنجا است، که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت آورده، و می‌گوید: حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن المتوکل، گفت: حدیث آورد برای ما عبدالله بن جعفر حمیری که گفت: از محمد بن عثمان عمری ﷺ پرسیدم: آیا صاحب این أمر را دیده‌ای؟ گفت: آری، و آخرین باری که او را دیدم کنار بیت الله الحرام بود، در حالی که می‌گفت: **اللَّهُمَّ أَنْجِزْلی مَا وَعَدْتَنی**؛ خداوندا وعده‌ای را که به من داده‌ای تحقق بخش.

و نیز شیخ صدوق گفته: حدیث آورد ما را محمد بن موسی بن المتوکل، گفت: حدیث آورد ما را عبدالله بن جعفر حمیری، گفت: شنیدم محمد بن عثمان عمری ﷺ می‌گفت: او ـ که درود خداوند بر وی باد ـ را دیدم در حالی که کنار رکن مستجار به دامن کعبه چنگ زده بود و می‌گفت: **اللَّهُمَّ أنتَقِمْ لی مِنْ أعْدائی**؛ خدایا برای من از دشمنانم انتقام بگیر

۲ ـ عرفات

در همان محلّی که حاجیان توقّف می‌کنند. و دلیل بر آن وارد بودنش در دعائی است

که از امام صادق عليه السلام روایت شده که در آنجا خوانده شود، این دعا در کتاب زاد المعاد مذکور است، مردمان نیک به آن مراجعه کنند.

۳ ـ سرداب

یعنی سرداب غیبت در شهر سامرّا، و شاهد بر إهتمام به دعا در آن محل مقدس (أدعیه و زیاراتی) است که در کتب زیارات وارد شده، شاید قسمتی از آنها را در باب هشتم بیاوریم ان شاء الله تعالی.

۴ ـ جاهای منسوب به آن حضرت عجّل الله فرجه

و أماکن شریف و مقدسی که آن جناب در آنها توقف کرده، و به آنجاها قدم نهاده، مانند مسجد کوفه و مسجد سهله و مسجد صعصعه، و مسجد جمکران، و غیر آنها، چون شیوهٔ أهل مودّت و عادت صاحبان محبت است که هرگاه جای درنگ و محل توقف محبوب خویش را بنگرند به یاد خوبیهای او افتند و از فراقش متألم شوند، و درباره‌اش دعا کنند، بلکه به محل توقف و منزلگاه او مأنوس گردند، چنانکه گفته شده:

أَمُرُّ عَلَى جِدَارِ دِیارِ لیلی		أُقَبِّلُ ذا الجِدَارَ و ذا الدِّیَارَا
فَمَا حُبُّ الدِّیَارِ شَغَفْنَ قلبی		وَلکِنْ حُبُّ مَنْ سَکَنَ الدِّیَارَا

یعنی: بر دیوارهای دیار لیلی می‌گذرم، دیوارها و دیارش را می‌بوسم. محبت شهر و دیار دلم را شیفته ننموده، ولی محبت آنکه در این دیار سکونت گرفته دلم را شیدا کرده است.

و نیز در همین معنی گفته شده:

وَمِنْ مَذهبی حُبُّ الدِّیارِ لأَهْلِهَا		وَلِلنَّاس فیما یعشقونَ مَذَاهبُ

یعنی: و از شیوهٔ من دوست داشتن شهر و دیاری به خاطر أهل آن است، و مردم در انچه عشق می‌ورزند شیوه‌های گوناگونی دارند.

پس شایسته است که مؤمن مخلص هرگاه به سرداب مبارک وارد شد، یا یکی از أماکن توقف آن حضرت را زیارت کرد، به یاد صفات مولایش باشد، و ویژگیهای جمال و جلال و کمال آن بزرگوار را در خاطر بیاورد، و توجه کند که آن جناب از ظلم و تجاوز أهل

عباد و گمراهان در چه وضعی به سر می‌برد، و از تصور آن احوال کاملاً متأثر گردد. و از درگاه خدای قادر متعال بخواهد که گشایش أمر قیام مولایش را آسان کند، و أمید او را از جهت دفع دشمنان و یاری دوستانش برآورده سازد.

اضافه بر اینکه آن أماکن مقدسه و جاهای یاد شده محلهای عبادت و دعای آن حضرت ﷺ می‌باشند. بنابراین سزاوار است که مؤمن دوستدار آن جناب به او تأسّی کند، زیرا که دعا برای تعجیل فَرَج و برطرف شدن غم واندوه از چهرهٔ انورش از بهترین عبادتها و مهمترین دعاها است.

۵ ـ حرم حضرت سید الشهداء ﷺ

و از جمله جاهایی که دعا برای تعجیل فَرَج در آنها مؤکد است: حرم مطهر مولای شهید مظلوممان حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ است، چون هرگاه مؤمن در حرم شریف آن حضرت أنواع ظلم و مصیبتی که بر او و خاندان گرامیش وارد آمده در ذهن مجسّم کند، و بداند که خونخواه آن جناب و انتقام گیرنده از دشمنان و ستم کنندگان به او، مولایمان صاحب الزمان ﷺ است، عقل و مودتش او را خواهند برانگیخت که برای تعجیل فَرَج و ظهور آن حضرت دعا نماید، و با تضرع و زاری این أمر را از درگاه الهی بخواهد.

و شاهد بر این است آنچه در روایت ابوحمزهٔ ثمالی در باب هفتاد و نهم کامل الزیارات از امام صادق ﷺ آمده که در جایی از آن زیارت فرموده: پس از درود فرستادن بر حسین ـ صلوات الله علیه ـ و بر همهٔ امامان ﷺ درود می‌فرستی همچنان که بر حسن و حسین ﷺ درود فرستادی، و می‌گویی: خداوندا به آنها کلمات خویش را تمام گردان و وعده‌ات را به ایشان تحقق بخش[1]... .

و در جای دیگر از همان زیارت فرموده:... سپس گونه‌ات را بر آن بگذار و بگو: **اللَّهُمَّ رَبَّ الحُسَینِ إشْفِ صَدْرَ الحُسَینِ اللَّهُمَّ رَبَّ الحُسَین أَطْلُب بِدَمِ الحُسین**[2]...؛ خداوندا، ای پروردگار حسین سینهٔ حسین را شفا بده، خداوندا، ای پروردگار حسین برای حسین خونخواهی کن. جهت دلالت این عبارت روشن است، چون مولایمان حضرت حجّت ﷺ است که

۱. کامل الزیارات، ۴۰۵.
۲. کامل الزیارات، ۴۱۴.

برای حسین ؑ خونخواهی می‌کند، و با انتقام گرفتن از دشمنانش سینه‌اش را شفا می‌دهد.

۶ ـ حرم مولایمان حضرت رضا ؑ

به جهت وارد بودن آن در زیارتی که در کامل الزیارات[1] روایت گردیده که در آن زیارت پس از درود فرستادن بر یکایک امامان ؑ آمده: **اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِکَ وَ وَلِيِّکَ وَ القائِمِ فِي خَلْقِکَ صَلَاةً نامیةً باقیةً تُعجِّلُ بِهَا فَرَجَهُ وَ تَنْصُرُهُ بِهَا...**؛ خداوند! بر حجت و ولیّت و قائم در خلقت درود بفرست درودی روز افزون و پایدار که بـه آن فـرجش را زودتر کنی و به آن پیروزش گردانی.

۷ ـ حرم عسکریین ؑ

در شهر سُرَّ من رأی (سامرّا)، و شاهد بر آن است آنچه در زیارتی که در همان کتاب[2] برای ایشان روایت آمده که: **اللّٰهُمَّ عجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّکَ و ابن وَلِيِّکَ وَ اْجعَلْ فَرَجَنا مَعَ فَرَجِهِمْ يا أرْحَمَ الرَّاحمينَ**؛ پروردگارا فَرَج و گشـایش [أمـر حکـومت] ولیّت و فـرزند ولیّت را زودتر برسان، و گشایش وضع ما را با فَرَجِ ایشان قرار ده ای مهربانترین مهربانان.

۸ ـ حرم هر یک از امامان ؑ

زیرا که این دعا از بهترین وسایل نزدیک شدن و تقرب جستن به ایشان است، و مایهٔ مسرت و خشنودی آنان می‌باشد. و شاهد بر این است آنچه در کتاب کامل الزیارات در باب زیـارت همهٔ امامان ؑ روایت شده است، بلکه می‌توان گفت: این دعا از مهمترین وظایف مردم در هر جایی که ویژگی و احترامی دارد می‌باشد، که خداوند ـ تعالی شأنه ـ فرموده: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ...﴾[3]؛ در خانه‌هایی که خداوند دستور فرموده رفعت یابند و در آنها نام او یاد شود. که این دعا از بهترین ذِکْرها و محبوبترین آنها نزد صاحبان بصیرت و مهمترین آنها نزد أهل عبرت است. پس باید که در همه اوقات از شب و روز به آن اهتمام ورزند.

---

۱. کامل الزیارات، ۵۱۷.

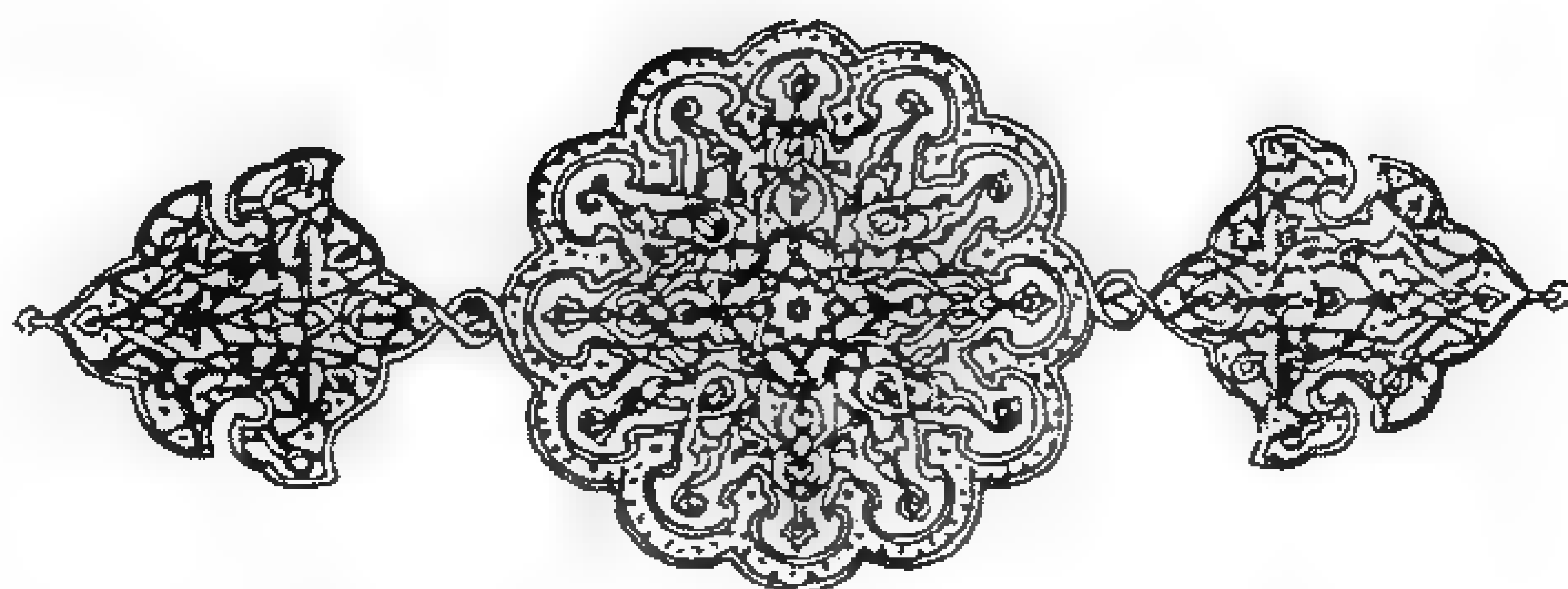
۲. کامل الزیارات، ۵۲۱.

۳. سوره نور، ایه ۳۶.

بخش هفتم

چگونگی دعا

برای تعجیل فَرَج امام عصر علیه‌السلام



این بخش از کتاب مشتمل بر سه مقصد است:

مقصد اوّل

در یاد آوری مطالبی که سزاوار است پیش از شروع به مقصود توجه داده شوند:

یکم: بدان که دست یابی به تمام فواید و ثوابها و نتایجی که در بخش پنجم یاد شده متوقف بر مداومت و بسیار دعا کردن برای تعجیل فَرَج مولایمان می‌باشد، زیرا که قسمتی از فواید یاد شده مترتّب بر إمتثال و اطاعت فرمان مطاع آن حضرت در توقیع شریف گذشته است که: **وَ أکثروا الدُّعاءَ بتَعجیلِ الفَرَج...**؛ پس باز هم به آن مراجعه نموده و در آن دقت کن.

دوّم: شایسته و مؤکّد است که دعا کننده خودش را از آنچه مانع از قبولی عبادت است پاک نماید، و نَفْس خویش را از خوی ناپسند و رفتار زشت و کارهای ناروا تهذیب کند، و از محبّت دنیای پست و تکبّر و حسد و غیبت و سخن چینی و مانند آنها بپرهیزد. زیرا که دعا از بهترین عبادتهای شرعی است، به ویژه دعا برای تعجیل فَرَج مولایمان حضرت حجّت و خواستن ظهور و عافیت برای آن جناب. و می‌بایست نیّت شخص در دعا از تمام آلایشهای نفسانی و هواهای شیطانی خالص باشد، زیرا که خلوص نیّت از مهمترین اموری است که رعایتش بر انسان واجب است، چنانکه آیاتی از قرآن و روایات متواتره‌ای از پیغمبر ﷺ بر آن دلالت دارد. خداوند ما و سایر مؤمنین را به آن توفیق دهد ان شاء الله تعالی.

سوّم. کمال ثوابها و مکارم یاد شده بستگی به تحصیل تقوی دارد، به جهت فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ﴾[1]؛ خداوند فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد. و همانگونه که تقوی درجات و مراتب مختلفی دارد، پذیرش و قبولی نیز درجاتی دارد، بنابراین هر کس تقوای قویتری داشته باشد نتایج نیک و مکارم حاصله برای او از آن دعا کاملتر و بارزتر خواهد بود. و همینطور در سایر عبادتهای شرعی ـ چه واجب و چه مستحب ـ وضع و حال بر همین منوال است. و اینکه گفتیم: کمال ثوابها به آن بستگی دارد، بدان جهت است که از برخی آیات برمی‌آید که ثواب بر کارهای نیک مترتب می‌شود، هر چند که عمل کننده گنهکار باشد، از جمله: ﴿إِنَّا لَا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً﴾[2]؛ ما اجر کسی را که کار نیک کرد ضایع نخواهیم ساخت. ﴿إِنَّ اللهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ﴾[3]؛ به درستی که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد گذاشت. ﴿إِنِّی لَا أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْکُمْ﴾[4]؛ من کار هیچ عمل کننده‌ای را از شما ضایع نخواهم کرد. ﴿أُولٰئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَیِّئَاتِهِمْ فِی أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کَانُوا یُوعَدُونَ﴾[5]؛ آنانند که نیکوترین أعمالشان را از ایشان می‌پذیریم و از گناهانشان درمی‌گذریم در أهل بهشت [داخل شوند] وعدهٔ راستینی که وعده می‌شدند. بنابراین مقتضای جمع (بین این آیات و آیهٔ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللهُ...) به شهادت روایات بسیار: مترتب بودن کمال ثواب بر تقوی می‌باشد، و گستردن دامن بحث جای دیگری دارد.

چهارم: از خلال سخنان گذشته‌مان معلوم شد که ثوابها و آثار و نتایج نیک یاد شده بر کثرت دعا کردن برای تعجیل ظهور و فَرَج آن حضرت ﷺ مترتب می‌شود، چه با زبان فارسی و چه با زبان عربی و یا زبانهای دیگر دعا کند، به جهت إطلاق دلایل و روایات یاد شده مانند فرمودهٔ آن حضرت ﷺ: وَ أَکْثِرُوا الدُّعاءَ بِتَعجیلِ الفَرَجِ...؛ و بسیار دعا کنید برای زودتر شدن فَرَج. و فرمودهٔ امام عسکری ﷺ: وَ وَفَّقَهُ لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِیلِ فَرَجِهِ؛ و او را به دعا

---

۱. سوره مائده، آیه ۲۷.

۲. سوره کهف، آیه ۳۰

۳. سوره توبه، آیه ۱۲۰

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۵ سوره الاحقاف، آیه ۱۶

کردن برای تعجیل فرجِ آن حضرت توفیق دهد. و روایات دیگر... .

پنجم: فرقی ندارد که دعا به نظم باشد یا نثر، چنانکه تفاوت نمی‌کند که عبارت دعا را خود دعاکننده إنشا کرده باشد یا غیر او. به همان دلایل گذشته.

ششم: جایز است کسی که آشنای به زبان است و چگونگی دعا را می‌داند به زبان عربی دعائی تألیف کند. به دلیل أصل اولیّه [که آنچه از شرع نهی نشده جایز است] و به دلیل عمومات و إطلاقات أمر به دعا، بدون اختصاص داشتن به لغتی از لغتها یا گونه‌ای از گونه‌ها. و مؤیّد این است آنچه در جلد نوزدهم بحار به نقل از خطّ شهید ﷺ روایت آمده **که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: به درستی که دعا بلا را رد می‌کند هر چند که وقوع آن حتمی شده باشد.** وَشّاء گوید: به عبدالله بن سنان گفتم: آیا در این خصوص دعای معیّنی هست؟ جواب داد: من از امام صادق ﷺ پرسیدم، فرمود: آری، برای شیعیان مستضعف در هر مشکلی از مشکلات دعای معیّنی است، و امّا بصیرت یافتگانِ رسیده [به مراتب عالیه] دعایشان پشت مانع نمی‌ماند[1].

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم آن است که در کافی و تهذیب و وسائل روایت مسندی از اسماعیل بن الفضل آمده که گفت: از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ، دربارهٔ قنوت و آنچه در آن گفته می‌شود پرسیدم، فرمود: آنچه خداوند بر زبانت جاری کرد، و در آن چیز معیّنی نمی‌دانم[2]. چون قنوت و غیر آن فرقی ندارد، و شاهد بر این روایات دیگری هست که به جهت رعایت اختصار آنها را نیاوردیم. اگر بگویید: در کافی و فقیه از عبدالرحیم قصیر روایت آمده که گفت: بر حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ وارد شدم و عرضه داشتم: فدایت گردم من دعائی درست کرده‌ام، فرمود: مرا از درست شده‌ات واگذار، هرگاه بر تو حادثه‌ای روی آورد به رسول خدا ﷺ پناه ببر پس دو رکعت نماز بگزار که آنها را به رسول خدا ﷺ هدیه نمایی[3]... که امام صادق ﷺ أمر فرموده دعای درست شده ترک گردد؟

---

۱. بحار الانوار، ۹۴ / ۸۹.
۲. فروع کافی، ۳ / ۳۴۰، وسائل الشیعه، ۴ / ۹۰۸.
۳. فروع کافی، ۳ / ۴۷۶، من لا یحضره الفقیه، ۱ / ۵۵۹.

گویم: این أمر بطور حتم و الزام نیست، به قرینهٔ دلایل گذشته بر جواز دعا به هرگونه از سخن که باشد، بلکه مراد بیان بهترین است، و آن دعائی است که از امامان معصوم ؛ گرفته شده باشد، که برتری دعاهای روایت شده از ایشان شکی ندارد و جای بحث در آن نیست، زیرا که آنان صفات خالق متعال را می‌شناسند، و چگونگی مسئلت و مناجات و اظهار بندگی به درگاه خدای عز و جل را می‌دانند، و آنچه از ایشان رسیده البته تأثیرش مؤکّدتر و به اجابت رسیدنش زودتر است، که فرشتگان، از ایشان تسبیح و تقدیس آموختند، چنانکه در حدیث آمده است.

هفتم: آیا گذراندن دعا از دل بدون اینکه بر زبان آید کفایت می‌کند یا نه؟ ظاهراً کافی نیست، چون به نظر اهل عرف و زبان عربی عنوان دعا بر آن صدق نمی‌کند. اگر بگویید: در اصول کافی به سند صحیحی از زراره از امام (باقر یا صادق ؛) آمده که فرموده: فرشته نمی‌نویسد جز آنچه را شنیده باشد، و خدای عز و جل فرموده: ﴿وَ اُذکرْ ربّکَ فِي نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خیفةً﴾[1]؛ و خدای خود را در دل با تضرع و بیم یاد کن. پس ثواب آن ذِکر را که در دل شخص بگذرد جز خدای عز و جل کسی نمی‌داند به جهت عظمت آن[2]. بنابراین همچنان که ذِکر در دل پاداش دارد و عنوان ذِکر بر ان منطبق است، همین طور دعا[ی در دل]، زیرا که یکی از أقسام ذکر می‌باشد.

گویم: دعا أخصّ از ذکر است، و چون ذِکر مقابل غفلت و بی‌خبری است، بر یاد کننده در دل صدق می‌کند که خدای تعالی را یاد نموده، ولی دعا مقابل سکوت و خاموشی است، بنابراین جز با راندن بر زبان مصداق نمی‌یابد، چنانکه در آغاز عنوان کردن بحث توجه دادیم.

هشتم: شیخ جعفر کبیر در کتاب کشف الغطاء گوید: دعا در حال ایستادن بهتر از نشستن است، و در حال نشستن بهتر از دراز کشیدن می‌باشد.

نهم: پیشتر گفته شد که: دعا به آنچه از امامان معصوم ؛ روایت گردیده بهتر و سزاوارتر است، به همان دلیل که در مطلب ششم گذشت، اضافه بر آنچه در آیات و

---

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۵

۲. اصول کافی، ۲/ ۵۰۲

روایات پیروی از ایشان أمر شده، و گرفتن عِلم، و چگونگی طاعت و عبادت از آن بزرگواران توصیه گردیده است، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿قُلْ اِنْ كُنْتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونی﴾[1]؛ بگو (ای پیغمبر) اگر خداوند را دوست می‌دارید پس از من پیروی کنید. و فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾[2]؛ پس از أهل ذکر سؤال کنید. زیرا که ذِکر همان رسول خدا ﷺ است، به جهت فرمودهٔ خداوند ـ تعالی شأنه ـ: ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيكم ذِكْراً* رَسُولاً يَتْلُو عَلَيْكُم آياتِ اللهِ﴾[3]؛ به تحقیق که خداوند به سوی شما فرستاد ذِکری؛ پیامبری را که آیات خداوند را بر شما تلاوت می‌کند. بنابراین خاندان معصوم آن حضرت (أهل الذکر) هستند، چنانکه در روایات متعددی که در جای خود بیان گردیده است به آنان تفسیر شده و اضافه بر أمر به خواندن دعاهای روایت شده از امامان، و ثوابهایی که بر خواندن آنها وعده گردیده و در کتابهای دعا ضبط شده‌اند، و به اضافه اینکه دعاهائی را هر کدام یاد و نقل کرده‌اند تا مؤمنین آن دعاها را بازشناسند و آنها را عمل کنند، و شواهد دیگری که موجب یقین کردن به برتری دعاهای وارده از ایشان بر دعاهای دیگر می‌باشد. از اینها گذشته شرافت سخن به شرافت گویندهٔ آن بستگی دارد، و از همین روزی گفته‌اند: سخن بزرگان؛ بزرگِ سخنان است.

نتیجه اینکه مقدَّم بودن انتخاب دعاهای وارده از امامان ﷺ بر دعائی که شخص با سلیقه و زبان خودش درست کند هیچ شکی ندارد و شبهه‌ای به آن راه نمی‌یابد، ولی دو حدیث وارد شده که ظاهر آنها موهم خلاف این مطلب است که به ناچار باید آنها را توجیه نمود، این دو حدیث را محدِّث عاملی در کتاب وسائل آورده است.

حدیث اول: از زُراره است که گوید: به حضرت امام صادق ﷺ عرضه داشتم: دعائی به من بیاموزید. فرمود: بهترین دعا همان است که بر زبانت جاری شود[4].

حدیث دوم: از کتاب عبدالله بن حمّاد انصاری است که به سند خود از حضرت امام صادق ﷺ آورده که: شخصی از آن جناب درخواست کرد که دعائی به او تعلیم کند. آن

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱

۲. سوره نحل، آیه ۴۳؛ و سوره انبیاء، آیه ۷.

۳. سوره طلاق، آیه ۱۱

۴. وسائل الشیعه، ۱ / ۳۳.

حضرت فرمود: بهترین دعا همان است که بر زبانت جاری شود[1].

می‌گویم: احتمال می‌رود که درخواست کننده نیز زُراره بوده و راوی، درخواست او را نقل کرده باشد. و به هر حال هر یک از این دو حدیث وجوهی را محتملند:

وجه یکم: اینکه منظور از آنچه بر زبان جاری شود: یاد فضایل امامان و روایت احادیث ایشان و نشر و احکام شریعت از آنان و بحث کردن با دشمنانشان و دلیل آوردن علیه مخالفان بوده باشد، که این امور بهتر از دعا هستند. به جهت آثاری که در آنها است از نگهداشتن آثار دین و بالا بردن نشانه‌های یقین. و دعوت مردم به پیروی از پیغمبر اکرم ﷺ، که منافع اینها به عموم افراد بشر می‌رسد.

و شاهد بر این است آنچه در اصول کافی به سند خود از معاویة بن عمار روایت آورده که گفت: به حضرت امام صادق ﷺ گفتم: مردی روایت کنندهٔ حدیث شما است که آن را در میان مردم پخش و منتشر می‌سازد، و در دلهای عموم مردم و [به خصوص] دلهای شیعیان شما آن را نیرومند می‌نماید. و بسا که عابدی از شیعیانتان باشد که این روایت کردن را ندارد، کدامیک بهترند؟ فرمود: آنکه روایت کنندهٔ حدیث ما است که به آن دلهای شیعیانمان را قوّت می‌دهد از هزار عابد بهتر است. و چون زراره شایستگی ترویج و نشر معارف امامان ﷺ را داشته، وی را به این کار امر فرموده و برای او بیان داشته که این عمل از آنچه درخواست نمود بهتر است.

جان کلام اینکه: دعا به معنی لُغوی بر دو گونه است: ۱ ـ خواندن خدای تعالی به منظور درخواست از درگاه عزّت و جلال او. ۲ ـ فرا خواندن خلق خدا برای دعوت و هدایت آنان به سوی خدای عز و جل. بنابراین دعا بر دو نوع می‌باشد، و چون راوی نوع اوّل را از امام ﷺ خواهش نمود. و حال آنکه از شایستگان نوع دوّم بود، امام ﷺ او را بر این نوع ترغیب کرد. و برای او بیان داشت گونهٔ دوم بهتر است، که فرمود: بهترین دعا همان است که بر زبانت جاری شود. و این وجه لطیفی است که برای شخص اُنس گرفته با سخنان امامان ﷺ و ممارست کننده در بیانات ایشان آشکار می‌گردد.

وجه دوم: اینکه مقصود از دعا همان معنی متداول معهود باشد که از امامان ﷺ رسیده،

---

۱. وسائل الشیعه، ۱/ ۳۳

و معنی آن جملهٔ حضرت چنین شود: بهتر است آنچه از دعاهای وارد شده به ذهنت آمد همان را بر زبان جاری کنی، زیرا که این أمر به سبب حالتی قلبی صورت می‌گیرد، و زمامش به دست خدای عز و جل می‌باشد.

وجه سوم: اینکه منظور از دعائی که بر زبان جاری شود آن دعائی باشد که با خضوع و حضور قلب انجام گردد، که از دعای بدون این حال بهتر است، هر چند که از ایشان ﷺ رسیده باشد. بنابراین هدف از آن جمله توجه دادن به این است که مهم حضور قلب و توجه کامل به درگاه خدای متعال می‌باشد، و مقصود اصلی از دعا همین است، و چون جاری شدن دعائی بر زبان از آنچه در دل هست سرچشمه می‌گیرد، امام ﷺ مطلب را این طور بیان و عنوان کرد، حاصل اینکه نسبت بین دعا و بین حضور قلب [در اصطلاح علم منطق] عموم من وجه است، که بسا با هم جمع شوند و گاهی از هم جدا هستند، و مطلوب همان جمع شدن دعا با حضور قلب است، خواه در دعای روایت شده از معصومین باشد و خواه در دعائی که از ایشان روایت نشده است. و این دلالت ندارد بر اینکه دعای روایت نشده بهتر است، بلکه دلالت می‌کند بر بهترین بودن دعای توأم با خضوع و حضور قلب، به هر لفظی که باشد[1].

دهم: رعایت ترتیب در دعاهائی که از معصومین ﷺ نقل گردیده واجب است، زیرا که ـ همچون سایر عبادتها ـ توقیفی می‌باشد، [و به چگونگی روایت شدن از ایشان بستگی دارد]، بنابراین مخالفت با ترتیب رسیده از آنان به قصد ورود از ایشان بی‌تردید بدعت است، ولی خواندن برخی از فرازهای آن دعاها به مقصد مطلق دعا مانعی ندارد، به دلیل أصل (در علم اصول قاعده چنین است که هرگاه در چیزی شک کنیم که حرام است یا نه؟ چون دلیلی بر حرمتش نیابیم اصل آن است که حرام نباشد). و به دلیل عمومات امر به دعا کردن چنانکه پوشیده نیست.

یازدهم: از آنچه گفته شد این نکته هم ظاهر گشت که: افزودن چیزی در دعاهای

---

۱. وجه چهارم: اینکه چون زراره از یاران خاصّ امامان ﷺ و آگاه و آشنا به رموز سخنان و احادیث ایشان بوده و بر زبان او جز آنچه مقتضای مراد و مقصود آنان است جاری نمی‌گردد، لذا امام ﷺ او را به این ویژگی اختصاص و امتیاز داد. (محمد الموسوی).

روایت شده ـ به قصد اینکه آن زیادتی نیز از معصوم رسیده ـ جایز نیست، چون تشریع [یعنی: داخل کردن چیزی که از دین نیست در آن] است. امّا زیاد کردن چیزی به قصد مطلق ذِکر دو وجه دارد:

۱ ـ جایز بودن به جهت آنچه در چند روایت آمده که ذکر خداوند در هر حال نیکو و خوب است، و به همین جهت این کار را در نماز نیز جایز دانسته‌اند در دعا که أمر سهل‌تر است.

۲ ـ ممنوع بودن. به جهت آنچه در اصول کافی به سند معتبر همچون صحیح از علاء بن کامل آمده که گفت: شنیدم حضرت امام صادقؑ می‌فرمود: [مقصود از] ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الجَهْرِ مِنَ القَوْلِ﴾[1]؛ و پروردگارت را در دل با تضرع و بیم یاد کن و بدون آواز بلند. هنگام شام: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ يُحيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحيِي وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ؛ هیچ معبودی حقّی جز خداوند نیست، شریکی ندارد، مُلک مخصوص به او است، و حمد او را است، زنده می‌کند و می‌میراند، و می‌میراند و زنده می‌کند، و او بر هر چیزی توانا است. راوی گوید: [ضمن تکرار دعا] گفتم: بِيَدِهِ الْخَيْر؛ خیر در دست او است، امامؑ فرمود: خیر در دست او است ولی همینطور که به تو می‌گویم بگو، ده مرتبه وَاعوذ باللّٰه السميع العليم؛ و پناه می‌برم به خداوند شنوای دانا. هنگامی که خورشید طلوع می‌کند، و نیز هنگامی که غروب می‌نماید ده بار بگو.

که تفصیل ندادن امامؑ در این حدیث به ویژه با ملاحظه اینکه کلمهٔ «بِيَدِهِ الْخَيْر» در چند روایت در تهلیل «=لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ...» مزبور آمده که در کتاب یاد شده روایت گردیده؛ دلالت دارد بر لزوم پیروی از امامانؑ در دعاها و أذکاری که از ایشان رسیده، بدون کم و زیاد کردن در آنها، زیرا که آنان أهل ذِکر هستند که أمر شده‌ایم از ایشان سؤال کنیم و در پی آنان گام نهیم، و امامؑ تفاوتی نگذاشت بین اینکه این کلمه را به قصد ورود بگوید یا به قصد مطلق ذِکر.

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند آنچه در کتاب کمال الدین از عبداللّه بن سنان

---

۱. سورهٔ اعراف، آیه ۲۰۵

روایت آمده که گفت: حضرت امام صادق ﷺ فرمود: به زودی شبهه‌ای به شما خواهد رسید که بدون نشانهٔ (بدون عَلَمی) و بدون امام راهنمایی ـ یعنی در ظاهر ـ خواهید ماند و از آن شبهه نجات نمی‌یابد مگر کسی که دعای غریق را بخواند. راوی پرسید: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: می‌گوید: **يَا اللهُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلبِي عَلىٰ دِينِکَ**؛ ای خدا ای بخشنده ای مهربان ای دگرگون کنندهٔ دلها دلِ مرا بر دینت پایدار ساز. پس من گفتم: **يَا اللهُ يَا رَحْمٰنُ يا رَحِيمُ يا مُقَلِّبَ القُلُوبِ وَالْأَبْصَار ثَبِّتْ قَلبِي عَلَى دِينِکَ**. فرمود: خدای عزّ و جل دگرگون کنندهٔ دلها و دیده‌ها است ولی آن طور که من می‌گویم بگو: **يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلىٰ دِينِکَ**[1].

و در وسائل از خصال به سند خود از اسماعیل بن الفضل آمده که گفت: از حضرت امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای عزّ و جل: ﴿**وَسَبِّحِ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا**﴾؛ و پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن تسبیح و ستایش کن. پرسیدم، فرمود: بر هر مسلمان فرض است که ده مرتبه پیش از طلوع خورشید و ده مرتبه پیش از غروب آن بگوید: «**لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ لَهُ المُلْکُ وَلَهُ الحَمْدُ يُحيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَموتُ بِيَدِهِ الْخَيْر وَهُوَ عَلَى کُلِّ شيءٍ قَدِيرٌ**»؛ هیچ معبود حقّی جز الله نیست او است یگانه‌ای که شریکی ندارد، مُلک او را است و ستایش به او اختصاص دارد زنده می‌کند و می‌میراند، و او است زنده‌ای که نخواهد مُرد، خیر در دست (قدرت) او است و او بر هر چیزی توانا است. راوی گوید: پس من گفتم: «**لَا إِلٰـهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ لَهُ المُلْکُ وَلَهُ الحَمْدُ يُحيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحيِي**». فرمود: فلانی شک نیست که خداوند زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند، ولی همانطور که من می‌گویم تو بگو[2].

می‌گویم: می‌توان بین این دو وجه را چنین جمع نمود که: برای هر دعا و ذِکری أثر خاصّی هست، مانند: داروها و ترکیبات طبّی، ولی تأثیر و نتیجهٔ مورد نظر از آنها حاصل

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۵۱. شاید از این جهت امام ﷺ تأکید فرمودند که **مقلّب القلوب و الأبصار** گفته نشود که دگرگونی دلها و دیده‌ها ـ به صریح قرآن کریم ـ در قیامت خواهد بود، امّا در عصر غیبت امام عجل الله فرجه مردم گرفتار دگرگونی دلها می‌شوند و از دین فاصله می‌گیرند. خداوند ما را ثابت قدم بدارد (مترجم)

۲. وسائل الشیعه، ۴ / ۱۲۳۶

نمی‌شود مگر با ترتیب و ترکیبی که از طبیب حاذق گرفته شده باشد، هر چند که بدون آن ترتیب نیز تأثیری دارند، دعاها و ذِکرها هم اینطور هستند که آثر خاص از آنها حاصل نمی‌گردد مگر با رعایت چگونگی معیّنی که از امامان معصوم علیهم السلام روایت آمده که طبیبان جانِ مردمند، و از همین روی امام علیه السلام فرمود: البته خداوند دگرگون کنندهٔ دلها و دیده‌ها است ولی ایطوری که من می‌گویم بگو. بنابراین امر (به اینکه مانند گفتهٔ من بگو) إرشادی[1] می‌باشد. و با دلایلِ جوازِ افزودن در دعاها به قصد مطلقِ ذِکر منافاتی ندارد. (دقت کنید). و یا اینکه بر بهترین نحوهٔ دعا آن را حمل نماییم ـ چنانکه در دلایل مستحبّات بیان شده ـ و این در صورتی است که أمر را مولوی بدانیم.

دوازدهم: سخن گفتن در بین دعاهای روایت شده جایز است، به حکم أصلِ جواز. و آیا این کار با تأثیر مطلوب منافات دارد یا نه؟ ظاهراً اگر به مقداری بود که عُرفاً با مشغول بودن به دعا منافات نداشت ضرری ندارد، وگرنه دعا را از أوّل شروع کند، چون أوامری که در مورد دعاهای رسیده از معصومین روایت گردیده مقیَّد به سکوت و سخن نگفتن در أثنای آنها نیست، بنابراین بر متعارف و معمول حمل می‌شود، در عین حال تردیدی نیست که سخن گفتن در اثنای دعا با کمالِ عمل منافات دارد، پس شایسته است آنچه مقتضای کمال است در هر حال رعایت گردد. و از اینجا روشن شد که اگر نذر کند که در أثنای دعا سخن نگوید، وفای به این نذر واجب است، چون سخن نگفتن اثنای دعا رجحان دارد، چنانکه پوشیده نیست.

سیزدهم: قطع کردن دعا جایز است، به حکم أصل. و اگر إشکال کنید که فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَلَا تُبطِلُوا أَعْمالَكُمْ﴾[2]؛ و اعمالتان را باطل مکنید. دلالت دارد بر اینکه قطع نمودن دعا جایز نیست. در جواب گوییم: إحتمال دارد که مراد نهی از باطل ساختن عمل تمام باشد، به اینکه شخص پس از پایان رساندن کارش چیزی که مایهٔ فساد آن باشد از او سر بزند، مانند عُجب و خود پسندی. و أذیت کردن، و شِرک، و سایر اموری که عبادت را

---

۱. أمر ارشادی در مقابل امر مولوی در اصطلاح راهنمایی و روشنگری عقل را گویند، چنانکه امر مولوی فرمان نافذ و محکم شرعی است (مترجم).

۲. سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله، آیه ۳۳.

ار بین می‌برد. و از این قبیل است فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ﴾[1]؛ صدقه‌های خود را با منّت نهادن و اَذیّت کردن تباه مسازید. ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾[2]؛ و به راستی که به تو و (پیغمبران) پیش از تو وحی شد که اگر شرک ورزی عملت محو و تباه خواهد گشت. و احتمال می‌رود که منظور نهی کردن از ایجاد عمل به گونهٔ باطل شد، از باب اینکه گویند: دهانهٔ چاه را تنگ کن، یعنی از اوّل تنگ بساز، و او را نشانیدم، یعنی او را نشسته قرار دادم، و خانه را فراخ کردم، یعنی آن را وسیع بنا نمودم. و محتمل است که مقصود چنین باشد: أعمال خود را قطع مکنید. و ظاهراً ـ چنانکه یکی از استوانه‌های علم یادآور شده ـ همان احتمال اوّل مراد باشد، و بر فرض که نپذیرید و احتمالات را مساوی بدانید، إستدلال نیز ساقط می‌گردد، و أصلِ أوّلی از معارض سالم می‌ماند که در نتیجه قطع کردن دعا جایز است (دقت کنید).

چهاردهم: مستحب است در دعا برای تعجیل فَرَجِ حضرت خاتم الأوصیا إمام زمان ﷺ صدا بلند گردد، به ویژه در مجالسی که برای دعا فراهم شده باشد، زیرا که نوعی از تعظیم شعائر خداوند است، و شعائر خداوند همان نشانه‌ها و مظاهر دین او است که: ﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾[3]؛ و هر آن کس که شعائر خداوند را تعظیم کند همانا که آن از تقوای دلها است. و به جهت فرمودهٔ امام ﷺ در دعای ندبه: «إِلَىٰ مَتَىٰ أَجْأَرُ فِيكَ يَا مَوْلَايَ وَإِلَىٰ مَتَىٰ»؛ تا کی برای و ای سرورم با صدای بلند [دعا کنم و] إستغاثه و زاری نمایم.

در قاموس آمده: جَأَرَ بر وزن مَنَع جَأْراً و جُؤاراً: صدایش را به دعا بلند کرد و تضرُّع و إستغاثه نمود.

و در مجمع البحرین گوید: فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ﴾[4]؛ صدای خود را به دعا بلند می‌کنید. گفته می‌شود: «جَأَرَ الْقَوْمُ إِلَى اللَّهِ جؤاراً»؛ هرگاه به درگاه خداوند دعا

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۴.
۲. سوره زمر، آیه ۶۵.
۳. سوره حج، آیه ۳۲.
۴. سوره نحل، آیه ۵۳.

کنند و صدای خود را به انابه و زاری بلند نمایند، و از این گونه است حدیث: «**کَأَنّي أنْظُرُ إلىٰ موسَى ﷺ له جُؤرٌ إلىٰ رَبِّهِ بالتلبية**»؛ گویی به موسی می‌نگرم که با صدای بلند و استغاثه به درگاه پروردگارش لبیک می‌گوید. که منظور از جؤر إستغاثه و بلندکردن صدا است.

پانزدهم. مستحب است که دعا کردن در حال اجتماع باشد، به جهت روایتی که در اصول کافی به سند خود از ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که فرمود: هیچ گروه چهل نفری نیستند که با هم جمع شوند پس به درگاه خدای عز و جل دربارهٔ أمری دعا کنند مگر اینکه دعایشان مستجاب می‌گردد، و اگر چهل تن نباشند پس چهار نفر خداوند عز و جل را ده بار بخوانند دعایشان مستجاب می‌شود، و اگر چهار نفر هم نباشند پس هرگاه یک شخص چهل بار خداوند را بخواند خدای عزیز جبّار دعایش را به إجابت می‌رساند[1]. و در همان کتاب از حضرت امام صادق ﷺ آمده که فرمود: پدرم چنین بود که هرگاه واقعه‌ای او را اندوهگین می‌ساخت زنان و کودکان را جمع می‌کرد سپس دعا می‌نمود و آنها آمین می‌گفتند[2].

شانزدهم: جایز ـ بلکه مستحب ـ است که ثواب دعا برای آن حضرت ﷺ را به مردگان هدیه کند، به دلیل عموم روایاتی که در مورد هدیه فرستادن برای أموات رسیده، همچنانکه جایز بلکه مستحب است که در این دعا از آنان نیابت نماید، مانند سایر کارهای مستحب، به این صورت که مؤمن در حقّ مولایش صاحب الزمان ﷺ دعا کند، و از خداوند ـ عزّ اسمه ـ زودتر رسیدن فَرَج و ظهور آن حضرت را بخواهد، به قصد نیابت از پدر و مادرش یا سایر أموالش بلکه أموات مؤمنین و مؤمنات. و بطور عموم و خصوص چند روایت بر این مطلب دلالت دارد، از جمله: در وسائل از حمّاد بن عثمان آمده که در کتابش گوید: حضرت امام صادق ﷺ فرمود: هر کس از مؤمنین عملی را از [طرف] مرده‌ای انجام دهد خداوند دو برابر أجر آن را به او می‌دهد و مرده هم به آن عمل متنعّم می‌گردد[3].

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۴۸۷

۲. اصول کافی، ۲ / ۴۸۷

۳. وسائل الشیعة، ۵ / ۳۶۹ ح ۲۴

و از عمر بن یزید آمده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: هر کدام از مؤمنین کار نیکی را [به نیابت] از مرده‌ای بجای آورد خداوند پاداشش را دو برابر دهد، و میّت به آن عمل بهره‌مند گردد[1].

و از حمّاد بن عثمان از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: همانا نماز و روزه و صدقه و حج و عمره و هر کار نیکی مرده را سود می‌رساند، تا آنجا که بسا میّتی در فشار است پس بر او توسعه می‌دهند و به او گفته می‌شود: این در إزای عمل فرزندت فلانی و عمل برادر دینیت فلانی است[2].

و از هشام بن سالم ـ که یکی از أصحاب و شاگردان امام صادق و امام کاظم ﷺ بوده ـ روایت است که گوید: به او ـ امام ﷺ ـ عرض کردم: آیا دعا و صدقه و روزه و مانند اینها به مرده می‌رسد؟ فرمود: آری. گفتم: و آیا می‌داند که چه کسی برایش آن را می‌فرستد؟ فرمود: آری. سپس فرمود: به طوری که بسا باشد که او مورد خشم است و [به برکت این عمل] مورد رضا واقع گردد[3].

و از علاء بن رَزین از امام صادق ﷺ است که فرمود: [لازم است از سوی] مرده حج، و روزه، و برده آزاد کردن، و کارهای خیر قضا شود[4].

و از بزنطی از امام رضا ﷺ آمده که فرمود: از طرف مرده روزه، و حج، و برده آزاد کردن، و کار نیکش قضا شود[5].

و از مؤلّف الفاخر آمده که گوید: از جمله اموری که بر آن إجماع شده و از گفتار امامان ﷺ به صحت رسیده است اینکه: از سوی مرده تمام کارهای نیکش [باید] قضا گردد.

و أخبار دیگری که به جهت رعایت إختصار از آوردن آنها خودداری کردیم. و نیز شاهد بر آن است آنچه در دعا وارد شده که: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلایَ صَاحِبَ الزَّمانِ ﷺ عن

---

۱ وسائل الشیعه، ۵/ ۳۶۹ ح ۲۵.
۲ وسائل الشیعه، ۵/ ۳۶۸ ح ۱۵
۳ وسائل الشیعه، ۵/ ۳۶۶ ح ۷
۴ وسائل الشیعه ۵/ ۳۶۹ ح ۲۰.
۵ وسائل الشیعه ۵/ ۳۶۹

جمیعِ المُـؤمنینَ وَالمـؤمناتِ فـی مَشَـارِقِ الأَرْضِ وَمَـغَارِبِهَا»؛ بـار خـدایا بـه مـولایم صاحب الزمان ؑ از سوی همهٔ مؤمنین و مؤمنات در سراسر خاورها و باخترهای زمین [درودها] ابلاغ فرمای... .

هفدهم: جایز ـ بلکه مستحب ـ است در این عمل مبارک از زندگان نیز نیابت شود، به ویژه از سوی والدین و خویشاوندان، و دلیل بر این چندین روایت بطور تصریح یا تلویح می‌باشد از جمله: در وسائل از علی بن ابی‌حمزه آمده که گفت: به حضرت ابوابراهیم [موسی بن جعفر ؑ] عرض کردم: حج و نماز و صدقه از طرف زنـدگان و مـردگان از خویشان و دوستانم انجام دهم؟ فرمود: آری، از [طرف شخص] صدقه بپرداز و نماز بگزار و به خاطر این نیکی نسبت به او أجری خواهی داشت[1].

سید بن طاووس ؒ ـ چنانکه از او حکایت شده ـ پس از نقل این حدیث گـفته: بـاید حدیث فوق را بر مواردی که نیابت از زندگان در آنها صحیح است حمل کرد.

و از محمد بن مروان آمده که گفت: حضرت امام صادق ؑ فرمود: چه باز مـی‌دارد شخصی از شما راکه نسبت به والدین خود در حال زنده بودن و پس از مرگشان نیکی کند؟ از سوی آنان نماز بگزارد و صدقه دهد و حج بجای آرد و روزه بدارد، پس آنچه انجام دهد برای آنان خواهـد بـود، و بـرای خـودش نـیز هـمانند آن ثـواب هست، پس خـدای عز و جل به جهت نیکی و صله‌اش خیر بسیاری بر او خواهد افزود[2].

مؤلف وسائل گوید: نماز از طرف شخص زنده به نماز طواف و زیـارت اختصاص دارد، به دلیل آنچه خواهد آمد[3].

می‌گویم: ظاهراً منظورش از آنچه خواهد آمد خبر عبدالله بن جندب است که گفت: به حضرت ابوالحسن ؑ این مسئله را نوشتم: شخصی می‌خواهد اعمالش را از نـیکیها و نماز و کار خیر بر سه بخش قرار دهد، یک سوّم آنها را برای خودش و دو سوم را برای والدینش، یا اینکه به تنهایی از کارهای مستحبی خود چیزی را برای آنان اختصاص دهد، و

۱. وسائل الشیعه، ۵/ ۳۶۷ ح ۹.

۲. وسائل الشیعه، ۵/ ۳۶۵.

۳. وسائل الشیعه، ۵/ ۳۶۵.

اگر یکی از آن دو زنده و دیگری مرده باشد [چه حکمی دارد]؟ پس آن حضرت ﷺ به من نوشت: امّا از طرف مرده خوب و جایز است، و امّا زنده روا نیست مگر نیکی و صله[1].

و فعلاً منظورمان این نیست که جواز و عدم نیابت از زندگان در نمازهای مستحبی را بیان کنیم، که تحقیق دربارهٔ آن جای دیگری دارد، بلکه هدف ما در اینجا آن است که ترجیح داشتن نیابت از زندگان و مردگان مؤمنین در دعا کردن برای مولایمان صاحب الزمان و تعجیل فَرَج و ظهور آن جناب ﷺ را بیان نماییم، و حدیث یاد شده بر این مطلب دلالت دارد، زیرا که دعا در حقّ مولایمان ﷺ بدون هیچ گفتگو از برترین أقسام نیکی ـ هر چند از شخص زنده ـ در نیکی و صله خوب است، و همین طور خبر محمد بن مروان دلالت می‌کند بر اینکه نیکی نسبت به والدین زنده باشند یا مرده خوب و پسندیده است. و ظاهراً یاد کردن نماز و صدقه و حج از باب مثال است. بنابراین با توجه به آنچه یاد کردیم به ضمیمهٔ این فرازهای دعای عهد: «**اللّهُمَّ بَلِّغ مولایَ صاحب الزّمان عَنْ جَمیعِ المُؤمنین وَ المُؤمناتِ فی مَشارق الأرضِ وَ مَغَاربها وَ بَرِّها وَ بَحرها وَ سَهْلِها وَ جَبَلِها حَیِّهم وَ مَیِّتهم وَ عَنْ والدَیّ وَ وُلْدی وَ عَنّی مِنَ الصلواتِ وَ التَّحیاتِ...**»؛ خداوندا به مولایم صاحب الزمان ﷺ از سوی تمام مردان و زنان با ایمان در سراسر قلمرو زمین شرق و غرب و خشکی و دریا و هموار و کوه آن، زنده و مردهٔ آنان، و از سوی والدینم و فرزندانم و از سوی خودم از درودها و تحیّتها و سلامها ابلاغ فرمای... .

و به ضمیمهٔ آنچه دربارهٔ نیابت از زندگان در زیارتها و دعاها و حج و طواف و مانند اینها وارد شده، از ملاحظهٔ تمام اینها به دست می‌آید که نیابت کردن در دعا برای مولایمان صاحب الزّمان ﷺ و خواندن دعاهای روایت شده در حقّ آن حضرت، بلکه در سایر أنواع دعاها، نیابت کردن از زندگان مؤمنین و مؤمنات به ویژه صاحبان حقوق و خویشان، نیکو است، چنانکه خوبی نیابت در همهٔ اینها از مردگان نیز ثابت گردیده است، و با این کار زنده و مرده و نیابت کننده و منوب عنه أنواعی از فواید و ثوابها را درک خواهند کرد.

اگر بگویی: حدیث عبدالله بن جندب در نیابت صراحت ندارد بلکه محتمل است که منظور در آن هدیه کردن ثواب نیکی و صله و نماز باشد؟

---

۱. وسائل الشیعه، ۵ / ۳۶۸ ح ۱۶

می‌گویم: ظاهر این است که در آغاز پرسش از هدیه کردن بوده، و اینکه گفته: یا اینکه به تنهایی از کارهای... سؤال از نیابت بوده است و این مطلب با اندک تأمّلی ان شاء الله تعالی روشن خواهد شد.

هجدهم: از آنچه در دو نکتهٔ پیش گفتیم معلوم شد که دعا کردن دربارهٔ مولایمان صاحب الزمان ﷺ و درخواست تعجیل فرَج و ظهور آن جناب به نیابت از مؤمنان موجب فواید دیگری افزون بر فواید بسیاری است که در گذشته آوردیم، از جمله:

۱ ـ چند برابر شدن مکارم و نیکیها و فواید یاد شده است، به مقتضای روایات رسیده‌ای که از نظرتان گذشت.

۲ ـ احسانی است به مؤمنان، و وسیله‌ای برای برطرف شدن عذاب از مردگان ایشان، یا فزونی ثواب برای آنان، چنانکه دانستید.

۳ ـ در جهت زودتر شدن زمان ظهور و فَرَج آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ مؤثرتر است، چون به منزلهٔ آن است که این دعا از همهٔ مؤمنین انجام گردیده باشد. و از آنچه پیشتر آوردیم معلوم گردید که دسته جمعی دعا کردن از جمله دعا کردن از جمله موجبات زودتر رسیدن دوران گشایش و ظهور می‌باشد، ان شاء الله تعالی.

نوزدهم: مستحب است برای دوستان و یاران آن حضرت ﷺ دعا کنید، به دلیل عموم روایاتی که در تشویق و ترغیب به دعا دربارهٔ مؤمنین و مؤمنات رسیده، و نیز به دلیل آنچه در مورد کمک بر نیکی و تقوی وارد شده و به دلیل اینکه در دعاهای رسیده از امامان ﷺ دعا برای دوستان و یاران آن حضرت هم مذکور گردیده است، چنانکه گذشت و گوشه‌ای از آنها را در مقصد سوّم همین بخش خواهیم آورد ان شاء الله تعالی.

بیستم: دعا کردن برای نابودی دشمنانش و طلب خواری و زبونی آنها، چنانکه در دعاهای روایت شده آمده است، و لعنت کردن آنها مستحب است به دلیل مقتضای بیزاری از دشمنان و نیز پیروی از خدای تعالی و پیامبر او و امامان، و به خاطر آنچه در روایات از ترغیب و پافشاری بر آن آمده، از جمله: در بحار از علی بن عاصم کوفی از مولایمان حضرت امام حسن بن علی عسکری ﷺ روایت است که فرمود: حدیث گفت مرا پدرم از جدّم از رسول خدا ﷺ که فرمود: هر کس از یاری ما اهل البیت ناتوان باشد، امّا در

خلوتهای خود دشمنانمان را لعنت کند، خداوند صدایش را به تمام فرشتگان از زمین تا به عرش خواهد رسانید، پس هر چه این مرد دشمنانمان را لعنت کند فرشتگان او را یاری نمایند، و هر که را لعنت کند آنها هم، او را لعنت کنند، سپس بار دیگر [بر دشمنان] لعنت فرستند، آنگاه گویند: خداوندا بر این بنده‌ات درود فرست که آنچه در توان داشت بذل کرد و به کار برد، و اگر بیش از این را توان داشت انجام می‌داد، که ناگاه از سوی خدای تعالی ندا می‌آید: دعای شما را به اجابت رساندم، و خواستهٔ شما را پذیرفتم، و بر روان او در میان أرواح پاکان درود فرستادم و او را از برگزیدگان نیکان قرار دادم[1].

مقصد دوم: در چگونگی دعا برای تعجیل فَرَج و ظهور آن حضرت ﷺ آشکارا یا به کنایه

بدانکه این برترین مقصد و عالی‌ترین مطلب به گونه‌های مختلفی حاصل می‌گردد که به آنها اشاره می‌کنیم، تا خواننده بینش بیشتری یابد، و بتواند أمثال اینها را با تیزبینی و خوش باطنی استخراج نماید:

اوّل: اینکه به صراحت از خدای تعالی این أمر را مسئلت نماید، و به زبان فارسی یا عربی یا هر زبان دیگری تقاضایش را باز گوید، مثل اینکه چنین دعا کند: «**اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ** ﷺ»؛ بار خدایا فَرَج مولای ما صاحب الزمان را زودتر برسان. یا بگوید: «**عَجَّلَ اللهُ تَعَالیٰ فَرَجَهُ وَ ظُهُورَهُ**»؛ خدای تعالی فَرَج و ظهور آن حضرت را تعجیل فرماید.

دوّم: اینکه از خداوند ـ عزّ اسمه ـ درخواست کند که فَرَج و گشایش أمر آل محمد ﷺ را تعجیل فرماید؛ و زودتر برساند، چون فَرَجِ آن حضرت همان فَرَجِ آنها است، چنانکه در دعاها و روایات این معنی آمده است.

سوّم: اینکه فَرَج و گشایش أمرِ تمام مؤمنین و مؤمنات، یا فَرَجِ اولیای خدای تعالی را مسئلت دارد، زیرا که با فَرَج آن جناب ﷺ فَرَجِ اولیای خدا انجام می‌گردد، چنانکه در روایت رسیده است.

---

۱. بحار الانوار، ۲۷ / ۲۲۳ و در حدیث دیگر این معنی از امام صادق ﷺ روایت شده.

چهارم: اینکه بر دعای کسی که چنین دعائی کند آمین بگوید، چون واژهٔ «آمین» یعنی: «مستجاب کن»، که این نیز دعا است، و چون که دعا کننده و آمین گوهر و در دُعا شریکند، بطوری که در خبر آمده است.

پنجم: اینکه از خدای عز و جل بخواهد که دعای هر کس که برای تعجیل فَرَج مولایمان ﷺ دعا می‌کند را مستجاب سازد. و فرق بین این با گونهٔ قبلی آن است که آمین گفتن جز در حضور دعا کننده انجام نمی‌گردد، ولی در این مورد حضور شرط نیست.

ششم: اینکه فراهم شدن و آماده گشتن وسایل و مقدّمات و زمینه‌های زودتر رسیدن فَرَج را از خداوند مسئلت نماید.

هفتم: اینکه درخواست نماید که موانع ظهور آن حضرت ﷺ رفع و برطرف گردد.

هشتم: اینکه دعا کند گناهانی که مایهٔ تأخیر افتادن فَرَج آن حضرت است آمرزیده شوند. گناهانی که دعا کننده یا غیر او از أهل ایمان مرتکب گردیده‌اند.

نهم: اینکه از خدای تعالی درخواست کند که او را از آن چنان گناهانی که اثر یاد شده را دارد در آیندهٔ زندگیش محفوظ و باز بدارد.

دهم: اینکه نابودی دشمنان آن حضرت ﷺ ـ که وجودشان مانع از زودتر شدن فَرَج دوستانشس می‌باشد ـ از خداوند بخواهد.

یازدهم: اینکه از خداوند مسئلت نماید که دست ستمگران را از سر همهٔ مؤمنین کوتاه سازد، که این أمر به برکت ظهور امامشان که در انتظارش هستند انجام می‌گردد.

دوازدهم: اینکه گسترش یافتن عدالت را در شرق و غرب زمین مسئلت نماید، زیرا که این أمر جز به ظهور آن حضرت ﷺ حاصل نمی‌گردد، همچنان که خدای عز و جل و پیغمبران و اولیائش ﷺ وعده داده‌اند.

سیزدهم: اینکه بگوید: خداوندا رفاه و خوشی را به ما بنمایان، و نیّتش حصول آن در زمان ظهور باشد، زیرا که رفاه و خوشی کامل و تمام عیار برای مؤمن حاصل نمی‌شود مگر به ظهور امام غایب از نظر ﷺ. و در اواخر بخش ششم روایتی که بر ورود این دعا به همین لفظ دلالت داشت گذشت.

چهاردهم: اینکه از خدای عز و جل بخواهد که أجر و مزد عبادتها و کارهایش را

تعجیل در اَمر فَرَج و ظهور مولایش مطابق خواسته و رضای حضرتش ﷺ قرار دهد.

پانزدهم: آنکه توفیق یافتن به انجام این دعا ـ یعنی دعا برای مولایمان ﷺ و درخواست تعجیل در اَمر فَرَجش ـ را برای همهٔ مؤمنین و مؤمنات بخواهد، زیرا که پیشتر بیان داشته‌ایم که همدلی و اتفاق مؤمنین در این کار تأثیر ویژه‌ای دارد. چنانکه در روایت امده، بنابراین هرگاه مؤمن مسئلت کند که مقدّمات مطلوب و هدفش فراهم و آسان گردد، در جهت تحصیل آن کوشش به سزایی انجام داده است.

شانزدهم: اینکه از خدای عز و جل مسئلت نماید که دین حق و اهل ایمان را بر همهٔ ملل و ادیان چیره و پیروز فرماید، زیرا که این أمر ـ چنانکه وعده کرده ـ جز به ظهور مولایمان صاحب الزمان ﷺ حاصل نمی‌گردد، همانطور که در روایات در کتاب البرهان آمده است[1].

هفدهم: اینکه از خداوند ـ عزّ اسمه ـ درخواست نماید که از دشمنان دین و ستمکاران نسبت به خاندان حضرت سید المرسلین ﷺ انتقام بگیرد، به جهت آنچه در خبر آمده که این امر با ظهور امام غایب از انظار و آخرین امامان بزرگوار ﷺ انجام می‌گردد.

هجدهم: اینکه بر آن حضرت درود بفرستد، و منظورش درخواست رحمت ویژه‌ای از سوی خداوند باشد که به آن زودتر شدن فَرَجش آسان شود. و این از عبارتی که در مورد درود فرستادن بر آن جناب و بر پدرانش ﷺ روایت شده، که در کامل الزیارات و غیر آن ذکر گردیده، برمی‌آید، که در زیارت حضرت رضا ﷺ پس از درود فرستادن بر یکایک امامان ﷺ چنین می‌خوانیم: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ حُجَّتِکَ وَوَلِيِّكَ القائم فى خَلقِكَ صَلَاةً تَامَّةً نَامِيَةً بَاقِيَةً تُعَجِّلُ بِهَا فَرَجَهُ وَ تَنْصُرُهُ بِهَا...**»؛ بار خدایا بر حجّت و ولیّ خویش که در میان آفریدگانت بپا است درود فرست درود فرستادنی تمام و با افزایش و همیشگی که به آن فَرَجَش را زودتر برسانی و به آن پیروزش نمایی.

نوزدهم: اینکه تعجیل و زودرسی برطرف شدن محنت از چهره‌اش، و زدودن غم و اندوه از قلب مقدّیش ﷺ را بخواهد، زیرا که این از لوازم تسلّط آن حضرت و نابودی دشمنانش می‌باشد.

---

۱. البرهان، ۲ / ۱۲۱.

بیستم: اینکه از خدای تعالی بخواهد که در أمر خونخواهی برای مولای شهید مظلوممان حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ تعجیل فرماید، زیرا که این در حقیقت دعا برای فرزندش حضرت حجّت ﷺ است که خونخواه و انتقامگر از کشندگان آن حضرت است.

مقصد سوم: در ذکر بعضی از دعاهای روایت شده از امامان معصوم ﷺ در این‌باره

و این دعاها غیر از دعاهائی است که در بخش ششم این کتاب آوردیم از جمله:

۱ ـ دعای صلوات

که در کتاب الغیبه شیخ اجل ابوجعفر طوسی ﷺ از حضرت صاحب الأمر ﷺ روایت شده، و حکایتی طولانی دارد که به منظور رعایت اختصار آن را ترک کردیم. دعا این است: «**بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ سَیِّدِ المُرْسَلینَ وَ خَاتَمِ النَّبیینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العَالَمینَ المُنْتَجَبِ فِی المیثاقِ المُصطَفَی فِی الظِّلالِ المُطَهَّرِ مِنْ کُلِّ آفةٍ البَریءِ مِنْ کُلِّ عَیْبٍ المُؤَمَّلِ لِلنَّجاةِ المُرْتَجیٰ لِلْشَّفٰاعَةِ المُفَوَّض اِلیهِ دینُ اللهِ اللّٰهُمَّ شَرِّفْ بُنْیانَهُ وَ عَظِّمْ بُرْهانَهُ وَ أفْلِجْ حُجَّتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ وَ أضِیْ نُورَهُ وَ بَیِّضْ وَجْهَهُ وَاعطِهِ الفَضْلَ وَالفضیلةَ وَ الدَّرَجَةَ وَالوَسِیلةَ الرَّفیعَةَ وَ ابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً یَغْبِطُهُ بِهِ الاوَّلُونَ وَالآخِرُونَ وَ صَلِّ عَلیٰ أمیرِالمُؤمنینَ وَ وٰارِثِ المُرْسَلینَ وَ قائِد الغُرِّ المُحَجَّلینَ وَ سَیِّدِ الوَصِیّینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العَالَمینَ وَ صَلِّ عَلَی الحَسَنِ بنِ عَلِیّ امامِ المؤمنینَ وَ وٰارِثِ المُرْسَلینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العٰالَمینَ وَ صَلِّ علیٰ الحُسَینِ بْنِ عَلی إمٰامِ المُؤمنینَ وَ وٰارِثِ المرسلینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العٰالَمینَ وَ صَلِّ عَلی عَلیّ بنِ الحُسَینِ (سَیِّدِ العٰابِدینَ ـ خ ل) وَ امام المؤمنین وَ وٰارِثِ المُرْسَلینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العٰالَمینَ وَ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ بنِ عَلِیٍّ امامِ المؤمنینَ وَ وٰارِثِ المُرسلینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العالمینَ. وَ صَلِّ عَلی جَعفرِ بنِ مُحَمَّدٍ امامِ المؤمِنینَ وَ وارِثِ المرسلینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العالمینَ. وَ صَلِّ عَلیٰ مُوسی بن جعفرٍ امامِ المؤمنینَ وَ وارث المرسَلینَ وَ حُجَّةِ ربِّ العالمین، وَ صَلِّ عَلیٰ عَلِیٍّ بنِ مُوسی امامِ المُؤمنینَ وَ وارثِ المرسلینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العالمینَ. وَ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدِ بنِ عَلِیٍّ امامِ المُؤمنینَ وَ وارثِ المرسلینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العالمینَ. وَ صَلِّ عَلیٰ عَلِیِّ بنِ مُحمَّدٍ امامِ المؤمِنینَ وَ وٰارِثِ المرسلینَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العالمینَ، وَ صَلِّ عَلیٰ الْحَسَنِ بنِ عَلِیٍّ إمامِ المؤمِنینَ**

وَ وارثِ المُرسلينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العالمينَ، وَ صَلِّ عَلَى الخَلَفِ الصالحِ الهادِى المَهْدِىِّ امـامِ المؤمِنينَ وَ وارثِ المرسلينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ العالمينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ محمدٍ وَ اهلِ بيتِهِ الائمةِ الهادينَ المَهديينَ العلماءِ الصادقينَ الأبرارِ المُتقينَ دعائِمِ دِينِكَ وَ اركانِ تَوحيدِكَ وَ تراجِمَةِ وَحيكَ وَ حُجَجِكَ عَلى خَلْقِكَ وَ خُلفائِكَ فِى ارضِكَ الَّذينَ اختَرْتَهُمْ لِنَفسِكَ وَ اصْطَفَيتَهُم عَلىٰ عبادِكَ وَ ارْتَضَيْتَهُمْ لِدينِكَ وَ خصَصتَهُمْ بمَعْرِفَتِكَ وَ جَلَّلْتَهُمْ بِكَرامَـتِكَ وَ غَشَّيتَهُمْ بِـرَحمَتِكَ وَ رَبَّيْتَهُمْ بِنِعمتِكَ وَ غَذَّيْتَهُمْ بِحكمتِكَ وَ اَلْبَسْتَهُمْ نُورَكَ وَ رَفَعْتَهُم فـى مَـلكوتِكَ وَ حَـفَفْتَهُمْ بِمَلائكتِكَ وَ شرَّفْتَهُمْ بِنَبيِّكَ. اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيْهِمْ صلوٰةً كَثيرةً دائمةً طيِّبةً لاٰ يُحيْطُ بِها إلَّا اَنْتَ وَ لاٰ يَسَعُهٰا اِلاّ عِلْمُك وَ لاٰ يُحْصيها اَحَدٌ غيرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ وَلِيِّكَ المُـحْيِى سُنَّتِكَ القائم بامرِكَ الداعي اِليكَ الدليلِ عَلَيْكَ وَ حُجَّتِكَ عَلىٰ خلقِكَ وَ خَليفَتِكَ فِـى اَرْضِكَ وَ شاهِدِكَ عَلى عبادِكَ. اللَّهُمَّ اَعِزَّ نَصْرَهُ وَ مُدَّ فِى عُمُرِهِ وَ زَيِّنِ الارضَ بِطولِ بَقائِهِ. اللَّهُمَّ أكفِهِ بَغْيَ الحاسدينَ وَ اَعِذْهُ مِنْ شرِّ الكائِدينَ وَ اَدْحِرْ عَنْهُ اِرادَةَ الظالمينَ وَ تُخلِّصَهُ مِـنْ اَيْـدِي الْجَبّارينَ. اَللَّهُمَّ أَعْطِهِ فى نَفْسِهِ وَ ذُرِّيتِهِ وَ شيعَتِهِ وَ رَعيَّتِهِ وَ خاصَّتِهِ وَ عامَّتِهِ وَ عَدُوِّهِ وَ جَميعِ اَهْلِ الدُّنْيا ما تَقَرُّبِهِ عَيْنُهُ وَ تَسُرُّ بِهِ نَفسُهُ وَ بَلِّغْهُ افضلَ اَمَلِهِ فِي الدّنيا وَ الآخرةِ اِنَّكَ عَلى كلِّ شىءٍ قَديرٌ. اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مٰامُحِىَ مِنْ دِينِكَ وَ اَحْيِ بِهِ ما بُدِّلَ مِنْ كتابِكَ وَ اَظْهِرْ بِهِ مٰا غُيِّرَ مِنْ حُكْمِكَ حَتّى يَعُودَ دينُكَ بِهِ وَ عَلىٰ يَدَيْهِ غَضّاً جَديداً خالصاً مُخلصاً لاٰ شَكَّ فِيهِ وَ لا شُبْهَةَ مَعَهُ وَ لا بٰاطِلَ عِنْدَهُ وَ لاٰ بِدعةَ لَديهِ. اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظلمةٍ وَ هُدَّ بِركْنِهِ كُلَّ بِدْعَةٍ وَ اَهْدِمْ بِعِزَّتِهِ كُلَّ ضَلالَةٍ وَ اَقْصِمْ بِهِ كُلَّ جَبّارٍ وَ اَخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُـلَّ نـارٍ وَ اَهْـلِكْ بِـعَدْلِهِ كُـلَّ جَـبّارٍ (جابر ـ خ ل) وَ اَجْرِ حُكمَهُ عَلىٰ كُلِّ حكم وَ اَذِلْ لِسطانِهِ كُلَّ سلطانٍ. اَللَّهُمَّ اَذِلْ كُلَّ مَنْ ناواهُ وَ اَهْلِكْ كُلَّ مَنْ عاداهُ وَ امكُرْ بِمَنْ كادَهُ وَ استأْصِلْ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ وَ اسْتَهانَ بِأَمْرِهِ وَ سَعىٰ فى إطْفاءِ نُورِهِ وَ اَرَادَ إخْمٰادَ ذِكْرِهِ. اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ وَ عَلِيٍّ الْمُرْتضىٰ وَ فاطِمَةَ الزهراءِ وَ الحسنِ الرِضا وَ الحسينِ المُصَفّىٰ (المصطفى ـ خ ل) وَ جميعِ الأوصـياءِ مَـصابيحِ الدُّجىٰ وَ اَعلامِ الْهُدى وَ منٰار التُّقىٰ وَ الْعُروةِ الوُثقىٰ وَ الحبلِ المـتينِ وَ الصِّـراطِ المسـتقيمِ وَ صَلِّ عَلىٰ وَليِّكَ وَ وُلاٰةِ عَهْدِهِ وَ الاَئمةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ مُدَّ فى اَعْمارِهِمْ وَ زِدْ فى آجالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ اَقْصىٰ آمٰالِهِمْ دِيناً وَ دُنْياً وَ آخِرَةً إنَّكَ عَـلىٰ كُـلِّ شَـىءٍ قَـدِيرٌ»[1]؛ بنام خداوند بـخشندهٔ

---

۱. اجمعة، چاپ مكتبة بينوى الحديثه، ۱۶۸ ـ ۱۷۰.

بخشایشگر، خداوندا درود بفرست بر محمد سرور رسولان و آخرین پیغمبران و حجت پروردگار عالمیان، که در [هنگام] پیمان بستن اختیار شده است، در [عالم] أشباح و سایه‌ها، از هر آفتی پاک، و از هر عیب دور می‌باشد، آنکه به او آرزوی نجات است و امید شفاعت، که دین خداوند به او واگذار گردیده، خدایا بنیادش را بلند و دلیلش را نیرومند و حجتش را روشن و پیروز گردان، و درجه‌اش را بلند ساز، و نورش را درخشنده کن و رویش را سپید گردان، و به او فضل و بلندی مرتبه و درجه و رفعت وسیله را عطا فرما، و او را بر مقام پسندیده‌ای برانگیز که به سبب آن اولین و آخرین بر او غبطه خورند. و درود بفرست بر علی امیرمؤمنان و وارث رسولان و پیشوای سفید رویان، و سیّد اوصیا، و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر حسن بن علی إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار جهانیان، و درود بفرست بر حسین بن علی إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار جهانیان، و درود بفرست بر علی بن الحسین (آقای عبادت کنندگان) و إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر محمد بن علی إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر جعفربن محمد إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار جهانیان، و درود بفرست بر موسی بن جعفر إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر علی بن موسی إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر محمد بن علی إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر علی بن محمد إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر حسن بن علی إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر خَلَف صالح هدایت کنندهٔ، هدایت شده‌ات إمام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، بار إلٰها درود فرست بر محمد و خاندانش امامان هدایت کنندهٔ هدایت شدهٔ علمای راستگوی نیکان نقوی پیشه، ستونها و پایه‌های توحیدت، و بازگو کنندگان وحی تو، و حجتهای تو بر آفریدگانت، و جانشینان تو در زمینت که آنان را برای خویش اختیار کردی و بر بندگانت برگزیدی، و برای دینت پسندیدی، و به شناختنت إختصاص دادی، و جامهٔ کرامتت را بر

اندامشان پوشاندی، و به رحمت خود ایشان را فراگرفتی، و به نعمتت آنان را پرورش دادی، و حکمتت را به آنان تغذیه کردی، و نور خویش بر ایشان پوشاندی، و در ملکوتت آنان را بالا بردی، و به وسیله فرشتگانت آنان را إحاطه نمودی، و به پیغمبرت شرافتشان بخشیدی. خداوندا بر محمد و بر آل او درود فرست درودی بسیار دائم پاکیزه‌ای که جز ذات تو آن را إحاطه نکند و جز علم تو آن را درنیابد و احدی جز تو آن را شمارش ننماید. بار إلٰها درود فرست بر ولیّت که زنده کنندهٔ سنت تو؛ بپاخاسته به أمر تو دعوت کننده به سوی تو، دلالت کننده بر تو، و حجت تو بر خلقت و خلیفه‌ات در زمینت، و گواهت بر بندگانت می‌باشد خداوندا پیروزیش را برافراز و عمرش را دراز کن، و زمین را با طولانی شدن بقای او زینت بخش. بار إلٰها او را از تجاوز حسودان او را نگهدار، و از شر نیرنگ بازان او را در پناه خویش مصون گردان، و خواسته‌های [شوم] ستمگران را از او دور فرمای، و او را از دست سرکشان رها ساز. خداوندا به او در مورد خودش و فرزندانش و شیعیانش و رعیتش و خاصانش و عوامش و دشمنش و تمام اهل دنیا عطا فرمای آنچه را که چشمش را به آن روشن سازی و دلش را به آن خرسند گردانی، و او را به برترین آرزویش در دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیز توانایی. بار إلٰها به [ظهور] او آنچه از دینت محو شده تجدید گردان، و آنچه از کتابت عوض شده به او زنده کن، و آنچه از احکامت تغییر یافته به او آشکار ساز، تا اینکه دین تو به او و بر دست او بازآید، در حالی که تازه و شاداب و نو و خالص و بی‌پیرایه که شکی در آن نباشد، و شبهه‌ای به آن راه نیابد، و باطلی کنارش نماند و بدعتی در پیشگاهش یافت نشود. بار خدایا به نور او هر تاریکیی را روشن ساز و به پایهٔ أمر او هر بدعتی را از جای برکن، و به عزت او، هر گمراهی را منهدم گردان، و هر سرکش را درهم شکن، و به شمشیر او هر آتشی را خاموش ساز، و هر سرکش (ستمگر) را به عدالت او هلاک گردان، و حُکمش را بر هر فرمانی برتری ده، و هر سلطه‌ای را برای حکومتش خوار فرمای. بار خدایا هر آنکه با او ستیزه کند ذلیل کن، و هر آنکه با او دشمنی ورزد هلاک گردان، و به هر که با او نیرنگ بازد مکر کن، و هر که حقش را إنکار نماید و أمرش را سبک شمارد و در پی خاموش کردن نورش تلاش کند و بخواهد یادش را فرو نشاند از ریشه برکن، خدایا درود بفرست بر

محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا و حسن (راضی به قضای تو) و حسین مصفّی (برگزیده شده) و تمام اوصیا (جانشینان پیامبر) چراغهای روشنگر تاریکی و نشانه‌های هدایت و دلایل تقوی، و گیرهٔ محکم، و ریسمان قوی، و راه راست، و درود بفرست بر ولیّ خودت و متصدیان عهدت و امامان از فرزندانش و عمرهایشان را طولانی گردان، و بر آجلهایشان بیفزای و آنان را به آخرین مرحلهٔ آرزوهایشان در دنیا و آخرت برسان که به راستی تو بر هر چیز توانایی.

می‌گویم: این دعای شریف از دعاهای ارزنده‌ای است که شایسته است به آن مداومت شود، و در هر وقت و هنگام بر خواندنش مواظبت گردد، به ویژه اوقاتی که به مولایمان صاحب الزمان علیه صلوات الله اختصاص بیشتری دارد، مانند شب نیمهٔ شعبان، و روز نیمهٔ آن، و شب و روز جمعه، و شاید از همین روی باشد که مؤلف کتاب جمال الصالحین این دعا را از اَعمال آن شب برشمرده، با اینکه ظاهر روایتی که تذکر دادیم آن است که به وقت معیّنی اختصاص ندارد، بلکه برای مطلق اوقات وارد شده است، و سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع آن را در اعمال روز جمعه یادکرده، در آنچه پس از نماز عصر آن روز دعا می‌شود، چنین فرموده: ذکر صلوات بر پیغمبر و آل او ـ که درود خداوند بر او و آنان باد ـ که از مولایمان حضرت مهدی ـ صلوات الله علیه ـ روایت شده، و اگر تعقیب عصر جمعه را به خاطر عذری ترک کردی پس این صلوات را هیچگاه وامگذار، به جهت أمری که خدای جلّ جلاله ما را بر آن آگاه فرموده است.

سپس سند آن را به طور کامل با ذکر حکایتی آورده که از بیم طولانی شدن مطلب از نقل آنها خودداری نمودیم.

و از گفتار سید رحمه الله که: هیچگاه آن را وامگذار به جهت امری که خدای جل جلاله ما را بر آن آگاه فرموده است.

استفاده می‌شود که از سوی مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در این باره فرمانی به او رسیده، و این دلیل صحت روایت است. خداوند ولّی نعمت و هدایت است.

۲ ـ دعای امام رضا ﷺ

و از جمله دعاهائی که در این باب روایت شده آن است که جمعی از علمای ما از جمله سیّد اجل علی بن طاووس در همان کتاب ـ جمال الاسبوع ـ روایت کرده‌اند، وی فرموده است: ذکر دعائی که برای حضرت صاحب الأمر از حضرت رضا ـ که برایشان بهترین سلام باد ـ روایت گردیده است: حدیث گفته‌اند مرا عده‌ای ـ که پیشتر در چند جای این کتاب آنها را یاد کرده‌ام ـ به سند متصلشان تا جدّم ابوجعفر طوسی ـ که خداوند جل جلاله او را روز قیامت در امان و رضوان خود قرار دهد ـ که گفت: خبر داد ما را ابن ابی‌جید از محمد بن الحسن بن سعید بن عبدالله، و حمیری، و علی بن ابراهیم، و محمد بن الحسن صفّار همگی اینان از ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مدار و صالح بن السندی از یونس بن عبدالرحمان. سیّد ﷺ گفته: و جدّم ابوجعفر طوسی این دعا را به چند طریق از یونس بن عبدالرحمان روایت آورده که در اینجا آنها را واگذاردم تا مبادا مطلب به طول انجامد. یونس بن عبدالرحمان گوید: حضرت امام رضا ﷺ دستور می‌فرمود که برای حضرت صاحب الأمر عجل الله فرجه چنین دعا شود: «**اَللّٰهُمَّ ادْفَعْ عَنْ وَلِيِّكَ وَ خَليفَتِكَ عَلیٰ خَلْقِكَ وَ لِسانِكَ الْمُعَبِّرِ عَنْكَ بِإِذْنِكَ النّاطِقِ بِحِكْمَتِكَ وَ عَيْنِكَ النّاظِرَةِ عَلی بَرِيَّتِكَ وَ شاهِدِكَ عَلیٰ عِبادِكَ الْجَحْجاحِ الْمجاهِدِ الْعائِذِبِكَ عِنْدَكَ وأَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَميعِ ما خَلَقْتَ وَ بَرَأْتَ وَ اَنشَأْتَ وَ صَوَّرْتَ وَ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمينِهِ وَ عَنْ شِمالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ الَّذی لا يَضيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَ احْفَظْ فيهِ رَسُولَكَ وَ آبائَهُ أَئِمَّتِكَ وَ دَعائِمِ دينِكَ وَ اجْعَلْهُ فی وَديعَتِكَ الَّتی لا تَضيعُ وَ فی جِوارِكَ الَّذی لا يُحْقَرُ وَ فی مَنْعِكَ وَ عِزِّكَ الَّذی لا يُقْهَرُ وَ آمِنْهُ بِأَمانِكَ الْوَثيقِ الَّذی لا يُخْذَلُ مَنْ أَمِنْتَهُ بِهِ وَ اجْعَلْهُ فی كَنَفِك الَّذی لا يُرامُ مَنْ كانَ فيهِ وَ أَيِّدْهُ وَ انْصُرْهُ بِنَصْرِكَ الْعَزيزِ وَ ايِّدهُ بِجُنْدِكَ الْغالِبِ وَ قَوِّهِ بِقُوَّتِكَ وَ أَرْدِفْهُ بِمَلائكَتِك وَ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ أَلْبِسهُ دِرْعَكَ الْحَصينَةَ وَ حُفَّهُ بِالْمَلائِكَةِ حَفّاً اَللّٰهُمَّ وَ بَلِّغْهُ اَفْضَلَ ما بَلَّغْتَ القائمين بِقِسْطِكَ مِنْ أَتْباعِ النَّبِيّين اَللّٰهُمَّ اشْعَبْ بِهِ الصَّدْعَ وَ ارْتُقْ بِهِ الْفَتْقَ وَ اَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ وَ اَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ زَيِّنْ بِطُولِ بَقائِهِ الْاَرْضَ وَ اَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَ انْصُرْهُ بِالرُّعْبِ وَ قَوِّ ناصِريهِ وَ اخْذُلْ خاذِليهِ وَ دَمْدِمْ عَلیٰ مِنْ نَصَبَ لَهُ وَ دَمِّرْ مَنْ غَشَّهُ وَ اُقْتُلْ بِهِ**

جَبابِرَةَ الْكُفْرِ وَ عُمُدَهُ وَ دَعائِمَهُ وَاقْصِمْ بِهِ رُؤُسَ الضَّلالَةِ و شارِعَةَ البِدَعِ وَ مُميتَةَ السُّنةِ وَ مُقَوِّيَةَ الباطِلِ وَ ذَلِّلْ بِهِ الجَبّارينَ وَأَبِرْ بِهِ الْكافِرينَ وَ جَميعَ الْمُلْحِدينَ فى مَشارِقِ الأَرْضِ وَ مَغارِبِها وَ بَرِّها وَ بَحْرِها وَ سَهْلِها وَ جَبَلِها حَتّى لا تَدَعَ مِنْهُمْ دَيّاراً وَلا تُبْقِى لَهُمْ آثاراً اَللّهُمَّ طَهِّرْ مِنْهُمْ بِلادَكَ وَ اشْفِ مِنْهُمْ عِبادَكَ وَاعِزَّ بِهِ الْمُؤْمِنينَ وَأَحْيِ بِهِ سُنَنَ الْمُرْسَلينَ وَ دارِسَ حِكْمَةِ النَّبِيّينَ وَ جَدِّدْ بِهِ ما أمتَحىٰ مِنْ دينِكَ وَبُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ حَتّى تُعيدَ دينَكَ بِهِ وَ عَلىٰ يَدَيْهِ جَديداً غَضّاً مَحْضاً صَحيحاً لا عِوَجَ فيهِ وَلا بِدْعَةَ مَعَهُ وَحتّى تُنيرَ بعَدْلِهِ ظُلَمَ الْجَوْرِ وَ تُطْفِئَ بِهِ نِيرانَ الْكُفْرِ وَ تُوَضِّحَ بِهِ مَعاقِدَ الْحَقِّ وَ مَجْهُولَ الْعَدْلِ فَاِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذى اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ اصْطَفَيْتَهُ عَلىٰ عِبادِكَ وَ اَئْتَمَنته عَلىٰ غَيْبِكَ وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ الرِّجْسِ وَ سَلَّمْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اَللّهُمَّ فَانّا نَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَ يَوْمَ حُلُولِ الطّآمَّةِ اَنَّهُ لَمْ يُذْنِبْ ذَنْباً وَلا اَتىٰ حُوباً وَلَمْ يَرْتَكِبْ مَعْصِيةً وَلَمْ يُضَيِّعْ لَكَ طاعَةً وَلَمْ يَهْتِكْ لَكَ حُرْمَةً وَلَمْ يُبَدِّلْ لَكَ فَريضَةً وَلَمْ يُغَيِّرْ لَكَ شَريعَةً وَانَّهُ الْهادِي الْمَهْدِى الطّاهِرُ اَلتَّقِيُّ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ اللّهُمَّ اَعْطِهِ فى نَفْسِهِ وَاَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَجَميعِ رَعِيَّتِهِ ما تُقِرُّبِهِ عَيْنَهُ وَ تُسِرُّ بِهِ نَفْسَهُ وَ تَجْمَعُ لَهُ مُلْكَ الْمُمْلَكاتِ كُلِّها قَريبِها وَبَعيدِها وَ عَزيزِها وَ ذَليلِها حَتّى يَجْرِىَ حُكْمُهُ عَلىٰ كُلِّ حُكْمٍ وَ يَغْلِبَ بِحَقِّهِ كُلَّ باطِلٍ اَللّهُمَّ اَسْلُكْ بِنا عَلىٰ يَدَيْهِ مِنْهاجَ الْهُدى وَالْمَحَجَّةَ الْعُظْمىٰ وَ الطَّريقَةَ الْوُسْطى الَّتى يَرْجِعُ اِلَيْها الْغالى وَ يَلْحَقُ بِهَا التّالى وَ قَوِّنا عَلىٰ طاعَتِهِ وَثَبِّتْنا عَلىٰ مُشايَعَتِهِ وَ امْنُنْ عَلَيْنا بِمتابَعَتِهِ وَاجْعَلْنا فى حِزْبِهِ الْقَوّامينَ بِاَمْرِهِ الصّابِرينَ مَعَهُ الطّالِبينَ رِضاكَ بِمُناصَحَتِهِ حَتّى تَحْشُرَنا يَوْمَ الْقِيمَةِ فى اَنْصارِهِ وَاَعْوانِهِ وَ مُقَوِّيَةِ سُلْطانِهِ اَللّهُمَّ وَاجْعَلْ ذٰلِكَ لَنا خالِصاً مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ وَرِياءٍ وَ سُمْعَةٍ حَتّى لا نَعْتَمِدَ بِهِ غَيْرَكَ وَلا نَطْلُبَ بِهِ اِلّا وَجْهَكَ وَحَتّى تُحِلَّنا مَحَلَّهُ وَ تَجْعَلَنا فى الْجَنَّةِ مَعَهُ وَاَعِذْنا مِنَ السَّأمَةِ وَالْكَسَلَ وَالْفَتْرَةِ وَاجْعَلْنا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدينِكَ وَ تُعِزُّ بِهِ نَصْرَ وَلِيِّكَ وَلا تَسْتَبْدِلْ بِنا غَيْرَنا فَانَّ اسْتِبْدالَكَ بِنا غَيْرَنا عَلَيْكَ يَسيرٌ وَهُوَ عَلَيْنا عَسيرٌ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ وُلاة عَهْدِهِ وَالائمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَ بَلِّغْهُمْ آمالَهُمْ وَزِدْ فى آجالِهِمْ وَاَعِزَّ نَصْرَهُمْ وَ تَمِّمْ لَهُمْ ما اَسْنَدْتَ اِليهم مِنْ اَمْرِكَ لَهُمْ وَ ثَبِّتْ دَعائِمَهُمْ وَاجْعَلنالَهُمْ أَعْواناً وَعَلىٰ دينِكَ اَنْصاراً فَاِنَّهُمْ مَعادِنُ كَلِماتِكَ وَ اَرْكانُ تَوْحيدِكَ وَدَعائِمُ دِينِكَ وَ وُلاةُ اَمْرِكَ وَ خالِصَتُكَ مِنْ عِبادِكَ وَ صَفْوَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ اَوْلِيآئكَ وَ سَلآئلُ اَوْلِيائكَ وَ صَفْوَةُ اَوْلادِ رَسُلِكَ وَالسَّلامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللهِ

وَ بَرَكٰاتُهُ»[۱]؛ خداوندا دور گردان هرگونه بلا را از ساحت وَلیّ و خلیفه و حجّت بر مخلوقاتت زبانت که به اذن تو از تو سخن می‌گوید، و به حکمتت نطق کند، و دیدهٔ بینای تو بر آفریدگانت و گواه تو بر بندگانت، و بزرگترین مجاهدانِ پناه آورده به تو در محضرت می‌باشد، و او را در پناه خود از شرِّ تمام آنچه آفریده‌ای و ایجاد کرده‌ای و انشاء و صورتگری فرموده‌ای محفوظ بدار، و او را از پیش رو و پشت سر و راست و چپ و از بالا و پایین [از تمام شرّها] محفوظ بدار حفظ کردنی که هر کس را آنطور محفوظ گردانی از بین نمی‌رود، و در وجود مبارک او (همهٔ آثار) پیامبرت و پدرانش امامانِ منصوب از ناحیهٔ تو و ستونهای دینت را حفظ فرمای، و او را در گنجینهٔ سپرده‌ات قرار ده که هرگز گُم نمی‌شود، و در جوار خویش جای دِه که به هیچ وجه کوچک نمی‌گردد، و مورد حمایت و عزتت قرار ده که مقهور نمی‌شود، و او را به امان استوار خویش ایمنی ببخش که هر کس را در آن جایگاه بسپاری خواری نخواهد یافت، و او را در پرتو حمایتت برگیر که هر کس در آن مستقر شود رنجور و بی‌قرار نگردد، و او را تأیید و به نصرت توأم با عزتت پیروز گردان، و با سپاه چیره شونده‌ات پشتیبانیش کن، و به نیروی خویش تقویتش فرمای، و فرشتگانت را همراهش ساز. و هر آنکه او را دوست می‌دارد دوستش بدار و با هر کس که با وی دشمنی نماید دشمنی کن، و زره استوارت را بر اندام آن جناب بپوشان و او را با فرشتگانت فرا بگیر فراگرفتنی [همه جانبه].

بار خدایا و او را به برترین جایگاهی که بپاخاستگان به قسط از پیروان پیغمبرانت را در آن مستقر فرموده‌ای نایل ساز، خداوندا پراکندگیها و پریشانیها را به وجود او فراهم آور، و رخنه‌ها را به (ظهور) او مسدود و ترمیم گردان، و ستم را به (دست با کفایت) او بمیران و عدالت را به او آشکار فرمای، و زمین را با طول اقامتش [در آن] زینت ببخشای، و با پیروزی تأییدش کن، و به وسیلهٔ رُعب (وحشت در دل دشمنانش) پیروزش گردان، و یاری کنندگان او را تقویت کن، و خوارکنندگان را خوار ساز، و هر که با او به دشمنی برخیزد را هلاک گردان، و هر که با او به نیرنگ رفتار کند به نابودی رسان، و به (تیغ) او ستمگران اهل کفر و ستونها و ارکان آن را بر خاک هلاکت بیفکن، و به (قدرت) او

---

۱. جمال الاسبوع، ۵۰۷-۵۱۱.

رؤسای گمراهی و بدعتگذاران و سنت زدایان و تقویت کنندگان باطل را در هم بشکن، و به (عظمت حکومت) او جبّاران را خوار گردان، و به (ظهور) او کافران و همهٔ ملحدان را در خاورها و باخترهای زمین، خشکی و دریا، دشتها وکوهها ریشه‌کن ساز، تا دیگر هیچ فردی از آنها را وامگذاری و هیچ نشان و اثری از آنان بر جای نسپاری، خداوندا دیار خویش را از (لوث وجود) آنان پاک گردان، و دلهای بندگانت را از نابودیشان خرسند ساز، و به او مؤمنین را عزت ده، و به او سنتهای مرسلین و حکمت مندرس پیغمبران را زنده بگردان، و به وجود مبارک او آنچه از دینت محو گشته و آنچه از احکامت تغییر یافته را تجدید فرمای، و تا اینکه دینت را به وجود آن بزرگوار و بر دست او نو و تازه و خالص، راست بدون کجی و دور از بدعت بازگردانی، و تا اینکه به عدالت او تاریکیهای ستم را روشن سازی، و آتشهای کفر را خاموش نمایی، و به وجود او مشکلات برپائی حق و مجهولات اجرائی عدل را آشکار سازی که به درستی او بندهٔ تو است که برای خویش برگزیده‌ای و بر بندگانت برتری داده‌ای و بر غیب خود امینش دانسته‌ای، و از گناهان معصومش ساخته‌ای و از عیبها برکنارش داشته‌ای و از پلیدی پاک و از آلودگی سالم قرارش داده‌ای.

بار خدایا پس، در روز قیامت که روز تحقق یافتن حادثهٔ بزرگ است برای او گواهی دهیم که او هیچ گناه نکرد و خلافی نیاورد و نافرمانی مرتکب نشد، و طاعتی از طاعات تو را ضایع نساخت، و حرمتی از تو را هتک ننمود. و فریضه‌ای از تو را مبدل نکرد و برنامه‌ای از تو را تغییر نداد. و البته که او است هدایتگر هدایت شده، پاک با تقوای خالص پسندیدهٔ زبده، خداوندا به آن جناب در وجود خودش و خاندانش و فرزندانش و ذرّیه‌اش و امتش و تمام رعیتش عطا فرما آنچه را که به آن دیده‌اش روشن شود و دلش شادمان گردد، و تسلط بر تمام ممالک دور و نزدیک و سخت و آسان را برایش فراهم سازی، تا حکم او بر هر حکمی برتری یابد و با حق خود بر هر باطلی چیره گردد.

بار خدایا ما را به دست او در مسیر هدایت و راه گشاده و شیوهٔ میانه که تند رفته به سوی آن بازگردد و عقب مانده به آن برسد رهنمون ساز و ما را بر فرمانبرداریش نیرومند و بر پیرویش پایدار کن، و به تبعیت از او بر ما منّت بگذار، و در حزب او قرارمان ده که

به امرش بپاخیزند؛ در کنار او صبر کنند؛ و با خیر خواهی برای او خشنودیت را خواستار باشند. تا اینکه روز قیامت در شمار یاران و مددکاران و تحکیم کنندگان حکومتش محشورمان سازی.

خداوندا و آن را برای ما خالص از هرگونه شک و شبهه و ریا و شهرت‌طلبی قرار ده تا با آن جز بر تو اعتماد نکنیم، و از آن جز رضای تو را طلب ننماییم، و تا آنکه ما را به محلّ او وارد فرمایی و در پناه خود نگاه بدار. و ما را از کسانی قرار ده که به وسیلهٔ او دیت را یاری دهی، و برای پیروزی با عزّت ولیّ خویش خدمتگزارش گردانی، و غیر ما را به جای ما بر این کار مگذار که مبدل ساختن ما را به غیر ما بر تو آسان است ولی بر ما بسیار ناگوار.

خداوندا درود فرست بر متولیان عهد او، و امامان پس از او. و آنان را به آرمانها و ارزوهایشان نائل گردان و بر عمرشان بیفزای و پیروزی با عزت به آنان عنایت فرمای، و آنچه از امر دینت را بر عهدهٔ آنان قرار داده‌ای پایدار گردان، و پایه‌های حکومتش را استوار ساز، و ما را یاورهایی برای آنان و یارانی برای دینت قرار ده، که آنان به راستی کانونهای کلمات تو و ستونهای توحید تو و پایه‌های دین تو و متصدیان امر تو و برگزیدگان از بندگانت و نخبه‌های از خلق تو هستند و دوستان تو و فرزندان محبان خاص تو و برگزیدگان او اولاد پیغمبر تواند. و سلام بر همگی آنان باد و رحمت و برکات خداوند شامل حال آنان باد.

سپس سید بن طاووس ﷺ گفته: «این دعا متضمن این جمله از فرمودهٔ امام ﷺ است که: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ وُلاٰةِ عَهْدِهِ وَ الائمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ» و شاید منظور از این عبارت درود فرستادن بر پیشوایانی باشد که امام عصر عجل الله فرجه در دوران خود برای اقامهٔ نماز جماعت در شهرها می‌گمارد. و پیشوایان در (بیان) احکام در آن روزگار. و اینکه درود فرستادن بر آنان پس از درود فرستادن بر آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ می‌باشد، به دلیل فرمودهٔ امام ﷺ: ولاة عهده زیرا که فرمانداران در زندگی شخص می‌باشند. پس گویی منظور چنین باشد: خدایا پس از درود فرستادن بر او درود فرست بر والیان عهد او و پیشوایان... و بیشتر روایتی از مولایمان حضرت رضا ﷺ گذشت که این عبارت در آن بود: «وَ الائمَّةِ مِنْ

ولدِهِ = و امامان از فرزندانش» که شاید این عبارت نیز چنین بوده: «صَلِّ عَلیٰ وُلاٰةِ عَهْدِهِ وَ الائمَّةِ مِنْ وِلدِهِ»، که این را همین طور که ذکر شد در نسخهٔ دیگری غیر از آنچه روایت کردیم یافتم. و نیز روایت شده که آنان از بندگان نیک در زندگی آن بزرگوارند. و روایتی با سند متصل یافتم به اینکه حضرت مهدی صلوات الله علیه را اولاد چندی است که در اطراف کشورهای دریاها ولایت و حکومت دارند. که در اوج صفات نیکان می‌باشند. توجیه و تأویل دیگری نیز در اخبار روایت گردیده است.

سپس سید بن طاووس ﷺ گفته: و این دعا را به روایت دیگری دیدم که از این توجیه بی‌نیاز است. و من آن را ذکر می‌کنم چون تفصیلش تمام‌تر می‌باشد، روایت این است که: شریف جلیل ابوالحسین زید بن جعفر علوی محمدی حدیث کرد، وی گوید: ما را حدیث گفت ابوالحسین اسحاق بن الحسن العفرانی (در نسخه‌ای: الحسین العلوی) گفت: محمد بن همام بن سهیل کاتب و محمد بن شعیب بن احمد مالکی هر دو حدیثمان دادند از شعیب بن احمد مالکی از یونس بن عبدالرحمان از مولایمان حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا ﷺ که آن جناب امر می‌فرمود به دعا برای حضرت حجت صاحب الزمان ﷺ، پس از جمله دعایش برای آن حضرت ـ که درود خداوند بر هر دوی آنان باد ـ چنین بود: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحمّدٍ وَادفع عَنْ وَلِیِّكَ وَ خَلیفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلیٰ خَلْقِكَ وَ لِسانِكَ الْمُعَبِّرِ عَنْكَ بِإذْنِكَ النّاطِقِ بِحِكْمَتِكَ وَ عَیْنِكَ النّاظِرَةِ فی بریتِكَ وَ شاهِداً عَلیٰ عِبادِكَ الْجَحْجاحِ الْمُجاهِدِ الْمُجْتَهِدِ عَبْدِكَ الْعائِذِبِكَ اللّٰهُمَّ وَأَعِذْهُ مِنْ شَرِّ ما خَلَقْتَ وَ ذرأْتَ وَ بَرَأْتَ وَ اَنْشَأْتَ وَ صَوَّرْتَ وَ احْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ یَمینِهِ وَ عَنْ شِمالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ الَّذی لا یَضیعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَ احْفَظْ فیه رَسُولَكَ وَ وَصِیَّ رَسُولِكَ وَ آبائَهُ أئِمَّتَكَ وَ دَعائِمَ دینِكَ صَلَواتُكَ عَلیهِمْ أجْمَعینَ وَ اجْعَلْهُ فی وَدیعَتِكَ الَّتی لا تَضیعُ وَ فی جِوارِكَ الَّذی لا یُحْتَقَرُ وَ فی مَنْعِكَ وَ عِزِّكَ الَّذی لا یُقْهَرُ اَللّٰهُمَّ وَ آمِنْهُ بِأمانِكَ الْوَثیقِ الَّذی لا یُخْذَلُ مَنْ أمِنْتَهُ بِهِ وَ اجْعَلْهُ فی كَنَفِكَ الَّذی لا یُضامُ مَنْ كانَ فیهِ وَ انْصُرْهُ بِنَصْرِكَ الْعَزیزِ وَ أیِّدْهُ بِجُنْدِكَ الْغالِبِ وَ قَوِّهِ بِقُوَّتِكَ وَ أرْدِفْهُ بِمَلائكَتِكَ اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ اَلْبِسْهُ دِرْعَكَ الْحَصینَةَ وَ حُفَّهُ بِالْمَلائكةِ حَفّاً اَللّٰهُمَّ وَ بَلِّغْهُ أفْضَلَ ما بَلَّغْتَ القائمین بِقِسْطِكَ مِنْ أتْباعِ النَّبیینَ اَللّٰهُمَّ اشْعَبْ بِهِ الصَّدْعَ وَ ارْتُقْ بِهِ الْفَتْقَ وَ أمِتْ بِهِ الْجَوْرَ وَ أظْهِرْ بِهِ

الْعَدْلَ وَ زَيِّنْ بطولِ بَقائِهِ الْاَرْضَ وَ اَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَ انْصُرْهُ بِالرُّعْبِ وَ افْتَحْ لَهُ فَتحاً يَسيراً وَ اَجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ عَلىٰ عَدُوِّكَ وَ عَدُوِهِ سُلْطاناً نَصيراً، اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ الْقائِمَ الْمُنْتَظَرَ وَ الْامامَ الَّذى بِهِ تَنْتَصِرُ وَ ايِّدْهُ بِنَصرٍ عَزيزٍ وَ فَتْحٍ قَريبٍ وَ وَرِّثه مَشارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغارِبِها اللاّتى بارَكْتَ فيها وَ أَحْيِ بِهِ سُنَّةَ نَبيكَ صَلَواتُكَ عَلَيهِ وَ آلِهِ حتّى لا يَسْتَخْفى بِشَيءٍ مِنَ الْحَقِ مَخافَةَ اَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ وَ قَوِّ ناصِرَهُ وَ اَخْذُلْ خاذِلَهُ وَ دَمْدِمْ عَلىٰ مَنْ نَصَبَ لَهُ وَ دَمِّرْ عَلىٰ مَنْ غَشَّهُ اللّٰهُمَّ وَ اقْتُلْ بِهِ جَبابِرَةَ الْكُفْرِ وَ عُمُدَهُ وَ دَعائِمَهُ وَ الْقُوّامِ بِهِ وَ اقْصِمْ بِهِ رُؤُسَ الضَّلالَةِ وَ شارِعَةَ الْبِدْعَةِ وَ مُميتَةَ السُّنَّةِ وَ مُقوِّيَةِ الْباطِلِ وَ اذْلِلْ بِهِ الْجَبّارينَ وَ اَبِرْ بِهِ الْكافِرينَ وَ الْمُنافِقينَ وَ جَميعَ الْمُلْحِدينَ حَيْثُ كانُوا وَ اَيْنَ كانُوا مِنْ مَشارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغارِبِها وَ بَرِّها وَ بَحْرِها وَ سَهْلِها وَ جَبَلِها حَتّىٰ لا تَدَعَ مِنْهُمْ دَيّاراً وَ لا تُبْقِيَ لَهُمْ آثاراً اَللّٰهُمَّ وَ طَهِّرْ مِنْهُمْ بِلادَكَ وَ اشْفِ مِنْهُمْ عِبادَكَ وَ اَعِزَّ بِهِ الْمُؤْمِنينَ وَ اَحْيِ بِهِ سُنَنَ الْمُرْسَلينَ وَ دارِسَ حُكْمِ النَّبِيّينَ وَ جَدِّدْ بِهِ ما مُحِيَ مِنْ دينِكَ وَ بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ حَتّى تُعيدَ دينَكَ بِهِ وَ عَلىٰ يَدَيْهِ غَضّاً جَديداً صَحيحاً مَحْضاً لا عِوَجَ فيهِ وَ لا بِدْعَةَ مَعَهُ حتّى تُنْيرَ بِعَدْلِهِ ظُلَمَ الْجَوْرِ وَ تُطْفِئَ بِهِ نيرانَ الكُفرِ وَ تُظْهِرَ بِهِ معاقدَ الحقِّ وَ مَجهولَ الْعَدْلِ، وَ تُوضِحَ بِهِ مُشْكِلاتِ الْحُكْمِ اللّٰهُمَّ وَ إنَّهُ عَبْدُكَ الَّذى اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ اصْطَفَيْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَ اَصْطَفَيْتَهُ عَلىٰ عِبادِكَ وَ اَئتَمَنْتَهُ عَلى غَيْبِكَ وَ عَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ بَرَأْتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَ طَهَّرْتَهُ وَ صَرَفْتَهُ عَنِ الدَّنَسِ وَ سَلَّمْتَهُ مِنَ الرَّيبِ اَللّٰهُمَّ فَاِنّا نَشْهَدُ لَهُ يَومَ الْقِيامَة وَ يَومَ حُلُولِ الطّامَةِ اَنَّهُ لَمْ يُذْنِبْ وَ لَمْ يَأْت حُوباً وَ لَمْ يرتكِبْ لَكَ مَعْصية وَ لَمْ يُضَيِّعْ لَكَ طاعَةً وَ لَمْ يَهْتِكْ لَكَ حُرْمَةً وَ لَمْ يُبَدِّلْ لَكَ فَريضَةً وَ لَمْ يُغَيِّرْ لَكَ شَريعَةً وَ اَنَّهُ الامام التقىُّ الْهادِى الْمَهْدى الطّاهِرُ التقىُّ الْوَفِي الرَّضىُّ الزَّكِيُّ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَليه وَ عَلى آبائِهِ وَ اَعْطِهِ فى نَفْسِهِ وَ وُلْدِهِ وَ اَهْلِهِ وَ ذُرِّيّتِه وَ أُمَّتِهِ وَ جَميعِ رَعِيَّتِهِ ما تُقِرُّبِهِ عَيْنُهُ وَ تَسُرُّ بِهِ نَفْسُهُ وَ تَجْمَعُ لَهُ مُلْكَ الْمُمْلَكاتِ كُلِّها قَريبِها وَ بَعيدِها وَ عَزيزِها وَ ذَليلها حَتّى يَجْرِىَ حُكْمُهُ عَلىٰ كُلِّ حُكْمٍ وَ يَغْلِبَ بِحَقِهِ عَلىٰ كُلِّ باطِلٍ اَللّٰهُمَّ وَ اَسْلُكْ بِنا عَلىٰ يَدَيْهِ مِنْهاجَ الْهُدىٰ وَ الْمَحَجَّةَ الْعُظْمىٰ وَ الطَريقَةَ الْوُسْطىٰ الَّتى يَرْجِعُ اِلَيها الْغالى وَ يَلْحَقُ بِهَا التّالى اللّٰهُمَّ وَ قَوِّنا عَلى طاعَتِهِ وَ ثَبِّتْنا عَلىٰ مُشايَعَتِهِ وَ امْنُنْ عَلَيْنا بِمُتابَعَتِهِ وَ اجْعَلْنا فى حِزْبِهِ الْقَوّامينَ بِاَمْرِهِ الصّابِرينَ مَعَهُ الطّالِبينَ رِضاكَ بِمُناصَحَتِهِ حَتّى تَحْشُرَنا يَومَ الْقِيامَة فى اَنْصارِهِ و أَعْوانِهِ وَ مُقَوِّيَةِ سُلْطانِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ ذٰلِكَ كُلِّهِ مِنّا لَكَ خالِصاً

مِنْ كُلِّ شَكٍ وَشُبْهَةٍ وَرِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ حَتّى لا نَعْتَمِدَ بِهِ غَيْرَكَ وَلاَ نَطْلُبَ بِهِ إلاّ وَجْهَكَ وَحَتّى تُحِلَّنا مَحَلَّهُ وَتَجْعَلَنا فی الْجَنَّةِ مَعَهُ وَلاَ تَبْتَلِنا فی اَمْرِهِ بِالْسَّآمَةِ وَالْكَسَلِ وَالْفَتْرَةِ وَالْفَشَلِ وَ اْجْعَلْنا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدينِكَ وَتُعِزُّ بِهِ نَصْرَ وَلِيِّكَ وَلاٰ تَسْتَبْدِلْ بِنا غَيْرَنا فَاِنَّ اْسْتِبْدالَكَ بِنا غَيْرَنا عَلَيْكَ يَسيرٌ وَهُوَ عَلَيْنا كَبيرٌ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ. اَللّٰهُمَّ وَصَلِّ عَلى وُلاةِ عُهُودِهِ وَبَلِّغْهُمْ آمالَهُمْ وَزِدْ فِي آجالِهِمْ وَاَنْصُرهُمْ وَتَمِّمْ لَهُمْ ما اَسْنَدْتَ اِلَيْهِمْ مِنْ اَمْرِ دينِكَ وَاَجْعَلْنا لَهُمْ اَعْواناً وَعَلىٰ دينِكَ اَنْصاراً وَصَلِّ عَلىٰ آبائِهِ الطّاهِرينَ الائمّةِ الرّاشِدينَ اللّٰهُمَّ فَاِنَّهُمْ مَعادِنُ كَلِماتِكَ وَخُزّانُ عِلْمِكَ وَوُلاةُ اَمْرِكَ وَخالِصَتُكَ مِنْ عِبادِكَ وَخِيَرَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ وَاَولِيآئُكَ وَسَلائِلُ اوليائكَ وَصَفْوتُكَ وَاولادُ اَصْفِيائِكَ صَلَواتُكَ وَرَحْمَتُكَ وَبَرَكاتُكَ عَلَيهِمْ اَجْمَعينَ اللّٰهُمَّ وَشُرَكاؤُهُ فِي اَمْرِهِ وَمُعاوِنُوهُ عَلىٰ طاعَتِكَ الَّذينَ جَعَلْتَهُمْ حِصْنَهُ وَسِلاحَهُ وَمَفْزَعَهُ وَأُنْسَهُ الَّذينَ سَلَوْا عَنِ الأهْلِ وَالأَولادِ وَتَجافَوُا الْوَطَنَ وَعَطَّلوا الْوَثير مِنَ الْمِهادِ قَدْ رَفَضُوا تِجارَاتِهِمْ وَأَضَرُّوا بِمَعَايِشِهِمْ وَفُقِدُوا فِي انْدِيَتِهِمْ بِغَيْرِ غَيْبَةٍ عَنْ مِصْرِهِمْ وَحَالَفُوا البَعِيدَ مِمَّنْ عَاضَدَهُمْ عَلَىَ أَمْرِهِمْ وَخَالَفُوا القَرِيبَ مِمَّنْ صَدَّ عَنْ وِجْهَتِهِمْ وَأْتَلَفُوا بَعْدَ التَّدَابُرِ وَالتَّقَاطُعِ فِي دَهْرِهِمْ وَقَطَعُوا الأَسْبَابَ الْمُتَّصِلَةِ بِعَاجِلِ حُطَامِ اَلدُّنْيا فَاجْعَلْهُمْ اللّٰهُمَّ فی حِرْزِكَ وَفِي ظِلِّ كَنَفِكَ وَرُدَّ عَنْهُمْ بَأسَ مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِمْ بالعَدَاوَةِ مِنْ خَلْقِكَ وَأجزِلْ لَهُمْ مِنْ دَعْوَتِكَ مِنْ كِفَايَتِكَ وَمَعُونَتِكَ لَهُمْ وَتأييدِكَ وَنَصْرِكَ إِيَّاهُمْ ما تُعِينُهُمْ بِهِ عَلَى طَاعَتِكَ وَأَزْهِقْ بِحَقِّهِمْ بَاطِلَ مَنْ أَرادَ إطفاءَ نُورِكَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآمْلَاءْ بِهِمْ كُلَّ أُفُقٍ مِنَ الآفَاقِ وَقُطْرٍ مِنَ الأَقْطَارِ قِسْطاً وَعَدْلاً وَرَحْمَةً وَفضْلاً وَاشْكُرْ لَهُمْ عَلَى حَسَبِ كَرَمِكَ وَجُودِكَ وَمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَى القائمينَ بِالقِسْطِ مِنْ عِبَادِكَ وَاْذْخُرْ لَهُمْ مِنْ ثَوَابِكَ ما تَرْفَعُ لَهُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ إنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَتَحْكُمُ مَا تُرِيدُ آمينَ رَبَّ العَالَمِينَ»[۱]؛ خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و همهٔ بلاها را دفع کن از ولی و خلیفه و حجتت بر خلقت و زبان بازگو کننده از سوی تو به اذن تو، نطق کننده به حکمت تو، و دیدهٔ بینای تو در آفریدگانت. و گواه تو بر بندگانت بزرگ مجاهدان تلاشگر بندهٔ تو که پناهنده به تو است، خداوندا و او را از شرّ تمام آنچه آفریده و به وجود آورده و ایجاد نموده و انشاء کرده و صورتگری فرموده‌ای در پناه خویش (مصون) بدار. و او را از پیش رویش و از پشت سرش و از سمت راست و

۱. جمال الاسبوع، ۵۱۳ـ۵۱۹

چپ و از بالا و پایین محافظت کن به همان حفاظتی که هر کس را به آن حفظ فرمایی ضایع نشود، و در وجود مبارک او فرستاده‌ات و جانشین فرستاده‌ات و پدرانش ـ که امامانِ منصوب از سوی تو و ستونهای دین تو هستند درود تو بر همهٔ ایشان باد ـ را حفظ بفرمای. و او را در سپردهٔ گم ناشدنی خویش بسپار و در جوار خودت که تحقیر نگردد. و مورد حمایت و عزتت که مقهور نمی‌شود قرار ده.

بار خدایا و او را به امان محکم خود که هر کس را به آن ایمنی بخشی خوار نخواهد گشت ایمن فرمای، و او را زیر بال مراقبت خویش که دسترسی به آن نیست فراگیر، و او را به نصرت عزیزانهٔ خودت یاری کن. و با سپاه پیروزت تأییدش فرمای، و به قوت خویش نیرویش ببخشای، و فرشتگانت را با او همراه گردان. خداوندا هر کس که دوستش می‌دارد دوست بدار و با هر که با وی دشمنی ورزد دشمنی کن، و زره استوارت را بـر انـدام آن جناب بپوشان، و با فرشتگانت اطرافش را احاطه کن، و او را به برترین جایگاههایی که بپاخاستگان به قسط تو از پیروان پیغمبران را به آنها رسانیده‌ای نایل گردان.

خداوندا پراکندگیها را به او فراهم ساز و جداییها و رخنه‌ها را به (ظهور) او التیام بخش، و ستم را به او بمیران، و عدل و داد را به او آشکار گردان، و با عمر طولانی و دوام زندگانیش زمین را زینت بخش، و بـا پـیروزی تأییدش کـن و بـا رعب و تـرس (در دل دشمنانش) یاریش بنمای و فتح آسانی برایش فراهم ساز. و برای او از نـاحیهٔ خـویش بـر دشمن خودت و دشمن خودش تسلط پیروزمندانه‌ای قرار ده.

بار خدایا او را قیام کنندهٔ مورد انتظار قرار ده و امامی که به وسیلهٔ او نصرت یابی و او را با پیروزی عزیزانه و فتح زودرسی تأیید بفرمای، و تمام شرقها و غربهای زمین که در آنها برکت قرار داده‌ای را تیول او گردان، و به وسیلهٔ او سنت پیغمبرت ـ که درود تو بر او و آلش باد ـ را زنده بساز، تا اینکه هیچ چیزی از حق را از بیم احدی مخفی ننماید. و یاری کننده‌اش را نیرو ببخشای و خوار کننده‌اش را خوار گردان، و هر که با او ستیزد به هلاکت رسان، و هر کس که با او دورنگی نماید نابود کن. خدایا و به (دست قدرتمند) او جبّاران کفرپیشه و سردمداران و ستونها و برپا کنندگان کفر را به قتل برسان. و سران گمراهی و سنت کنندگان بدعت و میرانندگان سنت و نیرو دهـندگان بـه بـاطل را درهـم بشکن، و

ستمگران جبّار را به (حکومت باعظمتش) ذلیل گردان، و کافران و منافقان و تمام ملحدان را در هر گوشه و کنار و هر کجا که هستند از شرق و غرب زمین در خشکی و دریا و دشت و کوه به دست او ریشه کن ساز، تا اینکه دیگر هیچ احدی و هیچ اثر و نشانی از آنها را بر جای نگذاری.

خدایا و بلاد خویش را از آنان پاک، و دلهای (زخم خوردهٔ) بندگانت را از نابودیشان راحت ساز، و به (ظهور) آن جناب مؤمنان را عزت بده، و به دست او سنتها و حکمت مندرس شدهٔ پیغمبران را زنده بگردان، و به(دست) او آنچه از دینت محو گردیده و از احکامت مبدّل گشته تجدید فرمای، تا آنکه دینت را به وجود او و بر دست او تـازه و شاداب؛ صحیح و خالص به دور از هرگونه کجی و بدعت بازگردانی. تا آنجا که با عدل او تاریکیهای ستم را روشن سازی و آتشهای کفر را به او خاموش نمایی و بندهای حق و مجهولهای عدل را به (علم) او ظاهر کنی و مشکلات حکم را به (بیان) او واضح گردانی.

خدایا و او است بندهٔ تو که برای خویش برگزیدی و از میان خلقت انتخابش نمودی و بر بندگانت برتریش بخشیدی و بر غیب خود امانتدارش دانستی. و از گناهان معصومش داشتی و از عیبها مبرّایش ساختی و پاکیزه و به دور از آلودگی قرارش دادی و از تردید سالمش فرمودی.

بار خدایا پس ما روز قیامت و روز حلول پدیدهٔ بزرگ برای او گواهی دهیم که البته او هیچ گناه نکرد و خلافی نیاورد و معصیتی ننمود و طاعتی از تو ضایع نساخت و حرمتی از تو را هتک نکرد، و فریضه‌ای از فرایضت را مبدل ننمود و شریعتی از دستورات تو را تغییر نداد، و به راستی او است امام باتقوای رهبر ره یافتهٔ پاک و پاکیزهٔ با وفای پسندیدهٔ زبده، بار خدایا پس بر او و بر پدرانش درود فرست و به او در وجود او و فرزندانش و خاندانش و ذریّه‌اش و امتش و تمام رعیتش عطا فرمای آنچه را که دیده‌اش را به آن روشن و دلش را خرسند سازی و برای او تسلط بر همهٔ ممالک دور و نزدیک و خرد و کلان را فراهم آوری تا اینکه حکم او بر هر فرمانی برتری یابد و با حق خویش بر هر باطلی غالب آید.

بار خدایا و ما را به دست او در مسیر شیوهٔ هدایت و بزرگراه حقیقت و روش میانه

رهرو گردان که تندروان به ان باز گردند و عقب ماندگان به آن رسند. بار خدایا و ما را بر فرمانبرداری از او نیرو بخش و بر پیرویش پایدار ساز، و بر متابعتش بر ما منّت بگذار، و ما را در شمار حزب او ـ که به امرش برخیزند با او صبر کنند و با خیرخواهی برای او رضای تو را جویند ـ قرار بده، تا اینکه روز قیامت در گروه انصار و کمک کاران و تقویت کنندگان حکومتش محشورمان بداری.

بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و تمام این امور را از ناحیهٔ ما خالص از هرگونه شک و شبهه و ریا و شهرت خواهی [تنها برای خودت] قرار ده تا به آنها جز بر تو اعتماد نکنیم و جز رضای تو را نخواهیم، و تا اینکه بر جایگاه مقدسش ما را وارد سازی و در بهشت با او (در جوارش) ما را منزل دهی، و در امر او ما را دچار ملال و کسالت و سستی و سرخوردگی مگردان، و ما را از کسانی قرار ده که به وسیلهٔ آنان دینت را یاری دهی و پیروزی عزّتمندانهٔ ولیّت را به (همکاری) آنها فراهم سازی، و به جای ما دیگری را مگمار که جایگزین ساختن تو غیر ما را به جای ما بر تو آسان است ولی برای ما بسیار (گران) که البته تو بر هر چیز توانایی.

بار خدایا و بر متولیان فرمانهایش درود فرست و آنان را به آرمانهایشان برسان و بر عمرشان بیفزای و ایشان را پیروز گردان، و آنچه از امر دینت را به آنها مربوط ساخته‌ای به مرحلهٔ تمام برسان، و ما را یاران آنان قرار ده و برای دینت یاور ساز، و بر پدران پاکیزهٔ آن جناب امامان راهنما درود بفرست.

بار خدایا آنان کانونهای کلمات تو و گنجینه‌داران علم تو، و متولیان امر تو، و زبدهٔ از بندگانت و بهترین افراد خلقت، و دوستان تو و برگزیدگان تو، و فرزندان برگزیدگان تو هستند درود و رحمت و برکات تو بر همهٔ آنان باد. خدایا و شریکان او در امرش و یاری کنندگان بر اطاعتت که آنان را دژ و اسلحه و پناهگاه و مایهٔ انس او قرار داده‌ای. آنان که خانواده و فرزندان خود را ترک گفتند، و از وطن کناره گرفتند، و بسترهای راحت را وا گذاشتند و از تجارتهایشان روی گرداندند، و به زندگی دنیوی و امر معاش خویش بی‌اعتنا شدند. و بی‌آنکه از شهر و دیار خود غایب شده باشند از مجالسشان دور ماندند. و با افراد بیگانه‌ای که در امرشان یار آنان شدند هم پیمان گشتند، و با خویشاوندان و نزدیکانی که

از شیوهٔ ایشان برکنارند مخالفت نمودند، و پس از پشت به هم کردن و جدایی در روزگار با هم الفت گرفتند، و از وسایل مربوط به زندگی ناچیز دنیا یکباره بریدند؛ بار خدایا پس آنان را در امانِ محکم خویش بسپار و در سایهٔ حمایتت قرار ده، و از آنان آزار هر کس از خلقت که قصد دشمنی با ایشان را دارد بازگردان، و از جهت دعوتت، کفایت و یاری و تأیید و پیروزیت را نسبت به آنان بسیار ساز آنقدر که ایشان را بر طاعت خویش یاری بخشی، و با حق آنان باطل هر کس که بخواهد نورت را خاموش نماید زایل کن، و بر محمد و آل او درود فرست و به وسیلهٔ آنان تمام آفاق و اقطار و هر شهر و دیار را از قسط و عدل و رحمت و فضل آکنده بفرمای. و به آنچه شایستهٔ کرم وجود تو است و آنچه بر بندگان بپاخاسته به قسط خویش منّت نهاده‌ای، اینان را پاداش عطا فرمای، و از ثواب خودت آنچه که درجاتشان را بلندگردانی برایشان ذخیره کن، به درستی که تو آنچه بخواهی انجام می‌دهی و آنچه اراده کنی حکم می‌فرمایی، اجابت کن ای پروردگار عالمیان.

۳ ـ دعای عصر غیبت

و از جمله شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از ابومحمد حسین بن احمد مُکَتِّب روایت آورده که گفت: حدیث کرد ما را ابوعلی بن همّام به این دعا، و یادآور شد که شیخ عَمْری ـ که خداوند روانش را شاد فرماید ـ این دعا را بر وی إملا کرده و او را أمر نموده که آن را بخواند و آن دعا در غیبت قائم ﷺ می‌باشد. و سید أجل علی بن طاووس در کتاب جمال الأسبوع به سند خود از شیخ طوسی از عده‌ای از ابومحمد هارون بن موسی تلّعکبری روایت آورده: که ابوعلی محمد بن همّام آن دعا را به او خبر داده، و یادآور شده که شیخ ابوعَمْر و عَمْری ـ که خداوند روحش را گرامی بدارد ـ آن را بر وی إملا نموده و أمر کرده که آن را بخواند، و این همان دعای در غیبت قائم آل محمد ـ که بر او و بر ایشان سلام باد ـ می‌باشد. دعا این است: «**اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تَعَرِّفْنی نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّكَ [لَمْ أعرِفْكَ وَلَمْ أعرِفْ رسولك اللّٰهُمَّ عَرفنی رسولَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تَعَرِّفْنی رَسولَكَ لَمْ أعرِفْ حجّتكَ] اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی نَبِیّكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تَعُرِّفْنی نَبِیّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللّٰهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تَعَرِّفْنی حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی اَللّٰهُمَّ لا تُمِتْنِی میتَةً**

جٰاهِلِيَّة وَ لاٰ تُزِغْ قَلْبی بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنی اَللّٰهُمَّ فَكما هَدَيْتَنی بِوَلايَةِ مَنْ فَرَضْتَ طٰاعَتَهُ عَلَىَّ مِنْ وُلاٰةِ اَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَواتُكَ عَلَيه وَ آلِهِ حَتّى وٰالَيْتُ وُلاٰةَ اَمْرِكَ اَميرَالْمُؤْمِنينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيّاً وَ مُحَمَّداً وَ جَعْفَراً وَ مُوسىٰ وَ عَلِيّاً وَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُجَّةَ الْقٰائِمَ الْمَهْدِىَّ صَلواتُكَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعينَ اَللّٰهُمَّ فَثَبِّتْنى عَلىٰ دينِكَ وَ اسْتَعْمِلْنى بِطٰاعَتِكَ وَ لَيِّنْ قَلْبی لِوَلِىِّ اَمْرِكَ وَ عافِنی مِمّا اَمْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَ ثَبِّتْنی عَلىٰ طٰاعَةِ وَلِیِّ اَمْرِكَ الَّذی سَتَرْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ فَبِاِذْنِكَ غٰابَ عَنْ بَرِيَّتِكَ وَ اَمْرَكَ يَنْتَظِرُ وَ اَنْتَ الْعٰالِمُ غَيْرُ مُعَلَّمٍ بِالْوَقْتِ الَّذی فيه صَلاٰحُ اَمْرِ وَلِيِّكَ فِی الْاِذْنِ لَهُ بِاِظْهٰارِ أَمْرِهِ وَكَشْفِ سِتْرِهِ فَصَبِّرْنی عَلىٰ ذٰلِكَ حَتّى لاٰ اُحِبَّ تَعْجيلَ مٰا اَخَّرْتَ وَ لاٰ تَأخيرَ مٰا عَجَّلْتَ وَ لاٰ اَكْشِفَ عَمّا سَتَرْتَهُ وَ لاٰ اَبْحَثَ عَمّا كَتَمْتَهُ وَ لاٰ اُنٰازِعَكَ فِی تَدبيرِكَ وَ لاٰ اَقُولَ لِمَ وَكَيفَ وَ مٰا بٰالُ وَلِیِّ الأَمْرِ لاٰ يَظْهَرُ وَ قَدِ امْتَلاءَتِ الْاَرْضُ مِنَ الْجورِ وَ اُفَوِّضَ اُمُوری كُلَّهٰا اِلَيْكَ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُكَ اَنْ تُرِيَنی وَلِیَّ اَمْرِكَ ظٰاهِراً نٰافِذاً لاَمْرِكَ مَعَ عِلْمی بِاَنَّ لَكَ السُّلْطٰانَ وَ الْقُدرَةَ وَ الْبُرْهٰانَ وَ الْحُجَّةَ وَ الْمَشِيئَةَ وَ الارٰادَةَ وَ الْحَوْلَ وَ الْقُوَّةَ فَافْعَلْ ذٰلِكَ بی وَ بِجَميعِ الْمُؤْمِنينَ حَتّى نَنْظُرَ اِلىٰ وَلِيكَ صَلَوٰاتُكَ عَلَيه وَ آلِهِ ظٰاهِرَ الْمَقالَةِ وٰاضِحَ اَلدَّلاٰلَةِ هٰادِياً مِنَ الضَّلاٰلَةِ شٰافِياً مِنَ الْجَهٰالَةِ اَبْرِزْيٰا رَبِّ مَشٰاهِدَهُ [مُشٰاهَدَتَهُ] وَ ثَبِّتْ قَوٰاعِدَهُ وَ اجْعَلْنٰا مِمَّنْ تَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَتِه وَ اَقِمْنٰا بِخِدْمَتِهِ وَ تَوَفَّنٰا عَلىٰ مِلَّتِهِ وَ احْشُرْنٰا فی زُمْرَتِه اَللّٰهُمَّ اَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَميعِ مٰا خَلَقْتَ وَ بَرَأْتَ وَ ذَرَأْتَ وَ اَنْشَأْتَ وَ صَوَّرْتَ وَ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمينِه وَ عَنْ شِمٰالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ الَّذی لاٰ يَضيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَ احْفَظْ فيهِ رَسُولَكَ وَ وَصِیَّ رَسُولِكَ عَلَيهِمُ السَّلاٰم اللّٰهُمَّ وَ مُدَّ فی عُمْرِهِ وَزِدْ فی اَجَلِهِ وَ اَعِنْهُ عَلىٰ مٰا اَوْلَيْتَهُ وَ اَسْتَرعَيْتَهُ وَزِدْ فی كَرٰامَتِكَ لَهُ فَاِنَّهُ الْهٰادِی الْمُهْتَدی وَ الْقٰائِمُ الْمَهْدی الطّٰاهِرُ التَقِیُّ النَّقِیُّ الزَّكیُّ الرَّضیُّ الْمَرضِیُّ الصّٰابِرُ الْمُجْتَهِدُ الشَّكُورُ اللّٰهُمَّ وَ لاٰ تَسْلُبْنٰا الْيَقينَ لِطُولِ الْاَمدِ فی غَيبتِهِ وَ اَنْقِطٰاعِ خَبَرِهِ عَنّا وَ لاٰ تُنْسِنٰا ذِكْرَهُ وَ اَنْتِظٰارَهُ وَ الْايمانَ بِهِ وَ قُوَّةَ الْيَقينِ فی ظُهُورِهِ وَ الدُّعٰاءَ لَهُ وَ الصَّلٰوةَ عَلَيْهِ حَتّى لاٰ يُقَنِّطَنٰا طُولُ غَيْبَتِهِ مِنْ ظُهورِهِ وَ قيامِهِ وَ يكُونَ يَقينُنٰا فی ذٰلك كيَقينِنٰا فی قِيٰامِ رَسُولِكَ صَلَوٰاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مٰا جٰآءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَ تَنْزيلِكَ وَ قَوِّ قُلُوبَنٰا عَلَى الْايمانِ بِهِ حَتّىٰ تَسْلُكَ بِنٰا عَلىٰ يَدِهِ [بَيَدَيْهِ] مِنْهٰاجَ الْهُدىٰ وَ الْمَحَجَّةَ الْعُظْمىٰ وَ الطَّرِيقَةَ الْوُسْطىٰ وَ قَوِّنٰا عَلىٰ طٰاعَتِه وَ ثَبِّتْنٰا عَلىٰ مُتٰابَعَتِه [مُشٰايَعَتِهِ] وَ اَجْعَلْنٰا فی حِزْبِه وَ اَعْوٰانِهِ وَ اَنْصٰارِهِ وَ الرّٰاضينَ بِفِعْلِهِ وَ لاٰ تَسْلُبْنٰا ذٰلِكَ فی حَيٰوتِنٰا وَ لاٰ عِنْدَ

وَفاتِنا حَتّی تَتَوَفّانا وَنَحْنُ عَلیٰ ذٰلِكَ غَیْرَ شاكّینَ وَلا ناكِثینَ وَلا مُرْتابینَ وَلا مُكَذّبینَ اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَاَیِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَانْصُرْ ناصِریهِ وَاخْذُلْ خاذِلیه وَدَمِّرْ [دَمْدِمْ] عَلی مَنْ نَصَبَ لَهُ وَكَذَّبَ بِهِ وَاَظْهِرْ بِهِ الْحَقَّ وَاَمِتْ بِهِ الْباطِلَ [الجَوْر] وَاَسْتَنْقِذْ بِهِ عِبادَكَ الْمُؤْمِنینَ مِن الذُّلِّ وَانْعَشْ بِهِ الْبِلادَ وَاقْتُلْ بِهِ جَبابِرَةَ اَلكُفْرِ وَاقْصِمْ بِهِ رُؤُسَ الضَّلالَةِ وَذَلِّلْ بِهِ الْجَبارِینَ وَالْكافِرینَ أَبِرْ [أَفْنِ] بِهِ الْمُنافِقینَ وَالْناكِثینَ وَجَمیعَ الْمُخالِفینَ وَالْمُلحِدینَ فی مَشارِقِ الْاَرْضِ وَمَغارِبِها وَبَرِّها وَبَحْرِها وَسَهْلِها وَجَبَلِها حَتّی لا تَدَعَ مِنْهُمْ دَیّاراً وَلا تُبْقِی لَهُمْ آثاراً طَهِّرْ مِنْهُمْ بِلادَكَ وَاَشْفِ مِنْهُمْ صُدُور عِبادِكَ وَجَدِّدْ بِهِ ما امْتَحیٰ مِنْ دینكَ وَاَصْلِحْ بِهِ ما بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَغُیِّرَ مِنْ سُنَّتِكَ حَتّی یَعُودَ دینُكَ بِهِ وَعَلیٰ یَدَیْهِ غَضّاً جَدیداً صَحیحاً لا عِوَجَ فیهِ وَلا بِدْعَةَ مَعَهُ حتّی تُطْفِئَ بِعَدْلِهِ نیرانَ الْكافِرینَ فَانَّهُ عَبْدُكَ الَّذی اَسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَارْتَضَیْتَهُ لِنُصرَةِ نَبیّكَ (دینِكَ ـ خ ل) وَاَصْطَفَیْتَهُ بِعِلْمِكَ وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْعُیُوبِ وَاَطْلَعْتَهُ عَلَى الْغُیُوبِ وَاَنْعَمْتَ عَلَیْهِ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرِّجْسِ وَنَقَّیْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَیْهِ وَعَلیٰ آبائِهِ اَلائمةِ الْطّاهِرینَ وَعَلیٰ شیعَتِهِمُ الْمُنْتَجبینَ وَبَلِّغْهُمْ مِنْ آمالِهِمْ اَفْضَلَ ما یَأْمُلُونَ وَاجْعَلْ ذٰلِكَ مِنّا خالِصاً مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبْهَةٍ وَرِیاءٍ وَسُمْعَةٍ حَتّی لا نُریدَ بِهِ غَیْرَكَ وَلا نَطْلُبَ بِهِ اِلَّا وَجْهَكَ اللّٰهُمَّ اِنّا نَشْكُو اِلَیْكَ فَقْدَ نَبِیِّنا وَغَیْبَةَ وَلِیِّنا وَشِدَّةَ الزَّمانِ عَلَیْنا وَوُقُوعَ الْفِتَنِ بِنا وَتَظاهُرَ الْاَعْداءِ عَلَیْنا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنا وَقِلَّةَ عَدَدِنا اَللّٰهُمَّ فَاَفْرُجْ ذٰلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَنَصْرٍ مِنْكَ تُعِزُّهُ وَإِمامِ عَدْلٍ تُظْهِرُه اِلٰهَ الحَقِّ رَبَّ الْعالَمینَ اَللّٰهُمَّ اِنّا نَسْئَلُكَ اَنْ تَأْذَنَ لِوَلِیِّكَ فی اِظْهارِ عَدْلِكَ فی عِبادِكَ وَقَتْلِ اَعْدائِكَ فی بِلادِكَ حَتّیٰ لا تَدَعَ لِلْجَوْرِ یا رَبِّ دِعامَةً اِلّا قَصَمْتَها وَلا بَقِیَّةً اِلّا اَفْنَیْتَها وَلا قُوَّةً اِلّا اَوْهَنْتَها وَلا رُكْناً اِلّا هَدَدْتَهُ [هَدَمْتَهُ] وَلا حَدّاً اِلّا فَلَلْتَهُ وَلا سِلاحاً اِلّا اَكْلَلْتَهُ وَلا رایَةً اِلّا نَكَّسْتَها وَلا شُجاعاً اِلّا قَتَلْتَهُ وَلا جَیْشاً اِلّا خَذَلْتَهُ وَارْمِهِمْ یا رَبِّ بِحَجَرِكَ الدّامِغِ وَاضْرِبهُمْ بِسَیْفِكَ القاطِعِ وَبِبأسِكَ الَّذی لا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَومِ الْمُجْرِمینَ وَعَذِّبْ اَعْدائَكَ وَاَعْداءَ دینِكَ وَاَعْداءَ رَسُولِكَ بِیَدِ وَلِیّكَ وَاَیْدی عِبادِكَ الْمُؤْمِنینَ اَللّٰهُمَّ اَكْفِ وَلِیَّكَ وَحُجَّتَكَ فی اَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَكِدْ [كَیْدَ] مَنْ كادَهُ وَامْكُرْ مَنْ [بِمَنْ] مَكَرَ بِهِ وَاجْعَلْ دائِرَةَ السَّوْءِ عَلی مَنْ اَرادَ بِهِ سوءً وَاقْطَعْ عَنْهُ مادَّتَهُمْ وَاَرْعِبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ وَزَلْزِلْ لَهُ اَقْدامَهُمْ وَخُذْهُمْ جَهْرَةً وَبَغْتَةً وَشَدِّدْ عَلَیْهِمْ عِقابَكَ وَاَخْزِهُمْ فی عِبادِكَ وَالْعَنْهُمْ فی بِلادِكَ وَاَسْكِنْهُمْ اَسْفَلَ نارِكَ وَأَحِطْ بِهِمْ اَشَدَّ عَذابِكَ وَاَصْلِهِمْ ناراً

وَ احْشُ قُبُورَ مَوْتاهُمْ ناراً وَ اَصْلِهِمْ حَرَّ نارِكَ فَاِنَّهُمْ اَضاعُوا الصَّلاٰةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ وَ اَذَلُّوا (اَضلُّوا ـ خ ل) عِبادَكَ اَللّٰهُمَّ وَ اَحْیِ بِوَلِيِّكَ الْقُرآنَ وَ اَرِنا نُورَهُ سَرْمَداً لاٰ ظُلْمَةَ فيهِ وَ اَحْيِ بِهِ الْقُلُوبَ اَلْمَيِّتَةَ وَ اشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الوَغِرَةَ وَ اجْمَعْ بِهِ الْاَهْوآءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ وَ اَقِمْ بِهِ الْحُدُودَ الْمَعَطَّلَةَ وَ الاَحْكامَ الْمُهْمَلَةَ حَتّى لاٰ يَبْقىٰ حَقٌّ اِلّا ظَهَرَ وَ لاٰ عَدْلٌ اِلّا زَهَرَ وَ اجْعَلْنا يا رَبِّ مِنْ اَعْوانِهِ وَ مُقَوِّيَةِ سُلْطانِهِ وَ الْمُؤتَمِرين لِاَمْرِهِ وَ الرّاضينَ بِفِعلِهِ وَ الْمُسَلِّمينَ لِاَحْكامِهِ وَ مِمَّنْ لا حاجَةَ لَهُ بِهِ اِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ اَنْتَ يا رَبِّ الَّذی تَكْشِفُ السُّوءَ (الضُّرَّ ـ خ ل) وَ تُجيبُ الْمُضْطَرَّ اِذاٰ دَعاكَ وَ تُنْجِي مَنْ الْكَرْبِ الْعَظيم فَاكْشِفْ يا رَبِّ الضُّرَّ عَنْ وَلِيِّكَ وَ اجْعَلْهُ خَليفَةً في اَرْضِكَ كَما ضَمِنْتَ لَهُ اَللّٰهُمَّ وَ لاٰ تَجْعَلْني مِنْ خُصَماٰءِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لاٰ تَجْعَلْني مِنْ اَعْداٰءِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لاٰ تَجْعَلْني مِنْ اَهْلِ الْحنَقِ وَ الْغَيْظِ عَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ فَاِنّي اَعُوذُبِكَ مِنْ ذٰلِكَ فَاَعِذْني وَ اَسْتَجيرُبِكَ فَاَجِرْني اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْني بِهِمْ فائِزاً عِنْدَكَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنْ الْمقَرَّبينَ [آمينَ رَبَّ الْعالَمينَ]»[۱]؛

بار إلٰها خودت را به من بشناسان که البته اگر خود را به من نشناسانی پیغمبرت را نخواهم شناخت. بار الٰها پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی حجت تو را نخواهم شناخت، بار إلٰها حجت خود را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی از دینم گمراه می‌گردم، خداوندا مرا به مرگ جاهلیت نمیران و دلم را [از حق] پس از آنکه هدایتم فرمودی منحرف مگردان.

خداوندا همچنان که مرا به ولایت کسانی که طاعتشان را بر من حتم فرموده‌ای از والیان امرت بعد از فرستاده‌ات ـ که درود تو بر او و ایشان باد ـ هدایت کرده‌ای و من ولایت والیان أمرت را در دل گرفتم، [ولایت]: أمیرمؤمنان و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجّت قائم مهدی ـ که درود تو بر تمامی ایشان باد ـ خداوندا پس مرا بر دینم پایدار ساز و به طاعتت بکار گیر و دلم را برای ولّی امرت نرم ساز، و از آنچه خلقت را آزموده‌ای مرا معاف‌دار، و بر طاعت ولی أمرت مرا ثابت قدم بدار آنکه از خلق خویش پنهانش کرده‌ای پس به إذن تو از مردمان غایب

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ۲ / ۵۱۲-۵۱۵؛ جمال الأسبوع، ۵۲۲-۵۲۹. شایان ذکر است که نسخهٔ کمال الدین با جمال الاسبوع تفاوتهایی دارد که در متن دعا مشخص گردیده است. (مترجم).

گردیده و [فقط] در انتظار فرمان تو است و تو دانایی بدون اینکه به کسی اعلام کرده باشی که کدامین وقت أمر (قیام) ولی تو صلاحیت دارد که او را اجازه فرمایی تا أمر خویش را آشکار سازد و پردهٔ [غیبت] از خود برگیرد. پس مرا بر آن [غیبت] شکیبایی ده تا دوست نداشته باشم زودتر شدن آنچه تو تأخیر انداخته‌ای و تأخیر افتادن آنچه تو پیش انداخته‌ای، و از آنچه تو پوشیده داشته‌ای پرده برنگیرم، و از آنچه کتمان فرموده‌ای کاوش نکنم، و در تدبیری که داری با تو ستیز ننمایم، و نگویم چرا و چگونه و به چه جهت ولی امر آشکار نمی‌شود و حال آنکه زمین از ستم پرگشته است، و [بلکه] تمام امور خویش را به تو واگذار نمایم، بار إلٰها از تو می‌خواهم که ولیّ أمرت را آشکارا و در حالی که أمرت جاری شده باشد به من بنمایانی با آگاهیم به اینکه چیرگی و قدرت و دلیل و برهان و خواست و اراده و توان و قوت از آن تو است، پس آن چنان لطفی در حق من و تمام مؤمنین بفرمای تا به ولّی تو ـ که درودهایت بر او و خاندانش باد ـ بنگریم در حالی که گفتارش آشکار؛ دلالتش روشن، هدایتگر از گمراهی. و شفا دهنده از نادانی آمده باشد، پروردگارا دیدارش [یا مکان دیدارش] را آشکار ساز و پایگاههایش را استوار گردان، و ما را از کسانی قرار بده که دیدهٔ آنها به دیدارش روشن می‌شود. و ما را به خدمت او بدار و بر کیش او بمیران و در زمرهٔ او محشور گردان، خداوندا او را از شرّ چیزهایی که آفریده‌ای و پدیدار نموده‌ای و به وجود آورده‌ای و انشاء کرده‌ای و صورتگری فرموده‌ای در پناه خویش قرار ده. و از پیش روی و پشت سر و از سمت راست و سمت چپ و از طرف بالا و پایینش محفوظش بدار به حفظ خودت که هر کس را به آن نگهداری کنی گم نشود. و به او [در وجود او] رسولت و جانشین رسولت را حفظ فرما.

بار الٰها و عمرش را دراز کن و در [مدت] أجلِ او بیفزای. و او را بر آنچه و آنکه ولایت و سرپرستی داده‌ای یاری کن و در گرامی‌داشتت نسبت به او بیفزای که او است هدایت کنندهٔ راه یافته و بپاخاستهٔ هدایت شده. و پاکیزهٔ با تقوای منزه [از هر عیب و نقص] پاکیزه صفات. دارای مقام رضا و خشنودی خداوند. بردبار. تلاشگر. سپاسگزار. بار الٰها و به سبب طولانی شدن دوران غیبت او و قطع گردیدن خبرش از ما. یقینمان را مگیر. و یادش را از خاطرمان مبر. و انتظار و ایمان به او و نیروی یقین در ظهورش و دعا برای

حضرتش و درود فرستادن بر او را از ما مگیر. تا به دراز کشیدن غیبتش ما را از ظهور و قیامش ناامید نسازد، و باورمان در مورد ان همچون باور داشتنمان نسبت به قیام فرستاده‌ات ـ که درود تو بر او و آلش باد ـ بوده باشد، [و همچون یقینمان] بر آنچه از وحی و تنزیلت آورده محکم بماند، و دلهایمان را برایمان به او قوّت دِه تا ما را به دست او در مسیر هدایت سلوک دهی و به برترین دلیل و میانه‌ترین راه نایل سازی، و ما را بر فرمانبرداری از او نیرو عطا فرمای و بر پیروی او پایدار گردان و ما را در حزب او و یاران و انصار او، و از خشنودان به کارهای حضرتش قرار ده، و این [عقاید] را نه در زندگی و نه در هنگام مرگ از ما سلب مکن، تا اینکه ما را بمیرانی در حالی که بر همین باور باشیم بی‌آنکه در شک افتیم و نه پیمان شکنیم و نه در تردید واقع شویم و نه دروغ شماریم.

بار خدایا فَرَجش را زودتر برسان و به یاریت او را تأیید فرمای، و یارانش را یاری ده و مخالفانش را خوار و ذلیل ساز و کسانی که با او به ستیز برخیزند و تکذیبش کنند نابود گردان، و حق را به او آشکار کن، و باطل را به او نابود ساز، و به [ظهور] او بندگان مؤمنت را از مَذَلّت و خواری رهایی بخش، و شهرهای جهان را به او [با نعمتها و آسایشها] شاداب گردان، و به [تیغ عدل او] سرکشان کفرپیشه را به قتل برسان، و سران گمراهی را در هم بشکن، و جبّاران و کافران عالم را به او خوار گردان، و منافقین و پیمان‌شکنان و تمام مخالفان و ملحدان را در شرق و غرب زمین و خشکی و دریا و کوه و دشت آن به باد فنا ده، تا اینکه احدی از آنها را باقی مگذاری، و اثری از آنان برقرار نداری و از لوث وجودشان بلاد خویش را پاک سازی، و سینه‌های بندگانت را از آنان شفا دِه، و به وجود او آنچه از دینت محو شده دوباره تجدید کن، و به [حکومت] او آنچه از حُکمت تبدیل گشته و از سنتت تغییر یافته اصلاح فرمای، تا دین تو به [وجود] او و بر دست او تر و تازه و راست که هیچگونه کجی در آن و هیچ بدعتی با آن نباشد باز گردد، تا به وسیلهٔ عدالت او آتشهای کافران را خاموش سازی، راستی که اوست بندهٔ تو که برای خودت خالص گردانیده‌ای و به منظور یاری پیامبرت [دینت] انتخاب فرموده‌ای، و به علم خویش او را برگزیده‌ای و از گناهان محفوظ و معصومش ساخته‌ای و از عیبها مبرّایش

نموده‌ای و بر غیبها آگاهش کرده‌ای و بر وی نعمت داده‌ای و از پلیدی پاکیزه‌اش داشته‌ای و از آلودگی برکنارش قرار داده‌ای.

خداوندا پس بر او و بر پدرانش امامانِ پاکیزه و بر شیعیان برگزیده‌شان درود فرست و آنان را به برترین آرزوهایشان برسان و آن را، خالص از هرگونه شک و شبهه و ریا و شهرت‌طلبی قرار ده تا جز تو از آن منظور دیگری نداشته باشیم و غیر از رضای تو چیزی نخواهیم.

بار إلها ما به درگاه تو شکوه می‌کنیم فقدان پیامبرمان و غیبت وَلیّ و سرپرستمان و افتادن فتنه‌ها در میانمان و همداستانی دشمنان علیه ما، و کمی افرادمان را، خداوندا پس آن را گشایش ده با پیروزی زودرسی و یاری شکست ناپذیری از سوی خودت و امام عدل و دادی که آشکارش سازی ای پروردگار عالمیان.

بار خدایا ما از تو می‌خواهیم که به ولی خودت فرمان دهی به آشکار نمودن عدل تو در بندگانت و کشتن دشمنان تو در سرزمینت تا برای ستم هیچ ستونی وامگذاری ـ ای پروردگار ـ مگر اینکه آن را در هم شکنی، و هیچ بنایی را جز اینکه نابود سازی، و هیچ نیرویی را مگر اینکه سست گردانی، و هیچ پایه‌ای مگر اینکه ویران کنی، و هیچ حدّی مگر اینکه بی اثر سازی، و هیچ سلاحی مگر اینکه کُند نمایی، و هیچ پرچمی مگر اینکه سرنگون گردانی، و هیچ قهرمانی مگر اینکه بر خاک هلاکت افکنی، و هیچ ارتشی مگر اینکه خوار و زبون سازی، و ای پروردگار، آنان را با سنگ (قهر و غضبت) سنگباران کن و از دم شمشیر بُرّای انتقامت بگذران، و به عقوبت و بأس خویش ـ که از مردمان مجرم بازنمی‌داری ـ هلاکشان گردان، و دشمنان خودت و دشمنان دینت و دشمنان فرستاده‌ات را به دست ولیّ خویش و دست بندگان مؤمنت عذاب فرمای.

بار خدایا ولی و حجتت در زمینت را از بیم دشمنش ایمن بدار، و هر آن کس با وی مکر و حیله کند به او مکر کن، و با هر که با وی نیرنگ بازد نیرنگ بباز، و تمام بدیها را بر بدخواهانش وارد ساز، و مادّه و ریشهٔ فسادشان را از وجود مبارک او دور گردان، و دلهایشان را نسبت به آن جناب مرعوب و ترسان ساز، و گامهای آنان را برای حضرتش لرزان فرمای، و آشکارا و ناگهانی آنان را [به عذابت] بگیر، و عقوبتت را بر آنها شدید

گردان، و در میان بندگانت خوارشان ساز، و در بلاد خویش لعنتشان کن، و در پست‌ترین دَرَکَهای جهنم جایشان ده، و سخت‌ترین عذابت را بر آنها فرود آور، و به آتششان بسوزان، و گورهای مردگانشان را پر آتش کن، و آنها را به دوزخ واصل ساز، که آنها نماز را ضایع گذاشتند، و پیروی از شهوتها نمودند، و بندگانت را خوار (گمراه) ساختند.

بار خدایا و به وجود ولی خودت (حضرت حجت ﷺ) قرآن را زنده کن، و نور سرمدیش را آنگونه که هیچ تاریکی در آن راه نیابد، به ما بنمایان، و به (ظهور) آن بزرگوار دلهای مرده را زنده بگردان، و سینه‌های مؤمنین را که از فراق او مجروح شده شفا ده و آرای مختلف را به وسیلهٔ او بر حق جمع گردان، و به (دست با کفایت) او حدود تعطیل شده و احکام متروک مانده را بر پای فرما، تا هیچ حقّی نماند مگر اینکه آشکار شود، و هیچ عدلی مگر اینکه درخشان گردد، و ای پروردگار ما را از یاران و تقویت کنندگان حکومتش و ممتثلین امرش، و خشنودان از فعلش و تسلیم شوندگان نسبت به فرمانهایش قرار ده، و از کسانی که هیچ نیازی به تقیّه ندارند و (در اجرای احکام الهی) از خلق تو بیمی به دل راه ندهند، تو هستی ای پروردگار که بدی (سختی) را برطرف می‌سازی، و بیچاره را هرگاه تو را بخواند اجابت می‌نمایی، و از بلای سخت نجات می‌دهی، پس ای پروردگار هرگونه گزند را از ولیّ خویش برطرف فرمای و او را خلیفهٔ در زمینت قرار ده چنانکه برایش تضمین کرده‌ای.

بار خدایا مرا از ستیزجویان با آل محمد و از دشمنان آل محمد قرار مده، و مرا از کینه توزان و خشم کنندگان بر آل محمد ﷺ قرار مده که البته من از این امر به تو پناه می‌برم پس مرا پناه ده، و به درگاه تو پناهنده می‌شوم پس مرا در حمایت خود بدار. بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا به وجود آنان نزد خودت در دنیا و آخرت رستگار و فیروز گردان و از مقربان درگاهت قرار ده، و ای پروردگار عالمیان دعایم را مستجاب فرمای.

توجه

سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع هنگام یاد کردن دعای فوق و

تشویق و ترغیب بر آن در روز جمعه بعد از نماز عصر چنین گفته: «و این چیزی است که شایسته است هرگاه از تمام آنچه یادآور شدیم از تعقیب عصر روز جمعه عذری داشته باشی مبادا که این دعا را واگذاری که ما البتّه این را از فضل خداوند ـ جل جلاله ـ دانستیم که آن را به ما اختصاص داده پس بر آن اعتماد کن[۱]...». سپس دعای یاد شده را با سندی که پیشتر آوردیم ذکر کرده، و این سخن دلالت می‌کند بر اینکه فرمانی در این باره از سوی مولایمان حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه به او صادر گردیده است، و این از کرامتها و مقامات سیّد بن طاووس بعید نیست که خداوند از برکات والای خویش بر او افاضه فرماید.

۴ ـ دعای قنوت

و از جمله دعاهای رسیده در طلب فَرَج مولایمان حضرت قائم مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه و ظهوره ـ دعای قنوت است که از مولایمان حضرت امام حسن بن علی عسکری عليه السلام روایت شده، که شیخ طوسی رحمه الله در کتابهای مصباح و مختصر المصباح در باب دعاهای قنوت نماز وَتر آورده، و نیز سید بن طاووس رحمه الله در کتاب مهج الدعوات در باب قنوتهای امامان معصوم عليهم السلام یاد کرده، و ظاهر بعضی روایات چنین است که به وقت خاصی محدود نیست هر چند که بهتر آن است که در بهترین اوقات و احوال به آن دعا گردد. و از روایت سیّد و غیر او چنین به دست می‌آید که: این دعا در دفع ظلم و یاری جستن برای مظلوم تأثیر تامّی دارد، بلکه می‌توان از آن استفاده کرد که از جمله فواید دعا برای فَرَج حضرت صاحب الزمان عليه السلام و درخواست ظهور و پیروزی آن جناب: دفع ستمگر و خلاصی از آزار و سلطهٔ او می‌باشد. سید بن طاووس هنگام یاد آوردن دعای مشارالیه گفته: «و آن حضرت ـ یعنی امام زَکیّ حسن بن علی عسکری عليه السلام ـ در قنوت خود چنین دعا فرمود، و اهل قم را به آن امر نمود هنگامی که از موسی بن بُغا شکایت داشتند».

مؤلّف کتاب منح البرکات ـ که شرح مهج الدعوات است ـ. از کتاب إعلام الوری فی تسمیة القری تألیف ابوسعید اسماعیل بن علی سمعانی حنفی حکایت کرده که: موسی

۱. جمال الاسبوع، ۵۲۱.

بن بُغا فرزند کُلیب فرزند شمر فرزند مروان فرزند عمرو بن غطه از دژخیمان متوکل و امرای آن پلید بود. و فرمانداری قم را از سوی متوکل به عهده داشت. و این خبیث همان کسی است که متوکّل را برمی‌انگیخت که قبر مولای مظلوممان حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ را خراب و کِشت نماید. و او ستمگری خونخوار و لجام گسیخته بود. بیش از ده سال بر شهر و مردم قم حکومت داشت، مردم قم از او به شدّت می‌ترسیدند، چون او دشمن سرسخت امامان ﷺ بود. و در میان مردم فساد ایجاد می‌کرد. و آنها را به کشتن تهدید می‌نمود. و تصمیم این کار را هم گرفته بود که از دست او به مولایمان حضت حسن بن علی عسکری ﷺ شکایت کردند، پس آن حضرت آنان را امر فرمود تا نماز مظلوم به جای آرند، و با این دعا بر او نفرین کنند. هنگامی که این فرمان را بجای آوردند خداوند او را نابود کرد. و خدای عزیز مقتدر او را به ناگاه از میان برداشت و یک چشم برهم زدن هم او را مهلت نداد.

می‌گویم: این بود گفتار صاحب کتاب مِنَحُ البرکات که چون فارسی بود معنی آن را نقل کردم، و او چگونگی نماز مظلوم را یاد نکرده. و ما آنچه را در کتاب مکارم الاخلاق یافته‌ایم در اینجا یادآور می‌شویم: یک جای کتاب مذکور از جمله نمازهایی که یاد آورده از امام صادق ﷺ ضمن حدیثی است که: «هرگاه بر تو ظلم شد پس غسل کن و دو رکعت نماز بگزار در جایی که چیزی تو را از آسمان محجوب نسازد. سپس بگو: «**اللّٰهُمَّ إنَّ فلانَ بنَ فلانٍ ظَلَمَنِی وَ لَیْسَ لی أحَدٌ أصُولُ بِهِ غَیْرَکَ فاسْتَوْفِ لِی ظُلَامتی السَّاعَةَ الساعةَ بالإسمِ الَّذِی سَأَلَکَ بِهِ المُضْطَرُّ فَکَشَفْتَ مٰا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ مکَّنْتَ لَهُ فی الأرْضِ وَ جَعَلْتَهُ خَلِیفَتَکَ عَلَی خَلْقِکَ فَأَسْئَلُکَ أنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أنْ تَسْتَوْفِیَ لی ظُلامتی السَّاعَةَ السَّاعَةَ**»؛ خداوندا فلانی پسر فلانی به من ظلم کرد. و هیچ کس جز تو را ندارم که به وسیلهٔ او چیره شوم، پس برای من حقّی که به ستم از من گرفته شده به طور کامل بازستان همین ساعت همین ساعت، به آن اسمی که بیچارهٔ مضطر به آن تو را برخواند پس آنچه ناراحتی داشت از او برطرف ساختی و او را در زمین توان بخشیدی و او را خلیفهٔ بر خلقت قرار دادی پس از تو مسئلت دارم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و حقّ به ستم گرفته شدهٔ مرا به طور تمام و کمال همین ساعت بازستانی همین ساعت. امام

صادق عليه السلام فرمود: پس به درستی که دیری بر تو نخواهد گذشت تا اینکه آنچه دوست داری ببینی»[۱].

و در جای دیگر از کتاب مکارم الاخلاق گفته: «نماز مظلوم: دو رکعت نماز با هر سوره‌ای از قرآن که بخواهی بجای می‌آوری و هر قدر که بتوانی بر محمد و آل او درود می‌فرستی سپس می‌گویی: «اَللّهُمَّ اِنَّ لَكَ يَوْماً تَنْتَقِمُ فِيهِ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظّالِمِ لكِنَّ هَلَعِي وَ جَزَعِي لا يَبْلُغانِ بِيَ الصَّبْرَ عَلىٰ اَناتِكَ وَ حِلْمِكَ وَ قَدْ عَلِمْتَ اَنَّ فلاناً ظَلَمَنِي وَ اعْتَدىٰ عَلَيَّ بِقُوَّتِهِ عَلىٰ ضَعْفِي فَاَسْئَلُكَ يا رَبَّ العِزَّةِ وَ قاسِمَ الْاَرْزاقِ وَ قاصِمَ الْجَبابِرَةِ وَ ناصِرَ الْمَظْلُومِينَ اَنْ تُرِيَهُ قُدْرَتِكَ اَقْسَمْتُ عَلَيْكَ يا رَبَّ العِزَّةِ اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ»[۲]؛ بار خدایا به درستی که تو را روزی هست که در آن روز برای مظلوم از ظالم انتقام می‌گیری، ولی ناشکیبایی و بیتابیم نمی‌گذارند که بر حلم و بردباری تو صبر کنم، و البته تو می‌دانی که فلانی بر من ستم نموده و با زورمندیش بر ناتوانیم تعدی کرده است. پس ای پروردگار عزیز و تقسیم کنندهٔ روزیها و درهم کوبندهٔ ستمگران و یاری کنندهٔ مظلومان از تو می‌خواهم که قدرتت را به او نشان دهی، تو را سوگند می‌دهم ای صاحب عزت همین ساعت همین ساعت.

نماز دیگر

محمد بن الحسن صفار به طور مرفوع روایت کرده که راوی گوید: به او (امام عليه السلام) عرضه داشتم: فلانی ستم کننده بر من است، فرمود: وضوی درست بگیر، و دو رکعت نماز بجای آور، و خدای متعال را ثنا بگو، و بر محمد و آل او درود بفرست، سپس بگو: «اَللّهُمَّ اِنَّ فُلاناً ظَلَمَنِي وَ بَغىٰ عَلَيَّ فَأَبْلِهِ بِفَقْرٍ لا تُجْبِرُهُ وَ بِسُوءٍ لا تَسْتُرُهُ»؛ بار خدایا به درستی که فلانی بر من ستم و بر حقّم تجاوز کرده است، پس او را به فقری که جبرانش نکنی و بدی که از او برکنار نسازی دچار گردان. راوی گوید: همین کار را کردم آن ظالم به پیسی گرفتار شد.

و در روایت دیگری آمده که (امام عليه السلام) فرمود: هر مؤمنی که بر وی ظلم شود پس وضو

---

۱. مکارم الأخلاق، ۳۳۲.

۲. مکارم الأخلاق، ۳۳۷.

گرفته و دو رکعت نماز بجای آورد، سپس بگوید: «اَللّٰهُمَّ اِنِّی مَظْلُومٌ فَانْتَصِر»؛ پروردگارا من مظلوم هستم مرا یاری کن. و ساکت شود، جز این نیست که خداوند به زودی او را نصرت دهد[1].

و در جای دیگر همان کتاب از یونس بن عمار آمدهٔ که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ از دست مردی که مرا اذیت می‌کرد شکایت کردم، فرمود: بر او نفرین کن، عرضه داشتم: او را نفرین کردم، فرمود: نه، اینچنین بلکه از گناهان کنده شو و روزه بگیر و نماز بخوان و صدقه بده، پس هرگاه آخر شب شود وضوی کاملی بگیر سپس برخیز دو رکعت نماز بجای آور، آنگاه در حال سجده بگو: «اللّٰهُمَّ إنَّ فُلاٰنَ بنَ فلانٍ قَد آذانی اللّٰهُمَّ أسْقِمْ بَدَنَهُ وَ اَقْطَعْ أثَرَهُ وَ أنقِصْ أجَلَهُ وَ عَجِّلْ لَهُ ذٰلِكَ فی عامِهِ هٰذا»[2]؛ بار خدایا همانا فلانی پسر فلانی مرا اذیت کرده، خداوندا بدنش را بیمار و اثرش را قطع، و عمرش را کوتاه کن، و این را در همین سال بر او برسان. راوی گوید: پس این کار را کردم، دیری نپایید که هلاک گشت.

و در جای دیگر همان کتاب آمده: فرمود: غسل کن و دو رکعت نماز بگزار و زانوهایت را بیرون آور و در جلو جای نماز قرار بده و صد بار بگو: «یا حَیُّ یا قَیُّومُ یا حیُّ لا الهَ إلّا انتَ بِرَحمتِكَ أسْتَغیثُ فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أغِثْنِی السّاعَةَ السّاعَةَ»؛ ای خدای زندهٔ پایدار، ای زنده‌ای که هیچ معبود حقی جز تو نیست به رحمت تو پناه می‌برم پس بر محمد و آل محمد درود فرست و همین ساعت همین ساعت به فریادم برس. پس هرگاه از آن فراغت یافتی بگو: «أسألُكَ اللّٰهُمَّ أنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أنْ تَلْطُفَ لِي وَ أنْ تَغْلِبَ لی وَ أنْ تَمْکُرَلِی وَ أنْ تَخْدَعَ لِی وَ أنْ تَکِیدَلِی وَ أنْ تَکْفِیَنی مَؤنَةَ فُلانِ بنِ فُلانٍ»[3]؛ بار خدایا از تو مسئلت دارم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و اینکه دربارهٔ من لطف کنی و مرا چیره سازی و برای من مکر فرمایی و برای من خدعه کنی و کید نمایی و از شَرّ فلانی پسر فلانی خلاصم سازی. فرمود: این دعای پیغمبر ﷺ روز اُحُد بود.

---

۱. مکارم الأخلاق، ۳۳۸

۲. مکارم الأخلاق، ۳۳۲

۳. مکارم الأخلاق، ۳۳۹

دعای قنوت

و امّا دعای مورد بحث چنین است: «الحمدُللّٰه شُکراً لِنَعْمائِهِ وَ اَسْتِدعَاءً لِمَزِيدِهِ وَ اَسْتِخْلاصاً بِهِ دُونَ غَيْرِهِ وَ عِيَاذاً بِهِ مِنْ كُفْرَانِهِ وَ الإلحادِ فِی عَظَمَتِهِ وَكِبْرِيَائِهِ حَمْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا بِهِ مِنْ نَعْمائِهِ [نَعْمَاءَ] فَمِنْ عِندِ رَبِّهِ وَ مَامَسَّهُ مِنْ عُقُوبَتِهِ فَبِسُوءِ جِنَايَةِ يَدِهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ وَ خِيَرَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ ذُرِيعةِ الْمُؤمنينَ اِلىٰ رَحْمَتِهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وُلاةِ أمرِهِ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ نَدَبْتَ إِلىٰ فَضْلِكَ وَ أَمَرْتَ بِدُعَاءِكَ وَ ضَمِنْتَ الإجَابَةَ لِعِبَادِكَ وَ لَمْ تُخَيِّبْ مَنْ فَزَعَ إِلَيكَ بِرَغْبَتِهِ وَ قَصَدَ إِلَيكَ بِحَاجَتِهِ وَ لَمْ تَرْجِعْ يَدٌ طَالِبَةٌ صِفراً مِنْ عَطَائِكَ وَ لَا خَائِبَةً مِنْ نِحَل هِبَاتِكَ، وَ اىُّ رَاحِلٍ رَحَلَ اليكَ فَلَمْ يَجِدْكَ قَرِيباً او [أيُّ] وَافِدٍ وَفَدَ عَلَيكَ فَاْقْتَطَعَتْهُ عوائِق الرَّدِّ دُونَكَ بَلْ أيُّ مُحْتَفِرٍ مِنْ فَضْلِكَ لَمْ يُمْهِهِ فَيْضُ جُودِكَ وَ اىُّ مُسْتَنْبِطٍ لِمَزِيدِكَ أَكْدَىٰ دُونَ اَسْتِماحَةِ سِجَالِ عَطِيَّتِكَ! اللَّهُمَّ وَ قَدْ قَصَدْتُ اِليكَ بِرَغْبَتِي وَ قَرَعَتْ بَابَ فَضْلِكَ يَدُ مَسْئَلَتِي وَ نَاجَاكَ بِخُشوعِ الإسْتِكَانَةِ قَلْبِي وَ وَجَدْتُكَ خَيرَ شَفِيعٍ لِي إِليكَ وَ قَدْ عَلِمْتَ مَايَحْدُثُ مِنْ طَلِبَتِي قَبْلَ أَنْ يَخْطُرَ بِفِكْرِى اوْ يَقَعَ فِي خَلَدِى فَصِلِ اللَّهُمَّ دُعائِی ايَّاكَ بِاجَابَتِي وَ أَشْفِعْ مَسْأَلَتِي بِنُجْحِ طَلِبَتِي. اللَّهُمَّ وَ قَدْ شَمَلَنَا زَيغُ الفِتَنِ وَاستَولَتْ عَلَينَا عَشْوَةُ الحِيرَةِ وَ قَارَعَنَا الذُّلُّ وَ الصَّغَارُ وَ حَكَمَ عَلَيْنَا غَيرُ المأمُومينَ فِي دِينِكَ وَ اَبتَزَّ امُورَنَا مَعَادِنُ الأُبَنِ مِمَّنْ عَطَّلَ حُكْمَكَ وَ سَعَى فِي اتلافِ عِبَادِكَ وَ إِفْسادِ بِلَادِكَ. اللَّهُمَّ وَ قَدْ عَادَ فَيْئُنَا دُولَةً بَعْدَ القِسْمَةِ وَ إِمَارَتُنَا غَلَبَةً بَعْدَ المَشْوَرَةِ وَ عُدْنَا مِيرَاثاً بَعْدَ الإختيارِ لِلأُمَّةِ فَاشْتُرِيَتْ المَلَاهی وَ المَعَازِفُ بِسَهْمِ اليَتِيمِ وَ الأرْمَلَة وَ حَكَمَ في أبْشارِ المُؤمِنينَ أهْلُ الذِّمَّةِ وَ وَلِىَ القِيَامَ بِأمُورِهِمْ فَاسِقُ كُلِّ قَبِيلَةٍ فَلَا ذَائِدَ يَذُودُهُمْ عَنْ هَلَكَةٍ وَ لَا راعٍ يَنْظُرُ إِلَيهِمْ بِعَينِ الرَّحْمَةِ وَ لَا ذُو شَفَقَةٍ يُشْبِعُ الكَبِدَ الحَرَّىٰ مِنْ مَسْغَبَةٍ فَهُمْ أُولُو ضَرْعٍ بِدَارٍ مُضَيَّعَةٍ وَ أُسَرَاءُ مَسْكَنَةٍ وَ حُلَفَاءُ كَآبَةٍ وَ ذِلَّةٍ. اللَّهُمَّ وَ قَدْ إسْتَحْصَدَ زَرْعُ البَاطِلِ وَ بَلَغَ نِهَايَتَهُ وَ اَسْتَحْكَمَ عَمُودُهُ وَ اَسْتَجْمَعَ طَرِيدُهُ وَ خَذْ رَفَ وَلِيدُهُ وَ بَسَقَ فَرْعُهُ وَ ضُرِبَ بِجَرَانِهِ. اللَّهُمَّ فَأَتِحْ لَهُ مِنَ الحَقِّ يَداً حَاصِدَةً تُصْعِدُ [تَصْرَعُ] قَائِمَهُ وَ تَهْشِمُ سُوقَهُ وَ تَجُبُّ سِنَامَهُ وَ تَجْدَعُ مَرَاغِمَهُ لِيَسْتَخْفَى الباطلُ بِقُبْحِ صُورَتِهِ وَ يَظْهَرَ الحَقُّ بِحُسْنِ حِلْيَتِهِ. اللَّهُمَّ وَ لَا تَدَعْ لِلجَوْرِدِ عَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا جُنَّةً إِلَّا هَتَكْتَهَا وَ لَا كَلِمَةً مُجْتَمِعَةً إِلّا فَرَّقْتَهَا وَ لَا سَرِيَّةَ ثِقْلٍ إِلَّا خَفَّفْتَهَا وَ لَا قَائِمَةَ عُلُوٍّ إِلَّا حَطَطْتَها وَ لَا

رَافِعَةَ عَلَم إلّا نَكَّسْتَهَا وَلَا خَضْرَاءَ إلَّا أبَرْتَهَا اللَّهُمَّ فَكَوِّرْ شَمْسَهُ وَحُطَّ نورَهُ وَأطْمِسْ ذِكْرَهُ وَآرم بالحَقِّ رَأسَهُ وَفُضَّ جُيُوشَهُ وَأَرْعِبْ قلوبَ أهلِهِ. اللَّهُمَّ وَلا تَدَعْ مِنْهُ بَقِيَّةً إلَّا أَفْنَيْتَ وَلَا بُنْيَةً الّا سَوَّيتَ وَلَا حَلَقَةً إلّا قَصَمْتَ [فَصَمْتَ] وَلَا سلاحاً إلّا أكْلَلْتَ وَلَا حَدّاً إلّا فَلَلْتَ [أَفْلَلْتَ] وَلا كُراعاً الّا إجْتَحْتَ وَلَا حَامِلَةَ عَلَم إلَّا نَكَّسْتَ. اللَّهُمَّ وَأرنَا أنْصارَهُ عَبادِ يدَ بَعْدَ أُلفِة وَشَتّى بَعْدَ اجتماعِ الكَلِمَةِ وَمُقْنِعِي الرَّؤُسِ بَعد الظُهورِ عَلَى الأُمَّة. وَأسْفِرْ لَنَا عَنْ نَهَار العَدْلِ وَأرنَاهُ سَرْمَداً لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَنُوراً لَاشَوْبَ مَعَهُ وَأَهْطِلْ عَلَينَا ناشِئَتَهُ وَأنْـزِلْ عَـلَيْنا بَرَكَتَهُ وَأدِلْ لَهُ مِمَّنْ نَاوَاهُ وَانْصُرْهُ عَلَى مَنْ عَادَاهُ. اللَّهُمَّ وَأظْهِرْ [بِهِ] الحَقَّ وَأَصْبِحْ بِهِ فِي غَسَقِ الظُّلَمِ وَبُهَمِ الحِيرَةِ اللَّهُمَّ وَأحْيِ بِهِ القُلوبَ المَيِّتَة وَاجْمَعْ بِهِ الأهْوَاء المُتَفَرِّقَةَ وَالآراءَ المُخْتَلِفَةَ وَأقِمْ بِهِ الحُدودَ المُعَطَّلَةَ وَالأحْكَامَ المُهْمَلَةَ وَأَشْبِعْ بِهِ الخِمَاصَ السَّاغِبَةَ وَارِحْ بِهِ الأبْدان اللّاغبة المُتْعَبَةَ، كَمَا الْهَجْتَنَا بِذِكْرِهِ وَأخْطَرْتَ بِبَالِنَا دُعائكَ لَهُ وَوَفَّقْتَنا لِلْدُّعَاءِ اليهِ وَحِيَاشَةَ أهْلِ الغَفْلَةِ عَنهُ وَأسْكَنْتَ فِي قُلُوبِنَا مَحَبَّتَهُ وَالطَّمَعَ فِيهِ وَحُسْنَ الظَّنِ بِكَ لإقَامَةِ مَرَاسِمِهِ. اللَّهُمَّ فَآتِ لَنَا مِنهُ عَلَى أحْسَنِ يَقِينٍ يَا مُحَقِّقَ الظُّنُونِ الحَسَنَةِ وَيَا مُصَدِّقَ الآمالِ المُبْطَنَةِ [المُبَطَّئَةِ]. اللَّهُمَّ وَأكْذِبْ بِهِ المُتَألِّينَ عَلَيكَ فيهِ وَاخْلُفْ بِهِ ظُـنُونَ القَـانِطِينَ مِـنْ رَحْمَتِكَ وَالآيِسينَ مِنْهُ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا سبباً مِنْ أسْبَابِهِ وَعَلَماً مِنْ أعْلَامِهِ وَمَعْقَلاً مِنْ مَعَاقِلِهِ وَنَضِّرْ وُجُوهَنَا بِتَحْلِيَتِهِ وَأكْرِمْنَا بِنُصْرَتِهِ وَاجْعَلْ فِينَا خَيراً تُظْهِرُنَا لَهُ وَبِهِ وَلَا تُشْمِتْ بِـنَا حَاسِدِي النِّعمِ وَالمُتَرَبِّصِينَ بِنَا حُلولَ النَّدَم وَنُزُولَ المَثُلَ فَقَدْ تَرَى يَا رَبِّ بَرَائَةَ سَاحَتِنَا وَخُلُوَّ ذَرْعِنَا مِنَ الإضْمَارِ لَهُمْ عَلَى إحْنَةٍ وَالتَّمَنِّي لَهُمْ وُقُوعَ جَائِحَةٍ وَمَا تَـنَازَلَ مِـنْ تَـحْصِينِهِمْ بِالعَافِيَةِ وَمَا أضْبَئُوا لَنَا مِنْ انْتِهَازِ الفُرْصَةِ وَطَلَبِ الوُثُوبِ بِنَا عِنْدَ الغَفْلَة. اللَّهُمَّ وَقَدْ عَرَّفْتَنَا مِنْ أنْفُسِنَا وَبَصَّرْتَنَا مِن عَيُوبِنَا خِلَالاً نَخْشَىٰ أنْ تَقْعُدَ بِنَا عَنْ إشْتِهارِ [إسْـتِيهالِ] إجَـابَتِكَ وَأنْتَ المُتَفَضِّلُ عَلَى غَيْرِ المُسْتَحِقينَ وَالمُبْتَدِئُ بِالإحْسَانِ غَيْرِ السَّائلينَ فَأْتِ لَنَا في أمْرِنَا عَلَى حَسَبِ كَرَمِكَ وُجُودِكَ وَفَضْلِكَ وَامْتِنَانِكَ إنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَتَحْكُمُ مَا تُريدُ إنَّا إلَيكَ رَاغِبُونَ وَمِنْ جَميع ذُنُوبِنا تَائِبُونَ. اللَّهُمَّ وَالدَّاعِي اليكَ وَالقائِم بِالقِسطِ مِنْ عِبَادِكَ الفَقِيرِ الى رَحْمَتِكَ المُحْتَاجِ إلىٰ مَعُونَتِكَ عَلَى طَاعَتِكَ إذ ابْتَدَاتَهُ بِنِعمَتِكَ وَألْبَسْتَهُ أثـوابَ كَـرامَـتِكَ وَألْقَيتَ عَلَيهِ مَحَبَّةَ طَاعَتِكَ وَثَبَّتَّ وَطَأتَهُ فِي القُلُوبِ مِنْ مَحَبَّتِكَ وَوَفَّقْتَهُ لِلقيامِ بِمَا أغْمَضَ فِيهِ أهْلُ زَمَانِهِ مِنْ أمْرِكَ وَجَعَلْتَهُ مَفْزَعاً لِمَظْلُومي عِبَادِكَ وَناصِراً لِمَنْ لَا يَجِدُ [لَهُ] نَاصِراً

غَيْرَكَ وَ مُجدِّداً لِمَا عُطِّلَ مِنْ أَحْكَام كِتَابِكَ وَ مُشَيِّداً لِمَادُثر [رُدَّ] مِنْ أعْلَام سُنَنِ نَبيِّكَ [دينك] عَلَيهِ وَ آلِهِ سَلامُكَ وَ صَلوَاتُكَ وَ رَحْمتُكَ وَ بَرَكَاتُكَ فَاجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ فِى حِصَانَةٍ مِنْ بَأسِ المُعْتَدِينَ وَ أَشْرق بِهِ القُلُوبَ المُخْتَلِفَةَ مِنْ بُغَاةِ الدِّينِ وَ بَلِّغْ بِهِ اِفْضَلَ مَا بَلَّغت بِهِ القائِمينَ بِقِسْطِكَ مِنْ أَتْبَاعِ النَّبِيِّينَ. اللّٰهُمَّ وَ أَذْلِلْ بِهِ مَنْ لَمْ تُسْهِمْ لَهُ فى الرُّجُوعِ اِلى مَحَبَّتِكَ وَ مَنْ نَصَبَ لَهُ العَدَاوَةَ وَ اَرْمِ بِحَجَرِكَ الدَّامِغِ مَنْ ارادَ التأليبَ عَلَى دِينكَ باذْلَالِهِ وَ تَشْتِيتِ أمرِهِ [جَمْعِهِ] وَ اَغْضَبْ لِمَنْ لَاتِرَةَ لَهُ وَ لَا طَائِلَةَ وَ عَادَى اَلأَقْرِبينَ وَ الأبْعَدِينَ فِيكَ مَنّاً مِنْكَ عَلَيهِ لَا مَنّاً مِنْهُ عَلَيكَ. اللّٰهُمَّ فَكَمَا نَصبَ نَفْسَهُ غَرَضاً فِيكَ لِلأبْعَدِينَ وَ جَادَ بِبَذْلِ مُهْجَتِهِ لَكَ فِي الذَّبِّ عَنْ حَرِيمِ المُؤْمِنِينَ وَرَدَّ شَرَّبُغَاةِ المُرْتَدِّينَ المُرِيبِينَ حَتّى أَخْفَى مَاكَانَ جُهِرَ بِهِ مِنَ المَعَاصِي وَ أَبْدَى مَا كَانَ نَبَذَهُ العُلَمَاءُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ ممَّا أَخَذْتَ مِيثاقَهُمْ عَلَى أنْ يُبَيِّنُوهُ لِلْنَّاسِ وَ لَا يَكْتُمُوهُ وَ دَعَا إلىٰ إفرادك بالطَّاعَةِ وَ أنْ لَا يَجْعَلَ لَكَ شَرِيكاً مِنْ خَلْقِكَ يَعْلُو أمرُهُ عَلَى أمرِكَ مَعَ مَا يَتَجَرَّعُهُ فِيكَ مِنْ مَرَارَاتِ الغَيْظِ الجَارِحَةِ بِمَوَاسّ [بِحَوَاسّ، بسحَوَاشىى] القُلُوبِ وَ مَا يَعْتَوِرُهُ مِنَ الغُمُومِ وَ يَفْرُغُ عَلَيهِ مِنْ أحدَاثِ الخُطُوبِ وَ يَشْرَقُ بِهِ مِنَ الغُصَصِ الَّتِي لَا تَبْتَلِعُهَا الحُلُوقُ وَ لَا تَحْنُو عَلَيهَا الضُّلُوعُ مِنْ نَظْرَةٍ إلىٰ أمْر مِنْ أمْرِكَ وَ لَا تَنَالُهُ يَدُهُ بِتَغْيِيرِهِ وَرَدِّهِ الىٰ مَحَبَّتِكَ. فَاشْدُدِ اللّٰهُمَّ أَزْرَهُ بِنَصْرِكَ وَ أَطِلْ بَاعَهُ فِيمَا قَصُرَ عَنْهُ مِنْ إطِّرَادِ الرَّاتِعِينَ حِمَاكَ وَزِدْهُ فِى قُوَّتِهِ بَسْطَةً مِنْ تَأيِيدِكَ وَ لَا تُوحِشْنَا مِنْ أُنْسِهِ وَ لَا تَخْتَرِمْهُ دُونَ أَمَلِهِ مِنَ الصَّلاحِ الفَاشِى فِى اهْلِ مِلَّتِهِ وَ العَدْلِ الظَّاهِرِ فِى أُمَّتِهِ. اللّٰهُمَّ وَ شَرِّفْ بِمَا آسْتَقْبَلَ بِهِ مِنَ القِيَامِ بِأمْرِكَ لَدَى مَوْقِفِ الحسَابِ مُقَامَهُ وَ سُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً صَلَواتُكَ عليهِ وَ آلِهِ بِرُؤْيَتِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ وَ أجْزِلْ لَهُ عَلَى مَا رَأَيْتَهُ قَائماً بِهِ مِنْ أمْرِكَ ثَوَابَهُ وَ أَبِنْ قُرْبَ دُنُوِّهِ مِنْكَ فِي حَيَاتِهِ وَ اَرْحَمْ إسْتِكَانَتَنَا مِنْ بُعْدِهِ وَ اَسْتِخْذَائِنَا لِمَنْ كُنَّا نَقْمَعُهُ بِهِ إذْ أفْقَدْتَنَا وَجْهَهُ وَ بَسَطْتَ أيْدِى مَنْ كُنَّا نَبْسُطُ أيدِينَا عَلَيهِ لِنَرُدَّهُ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَ اَفْتِرَاقَنَا بَعْدَ الأُلْفَةِ وَ الاِجْتِماعِ تَحْتَ ظِلِّ كَنَفِهِ وَ تَلَهُّفَنَا عِنْدَ الفَوْتِ عَلَى مَا أقْعَدْتَنَا عَنْهُ مِنْ نُصْرَتِهِ وَ طَلَبِنا مِنَ القِيَام بِحَقِّ مَالَا سَبِيلَ لَنَا الىٰ رَجْعَتِهِ. وَ اَجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ فِى أمْنٍ مِمّا يُشْفَقُ عَلَيهِ مِنْهُ وَرُدَّ عَنْهُ مِنْ سِهَامِ المَكَايِدِ مَا يُوَجِّهُهُ أهْلُ الشَّنَآنِ اليهِ وَ إلى شُرَكَائِهِ فِى أَمْرِهِ وَ مُعَاوِنِيهِ عَلَى طاعَةِ رَبِّهِ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ سِلاحَهُ وَ حِصْنَهُ وَ مَفْزَعَهُ وَ أُنْسَهُ الَّذِينَ سَلَوْا عَنِ الأَهْلِ وَ الأوْلَادِ وَ جَفَوا الوَطَنَ وَ عَطَّلُوا الْوَثِيرَ مِنَ المِهَادِ وَ رَفَضُوا تِجَارَاتِهِمْ وَ أَضَرُّوا بِمَعَايِشِهِمْ وَ فُقِدُوا فِى أنْدِيَتِهِمْ بِغَيْرِ

غَیْبَةٍ عَنْ مِصْرِهِمْ وَ خالَفُوا البَعیدَ مِمَّنْ عاضَدَهُمْ عَلَی أَمْرِهِمْ وَ قَلَواْ القَرِیبَ مِمَّنْ صَدَّ عَنْ وِجْهَتِهِمْ [عَنْهُمْ وَ عَنْ جِهَتِهِمْ وَ] فَائتَلَفُوا بَعْدَ التَّدابُرِ وَ التَقاطُعِ فِی دَهْرِهِمْ وَ قَطَعُوا [قَلَعُوا] الأَسْبابَ المُتَصِلَةِ بِعاجِلِ حُطامِ الدُّنْیا فَاجْعَلْهُمُ اللَّهُمَّ فِی أَمْنِ حِرْزِكَ وَ ظِلِّ كَنَفِكَ وَرُدَّ عَنْهُمْ بَأسَ مَنْ قَصَدَ إلَیهِمْ بِالعَداوَةِ مِنْ عِبادِكَ وَ أَجْزِلْ لَهُمْ عَلیٰ دَعْوَتِهِمْ مِنْ كِفایَتِكَ وَ مَعُونَتِكَ وَ أمدَّهُمْ [أَیِّدْهُمْ] بِتأییدِكَ وَ نَصْرِكَ وَ أَزْهِقْ بِحَقِّهِمْ باطِلَ مَنْ أَرادَ إطفاءَ نُورِكَ. اللَّهُمَّ وَ آمْلأْ بِهِمْ كُلَّ أُفُقٍ من الآفاقِ وَ قطرٍ من الأَقْطارِ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ مَرْحَمَةً وَ فَضْلاً وَ اْشْكُرْهُمْ عَلَی حَسَبِ كَرَمِكَ وَ جُودِكَ وَ مَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَی القائمینَ بِالْقِسْطِ مِنْ عِبادِكَ وَ اَدَّخَرْتَ لَهُمْ مِنْ ثَوابِكَ مَا تَرْفَعُ لَهُمْ بِهِ الدَّرَجاتِ إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشاءُ وَ تَحكُمُ ما تُرِیدُ[۱] وَ صَلّی اللهُ عَلَی خِیَرَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرین [الأَطْهار]. اللّهُمَّ إنّی اَجِدُ هٰذِهِ النُّدْبَة امْتَحَتْ دِلالَتُها، وَ دَرَسَتْ اَعْلامُها وَ عَفَتْ آلاءُ ذِكْرِها وَ تَلاوَةَ الْحُجَّةِ بِهَا اللّهُمَّ إنّی اَجِدُ بَیْنِی وَ بَیْنَكَ مُشْتَبِهاتٍ تَقْطَعُنِی دُونَكَ، وَ مُبْطِئاتٍ تُقْعِدُنِی عَنْ اِجابَتِكَ، وَ قَدْ عَلِمْتَ اَنَّ عَبْدَكَ لا یَرْحَلُ اِلَیْكَ اِلّا بِزادٍ وَ اِنَّكَ لا تُحْجَبُ عَنْ خَلْقِكَ اِلّا اَنْ تُحْجِبَهُمُ الاَعْمالُ دُونَكَ، وَ قَدْ عَلِمْتُ اَنَّ زادَ الرّاحِلِ اِلَیْكَ عَزْمُ اِرادَةٍ یَخْتارُكَ بها، [فیصیر] وَ یَصیرُبِها اِلیٰ مایُؤَدّی اِلَیْكَ اللّهُمَّ وَ قَدْ ناداكَ بِعَزْمِ الْاِرادَةِ قَلْبِی، وَ اسْتَبْقی نِعْمَتَكَ بِفَهْمِ حُجَّتِكَ لِسانِی وَ ما تَیَسَّرَلِی مِنْ اِرادَتِكَ. اَللّهُمَّ فَلا اَخْتَزِلَنَّ عَنْكَ وَ اَنَا اُؤمك، وَ لا اُخْتَلِجَنَّ عَنْكَ وَ اَنَا اَتحراكَ. اَللّهُمَّ وَ اَیِّدْنا بِما تَسْتَخْرِجُ بِهِ فاقَةَ الدُّنْیا مِنْ قُلُوبِنا، وَ تَنْعَشُنا مِنْ مَصارِعِ هَوانِها [هَواها]، وَ تَهْدِمُ بِهِ عَنّا ما شُیِّدَ مِنْ بُنْیانِها، وَ تَسْقِیَنا بِكَأسِ السَّلْوَةِ عَنْها، حَتّیٰ تُخَلِّصَنا لِعِبادَتِكَ، وَ تُورِثَنا مِیراثَ اَوْلِیائِكَ، الَّذین ضَرَبْتَ لَهُمُ الْمَنازِلَ اِلیٰ قَصْدِكَ وَ آنَسْتَ وَحْشَتَهُمْ حَتّیٰ وَصَلُوا اِلَیْكَ. اَللّهُمَّ وَاِنْ كانَ هَوًی مِنْ هَوَی الدُّنْیا اَوْ فِتْنَةً مِنْ فِتَنِها عَلِقَ بِقُلُوبِنا حَتّیٰ قَطَعَنا عَنْكَ، اَوْ حَجَبَنا عَنْ رِضْوانِكَ اَوْ قَعَدَ بِنا عَنْ اِجابَتِكَ، اللّهُمَّ فَاقْطَعْ كُلَّ حَبْلٍ مِنْ حِبالِها جَذَبَنا عَنْ طاعَتِكَ وَ اَعْرَضَ بِقُلُوبِنا عَنْ اَداءِ فَرآئضِكَ وَ اسْقِنا عَنْ ذٰلِكَ سَلْوَةً وَ صَبْراً یُورِدُنا عَلیٰ عَفْوِكَ، وَ یُقَوِّمُنا [وَ یُقَدِّمُنا] عَلیٰ مَرْضاتِكَ اِنَّكَ وَلِیّ ذٰلِكَ. اَللّهُمَّ وَ اجْعَلْنا قائِمینَ عَلیٰ اَنْفُسِنا بِاَحْكامِكَ، حَتّیٰ تُسْقِطَ عنامؤنَ الْمَعاصِی وَ اقْمَعِ الْاَهْواءَ اَنْ تَكُونَ مُشاوَرَةَ [مساورة] وَهَبْ لَنا وَطْئَی آثارِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

---

۱. تا اینجا طبق روایت مهج الدعوات پایان دعا است، و بقیه در مصباح المتهجد ۱۳۷ ـ ۱۴۴ و مختصر المصباح آمده است. (مؤلف)

صَلواتُكَ عَلَيهِ وَ عَلَيهِم وَ اللُّحُوقَ بِهِمْ حَتّىٰ يَرْفَعَ الدِّيْنُ [حَتّىٰ تَرْفَعَ لِلّدين أعلاماً] اَعْلامَهُ ابْتِغاءَ الْيَوْمِ الَّذي عِنْدَكَ. اَللّٰهُمَّ فامنُنْ [فَمُنَّ] عَلَيْنا بِوَطْيءِ آثار سَلَفِنا، وَاجْعَلْنا خَيْرَ فُرُطٍ لِمَنِ ائْتَمَّ بِنا، فَاِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ وَذٰلِكَ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسيرٌ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمينَ وَ صَلَّى اللهُ عَلى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ [النَّبِيّ] وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ الاَبْرارِ [وَسَلَّمَ تَسْليماً]»؛ حمد مخصوص خداوند است به جهت شکر نعمتهایش، و به خاطر استدعای فزونیش و خالص شدن تنها برای او به عنایت او، و به ذات اقدسش پناه بردن از اینکه کفران نعمتهایش انجام گردد، و به عظمت و کبریائیش الحاد شود، حمد کسی که می‌داند آنچه نعمت دارد از پروردگارش می‌باشد، و هر آنچه از عقوبت او به وی می‌رسد بر اثر کارهای ناشایست خودش و از دست اعمالش می‌رسد، و درود خداوند بر حضرت محمد بنده و رسول او، و برگزیدهٔ از خلقش و وسیلهٔ مؤمنین به سوی رحمت الهی، و بر آل او که ولّی امر اویند. بار خدایا تو به فضلت فرا خواندی، و به دعایت امر فرمودی و برای بندگانت اجابت دعا را ضمانت کردی، و هر کس که با رغبت به سوی تو آمد و حاجت به درگاه تو آورد ناامید نساختی، و هیچ دست حاجت‌خواهی را خالی از عطایت باز نگردانیدی، و از بخششها و مراحمت ناامید نفرمودی، و کدام رونده‌ای به درگاه تو روی آورد و تو را نزدیک نیافت، یا کدام وارد شونده بر تو وارد گردید و موانعی او را از رسیدن به تو بازداشت! بلکه کدام کاوشگر از فضل تو به فیض جود تو سیراب نگشت، و کدام تلاشگر افزون خواه از عطای سیل آسای تو نومید باز گردید! بار خدایا و من با درخواستم به سوی تو روی آورده‌ام، و درب فضل تو را با دست مسئلت خویش کوبیده‌ام، و دلم با خشوع بیچارگی با تو راز همی گوید، و تو را بهترین شفیع خودم نزد تو یافته‌ام، هر حاجت که برایم پدید می‌آید را پیش از آنکه به اندیشه‌ام راه یابد یا از ذهنم بگذرد می‌دانی. پس ای پروردگار دعایم را به اجابت مقرون و متصل گردان، و درخواستم را با رسیدنم به مقصود همراه ساز. بار خدایا و همانا انحراف فتنه‌ها ما را فرا گرفت، و پردهٔ حیرت بر ما فرو افتاد، و خواری و کوچکی بر سر ما کوفته شد، و کسانی که در امر دین تو امانتدار نیستند بر ما حکومت کردند، و امور ما را کانونهای أبنه در ربودند. کسانی که حکم تو را تعطیل گذاشته و در از بین بردن بندگان و به فساد کشیدن بلاد تو اهتمام نموده‌اند. بار خدایا و به درستی که حق ما پس از تقسیم

شدن در دست غاصبان متداول گشت، و حکومت بر ما پس از مشورت به چیره شدن و زورمندی واقع شد، و پس از آنکه برگزیدهٔ امت بودیم میراث آنها شدیم که وسایل لهو و بازیگری با سهم یتیم و بیوه خریداری گردید، و اهل ذمّه بر مردم مؤمن حکومت یافتند، و فاسقان هر قبیله عهده‌دار امور آنان گشتند. که نه دفاع کننده‌ای هست تا آنها را از هلاکت دور سازد و نه سرپرستی که به آنان با دیدهٔ مهر بنگرد، و نه صاحبِ مهربانی که جگر تفتیده را از گرسنگی برهاند و آن را اسیر کند، پس آنان با خواری در خانهٔ گمشده‌ای واقع شده‌اند و گرفتار فقر و همنشین اندوه و ذلت می‌باشند.

بار خدایا و کشتزار باطل را فصل درو فرا رسید، و رشد آن مرحلهٔ نهائیش را طی کرد، و پایه‌اش را محکم ساخت، و فراریانش را فراهم آورد و نوزادش به سرعت بزرگ و شاخه‌اش بلند گردید و همه جا را فرا گرفت. بار خدایا دست درو کننده‌ای از حق برآور که آن را فرو افکند و ساقه‌اش را خُرد سازد و مواضع قدرتش را منهدم کند، و بینیش را به خاک بمالد، تا باطل با چهرهٔ کریهش مخفی گردد و حق با صورت زیبایش آشکار شود.

بار خدایا و برای ستم هیچ ستونی بر جای مگذار مگر اینکه آن را در هم بشکنی و هیچ سپری را مگر اینکه از میان برداری و هیچ مجمع باطلی را مگر اینکه پراکنده سازی، و هیچ دستهٔ مسلحی را مگر اینکه خلع سلاح فرمایی و هیچ پایهٔ بلندی مگر اینکه آن را فرو افکنی، و هیچ پرچم افراشته شده‌ای را مگر اینکه سرنگونش سازی و هیچ سرسبزی را مگر اینکه نابودگردانی. بار خدایا خورشید ستم را تاریک و روشنیش را زایل، و یادش را محو گردان، و به وسیلهٔ حق سر آن را جدا کن، و لشکریانش را هلاک ساز، و دلهای اهل آن را ترسان فرمای.

بار خدایا و از برای آن باقیمانده‌ای مگذار جز اینکه بر باد فنا دهی، و هیچ بنیادی مگر اینکه با خاک یکسان نمایی، و هیچ رشته‌ای را مگر اینکه از هم بگسلی و هیچ اسلحه‌ای مگر اینکه آن را ضعیف سازی، و هیچ تیزی را مگر اینکه کُند نمایی، و هیچ زمین دور دستی را مگر اینکه تحت نفوذ حق قرار دهی، و هیچ بردارندهٔ پرچمی مگر اینکه سرنگون سازی. بار خدایا و یاران باطل را پس از الفت به هم در حالی که دشمن یکدیگر شده باشند به ما بنمایان و بعد از آنکه با یکدیگر متحدند پراکنده‌شان ساز، و پس از آنکه بر

امت غالب گردیده‌اند سرافکنده گردان، و روز عدل و داد را آشکار فرمای، و آن را همیشگی قرار ده که شبی در پی آن نیاید، و نوری که هیچ چیز دیگری با آن نیامیزد. و از نخستین ابر آن ما را برخوردار ساز، و برکتش را بر ما فرو ریز، و آن را بر سنیره‌جویان با وی غالب گردان، و بر هر کس که با وی دشمن باشد پیروزش بگردان.

بار خدایا و حق را به وی آشکار و صبح آن را در تاریکیهای سخت و حیرتهای دشوار، تابناک فرمای. خداوندا و دلهای مرده را به او زنده کن و هواهای پراکنده و آراء مختلف را به او جمع و فراهم گردان. و حدود تعطیل شده و احکام متروک مانده را به او برپا ساز، و شکمهای گرسنهٔ مستمند را به او سیر گردان و بدنهای خسته شده را به او راحت ببخشای، همچنان که زبان ما را به یاد او گرداندی و دعا کردن برای او را در اندیشه‌هایمان نشاندی و دعوت کردن و جمع نمودن و سوق دادن غافلان را به سوی او به ما توفیق دادی، و محبتش را در دلهای ما افکندی، و خواستن او و گمان نیک نسبت به تو برای برپا ساختن مراسمش را در وجود ما قرار دادی بار خدایا پس برای ما وجود او را بر بهترین باورها پدیدآور ای تحقق دهندهٔ گمانهای نیک و ای راست آورندهٔ امیدهای پوشیده، بار خدایا و بر کسانی که دربارهٔ او نسبت به کار تو به تردید افتاده‌اند حقیقت امر را روشن ساز و گمانهای ناامیدان از رحمت تو و مأیوسان از او را برخلاف درآور، بار خدایا ما را وسیله‌ای از وسایل او و نشانه‌ای از نشانه‌های او و پناهگاهی از پناهگاههای او قرار ده و ما را از آبرومندان دوران او به شمار آور، و به یاری کردنش گرامیمان بدار. و به برکت او در وجود ما سودی برای او قرار ده، و مگذار که حسودان نعمتها و آنان که در انتظار شکستمان نشسته‌اند و آرزوی گرفتار شدنمان را دارند ما را شماتت کنند. که ای پروردگار تو می‌بینی که از قدرت ما خارج است و از دستمان برنمی‌آید که با دشمنانمان درآویزیم، و در پی نابودی و هلاکتشان برآییم، و نیز می‌بینی که تمام وسایل راحتی برای آنها فراهم است، و نسبت به ما چه کینه‌ها که پنهان داشته‌اند و در انتظار فرصت هستند و در پی یورش بردن علیه ما هنگام غافل ماندنمان می‌باشند.

بار خدایا و تو ما را از خودمان آگاه ساخته‌ای و از عیبهایمان خصلتهایی را به ما نشان داده‌ای که بیم داریم آنها شایستگی اجابت تو را از ما سلب کنند، و همانا تو بر کسانی که

سزاوار نیستند تفضّل داری، و بر غیر خواهندگان نیز احسان آغاز می‌کنی. پس بر اساس کرم وجود و فضل و مرحمتت نیاز ما را برآورده ساز، که به درستی تو آنچه بخواهی انجام می‌دهی و هر آنچه اراده کنی حکم می‌نمایی، ما به سوی تو زاری می‌کنیم و از تمام گناهانمان توبه می‌نماییم.

بار خدایا و آن دعوت کننده به سوی تو، و برپا کنندهٔ قِسط و داد از بندگان تو، که نیازمند رحمت تو و محتاج کمک به تو بر اطاعتت، که تو نعمتت را بر او آغاز فرموده‌ای، و جامه‌های گرامی‌داشتت را بر اندامش پوشانیده‌ای، و مهر فرمانبرداریت را بر او افکنده‌ای، و جایگاه محبتت را در دلها به وسیلهٔ او محکم فرموده‌ای، و به برپاداشتن آنچه اهل زمانش از امر تو چشم پوشیده‌اند توفیقش داده‌ای، و پناهگاه بندگان مظلومت ساخته‌ای و یاری کنندهٔ هر آن کس که یاوری جز تو نمی‌یابد، و تجدید کنندهٔ هر آنچه از احکام کتاب تو تعطیل مانده، و بنا کنندهٔ آنچه از نشانه‌های سنت پیغمبرت ـ که بر او و خاندانش سلام و درود و رحمت و برکات تو باد ـ خراب (یا رَدّ) شده است، پس ای پروردگار، او را از شرّ تجاوزگران در حفظ و حمایتت بگیر، و دلهایی که از دست ستم کنندگان به دین انحراف یافته به او درخشان ساز، و به (دست) او به برترین جایگاههایی که بپاخاستگان به قسط تو از پیروان پیغمبران رسیده‌اند نایل فرمای.

بار خدایا و هر آن کس را که سهمی از بازگشت به محبتت برایش قرار نداده‌ای و هر که در پی دشمنی با او است به [دست] او خوار گردان، و هر کس که با خواری او می‌خواهد بر دین تو فساد ایجاد کند و جمع او را پراکنده سازد را به سنگ شکننده‌ات گرفتار کن، و به خاطر کسی که به جهت خودش با هیچ نزدیک و دور و خویشاوند و بیگانه کینه و دشمنی ندارد، و دشمنی او با خویش و بیگانه در راه تو است، به خاطر او غضب کن، البته تو بر او منت داری نه اینکه از او بر تو منّتی باشد، بار خدایا پس همچنان که او خود را در راه تو معرض آزار بیگانگان قرار داد، و جان خویش را به خاطر حمایت از حریم مؤمنین به راه تو سپرد و شرّ ستمگران مرتد تردید کننده را دفع کرد تا اینکه گناهانی که آشکار شده بود مخفی داشت، و آنچه علما پشت سرافکنده بودند ـ از اموری که پیمان گرفته بودی آنها را برای مردم بیان سازند و کتمان نکنند ـ آشکار نمود، و به

اقرار به اطاعت تو (یا تنها تو را اطاعت کردن) و اینکه احدی از آفریدگانت را با تو شریک ننمایند، ـکه امر او بر امر تو برتری داده شود ـ دعوت کرد، با چشیدن همه تلخیهای خشم که دلها را جریحه‌دار می‌سازد و آنچه پیاپی از غمها برای او پیش می‌آید، و مصیبتهای تازه‌ای که پیوسته بر او فرو می‌ریزد، و غصه‌های غیر قابل تحملی که از گلوها فرو نمی‌شوند و مردمان تاب کشیدن بار آنها را ندارند، از جهت نظر افکندنی بر یکی از دستورات مخالفت شدهٔ تو که [به سبب حجاب غیبت] تغییر و باز گرداندنش به آنچه خواستهٔ تو است از دستش برنمی‌آید.

پس بار خدایا کمرش را با یاریت ببند، و نسبت به آنچه پیش از این نمی‌توانست انجام دهد یعنی دور راندن چراکنندگان در نعمتهایت دستش را باز گردان و نیرویش را با تأییدت گسترش بخش، و ما را با محروم شدن از أنس به او به وحشت مینداز، و او را از آرزوی صلاح فراگیرندهٔ أهل آیین او و عدالت آشکار شونده در امتش باز مدار.

بار خدایا و به جهت آنچه از امر تو بپا داشته در ایستگاه حساب (روز قیامت) جایگاهش را والا قرار ده، و پیغمبرت محمد ـکه درود تو بر او و آل او باد ـ را به دیدارش شاد گردان، و نیز پیروان دعوت آن حضرت را (به دیدار او) مسرور ساز، و بر آنچه از امرت که می‌بینی او به پای می‌دارد پاداشش را افزون کن، و نزدیک بودنش را نسبت به خویش در زندگانیش آشکار فرمای، و به بیچارگی ما در غیبت او و سر فرود آوردنمان برای کسی که به وجود آن جناب او را خوار می‌داشتیم چون چهره‌اش را از ما پنهان ساختی بر ما رحم کن، و نیز کسانی که دستهای ما بر آنها باز بود تا از عصیان تو آنان را باز داریم دستهایشان را بر ما گستردی و بعد از اجتماع و الفت در زیر سایهٔ عنایت او پراکنده شدیم و افسوس‌مان را به هنگام مرگ به جهت اینکه توفیق یاری او نصیبمان نشد و در خواستمان حقوقی را که ضایع گردیده و قابل تدارک نیست، رحم کن.

بار خدایا و او را از آنچه بر وی از آن ترسیده می‌شود در امان بدار، و تیرهای نیرنگی که دشمنان به سوی او و شریکان در امر او و یارانش بر فرمانبرداری پروردگارش متوجه می‌سازند از آنان دور گردان، [یارانی] که سلاح و دژ و پناهگاه و مایهٔ انس او قرار داده‌ای، آنان که خاندان و فرزندان خویش را ترک گفتند، و در وطن قرار نگرفتند، و بسترهای

راحت را واگذاشتند، از تجارتهایشان روی برگرفتند، و به زندگی دنیوی و امر معاش خود بی‌اعتنا شدند، و بی‌آنکه از شهر و دیارشان غایب (یا بی‌نیاز) شده باشند از مجالسشان دور ماندند، و با افراد بیگانه‌ای که در امرشان آنان را یاری کنند هم پیمان گشتند، و نزدیکانشان راکه از آنان و شیوه‌شان روی تافتند ترک نمودند، و پس از پشت بهم کردن و جدایی در روزگار با هم اُلفت گرفتند، و از وسایل مربوط به زندگی ناچیز و گذرای دنیا یکباره بریدند.

بار خدایا پس آنان را در امان محکم خویش بسپار و در سایهٔ حمایتت قرار ده، و آزار هر کس از بندگانت که قصد دشمنی با ایشان را دارد از آنان باز گردان، و از جهت دعوتشان به سوی تو، کفایت و یاری و تأیید و پیروزیت را نسبت به آنان بسیار ساز، و با یاری و تأییدت آنان را مَدَد (یاری) کن، و با حق آنان باطل هر کس که می‌خواهد نور تو را خاموش سازد را نابود گردان.

بار خدایا و هر شهر و دیار و تمام آفاق و اقطار را از قسط و عدل و مرحمت و فضل آکنده ساز، و بر آنچه سزاوار کرم وجود تو است آنچنان که بر بپاخاستگان به قسط از بندگانت منت نهاده‌ای و از ثوابت برایشان ذخیره فرموده‌ای اینان را پاداش عطا کن، آنچنان که درجاتشان را بالا بری که البته تو آنچه بخواهی انجام می‌دهی و آنچه اراده کنی حکم می‌فرمایی و درود خداوند بر برگزیدگان از خلقش حضرت محمد و خاندان پاکیزه‌اش باد. بار خدایا چنین می‌یابم که این دعوت دلالت و برکاتش محو گردیده و نیز احتجاج به آن زایل گشت.

بار خدایا من میان خودم و تو موارد شبهه ناکی را می‌یابم که مرا از تو جدا می‌سازند، و کارهای ناپسندی که از اجابت تو باز می‌دارند، و من به یقین دانسته‌ام که بندهٔ تو جز با همراهی توشه به سوی تو رهسپار نگردد، و تو از خلق خویش پوشیده نمی‌مانی جز اینکه کارهای آنان ایشان را از تو محجوب می‌سازد، و البته دانسته‌ام که توشهٔ رهرو به سوی تو ارادهٔ نیرومندی است که تو را به آن اختیار می‌کند، و به وسیلهٔ آن در راهی که به تو منتهی می‌شود واقع می‌گردد، بار خدایا و به درستی که با ارادهٔ قوی دلم تو را ندا می‌کند، و زبانم با شناخت حجتت بقای نعمتت و آنچه از اراده‌ات فراهم آید را می‌خواهد. بار خدایا پس

من از تو بریده نشوم و حال آنکه به تو روی می‌آورم. و از تو رانده نگردم در حالی که در جستجوی تو هستم. بار خدایا و ما را یاری فرمای به وسیلهٔ چیزی که به آن توجه به دنیا را از دلهایمان بیرون کنی. و از افتادن به پستی آن ما را نگهداری. و آنچه از دنیا بر زندگی ما ساخته شده منهدم سازی. و جام تسلی یافتن از آن را به ما بنوشانی. تا اینکه ما را برای عبادتت خالص گردانی. و میراث دوستانت را به ما بسپاری. دوستانی که منزلگاههایی تا به مقصد خودت برایشان قرار دادی. و وحشت آنان را با اُنس گرفتن با خویش زایل نمودی تا اینکه به تو رسیدند. بار خدایا و چنانچه یکی از هواهای دنیوی یافتنه‌ای از فتنه‌های آن به دلهای ما بسته شده است تا ما را از تو جدا ساخته، یا از خشنودیت ما را بازداشته، یا از پاسخگویی تو محروممان نموده است، پس ای خدا هر رشته از رشته‌های دنیا که ما را از اطاعتت کنار کشیده و دلهایمان را از انجام فرایض تو منحرف ساخته آن را قطع کن. و به جای آن جرعهٔ تسلی و صبر به ما بچشان که ما را به کنار دریای بخششت برساند. و با خشنودیت ما را پیش برد که این امر به دست تو است.

بار خدایا و ما را با احکام خویش بر خودمان مسلط گردان تا اینکه رنج گناهان را از ما کنار زنی. و هوسهایمان را از اینکه مورد مشورت قرار گیرند سرکوب کن. و پیروی از آثار محمد و آل او ـ که سلام بر او و آنان باد ـ و پیوستن به آنان را به ما عنایت کن تا آنکه دین پرچمهایش را برافرازد (تا آنکه پرچمهایی برای دین برافرازی) به طلب روزی که نزد تو است. بار خدایا بر ما منت گذار که از آثار پیشینیانمان پیروی کنیم، و ما را بهترین پیشگامانی از پیروانشان قرار ده که تو بر هر چیز توانایی. و این بر تو آسان است. و تو مهربانترین مهربانانی. و درود خداوند بر آقایمان حضرت محمد و خاندان پاک پاکیزهٔ نیکوی او باد و سلام خاص خداوند بر آنان باد.

۵ ـ دعای ندبه

و از جمله دعاهای ارزنده‌ای که در این باب روایت شده دعای ندبه است که در کتاب زاد المعاد[۱] به حذف سند از ششمین امامانِ معصوم ﷺ روایت گردیده، و خواندن آن در

---

۱. زاد المعاد، ۴۹۱ ـ ۵۰۴.

چهار عید ـ یعنی: جمعه و فطر و قربان و غدیر ـ تأکید شده است.

و در مزار بحار[1] آن را از سید بن طاووس از بعضی علمای ما روایت آورده که گفت: محمد بن علی بن أبی‌قرّه گوید: دعای ندبه را از کتاب محمد بن الحسین بن سفیان بزوفری ﷺ نقل نمودم، و یادآور شده که این دعا برای صاحب الزمان صلوات الله علیه است، و مستحب است که در عیدهای چهارگانه این دعا خوانده شود.

و نیز عالم أجل نوری ﷺ در کتاب تحیة الزائر به نقل از مصباح الزائر[2] سید بن طاووس و مزار محمد بن المشهدی از محمد بن علی بن أبی‌قرّه به نقل از کتاب بزوفری این دعا را روایت نموده است. و همچنین نوری ﷺ آن را از کتاب مزار قدیم روایت کرده، و افزوده که در شب جمعه نیز ـ همچون عیدهای چهارگانه ـ خواندنش مستحب می‌باشد.

بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

الحَمْدُللهِ [الَّذِی لا إلٰهَ إلاَّ هوَ وَلَهُ الحَمْدُ] رَبِّ العالَمينَ وَصَلَّى اللهُ عَلىٰ [سَيِّدِنَا] مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسليماً اللَّهُمَّ لَكَ الحَمْدُ عَلَى مَا جَرَىٰ بِهِ قَضَاؤكَ فِی أوْلِيَائِكَ الَّذِينَ اَسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ إذْ اَخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ ما عِنْدَكَ مِنَ النَّعِيمِ المُقِيمِ الَّذِی لا زَوَالَ لَهُ وَلا اَضْمِحْلالَ بَعْدَ أنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِی دَرَجَاتِ هٰذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَزُخْرُفِهَا وَزِبْرِجِهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذٰلِكَ وَعَلِمْتَ مِنْهُمُ الوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ العَلِيَّ وَالثَّنَاءَ الجَلِيَّ وَأهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلائِكَتَكَ و أكْرَمْتَهُمْ [كرّمْتهُمْ] بِوَحْيِكَ وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُمُ الذَّرِيعَةَ [الذَّرَائِعَ] اِلَيْكَ وَالوَسِيلَةَ إلىٰ رِضْوَانِكَ فَبَعْضٌ أسْكَنْتَهُ جَنَّتَكَ إلىٰ أنْ أخرَجْتَهُ مِنْهَا وَبَعْضٌ حَمَلْتَهُ فی فُلْكِكَ وَنَجَّيْتَهُ وَمَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الهلَكةِ بِرَحْمَتِكَ وَبَعْضٌ اَتَّخَذْتَهُ لِنَفْسِكَ خَليلاً وَسَألَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فی الآخِرينَ فَأجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذٰلِكَ عَلِيّاً وَبَعْضٌ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيماً وَجَعَلْتَ لَهُ مِنْ أخِيهِ رِدءً وَوَزِيراً وَبَعْضٌ أوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِ أبٍ وَآتَيْتَهُ البَيِّنَاتِ وَأيَّدْتَهُ بِرُوحِ القُدُسِ. وَكُلًّا [وَكُلٌّ] شَرَعْتَ لَهُ شَرِيعَةً وَنَهَجْتَ لَهُ مِنْهَاجاً وَتَخَيَّرْتَ لَهُ أوْصيَاءَ مُسْتَحْفِظاً بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ مِنْ مُدَّةٍ إلىٰ مُدَّةٍ إقَامَةً لِدِينِكَ وَحُجَّةً عَلىٰ عِبَادِكَ وَلِئَلَّا يَزُولَ الحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَيَغْلِبَ البَاطِلُ عَلَى أهْلِهِ وَلا يَقُولَ أحَدٌ لَوْ لا أرْسَلْتَ إلَيْنَا

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۰ـ۱۰۴.

۲. مصباح الزائر، ۲۳۰ـ۲۳۴.

رَسُولاً مُنْذِراً وَ أَقَمْتَ لَنَا عَلَماً هَادِياً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى إِلىٰ أَنْ انْتَهَيْتَ بِالأَمْرِ إِلىٰ حَبِيبِكَ وَنجِيبِكَ مُحمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَكَانَ كَمَا انْتَجَبْتَهُ سَيِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَ صَفْوَةَ مَنْ اصْطَفَيْتَهُ وَ أَفْضَلَ مَنْ اجْتَبَيْتَهُ وَ أَكْرَمَ مَنْ اعْتَمَدْتَهُ قَدَّمْتَهُ عَلَى أَنْبِيَائكَ وَ بَعَثْتَهُ إِلىٰ الثَّقَلَينِ مِنْ عِبَادِكَ وَ أَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ وَ سَخَّرْتَ لَهُ البُرَاقَ وَ عَرَجْتَ بِهِ إِلىٰ سَمَائِكَ، وَ أَوْدَعْتَهُ عِلْمَ [مَا كَانَ وَ] مَا يَكُونُ إِلىٰ انْقِضَاءِ خَلْقِكَ ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ وَ حَفَفْتَهُ بِجَبْرَئِيلَ وَ ميكَائيلَ وَ المُسَوِّمينَ مِنْ مَلائكتِكَ وَ وَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهِرَ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ المُشْرِكُونَ وَ ذٰلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مُبَوَّءَ صِدْقٍ مِنْ أَهْلِهِ وَ جَعَلْتَ لَهُ وَ لَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَ هُدىً لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً، وَ قُلْتَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ [ثُمَّ] وَ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فى كِتَابِكَ فَقُلْتَ: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا المَوَدَّةَ فى القُرْبىٰ﴾ وَ قُلْتَ: ﴿مَا سَئَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾ وَ قُلْتَ: ﴿مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً﴾ فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَ المَسْلَكَ إِلىٰ رِضْوانِكَ فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقَامَ وَلِيَّهُ عَلِيَّ بنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيهما وَ آلِهِمَا هَادِياً إِذْ كَانَ هُوَ المُنْذِرُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَقَالَ وَ المَلأُ أَمَامَهُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ أَنَا نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ، وَ قَالَ: أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَايِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى، وَ أَحَلَّهُ مَحَلَّ هٰرونَ مِنْ مُوسىٰ فَقَالَ: أَنْتَ مِنِّى بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلَّا أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي، وَ زَوَّجَهُ ابْنَتَهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ العَالَمينَ وَ أَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ وَ سَدَّ الأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ فَقَالَ: أَنَا مَدِينَةُ العِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ [المَدِينَةَ وَ] الحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي وَ الايمَانُ مُخَالِطٌ لَحْمَكَ وَ دَمَكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ أَنْتَ غَداً عَلَى الحَوْضِ [وَ أَنْتَ غَداً عَلَى الحَوْضِ مَعِي وَ أَنْتَ] خَلِيفَتِي وَ أَنْتَ تَقْضِي دَيْنِي وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي وَ شِيعَتُكَ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ مُبْيَضَّةً وُجُوهُهُمْ حَوْلِي فى الجَنَّةِ وَ هُمْ جِيرَانِي وَ لَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرَفِ المُؤْمِنُونَ بَعْدِي. وَكَانَ بَعْدَهُ هُدىً مِنَ الضَّلالِ وَ نُوراً مِنَ العَمىٰ وَ حَبْلَ اللهِ المَتِينَ وَ صِرَاطَهُ المُسْتَقِيمَ لا يُسْبَق بِقَرَابَةٍ فى رَحِمٍ وَ لا بِسَابِقَةٍ فى دِينٍ وَ لا يُلْحَقُ فى مَنْقَبَةٍ

مِنْ مَنَاقِبِهِ يَحْذُو حَذْ وَالرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا وَ يُقَاتِلُ عَلَى التَّأوِيلِ وَلاَ تَأخُذُهُ فی اللهِ لَوْمَةُ لائمٍ قَدْ وَتَرَفِيهِ صَنَادِيدَ العَرَبِ وَقَتَلَ أَبْطَالَهُم وَنَاوَشَ ذُؤبَانَهُمْ وَأَوْدَعَ [فَأوْدَعَ] قُلُوبَهُمْ أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَخَيْبَرِيَّةً وَحُنَيْنِيَّةً وَغَيْرَ هُنَّ فَأَضَبَّتْ عَلَىٰ عَدَاوَتِهِ وَأَكَبَّتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَالقَاسِطِينَ وَالمَارِقِينَ وَلَمَّا قَضَىٰ نَحْبَهُ وَقَتَلَهُ أَشْقى [الأَشْقِيَاءِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَ] الآخِرِينَ يَتْبَعُ أَشْقَى الأَوَّلِينَ لَمْ يُمْتَثَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللهِ (الرسول) صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ فی الهَادِينَ بَعْدَ الهَادِينَ وَالأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلىٰ مَقْتِهِ مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ وَإقصَاءِ وُلْدِهِ إلَّا القَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الحَقِّ فيهِمْ فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ وَسُبِيَ مَنْ سُبِيَ وَأُقصِيَ مَنْ أُقصِيَ وَجَرَىٰ القَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجىٰ لَهُ حُسْنُ المَثُوبَةِ إذْكَانَتِ الأرْضُ لِلّٰهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَسُبحَانَ رَبِّنَا إنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً وَلَنْ يُخْلِفَ اللهُ وَعْدَهُ وَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ. فَعَلىٰ الأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ صَلَّى اللهُ عَلَيهما وَآلِهما فَلْيَبْكِ البَاكُونَ وَإيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ وَلِمِثْلِهِمْ فَلْتُذْرَفِ الدُّمُوعُ وَلْيَصْرَخِ الصَّارِخُونَ وَيَضِجَّ الضَّاجُّونَ وَيَعِجَّ العَاجُّونَ أينَ الحَسَنُ أينَ الحُسَينُ أينَ أبنَاءُ الحُسَينِ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ وَصَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ أيْنَ السَّبيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ أينَ الخِيَرَةُ بَعْدَ الخِيَرَةِ اينَ الشُّمُوسُ الطَالِعَةُ أينَ الأقمَارُ المُنِيرةُ أينَ الأنْجُمُ الزَّاهِرَةُ اينَ أعْلامُ الدينِ وَقَوَاعِدُ العِلْمِ أينَ بَقِيَّةُ اللهِ الَّتِي لا تخلو منَ العتْرَةِ الطَّاهِرَةِ [الهاديَةِ] اينَ المُعَدُّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظَّلَمَةِ أينَ المُنْتَظَرُ لإقامَةِ الأمْتِ وَالعِوَجِ أينَ المُرتَجَىٰ لإزالَةِ الجَوْرِ وَالعُدْوَانِ أينَ المُدَّخَرُ لِتَجْدِيدِ الفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ اينَ المُتَخَيَّرُ لإعادَةِ المِلَّةِ وَالشَّريعَةِ اينَ المؤمَّلُ لا حياءِ الكتاب وَحُدودِهِ اينَ مُحيِى مَعالم الدّينِ وَأَهْلِهِ اينَ قاصِمُ شَوْكَةِ المُعْتَدِينَ اينَ هادِمُ أَبْنِيَةِ الشِّرْكِ وَالنفاق اينَ مُبيدُ اهلِ الفسوقِ وَالعِصْيانِ اينَ حاصِدُ فُروعِ الغَيِّ وَالشقاق اينَ طامسُ آثارِ الزَّيغِ وَالأَهْوآءِ اَيْنَ قاطِعُ حَبائل الْكِذْبِ وَالإفْتراءِ اَيْنَ مُبيدُ العُتاةِ وَالمَرَدَةِ اَيْنَ مُسْتَأْصِلُ أَهْلِ الْعِنادِ وَالتَّضْليلِ وَالإلحادِ اَيْنَ مُعِزُّ الأَوْلِياءِ وَمُذِلُّ الأَعْداءِ ايْنَ جامعُ الكَلِمِ [الكَلِمَةِ] عَلَى التَّقْوىٰ اَيْنَ بابُ اللهِ الَّذى مِنْهُ يُؤتىٰ اَيْنَ وَجْهُ اللهِ الّذى إلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الأوْلِيآءُ اَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ اَهْلِ الأرْضِ وَالسَّمآءِ اَيْنَ صاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَناشِرُ رايَاتِ [رايَةِ] الْهُدىٰ اَيْنَ مُؤَلِّف شَمْلِ الصَّلاحِ وَالرِّضا اَيْنَ الطَّالِبُ بذُحُولِ الاَنبياءِ وَابْناءِ الأَنبياءِ اَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلا اَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلى مَنِ اعْتَدىٰ عَلَيْهِ وَافْتَرىٰ اَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذى يُجابُ إذا دَعا اَيْنَ صَدْرُ الْخلائِقِ

ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ اَيْنَ اَبْنُ النَّبِي الْمُصْطَفىٰ صَلَّى اللهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ابْنُ عَلِيّ الْمُرْتَضى وَ ابْنُ خَديجَةَ الْغَرّاءِ وَ ابْنُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ الْكُبْرىٰ بِاَبى اَنْتَ وَ اُمّى وَ نَفْسى لَكَ الْوِقآءُ وَ الْحِمىٰ يابْنَ السّادَةِ الْمُقَرَّبينَ يابْنَ النُّجَباءِ الْأَكْرَمينَ يَابْنَ الْهُداةِ الْمَهْدِيّينَ يَابْنَ الْخِيَرَة الْمُهَذَّبينَ يـابْنَ الْغَطارِفَةِ الْأَنْجَبينَ يابْنَ الْخَضارِمَةِ الْمُنْتَجَبينَ يـابْنَ الْقَماقِمَةِ الْأَكْرَمينَ يـابْنَ الاطـائب المعظّمينَ المُطهّرين يَابْنَ الْبُدُورِ الْمُنيرَةِ يَابْنَ السُّرُجِ الْمُضيئَةِ يَابْنَ الشُّهب الثّاقبةِ يـابْنَ الأنْجُمِ الزّاهرةِ يَابنَ السُّبُلِ الواضحَةِ يابنَ الأعلامِ اللّائحةِ يَابْنَ الْعُلُومِ الْكامِلَةِ يَابْنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورَة يَابْنَ الْمَعالِمِ الْمَأْثُورَةِ يَابْنَ المعجزات الْمَوجُودَةِ [يَابْنَ الدَّلائِلِ الْمَشْهودةِ] يَابْنَ الْصِراطِ الْمُسْتَقيمِ [يَابْنَ النَّباءِ العَظيمِ يَابْنَ مَنْ هُوَ فى اُمِّ الْكِتابِ لَدَىٰ اللهِ عَلِيٌّ حكيمٌ] يَابْنَ الآياتِ وَ الْبَيِّناتِ يَابْنَ الدَّلائل الظّاهِراتِ يَابْنَ الْبَراهينِ [الْواضِحاتِ] الباهِراتِ يَابْنَ الحُجَجِ البالِغاتِ [يَابْنَ النِّعَمِ السّابِغاتِ] يَابْنَ طٰه وَ الْمُحْكَماتِ يَابْنَ يٰس وَ الذّارِياتِ [يَابْنَ الطّورِ وَ الْعادِياتِ] يَابْنَ مَنْ دَنىٰ فَتَدَلّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ اَوْ أَدْنىٰ دُنُوّاً وَ اقْتراباً مِنَ الْعَلِيِّ الأَعْلىٰ، لَيْتَ شِعْرى اَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوىٰ بَلْ اَىُّ اَرْضٍ تُقِلُّكَ اَوْ الثَرىٰ [أَوْ ثرىٰ] اَبِرَضوى اَمْ غَيْرِها اَمْ ذِى طُوى عَزيزٌ عَلَيَّ أنْ أرىٰ الخَلْقَ وَلا تُرىٰ وَلا أسْمَعَ لَكَ حسيساً وَلا نَجْوىٰ، عَزيزٌ عَلَيَّ اَنْ تُحيطَ بِكَ دُونِىَ الْبَلْوى [عَزيزٌ عَلَيَّ اَنْ لايحيطَ بى دونَكَ البلوى] وَلا يَنالَكَ مِنّى ضَجيجٌ وَلا شكوىٰ بِنفسى أَنتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لمْ يَخْلُ مِنّا بِنَفْسى أَنْتَ من نَازحٍ مـانَزَحَ عـنّا بِنَفْسى أنتَ اُمْنِيَّةُ شائِقٍ تَمَنّىٰ [يَتَمَنّىٰ] مِنْ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ ذَكَرا فَحَنّا بِنَفسى اَنْتَ مِنْ عَقيدِ عِزٍّ لا يُسامىٰ بِنَفْسى اَنْتَ مِنْ اَثيل مَجْدٍ لا يُجارىٰ [لا يُحاذىٰ] بِنَفْسى اَنْتَ مِنْ تِلادِ نِعَمٍ لا تُضاهىٰ بِنَفْسى اَنْتَ مِنْ نَصيفِ شَرَفٍ لا يُساوىٰ، اِلىٰ مَتىٰ اَحارُ [احارُ] فيكَ يا مَوْلاىَ وَ إلىٰ مَتىٰ وَ اَىَّ خِطابٍ اَصِفُ فِيكَ وَ اَىَّ نَجْوىٰ عَزيزٌ عَلَيَّ أنْ أُجابَ دُونَکَ وَ اناغىٰ عَزيزٌ عَلَيَّ أنْ أبكيكَ وَ يخذُلَكَ الورىٰ، عَزيزٌ عَلَيَّ أنْ يَجْرِيَ عَلَيكَ دُونَهُمْ ماجَرَى هَلْ مِنْ مَعينٍ فَأُطيلَ مَعَهُ العَوِيلَ وَ الْبُكاءَ هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأُساعِدَ جَزَعَهُ إذَا خَلا هَلْ قَذِيَتْ عـينٌ فَسـاعَدَتْها عـينى [فَتُسعِدُها عينى] عَلىٰ القَذَى هَلْ اليكَ يَابنَ اَحْمَدَ سبيلٌ فَتُلْقَى [فَيُلقى] هَلْ يَتَّصِلُ يوْمُنا مِنْكَ بِغدِهِ فَنَحْظى مَتَى نَرِدُ مَناهِلَكَ الرَّوِيَّةَ فَنروى مَتَى نَنْتَقِعُ مِنْ عذبِ مائِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدى مَتَى نُغادِيكَ وَ نُراوِحُكَ فَتُقِرُّ [فَنَقِرَّ] عيناً [عيونُنا] مَتَى تَرانـا وَ نَـراكَ وَ قَـدْ نَشَـرْتَ لِـواءَ النَّصرِ تُرى أَتَرانا نَحُفُّ بِكَ وَ أَنْتَ تأُمُّ المَلاءَ وَ قَدْ مَلَئْتَ الأَرضَ عَدْلاً وَ أَذَقْتَ اعْدائَكَ هَواناً

وَ عِقَاباً وَ أَبَرْتَ العُتَاةَ وَ جَحَدَةَ الحَقِّ وَ قَطَعْتَ دَابِرَ المُتَكَبِّرِينَ وَ اجْتَثَثْتَ اصُولَ الظَّالِمِينَ وَ نَحنُ نَقُولُ الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العَالَمِينَ. اللّهُمَّ انتَ كَشَّافُ الكُرَبِ وَ البَلْوى وَ إِلَيكَ أَستَعْدِى فَعِنْدَكَ العَدْوىٰ وَ انتَ رَبُّ الآخِرَةِ وَ الدُّنيَا [وَ الأُولىٰ] فَأَغِثْ يا غياثَ المُسْتَغيثِينَ عُبَيدَكَ المُبْتَلى وَ أَرِهِ سَيِّدَهُ يا شَدِيدَ القُوىٰ وَ أَزِلْ عَنْهُ [بِهِ] الأَسىٰ وَ الجَوىٰ وَ بَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى العَرْش اَستَوى وَ مَنْ إِلَيهِ الرُّجعى وَ المُنْتَهىٰ. اللّهُمَّ وَ نَحْنُ عَبيدُكَ التائقونَ إِلىٰ وَليكَ المُذَكِّرِ بِكَ وَ بِنَبِيّكَ [الّذى] خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلاذاً وَ أَقَمْتَهُ لَنَا قِواماً وَ مَعَاذاً وَ جَعَلْتَهُ لِلْمُؤمِنينَ مِنّا إِماماً فَبَلِّغْهُ مِنّا [عَنّا] تحيّةً وَ سَلاماً وَ زِدْهُ بِذَلِكَ يَا رَبِّ اِكْرَاماً وَ اَجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ [لَنا] مُستَقَرّاً وَ مُقَاماً وَ أَتْمِمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ إِيّاهُ أَمامَنَا حَتّى تُورِدَنَا جِنَانَكَ وَ مُرافَقَةَ الشُّهَداءِ مِنْ خُلَصَائِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ وَ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ جَدِّهِ وَ رَسُولِكَ السَّيد الأكبَرِ وَ على ابيهِ السَّيِّدِ الأَصغَرِ وَجَدَّتِهِ الصِّدِّيقَةِ الكُبْرىٰ فاطمَةَ بنتِ مُحَمَّد صَلى اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ [اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ حُجَّتِكَ وَ وَلِيِّ أَمْرِكَ وَ صَلِّ عَلىٰ جَدِّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ السيدِ الاكبر وَ صَلِّ عَلىٰ عَلِيٍّ ابيه السيّدِ القَسْوَرِ وَ حَامِلِ اللّواءِ فى المَحْشرِ وَ ساقى اوليَاءِهِ مِنْ نَهرِ الكَوْثَرِ وَ الأَميرِ علىٰ سَائرِ البَشَرِ الَّذِى مَنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ ظَفَرَ وَ مَنْ لَمْ يؤمِنْ بِهِ فَقَدْ خَطَرَ وَ كَفَرَ صَلى اللهِ عليهِ وَ عَلى اخيهِ وَ عَلى نجلِهمَا المَيَامِينَ الغُرَرِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا اضاءَ قَمَرٌ وَ عَلى جَدَّتِهِ الصِّديقةِ الكُبْرى فاطمةَ الزهراءِ بنتِ مُحمَّدٍ المُصْطَفى صَلّى الله عَليهِ وَ آلِهِ] وَ عَلىٰ مَنْ اَصْطَفَيْتَ مِنْ آبائِهِ اَلبَررةِ وَ عَليهِ أَفْضَلَ وَ أَكمَلَ وَ أَتَمَّ وَ أَدْوَمَ وَ أَكْثَرَ [وَ أَكبَرَ] وَ أَوْ فَرَ مَا صَلَّيتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ اصْفِيائِكَ وَ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ صَلِّ عَلَيهِ صَلاةً لَا غَايَةَ لِعَدَدِها وَ لَا نِهَايَةَ لِمَدَدِهَا وَ لَا نَفَادَ لأَمَدِهَا اللّهُمَّ وَ أَقِمْ بِهِ الحقَّ وَ أَدحِضْ بِهِ البَاطلَ وَ أَدِلْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ أَذْلِلْ بِهِ أَعْدَائك وَصِلِ اللّهُمَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وُصْلَةً تُؤَدّى اِلىٰ مُرَافَقَةِ سَلَفِهِ وَ اَجْعَلْنا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْزَتِهِمْ وَ يَمْكُثُ فِى ظِلِّهِمْ وَ أَعِنّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقوقِهِ إِلَيهِ وَ الاجْتِهَادِ فِى طاعَتِهِ وَ اَجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ [وَ الاجتِنَابِ عَنْ مَعْصِيَتِهِ] وَ امْنُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ دُعَائَهُ وَ خَيْرَهُ مانَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَ فوزاً عِنْدَك وَ اَجْعَلْ صَلَاتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً وَ ذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً وَ دُعائنا بِهِ مستجابًا وَ اَجْعَلْ أرزقَنا بِهِ مَبْسُوطَةً وَ هُمومَنا بِهِ مَكْفِيَّةً وَ حَوائجَنَا بِهِ مَقْضِيَّةً وَ أَقبِلْ اَلينا بِوَجْهِكَ الكَرِيمِ وَ اَقْبَلْ تَقَرُّبَنَا إِلَيْكَ وَ اَنظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةً رَحِيمةً نَسْتَكْمِلُ بِهَا الكَرَامَةَ عِنْدَكَ ثُمَّ لَاتَصْرِفْهَا عَنّا بِجُودِكَ وَ اَسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللهُ عَلِيهِ وَ آلِهِ بِكَأْسِهِ

وَ بِیَدِهِ رِیّاً رَوِیّاً هنیئاً سَائِغاً لَا ظَمَأَ بَعْدَهُ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ»؛ بنام خداوند بخشندهٔ مهربان حمد مخصوص خداوندی است که هیچ معبود حقّی جز او نیست، و حمد او را [سزا] است که پروردگار عالمیان است، و درود خداوند بر آقای ما محمد پیامبر او و خاندانش باد، و سلام خاصی از سوی خداوند [بر او و خاندانش باد].

خداوندا حمد تو را است بر آنچه قضای تو در مورد اولیائت جاری شد آنانی که برای خودت و دینت خالص کردی آنگاه که برای ایشان فراوانی نعمتهایت را انتخاب فرمودی، نعمتهایی پایدار که نیستی و از هم گسستگی در آنها راه نمی‌یابد، پس از آنکه بر آنان شرط نمودی که نسبت به درجات این دنیای پست و زرق و برقها و زیورهای آن زهد ورزند [و از آنها ببُرند]، پس آنان این شرط را پذیرفتند، و دانستی که به آن وفا خواهند کرد. پس ایشان را قبول فرمودی و مقرَّب درگاه خویش ساختی، و یاد بلند و ستایش آشکاری برایشان مقدّم داشتی، و فرشتگانت را بر آنان فرو فرستادی، و به وحی خویش گرامیشان داشتی و به علم خود یاریشان فرمودی و ایشان را سببهایی به سوی خویش و وسیله‌ای به رضوانت قرار دادی. آنگاه یکی از ایشان را در بهشت خودت سکونت دادی تا آنکه از آن بیرونش بردی، و یکی را در کشتی [نجات] خود نشاندی و او و همراهان با ایمانش را به رحمت خویش از هلاکت نجات دادی، و بعضی از ایشان را خلیل(=دوست صمیمی) برگرفتی و از تو زبانی راستین درخواست کرد، پس خواهشش را به اجابت رساندی و آن زبان راستین را بلند مرتبه قرار دادی، و یکی را از درختی [بدون واسطه] سخن گفتی و برای او از (وجود) برادرش پشتوانه و وزیری قرار دادی، و یکی را بدون پدر متولد ساختی، و دلایل روشنی به او دادی، و به روح القُدُس تأییدش فرمودی. و از برای هر کدام آیینی پدید آوردی و شیوه‌ای ارائه دادی، و برای هر یک از آنان جانشینانی اختیار کردی که یکی پس از دیگری نگهبان آن آیین باشند و مدت معینی این مسئولیّت را به عهده گیرند، تا دین تو پایدار ماند، و حجّت بر بندگانت تمام گردد، و به جهت اینکه حق از جایگاه خود کنار زده نشود، و باطل بر اهل آن چیره نگردد، و تا اینکه مبادا کسی (روز قیامت) بگوید: چرا فرستادهٔ هشدار دهنده‌ای به سوی ما نفرستادی و نشانهٔ راهنمایی برایمان بر پای نداشتی تا پیش از آنکه به ذلت (گمراهی) و خواری (گناه) واقع شویم از

آیات تو پیروی کنیم.

تا اینکه امر (دین) را به دوست و برگزیده‌ات محمد ﷺ سپردی، پس او همچنان که تو او را برگزیدی آقای مخلوقاتِ تو و عُصارهٔ برگزیدگانت و بهترین منتخبانت بود. و گرامی‌ترین کسانی که مورد اعتماد تو بوده‌اند، او را بر پیغمبرانت (از لحاظ رتبه و مقام) پیشی دادی و به سوی هر دو گروه (انس و جن) از بندگانت برانگیختی، و خاورها و باخترهای زمین را از زیر گامهایش گذراندی، و بُراق را برای وی مسخّر ساختی و او را به آسمان بالا بردی و علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا هنگامِ به آخر رسیدن آفرینشت را به او سپردی. سپس به وسیلهٔ هراس (افکندن در دل دشمنانش) یاریش کردی، و جبرئیل و میکائیل و فرشتگان نشاندارت را پیرامونش قرار دادی، و او را وعده فرمودی که دینش را بر همهٔ دین‌ها چیره و آشکار سازی هر چند که مشرکین را ناخوش آید. و آن پس از این بود که جایگاه راستینی از جهت خاندانش برایش قرار دادی، و برای او و خاندانش نخستین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده بود مقرر ساختی [خانه‌ای که] در مکّه است بابرکت و هدایتگر جهانیان، در آن است نشانه‌های روشن مقام ابراهیم، و هر کس در آن وارد شود ایمن خواهد بود. و فرمودی: «به درستی که خداوند می‌خواهد رِجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک گرداند پاک کردنی به سزا». آنگاه مزد محمد ـ که درود تو بر او و خاندانش باد ـ را مودّت ایشان (اهل بیت) مقرر ساختی پس در کتاب خویش فرمودی: «بگو [ای پیغمبر] که بر رسالت مزدی از شما نمی‌طلبم مگر مودّت در حقّ نزدیکانم را» و فرمودی: «آنچه به عنوان مزد رسالت از شما خواستم به سود خود شما است». و فرمودی: «من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر اینکه کسی بخواهد به سوی پروردگارش راهی در پیش گیرد». پس آنان (=خاندان پیغمبر) بودند راه به سوی تو و وسیلهٔ رسیدن به رضوان تو. پس چون روزگار [رسالت پیغمبر ﷺ و] دوران عمرش سپری گشت، وَلیّ خودش علی بن ابی‌طالب ـ که درود تو بر ایشان و خاندانشان باد ـ را هدایتگری [برای بعد از خودش] بپاداشت، چه اینکه او هشدار دهنده بود و هر قومی را هدایت کننده‌ای هست. پس در حالی که انبوه جمعیت پیش رویش بودند چنین گفت: هر کس را من مولی هستم پس علی مولای او است، بار إلها دوست بدار هر که از او پیروی

کند، و دشمن بدار هر که را که با او به ستیز برخیزد، و پیروزمند کن هر که را یاریش کند، و خوار گردان هر که خواریش خواهد، و فرمود: «هر کس که من پیغمبر او هستم پس علی أمیر او می‌باشد». و فرمود: «من و علی از یک درخت هستیم، و سایر مردم از درختهای گوناگون». و او را نسبت به خود در منزلت هارون نسبت به موسی قرار داد پس فرمود: «تو نسبت به من در منزلت و رتبهٔ هارون هستی نسبت به موسی مگر اینکه پیغمبری پس از من نیست». و دخترش بزرگ زنان عالمیان را به او تزویج کرد، و آنچه از مسجدش برایش حلال بود برای او حلال نمود، و تمام دربها را [که به مسجد باز می‌شد] بربست مگر درب [منزل] او را، و علم و حکمتش را در او به ودیعت سپرد، که فرمود: من شهر علم هستم و علی درب آن شهر است، پس هر آنکه حکمت می‌خواهد باید که از آن درب داخل شود. و به او فرمود: تو برادر و وصیّ و وارث من هستی، گوشت تو از گوشت من است، و خون تو از خون من، و مسالمت با تو مسالمت با من، و جنگ با تو جنگ با من می‌باشد، و ایمان با گوشت و خون تو آمیخته، همچنان که با گوشت و خون من آمیزش یافته است، و تو فردا[ی قیامت] بر حوض [کوثر] با من و جانشین منی، و تو قرض مرا ادا می‌کنی، و وعده‌هایم را تحقق می‌بخشی، و شیعیان تو بر منبرهایی از نور چهره‌هایشان سپید پیرامون من در بهشت خواهند بود، و همسایگان من هستند. و اگر تو نبودی ای علی، مؤمنین پس از من شناخته نمی‌شدند. پس [امیرمؤمنان علیﷺ] بعد از او پیغمبرﷺ هدایتگر از گمراهی، و روشنگر از نابینایی بود، و ریسمان محکم إلهی و راه راست او، نه کسی در نزدیکی او به پیغمبر پیشتر بود، و نه احدی در دین از او سابقه‌دارتر. و نه به هیچ یک از افتخارآفرینی‌هایش دست می‌رسید، مو به مو در جای پای حضرت رسول گام می‌نهاد ـ که درود خداوند بر آن دو و خاندانشان باد ـ و بر اساس تأویل [با پیمان شکنان و سرکشان و منحرفان] جنگ می‌کرد و ملامت هیچ ملامت کننده‌ای در راه خداوند او را نمی‌گرفت، در راه خدا گردنکشان عرب را بی‌کس گذاشت، و پهلوانهای آنان را کشت، و گرگانشان را به هلاکت رساند، پس در دلهای آنان کینه‌ها سپرد از جهت غزاوات بدر و خیبر و حنین و غیر اینها، پس بر دشمنیش برخاستند و در پی زمین زدنش همداستان شدند، تا آنکه پیمان شکنان و منحرفان و سرکشان (ناکثین و قاسطین و مارقین) را به قتل

رسانید. و چون دورانش سپری گشت و شقاوتمندترین افراد در پسینیان بعد از شقی‌ترین پیشینیان آن حضرت را به قتل رسانید، فرمان حضرت رسول ﷺ در مورد هدایتگران پی در پی اطاعت نگردید، و اُمّت إصرار داشتند که با او دشمنی کنند. و همداستان شدند که رحم او را قطع نمایند و فرزندانشان را [از شهر و دیارشان] دور سازند، جز عدهٔ اندکی از [امت] که به جهت رعایت حق در مورد آنان وفادار ماندند، پس کشته شد هر آنکه [از فرزندان آن جناب] کشته شد، و به اسارت درآمد هر آنکه [از ایشان] اسیر گردید، و تبعید شد هر آنکه تبعید شد، و قضا برای آنان به گونه‌ای جریان یافت که امید پاداش نیک برای آن هست، چه اینکه زمین از آن خداوند است به هر کس از بندگانش که بخواهد آن را به ارث می‌دهد و عاقبت کار با تقواپیشگان است. و خداوند [پروردگارمان] از هر گونه نقص و آلایش منزّه است، و وعدهٔ خداوند حتمی است، و به هیچ وجه تخلفی در وعدهٔ الهی نیست، و او است خدای عزیز حکیم. پس بر پاکیزگان از خاندان محمد و علی ـ که درود خداوند بر آنان و خاندانشان باد ـ باید که بگریند گریه کنندگان، و [در محنتها و ستمهایی که بر آنان رفته] باید که مویه کنند مویه کنندگان، و به خاطر چنان بزرگوارانی باید که اشکها ریخته شود، و می‌بایست که فریاد برکشند فریاد زنندگان، و غوغا نمایند ضَجّه کنندگان، و ناله سر دهند ناله کنندگان. حَسَن کجاست؟ حسین کجاست؟ فرزندان حسین کجا شدند؟ نیکویی پس از نیکوی دیگر، و راستگویی پس از راستگوی دیگر؟ کجاست راهِ [خداوند] پس از راه دیگر؟ کجاست برگزیدهٔ بعد از برگزیده‌ای؟ کجایند خورشیدهای طلوع کرده؟ کجایند ماههای درخشنده؟ کجایند ستارگان تابناک؟ کجایند نشانه‌های دین و پایه‌های علم؟ [و بالاخره] کجا است آن حضرت بقیة الله که از عترت هدایتگر بیرون نیست؟ کجا است آن آماده شده برای برکندن دنبالهٔ ستمگران؟ کجا است آن انتظار کشیده شده برای راست کردن کجیها و انحرافها؟ کجا است آنکه برای زایل کردن ستم و تجاوز امید به او است؟ کجا است آنکه برای تجدید کردن واجبات و سنتها ذخیره شده؟ کو آنکه برای بازگرداندن آیین و شریعت برگزیده شده؟ کو آنکه برای زنده کردن کتاب خدا و حدود آن آرزو به او است؟ کجا است آن زنده کننده نشانه‌های دین و اهل دین؟ کجا است در هم شکنندهٔ شوکت [و عظمت پوشالی] تجاوزگران؟ کجا است خراب

کنندهٔ بناهای شرک و نفاق؟ کجا است نابود کنندهٔ اهل فسق و گناه؟ کجا است درو کنندهٔ شاخه‌های گمراهی و دو دستگی؟ کجا است فنا کنندهٔ اهل سرکشی و طغیان؟ کجا است ریشه کَنَندهٔ اهل لجبازی و گمراهی و الحاد؟ کجا است عزت دهندهٔ دوستان و خوار کنندهٔ دشمنان؟ کجا است وحدت دهندهٔ کلمه بر مبنای تقوی؟ کجا است آن دری که از طریق آن به خداوند راه یافته می‌شود؟ کجا است آن وجه الله که اولیای خدا به سوی او روی همی آورند؟ کجا است آن سبب پیوستهٔ میان اهل زمین و آسمان؟ کجا است صاحب روز فتح [و پیروزی حقیقی] و برافراشانندهٔ پرچمهای هدایت؟ کجا است آنکه پراکندگی صلاح و خشنودی را فراهم می‌آورد؟ کجا است آن طلب کنندهٔ خون پیغمبران و پیغمبر زادگان؟ کجا است آن انتقام گیرندهٔ خون کشته شده در سرزمین کربلا؟ کجا است آن پیروزمند هر کسی که بر حریم او تجاوز کرده و تهمت زده؟ کجا است آن مُضْطَرّ [ناچاری] که هرگاه دعا کند اجابت می‌شود؟ کجا است آن صدرنشین خلایق صاحب نیکی و تقوی؟ کجا است فرزند پیغمبر مصطفی ﷺ و فرزند علی مرتضی و فرزند خدیجهٔ بزرگوار و فرزند فاطمه زهرا بزرگترین [بانوان از اولین و آخرین] پدر و مادرم فدایت باد و جانم سپر بلا و حمایت کنندهٔ تو باد، ای فرزند آقایان مقرَّب [درگاه خداوند]، ای فرزند اصیل‌ترین و بزرگوارترین اهل عالم، ای زادهٔ هدایتگران ره یافته، ای زادهٔ برگزیدگان پاکیزه، ای فرزند شریفترین مردمان، ای فرزند نیکوترین پاکان، ای فرزند جوانمردان برگزیده، ای فرزند گرامی‌ترین بزرگواران، ای زادهٔ ماههای تابان، ای زادهٔ چراغهای درخشان ای زادهٔ شهابهای تابان، ای زادهٔ ستارگان فروزان، ای فرزند راههای روشن به سوی خدا، ای فرزند نشانه‌های آشکار، ای زادهٔ علوم کامل، ای زادهٔ سنتهای مشهور، ای فرزند آثار قید شده (و در زبان انبیا و اولیا آمده) ای فرزند معجزه‌های موجود (و پایدار)، ای فرزند راهنمایان مشهود خلق، ای فرزند صراط مستقیم، ای فرزند نَبَأ عظیم (امیرالمؤمنین علی ﷺ) ای فرزند کسی که در علم حق (ام الکتاب) نزد خداوند دارای برجسته‌ترین مقامها و حکمتهای الهی است، ای فرزند آیات روشن پروردگار، ای فرزند دلایل آشکار حق، ای زادهٔ برهانهای واضح حیرت‌انگیز، ای فرزند حجّتهای بالغهٔ الهی ای فرزند نعمتهای تمام خداوند، ای فرزند طه و محکمات، ای فرزند یس و ذاریات، ای فرزند طور و عادیات، ای

فرزند آن بزرگواری که آنقدر نزدیک شد و پیش رفت تا اینکه همچون نزدیکی دو سر کمان یا نزدیکتر شد قُرب او به خداوند علیّ اعلی، ای کاش می‌دانستم که دوری تو را به کجا کشانیده و آیا کدام سرزمین یا خاک تو را بر خود برداشته آیا در زمین رَضْویٰ یا غیر آن یا ذو طِوی مسکن داری؟ بسیار دشوار است بر من که همهٔ خلق را به بینم و تو دیده نشوی (و از نظرها غایب باشی)، و هیچ صدایی و سخنی هر چند آهسته هم از تو نشنوم، بسیار سخت است بر من که بلاها تو را بدون من احاطه کند و از من به تو ناله و شکایتی نرسد، (بسیار سخت است بر من که بلاها مرا به جای تو احاطه نکنند، و هیچ ناله و شکایتی از من به تو نرسد) جانم فدای تو باد ای پنهان شده‌ای که از ما دور نیستی، جانم به قربان تو ای دور از وطنی که از ما دور نشده، جانم فدای تو باد ای آرزوی مشتاقان و مایهٔ امید هر مرد و زن اهل ایمان که به یاد تو ناله همی‌زنند، جانم فدایت ای وابسته به جایگاه بلندی که هیچ کس به آن نتواند رسید، جانم فدایت باد ای صاحب مجد و شرف که همانندی ندارد، جانم فدایت باد ای صاحب نعمتهای دیرینه که نظیری برایش نیست. جانم فدایت باد از رمز شرافت که احدی با آن برابری نتواند کرد، تا به کی ای مولایم در فراق تو مویه برکشم تا به کی (تا کی در انتظار تو حیران بمانم تا به کی)، و با کدام گفتار تو را بستایم و چگونه با چه زبانی آهسته با تو سخن بگویم؟ بسیار دشوار است بر من که از غیر تو پاسخ داده شوم و هم سخن گردم، بسیار سخت است بر من که من بر فراق تو بگریم و مردم تو را واگذارند (و از یاد تو غافل باشند)، بر من سخت و دشوار است که بر تو - نه بر دیگران - بگذرد آنچه گذشته است. آیا کسی هست که مرا یاری دهد تا با او هم‌ناله شوم و مدتی طولانی با هم بگرییم، آیا زاری کننده‌ای هست که او را در حال تنهایی او در زاریش یاری دهم؟ آیا چشم متألّم از فرط گریه‌ای هست که چشم من او را بر گریستن یاری دهد؟ آیا ای فرزند حضرت احمد (پیغمبر اکرم ﷺ) راهی به سوی تو هست که با تو ملاقاتی صورت گیرد (یا آن راه یافت شود) آیا این روز (تاریک غیبت) به فردای دیدار جمالت می‌رسد که ما بهرمند شویم؟ کی می‌شود که بر چشمه‌های سیراب کننده‌ات برآییم و سیراب گردیم؟ کی شود که از آب زلال (ظهور) تو برخوردار شویم که تشنگیمان طولانی شد؟ کی شود که هر بامداد و شامگاه به دیدارت مشرّف شویم و دیده هایمان روشن گردد؟

کی تو ما را و ما تو را ببینیم در حالی که پرچم پیروزی برافراشته باشی و آشکارا دیده شوی؟ آیا شود که ما پیرامونت را گرفته باشیم و تو رهبری مردم را عهده‌دار شده باشی، در حالی که جهان را از عدل و داد پر کرده و دشمنانت را خواری و عقوبت چشانده و سرکشان و منکران حق را نابود فرموده باشی، و متکبران را ریشه کن ساخته و ستمگران را از بُن براندازی و ما بگوییم حمد مخصوص پروردگار عالمیان است. بار خدایا تو برطرف کنندهٔ همهٔ غمها و بلاها هستی و به درگاه تو شکایت می‌آورم که دادگری نزد تو است، و تویی پروردگار آخرت و دنیا پس ای فریادرس پناهندگان دادرسی کن بندهٔ کوچک دچار رنج و بلا را، و آقایش را به او بنمایان ای خداوند بسیار قدرتمند، و به ظهور او غم و اندوه و سوز دل را از این بندهٔ ضعیف دور گردان، و دل تفتیده (از تشنگی فراقش) را خنک فرمای ای آنکه بر عرش استوار است و بازگشت همهٔ موجودات و نهایت امر به سوی تو است، بار خدایا و ما بندگان توایم که مشتاق ظهور ولیّ تو هستیم آنکه یادآور تو و پیغمبر تو است، او را برای نگهداری و پاسداری [دین و ایمان ما] آفریدی و او را مایهٔ برپایی و پناه ما به پاداشتی، و برای مؤمنان از ما امام قرارش دادی پس تحیت و سلام ما را به حضرتش برسان، و بدین وسیله گرامیداشتت را نسبت به ما افزون گردان، و قرارگاه او را جایگاه و منزل ما قرار ده، و نعمتت را تمام کن به اینکه او را پیش روی ما برآوری تا آنکه به بهشتهایت واردمان فرمایی و با شهیدان خالص و برگزیده‌ات رفیق و همنشین نمایی. بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و بر حضرت محمد، جدّ او، رسولت، بزرگ آقای عالم، درود فرست، و نیز بر پدرش آقای کوچک، و جدّه‌اش صدّیقهٔ کبری فاطمه دختر محمد ﷺ.

بار خدایا درود فرست بر حجت خودت بر خلق و ولیّ امرت، و درود فرست بر جدّ او محمد فرستاده‌ات سیّد بزرگتر، و درود فرست بر پدرش سیّد ارجمند و غالب و پرچمدار روز محشر و ساقی دوستانش از نهر کوثر و فرمانروا بر سایر افراد بشر آنکه هر کس به او ایمان آورد البته رستگار شده است و هر آن کس به او ایمان نیاورد گمراه گردیده و کفر ورزیده. درود خداوند بر او و بر برادرش و بر فرزندان گرامی روسفید آن دو باد تا هر وقت که خورشید طلوع کند و ماه بتابد، و بر جدّه‌اش صدیقه کبری فاطمهٔ

زهرا دختر محمد مصطفی ﷺ و بر برگزیدگان از پدران نیکویش و بر خود او بهتر و کاملتر و تمامتر و دائمی‌تر و بیشتر و وافرتر از آنچه که بر کسی از برگزیدگان و نیکان از خلقت درود فرستاده‌ای برایتان درود فرست و بر او درود فرست درود فرستادنی که شماره‌اش را آخری نباشد و امدادش پایان نیابد و زمانش هیچگاه سپری نگردد. بار خدایا و به وجود آن حضرت حق را بپابدار و باطل را از میان بردار. و دوستانت را به (ظهور) او به دولت رسان. و دشمنانت را به (دست) او خوار گردان. و ای خدا بین ما و او پیوندی برقرار کن که به همنشینی پدرانش (در بهشت) بیانجامد. و ما را از کسانی قرار ده که به دامان آنان چنگ زنند و در سایهٔ آنان زیست کنند. و ما را یاری فرمای تا حقوق آن حضرت را اداء کنیم. و در اطاعتش اهتمام ورزیم. و از نافرمانیش اجتناب نماییم. و بر ما منت گذار به رضایت و خشنودی آن بزرگوار از ما. و رأفت و مهر و دعا و خیر آن جناب را به ما موهبت فرمای. تا به وسیلهٔ آن به رحمت پهناور تو دست یابیم و نزد تو رستگار شویم. و به (برکت) او نماز ما را قبول فرمای. و گناهانمان را به (عنایت) او بیامرز. و دعای ما را به (لطف) او مستجاب کن. و روزیهایمان را به (فیض وجود) او فراخ گردان. و همّ و غم ما را به او چاره کن. و حاجتهایمان را به او برآورده ساز. و با وجه کریم خویش به ما توجه کن. و تقرُّب (و روی آوردنمان) را به سوی خود بپذیر. و با رحمت خویش بر ما نظری کن تا با آن (نظر و عنایت) به کمال گرامی داشتت راه بریم. آنگاه دیگر هرگز آن را به جود خود از ما مگیر. و ما را از حوض جدش پیغمبر ﷺ (حوض کوثر) بنوشان. به جام او و به دست او سیراب شدنی کامل و خوش و گوارا و خوب که تشنگی هرگز پس از آن نباشد ای مهربانترین مهربانان.

توضیح و دفع إشكال

بدان که عبارت «وَعَرَجْتَ بِهِ...» موافق با نسخه‌ای است که عالم ربّانی حاج میرزا حسین نوری ﷺ، در کتاب تحیة الزائر از کتاب مزار قدیم و مزار شیخ محمد بن المشهدی و مصباح الزائر سیّد بن طاووس ﷺ نقل کرده است. و مدرک أصلی که همه از آن گرفته‌اند کتاب محمد بن علی بن آبی‌قره است. ولی در زاد المعاد آمده: «وَعَرَجْتَ بِرُوحِه...» که

ظاهرا در نسخهٔ مصاحی که مجلسی از آن نقل کرده تصحیفی واقع شده باشد. سپس شهرت یافته و سبب شبههٔ برخی از کوته‌نظران و معاندان گشته. و حال آنکه معراج جسمانی از ضروریّات مذهب بلکه دین است. و روایات از ائمهٔ اطهار علیهم السلام دربارهٔ آن به تواتر رسیده و قرآن از آن سخن گفته است:

توجه

هنگامی که در این عبارت تأمّل نمودم إلهام شدم که خود همین دعا شاهد و دلیل بر همان است که ما نقل کردیم و صحیح همین است که یادآور، شدیم. و اینکه در عبارت زاد المعاد اشتباهی روی داده و شاید بعضی از اهل عناد این کار را کرده باشند. جهت دلالت و گواهی اینکه دو جملهٔ «وَسخّرتَ لَهُ الْبُراق» و «وَعَرَجْتَ بِهِ الیٰ سمائکَ...» در کنار هم آورده شده‌اند. و با دقت تمام برای اهل بصیرت ظاهر می‌شود که آنچه ما گفتیم صحیح است، چون بالا رفتن روح نیازی به «براق» ندارد. و این مطلب بر کسی که دلش از شرک و نفاق پاک باشد پوشیده نیست.

و اگر گفته شود: در اینجا بنابر شمارش فضایل حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله است. و مقتضای عطف به واو آن نیست که عروج به آسمان به وسیلهٔ براق باشد.

می‌گوییم: بر فرض که عبارت دعا «بروحه» باشد بر نفی معراج جسمانی دلالت ندارد، چون این خود فضیلتی است که إثبات آن منافات ندارد که فضیلت دیگری نیز برای پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت باشد. و می‌توان گفت که این عبارت منافات ندارد با آنچه دلالت دارد بر اینکه معراج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با بدن شریفش بوده از آن جهت بکار بردن واژهٔ «روح» در مورد بدن در هر دو لغت عربی و فارسی واقع است. در لغت عرب: چنانکه در زیارت آمده: «وَعَلَى الأَرْواحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ =و سلام بر جانهایی که در پیشگاه تو منزل کردداند...» که ظاهر است اینکه بدنهای شهیدان در پیشگاه حضرت سیدالشهدا علیه السلام منزل کرفتند و سکونت کردند. و اما در لغت فارسی: چنان است که افصح و أملح شعرا سعدی شیرازی گوید:

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم   صانع خدایی کاین وجود آورد بیرون از عدم

و از جمله دعاهایی که برای زمان غیبت صلاحیت دارد آن است که سیّد بن طاووس ﵀ در مهج الدعوات یاد کرده است. وی گفته: در خواب کسی را دیدم که دعایی به من می‌آموزد که برای زمان غیبت صلاحیت دارد، و ألفاظ دعا این است: «يَا مَنْ فَضَّلَ إبرَاهِيمَ وَ آلَ إسْرائيلَ عَلَى العَالمينَ باختيارِهِ وَ أظْهَر فی ملكُوتِ السَّمٰواتِ وَ الارضِ عِزَّةُ اقتداره وَ اودَعَ مُحمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ أهْلَبَيْتِه غرائب أسْرارِهِ صَلِّ عِلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَجْعَلْني مِنْ أعْوَانِ حُجَّتِكَ عَلىٰ عِبَادِكَ وَ اَنْصَارِهِ»؛ ای کسی که ابراهیم و خاندان یعقوب را به اختیار خود برتری داده، و در ملکوت آسمانها و زمین عزت و اقتدار خویش را آشکار نموده، و به محمد و اهل بیت او ـ که درود خداوند بر همهٔ آنان باد ـ أسرار شگفت‌انگیزش را سپرده است، بر محمد و آل او درود فرست و مرا از یاوران و انصار حجتت بر بندگانت قرار ده.

۶ ـ دعای دیگر

سید بن طاووس ﵀ گوید: دوست ما ملک مسعود ـ خداوند جل جلاله او را به آرزوهایش برساند ـ برایم گفت: در خواب دیده است که شخصی از پشت دیواری با او سخن می‌گوید ولی صورتش را نمی‌بیند، و گفت: «يَا صَاحِبَ القَدَرِ وَ الأَقدَارِ وَ الهِمَمِ وَ المَهَامِّ عَجِّل فَرَجَ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ الحُجَّةِ القائم فی خَلْقِکَ وَ اجْعَلْ لَنَا فی ذٰلِکَ الخِيَرَةَ»؛ ای صاحبِ فرمان و اندازه‌ها و ای آنکه تمام قصدها به سوی او است و همه مهمات نزد او فَرَج بنده و ولیّت و حجت بپاخاسته در آفریدگانت را زودتر برسان و در آن برای ما خیر را قرار ده.

و از دعاهای روایت شده: دعایی است که سید بن طاووس در کتاب یاد شده ضمن حدیثی که غیبت حضرت مهدی ﷺ ذکر گردیده چنین آورده: به امام ﷺ عرضه داشتم: شیعیان تو چکار کنند؟ «فرمود: بر شما باد دعا کردن و انتظار فَرَج کشیدن...» تا آنجا که راوی گوید: عرضه داشتم: چه دعائی بکنیم؟ فرمود: می‌گویی: «اللّٰهُمَّ أنْتَ عَرَّفْتَنِي نَفْسَكَ وَ عَرَّفْتَنِي رَسُولَكَ وَ عَرَّفْتَنِي مَلَائكَتَكَ وَ عَرَّفْتَنِي نَبِيَّكَ وَ عَرَّفْتَنِي وُلَاةَ أمْرِكَ اللّٰهُمَّ لَا آخُذُ إلَّا مَا أعْطَيْتَ وَ لَا أوقی إلّا ما وَقَيتَ اللّٰهُمَّ لا تُغَيِّبنی عَنْ مَنَازِلِ أوليائكَ وَ لَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إذ

هَدَیتَنِی اللّهُمَّ اَهْدِنِی لِوِلاَیَةِ مَنْ اَفْتَرَضْتَ طَاعَتَه»؛ بار خدایا تو خودت را به من شناسانیدی و فرستاده‌ات را به من معرفی فرمودی و فرشتگانت را به من شناسانیدی و پیغمبرت را به من شناسانیدی و والیان أمرت را به من شناسانیدی. بار خدایا من نمی‌پذیرم جز آنچه تو فرمایی، و نپرهیزم جز از آنچه تو پرهیز داده‌ای. بار خدایا از منازل دوستانت مرا دور مدار و دلم را پس از آنکه هدایتم کرده‌ای منحرف مگردان، خداوندا به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته‌ای هدایتم فرمای.

و از جمله دعاهایی که شایسته است بر آنها مواظبت شود آن است که محقق محدث نوری ﷺ در کتاب تحیة الزائر به نقل از مصباح الزائر سید اجل علی بن طاووس ﷺ آورده، دعا این است: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَصَلِّ عَلیٰ وَلِیّ الْحَسَنِ وَوَصیهِ وَوٰارِثِهِ الْقائم بِأَمْرِكَ وَالْغائبِ فی خَلْقِكَ وَالْمُنْتَظِرِ لاِذْنِكَ. اللّهُمَّ صَلِّ عَلیهِ وَقَرِّبْ بُعْدَهُ وَاَنْجِزْ وَعْدَهُ وَأوفِ عَهْدَهُ وَاکْشِفْ عَنْ بَأسِهِ حِجابَ الْغَیبَةِ وَاظْهِر بِظُهورِهِ صَحَائفَ الْمِحْنَةِ وَقَدّم أمٰامَهُ الرُّعْبَ وَثَبِّتْ بِهِ الْقَلْبَ وَاَقِمْ بِهِ الْحَرْبَ وَایّدهُ بِجُنْدٍ مِنْ الْمَلائکَةِ مُسومینَ وَسَلِّطْهُ عَلیٰ اَعْداء دینِكَ اَجْمَعینَ وَأَلْهِمَه اَن لاٰ یَدَعَ مَنْهُم رُکناً الاٰ هَدَّه وَلاٰ هٰاماً اِلّا قَدَّهُ وَلاٰ کَیداً الا رَدَه وَلاٰ فَاسِقاً اِلّا حَدَّه وَلاٰ فِرْعونَ اِلّا حَدَّه وَلاٰ فِرْعُونَ اِلّا اَهْلَکَهُ وَلاٰ سَتْراً اِلاٰ هَتَکَهُ وَلا عَلَماً اِلّا نَکَسَه وَلاٰ سُلْطٰاناً اِلّا کَبَته وَلاٰ شَیطٰاناً اِلّا کَبَسَهُ وَلاٰ رُمحاً اِلّا قَصَفَهُ وَلاٰ مَطْرَداً اِلّا خَرَقَهُ وَلاٰ مِنْبَراً اِلّا اَحْرَقَهُ وَلاٰ جُنْداً اِلّا فَرَقَهُ وَلاٰ سَیْفاً اِلّا کَسَرَهُ وَلاٰ صنماً اِلّا رَضَّهُ وَلاٰ دَمَاً اِلّا اَرٰاقَهُ وَلاٰ جُوراً اِلّا اَبٰادَهُ وَلاٰ حِصْناً اِلّا هَدَمَهُ وَلاٰ بٰاباً اِلّا رَدَمَهُ وَلاٰ قَصْراً اَخْرَبَهُ وَلاٰ مَسْکَناً اِلّا فَتَّشَهُ وَلاٰ سَهْلاً اِلّا اوْطَئَه وَلاٰ جَبَلاً اِلّا صَعِدهُ وَلاٰ کَنْزاً اِلّا اَخْرَجَهُ بِرَحْمَتِكَ یا اَرْحَم الرّاحِمین»؛ بار خدایا بر حضرت محمد و خاندان او درود فرست، و درود فرست بر ولی و وصی و وارث حضرت حسن (عسکری) آنکه بپاخاسته به امر تو و غایب در آفریدگان تو و منتظِر فرمان تو است، بار خدایا بر او درود فرست و درویش را به وصال و دیدار مبدّل گردان. و وعده‌ای که به او داده‌ای به مرحلهٔ تحقّق و عمل برسان. و به عهدش جامهٔ وفا بپوشان، و دلاوریش را با برطرف ساختن پردهٔ غیبت آشکار گردان. و با ظهور حضرتش طومار رنجها و سختیها را بر ستمگران بگشای. و پیشاپیش آن جناب رُعب و وحشت را (در دل دشمنانش) قرار ده. و دل ما را به (ولایت و معرفت) او ثابت و پایدار ساز، و

جنگ (نهایی) را به (ظهور) او برپا کن، و با سپاهی از فرشتگان نشاندار تأییدش فرمای، و بر تمام دشمنان دینت او را مسلط بگردان، و به او الهام کن تا از آن دشمنان هیچ پایه‌ای برجای نگذارد مگر اینکه آن را ویران سازد. و هیچ رئیسی مگر اینکه از پای درآورد. و هیچ نیرنگی جز اینکه آن را بازگرداند، و هیچ فاسقی مگر اینکه بر او حد جاری کند، و هیچ فرعون گونه‌ای مگر اینکه نابود سازد، و هیچ پردهٔ (عزّتی برای ظالمان) مگر اینکه آن را بدرد، و هیچ پرچمی مگر اینکه آن را سرنگون سازد، و هیچ حکومت و ریاستی مگر اینکه آن را خوار نماید، و هیچ شیطانی مگر اینکه آن را محدود و در فشار بگذارد، و هیچ سرنیزه‌ای مگر اینکه آن را در هم شکند، و هیچ وسیلهٔ (ستمی) مگر اینکه آن را بی‌اثر سازد، و هیچ منبری مگر اینکه آن را بسوزاند و هیچ سپاهی مگر اینکه آن را پراکنده سازد و هیچ شمشیری مگر اینکه آن را بشکند، و هیچ بتی مگر اینکه آن را لگدمال سازد، و هیچ خونی مگر اینکه آن را (از کافران و ظالمان) بریزد، و هیچ ستمی را مگر اینکه از میان بردارد، و هیچ دژی مگر اینکه آن را منهدم سازد، و هیچ دربی مگر اینکه آن را مسدود نماید، و هیچ کاخی مگر اینکه آن را خراب و ویران کند، و هیچ منزل و مسکنی را مگر اینکه تفتیش نماید، و هیچ زمین همواری را مگر اینکه تحت فرمان آورد، و هیچ کوهی را مگر اینکه از آن بالا رود، و هیچ گنجی مگر اینکه آن را استخراج کند و بیرون سازد، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان.

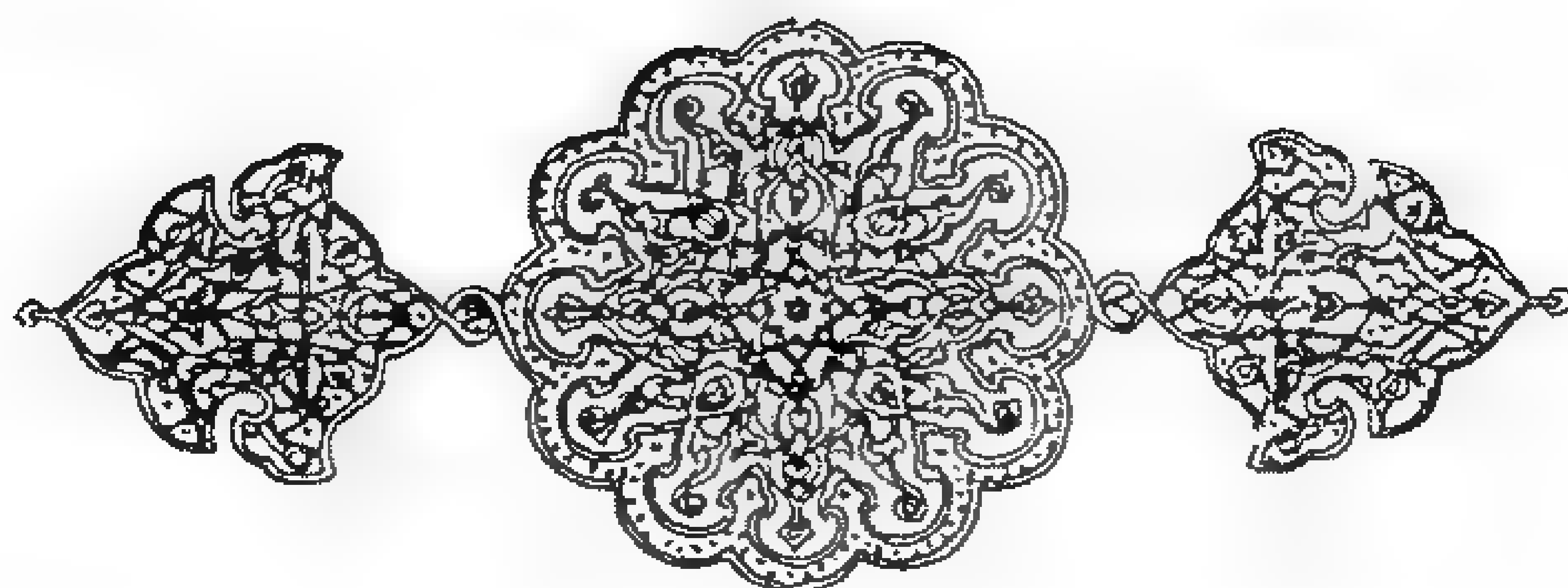
و از دعاهای مهمی که برای روا شدن حاجت روایت شده که مشتمل بر دعا برای تعجیل فَرَج آخرین امامان می‌باشد، و توسل به آن حضرت برای دفع هر نوع گرفتاری است: در کتاب جنة المأوی به نقل از کتاب کنوز النجاح شیخ طبرسی فضل بن الحسن صاحب تفسیر آمده که گوید: دعائی است که حضرت صاحب الزمان ـ علیه سلام الله الملک المنان ـ به ابوالحسن محمد بن احمد أبی‌اللّیث ﷺ تعلیم فرموده، در شهر بغداد در مقابر قریش، و چنین بود که ابوالحسن به مقابر قریش فرار کرده و از ترس کشته شدن به آنجا پناهنده شده بود، پس به برکت این دعا از کشته شدن نجات یافت. ابوالحسن مزبور گوید: آن حضرت ﷺ به من آموخت که بگویم: **اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلاٰءُ وَبَرِحَ الْخَفاءُ وَانْقَطَعَ الرَّجاءُ وَانْکَشَفَ الْغِطٰاءُ وَ ضٰاقَتِ الْاَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمٰاءُ وَاِلَیْکَ یا رَبِّ الْمُشْتَکی وَ عَلَیْکَ**

الْمُعَوَّلُ فی الشِّدةِ وَالرَخاءِ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أُولی الْأَمْرِ الَّذینَ فَـرَضْتَ عَلَیْنا طٰاعَتَهُمْ فَعرَّفْتَنٰا بِذٰلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنّٰا بِحَقِّهِم فَرَجاً عٰاجِلاً کَلَمْحِ الْبَصَرِ اوْ هُوَ اَقْرَبُ یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ اِکْفِیانی فَاِنَّکُمٰا کافِیٰایَ وَ اَنْصُرانی فَاِنَّکُمٰا نٰاصِرایَ یٰا مَوْلاٰیَ یٰا صٰاحِبَ الزَّمٰانِ اَلْغَوثُ اَلْغَوثُ اَلْغَوثُ اَدْرِکنی اَدْرِکنی اَدْرِکنی؛ بار إلها فتنه و بلا بزرگ شد، و مخفی بودن (امام ؟ یا راه چاره) سخت گردید و امید قطع گشت و پرده‌ها بالا رفت و زمین با [همه فراخی] تنگ شد و آسمان رحمتش را بازداشت و ای پروردگار شکوه به درگاه تو است و در سختی و آسانی تکیه و اعتماد بر تو. بار خدایا پس بر محمد و آل محمد درود فرست اولو الأمری که فرمانبرداری از ایشان را بر ما واجب ساخته‌ای و بدین وسیله منزلتشان را به ما شناسانده‌ای، پس تو را به حق آنان سوگند که بر ما گشایشی ده سریع و به زودی همچون یک چشم برهم زدن یا نزدیکتر از آن. ای محمد ای علی مرا کفایت کنید که البته شما مرا کافی هستید و مرا یاری نمایید که به درستی شما یاور من می‌باشید ای مولای من ای صاحب زمان به فریاد رس به فریاد رس به فریاد رس مرا دریاب مرا دریاب مرا دریاب.

بخش هشتم

تکالیف بندگان

نسبت به آن حضرت علیه‌السلام



دیگر وظایف بندگان نسبت به آن حضرت ﷺ:

اوّل: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگیهای آن جناب

و نیز شناخت علائم حتمیهٔ ظهور او ﷺ، و این به دلیل عقل و نقل لازم می‌باشد.

امّا دلیل عقل: چون آن حضرت امامی است که إطاعتش فرض و واجب می‌باشد. و هر کس که إطاعتش واجب است باید صفاتش را شناخت، تا با شخص دیگری که مقام او را به دروغ و ستم مدّعی گردد اشتباه نشود. بنابراین شناخت و دانستن صفات مولایمان حضرت حجّت ﷺ واجب است. و باید دانست که لازم است صفات خاص آن حضرت شناخته شود آنچه را که از غیر خودش جدا و تشخیص گردد، به گونه‌ای که بین مُدَّعی راستگو و دروغگو فرق بگذارد، و این پوشیده نیست، و توضیح و بیان بیشتری برای این دلیل در بین گفتار ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و امّا دلیل نقل: شیخ صدوق از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ روایت آورده که فرمود: هر کس در چهار چیز شک کند به تمام آنچه خدای تبارک و تعالی نازل فرموده کفر ورزیده است... یکی از آنها: شناختن امام در هر زمان؛ از جهت شخص و صفات او می‌باشد.

و نیز مؤیّد آن است آنچه در کتاب کمال الدین به سند خود از امام صادق ﷺ از پدرانش از امیرمؤمنان علی ﷺ روایت آورده که در خطبه‌ای بر منبر مسجد کوفه فرمود: بار خدایا به درستی که زمین تو را حجّتی بر آفریدگانت باید که آنها را به دین تو هدایت

کند: عِلم تو را به آنان بیاموزد، تا حجتت از بین نرود و پیروان أولیائت ـ پس از آنکه به آن حجت هدایتشان فرمودی ـ گمراه نشوند، و [آن حجت] یا آشکار است که فرمانبرداری نشود، یا پنهان شده است که در انتظار [هنگام قیام و تشکیل حکومت جهانی اسلام] به سر می‌برد. اگر شخص او [در حال متارکهٔ آنان با مخالفان] در حالی که مردم هدایت شده باشند از [نظر آنها] غایب شود[1]؛ علم او از آنان غـایب نـمی‌گردد، و آداب او در دلهای مؤمنین برجای می‌ماند، پس آنها آداب او را به کار می‌بندند[2].

می‌گویم: آداب جمع دأب است، و آن ـ چنانکه در کتاب قاموس آمده ـ شأن و عادت می‌باشد، بنابراین یا معنی عبارت آن است که ثبوت عادت و اوصاف پسندیدهٔ آن حضرت در دلهای آنان سبب می‌گردد که به آنچه خوشایند آن جناب است عمل کنند ـ اگر لام برای تعلیل باشد ـ و یا بدین معنی است که آداب آن حضرت در دلهای مؤمنین ثبت گردیده، و آنها أعمالی انجام می‌دهند که مانند آداب و أعمال شریف او است ـ که در این صورت لام به معنی باء خواهد بود ـ چنانکه در بعضی از روایات آمده و مؤمنین در زمان غیبت امام عصر عجل الله فرجه کارهای نیک را انجام می‌دهند تا به آداب آن جناب درآیند، و بـه صفات آن بزرگوار متّصف گردند، پس لام ـ بنابراین معنی ـ برای غایت و نتیجه است. و هر کدام از این دو معنی باشد مطلب را ثابت می‌کند اینکه ثبوت آداب و اخلاق آن حضرت در دل؛ از صفات مؤمنین و لوازم ایمان است. و نیز شاهد بر آنچه گفتیم شدّت إهتمام پیغمبر و امامان ﷺ در هر زمان به بیان صفات و ویژگیهای خاص آن حضرت است که او را حتی از امامان دیگر متمایز می‌نماید تا چه رسد به مردم دیگر، چنانکه بر پژوهشگر پوشیده نیست، و این فقط بدین خاطر است که شناخت صفات و ویژگیهای آن جناب بر همهٔ مردم لازم است، و جهت آن ظاهر است و آن انگیزه‌های فراوانِ ریاست‌طلبان بر ادعای دروغین منصب آن جناب می‌باشد، و قویترین دلیل بر چیزی تحقق یافتن آن است، بنابراین بر هر مؤمنی واجب است که امام زمانش را با صفات خاص و آداب مخصوصش

---

۱. در بعضی نسخه‌ها: «فی حال هدنتهم» و در بعضی دیگر: «فی حال هدایتهم» آمده است. گرچه به نظر می‌رسد نسخهٔ اول درست باشد، ولی در ترجمه هر دو نسخه منظور گردیده است (مترجم)

۲. کمال الدین، ۱ / ۳۰۲

بشناسد تا با ادعای شخص ملحدی که لایق آن مقام منیع نیست به شبهه نیفتد، و در دلش تردیدی راه نیابد.

و ما در این کتاب آنچه که برای خردمندان بسنده است در این باره آورده‌ایم، بر تو باد که در بخشهای کتاب یک به یک دقّت کنی، و خداوند به راه راست هدایت می‌کند.

توجه

در آغاز این کتاب بخشی در مورد وجوب شناخت آن حضرت قرار دادیم، و در آنجا منظور بیان وجوب شناخت شخص آن حضرت بود که باید نام و نسب شریفش را بشناسیم، و اینکه اعمال جز با معرفت امام ﷺ تمام نمی‌گردد، و در اینجا مقصود اثبات وجوب شناخت صفات و آداب آن جناب فی الجمله می‌باشد، پس از این نکته غافل مباش.

و بر وجوب شناخت مولایمان ـ صلوات الله علیه ـ به هر دو وجه اضافه بر آنچه گذشت ـ روایات و اخبار بسیاری دلالت می‌کند، از جمله:

۱ ـ در اصول کافی به سند صحیحی از زراره از حضرت امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: امام خودت را بشناس که اگر او را شناختی بر تو زیان نرساند که این امر پیش بیفتد یا تأخیر یابد[1].

۲ ـ و در همان کتاب به سند خود از فضیل بن یسار آورده که گفت: از حضرت امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای تبارک و تعالی: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[2]؛ روزی که هر مردمی را به امامشان فرا می‌خوانیم. پرسیدم، فرمود: ای فضیل امام خود را بشناس که اگر امامت را شناختی پیشتر شدن این امر یا به تأخیر افتادن آن، بر تو زیان نرساند، و هر کس امام خود را بشناسد سپس پیش از آنکه صاحب این امر قیام کند بمیرد، به منزلهٔ آن است که در ارتش آن حضرت نشسته باشد، نه بلکه به منزلهٔ کسی است که زیر

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۷۱

۲. سورهٔ اسراء، آیه ۷۱

پرچمش نشسته باشد. راوی گوید: بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند: به منزلهٔ کسی است که با رسول خدا ﷺ به شهادت رسیده باشد[1].

۳ـ و نیز در آن کتاب به سند صحیحی از فضیل بن یسار آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد، مردنش مردن جاهلیّت است، و هر آنکه در حال شناختن امامش بمیرد او را زیان نرساند که این أمر (= دولت آل محمد ﷺ) پیشتر شود یا به تأخیر افتد، و هر کس بمیرد در حالی که امامش را شناخته چنان است که در خیمهٔ قائم ﷺ با آن حضرت باشد[2].

۴ـ و در همان کتاب در خبر صحیحی از عمر بن أبان آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: نشانه را بشناس که اگر علامت را نشناختی تو را ضرر نزند آنکه این أمر جلوتر شود یا تأخیر افتد، به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾؛ روزی که هر مردمی را به امامشان فرا می‌خوانیم پس هر آنکه امام خودش را بشناسد همچون کسی خواهد بود که در خیمهٔ امام مُنْتَظر باشد»[3].

می‌گویم: اینکه فرمود: «نشانه را بشناس» در مورد شناختن امام کلمهٔ جامعه است، و سخنان بزرگان سخن بزرگ می‌باشد، توضیح اینکه: منظور از نشانه چیزی است که صاحب آن از غیر خودش امتیاز داده شود به گونه‌ای که هر کس نشانه‌اش را شناخت به اشتباه نیفتد، و نشانهٔ امام یا به نسب او برمی‌گردد و یا به بدن او یا به علم و اخلاق او یا به ویژگیهای هنگام ظهورش نشانه‌های حتمی که امامانِ معصوم ﷺ خبر داده‌اند ارتباط دارد. و علائم امام ﷺ ظاهر شدن معجزه بر دست او است، و شخص پویندهٔ راه شناخت، هرگاه نشانهٔ امام را دانست امامش را اشتباه نمی‌کند هر چند که مدّعیان دروغینِ منصبِ او زیاد باشند. و از همین روی فرموده‌اند: «به درستی که أمر ما از آفتاب روشن‌تر است» و «همچون روز هیچگونه پوشیدگی در آن نیست». پس بحمد الله وجوب شناخت صفات و نشانه‌ها و اخلاق و دلایل آن حضرت واضح گشت چون معرفت نسبت به آن جناب به این وسیله حاصل می‌شود.

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۷۱.
۲. اصول کافی، ۱ / ۳۷۱.
۳. اصول کافی، ۱ / ۳۷۲.

اکنون که این را دانستی می‌گوییم: بدون تردید مقصود از شناختی که امامان ما ـ که درودها و سلامهای خداوند بر ایشان باد ـ تحصیل آن را نسبت به امام زمانمان امر فرموده‌اند، مقصود شناختن آن حضرت است آن چنانکه هست، به گونه‌ای که سبب سالم ماندنمان از شبهه‌های ملحدین گردد، و مایهٔ نجاتمان از گمراه ساختن مفتریان گمراه کننده شود، و چنین شناختنی جز به دو أمر حاصل نمی‌گردد:

یکی: شناختن شخص امام ﷺ به نام و نسب.

دوم: شناخت صفات و ویژگیهای او.

و به دست آوردن این دو شناخت از اهمّ واجبات می‌باشد. واجب بودن شناخت اوّل واضح است، و اضافه بر آنچه در بخش اوّل کتاب گذشت بر آن دلالت دارد روایتی که شیخ اجلّ محمد بن ابراهیم نعمانی به سند خود از عبدالله بن ابی‌یعفور آورده که گفت: به حضرت امام صادق ﷺ عرضه داشتم: مردی شما را دوست می‌دارد و از دشمنتان بیزاری می‌جوید، و حلال شما را حلال و حرامتان را حرام می‌شمارد، و معتقد است که این امر [امامت] بین شما هست و به غیر شما بیرون نرفته، جز اینکه گوید: آنها در بین خود اختلاف کرده‌اند، و آنهایند امامان زمامدار، و هرگاه بر یک تن از خودشان متفق گردند و بگویند: این است [آن صاحب امر] ما نیز خواهیم گفت: همین است، امام صادق ﷺ فرمود: اگر [این مرد] بر همین باور بمیرد به مرگ جاهلیّت مرده است[1].

و به طریق دیگری از سماعة بن مهران[2] از امام صادق ﷺ؛ و طریق دیگری از حُمران بن أعیَن[3] از امام صادق ﷺ مانند این سخن روایت آمده، پس در این حدیث دقّت کن که چگونه شناختن شخص امام را به نام و نسب واجب شمرده، و به کمتر از این بسنده نکرده است، و همین مقدار بیان برای جویندگان کافی است. و امّا واجب بودن شناخت صفات و ویژگیهای امام ﷺ: چون ما به خاطر اینکه به دیدار مولایمان و امام زمانمان مشرَّف نشده‌ایم از شناختن آن حضرت به صورت محروم مانده‌ایم، بنابراین اگر کسی در این زمان

---

۱. الغیبة نعمانی، ۶۵.

۲. الغیبة نعمانی، ۶۶.

۳. غیبة نعمانی، ۶۶.

ادعا کند که من صاحب الزمان هستم. راست و دروغش را جز به دو أمر نمی‌توان دانست: یکی آشکار شدن معجزه به دست او، و دیگر ظاهر شدن نشانه‌هایی که ائمهٔ اطهار برای امام قائمی که در انتظارش هستیم بیان کرده‌اند. پس هرگاه فرد مؤمن آن نشانه‌ها را شناخت و از آن مکارمی که برای آن حضرت هست آگاه گردید به هر صدایی گوش نخواهد داد، و بین راستگو و دروغگو فرق خواهد گذاشت.

از همین روی مولایمان حضرت صادقﷺ به عَمْرو بن أبان ـ که از اصحاب برجستهٔ آن جناب بود ـ فرمود: نشانه را بشناس... چون اگر نشانه را شناخت دیگر پس از هدایت شدن گمراه نخواهد شد، و به فریبکاران تمایلی نخواهد یافت. و شگفت‌آور است که یکی از شرح کنندگان کافی در معنی حدیث فوق چنین گفته: مراد از نشانه امام است چون که او علامتی است که به آن احوال مبدأ و معاد و قوانین شرعی شناخته می‌شود.

ای کاش می‌دانستم که چه چیزی او را به این توجیه کشانده، و لفظ را از آنچه حقیقت در آن است بازداشته!! و چون جریان حضرت قائمﷺ از بزرگترین و شگفت‌انگیزترین امور است، و مقام حضرتش از والاترین و منیع‌ترین مقامها می‌باشد، به گونه‌ای که پیغمبر اکرم و جانشینانش در بسیاری از روایات به او افتخار نموده، و فرموده‌اند: «مِنّا مَهْدِيُّ هٰذِهِ الأُمَّةِ»؛ مهدی این امت از ما است، می‌بایست ویژگیهای او و نشانه‌های ظهورش از بهترین صفات و روشنترین نشانه‌ها باشد، به طوری که بر هیچ کس از مردان و زنان و شهرنشینان و صحرانشینان پوشیده نماند، و می‌بایست که آن نشانه‌ها و صفات برخلاف معمول و عادتها و خارق آنها باشد، و بدین ترتیب بین ادّعاهای راستین و دروغین فرق ایجاد کند، و آن نشانه‌ها در سخنان امامان بر حق﷨ بیان شده باشد، و این مطلب به حکم عقل و نقل روشن است و بر اهل خرد و فضل پوشیده نیست. شاهد بر آنچه ادعا کردیم و توضیح آنچه قائل شدیم، روایاتی است که از امامان﷨ در ذکر آن علامتها و بیان صفات و ویژگیهای حضرت قائمﷺ رسیده از درخشندگی نورش در زمان ظهور، و نداهای عمومی روشن، و صیحهٔ ترسناکی که علنی انجام می‌شود، و أبری که بر سر آن جناب سایه می‌افکند و اعلام می‌دارد: این همان مهدی خلیفهٔ خدا است از او پیروی کنید، و پاسخ دادن خورشید و ماه به فراخواندن آن حضرت، و برطرف شدن دردها و بیماریها از مؤمنین به برکت او، و

طاهر شدن سنگ و عصای موسی ﷺ به دست آن بزرگوار، و غیر اینها... که بسیاری از آنها را در بخش چهارم همین کتاب پیشتر یادآور شدیم، و علمای ما ـ که خداوند از جهت خدمتشان به اسلام و اهل آن بهترین پاداششان دهد ـ آن روایات را در کتابهایشان آورده‌اند. و به آنچه یادآور شدیم مولایمان حضرت ابوجعفر باقر ﷺ توجّه داده در حدیثی که در بحار به نقل از نعمانی روایت آمده که فرمود: تا آسمانها و زمین آرامند شما هم آرام بمانید ـ یعنی بر کسی خروج مکنید ـ چون به درستی که در أمر شما پوشیدگی نیست، آگاه باشید که آن آیتی از خدای عز و جل می‌باشد از مردم نیست، توجه کنید که آن از خورشید روشنتر است بر هیچ نیک و بدی مخفی نمی‌ماند، آیا صبح را می‌شناسید؟ راستی که آن امر همچون صبح است پوشیدگی در آن نیست[1].

و در اخبار دیگری که از امامان ﷺ روایت شده است. و از جمله روایاتی که بر وجوب تحصیل این دو شناخت، با صراحت دلالت دارد روایتی است که در تفسیر البرهان از معاویة بن وهب از حضرت امام صادق ﷺ آمده که فرمود: به درستی که بهترین و واجب‌ترین فریضه‌ها بر انسان شناخت پروردگار و اقرار به بندگی او است، و مرز شناخت، آن است که خداوند را بشناسد اینکه هیچ معبود حقی جز او نیست و هیچ گونه مثل و مانندی ندارد، و بداند که او قدیم پایدار موجود است بدون فقدان، موصوف است بی‌آنکه شبیه و نظیر و باطل کننده‌ای داشته باشد. هیچ چیز به مثل او نیست و او است شنوای بینا. و پس از آن شناخت فرستادهٔ خدا است و گواهی دادن به پیغمبری او، و کمترین مرتبهٔ شناخت رسول: اقرار به پیغمبری او است و اینکه آنچه از کتاب یا امر یا نهیی آورده از خدای عز و جل می‌باشد، و بعد از آن شناختن امامی است که با نَعْت و صفت و نامش در حال سختی و راحتی به او اقتدا می‌نمایی. و کمترین درجهٔ شناخت امام آن است که [دانسته شود] او ـ به جز درجهٔ نبوّت ـ همتای پیغمبر ﷺ است، و امام وارث پیغمبر است، و اطاعت امام اطاعت خداوند و اطاعت رسول خدا ﷺ است، و تسلیم بودن به او در همهٔ امور، و مراجعهٔ کامل به او و پذیرش گفتهٔ او از مراتب شناخت می‌باشد، و بداند که امام بعد از رسول خدا ﷺ علی بن ابی‌طالب است، و بعد از او حسن،

---

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۳۹ ح ۴۹.

سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی، و پس از او علی بن محمد ـ فرزندش ـ و بعد از علی پسرش حسن و حجت از فرزندان حسن می‌باشد. سپس امام صادق ﷺ فرمود: ای معاویه در این مورد برای تو اصل و قاعده‌ای قرار دادم پس بر آن عمل کن...[1].

دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او

به اینکه مؤمن، آن حضرت ﷺ را یاد نکند مگر با القاب شریف مبارکش مانند، حجّت، و قائم و مهدی، و صاحب الأمر، و صاحب الزمان و غیر اینها، و ترک تصریح به نام شریف اصلی آن حضرت که اسم رسول خدا ﷺ است: «م ح م د». و علمای ما ـ که خدای تعالی رحمتشان کند ـ در حکم نام بردن مولایمان حضرت مهدی ﷺ به نام اصلی اختلاف کرده‌اند. بعضی از آنها به طور کلّی ـ جز در حال تقیّه ـ آن را جایز شمرده‌اند مانند محدّث عاملی در کتاب وسائل[2].

و برخی به طور مطلق آن را ممنوع دانسته‌اند، چنانکه ظاهر آنها از دو شیخ اقدم: مفید و طبرسی ـ قدس سرّهما ـ حکایت شده همین نظر است. و بعضی به طور مطلق آن را حرام شمرده‌اند مگر در دعاهای رسیده از معصومین ﷺ و این نظر اسماعیل بن احمد علوی عقیلی طبرسی ﷺ است که در کتاب کفایة الموحدین بیان کرده است. و برخی آن را جایز ولی مکروه دانسته‌اند، مانند شیخ محقق انصاری ﷺ. و عده‌ای حرام بودن را به نام بردن در محافل و مجامع اختصاص داده‌اند نه در موارد دیگر مانند: سیّد محقّق میرداماد و دانشمند مدقّق نوری ـ قدس سرّهُما ـ. و بعضی حرمت را به زمان غیبت صغری اختصاص داده‌اند، و من گوینده‌ای بر این قول نمی‌شناسم ولی از سخن فاضل مجلسی در بحار[3] چنین ظاهر می‌شود که کسی این قول را داشته است و خدا دانا است. و ممکن است این قول را به نظر

---

۱. تفسیر البرهان، ۲ / ۳۴ ح ۳.
۲. وسائل الشیعه، ۱۱ / ۴۸۷ باب ۳۳ ذیل ۷ و ۸.
۳. بحار الانوار، ۳۲/۵۰

اوّل بازگرداند به جهت شدّت تقیه در زمان غیبت صغری، چنانکه پوشیده نیست. و به هر حال تحقیق سخن در این باره اینکه: یاد کردن نام شریف معهود آن حضرت بر چند گونه تصور می‌شود:

گونهٔ اوّل: یاد کردن آن در کتابها، و در جایز بودن آن تردید نیست، به حکم اصل، و به جهت اینکه دلایل منع شامل آن نمی‌شود، و نیز به جهت آنکه خواهیم دید که شیوهٔ پیشینیان صالح و علمای عاملمان ـ که رضوان خداوند بر همهٔ آنان باد ـ بر این بوده است، از زمان شیخ کلینی تا زمان ما اینطور بوده که نام آن حضرت ﷺ را در کتابهای خود ذکر کرده‌اند، بدون اینکه کسی بر آنان اعتراض نماید.

گونهٔ دوم: یاد کردن آن جناب با اشاره و کنایه، مانند اینکه گفته شود: اسم او اسم رسول خدا است، و کنیه‌اش کنیهٔ آن حضرت می‌باشد. و این نیز جایز است به همان ادلّه‌ای که در گونهٔ نخستین گذشت، به اضافهٔ روایات متعددی که از طرق شیعه و سنی از پیغمبر ﷺ رسیده که در آنها تصریح فرموده به اینکه: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه‌اش کنیهٔ من می‌باشد.

و باید دانست که جایز بودن در این مورد و گونهٔ اوّل به غیر حال ترس اختصاص دارد، زیرا که حالت ترس از جمله عناوین عارضی است که مایهٔ حرام شدن هر جایز می‌باشد چنانکه پوشیده نیست.

گونهٔ سوم: یاد کردن آن حضرت در دعا و مناجات، به طوری که عنوان نام بردن در محافل و مجامع را نداشته باشد. ظاهراً در این صورت نیز جایز است، به جهت اینکه دلایل جواز ـ که در گونهٔ هفتم خواهی دید ـ در این قسم جریان دارد، اضافه بر ورود آن در بعضی از دعاها و تعقیبات، ولی احوط آن است که ترک گردد، مگر اینکه در روایت صحیحی رسیده باشد، (خوب دقت کنید).

گونهٔ چهارم: یاد کردن آن حضرت در مجامع و غیر آنها به طور سرّی و در دل، و حق آن است که در این صورت نیز جایز باشد، به جهت اینکه دلایل منع از این قسم منصرف است. پس اصل و دلایل جواز بدون معارض باقی می‌مانند، اضافه بر روایتی که در مستدرک با سندی، از حذیفه بن الیمان آمده که رسول خدا ﷺ در خبر وصف

حضرت مهدی ﷺ فرمود: «و او است که به طور آشکارا پیش از قیامش کسی نامش را نبرد مگر کافر به او»[۱]. و نیز مؤید این است اختصاص یافتن حرمت به آن در مورد احماعی که محقق داماد آن را نقل کرده که: «بطور علنی و آشکار نامش را برند». و سخنش خواهد آمد.

گونهٔ پنجم: یاد کردن این اسم شریف در مواقع ترس، مانند: محافل و مجالس دشمنان دین که تقیّه با آنان واجب است، و هیچ اختلافی از هیچ یک از متقدمین و متأخّرین در حرمت این قسم نیست، و نیز تمام دلایل تقیّه بر آن دلالت دارد، و همچنین احادیث منع از نام بردن، همگی شامل این قسم می‌شود.

گونهٔ ششم: یاد کردن نام آن حضرت در سایر مجالس و مجامع که ترس و تقیّه‌ای در آنها نیست، و این گونه است که معرکهٔ آرا و جای بحث و گفتگو می‌باشد. و مختار نزد من قولِ به حرمت آن است، موافق با رأی شیخ صدوق و مفید و طبرسی و محقق داماد و علّامهٔ مجلسی و عالم محقق نوری. بلکه در گفتار محقق داماد اجماع بر آن نقل گردیده، و در سخن بعضی دیگر شهرت این قول حکایت شده. به دلیل اخبار صحیح؛ معتبر و مستفیض بلکه از لحاظ معنی در حدّ تواتر. از جمله:

۱ ـ شیخ صدوق به سند صحیحی از ابوهاشم جعفری روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوالحسن العسکری (امام هادی ﷺ) می‌فرمود: «جانشین بعد از من پسرم حسن است، پس چگونه خواهید بود در جانشین پس از جانشین؟ راوی گوید: عرضه داشتم: خداوند مرا فدای تو گرداند؛ چرا؟ فرمود: زیرا که شما شخص او را می‌بیند و بردن نامش برای شما روا نیست، گفتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگویید حجَت از آل محمد صلی الله علیه و علی آبائه الطاهرین المعصومین»[۲].

ثقة الاسلام کلینی نیز در کافی این حدیث را به طور مرسل روایت کرده است[۳].

۲ ـ شیخ صدوق به سند صحیحی از حضرت امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود:

---

۱. مستدرک الوسائل، ۲ / ۳۸۰ ح ۱۴

۲. کمال الدین، ۲ / ۳۸۱ باب دبل ح ۵.

۳. اصول کافی، ۱ / ۳۲۸ باب نص علی ابن محمد ﷺ ح ۱۳.

«صاحب این امر مردی است که هیچ کس با اسمش او را یاد نکند مگر اینکه کافر باشد».

شیخ کلینی نیز به سند صحیحی این خبر را چنین روایت نموده: «صاحب این امر را کسی به نامش اسم نبرد مگر کافری»[۱].

۳ ـ در کافی[۲] و کمال الدین به سند معتبری از ریّان بن الصلت آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا ﷺ ـ که دربارهٔ قائم ﷺ سؤال شده بود ـ می‌فرمود: جسمش دیده نمی‌شود و به اسم نام برده نگردد»[۳].

همین خبر را به طور مسند در مستدرک از ریّان بن الصلت روایت کرده که گفت: «شنیدم حضرت رضا علی بن موسی ﷺ می‌فرمود: قائم مهدی فرزند پسرم حسن است که بدنش دیده نمی‌شود، و کسی او را در زمان غیبتش به اسمش نام نبرد تا اینکه او را ببیند و اسمش را اعلان کند [اعلان کنند] پس [در آن هنگام] هر کس از خلایق بخواهد اسم او را ببرد...».

۴ ـ در مستدرک به طور مسند از رسول خدا ﷺ آمده در خبر توصیف حضرت مهدی ﷺ که فرمود: «و او است آنکه پیش از قیامش به طور آشکار نامش را نبرد مگر کسی که به او کافر باشد»[۴].

۵ ـ و در همان کتاب نیز از حسین بن علوان آمده که امام صادق ﷺ در شمارهٔ امامان فرمود: «آنان دوازده تن از آل محمد ﷺ می‌باشند: علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و هر کس که خدا خواسته. راوی عرضه داشت: فدایت شوم همانا من از تو سؤال می‌کنم تا به حق مرا فتوا دهی، فرمود: من و این پسرم ـ و به فرزندش موسی اشاره کرد ـ و پنجمین از فرزندان او، شخص او غایب می‌شود و یادکردنش با اسمش روا نباشد»[۵].

۶ ـ توقیع شریف آن حضرت ﷺ که: «ملعون است ملعون کسی که در محفلی از مردم اسم مرا ببرد...»[۶].

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۳۳ باب در نهی از اسم ح ۴.
۲. اصول کافی، ۱ / ۳۳۳ ح ۳
۳. کمال الدین، ۲ / ۶۴۸ باب ۵۶ ذیل ۲.
۴. مستدرک وسائل، ۲ / ۳۸۰ ح ۱۴.
۵. مستدرک وسائل، ۲ / ۳۸۱ ح ۱۷.
۶. بحار الانوار، ۵۳ / ۱۸۴ ح ۱۳.

۷ـ توقیع دیگری از آن جناب ﷺ که: «هر کس در میان جمعی از مردم اسم مرا ببرد لعنت خدا بر او باد»[۱]. این دو توقیع را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت کرده[۲].

۸ـ روایتی است که صدوق به سند خود از حضرت امام باقر ﷺ آورده که فرمود: «عمر بن خطاب از امیرمؤمنان ﷺ دربارهٔ حضرت مهدی سؤال کرد و گفت: ای پسر ابوطالب از مهدی خبر ده که اسمش چیست؟ فرموده: اسمش را نه [نمی‌گویم] به درستی که حبیب من و خلیلم از من پیمان گرفت که نام او را بازگو نکنم تا اینکه خدای عز و جل او را برانگیزد، و آن از چیزهایی است که خدای عز و جل علم آن را به رسولش سپرده است»[۳].

۹ـ حدیث خِضر که در بخش دوم کتاب به سند صحیحی آن را روایت آوردیم، و در آن آمده: «و گواهی می‌دهم بر مردی از فرزندان حسین که کنیه و نامش گفته نمی‌شود تا اینکه خداوند امرش را آشکار سازد».

۱۰ـ شیخ صدوق به سند صحیحی از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: «پنجمین از فرزندان هفتمین [امام] از شما غایب می‌شود، و بردن نامش برای شما روا نیست»[۴].

۱۱ـ صدوق به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر ثانی امام جواد ﷺ روایت آورده که در وصف حضرت مهدی ﷺ فرمود: «اوست آنکه از مردم ولادتش مخفی می‌ماند و بردن نامش بر آنها حرام می‌باشد»[۵]. که تمام این حدیث در بخش چهارم کتاب، در حرف عین ضمن خبرهای امام جواد ﷺ به غیبت آن جناب گذشت.

۱۲ـ روایتی که صدوق از عبدالعظیم حسنی در حدیث عرضه کردن دینش بر حضرت ابوالحسن علی بن محمد عسکری امام هادی ﷺ آورده: «... پس امامان را برشمرد تا حضرت ابوالحسن امام هادی ﷺ. آنگاه حضرت هادی ﷺ فرمود: و پس از من حسن فرزندم [امام می‌باشد] پس چگونه است حال مردم با جانشین بعد از او! گوید: عرضه

---

۱. بحار الانوار، ۵۳ / ۱۸۴ ح ۱۴

۲. کمال الدین، ۲ / ۴۸۲ ح ۱ و ۲ / ۴۸۳ ح ۳

۳. کمال الدین، ۲ / ۶۴۸ باب ۵۶ ح ۳

۴. کمال الدین، ۲ / ۳۳۳ باب ۳۳ ح ۱.

۵. کمال الدین، ۲ / ۳۷۸ باب ۳۶ ح ۲

داشتم: و چرا اینگونه است-ای مولای من؟ فرمود: زیرا که شخص او دیده نمی‌شود، و یاد کردن نامش حلال نمی‌باشد تا هنگامی که خروج کند پس زمین را آکنده از قسط و عدل سازد...»[1].

۱۳ ـ نیز خبر صحیحی از محمد بن زیاد ازدی آورده که گفت: از سرورم حضرت موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾[2]؛ و نعمتهای ظاهری و باطنی خویش را بر شما تمام کرد. پرسیدم، آن حضرت ﷺ فرمود: نعمت ظاهر: امام ظاهر است، و نعمت باطن امام غایب می‌باشد. به آن جناب عرضه داشتم: آیا در امامان کسی هست که غایب شود؟ فرمود: آری، از دیدگان مردم شخص او غایب می‌شود، ولی از دلهای مؤمنین یاد او غایب نمی‌گردد، و او دوازدهمین تن از ما [امامان] است، خداوند هر دشواری را برای او آسان می‌نماید، و هر سختی را برایش رام می‌سازد، و گنجهای زمین را برایش آشکار می‌گرداند، و هر دوری را برای او نزدیک می‌نماید، و هر سرکش ستیزگر را به او نابود می‌گرداند، و بر دستهای او [به دست او] هر شیطان طاغی را هلاک می‌سازد. او پسر بهترین کنیزان است آنکه ولادتش بر مردم پوشیده می‌ماند و نام بردنش بر آنان حلال نباشد تا اینکه خداوند او را آشکار سازد پس زمین را پر از قسط و عدل نماید، همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد»[3].

۱۴ ـ شیخ جلیل علی بن محمد خزّاز رازی یا قمی در کتاب **کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة الاثنی عشر** ﷺ به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری آورده که گفت: «جندل بن جنادهٔ یهودی از خیبر بر رسول خدا ﷺ وارد شد، و عرضه داشت: ای محمد ﷺ مرا خبر ده از آنچه برای خداوند نیست، و از آنچه نزد خداوند نیست، و از آنچه خداوند نمی‌داند؟ آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: امّا آنچه برای خداوند نیست: خداوند را شریکی نیست، و امّا آنچه نزد خداوند نیست پس نزد خداوند ظلمی نسبت به بندگان نیست، و امّا آنچه خداوند نمی‌داند آن گفتار شما گروه یهود است که عُزیر پسر

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۸۰ باب ۳۷ ذیل ح ۱.

۲. سورهٔ لقمان، آیه ۲۰.

۳. کمال الدین، ۲ / ۳۶۸ باب ۳۴ ذیل ح ۶.

خدا است و خداوند برای خود فرزندی نمی‌داند. پس جندل گفت: گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و به حق. تو رسول خدا هستی. سپس گفت: ای رسول خدا من دیشب در خواب موسی بن عمران ﷺ را دیدم که به من فرمود: ای جندل بر دست محمد ﷺ مسلمان شو و به جانشینان بعد از او دست بیاویز، پس من مسلمان شدم و خداوند این نعمت را به من روزی فرمود. اکنون مرا از جانشینان پس از خودت خبر ده تا به آنان متمسک گردم. رسول خدا ﷺ فرمود: ای جندل اوصیای من پس از من به شمارهٔ نقبای بنی اسرائیل می‌باشند، عرضه داشت: آنها دوازده تن بوده‌اند، همچنانکه در تورات یافته‌ام. رسول خدا ﷺ فرمود: آری امامان بعد از من دوازده تن می‌باشند. عرضه داشت: ای رسول خدا آیا همگی آنها در یک زمان خواهند بود؟ فرمود: نه ولی جانشینی پس از جانشین دیگر که البته تو جز سه تن از آنها را درک نخواهی کرد، عرضه داشت: پس ای رسول خدا نامشان را برایم بگو؟ فرمود: آری به درستی که سیّد اوصیا و وارث پیغمبران و پدر امامان علی بن ابی‌طالب ﷺ را بعد از من خواهی دید، سپس فرزندش حسن سپس حسین را به آنها پس از من متمسک شو و نادانی جاهلان تو را نفریبد، پس چون هنگام ولادت فرزندش علی بن الحسین سیدالعابدین شود خداوند عمر تو را به سر خواهد آورد، و آخرین برخورداریت از دنیا جرعه‌ای از شیر خواهد بود. جندل گفت: ای رسول خدا همچنین در تورات یافتم: «الیا الیا بقطو شَبراً و شُبیراً». ولی نامهایشان را نشناختم، بعد از حسین چند وصی هست و نامشان چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: نه تن از فرزندان حسین ﷺ می‌باشند و مهدی از آنها است، که چون مدت حسین سپری گشت بعد از او پسرش علی أمر امامت را به عهده می‌گیرد لقبش زین العابدین است، و چون مدت علی سپری شد أمر امامت را بعد از او پسرش محمد به عهده می‌گیرد که باقر خوانده می‌شود، و چون دوران محمد پایان می‌یابد بعد از او جعفر که صادق خوانده می‌شود مسئولیت امامت را به دوش می‌کشد، پس هنگامی که دوران جعفر تمام می‌گردد بعد از او موسی که کاظم خوانده می‌شود این امر را بر عهده می‌گیرد سپس چون مدت موسی منقضی شود پس از او پسرش علی این امر را به عهده می‌گیرد که رضا خوانده می‌شود. و هرگاه که دوران علی سپری گردد بعد از او فرزندش محمد به امر امامت قیام کند که زکی خوانده می‌شود.

پس چون مدت محمد منقضی شود أمر امامت را بعد از وی پسرش علی که نقی خوانده می‌شود خواهد داشت، و چون مدت علی به سر آید أمر امامت را بعد از او حسن پسرش خواهد داشت که امین خوانده می‌شود. سپس امام مردم از آنها غایب خواهد گشت. جندل گفت: ای رسول خدا او حسن است که از آنها غایب خواهد شد؟ فرمود: نه ولی فرزندش حجت است. گفت: یا رسول الله پس اسم او چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: نامش برده نمی‌شود تا اینکه خداوند او را آشکار گرداند. جندل گفت: ای رسول خدا ما یاد آنها را در تورات یافته‌ایم، و البته موسی بن عمران به تو و جانشینان بعد از تو از خاندانت به ما مژده داده است. سپس رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خُوفِهِمْ أَمْناً﴾[1]؛ خداوند کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند وعده داده که البته آنان را در زمین جایگزین خواهد ساخت همچنان که آنان را که پیش از ایشان بودند به خلافت رسانید، و به راستی که دینشان را که برایشان پسندیده مُکنت خواهد داد و پس از ترسشان به جای آن امنیتشان خواهد بخشید... . آنگاه جندل گفت: ای رسول خدا ترس آنها چیست؟ فرمود: ای جندل در زمان هر یک از آنان کسی هست که متعرض او شود و اذیّتش کند، پس هرگاه خداوند خروج قائم ما را تعجیل فرماید زمین را پر از قسط و عدل سازد همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: خوشا به حال صبرکنندگان در زمان غیبت او، خوشا به حال کسانی که بر شیوهٔ آنان پایدار مانند. آنهایند که خداوند در کتابش آنان را وصف نموده و فرموده: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيبِ﴾[2]؛ آنان که به غیب ایمان دارند. و فرموده: ﴿أُولٰئِکَ حِزْبُ اللهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ المُفْلِحُونَ﴾[3]؛ آنها حزب خدایند. توجه کنید که البته حزب خداوند رستگارانند.

ابن الأسقع [روایت کنندهٔ این خبر از جابر بن عبدالله] گوید: سپس جندل بن جناده تا

---

۱. سورهٔ نور، آیه ۵۵.
۲. سورهٔ بقره، آیه ۳.
۳. سورهٔ مجادله، آیه ۲۲.

زمان حضرت حسین بن علی ﷺ زندگی کرد. آنگاه به طائف رفت، پس از آن نعیم بن ابی‌قیس برایم گفت که: در طائف بر او وارد شدم در حالی که بیمار بود سپس شیر درخواست کرد و آن را آشامید و گفت: اینچنین رسول خدا ﷺ به من وعده فرمود که: آخرین توشه‌ام از دنیا آشامیدنی شیر باشد. آنگاه درگذشت خدای تعالی رحمتش کند. و در طائف در جایی که به کوراء معروف است دفن شد[1].

۱۵ ـ فاضل متبحّر نوری در کتاب مستدرک الوسائل به نقل از کتاب الغیبه شیخ ثقهٔ جلیل فضل بن شاذان روایت آورده از محمد بن عبدالجبّار که گفت: به سرورم حضرت حسن بن علی امام عسکری ﷺ عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا فدایت شوم، دوست می‌دارم که بدانم چه کسی امام و حجت خداوند بر بندگانش بعد از تو است؟ فرمود: امام و حجت بعد از من پسرم همنام رسول خدا ﷺ و هم کنیهٔ او است آنکه خاتم حجّتهای الهی و خلفای او می‌باشد... . تا اینکه فرمود: پس برای احدی روا نیست که پیش از خروجش او را به نام یا کنیه‌اش بخواند[2].

۱۶ ـ در مستدرک از همان کتاب آمده که گفت: ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری برایمان حدیث گفت: هنگامی که والی عمرو بن عوف در پی کشتنم برآمد، و او مردی سخت‌دل و نسبت به کشتن شیعیان حریص بود و این خبر به من رسید، ترس شدیدی مرا فراگرفت، با خانواده و دوستانم خداحافظی کردم و به سوی خانهٔ حضرت ابومحمد (امام عسکری ﷺ) رهسپار شدم تا با آن جناب هم وداع نمایم، و به فکر فرار کردن بودم، پس هنگامی که بر آن حضرت وارد شدم پسری دیدم در کنارش نشسته که صورتش همچون ماه شب چهارده درخشان بود، از نور و درخشندگیش متحیّر ماندم و نزدیک بود که ترس و قصد فرار خودم را فراموش کنم. پس [آن پسر] به من فرمود: فرار مکن که به راستی خدای تبارک و تعالی به زودی شرّ او را از تو دفع خواهد کرد. بر حیرتم افزوده شد. و به حضرت ابومحمد ﷺ عرض کردم: ای سرور من خداوند مرا فدای تو گرداند او کیست که از آنچه در خاطرم بود خبر داد؟ فرمود: او پسرم و جانشین بعد از من است، و هم او است

---

۱. کفایة الاثر، ص ۲۹۵ و در بحار الانوار، ۳۰۴/۳۶.

۲. مستدرک الوسائل، ۲ / ۳۷۹ ح ۳.

آنکه غایب می‌شود غیبتی طولانی و پس از پر شدن زمین از جور و ظلم آشکار می‌گردد و آن را آکنده از قسط و عدل می‌سازد. پس دربارهٔ اسم او پرسیدم. فرمود: او همنام و هم کنیهٔ رسول خدا ﷺ است و برای احدی روا نیست که او را به نام و یا کنیه‌اش بخواهد تا اینکه خداوند دولت و حکومتش را ظاهر گرداند، پس ای ابراهیم آنچه امروز از ما دیدی و شنیدی جز از اهلش پنهان بدار. ابراهیم گوید: آنگاه بر آن دو بزرگوار و بر پدرانشان درود فرستادم و در حالی که فضل خدای تعالی را پشتوانهٔ خویش نموده و به آنچه از حضرت صاحب ﷺ شنیده بودم اعتماد داشتم بیرون شدم...»[1].

می‌گویم: اینها قسمتی از اخبار بود که بر حرام بودن یاد اسم شریف آن حضرت دلالت دارد، و بخشی از آنها را به خاطر پرهیز از اطالهٔ سخن نیاوردیم، و این اخبار ـ چنانکه دیدید ـ بر دو گونه می‌باشند، گونه‌ای از آنها دلالت دارند بر حرام بودن یاد اسم مورد بحث چه در مجامع و چه در غیر آنها خواه در حال تقیّه و ترس باشد یا در غیر آن حال باشد. و چه در غیبت صغری باشد و چه در غیبت کبری.

گونهٔ دیگر از آن روایات حرمت را به مجامع اختصاص داده‌اند، و اینکه آن اسم شریف را به طور علنی و آشکار یاد نمایند، و این گونه از احادیث منظور آن گونهٔ دیگر را بیان می‌کنند، اطلاقهای آن اخبار را مقید می‌سازند [به اینکه در مجامع و مجالس به طور علنی آن اسم مقدس ذکر گردد]، و شاهد بر این قرائن آینده است از جمله: منعقد شدن اجماع منقول در سخن محقق داماد ﷺ بر تحریم می‌باشد، که این اجماع در خصوص مجامع به طور علنی و آشکار است.

اگر بگویید: ممکن است این اخبار منظورشان حال تقیّه و ترس باشد، به قرینهٔ بعض اخبار دیگر، پس جایز نیست که در غیر آن مورد آنها را سرایت دهیم؟ مانند آنچه در اصول کافی از علی بن محمد از ابوعبدالله صالحی روایت شده که گفت: «بعضی از اصحاب ما پس از درگذشت حضرت ابومحمد امام عسکری ﷺ از من خواستند که از اسم و جایگاه حضرت صاحب الأمر ﷺ سؤال نمایم، پس جواب بیرون آمد که: اگر بر اسم آنها را دلالت دهی آن را شایع می‌کنند، و اگر منزلگاه را بدانند آن را نشان خواهند داد[2].

---

۱. مستدرک الوسائل، ۲ / ۳۷۹ ح ۴
۲. اصول کافی، ۱ / ۳۳۳

و مانند آنچه در کمال الدین از عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عثمان عمْری ضمن حدیثی روایت آمده که حمیری به او گفت: تو جانشین حضرت ابومحمد امام عسکری ؑ را دیده‌ای؟ جواب داد: آری به خدا سوگند... تا آنجا که گوید. گفتم: پس اسم [او را بگو]؟ گفت: بر شما حرام است که از آن بپرسید، و من این را از خود نمی‌گویم، و برای من روا نیست که حلال و حرام کنم. و لیکن از خود او است. چون نزد زمامدار چنین ثابت شده که حضرت ابومحمد ؑ درگذشت در حالی که فرزندی از او به جای نماند... تا اینکه گفت: و اگر اسم گفته شد جستجو واقع می‌گردد. از خداوند پروا کنید و از این کار دست بکشید[1].

می‌گویم: آنچه در این دو خبر و مانند اینها آمده وجه تشریع حکم و بیان حکمت نهی از بردن آن نام مقدس است، همچنان که حکمت تشریع غسل جمعه این بود که تا مردم از بوی زیر بغل انصار اذیت نشوند ـ به طوریکه در کتاب فقیه و غیر آن روایت شده ـ پس همانطور که بر اثر منتفی شدن آن حکمت دستور غسل جمعه برداشته نمی‌شود، همچنین با منتفی شدن این حکمت، دستور حرمت نام بردن آن حضرت از بین نمی‌رود.

اگر بگویید: ظاهر علّتی که در روایت دوم بیان شده آن است که ترس؛ علت حرام شدن است پس اگر ترس برداشته شود حکم نیز برداشته می‌شود؟ می‌گویم: نمی‌توان آن را بر علّت حقیقی حمل کرد. به خاطر چند وجه:

اوّل: اینکه نظیر این عبارت در چندین مورد وارد شده و علمای ما آنها را بر حکمت وضع حکم حمل کرده‌اند. بنابراین روایت مزبور در آنچه ادعا شده ظهور ندارد. البته اگر نصّی در منحصر بودن علت تحریم چیزی به طور خصوص وارد شود. جایز است که از عموم تحریم دست برداریم، و این امر در اینجا معلوم نیست آن طور باشد به جهت اینکه تصریحی در آن نیست و علم نداریم که علت حکم به هنگام ترس و تقیه منحصر باشد چنانکه ان شاء الله تعالی خواهی دانست.

دوّم: اینکه اگر همین جهت علّت بود. پیغمبر ﷺ از یاد کردن نام آن جناب برای جندل خیبری خودداری نمی‌کرد. و نیز امام صادق ؑ اصحاب خود را از یاد نمودن نام

---

۱. بحار الانوار، ۵۱ / ۳۴۸.

شریفش نهی نمی‌فرمود، زیرا که در آن زمانها راجع به این امر تقیه‌ای نبود، چون هنوز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد نشده بود. و آنچه احیاناً پنداشته می‌شود که: آنچه از امامان ﷺ در مورد نهی از بردن آن نام و حرام بودن و حلال نبودن آن رسیده خبر از حال کسانی است که در زمان حضرت حجّت ﷺ هستند، به اینکه بردن نام آن حضرت به جهت تقیه و ترس بر آنها حرام است، چنین پنداری بسیار دور از حقیقت و در نهایت سستی و بی‌پایگی است، چون ظاهر از فرمایش امامان آن است که در مقام بیان حکم بوده‌اند. اضافه بر اینکه این پندار در بعضی از نصوص یاد شده ممتنع می‌باشد مانند فرمودهٔ آن حضرت ﷺ که: «هیچ کس جز کافری نام او را نبرد».

سوّم: اینکه اگر علت این حکم تقیّه بود اصلاً روا نمی‌بود که اسم شریفش را آشکار سازند، با اینکه اخبار بسیاری از طرق خاصّه و عامّه دلالت دارند بر اینکه پیغمبر ﷺ با صراحت فرموده: «نام او نام من و کنیه‌اش کنیهٔ من است». که بدین وسیله نام شریفش را شناسانده‌اند.

چهارم: اینکه اگر علت نهی از بردن اسم فقط ترس و تقیّه بود، می‌بایست که با هیچ نام و لقبی اصلاً یاد نشود، چون که باید علّت حکم را در تمام مواردش شمول داد، تا اینکه دشمنان او را نشناسند، در صورتی که آن حضرت ﷺ با القابش بیش از اسمش معروف بوده است، به ویژه لقب مهدی ﷺ و عامّه آن جناب را با لقب و نسبش می‌شناختند، و هیچ خبری در مورد نهی از ذکر غیر از این اسم شریف نقل نشده، بلکه منع در توقیع آتی و غیر آن به یاد نمودن خصوص نام آن حضرت اختصاص داده شده پس این دلیل بر آن است که علت حرام بودن امری است که بر ما پوشیده مانده، و امیرالمؤمنین ﷺ به این معنی اشاره فرموده در خبری که در کمال الدین از آن حضرت روایت شده است.

پنجم: اینکه اگر حرمت در محدودهٔ ترس و تقیّه قرار داشت، درست نبود، که ظهور آن حضرت آخرین وقت برای آن قرار داده شود، چون که تقیّه گاهی هست و گاهی نیست.

ششم: آنچه دانستی که خضر ﷺ از بردن نام شریف آن حضرت خودداری نمود، با اینکه اصلاً در آن مجلس ترسی وجود نداشت.

هفتم: آنچه محقق نوری یادآور شده که: در قسمتی از اخبار منع از نام بردن تصریح به

این است که آن حضرت همنام پیغمبر می‌باشد. که شنوندهٔ راوی اسم را شناخته است، پس اگر تقیّه از خود آن شخص بوده که او آن اسم را شناخت. و اگر تقیّه از دیگری بوده وجهی ندارد که در این مجلس آن را ذکر نکند. بلکه لازم بود به راوی تذکر دهند که در مجلس دیگری آن اسم را نبرد.

هشتم: اینکه نامیده شدن به اسم محمد ﷺ در حضرت قائم ﷺ منحصر نیست تا یاد کردن آن حضرت به آن اسم مورد نهی واقع گردد برای اینکه دشمنان او را نشناسند. بلکه اگر علت این حکم ترس بود می‌بایست نهی می‌شد از اینکه آن جناب با عنوان حجّت و صاحب الغیبه و مانند اینها یاد شود. زیرا که پیش از آن حضرت کسی به این عناوین نامیده نشده است، بلکه لازم بود که آن جناب با عنوان ابن العسکری نیز یاد نگردد زیرا که این نحوهٔ یاد کردن صراحت دارد در اینکه او ﷺ زنده و باقی است، پس دشمنان به جستجویش برمی‌خیزند، و از اینجا روشن می‌شود که قول به اختصاص داشتن حرمت به زمان غیبت صغری ضعیف است، چون که اگر ترس و تقیّه علت این حکم بود می‌بایست از یاد کردن القاب مخصوص آن حضرت نیز نهی می‌شد.

جان کلام اینکه: حرام بودن یاد این اسم شریف به ترس یا عدم آن بستگی ندارد، برخلاف سایر نامها و القاب آن جناب که جواز یا حرمت آنها پیرامون ترس و تقیّه دور می‌زند که هرگاه جای تقیّه باشد ذکر آنها جایز نیست و در صورتی که تقیّه نباشد جایز است، و همچنین در مورد بردن نام سایر امامان ﷺ حکم همین طور است، پس همهٔ امامان ﷺ در این حکم مساوی هستند. چنانکه روایات بر آن دلالت دارد، و این وجه در اینجا به ذهن رسید که توضیح و بیان بیشتری در مورد آن به زودی خواهد آمد ان شاء الله تعالی. و اما بعضی از وجوه گذشته را محقق نوری یادآور شده است. بنابراین از مطالعهٔ تمام این وجوه و امور برای فقیه زبردست یقین حاصل می‌شود به اینکه ترسی که در دو خبر یاد شده اشاره گردیده حکمت قرار دادن این حکم است نه علّت آن. گذشته از اینکه حمل کردن روایات بر تقیّه خلاف اصل است. زیرا که شیوهٔ ظاهر عُقلا و اهل زبان چنین است که در مُحاورات و گفت و شنودهایشان در صدد بیان حکم واقعی می‌باشند، پس منصرف نمودن سخن به غیر آن نیازمند به دلیل صریحی است که موجب دست برداشتن از

عمومات بسیار گردد که در این مورد چنین دلیلی وجود ندارد. و نیز قول به تحریم مطلق ـ چنانکه دانستی ـ مقتضای ظهور عام می‌باشد پس تخصیص دادن آن (حرمت) به پاره‌ای از افراد آن (موارد ترس و تقیه و...) بیرون کردن عام از ظاهر آن است بدون اینکه دلیلی بر آن بوده باشد. و باز [اشکال دیگر اینکه] اختصاص دادن حرمت به حال ترس و تقیّه مایهٔ خارج کردن بیشتر افراد از عنوان عام است و جایز نبودن آن بر اهل تدبُّر و دقّت پوشیده نیست. اکنون که این نکات را دانستی می‌گوییم: آنچه ما اختیار کردیم که حرمت آن اسم شریف معهود آن حضرت عجل الله فرجه الشریف را یاد کردن به مجالس و مجامع اختصاص دارد به چند امر تأیید می‌گردد:

یکم: اینکه در احادیث معراج یک خبر هم نقل نشده که خداوند ـ جلّ جلاله ـ به نام حضرت مهدی ـ روحی فداه ـ تصریح کرده باشد، چنانکه بر پژوهنده مخفی نمی‌ماند.

دوم: اینکه در احادیث نبوی ـ با همه بسیاری و تظافری که دارند ـ یک حدیث هم نقل نشده که پیغمبر ﷺ اسم شریف آن حضرت عجل الله فرجه را تصریح کرده باشد، بلکه با القابش او را یاد می‌نمود، یا اینکه می‌گفت: نام او نام من و کنیه‌اش کنیهٔ من است. و این دو وجه را محدث نوری ﷺ یادآور شده که هر دوی آنها قابل مناقشه است.

سوّم: اجماع منقولی که در سخنان سیّد محقّق داماد موجود است که بد نیست سخنش را ـ همانگونه که یکی از اوتاد ـ برای تأیید و استشهاد حکایت نموده بیاوریم: وی ـ که خدای تعالی رحمتش کند ـ در کتاب (شرعة التسمیة فی زمان الغیبة) گوید: شیوهٔ دین و راه و رسم مذهب چنین است که برای احدی از مردم در این زمان ـ یعنی زمان غیبت ـ تا آنگاه که هنگام فَرَج فرا رسد و خداوند سبحان برای ولیّ و حجّت خود بر خلقش و بپاخاسته به امرش و منتظر حکمش به ظهور و خروج: حلال نیست که نام و کُنیهٔ آن جناب صلوات الله علیه را در میان مجمعی و انجمنی بطور آشکار یاد کند، اسم شریفش را بلند بگوید، و کنیهٔ گرامیش را بطور علنی یاد نماید، و شیوهٔ مشروعی که از بزرگان دین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ به دستمان رسیده نسبت به یاد کردنمان از آن حضرت تا مادامی که غیبتش باقی است آنکه: از ذات مقدسش با القاب قدسیّه‌اش کنایه آوریم مانند: الخَلَفُ الصّالح وَالإمام القائم وَالمَهْدی المُنتَظَر وَالحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ و کنیه را

بگوییم. و همهٔ هم‌کیشان گذشتهٔ ما و اساتید پیشینمان که در ضبط آثار شرع و حفظ شعایر دین از ما پیش کسوت‌تر بوده‌اند ـ رضوان خداوند بر همهٔ آنان باد ـ بر این امر متفقند. و روایاتی که نص بر این معنی است از امامانِ معصوممان ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ به طور متضافر رسیده است. و کسی این دستور را انکار نمی‌دارد مگر آنهایی که در احکام و اخبار تصورشان ضعیف و اطلاعشان از دقایق و اسرار اندک می‌باشد. و جز کوته فکرانی که درجهٔ فقه و مرتبهٔ علمشان همین مقدار است که بهره‌ای از خبرگی به اسرار نهانی مراسم شریعت و نشانه‌های سنّت ندارند. و بینشی در حقایق قرآن حکیم و بهره‌ای از شناخت رازهای نهفته در احادیث مراکز هبوط وحی و معادن حکمت و جایگاههای نور و حافظان دین و حاملان سِرّ و گنجوران علم خداوند عزیز سپرده شده، برایشان نیست[1].

چهارم: شیوهٔ همهٔ اهل ایمان در تمام شهرها و بلاد، در هر زمان بر تصریح نکردن به نام مولایمان صاحب الزمان ﷺ، ثابت است، به طوری که از هیچ یک از آنان گفته و شنیده نشده که به اسم شریف آن جناب در محفلی از محافل و مجمعی از مجامع تصریح کنند. و چون این امور را به نصوص صحیح یاد شده منظم نماییم موجب می‌گردد که به حرام بودن تصریح به اسم شریف مولایمان در مجمعی از مجامع مردم اطمینان یابیم، و خدا دانا و نگهدارنده از لغزشها است.

گونهٔ هفتم: یاد کردن اسم شریف آن حضرت در غیر مجامع برای خواص ـ یعنی شیعیان که خداوند از آنان خشنود باد ـ جواز این گونه به واقع نزدیکتر است به جهت ورود اخبار متعددی که همدیگر را تقویت می‌کنند به ذکر این اسم شریف که در فعل و تقریر ائمهٔ اطهار ﷺ آمده است، از جمله: حدیث لوح است که به سند معتبری در اصول کافی و کمال الدین[2] و کتب معتبر دیگر روایت شده. ما آن را به روایت ثقة الاسلام کلینی[3]، در اصول کافی می‌آوریم که به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ است که فرمود:

---

۱. شرعة التسمیه
۲. کمال الدین، ۲ / ۳۸۰ باب ۲۸ ح ۱
۳. اصول کافی، ۱ / ۵۲۷

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو کاری است پس کدام وقت بر تو آسان باشد که به تنهایی تو را ملاقات نمایم و دربارهٔ آن از تو بپرسم؟ جابر به او عرضه داشت: هر وقت که دوست داشته باشی، پس در یکی از روزها در جای خلوتی با او نشست و به او فرمود: ای جابر مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه ﷺ دختر رسول خدا ﷺ دیدی و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده است. جابر عرضه داشت: خدای را شاهد می‌گیرم که بر مادرت فاطمه ﷺ در زمان رسول خدا ﷺ وارد شدم، پس او را به ولادت حسین ﷺ تهنیت گفتم، و در دستش لوح سبز رنگی مشاهده نمودم که به گمانم از زمرّد بود. و آن نوشتهٔ سفیدی شبیه رنگ خورشید دیدم، پس به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد ای دخت رسول خدا این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند آن را به رسول خدا ﷺ هدیه فرموده، در این لوح نام پدرم و نام همسرم و نام دو پسرم، و نام جانشینان از فرزندانم هست، و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من داده است. جابر گفت: پس مادرت فاطمه ﷺ آن را به من داد که آن را خواندم و از روی آن نسخه‌ای نوشتم. آنگاه پدرم به او فرمود: ای جابر آیا آن نوشته را بر من عرضه می‌داری؟ عرضه داشت: آری، پس پدرم با جابر به منزل او رفت، آنگاه جابر صفحه‌ای از پوست بیرون آورد. [پدرم] به او فرمود: ای جابر در نوشته‌ات نگاه کن تا بر تو بخوانم [و بدانی که من از آن آگاهم] پس جابر در نسخه‌اش نگریست و پدرم آن را بر او خواند، پس هیچ حرفی را بر خلاف آن نخواند، آنگاه جابر گفت: خداوند را گواه می‌گیرم که همین طور در لوح نوشته دیدم: **بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم**، این نوشته‌ای است از خدای عزیز حکیم برای محمد پیغمبر و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و راهنما به سوی او، که آن را روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار عالمیان نازل نموده است: ای محمد اسمهای مرا بزرگ شمار، و نعمتهایم را سپاس بگذار، و عنایات مرا انکار مدار، به درستی که منم خداوند که هیچ معبود حقی جز من نیست، درهم کوبندهٔ ستمگران، و به دولت رسانندهٔ مظلومان، و جزا دهندهٔ روز قیامت، همانا منم خدایی که جز من معبود حقّی نیست پس هر آنکه جز به فضل [و احسان] من امید داشت، و یا جز از عدالت من ترسید، او را عذاب کنم عذاب کردنی که هیچ کس از عالمیان را چنان عذاب نکرده باشم، پس

[تنها] مرا عبادت کن، و بر من توکُّل بنمای. به درستی که من هیچ پیغمبری برنیانگیختم تا اینکه روزگارش را کامل نمایم و دورانش سپری گردد مگر اینکه برای او وصی [و جانشینی] قرار دادم، و البته تو را بر پیغمبران برتر داشتم و وصی تو را بر سایر اوصیا برتری دادم، و تو را به دو شیرزاده و نوادهات حسن و حسین گرامی داشتم. پس حسن را بعد از پایان گرفتن دوران [جانشینی] پدرش کانون علم خود ساختم، و حسین را گنجینه‌دار وحی خویش قرار دادم، و او را به شهادت گرامی داشتم و فرجامش را به سعادت رساندم، که او برترین شهیدان و درجه‌اش بالاترین درجات آنان است، کلمهٔ تامّهٔ خود را با او قرار دادم و حجّت رسای خویش را نزد او سپردم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم. اوّلین آنها: علی، سرور عبادت کنندگان و زینت دوستان گذشتهٔ من است، و پسرش شبیه جدّ پسندیده‌اش محمد آن شکافندهٔ علم من و کانون حکمت من، و تردید کنندگان دربارهٔ جعفر هلاک می‌شوند، هر کس او را رد کند چنان است که مرا رد کرده باشد. به تحقیق این گفته از من است که همانا جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را از جهت پیروان و یاران و دوستانش خشنود خواهم ساخت، بعد از او موسی است که (در عهد او) فتنهٔ بسیار تاریکی فراگیرد، زیرا که رشتهٔ وجوب اطاعتم گسسته نمی‌شود و حجتم پوشیده نمی‌ماند، و همانا دوستان من با جام سرشار سیراب گردند، هر کس یکی از ایشان را رد کند همانا نعمت مرا رد کرده باشد، و هر آنکه یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد البته بر من تهمت زده است. و پس از سپری شدن دوران بنده و دوست و برگزیده‌ام موسی، وای بر مُفتریان و منکران علی، ولیّ و یاور من و آن کسی که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او خواهم نهاد و شایستگی‌اش را در پذیرش و انجام آن مسئولیتها امتحان خواهم کرد، او را پلیدی گردنکش، به قتل می‌رساند، در شهری که بندهٔ صالح (ذوالقرنین) بنا نهاده، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) دفن می‌شود، این گفتهٔ من حق است که او را به وجود محمد فرزند و جانشین و وارث علمش شادمان نمایم، که او معدن علم من و محل راز و حجتم بر خلق می‌باشد، هیچ بنده‌ای به او ایمان نیاورد مگر اینکه بهشت را جایگاهش قرار دهم، و او را در مورد هفتاد تن از خاندانش شفاعت دهم که تمامی آنها سزاوار آتش شده باشند. و پایان کارش را به سعادت برای فرزندش علی ولیّ و یاور و گواه

بر آفریدگانم و امین بر وحیم خواهم ساخت، و از او دعوت کننده به راهم و گنجینه‌دار علمم حسن را متولد خواهم کرد. و آن را به پسرش (م ح م د) که رحمت برای عالمیان است به کمال خواهم رسانید. قامت بلند و باصلابت موسی و درخشش و خوش نمایی عیسی و صبر و شکیبایی ایّوب، در او است، پس در زمان [غیبت] او دوستانم خوار می‌شوند و سرهایشان هدیه می‌گردد همچنان که سرهای ترکها و دیلمها هدیه می‌شود، پس کشته و سوزانده می‌شوند، و ترسان و وحشت زده خواهند بود، زمین با خونشان رنگین می‌گردد و شیون و نالهٔ عزا از زنانشان بلند می‌شود، آنان به حق دوستان منند، به وجود آنها هر فتنهٔ سیاه گمراه کننده را دفع می‌نمایم، و به سبب آنها زلزله‌ها را برطرف می‌سازم و غل و زنجیرها را دور می‌کنم، بر آنان درودها و رحمت خاص پروردگارشان است و آنانند هدایت شدگان. عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در تمام زمانت جز این حدیث چیز دیگری نشنیده‌ای همین تو را بسنده است، پس آن را جز از اهلش حفظ کن.

و از جمله روایتی است که شیخ صدوق در کمال الدین[1] از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی ؓ آورده از حسن بن اسماعیل، از ابوعمرو سعید بن محمد بن نصر قطّان، از عبیدالله بن محمد السلمی، از محمد بن عبدالرحمن، از محمد بن سعید از عباس بن ابی‌عمرو، از صدقة بن ابی‌موسی از ابی‌نضره که گفت: چون امام ابوجعفر محمد بن علی باقر ؑ به حال احتضار رسید پسرش امام صادق ؑ را فراخواند و عهدی(=فرمان امامت) را به او تسلیم کرد، برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر نسبت به من، همانند حسن و حسین ؑ رفتار کنی [امامت را به من بسپاری] امید است که کار خلافی انجام نداده باشی. فرمود: ای ابوالحسن به درستی که امانتها به مثالها نیست و عهدها به نوشته‌ها بستگی ندارد، بلکه فقط اموری است که از حجّتهای خداوند تبارک و تعالی از پیش رسیده است. سپس جابر بن عبدالله را فرا خواند و به او فرمود: ای جابر برای ما بازگو کن آنچه را در صحیفه دیدی، پس جابر گفت: آری ای ابوجعفر باقر بر بانویم حضرت فاطمه ؑ وارد شدم تا او را به ولادت حسن ؑ تبریک بگویم، که دیدم صفحه‌ای

---

۱. کمال الدین، ۱ / ۳۰۵ باب ۲۷ ذیل ح ۱.

از دُرّ سفید در دست دارد. عرضه داشتم: ای سیدهٔ زنان این صفحه چیست که نزد شما می‌بینم؟ فرمود: در آن نامهای امامان از فرزندانم هست. عرضه داشتم: به من بدهید تا در آن نگاه کنم. فرمود: ای جابر اگر نهی نبود این کار را می‌کردم، ولی نهی شده است که جز پیغمبر یا جانشین پیغمبر یا خاندان پیغمبر آن را دست بزند، اما برای تو اجازه هست که از بیرون آن درونش را ببینی. جابر گوید: پس آن را خواندم که در آن نوشته شده بود: ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، مادرش آمنه بنت وَهَبْ، ابوالحسن علی بن ابیطالب المرتضی مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مَناف، ابومحمد حسن بن علی البَرّ(=نیکوکار)، ابوعبدالله الحسین بن علی التقی مادرشان فاطمه دخت محمد ﷺ ابومحمد علی بن الحسین العدل، مادرش شهربانویه دختر یزدگرد سوم، ابوجعفر محمد بن علی باقر، مادرش ام‌عبدالله دختر حسن بن علی بن ابی‌طالب، ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق، مادرش ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، ابوابراهیم موسی بن جعفر الثقه، مادرش کنیزی است به نام حمیده، ابوالحسن علی بن موسی الرضا، مادرش کنیزی است به نام نَجمه، ابوجعفر محمد بن علی الزّکی مادرش کنیزی است به نام خیزران، ابوالحسن علی بن محمد الأمین مادرش کنیزی است به نام سوسن، ابومحمد الحسن بن علی الرفیق، مادرش کنیزی است به نام سمانه، و کنیه‌اش ام‌الحسن می‌باشد، ابوالقاسم محمد بن الحسن که اوست حجت خداوند متعال بر خلقش، آنکه قائم است، مادرش کنیزی است به نام نرجس، درود خداوند بر همگی آنان باد.

شیخ صدوق ﷺ گوید: این حدیث اینچنین است که حضرت قائم ﷺ را نام برده، و آنچه من قائلم همان است که در مورد نهی از بردن نام آن حضرت روایت آمده است.

و از جمله در مجلّد نهم بحار[1] به نقل از کتاب الروضه و کتاب الفضائل به سند مرفوعی از عبدالله بن ابی‌اوفی از رسول خدا ﷺ آورده که فرمود: چون خداوند ابراهیم خلیل را آفرید پرده از چشمش برداشت، پس به سوی عرش نگریست، آنگاه نوری مشاهده کرد. عرضه داشت: ای خداوند و سیدِ من این نور چیست؟ فرمود: این محمد برگزیدهٔ من است. ابراهیم گفت: ای خداوند و سیّدِ من در کنارش نور دیگری می‌بینم؟ فرمود: ای

---

۱. بحار الانوار، ۳۶: ۲۱۳ باب ۴۰ ذیل ح ۱۵

ابراهیم این علی یاور دینِ من است، پس گفت: ای خدا و سیّدِ من نور سوّمی در کنارش می‌بینم؟ فرمود: ای ابراهیم این فاطمه است در کنار پدر و همسرش، او دوستانش را از آتش باز گرفته است. ابراهیم ﷺ گفت: ای خدا و سیّدِ من دو نور دیگر هم در کنار آن سه نور می‌بینم؟ فرمود: ای ابراهیم اینان حسن و حسین هستند که در پی پدر و جدّ و مادرشان می‌باشند. ابراهیم گفت: ای خداوند و سیّدِ من نُه نور می‌بینم که پیرامون این پنج نور را گرفته‌اند؟ خداوند فرمود: اینان امامان از فرزندان آنهایند. ابراهیم پرسید: ای خداوند و سیّدِ من، به چه [نامهایی] شناخته می‌شوند؟ فرمود: ای ابراهیم؛ اوّلین آنان علی بن الحسین است، و محمد فرزند علی و جعفر فرزند محمد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی. و محمد فرزند علی، و علی فرزند محمد، و حسن فرزند علی، و محمد فرزند حسن که قائم مهدی است. ابراهیم ﷺ عرضه داشت:

ای خداوند و سیّدِ من نورهایی پیرامون ایشان می‌بینم که شمار آنها را کسی جز تو نمی‌داند؟ فرمود: ای ابراهیم آنها شیعیان و دوستانشان هستند. گفت: خداوندا به چه نشانه‌هایی شیعیان و دوستانشان شناخته می‌شوند؟ فرمود: به خواندن پنجاه و یک رکعت نماز و بلند گفتن: بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم و قنوت گرفتن پیش از رکوع، و سجدهٔ شکر، و انگشتری به دست راست کردن. ابراهیم گفت: خداوندا مرا از شیعیان و دوستانشان قرار ده، خداوند فرمود: البته تو را چنین قرار دادم، پس دربارهٔ او خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿وَ إِنَّ مِنْ شیعتِهِ لَإِبراهِیمَ * إِذ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلیم﴾[1]؛ و به درستی که از شیعیان او ابراهیم است که با دلی پاک از هر گونه آلایش به پروردگارش ایمان آورد.

و از جمله نیز در مجلّد نهم بحار[2] از غیبت شیخ طوسی ﷺ از رسول خدا ﷺ روایت مسندی آورده که: «وصیتی که امیرالمؤمنین ﷺ، به املای رسول خدا ﷺ نوشته، و پیغمبر امر فرمود که هر امامی آن را به امام بعد از خود تحویل دهد. تا آنجا که فرموده: پس چون هنگام وفاتت رسد این وصیتنامه را به فرزندم حسن آن نیکوکار بسیار صله کننده بسپار. و چون هنگام وفات او فرا رسد آن را به فرزندم حسین شهید پاکیزهٔ کشتهٔ

---

۱. سورهٔ صافّات، آیه ۸۳ و ۸۴.

۲. بحار الانوار، ۳۶ / ۲۶۱ باب ۴۱ ح ۸۱.

[راه خدا] بسپارد، و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش سید العابدین ذی الثَّفِنات (پیشانی و سایر مواضع سجده‌اش اثر سجده‌های بسیار و طولانی پینه می‌بست) علی بسپارد، و چون وفاتش نزدیک شود آن را به فرزندش محمد باقر العلم (شکافندهٔ علم) بسپارد، و چون وفاتش نزدیک شود آن را به فرزندش جعفر صادق بسپارد، و چون هنگام وفات او فرا رسد آن را به فرزندش موسی کاظم بسپارد، و چون وفات او نزدیک گردد آن را به فرزندش علی الرِّضا بسپارد، و چون وفاتش فرا رسد آن را به فرزندش محمد مورد وثوق تقی بسپارد، و چون هنگام وفات او برسد آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد، و چون وفاتش نزدیک شود آن را به فرزندش حسن فاضل بسپارد، و چون هنگام وفاتش رسد آن را به فرزندش محمد حفظ شده از آل محمد بسپارد...».

و از جمله: در کفایة الأثر[1] فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر به سند خود از ابوهریره آورده که گفت: «به رسول خدا ﷺ عرضه داشتم: برای هر پیغمبر جانشین و دو سبط بوده است، پس؛ جانشین و دو سبط تو کیانند؟ پیغمبر ﷺ ساکت شد و به من جواب نداد، پس اندوهگین از خدمت آن حضرت رفتم، و چون هنگام ظهر شد پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: نزدیک بیا ای ابوهریره، من نزدیک می‌شدم و می‌گفتم: پناه به خدا از خشم خدا و خشم رسول خدا ﷺ. آنگاه رسول خدا فرمود: خداوند چهار هزار پیغمبر برانگیخت و آنان چهار هزار جانشین داشتند و هشت هزار سبط. سوگند به آنکه جانم در دست او است که من بهترین پیغمبرانم و جانشین من بهترین اوصیا و دو سبط من بهترین سبطها می‌باشند. سپس فرمود: دو سبط من حسن و حسین بهترین سبطها می‌باشند، دو سبط این امتند، و البته اسباط از فرزندان یعقوب بودند، و آنان دوازده تن بودند، و امامان بعد از من دوازده تن از خاندانم خواهند بود، علی ﷺ نخستین ایشان است، و اوسط آنان محمد آخرینشان محمد، مهدی این امت می‌باشد آنکه عیسی پشت سرش نماز خواهد خواند، آگاه باشید که هر کس بعد از من به آنان متمسک گردد البته به ریسمان الهی چنگ زده است، و هر کس از دامانِ ایشان دست بکشد از ریسمان خداوند جدا شده است».

---

۱. کفایة الأثر، ۲۹۸ باب اوّل.

و از جمله در کفایة الأثر[1] نیز به سند خود از مفضّل بن عمر آورده از امام صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش [حسین بن علی] از امیرالمؤمنین ﷺ که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: « هنگامی که به [معراج] آسمان برده شدم، پروردگارم ـ جلّ جلاله ـ به من وحی فرمود: ای محمد من به زمین نظری فکندم پس تو را از آن برگزیدم، و تو را پیغمبر قرار دادم و از اسم خودم برای تو اسمی برگرفتم، که من محمودم و تو محمد هستی، سپس بار دیگر نظری کردم و از آن [زمین] علی را برگزیدم و او را جانشین، خلیفه و همسر دخترت قرار دادم، و از برای او اسمی از اسمهایم برآوردم که من علیّ أعلی هستم و او علی است، و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر قرار دادم سپس ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه نمودم که هر کدام آن را پذیرفت نزد من از مقرّبین شد. ای محمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا اینکه به سان مشک خشک شده بشود سپس در حالی که ولایت آنان را انکار کرده باشد [در قیامت] مرا ملاقات کند، او را در بهشتم جای نخواهم داد، و زیر سایهٔ عرشم نخواهم برد، ای محمد آیا می‌خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری پروردگارا خدای عز و جل فرمود: سرت را بلند کن، پس چون سر برداشتم ناگاه نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و (م ح م د) راکه در میان آنان ایستاده بود و همچون ستارهٔ تابان می‌درخشید دیدم. گفتم: ای پروردگار اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است حلالم را حلال و حرامم را تحریم می‌نماید، و به وسیلهٔ او از دشمنانم انتقام می‌گیرم، و او مایهٔ راحتی دوستان من است و او است آنکه دلهای شیعیانت را از ستمگران و منکران حق و کافران شفا می‌بخشد».

و از جمله شیخ صدوق ﷺ در کتاب کمال الدین[2] به سند معتبر بلکه صحیحی روایت آورده که: «حضرت ابومحمد امام حسن عسکری برای بعضی از کسانی که نام برد، گوسفند ذبح شده‌ای فرستاد و فرمود: این از عقیقهٔ پسرم محمد است».

---

۱. کفایة الأثر ص ۳۰۷.

۲. کمال الدین ۲ / ۴۳۲ باب ۴۲ ح ۱۰.

و از جمله محدّث عاملی ﷺ در وسائل[1] به سند خود از صدوق از محمد بن محمد بن عصام از محمد بن یعقوب کلینی از علّان رازی از بعضی از اصحابمان آورده که: «چون کنیز حضرت ابومحمد امام عسکری ﷺ حامله شد آن حضرت به او فرمود: پسری را آبستن باشی که اسم او محمد است و او است قائم بعد از من».

و از جمله نیز در وسائل[2] به سند خود از ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از ابوعلی محمد بن همّام از محمد بن عثمان عَمْری از پدرش از حضرت ابومحمد حسن بن علی امام عسکری ﷺ ضمن خبری که آن حضرت در آن از پدرانش روایت کرده که: «زمین از حجت الهی بر خلقش خالی نخواهد ماند، و اینکه هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است» چنین آمده: پس آن حضرت فرمود: «این مطلب ثابت است همانطور که روز ثابت است [قابل انکار نیست]» عرض شد: ای فرزند رسول خدا ﷺ، پس حجّت و امام بعد از تو کیست؟ فرمود: «پسرم محمد، او است امام و حجت بعد از من، و هر کس در حالی بمیرد که او را نشناخته باشد به مرگ جاهلیّت مرده است».

و از جمله: مجلسی در باب ولادت[3] آن حضرت ـ عجل الله تعالی فرجه ـ از کشف الغمه[4] روایت کرده است که: ابن الخشّاب گفت: حدیث گفت مرا ابوالقاسم طاهر بن هارون بن موسی العلوی از پدرش از جدش که گفت: سرورم جعفر بن محمد امام صادق ﷺ فرمود: «خَلَفِ صالح از فرزندان من است. و او است مهدی که اسمش «م ح م د» است و کنیه‌اش ابوالقاسم در آخر الزمان خروج می‌کند...» و چون این را دانستی می‌گوییم: مقتضای جمع بین دو دلیل یعنی اخباری که بردن نام آن حضرت را حرام می‌شمارند و اخباری که جایز می‌دانند همان تفصیلی است که ما اختیار کردیم که در مجامع مردم حرام است و در غیر آنها جایز، چون اخبار جواز ـ چنانکه می‌بینید ـ یا نقل فعل معصوم است و یا تقریر او، و در چنین اخباری عموم یا اطلاقی وجود ندارد که سبب شود از

---

۱. وسائل الشیعه، ۱۱ / ۴۹۰ باب ۷۳ ح ۱۷

۲. وسائل الشیعه، ۱۱ / ۴۹۱ باب ۳۳ ح ۲۳

۳. بحار الانوار، ۵۱ / ۲۴ درس ح ۳۷

۴. کشف الغمه علی بن عیسی اربلی، ۳ / ۲۶۵

اخبار نهی کننده دست برداریم، بنابراین واجب است قدر متیقن را بگیریم و دلایل حرمت را به همین مقدار تخصیص بزنیم، یعنی به غیر مجامع مردم، و یاد کردن اسم شریف آن حضرت در مجامع تحت عموم ادلۀ حرمت باقی می‌ماند. و مؤید و مؤکّد آنچه یاد کردیم: دو توقیع شریف آن حضرت است که در کمال الدین[1] روایت شده. در یکی از آنها آمده: «ملعون است ملعون کسی که مرا در جمعی از مردم اسم ببرد».

و توقیع دیگر چنین است: حدیث گفت ما را محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی ﷺ گفت: شنیدم ابوعلی محمد بن همام می‌گفت: شنیدم محمد بن عثمان عَمْری ﷺ می‌فرمود: توقیعی صادر شد به خطّی که آن را می‌شناسیم اینکه: «هر کس در میان جمعی از مردم مرا به اسمم نام ببرد لعنت خدا بر او باد». و نیز مؤیّد این مطلب است آنچه در گفتار سیّد محقّق داماد ﷺ از نظرتان گذشت اینکه: علمان گذشته بر حرمت تصریح به اسم مبارک آن حضرت در میان جمعی از مردم متّفقند. و نیز مؤید آن است اعتبار عقلی و عرفی، زیرا که تعبیر کردن از شخص جلیل در مجالس و محافل با اُلقابش و تصریح نکردن به اسم او خود نوعی احترام و تعظیم نسبت به آن شخص می‌باشد، و این بر افراد عامی پوشیده نیست تا چه رسد به فضلا و علما، و خداوند به حقایق احکام، دانا است. و نیز مؤید آن است که در حدیث لوح دیدید حضرت امام باقر ﷺ از جابر خواست که در جای خلوتی او را ملاقات نماید، بنابراین یادآوری اسم آن حضرت در میان جمعی از مردم نبوده است. و باز مؤید آن است که اگر غیر مورد ترس و تقیه را بطور مطلق از عمومات یاد شده خارج بدانیم تخصیص اکثر لازم می‌آید. و همچنین مؤید آن است حدیث حذیفة بن الیمان که در قسم چهارم همین عنوان یادآور شدیم.

اگر بگویید: می‌توان قائل شد که غیر از مورد ترس و تقیّه به طور مطلق از عمومات یاد شده خارج است، چه در مجامع باشد و چه در غیر آنها، به جهت روایتی که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از امام ابوجعفر باقر ﷺ از پدرانش آورده که فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ بالای منبر چنین فرمودند: «در آخر الزمان، مردی از فرزندانم خروج خواهد کرد...» و حضرت قائم ﷺ را توصیف کرد. تا آنجا که فرمود: «او را دو نام است

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۸۲ باب ۴۵ ذیل ح ۱

یکی مخفی می‌ماند و اسم دیگر علنی می‌باشد. امّا آن اسمی که مخفی می‌ماند احمد است. و آن اسمی که علنی می‌باشد محمد...»[1].

که این حدیث بر جایز بودن تصریح به این اسم شریف در مجامع مردم از جهت فعل و قول امام دلالت دارد. چون امیرالمؤمنین ﷺ بر فراز منبر آن را تصریح فرموده: «و آن اسمی که علنی می‌باشد محمد است». از این روی می‌توان گفت: آن اسمی که جایز نیست تصریح شود احمد است؟ می‌گویم: نمی‌توان تنها به این حدیث عمومات حرمت را تخصیص داد به چند وجه:

اوّل: اینکه سندش ضعیف است چون اسماعیل بن مالک که در سند این حدیث واقع شده مجهول(=ناشناخته) است، و ابوالجارود ـ یکی دیگر از افرادی که در سند این حدیث واقع شده ـ رئیس گروه زیدیّهٔ جارودیه است که از سید بن طاووس نقل شده که درباره‌اش گفته: زیاد بن المنذر ابوالجارود نابینای سرحوب مذموم است. هیچ شبهه‌ای در مذمّتش نیست. او به اسم شیطان «سرحوب» نامیده شد. شیطان کوری که ساکن دریا است.

در کتابهای (نقد الرجال) و (منتهی المقال) به نقل از کشی ﷺ دربارهٔ ابوالجارود آمده: کور سرحوب. سرحوبیّه از زیدیه منسوب به او است. و امام باقر ﷺ او را به این اسم نامید. و یاد شده که «سرحوب» نام شیطان کوری است که در دریا زیست دارد. و ابوالجارود نابینا و کوردل بود.

سپس روایات متعددی در مذمت و لعنت و دروغگویی او، یاد کرده است. و سید تفرشی در نقد الرجال گوید: دربارهٔ او روایتی است که بر دروغگویی و کفر او دلالت دارد.

دوم: اینکه تصریح کردن امیرالمؤمنین ﷺ به اسم آن حضرت برفراز منبر دلیل جایز بودن آن برای غیر آن جناب نمی‌باشد. زیرا که ممکن است این حکم به آن جناب اختصاص داشته. و نظایر آن بسیار است که بر اهل بصیرت پوشیده نیست. مانند داخل شدن در حال جنابت به مسجد پیغمبر ﷺ، و اختصاص لقب امیرالمؤمنین به آن حضرت. و جایز بودن ایثار با اینکه اهل خانه‌اش در حال اضطرار بوده‌اند. و غیر اینها که بر پژوهشگر در اخبار ائمهٔ اطهار پوشیده نیست.

---

۱. کمال الدین، ۲: ۶۵۳ باب ۵۷ ح ۱۷

سوم: اینکه فرمودهٔ آن بزرگوار: «و آن اسمی که علنی می‌باشد محمد است» دو احتمال دارد: یکی: اینکه منظور آن است که امام زمان ما ـ عجل الله له الفَرَج ـ دو اسم دارد که یکی از آنها را می‌شناسند و آن محمد است و دیگری را که احمد است نمی‌دانند. و این را ما مشاهده می‌کنیم. دیگر: اینکه مقصود إعلان کردن این اسم مبارک هنگام ظهور است که اخباری وارد شده به اینکه در آن موقع به نام او و نام پدرش ندا می‌گردد. و آنچه بر این معنی دلالت داشت در بخش چهارم در حرف نون و غیر آن گذشت. و اما احتمال اینکه مراد از اسمی که جایز نیست به آن تصریح گردد (احمد) است، این را هیچ کدام از علمای ما از صدر اول تا کنون نگفته بلکه احتمال هم نداده‌اند، و نیز حاملان و راویان احادیث ـ که این روایات توسط آنها به دست ما رسیده ـ هم این احتمال را نیاورده‌اند چنانکه بر کاوشگران پوشیده نیست.

اگر بگویید: ممکن است منظور از کلمهٔ (ناس =مردم) در دو توقیع یاد شده مخالفین باشند، و این قرینه باشد بر اینکه حرمت مخصوص مورد ترس و تقیّه است، چنانکه مؤلف وسائل[1] این احتمال را ذکر کرده، و استشهاد نموده به اینکه واژه (ناس) در روایات بسیار آمده که خصوص عامّه منظور هستند؟ می‌گوییم: کلمهٔ (ناس) در اخبار با قرینه بر آنان اطلاق گردیده و در اینجا قرینه‌ای بر آن نیست بنابراین از اخبار صحیحِ صریح به صِرف إحتمال نمی‌توان دست برداشت. اگر بگویید: در مستدرک از حسین بن حمدان روایت کرده که وی در کتابش از حضرت رضا ﷺ خبری آورده که تصریح دارد به اینکه یاد نمودن اسم شریف آن حضرت ـ که محلّ بحث است ـ و سایر نامها و القاب آن جناب در صورت ایمنی از ترس جایز می‌باشد، و علّت نهی از آن جز به خاطر ترس و تقیّه نیست. آن روایت چنین است که از علی بن الحسن بن فضّال از ریّان بن الصّلت آورده که گفت: از حضرت امام رضا علی بن موسی ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «قائم مهدی ﷺ فرزند فرزندم حسن است، کسی بعد از غیبتش بدنش را نمی‌بیند و اسمش را نبرد تا وقتی که آشکار شود و اسمش اعلان گردد که آن وقت هر کسی می‌تواند نام او را ببرد» به آن حضرت عرضه داشتیم: ای سرور ما اگر بگوییم: صاحب غیبت و صاحب زمان و مهدی جایز است؟ فرمود: «همهٔ

---

۱. وسائل الشیعه، ۱۱ : ۴۸۹ باب ۳۳ ح ۱۲

اینها مطلقاً جایز است، و من شما را از تصریح کردن نام مخفی او از دشمنانمان نهی کردم که او را نشناسند». می‌گویم: نمی‌توان این خبر را مورد عمل قرار داد به چند وجه:

یکی: اینکه حسین بن حمدان ضعیف است چنانکه در کتاب الوجیزه آمده، و در نقد الرجال از نجاشی آورده: حسین بن حمدان حضینی جنبلانی ابوعبدالله، فاسد المذهب بوده، کتابهایی دارد. همین مطلب نیز در منتهی المقال آمده است. و به نقل از خلاصه در همان کتاب آمده: حسین بن حمدان جُنبلانی ـ به ضم جیم و سکون نون و باء ـ خُضَینی ـ به حاء مضمومه و ضاد و نون بعد از یاء ـ ابوعبدالله: مذهبش فاسد و دروغگو بوده، ملعون است به گفته‌هایش توجه نمی‌شود. و مانند همین سخن از رجال ابن داوود ﷺ نقل شده، ولی او خصینی ـ به خاء و صاد و یاء و نون ـ ضبط کرده است.

و از دلایل صحیح نبودن اعتماد بر او اینکه عالم محقق نوری ﷺ در اینجا بر این روایت اعتماد ننموده با اینکه آن را در باب القاب حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه روایت کرده است، و این عالم جلیل از بزرگان آگاهان به احوال راویان است، چنانکه بر کسی که در کتابهای او نظر کند پوشیده نمی‌ماند، خداوند تعالی به او بهترین پاداش را از جهت خدمت به اسلام و مسلمین عنایت فرماید. بنابراین چطور می‌توان به مانند این حدیث تمسک نمود و عمومات أدِلّهٔ تحریم را از ظاهرشان منصرف کرد؟

دوم: بر فرض که این حدیث از معصوم ﷺ صادر شده باشد در مطلب مورد بحث صراحت ندارد، در آن دقت کنید.

سوم: اینکه بر فرض که دلالت داشته باشد، بر منحصر بودن علّت تحریم در این مطلب دلالت ندارد تا به همان مورد که آن علّت وجود دارد بسنده شود بلکه این امر نمی‌تواند علت حقیقی باشد، چون ضمیر در فرمودهٔ آن حضرت: «که او را نشناسند» اگر به اسم برگردد یعنی: یاد کردن این اسم جایز نیست تا دشمنان آن اسم را نشناسند. این بر خلاف مقصود خواهد بود، زیرا که آنها با اخبار بسیاری که از پیغمبر و امامان ﷺ رسیده که تصریح دارند که اسم او اسم رسول خدا است، آن اسم را شناخته‌اند که محمد است. و اگر ضمیر به قائم ﷺ برگردد ـ یعنی: یاد کردن این اسم جایز نیست تا مبادا دشمنان بدانند که مقصود از این اسم کیست ـ باز به دو وجه درست نیست:

وجه اوّل: اینکه افرادی که محمد نامیده شده‌اند در هر زمان بسیار بوده و هستند، پس هرگاه یک شیعه به شیعهٔ دیگری در مجلس دشمنان مثلاً بگوید: محمد فرمود: یا محمد را دیدم، و منظورش امام زمانش باشد. دشمنان نمی‌دانند که منظور از این اسم کیست و هیچ ترس و تقیّه‌ای در این صورت نیست.

وجه دوّم: اینکه اگر این امر سبب حقیقی تحریم بود واجب است که از یاد کردن آن حضرت ﷺ با القاب مخصوصش مانند صاحب غیبت و صاحب الزمان و حجّت از آل محمد ﷺ نهی گردد. چون اگر یک نفر شیعه به یکی از هم‌کیشان خود در مجلس دشمنان بگوید: صاحب غیبت یا حجّت آل محمد را دیدم دشمنان خواهند فهمید که منظورش شخص خاص می‌باشد. چون پیش از این کسی به این عناوین نامیده نشده است تا کسی که آن جناب را با چنین عناوینی یاد می‌کند بتواند بگوید: منظورم یکی از افراد مردم است بلکه در این صورت دشمن به تجسُّس و تفحُّص دست می‌زند تا صاحب آن نام مخصوص را بیابد، بنابراین می‌بایست این خبر را بر بیان حکمت حکم به حرمت بردن آن نام، حمل نمود یا به نوعی آن را تأویل کرد.

اگر بگویید: به طرز دیگری هم می‌توان بین أدلّهٔ دو طرف جمع کرد، به اینکه اخبار حرمت را بر کراهت حمل کنید، چنانکه بعضی از بزرگان این کار را کرده‌اند، و مانند این جمع در ابواب مختلف فقه بسیار است؟ می‌گوییم: این نحوه جمع کردن بین روایات در اینجا پسندیده نیست به خاطر چند وجه:

اوّل: اینکه دلیلهای حرمت ـ چنانکه دانستید ـ قابل حمل بر کراهت نیست، و این واضح است.

دوّم: اینکه در اینجا بر سر دو راهی تخصیص و مجاز قرار می‌گیریم، و در جای خود ثابت شده که تخصیص از مجاز اولی است.

سوّمی: اینکه أدلّهٔ جواز تنها اثبات می‌کنند که در غیر مجامع جایز است، چنانکه توضیح دادیم، بنابراین چگونه می‌توان آنها را به طور مطلق بر ادلّهٔ حرمت مقدّم داشت؟

چهارم: اینکه این جمع بر خلاف اجماع منقول و شهرتی است که قبلاً بیان شد.

پنجم: حمل کردن این گونه اخبار بر کراهت در صورتی است که دلیل معتبری

برخلاف آنها بوده باشد که آن دلیل را می‌بایست بر ظواهر ادلّهٔ منع مقدم داشت، ولی مطلب مورد بحث ما چنین نیست، پس راهی ندارد که ادلّهٔ منع را از ظواهرشان منصرف بدانیم، چون دلیلی در مقابل آنها نیست. چنانکه بر هر کس جنبهٔ انصاف را رعایت کند و از تکلّف بپرهیزد این نکته پوشیده نمی‌باشد، پس به یاری خداوند تعالی و برکت اولیای او سلام الله علیهم اجمعین تمام بودن مدّعای ما ثابت گشت. وَ الحمدلله اولاً وَ آخرا.

چند تذکر

اوّل: از آنچه بیان کردیم دلیل اقوال دیگر و پاسخ آنها معلوم شد، دیگر با تکرار آنها مطلب را طولانی نمی‌کنیم.

دوّم: بدون تردید شایسته‌تر و محتاطانه‌تر آن است که در غیر مجالس و مجامع نیز آن حضرت ﷺ با القاب شریفش یاد گردد، و اسم معهود ذکر نشود، تا از شبههٔ مخالفت با دستور شرع خلاص شویم و نیز این خود نوعی احترام و تعظیم امام ﷺ است. بلکه این روش در سخنان امامان و پیروان ایشان متداول بوده است.

سوّم: از بعضی از روایات گذشته چنین به دست آمد که یکی از نامهای شریف آن حضرت: احمد می‌باشد، اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا یاد کردن آن حضرت در مجالس با این اسم نیز حرام است یا حرمت به همان اسم معروف یعنی محمد اختصاص دارد؟ مؤلف کفایة الموحدّین تصریح کرده که فرقی بین آنها نیست و هر دو در حرمت مساوی هستند و این نظر را به مشهور نسبت داده است. ولی در این گفته تأمل است چون اسم به همان معروف یعنی محمّد منصرف می‌باشد و سخن قائلین به حرمت نه نص است و نه ظاهر در حرمت نامیدن آن جناب به اسمهای دیگر غیر از «محمد» بلکه احدی از علما را نمی‌شناسم که به حرمت ذکر این اسم یعنی احمد قائل شده باشد هر چند به طور احتمال، ولی احتیاط بهترین راه، و خدای تعالی بهترین راهنما است.

چهارم: آیا کنیهٔ مبارک آن حضرت که همان کُنیهٔ جدّش رسول خدا ﷺ است از لحاظ موضوع یا حکم به اسم شریفش ملحق می‌باشد یا نه؟ بنابر احتیاط: آری، ولی به طور جزم می‌توان گفت: نه. زیرا که عنوان اسم بر غیر لقب و کنیه منصرف است، چنانکه

از ملاحظهٔ عُرف عام که مبنای موضوعات احکام است این مطلب ظاهر می‌باشد. و آنچه در حدیث خضر آمده که فرمود: «از او به کنیه و نام تعبیر نگردد» برای اثبات این مطلب به تنهایی بسنده نیست، زیرا که احتمالاتی در آن هست. بنابراین اصل برائت بدون منافی باقی می‌ماند، و همین طور است إجماع منقول که به نظر علمای بزرگ اصول، برای اثبات حکمی به تنهایی کافی نیست، چنانکه در علم اصول فقه این مطلب بیان گردیده است. از همین روی محقق بزرگوارمان نوری ـ که خدای تعالی روانش را شاد و تربتش را پاک گرداند ـ حرمت را به همان اسم مبارک معهود مخصوص دانسته است. با همهٔ اینها کسی که شیوهٔ احتیاط پیشه کند از راه راست برکنار نمانده و دور بودن از شبههٔ مخالفت، در هر حال پسندیده است.

سوم: از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ محبّت او به طور خاص

و لازمه‌اش آن است که نهایت اهتمام در آنچه مقتضای محبّت نسبت به آن جناب است انجام گردد. بدان که در وجوب محبّت تمام ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین، تردیدی نیست، و اینکه دوستی ایشان بخشی از ایمان، و شرط قبولی اعمال است. و در این باره اخبار متواتر می‌باشد که قسمتی از آنها در بخش اول همین کتاب، و قسمتی دیگر در امر دوم همین بخش گذشت، ولی در اهتمام به محبّت مولایمان حضرت حجّت ﷺ خصوصیّتی هست که سبب شده به طور خصوص به آن امر گردد، و این از دو جهت است:

اوّل: عقل

توضیح اینکه سرشتها بر محبّت کسی که به آنها نیکی کند و هر که واسطهٔ احسان به آنها باشد ساخته شده است. از همین روی در حدیث از تفسیر امام ﷺ آمده که: «خدای تعالی به موسی وحی فرمود که: مرا نزد خلقم محبوب کن، و خلقم را نزد من محبوب گردان. موسی گفت: ای پروردگار چگونه این کار را انجام دهم؟ فرمود: به آنان نعمتها و بخششهای مرا یادآوری کن تا مرا دوست بدارند».

و در حدیث دیگری در دارالسلام به نقل از قصص الانبیاء به سند خود از پیغمبر اکرم ﷺ آورده که فرمود: «خدای عز و جل به داوود ﷶ وحی فرمود اینکه: مرا دوست بدار و نزد خلقم محبوب ساز. داوود گفت: پروردگارا من تو را دوست می‌دارم پس چگونه تو را نزد خلقت محبوب گردانم؟ فرمود: نعمتهایم را نزد آنان یاد کن که هرگاه آنها را نزد ایشان یادآور شدی مرا دوست خواهند داشت».

و در مجالس صدوق ﷬[1] به سند خود از ابن عباس آمده که گوید: «رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند را دوست بدارید به جهت آنچه از نعمتهای خویش به شما می‌دهد، و مرا به جهت دوستی خدای عز و جل دوست بدارید، و اهل بیتم را به خاطر دوستی من دوست بدارید».

و چون از آنچه در بخشهای این کتاب پیشتر آوردیم پاره‌ای از احسان مولایمان حضرت حجّت ﷶ را نسبت به ما و حقوقش را بر ما دانستی، و اینکه تمام آنچه از نعمتهای فراوان و عناوین بی‌پایانِ خداوند ما را فراگرفته به برکت مولایمان ﷶ و به واسطهٔ او است، پس عقل حکم می‌کند که او را دوست بداریم، بلکه نهادهای ما بر محبّت او سرشته شده است.

دوّم: نقل

که سید محدّث بحرانی ﷬ در کتاب غایة المرام[2] به نقل از نعمانی به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت آورده که فرمود: خداوند در شب معراج به من وحی فرمود: ای محمد چه کسی را در زمین بر امّتت جانشین کرده‌ای؟ ـ و حال آنکه او بهتر می‌دانست ـ گفتم: ای پروردگار برادرم را، فرمود: علی بن ابی‌طالب را؟ گفتم: آری پروردگارا، فرمود: ای محمد من به زمین نظری افکندم پس تو را از آن برگزیدم، پس من یاد نمی‌شوم تا اینکه تو با من یاد شوی، من محمود هستم و تو محمّد هستی، سپس بار دیگر بر آن نظر افکندم و از آن علی بن ابی‌طالب را برگزیدم، پس او را جانشین تو قرار دادم که تو سیّد پیغمبرانی و

---

۱. أمالی، ۲۱۹.

۲. غایه المرام، ۱۸۹ باب ۲۳ ح ۱۰۵.

علی سیّد اوصیا. و برای او اسمی از اسمهایم را قرار دادم که من اعلی هستم و او علی است. ای محمد: اگر بنده‌ای از بندگانم آنقدر مرا پرستش نماید تا اینکه به هلاکت رسد، سپس در حالی که منکر ولایتتان باشد مرا ملاقات کند او را به جهنم خواهم برد. سپس فرمود: ای محمد آیا می‌خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: در پیش رویت بپاخیز. چون پیش رفتم ناگاه دیدم علی بن ابی‌طالب را و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجّت قائم که همچون ستارهٔ درخشانی در میان آنها بود. گفتم: ای پروردگار اینان کیستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است حلالم را حلال و حرامم را حرام می‌نماید و از دشمنانم انتقام می‌گیرد. ای محمد او را دوست بدار که من او را و دوست دارندهٔ او را دوست دارم».

می‌گویم: این حدیث دلالت دارد بر اینکه در محبّت آن حضرت ویژگی هست که مقتضی امر مخصوص از سوی خدای تعالی گردیده، با اینکه محبّت همهٔ امامان ﷺ واجب است، و سِرّ این مطلب چند چیز است از جمله:

۱ ـ محبّت و شناخت آن حضرت از محبّت و معرفت امامان دیگر ﷺ جدا نمی‌گردد، ولی عکس آن چنین نیست (یعنی ممکن است کسی نسبت به امامان دیگر محبّت و معرفت داشته باشد ولی نسبت به آن حضرت معرفت و محبّت نداشته باشد) بنابراین اگر انسان آن بزرگوار را بشناسد و او را دوست بدارد حقیقت ایمان در او کامل می‌گردد. و شاهد بر این است آنچه در مجلّد نهم بحار[1] به نقل از کتاب الفضائل آمده از امام رضا ﷺ از پدرانش از رسول خدا ﷺ در حدیثی که در آن نامهای امامان ﷺ را یاد کرده، تا آنجا که فرمود: «... و هر کس دوست می‌دارد خداوند را ملاقات کند در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد باید که ولایت حجّت صاحب الزمان منتَظر را دارا گردد. پس اینان چراغهایی در تاریکی و امامان هدایت و نشانه‌های تقویٰ هستند، هر کس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را دارا شود من برای او ضمانت می‌کنم که خداوند او را به بهشت خواهد برد».

۲ ـ چیره شدن دین و غالب گردیدن مسلمین بر کافرین به دست آن حضرت و با ظهور

---

۱. بحار الانوار، ۳۶ / ۲۹۶ باب ۴۱ ح ۱۲۵.

آن جناب به طور کامل انجام می‌گردد، چنانکه در بخش چهارم گذشت، و این چیزی است که از نظر عقل و شرع موجب محبّت آن حضرت به طور خاصّ می‌باشد.

۳ ـ آنچه در بعضی از روایات آمده که آن حضرت بعد از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از سایر امامان افضل است، چنانکه سید بحرانی در کتاب غایة المرام[1] در باب بیست و سوم از نعمانی آورده که به سند خود از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند از بین روزها روز جمعه و از ماهها، ماه رمضان، و از شبها، شب قدر را برگزید، و از مردم، پیغمبران را اختیار کرد، و از میان پیغمبران؛ رسولان را، و از رسولان مرا و علی را از من برگزید، و از علی، حسن و حسین را اختیار فرمود، و از حسین، اوصیا را برگزید که از قرآن تأویل یاوه گویان و کجروی باطل جویان و توجیه جاهلان را دور می‌کنند و نهمین ایشان باطن ظاهر آنان است و او افضل آنها می‌باشد»

و مؤیّد این مطلب است آنچه در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که: «از آن جناب سؤال شد: آیا قائم علیه السلام متولد شده؟ فرمود: نه و اگر زمانش را درک می‌کردم در تمام عمر با او به خدمت می‌پرداختم».

و در حرف نون در حدیث عبّاد بن محمد مدائنی گذشت که امام صادق علیه السلام فرمود: «برای نور آل محمد صلی الله علیه و آله و سابق آنها دعا کردم». و در فضیلت گریستن از فراقش نیز در تأیید این امر خواهد آمد.

اگر بگویید: این منافات دارد با آنچه در مجلّد نهم بحار[2] از نعمانی مسنداً از زید شحّام روایت آمده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام عرضه داشتم: کدامیک افضل هستند حسن یا حسین؟ فرمود: «همانا فضیلت اوّلینمان به فضیلت آخرینمان می‌رسد، و فضل آخرینمان به فضل اوّلینمان می‌رسد، و هر کدام فضلی دارد» عرض کردم: فدایت شوم، جوابم را مفصّل‌تر بیان فرمایید، به خدا سوگند جز برای آموختن از شما نپرسیدم. فرمود: «ما از یک درخت هستیم، خداوند ما را از یک سرشت آفرید، فضل ما از خداوند، و علم

---

۱. غایة المرام، ۱۸۸ باب ۲۳ ح ۱۰۱.

۲. بحار الانوار، ۳۶ / ۳۹۹ باب ۴۶ ذیل ح ۹.

ما از خداوند می‌باشد، و ما اُمنای خداوند بر خلق او و دعوت کنندگان به دین او و [پرده یا] پرده‌داران بین او و بین خلق او هستیم، ای زید تو را بیفزایم؟ عرض کردم: آری، فرمود: آفرینش ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همگی ما نزد خدای عز و جل یکی هستیم». عرضه داشتم: مرا خبر ده از تعدادتان؟ فرمود: «ما دوازده تن هستیم اینچنین پیرامون عرش پروردگارمان عز و جل در آغاز آفرینشمان بودیم، اول ما محمد اوسط ما محمد و آخر ما محمد است».

در جواب گویم: بین این حدیث و آنچه گذشت منافاتی نیست، زیرا که این حدیث بیانگر متحد بودن سرشتشان می‌باشد و اینکه از یک نور آفریده شده‌اند، و در علم و فضل یکسان هستند، چنانکه اخبار دیگری نیز در این باره وارد شده است، و این منافات ندارد با اینکه بعضی از آنان از بعض دیگر از لحاظ ویژگیهایی افضل باشند، همچنان که روایاتی در افضلیت امیرمؤمنان ﷺ از سایر ائمهٔ معصومین ﷺ وارد گردیده، با این حال علم این مطلب و امثال آن باید به خود آنان واگذار شود و بر ما نیست که از آن بحث کنیم، و خدای تعالی خود دانا است و نگهدار از لغزشها می‌باشد.

چهارم: محبوب نمودن او در میان مردم

و بر این امر دلالت دارد تمام آنچه در امر سوّم بیان کردیم، به جهت دلالت عقل بر اینکه هر کس محبّتش واجب و نیکو است، سزاوار است او را محبوب نمود. و نیز دلالت می‌کند بر آن؛ محتوای فرمودهٔ خدای تعالی در حدیث موسی ﷺ که: «مرا در میان آفریدگانم محبوب ساز...». و به طور صریح بر آن دلالت می‌کند آنچه در روضهٔ کافی به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ آورده که فرمود: «خداوند رحمت کند بنده‌ای که ما را نزد مردم محبوب نماید و ما را در معرض دشمنی و کینه‌توزی آنان قرار ندهد، همانا به خدا سوگند اگر سخنان زیبای ما را برای مردم روایت می‌کردند به سبب آن عزیزتر می‌شدند، و هیچ کس نمی‌توانست بر آنان وصله‌ای بچسباند، ولی یکی از آنان کلمه‌ای را می‌شنود پس ده کلمه از پیش خود بر آن می‌افزاید»[1].

---

۱. روضة الکافی، ۲۲۹ ح ۲۹۳

و در مجالس صدوق ﷺ به سند خود آورده از امام صادق ﷺ که فرمود: «خداوند رحمت کند بنده‌ای را که مودّت مردم را به سوی ما کشاند و به آنچه می‌شناسند با آنان سخن بگوید و آنچه را منکرند واگذارد»[۱].

پنجم: انتظار فَرَج و ظهور آن حضرت صلوات الله علیه

سخن در این باره در چند مبحث واقع می‌شود.

مبحث یکم: فضیلت انتظار، و ثواب منتظِر، و انتظار پیغمبران و امامان نسبت به این امر

در این باره همین بس که حضرت سیدالساجدین ﷺ در دعای عرفه بر منتظران درود فرستاده و برای آنان دعا کرده بعد از دعا کردن برای مولایشان [امام زمان] صلوات الله علیه، و اضافه بر آن روایات بسیاری بر این مقصود دلالت دارد، از جمله:

۱ ـ در کمال الدین از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «هر کس از شما بر این امر در حال انتظار آن بمیرد همچون کسی است که در خیمهٔ قائم ﷺ بوده باشد»[۲].

۲ ـ از حضرت ابوالحسن الرضا ﷺ آمده که فرمود: «چقدر خوب است صبر و انتظار فَرَج آیا نشنیده‌ای فرمودهٔ خدای عز و جل را که: ﴿وَ ارْتَقِبُوا إِنّی مَعَكُمْ رَقِیبٌ﴾[۳]؛ و چشم به راه باشید که من با شما چشم به راهم.

﴿فَانتَظِرُوا إِنّی مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ﴾[۴]؛ پس انتظار بکشید که من با شما از منتظرانم. بنابراین بر شما باد صبر به درستی که گشایش پس از ناامیدی می‌آید، البته آنان که پیش از شما بودند صبورتر از شما بودند[۵].

۳ ـ در بصائر الدرجات به سند خود از حضرت امام ابوعبدالله صادق ﷺ آورده که

---

۱. أمالی، ۶۱.
۲. کمال الدین، ۲ / ۶۴۴ باب ۵۵ ح ۱.
۳. سوره هود، آیه ۹۳
۴. سوره انعام، آیه ۷۱.
۵. کمال الدین، ۲ / ۶۴۵ باب ۵۵ ح ۵.

فرمود: امیرمؤمنان ﷺ به سوی صفین می‌رفت، تا اینکه از رود فرات عبور کرد و به نزدیکی کوه سرزمین صفین رسید که هنگام نماز مغرب شد، مدتی در اندیشه فرو رفت سپس وضو گرفت و اذان گفت، و چون از اذان گفتن فراغت یافت کوه شکافته شد و سر و صورتی سپید نمودار گردید و گفت: سلام بر تو ای امیرمؤمنین و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، خوش آمدی ای جانشین پیغمبران و پیشوای روسفیدان، و عزیزترین چیزی [که به مردم] رسیده، و ای نایل آمده به ثوابِ صدیقین، و ای سید اوصیاء. امیرالمؤمنین ﷺ به او فرمود: بر تو نیز سلام باد ای برادرم شمعون جانشین عیسی بن مریم روح القدس حال تو چگونه است؟ گفت: خیر است خدای بر تو رحمت آرد، من منتظر حضرت روح الله هستم که از آسمان فرود آید، پس هیچ کس را نمی‌شناسم که در راه خدا بیشتر از تو دچار بلا گشته، و فردا[ی قیامت] ثوابش فزونتر و مقامش برتر از تو باشد...»[1].

می‌گویم: جهت شاهد آوردن این حدیث آن است که دلالت دارد بر منتظر بودن جناب شمعون نسبت به این ظهور مبارک و بامیمنت، و البته شباهت یافتن به اولیای خدا و پیروی کردن از ایشان چیزی است که نزد خداوند عز و جل پسندیده است، اضافه بر سایر آنچه در فضیلت انتظار رسیده است.

۴ ـ و در کتاب کمال الدین از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ از پدرانش ﷺ آمده که فرمود: «منتظر امر (حکومت) ما به سان آن است که در راه خدا به خون غلطیده باشد»[2].

۵ ـ و نیز از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبتش منتظر ظهور او باشند و در هنگام ظهورش فرمانبردار از او، آنان اولیای خدا هستند نه ترسی برایشان هست و نه اندوهگین شوند»[3].

۶ ـ و از حضرت سید العابدین ﷺ است که فرمود: «انتظار فَرَج از عظیم‌ترین فَرَج است»[4].

---

۱. بصائر الدرجات، ۲۸۰ ح ۱۶.
۲. کمال الدین، ۲ / ۶۴۵ باب ۵۵ ح ۶.
۳. کمال الدین، ۲ / ۳۵۷ باب ۳۳ ح ۵۴.
۴. کمال الدین، ۱ / ۳۲۰ باب ۳۱ ذیل ح ۲.

۷ ـ و از ابـوخالد کـابلی آمـده کـه گـفت: بـر سـرورم حـضرت عـلی بـن الحسـین زین العابدین ؈ وارد شدم و به او عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا ؈ مرا خبر ده از کسانی که خدای عز و جل طاعت و دوستی آنان را فرض دانسته و پیروی از ایشان را پس از رسول خدا ؈ بر بندگانش واجب کرده است. به من فرمود: ای کابلی به درستی که اولی الامری که خدای عز و جل آنان را امامانی برای مردم قرار داده و طاعتشان را بر آنها واجب نموده: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب سپس حسن، سپس حسین دو فرزند علی بن ابی‌طالب بوده‌اند آنگاه امر (امامت) به ما رسیده است آنگاه ساکت شد. مـن گـفتم: ای سرور من برای ما روایت شده که امیرالمؤمنین ؈ فرموده: البته زمـین را حـجّتی بـرای خدای عز و جل بر بندگانش خالی نـمی‌ماند پس حـجّت و امـام بـعد از تـو کـیست؟ آن حضرت ؈ فرمود: پسرم محمد است و اسم او در تورات باقر می‌باشد، علم او می‌شکافد، شکافتنی، او حجّت و امام بعد از من است، و پس از محمد پسرش جعفر می‌باشد که نامش نزد اهل آسمان صادق است. عرضه داشتم: ای سرور من چگونه اسم او صادق شده و حال آنکه همهٔ شما صادق (راستین) هستید؟ فرمود: پدرم از پدرش مرا حدیث گفت که رسول خدا ؈ فرمود: هرگاه فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب متولد شد او را صادق بنامید، که پنجمین از فرزندانش کسی که اسمش جعفر خواهد بود که با دروغ بستن بر خدای عز و جل جرئت کند و مدّعی امامت گردد. پس او نزد خداوند، جعفر کذّاب و افترا زننده بر خدای عز و جل است، و ادّعا کنندهٔ منصبی که شایستگی آن را ندارد، مخالفت کننده با پدر، و حسادت ورزنده بر برادرش خواهد بود. آن کسی است که می‌خواهد هنگام غیبت ولّی خدای عز و جل پردهٔ (غیبت) خداوندی را کنار زند. سپس حضرت علی بن الحسین ؈ به شدت گریست، آنگاه فرمود: گوئیا جعفر کذّاب را می‌بینم که ستمگر زمان خویش را بر بازرسی امر ولیّ خداوند و آنکه در حفظ الهی غایب است برانگیخته. و حرمت پدرش را هتک نموده باشد به خاطر جهل و ندانستن ولادت او، و از روی حرص بر کشتن او اگر بر وی دست یابد. به جهت طمع کردن در میراثش تا آن را بدون اینکه حقّی در آن داشته باشد بگیرد. ابوخالد گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا ؈ آیا آن کار شدنی است؟ فرمود: آری، به پروردگارم سوگند، به درستی کـه ایـن

مطلب نزد ما نوشته شده است در طوماری که محنتهایی که بعد از رسول خدا ﷺ بر ما وارد می‌شود در آن ضبط گردیده است. ابوخالد گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ سپس چه خواهد شد؟ آن حضرت ﷺ فرمود: سپس غایب ماندن ولیّ خدای عز و جل دوازدهمین جانشین رسول خدا ﷺ و امامان پس از او، طولانی خواهد گشت، ای ابوخالد به درستی که اهل زمان غیبت او که امامتش را باور دارند و منتظر ظهور اویند از مردم همهٔ زمانها بهترند، زیرا که خدای تبارک و تعالی آن چنان عقلها و فهمها و شناختی به آنها عنایت کرده که غیبت نزد آنان همچون دیدن باشد، و آنان را در آن زمان به منزلهٔ کسانی قرار داده است که در پیشگاه رسول خدا ﷺ با شمشیر جهاد کرده‌اند، آنان به حق مخلصانند و راستی که شیعیان ما هستند و دعوت کنندگان به دین خدای عز و جل در پنهان و آشکار می‌باشند[1].

۸ ـ در کتاب غیبت شیخ طوسی ﷺ به نقل از کتاب غیبت فضل بن شاذان ﷺ به سند خود از مفضّل بن عمر آورده که گفت: «حضرت قائم ﷺ را یاد کردیم و کسانی که از هم‌کیشانمان در حال انتظار او مردند، پس حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ به ما فرمود: هرگاه قیام کند نزد مؤمن داخل قبر خواهند آمد و به او گفته می‌شود: ای فلان همانا که صاحب تو ظهور کرد پس اگر می‌خواهی به او ملحق شوی محلق شو و اگر بخواهی در گرامیداشت پروردگارت بمانی بمان»[2].

۹ ـ و در کمال الدین به سند خود از جعفر بن ابی‌دلف آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضا ﷺ می‌فرمود: «همانا امام بعد از من پسرم علی است، امر او امر من و گفته‌اش گفتهٔ من و اطاعتش اطاعت از من است، و امام بعد از او پسرش حسن است امر او امر پدرش و گفتهٔ او گفتهٔ پدرش و اطاعت او اطاعت از پدرش می‌باشد»، سپس ساکت شد، عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ امام بعد از حسن کیست؟ پس آن حضرت به شدّت گریست آنگاه فرمود: «البته بعد از حسن پسرش آنکه قائم به حق و مورد انتظار است می‌باشد». گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ چرا «قائم» نامیده شده؟

---

۱. کمال الدین، ۱ / ۳۱۹.

۲. الغیبة، ۲۷۶.

فرمود: «زیرا که او پس از آنکه یادش مرده باشد و بیشتر معتقدان به امامتش برگشته باشند قیام کند [و بپاخیزد]». گفتم: چرا «منتظر» نامیده شده؟ فرمود: چون که او را غیبتی است که روزهای بسیار و مدّتی طولانی دارد، پس مخلصان منتظر خروجش باشند و اهل تردید انکارش کنند و جاحدان یاد او را به استهزا گیرند، و وقت گذاران در آن دروغگو شوند، و عجله کنندگان در آن هلاک گردند، و تسلیم شوندگان در آن نجات یابند»[1].

۱۰ ـ و از علی بن مهزیار آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر امام هادی ﷺ نامه‌ای نوشتم و دربارهٔ فَرَج از آن جناب پرسیدم، به من نوشت: «هرگاه صاحب شما از منزلگاه ستمگران غایب گشت در انتظار فَرَج باشید».

۱۱ ـ و در اصول کافی[2] از ابوبصیر آمده که گفت: به حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ عرضه داشتم: فدایت شوم فرَج کی خواهد بود؟ فرمود: «ای ابوبصیر تو هم از کسانی هستی که دنیا می‌خواهند! هر کس این امر را بشناسد برای او به جهت انتظار کشیدنش فَرَج شده است».

می‌گوییم: ظاهراً چون مقصود از فَرَج یاری کردن امام ﷺ و جهاد در رکاب او است، امام صادق ﷺ بیان فرمود که این مقصود برای شیعیان حاصل است چون منتظر فَرَج هستند، و توجّه داد که لازم و شایسته است که غرض آنها از انتظار این مقصود بزرگ باشد نه رسیدن به شهوتهای نفسانی و لذّتهای جسمانی ـ چنانکه شیوهٔ بیشتر افراد چنین است ـ و مؤیّد این مطلب در مبحث چهارم خواهد آمد.

۱۲ ـ و در بحار از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ آمده که فرمود: «منتظر فَرَج باشید و از رحمت خداوند ناامید نشوید، به درستی که خوشایندترین اعمال نزد خداوند عز و جل انتظار فَرَج است»[3].

۱۳ ـ و از آن حضرت ﷺ است که فرمود: «عمل کننده به امر ما فردا[ی قیامت] در حضیرة القدس [درجهٔ عالیهٔ بهشت] با ما خواهد بود، و منتظر امر [حکومت] ما

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۷۸ باب ۳۶ ح ۳
۲. اصول کافی، ۱ / ۳۷۱ باب انه من عرف امامه ح ۳.
۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۳ باب ۲۲ ح ۷

همچون غوطه‌ور شده به خونش در راه خدا می‌باشد»[۱].

۱۴ ـ و از فیض بن المختار از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: «هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر باشد همانند کسی است که با حضرت قائم ﷺ در خیمه‌اش بوده باشد». سپس چند لحظه‌ای درنگ کرد آنگاه فرمود: «نه، بلکه مانند کسی است که در خدمت آن حضرت شمشیر بزند» سپس فرمود: «نه، سوگند به خدا؛ همچون کسی است که در رکاب رسول خدا ﷺ شهید شده باشد»[۲].

۱۵ ـ و از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ از پدرانش از امیرالمؤمنین ﷺ روایت است که فرمود: «برترین عبادت مؤمن انتظار فَرَج از خداوند داشتن است».

۱۶ ـ و در کافی به سند صحیحی از عبدالله بن المغیره آمده که گفت: محمد بن عبدالله به حضرت امام رضا ﷺ عرضه می‌داشت و من می‌شنیدم که می‌گفت: پدرم مرا حدیث آورد از خاندانش از پدرانش که به یکی از امامان گفته بود: در منطقهٔ ما جای رباط[۳] هست که آن را قزوین می‌نامند و دشمنی هست که آن را دیلم می‌گویند، آیا جهاد یا رباطی بر ما هست؟ آن حضرت ﷺ در جواب او فرمود: بر شما باد که این خانه (بیت الله الحرام) را حج کنید. سؤال کننده بار دیگر سؤالش را تکرار کرد، باز حضرت ﷺ فرمود: بر شما باد این بیت که آن را حج کنید، آیا یک فرد از شما راضی نیست که در خانهٔ خود باشد و بر خانواده‌اش از دسترنج خود خرج نماید و انتظار امر ما را بکشد، پس اگر آن زمان را درک کند همچون کسی است که با رسول خدا ﷺ در جنگ بدر شرکت کرده باشد، و اگر در حالی که منتظر امر ما است بمیرد همچون کسی خواهد بود که با قائم صلوات الله علیه در خیمه‌اش باشد اینچنین ـ و دو انگشت سبّابه‌اش را کنار هم نشان داد ـ و نمی‌گویم اینچنین ـ و انگشت وسط و سبّابه را نشان داد ـ زیرا که این بزرگتر از آن است. در اینجا حضرت ابوالحسن امام رضا ﷺ فرمود: راست گفته است[۴].

می‌گویم: این روایت با آنچه در اخبار آمده که مرابطه(=مرزبانی) حتی در زمان غیبت

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۳ ح ۷.

۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۶ ح ۱۸.

۳. رباط و مرابطه به معنی مرزبانی و آمادگی دفاع از حدود و مرزهای اسلامی است (مترجم).

۴. فروع کافی، ۵ / ۲۲ ح ۲.

هم مستحب است منافاتی ندارد، زیرا که ظاهراً منظور سؤال کننده نایل شدن به ثـواب مرابطه و جهاد بوده، پس امام ﷺ او را به حَج و انتظار دلالت فرمود که ثواب جـهاد و رباط و حج همگی برایش حاصل گردد. امّا با انجام مرابطه ثواب حج را نخواهد یافت. و مؤیّد آنچه یادکردیم اینکه امام ﷺ به او فرمود: بر شما باد این بیت که آن را حج کنید. و نفرمود: مرابطه نکنید یا جایز نیست یا حلال نیست و مانند اینها، و خدا دانا است[1].

۱۷ ـ و در تفسیر نعمانی ﷺ از امیرالمؤمنین ﷺ آمده که فـرمود: «رسـول خـدا ﷺ فرمود: ای ابوالحسن بر خداوند شایسته است که اهل ضلال (گم‌شدگان) را به بهشت داخل کند، و منظورش از این: مومنانی هستند که در زمان فتنه بر پیروی از امامی که جایگاهش مخفی است و از چشم مردم غایب است بپاخیزند، پس آنان به امامت او اقرار می‌کنند و به دامان او چنگ می‌زنند، و منتظر خروج او می‌مانند، آنان یقین دارند که هیچ تردیدی به خود راه ندهند، صبر کنندگانند و تسلیم شدگان، و فقط از شناختن جـان امـامشان و از شناختن شخص او گم شده‌اند. بر ایـن دلالت مـی‌کند آنکـه خـدای تـعالی هـرگاه چشـمهٔ خورشید را که نشانهٔ برای اوقات نماز قرار داده از بندگانش بپوشاند، بر آنان فـرصت را توسعه داده که نماز را تأخیر بیندازند تا با آشکار شدن خورشید وقت برای آنان معلوم گردد، و یقین کنند که زوال انجام شده است، و همین طور است کسی که منتظر خروج امام ﷺ است، که به امامتش دست یازیده، تمام فرایض خداوند که بر او واجب است با حدودشان از او قبول می‌شود، از معنی فریضه بودن خارج نمی‌باشند، پس او صبر کنندهٔ شکیباگر است، غیبت امامش به [دین] او ضرری نمی‌رساند»[2].

۱۸ ـ و در کتاب کمال الدین از محمد بن النعمان از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ روایت آمده که: «نزدیکترین حالت بندگان به خدای عز و جل و خشنودترین هنگام او از آنان زمانی است که حجّت خداوند را نیابند و برایشان آشکار نشود، و از آنان پـوشیده بماند که جای او را ندانند، و در عین حال می‌دانند که دلایل و نشانه‌های الهی از بین نرفته

---

۱. و احتمال دارد که منظور حضرت آن باشد که جهاد جز به اجازهٔ امام ﷺ جائز نیست و این متوقف بر خروج حضرت قائم ﷺ است (مؤلف).

۲. کمال الدین، ۲ / ۳۳۹ باب ۳۳ ح ۱۷.

است، در آن هنگام باید که هر صبح و شام منتظر فَرَج باشند. و همانا شدیدترین موقع غضب خداوند بر دشمنانش زمانی است که حجّتش را از آنان پوشانیده باشد که برایشان ظاهر نگردد، و البته خداوند می‌داند که دوستانش به تردید نمی‌افتند، و اگر چنین می‌دانست که آنان به تردید دچار می‌شوند حجّت خویش را یک چشم بر هم زدن هم از آنان مخفی نمی‌کرد»[1].

۱۹ ـ و از امام صادق ﷺ است دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: **﴿الم * ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَارَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذينَ يُؤمِنُونَ بالغَيبِ﴾**[2]؛ الم [از رموز قرآن است] این کتاب بدون تردید هدایتگر تقواپیشگان است، آنان که به غیب ایمان می‌آورند. فرمود: تقواپیشگان شیعیان علی ﷺ هستند، و غیب همان حجّت غایب است، و گواه بر این، فرمودهٔ خدای عز و جل است که: **﴿وَيَقُولُونَ لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الغَيْبُ لِلهِ فَانتظِرُوا إِنّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرينَ﴾**[3]؛ و می‌گویند: چرا از سوی پروردگارش آیتی بر او نیامد پس بگو به درستی که غیب، مخصوص خدا است شما منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم.

۲۰ ـ و در اصول کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: «زیان ندیده است کسی که در حال انتظار أمر ما بمیرد آنکه در خیمهٔ حضرت مهدی ﷺ با سپاهیان او نمرده است»[4].

۲۱ ـ و در روایت عمّار ساباطی که ان شاء الله تعالی خواهد آمد از حضرت امام ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «همانا به خدا سوگند ای عمّار کسی از شما بر این حالی که در آن هستید نمیرد مگر آنکه نزد خداوند از بسیاری از کشته شدگان در بدر و اُحُد برتر باشد، پس شما را مژده باد»[5].

۲۲ ـ و در همان کتاب از حضرت امام ابوجعفر باقر ﷺ آمده که ضمن حدیثی فرمود:

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۴۰ باب ۳۳ ح ۲۰.
۲. سوره بقره، آیه ۱ و ۲
۳. سوره یونس، آیه ۲۰.
۴. اصول کافی، ۱ / ۳۷۲ ح ۶.
۵. اصول کافی، ۱ / ۳۳۴ ح ۲

«و بدانید که منتظر این امر همچون ثواب روزه‌دار شب زنده‌دار را دارد، و هر کس دوران قائم ما را دریابد، پس با او خروج نماید، و دشمن ما را به قتل رساند برای او همچون پاداش بیست شهید خواهد بود، و هر کس در رکاب قائم ما کشته شود همچون پاداش بیست و پنج شهید را خواهد یافت»[۱].

۲۳ ـ و در مجمع البیان از حارث بن المغیره آمده که گفت: در محضر ابوجعفر باقر ﷺ بودیم، فرمود: آنکه از شما این امر را شناخته و منتظر آن باشد و خیر را در آن بداند، مانند کسی است که به خدا قسم در رکاب قائم آل محمد ﷺ با شمشیر خود جهاد کرده باشد. سپس فرمود: بلکه و الله مثل کسی است که در خدمت رسول خدا ﷺ با شمشیرش جهاد کرده باشد. سپس بار سوم فرمود: بلکه به خدا قسم همچون کسی است که در خیمهٔ رسول خدا ﷺ شهید شده باشد»[۲].

۲۴ ـ و در تفسیر البرهان از حسن بن ابی‌حمزه از پدرش ابوحمزه [ثمالی] است که گفت: «به حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ عرض کردم: فدایت شوم، سنّم بالا رفته و استخوانم سست گشته، و مرگم نزدیک شده، و می‌ترسم پیش از آنکه این امر [حکومت شما] را دریابم مرگم فرا رسد. فرمود: ای ابوحمزه هر که به ما ایمان آورد و حدیث ما را تصدیق کرد، و به انتظار دوران ما نشست، مانند کسی است که زیر پرچم قائم ﷺ کشته شود، بلکه به خدا سوگند زیر پرچم رسول خدا ﷺ [کشته گردد][۳].

۲۵ ـ و در کتاب کمال الدین از مفضّل بن عمر آمده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق ﷺ می‌فرمود: «هر کس در حالی که منتظر این امر باشد بمیرد، همچون کسی خواهد بود که از خواص حضرت قائم ﷺ بوده باشد، نه بلکه مانند کسی باشد که در پیشگاه رسول خدا ﷺ شمشیر زده است»[۴].

۲۶ ـ و در تفسیر البرهان به سند خود از مسعدة آمده که گفت: خدمت حضرت امام صادق ﷺ بودم که پیرمرد قد خمیده‌ای که بر عصایش تکیه زده بود آمد، سلام کرد و امام

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۲۲۲ ح ۴.
۲. مجمع البیان، ۹ / ۲۳۸.
۳. البرهان، ۴ / ۲۹۳.
۴. کمال الدین، ۲ / ۳۳۸ ح ۱۱.

صادق ﷺ جواب سلامش را داد، پیرمرد عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا ﷺ دستت را به من بده که آن را ببوسم، پس آن حضرت دستش را پیش آورد و او دست آن جناب را بوسید و سپس گریست. حضرت صادق ﷺ به او فرمود: ای پیرمرد چرا گریه می‌کنی؟ عرضه داشت: فدایت شوم یابن رسول الله صد سال است که به پای قائم شما مانده‌ام می‌گویم این ماه است، و این سال است. و هم اکنون سِنّم بالا رفته و استخوانم سست گردیده و مرگم نزدیک شده، و به آنچه که برای شما آرزو می‌کنم نرسیده‌ام، شما را می‌بینم کشته شده و آواره‌اید، و دشمنانتان را می‌بینم که با بالها پرواز می‌کنند چگونه گریه نکنم! دیدگان حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ در اشک نشست آنگاه فرمود: ای پیرمرد اگر خداوند تو را باقی گذاشت تا اینکه قائم ما را ببینی در مرتبهٔ أعلی خواهی بود، و اگر مرگ تو فرا رسد روز قیامت با سپردهٔ گرانبهای محمد ﷺ محشور خواهی شد، و ما سپردهٔ گرانبهای او هستیم، که همانا آن حضرت ﷺ فرمود: من در میان شما دو گوهر گرانبها را برجای می‌گذارم پس به آن دو دست بیازید که هیچگاه گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت و خاندانم را. پیرمرد گفت: پس از اینکه این خبر را شنیدم دیگر آسوده خاطر شدم. سپس امام صادق ﷺ فرمود: ای پیرمرد بدان که قائم ما ﷺ از صُلبِ حسن عسکری بیرون می‌آید و حسن از علی متولد می‌شود، و علی از محمد، و محمد از علی، و علی از موسی پسرم، و این پسرم از من متولد گردیده، ما دوازده تن هستیم همگی‌مان معصوم و پاکیزه می‌باشیم...»[1].

۲۷ ـ و در روضهٔ کافی به سند خود از اسحاق بن عمّار آورده که گفت: حدیث آورد مرا مردی از اصحابمان، از حکم بن عتیبه که گفت: هنگامی که در محضر امام ابوجعفر باقر ﷺ بودم خانه پر از جمعیت بود پیرمردی آمد که بر چوبدستی خود تکیه می‌زد، تا اینکه بر درب اتاق ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات خداوند بر تو باد آنگاه ساکت شد، حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ فرمود: و بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند، سپس پیرمرد رو به سوی اهل مجلس کرد و گفت: السلام علیکم، که همهٔ حاضرین او را جواب دادند و سلامش را پاسخ گفتند. آنگاه رو به سوی

---

۱. بحار الانوار، ۳۶/۴۰۸ ح ۱۷ از کفایة الاثر / ۳۵

حضرت ابوجعفر باقر عليه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا فدایت گردم، مرا نزدیک خود جای ده که به خدا سوگند من شما را دوست می‌دارم و دوستداران شما را دوست می‌دارم، به خدا سوگند دوستی شما و هوادارانتان به خاطر طمع دنیوی نیست، و من با دشمن شما دشمنم و از او بیزارم، و به خدا سوگند که دشمنیم با او و بیزاریم، از او به خاطر کینه‌ای میان من و او نمی‌باشد، به خدا من حلال شما را حلال و حرامتان را حرام می‌دارم و منتظر أمر شمایم پس ای که خداوند مرا فدایت گرداند، عاقبت مرا چگونه می‌بینی؟ حضرت امام باقر عليه السلام فرمود: به سوی من به سوی من آی. تا اینکه او را کنار خود نشانید. سپس فرمود: ای پیرمرد، بر پدرم علی بن الحسین عليه السلام نیز مردی وارد شد و مانند سؤال تو را عرضه داشت، پدرم به او فرمود: اگر بمیری بر رسول خدا صلى الله عليه وآله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می‌شوی و قلبت سرد و دلت خنک و خرّم، و دیده‌ات روشن می‌گردد، و راحتی و ریحان با فرشتگان کرام کاتبین را پیش روی خود خواهی دید، همین که جانت به اینجا برسد ـ و به حلقش اشاره کرد ـ و اگر زنده بمانی خواهی دید آنچه را که دیده‌ات به آن روشن شود و همراه ما، در رکن أعلی خواهی بود. پیرمرد عرضه داشت: چگونه فرمودی ای ابوجعفر؟ حضرت باقر عليه السلام دوباره سخنش را تکرار کرد، پیرمرد گفت: الله اکبر ای ابوجعفر اگر من بمیرم بر رسول خدا صلى الله عليه وآله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می‌شوم و چشمم روشن و قلبم سرد و دلم خنک و خرّم می‌گردد و توسط راحتی و ریحان و فرشتگان کرام کاتبین مورد استقبال قرار می‌گیرم همین که جانم به اینجا رسید، و اگر زنده بمانم آنچه را که چشمم به آن روشن شود خواهم دید و با شما در رکن اعلی خواهم بود! سپس پیرمرد به شدت گریست های های تا اینکه صورتش به زمین چسبید، و اهل خانه چون حال پیرمرد را دیدند به گریه و ناله پرداختند. و حضرت ابوجعفر باقر عليه السلام اشکها را از اطراف دیدگانش با انگشت پاک می‌کرد. آنگاه پیرمرد سربرداشت و به امام باقر عليه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلى الله عليه وآله، دستت را به من بده، خداوند مرا قربان تو سازد، آن حضرت عليه السلام دست خود را به او داد، پس دست حضرت را بوسید و بر دیدگان خود نهاد و بر صورتش کشید، سپس جامه از شکم و سینه‌اش برگرفت و دست آن حضرت را بر شکم و سینهٔ خود قرار داد. پس از آن برخاست و گفت: السلام

علیکم، حضرت امام باقر ﷺ در پی او می‌نگریست و پیرمرد می‌رفت. آنگاه روی به جانب حاضرین کرد و فرمود: هر کس دوست می‌دارد مردی از اهل بهشت را ببیند به این شخص نظر کند. حکم بن عتیبه گوید: هیچ مجلس گریه و ماتمی شبیه آن مجلس ندیدم[1].

مبحث دوم: در وجوب انتظار حضرت قائم ﷺ بر همهٔ افراد

و بر این مطلب دلالت می‌کند ـ اضافه بر بعضی از آنچه گذشت ـ روایتی که ثقة الاسلام کلینی ﷺ در اصول کافی به سند خود از اسماعیل جعفی آورده که گفت: مردی بر حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ وارد شد و صفحه‌ای در دست داشت، حضرت باقر ﷺ به او فرمود: «این نوشتهٔ مناظره کننده‌ای است[2] که پرسش دارد از دینی که عمل در آن مورد قبول است. عرض کرد: رحمت خداوند بر تو باد همین را خواسته‌ام. حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرمود: گواهی دادن به اینکه هیچ معبود حقّی جز خداوند نیست، و اینکه محمد بنده و رسول او است، و اینکه اقرار کنی به آنچه از سوی خداوند آمده، و ولایت ما خاندان، و بیزاری از دشمنمان، و تسلیم به أمر ما، و پرهیزکاری و فروتنی، و انتظار قائم ما، که ما را دولتی است که هر وقت خداوند بخواهد آن را خواهد آورد»[3].

و در همان کتاب از ابوالجارود آمده که گفت: به حضرت ابوجعفر باقر ﷺ عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، آیا مودت و دلباختگی و پیروی مرا نسبت به خودتان می‌دانید؟ فرمود: آری، عرضه داشتم: من از شما مطلبی را می‌پرسم و می‌خواهم به من پاسخ دهید، زیرا که چشم من نابینا است و کمتر راه می‌روم و نمی‌توانم هر وقت بخواهم به دیدار شما بیایم. فرمود: خواسته‌ات را بازگوی. عرض کردم: دینی که تو و خاندانت خدای عز و جل را با آن دینداری می‌کنید برایم بیان فرمای تا خدای عز و جل را با آن دینداری نمایم. امام باقر ﷺ فرمود: اگر چه مطلب را کوتاه کردی ولی سؤال مهمی آوردی، به خدای سوگند دینی را که من و پدرانم خدای عز و جل را با آن دینداری می‌کنیم برایت

---

۱. روضة الکافی، ۷۶ ح ۳۰

۲. احتمال دارد که کلمهٔ (مخاصم) که در این حدیث آمده نام شخصی باشد که از مطلب مزبور پرسش کرده بود. (مترجم)

۳. اصول کافی، ۲ / ۲۲ ح ۱۳

می‌گویم: گواهی دادن به اینکه هیچ معبود حقّی جز خداوند نیست، و اینکه محمد ﷺ رسول خدا است، و اقرار کردن به آنچه از نزد خداوند آورده، و ولایت ولیّ ما و بیزاری از دشمن‌مان و تسلیم بودن به أمر ما و انتظار قائم ما و اهتمام ورزیدن [در امور واجب و حلال] و پرهیزکاری [از کارهای حرام] می‌باشد[1].

و در غیبت نعمانی به سند خود از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ آورده که روزی آن حضرت فرمود: آیا شما را خبر ندهم به آنچه خدای عز و جل هیچ عملی را جز به آن از بندگان نمی‌پذیرد؟ گفتند: چرا، فرمود: گواهی دادن به اینکه هیچ شایستهٔ پرستشی جز خداوند نیست و اینکه محمد ﷺ بنده و فرستادهٔ او است، و اقرار کردن به آنچه خداوند به آن امر فرموده، و ولایت، و بیزاری از دشمنانمان ـ یعنی خصوص امامان ـ و تسلیم شدن به آنان، و پرهیزکاری، و کوشش، و اطمینان، و انتظار قائم ﷺ. سپس فرمود: به درستی که ما را دولتی است که خداوند هر وقت بخواهد آن را [روی کار] می‌آورد. آنگاه فرمود: هر کس دوست می‌دارد از جملهٔ اصحاب قائم ﷺ باشد باید انتظار بکشد و با پرهیزکاری و اخلاق نیک رفتار نماید در حالی که منتظر باشد، پس اگر از دنیا رفت و [پس از مردنش] قائم قیام کرد، برای او پاداشی خواهد بود همانند پاداش کسی که امام قائم را درک کرده، پس جدّیت کنید و در انتظار بمانید گوارایتان باد ای گروه مشمول رحمت الهی[2].

می‌گویم: عبارت (یعنی خصوص امامان) احتمال دارد که از فرمایش امام ﷺ باشد، و احتمال می‌رود که گفتهٔ ابوبصیر باشد. و چون منظور از ولایت آن است که امام ﷺ را در تمام امور سرپرست خود قرار داده، و پیروی از او را در همهٔ موارد واجب بداند، حضرت بیان فرمود که کسی ولایتش واجب است که خداوند عز و جل او را به امامت و عصمت مخصوص گردانیده، نه هر کسی که منتسب به رسول خدا ﷺ است، و دشمنی کردن باید با معاند و دشمن امام ﷺ باشد خواه از ذریّهٔ پیغمبر باشد یا غیر آنها.

و از آنچه بر وجوب انتظار دلالت می‌کند روایتی است که شیخ صدوق در کتاب

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۲۱ ح ۱۰

۲. غیبت نعمانی، ۱۰۶ باب التمحیص

کمال الدین به سند خود از عبدالعظیم حسنی آورده که گفت: «بر سرورم حضرت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب ﷺ وارد شدم، و می‌خواستم که دربارهٔ قائم از آن حضرت سؤال کنم که آیا همان مهدی است یا غیر او؟ پس خود آن حضرت آغاز سخن کرد و به من فرمود: ای ابوالقاسم به درستی که قائم از ماست و او است مهدی که واجب است در زمان غیبتش انتظار کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد، و او سومین [امام] از فرزندان من است»[1].

و در همام کتاب به دو سند صحیح از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «نزدیکترین حالات بندگان نزد خدای عز و جل و خشنودترین هنگام او از آنان زمانی است که حجّت خدای را نیابند و برای آنها آشکار نشود و از دیدگان آنها پوشیده بماند که جایگاهش را ندانند، و در عین حال بدانند که حجتها و بینات الهی باطل نشده، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر باشند که شدیدترین خشم و غضب خداوند بر دشمنانش موقعی است که حجت خود را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد، البته خداوند دانسته است که اولیای او در تردید واقع نمی‌شوند، و اگر می‌دانست که آنها در شک می‌افتند یک چشم بر هم زدن حجت خود را از آنان نهان نمی‌ساخت و این جز زیر سر اشرار مردم نخواهد بود»[2].

مبحث سوم: معنی انتظاری که در این اخبار به آن امر گردیده است

انتظار حالتی است نفسانی که آمادگی برای آنچه انتظارش را می‌کشیم از آن برمی‌آید، و ضدّ آن یأس و ناامیدی است، پس هر قدر که انتظار شدیدتر باشد آمادگی و مهیّا شدن قویتر خواهد بود، نمی‌بینی اگر مسافری داشته باشی که در انتظار مقدمش به سر می‌بری هر چه هنگام آمدنش نزدیکتر شود مهیّا شدنت فزونی می‌یابد. بلکه احیاناً خوابت به بیداری مبدّل می‌گردد چون انتظارت شدید است. و همانطور که مراتب انتظار از این جهت متفاوت است از جهت محبّت نسبت به کسی که در انتظارش هستی نیز مراتب

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۷۷ باب ۳۶ ح ۱.

۲. کمال الدین، ۲ / ۳۳۹ باب ۳۳ ح ۱۶.

متفاوتی دارد، پس هر چه محبّت شدیدتر و دوستی بیشتر باشد مهیّا شدن برای محبوب زیادتر می‌شود، و فراقش دردناک‌تر می‌گردد، به گونه‌ای که منتظرِ از تمام اموری که مربوط به حفظ خودش هست غافل می‌ماند، و دردهای بزرگ و محنتهای شدید را احساس نمی‌کند.

بنابراین مؤمنی که منتظر آمدن مولایش می‌باشد هر قدر که انتظارش شدیدتر است، تلاشش در آمادگی برای آن به وسیلهٔ پرهیز از گناه و کوشش در راه تهذیب نفس و پاکیزه کردن درون از صفات نکوهیده و به دست آوردن خویهای پسندیده بیشتر می‌گردد، تا به فیض دیدار مولای خویش و مشاهدهٔ جمال انورش در زمان غیبتش رستگار شود، همچنان که برای عدهٔ بسیاری از نیکان اتفاق افتاده است. و لذا امامان معصوم ؑ ـ در روایاتی که خواندی و غیر آنها ـ به پاکیزگی صفات و مقیّد بودن به انجام طاعات امر فرموده‌اند. بلکه روایت پیشین ابوبصیر اشارت یا دلالت دارد بر اینکه رستگاری به مقام انتظار و نایل شدن به پاداش منتظران به پرهیز و پروا از گناه و آراستگی به خویهای پسندیده بستگی دارد، چنانکه حضرت صادق ؑ فرمود: «هر آن کس که خواسته باشد از یاران قائم ؑ شود باید که منتظر باشد و باید در حال انتظار به پرهیزکاری و خویهای پسندیده عمل نماید، که هرگاه بمیرد و قائم پس از مردنش بپاخیزد پاداش او همچون کسی خواهد بود که دوران حکومت آن حضرت را درک کرده باشد...». و بی‌تردید هر قدر که انتظار شدیدتر باشد صاحب آن مقام و ثواب بیشتری نزد خدای عز و جل خواهد داشت. خدای تعالی ما را از مخلصان منتظرین مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار دهد.

مبحث چهارم: آیا در انتظار قصد قربت شرط است یا نه؟

شرح این مطلب به بیان دو مقدّمه بستگی دارد:

مقدمهٔ اول: در بیان آنچه نیّت در آن شرط است. در اینجا می‌گوییم: اوامری که از سوی خداوند صادر می‌شود بر سه گونه است:

یکی: آنچه می‌دانیم که مصلحت در آن انجام دادنش به صورت تعبّد است مانند: نماز.

دوم: آنچه می‌دانیم مصلحت در آن به صورت تعبّد منحصر نیست. بلکه مقصود انجام

یافتن آن است به هر نحوه‌ای که باشد، چنانکه فرموده: «جامه‌ات را از ادرارهای آنچه گوشتش حلال نیست بشوی» که می‌دانیم مقصود شسته شدن جامه است با صرف نظر از نیّت و قصد شوینده.

سوم: آنچه می‌دانیم مصلحت در آن به صورت تعبُّد منحصر باشد، مانند: دیدار مؤمن و مانند آن. و تردیدی نیست که در گونهٔ اوّل نیّت شرط است که اگر در آن (نیّت) خللی وارد آورد تکلیف از گردنش ساقط نمی‌گردد، همچنان که بدون تردید نیّت در گونهٔ دوم شرط نیست. و امّا در گونه سوم: هرگاه شخص آن را به قصد تعبُّد بجای آورد استحقاق ثواب دارد، و اگر آن را بدون قصد عبادت بجای آورد استحقاق ثواب ندارد، موجب عقاب هم نیست، و فرق بین این با کارهای مباحی که هرگاه شخص آنها را به قصد طاعت بجای آورد آن است که در اینجا امر به طور مستقیم به آنها تعلّق یافته، در صورتی که در آن کارهای مباح أمر به طور مستقیم متوجّه آنها نیست، چون که فرض این است که آنها مباح هستند، بلکه بدین جهت امر به آنها تعلق می‌گیرد که واسطهٔ رسیدن به أمر راجحی در شرع می‌باشند.

مقدمهٔ دوم: در بیان منظور از قصد قربت که در عبادات شرط است: می‌گوییم: منظور از آن آوردن ماموزٌ بِه (چیزی که به آن امر شده) به قصد اطاعت خداوند ـ جل شأنه ـ و به کار بستن فرمان او می‌باشد، خواه انگیزهٔ او از اطاعت این باشد که خداوند را شایستهٔ اطاعت می‌داند، یا انگیزه‌اش محبّت خداوند یا سپاسگذاری نسبت به او، یا تقرب جستن به سوی او، یا امید پاداش الهی و یا ترس از عقوبتش بوده باشد، که مراتب و درجات مختلفی است هر یک برتر از دیگری، و هر کسی بر روش خود عمل می‌کند[1]. و دلایل شرط بودن نیّت به گونهٔ یاد شده نسبت به عبادات، در کتب فقه ذکر گردیده از إجماع و آیات مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فَاعبدُوا اللهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدّینِ﴾[2]؛ پس خداوند را با إخلاص کامل در دین پرستش نمایید.

و احادیث از جمله: حدیث صحیحی که در اصول کافی روایت شده: «امام

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۴
۲. سورهٔ زمر، آیهٔ ۲

زین العابدین ﷺ فرموده: هیچ عملی جز با نیّت درست نیست»[1].

و از جمله: در وسائل به سند خود از حضرت موسی بن جعفر از پدرانش ﷺ از رسول خدا ﷺ ضمن حدیثی آورده که فرمود: «همانا اعمال بسته به نیّتها است و برای هر کس آنچه را نیّت کرده خواهد بود، پس هر آنکه به قصد آنچه نزد خداوند هست در غزوه‌ای شرکت کند البته پاداشش بر خدای عز و جل خواهد بود، و هر کس به خاطر دنیا یا به نیّت به دست آوردن غنیمتی به غزوه رود جز آن چیزی حاصلش نخواهد شد»[2]. و در همان کتاب از امام صادق ﷺ آمده که: «خدای عز و جل فرموده: من بهترین شریک هستم، هر کس غیر مرا در عملی با من شریک سازد آن را نخواهم پذیرفت، مگر آنچه را که برای من خالص باشد»[3].

و احادیث دیگری که در کتابهای علمای ما ـ که خداوند بر آنان رحمت آرد ـ تدوین گردیده است. چون این را دانستی پس بدان که آنچه به نظر نزدیکتر است اینکه انتظاری که در اخبار به آن امر شده از گونهٔ سوم می‌باشد، بنابراین چند صورت در آن تصوّر می‌شود:

اوّل: اینکه منظور شخص منتظرِ اطاعت امر خداوند باشد، خواه انگیزهٔ او بر اطاعت امید ثوابی باشد که در روایات به آن وعده شده، یا انگیزهٔ دیگری داشته باشد.

دوم: اینکه انگیزه‌اش بر انتظار اطاعت امر و نایل شدن به پاداش دنیوی یا اخروی باشد، ولی قصد پاداش فرعی و تابع قصد اطاعت باشد (یعنی مقصود اصلی او از انتظار اطاعت امر باشد و به پیوست آن پاداش را قصد نماید).

و این دو قسم موجب نایل شدن به تمام پاداشها و ثوابهایی است که در روایات وارد گردیده، و شایسته است که مؤمن قسم اوّل را انتخاب کند، بلکه عالی‌ترین گونه‌هایش را ـ که به آنها اشاره نمودیم ـ برگزیند.

سوم: اینکه انتظار به منظور رستگاری به ثوابها و مواهب اخروی یا دنیوی باشد، به

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۸۴ باب نیت ح ۱.
۲. وسائل الشیعه، ۱ / ۳۴ باب ۵ ح ۱۰.
۳. وسائل الشیعه، ۱ / ۴۴ باب ۸ ح ۹.

جهت آگاهیش به جمع شدن لوازم زندگی و طول عمر، و فراخی روزی، و فراوانی نعمتها، و زایل شدن همّ و غم و درد و رنج در زمان ظهور مولایمان صاحب الزمان صلوات الله علیه، به طوری که از انتظارش جز این نخواهد، و اطاعت امر خداوند در نظرش نباشد.

چهارم: عکس قسم دوم (یعنی منظور اصلیش از انتظار پاداش باشد و به پیوست آن بخواهد امر خداوند را اطاعت کند). و ظاهر آن است که در این دو قسم استحقاق ثوابهایی که در روایات وعده شده‌اند را ندارد، زیرا که استحقاق پاداشِ عبادت به قصد اطاعت بستگی دارد ـ چنانکه دیدید در صریح روایت آمده است ـ. و فرض این است که مامورٌ بِه را به قصد تعبُّد بجای نیاورده، پس انتظارش عبادت نیست. و همانطور که مستحق ثواب نیست همچنین استحقاق عقاب نیز ندارد، زیرا که چنین نمی‌دانیم که مصلحت انتظار فقط در صورت انجام دادن آن به قصد قربت باشد، بلکه ظاهر از مطالعهٔ اخباری که در این باره رسیده این است که به منظور جلوگیری از یأس و ناامیدی مؤمن از ظهور امام ﷺ است لذا امیرالمؤمنین ﷺ در حدیثی که در مبحث اول آوردیم فرموده: منتظر فَرَج باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید... که ظاهر فرمودهٔ حضرت که: مأیوس نشوید بیان نخستین درجات انتظار می‌باشد. و نیز اشاره به همین است فرمودهٔ مولایمان حضرت صادق ﷺ در روایت ابوبصیر که سابقاً گذشت اینکه: ای ابوبصیر آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می‌خواهند... و بدین ترتیب بر او اعتراض کردند، یعنی: آیا همچون تویی سزاوار است که خواسته‌اش از انتظار فَرَج رسیدن به لذّتهای دنیوی باشد؟ و این بیان بر آنچه یادآور شدیم دلالت دارد که اگر هدفش در رسیدن به پاداش محدود باشد مستحق عقوبت نیست، و نظیر این مطلب در اعمال بسیار است مانند: دیدار مؤمن، و عیادت بیمار، و تشییع جنازه، و برآوردن حوائج برادران دینی و غیر اینها که هیچ کس نگفته: اگر مؤمن حاجت برادر مؤمن خویش را برآورده سازد و به این کارش قصد تعبُّد نکند مستحق عقوبت می‌شود. البته استحقاق ثواب در این عمل و مانند آن به قصد تعبُّد بستگی دارد، چنانکه توجه دادیم[1].

اگر بگویید: می‌توان قائل شد که قصد تقرُّب در انتظار واجب است و خلاف آن حرام

---

۱. وسائل الشیعه، ۱ / ۴۴ ح ۱۲۲۱.

می‌باشد، نظر به حدیثی که در کتاب تحف العقول از مفضّل بن عمر از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «مردم دربارهٔ ما بر سه گروه شدند: گروهی ما را دوست داشته و در انتظار قائم ما شدند تا از دنیای ما برخوردار گردند، که گفتند و سخنان ما را حفظ کردند، و از کردار ما کوتاهی نمودند، که اینها را خداوند به سوی آتش محشور خواهد ساخت...».

می‌گویم: این صفت منافقان است که محبّت خاندان عصمت را به زبان اظهار کنند و دلهایشان منکر آن است، و این مطلب از فرمودهٔ امام صادق ﷺ: «که گفتند...» ظاهر و آشکار است، بنابراین مقصود چنین است ـ و الله العالم ـ که: این منافقان محبّت ما را به زبان آشکار ساختند تا هرگاه قائم خاندان عصمت بپاخاست به هدفهای دنیوی خویش نایل گردند، و حال آنکه فعل آنها مخالف قولشان می‌باشد، و این دلیل نفاق آنها است و عاقبت کارشان جهنّم است، و این افراد همانهایی هستند که در بعضی از روایات آمده که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه دستور می‌دهد گردنشان را بزنند در حالی که کنارش ایستاده باشند، و خدا دانا است.

مبحث پنجم: در بیان حکم ضد انتظار یعنی ناامیدی

در این باره می‌گوییم که: ناامیدی بر چند گونه تصور می‌شود:

گونهٔ اوّل: یأس و ناامیدی از اصل ظهور حضرت قائم ﷺ به طور کلّی، و بدون شبهه همگی در حرام بودن آن اتفاق نظر دارند، زیرا که ظهور و قیام حضرت قائم ﷺ از ضروریّات مذهب امامیّه است، بلکه احتمال می‌رود که از ضروریّات دین اسلام باشد، چونکه احادیث در این باره از حضرت رسول اکرم ﷺ در حدّ تواتر از طرق خاصّه و عامّه رسیده، بلکه علمای عامّه نیز به این امر اعتراف دارند و اختلاف در تعیین شخص او است و اینکه حالا وجود دارد یا نه، در مقابل آنهایی که قائل هستند که آن حضرت وجود خواهد یافت و متولد خواهد شد. بنابراین اِنکار آن بطور کلّی تکذیب پیغمبر ﷺ می‌باشد. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم اینکه مجلسی ؒ[1] از ابن ابی‌الحدید ـ که از بزرگان

---

۱. بحار الانوار، ۵۱ / ۱۱۴ ح ۱۰.

علمای عامّه است ـ حکایت کرده که گفته: البته که فرقه‌های مسلمانان اتفاق دارند که دنیا و تکلیف پایان نخواهد یافت مگر پس از [آمدن] مهدی.

گونهٔ دوم: ناامیدی از ظهور حضرت قائم ﷺ در مدّت معیّنی بر حسب پندارها و حدسها به اینکه مثلاً گفته شود: حضرت قائم صلوات الله علیه تا پنجاه سال دیگر ظهور نخواهد کرد، و لازمهٔ این پندار آن است که در آن مدت منتظر نباشد، و حال آنکه از بررسی احادیثی که امر می‌کند در هر صبح و شام منتظر باشیم ظاهر می‌شود که این گونه ناامیدی هم حرام باشد، زیرا که، ظاهر أمر وجوب است، و ترک واجب قطعاً حرام است. و امّا احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد قسمتی از آنها گذشت، و از آن جمله است:

ـ روایت حمّاد بن عثمان که در اقبال از[1] امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «و أمر صاحب خود را شب و روز انتظار داشته باش که خداوند هر روز در کاری است هیچ کاری از کار دیگر او را مشغول نخواهد داشت». که در بخش ششم همین کتاب گذشت.

و نیز در بحار در حدیثی از مفضل بن عمر از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «نزدیکترین حالت بندگان نسبت به خدای عز و جل و رضایت‌مندترین هنگام از آنها زمانی است که حجّت الهی را نیابند، و برای آنها آشکار نشود و جایگاهش را ندانند، در حالی که در آن وضع می‌دانند که حجّت خداوند باطل نگشته است، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر فَرَج باشید...»[2].

و از جمله: همچنین در بحار از قمی ضمن حدیثی از پدرش از محمد بن الفضیل از پدرش از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت کرده تا آنجا که گوید... ـ به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت گردم، پس کی این کار می‌شود؟ فرمود: البته برای ما وقتی نسبت به آن تعیین نشده، ولی هرگاه چیزی را برایتان گفتیم پس همچنان که گفتیم شد بگویید: خدا و رسول او است گفته‌اند، و هرگاه برخلاف آن واقع شد [نیز] بگویید: خدا و رسولش راست گفتند، دو برابر پاداش خواهید یافت، ولی هرگاه احتیاج و فقر شدید شد و مردم یکدیگر را انکار کردند، در آن هنگام هر صبح و شام در انتظار این امر باشید. عرض کردم: فدایت گردم

---

۱. اقبال، ۲۰۱.

۲. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۴۵ ح ۶۷.

احتیاج و فقر را دانستیم، امّا انکار مردم یکدیگر را چیست؟ فرمود: اینکه کسی به خاطر حاجتی نزد برادرش می‌آید پس به غیر از انچه پیشتر با او برخورد می‌کرد با او دیدار می‌نماید، و سخن دیگری جز آنچه قبلاً با او می‌گفت از وی می‌شود»[۱].

می‌گویم: مقصود از انتظار فَرَج در هر صبح و شام آن است که هر وقتی که ممکن است آن فَرَج موعود در آن واقع شود می‌بایست انتظارش را کشید، و بدون تردید وقوع این امر در تمامِ ماهها و سالها امکان دارد، به مقتضای امر خداوندِ تدبیر کنندهٔ دانا، پس بر همهٔ افراد خاص و عام واجب است منتظر آن باشند.

و از جمله: احادیث مستفیضی است که از تعیین کردن وقت ظهور نهی می‌کند، که در همان عنوان آنها را خواهیم آورد، زیرا که مقتضای نفی کردن ظهور در مدت معیّنی از سالها و ماهها خود وقت گذاری به گذشت همان مقدار از زمان است و این به نص اخبار رسیده از امامان ﷺ حرام می‌باشد. و شاهد و مؤید این مطلب است گونه‌هایی از اخبار که از امامانِ معصوم ﷺ روایت گردیده است.

از جمله: روایاتی است که دلالت می‌کند بر اینکه وقت ظهور آن حضرت ﷺ از امور بدائیّه است که ممکن است زودتر شود یا به تأخیر افتد، به مقتضای حکمت خداوند دانا، چنانکه مولایمان حضرت صادق ﷺ در روایت حَمّاد بن عثمان ـ که پیشتر گذشت ـ به این معنی اشاره فرموده، و نیز احادیثی که بر آن دلالت داشت پیش از این گذشت.

و از جمله: احادیثی است که در آنها مهیّا کردن اسلحه و مرابطهٔ راشم امر گردیده، چون امر کردن به این دو کار با وجود ناامیدی از ظهور در مدّت معیّن بیهوده است. و مانند اینها است آنچه از آثار انتظار در اخبار امر گردیده است.

و از جمله آنچه در اصول کافی به سند خود ضمن حدیثی آورده که: یقطین به پسرش علی بن یقطین گفت: چگونه است که آنچه دربارهٔ ما [حکومت بنی العباس] گفته شده بود واقع گردید و آنچه دربارهٔ [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه دربارهٔ ما و شما گفته شده هر دو از یک منبع به شما گفته شد، و همانطور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده، پس با امیدها دلگرم شدیم، و اگر به

---

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۸۵ باب علامات الظهور ذیل ح ۹.

ما می‌گفتند: این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دلها قساوت می‌گرفت، و عموم مردم از اسلام برمی‌گشتند، ولی می‌گفتند: به زودی این امر واقع می‌گردد و خیلی نزدیک است، تا دلها با هم اُلفت گیرد و گشایش نزدیک گردد»[۱].

و در بحار[۲] به نقل از دو کتاب غیبت نعمانی و غیبت طوسی مثل این حدیث را روایت آورده است.

و در کتاب علل الشرایع به سند خود به طور مرفوع از علی بن یقطین روایت کرده که گفت: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ عرض کردم: چرا آنچه از ملاحم (پیش‌گوییها) دربارهٔ شما روایت شده آن طور که روایت آمده واقع نمی‌گردد، و آنچه در مورد دشمنانتان روایت گردیده درست می‌آید؟ فرمود: «آنچه دربارهٔ دشمنانمان صادر گشت از حق بود پس همانطور که گفته شده بود پیش آمد، ولی شما با آرزوها دلگرم شدید و تعلُّل کردید، پس برای شما این چنین بیان شد».

و از جمله: در غیبت نعمانی روایت مسندی از ابوالمرهف آمده که امام صادق ﷺ فرمود: «محاضیر هلاک شدند» راوی گوید: عرضه داشتم: محاضیر چیست؟ فرمود: «عجله کنندگان، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند...»[۳].

و نیز در همان کتاب به طور مسند از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت آمده که فرمود: «هَلَكَ اَصْحابُ المحاضیر وَنَجی المقرِّبون»؛ شتابزدگان هلاک شدند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند...»[۴].

چون ظاهر آن است که (مقربون) به کسر راء باشد یعنی مؤمنانی که منتظرند، و ظهور آن حضرت ﷺ را نزدیک می‌دانند و همواره انتظارش را می‌کشند. و مؤید این مطلب است آنچه در دعای عهد آمده که از امام صادق ﷺ روایت شده: «انان [مخالفان] آن را بعید می‌پندارند و ما فَرَج و ظهور را نزدیک می‌دانیم...»[۵].

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۶۹ ذیل ح ۶
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۱۱ باب ۲۱ ذیل ح ۱۸.
۳. غیبت نعمانی، ۱۰۳
۴. غیبت نعمانی، ۱۰۴
۵. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۲

و از جمله اینکه: یکی از حکمتهای مخفی داشتن وقت ظهور آن حضرت این است که مؤمنین در تمامی اوقات و همهٔ سالها در انتظار آن به سر برند، چنانکه در حدیث ابن یقطین به این معنی اشاره شده است، در آن دقّت کن.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه ظهور آن حضرت صلوات الله علیه همان ساعت است که دانستن وقت آن به خداوند ـ جل جلاله ـ اختصاص دارد، چنانکه گذشت.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه ظهور آن حضرت عليه السلام به طور ناگهانی انجام می‌شود، مانند فرمودهٔ آن حضرت در توقیعی که در احتجاج روایت آمده است: «به درستی که امر ما ناگهانی پیش می‌آید هنگامی که توبه، کسی را سود ندهد...»[1].

و روایتی که از پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله آمده که فرمود: «مهدی از ما است خداوند امرش را یک شبه اصلاح خواهد فرمود». و روایت دیگری که از پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله آمده که فرمود: «او همچون شهاب فروزانی خواهد آمد». و روایت نبوی دیگری که در حدیثی از حضرت امام رضا عليه السلام در کتاب کمال الدین آمده که به پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله عرض شد: یا رسول الله قائم از فرزندان شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: مَثَلِ او همچون ساعت [قیامت] است که آن را در وقت خود کسی جز او [خدای عز و جل] ظاهر و روشن نکند، [شأن آن] در آسمانها و زمین سنگین است شما را نباید جز ناگهانی[2].

و در اصول کافی از حضرت امام رضا عليه السلام روایت شده که فرمود: «هرگاه پیشوای شما [دانش شما] از میان شما برداشته شد پس از زیر پای خود منتظر فَرَج باشید»[3].

می‌گویم: ظاهراً فرمودهٔ آن حضرت عليه السلام: «از زیر پای خود منتظر فَرَج باشید» کنایه از ظهور امام عصر عجل الله فرجه به طور ناگهانی است. بنابراین واجب است در زمان غیبتش در هر حالی که احتمال می‌رود با پیروزی ظهور کند انتظارش را کشید.

اگر بگویید: اینکه ظهور آن حضرت عليه السلام ناگهانی باشد، با آنچه در احادیث مستفیض

---

۱. احتجاج، طبرسی، ۲ / ۳۲۴

۲. کمال الدین، ۲ / ۳۷۳

۳. اصول کافی، ۱ / ۳۴۱ در باب غیبت ح ۲۴

بلکه متواتر معنوی آمده مبنی بر اینکه: علامتهای حتمی خواهد داشت که برای همهٔ مردم معلوم خواهد شد ـ مانند سفیانی و صیحهٔ آسمانی و کشته شدن نفس زکیّه ـ منافات دارد؟ می‌گویم: اولاً انتظار لوازم ظهور در حقیقت انتظار خود آن است، پس چون به راستی دانستی که ظهور آن حضرت بعد از آشکار شدن نشانه‌هایش خواهد بود، جز این نیست که منتظر پدیدار شدن آن نشانه‌ها خواهی بود، چون آن علامتها نشانهٔ ظهور حضرت قائم ﷺ می‌باشند. خلاصه اینکه انتظاری که در اخبار به آن امر گردیده: انتظار ظهور مولایمان است با هر چه از علامتها و آثار دارد، و این بر اهل بصیرت روشن است، و برای توضیح بیشتر مثالی می‌آوریم: اگر زمامدار قدرتمندی به تو وعده بدهد که در یکی از روزهای هفته به منزلت خواهد آمد، آیا از همان آغاز هفته با فراهم کردن وسایل پذیرایی و زینت منزل و فرش و اثاثیهٔ مناسب منتظر آمدنش نخواهی بود؟ به طوری که هرگاه در یکی از آن روزها بر منزل تو وارد گشت موجبات احترام را فراهم آورده باشی و در شمار خطاکاران قرار نگیری؟ با اینکه قطعاً می‌دانی که آمدن او نشانه‌های خبر دهنده و علامتهای آشکار کننده‌ای دارد، ولی چون آشکار شدن آن نشانه‌ها از آمدنش جدا نیست، منتظر او خواهی شد با همهٔ لوازمی که پیش از آن حاصل خواهد گشت.

ثانیاً: ظاهر اخبار متعددی که از امامان ﷺ روایت آمده آن است که: تمام آن آثار در یک سال واقع می‌شوند، پس واجب است مؤمنِ منتظِر؛ در طول سال آمادهٔ ظهور مولایش باشد، چون احتمال دارد این امر در آن سال وقوع یابد، بلکه از چند روایت ظاهر می‌شود که آن علامتها نزدیک به هم واقع می‌شوند.

در مورد سفیانی: در بحار از حضرت سیّد العابدین علی بن الحسین ﷺ آمده که در بیان علائم ظهور حضرت قائم ﷺ فرمود: «پیش از خروج او ﷺ خروج مردی به نام عوف سلمی در سرزمین جزیره خواهد بود که پناهگاهش تکریت و کشته شدنش در مسجد دمشق واقع می‌گردد، سپس خروج شعیب بن صالح از سمرقند پیش می‌آید. آنگاه سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می‌کند، و او از فرزندان عتبة بن ابی‌سفیان است، و چون سفیانی آشکار شود مهدی ﷺ مخفی می‌گردد سپس بعد از آن خروج خواهد فرمود»[1].

---

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۲۱۳.

می‌گویم: از این حدیث استفاده می‌شود که ظهور حضرت قائم ﷺ مقارن خروج سفیانی یا نزدیک به آن خواهد شد، و این منافات ندارد با آنچه در روایات متعددی وارد شده که مدت حکومت سفیانی هشت ماه خواهد بود، و آنچه وارد شده که خروج سفیانی بیش از قیام قائم ﷺ خواهد بود، زیرا که منظور از قیام قائم ﷺ در این روایت خروج آن حضرت به طور علنی و آشکارا در بیت الله الحرام، و ظهور شریفش برای خاص و عام می‌باشد. که روایاتی دلالت دارد بر اینکه آن حضرت ﷺ ظهورهای متعددی پیش از این ظهور تام خواهد داشت که تاریکی غیبت برطرف خواهد گشت و برای عموم مردم آشکار خواهد شد، چنانکه پیشتر نیز به این مطلب اشارت رفت. و امّا در مورد کشته شدن نفس زکیّه: در کتاب کمال الدین از امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: «بین [خروج] قائم آل محمد ﷺ و کشته شدن نفس زکیّه جز پانزده شب نخواهد بود»[1].

و امّا صیحهٔ آسمانی: از علامتهای مقارن ظهور می‌باشد، چنانکه از ملاحظهٔ روایات ظاهر می‌گردد، و آنچه یادآور شدیم برای صاحبان اندیشه بسنده است.

گونهٔ سوم: ناامید بودن از نزدیکی زمان فَرَج و ظهور آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه، می‌باشد یعنی اینکه احتمال نزدیک بودن آن را نفی نماید، چنانکه حال بعضی از اهل زمان ما است، آنان که عقاید و باورهای خود را بر حدس و گمان و تخمین بنا می‌کنند، و ظاهر از دلایل، حرام بودن این گونه ناامیدی نیز می‌باشد، به همان دلیلهایی که در گونهٔ دوم آوردیم، زیرا که از اخبار روایت شده از امامان ﷺ چنین استفاده می‌شود که بدین جهت وقت ظهور بر مؤمنین مخفی مانده تا در تمامی زمانها و سالها منتظرش باشند. هر چند که حکمتهای دیگری نیز برای آن هست، و خداوند حقایق امور را می‌داند.

ششم: اظهار اشتیاق به دیدار آن بزرگوار

و این از نشانه‌های دوستان و موالیان آن جناب است، و در خوبی و استحباب آن هیچ تردیدی نیست، چون در دعاهای روایت شده برای آن حضرت این معنی آمده است، و چه خوب سروده‌اند:

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۶۴۹.

قَلبی الیكَ منَ الأشواقِ مُحتَرقُ　　وَدَمْعُ عَینی مِنَ الآمَاقِ مُنْدفِقُ
الشوقُ یُحْرِقُنی وَالدمعُ یُغرِقُنی　　فَهَلْ رأیت غَریقاً وَهو محتَرقُ

* * *

ز آتش دل سوزم و در سیل اشکم غوطه‌ور　　کس غریقی همچو من دیده در آتش شعله‌ور؟
شوق روی انورت آرد شگفتیها ببار　　از ظهور طلعتت گردد زمستانها بهار

و بر این مطلب دلالت دارد آنکه مولایمان امیرالمؤمنین ﷺ اظهار اشتیاق به دیدارش را داشت، چنانکه در حدیث روایت شده از آن حضرت ﷺ در وصف حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در حرف عین گذشت که پس از آنکه قسمتی از صفات و نشانه‌های او را بیان فرمود و به بیعت کردن با او و اجابت نمودن دعوتش امر کرد، فرمود: «هاه» و به سینه‌اش اشاره نمود و شوق به دیدارش را اظهار داشت. تمام این خبر در بحث علم آن حضرت ﷺ [جلد اول کتاب] گذشت. و نیز بر این معنی دلالت دارد آنچه در بحار به نقل از کتاب مزار کبیر به سند خود از احمد بن ابراهیم روایت آورده که گفت: «به جناب ابوجعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدار مولایمان ﷺ بیان کردم، به من فرمود: با وجود اشتیاق مایل هستی او را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید، و دیدن رویش را به آسانی و عافیت به تو روزی کند، ای ابوعبدالله التماس مکن که او را ببینی، زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری، و درخواست مکن که با او همنشین گردی که این از عزائم إلهی است و تسلیم بودن به آن بهتر است، ولی با زیارت به سوی او توجه کن...»[1].

می‌گویم: نیک بودن اشتیاق به آن حضرت ﷺ أمر واضح و روشنی است. که هیچ پوشیدگی در آن نیست، زیرا که این از لوازم محبّت است که از دوستان جدا نمی‌گردد، و عبارت: «خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید» اشاره به ثواب ارزنده‌ای است که بر آن مترتب می‌شود، چنانکه فرمایش امام صادق ﷺ در حدیث آینده بر آن دلالت دارد با احترام و تجلیلی که در آن هست. و اینکه فرمود: «ای ابوعبدالله التماس مکن که او را ببینی...» منظور دیدن آن حضرت به گونهٔ امامان گذشته ﷺ است، یعنی هر وقت که

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۲/ ۹۷ باب ۷.

خواسته باشی این امر برایت فراهم باشد. و امّا اینکه درخواست دیدن آن حضرت به طور مطلق چیزی نیست که منع شده باشد بلکه از وظایف متدیّنین است، و رسیدنشان به این سعادت بسیار اتفاق افتاده است. و شاهد بر آنچه گفتیم اینکه گفته: «زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشین گردی که این از عزائم إلهی است...» چون اگر دیدن آن جناب و همنشین شدن با حضرتش هر چند در بعضی از اوقات، از عزائم إلهی و خواستهٔ حتمی خداوند در مورد صاحب الزمان ﷺ بود، برای هیچ کس از مؤمنین این امر اتفاق نمی‌افتاد، و این بر خلاف چیزی است که مشاهده می‌شود، زیرا که روایات و حکایات در مورد مؤمنان رستگار به دیدار آن بزرگوار ﷺ سبب باور اهل یقین می‌باشد. و بالاخره پوشیده نماند که جملهٔ: «به او اشتیاق داری...» جملهٔ خبریّه است که در مقام انشاء واقع شده که در حقیقت امر به شوق دیدار آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه می‌باشد. و بر فضیلت اشتیاق اهلِ اِخلاص به آن حضرت دلالت می‌کند آنچه در بحار از اختصاص به سند خود از محمد بن مسلم روایت آمده که گفت: به سوی مدینه رهسپار شدم در حالی که دردمند و بیمار بودم، به امام باقر ﷺ عرض شد که محمد بن مسلم بیمار است، پس آن حضرت توسط غلامی، نوشیدنیی که با دستمالی پوشانیده شده بود برایم فرستاد، غلام ظرف نوشیدنی را به دستم داد و به من گفت: آن را بیاشام که آن حضرت ﷺ به من امر فرمود که بر جای بمانم تا آن را بنوشی. پس آن را گرفتم ناگاه بوی مشک از آن برخاست، نوشابه‌ای خوش طعم و سرد بود، و چون آن را آشامیدم غلام به من گفت: مولایم به تو می‌فرماید: هرگاه آشامیدی نزد من بیا. در اندیشه شدم که به من چه گفت و حال آنکه پیش از آن نمی‌توانستم بر پای بایستم! که وقتی نوشیدنی در درونم جای گرفت گویی که از بند رهایی یافته باشم نشاط گرفتم، پس به درب منزل آن جناب رفتم و اجازهٔ ورود خواستم، بر من بانگ زد که: بدنت سالم گشت، داخل شو. آنگاه در حالی که گریه می‌کردم داخل شدم، و بر آن حضرت سلام کردم و بر دست و سرش بوسه زدم، آن حضرت ﷺ به من فرمود: ای محمد چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم بر غربتم و دوری راه و کمی توان بر ماندن نزد شما و دیدن رویتان. فرمود: امّا کمیِ توان که خداوند اولیای ما و دوستانمان را اینچنین قرار داده و بلا را بر آنان نزدیک ساخته، و امّا آنچه از

غربت یادآور شدی پس تأسّی جسته‌ای به حضرت ابی‌عبدالله ﷺ که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است، و امّا دوری راه که یاد کردی البته مؤمن در این دنیا غریب و در میان این مردم نگونسار است تا از این خانهٔ دنیا به رحمت خداوند بیرون رود، و امّا آنچه متذکر شدی از دوست داشتن نزدیک بودن به ما و ملاقات با ما را و اینکه نمی‌توان این کار را انجام دهی پس خداوند می‌داند که در دلت چیست و پاداش تو بر او است»[1].

می‌گویم: در مزار این حدیث را از کامل الزیارة روایت کرده با اضافاتی که مربوط به فضیلت تربت مبارک امام حسین ﷺ است[2].

هفتم: ذکر مناقب و فضایل آن حضرت

یاد نمودن فضایل و مناقب آن حضرت، و دلیل بر استحباب این کار تمام اخبار و روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیبِ یادآوری فضایل ائمهٔ معصومین ﷺ وارد شده است. از جمله: در اصول کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ روایت شده که فرمود: «همانا وظیفهٔ جمعی از فرشتگان آسمان این است که نگاه می‌کنند بر یک و دو و سه نفری در حالی که آنان دربارهٔ فضیلت آل محمد ﷺ به گفتگو نشسته‌اند، پس فرشته‌ای به فرشتگان دیگر می‌گوید: آیا نمی‌بینید اینان را با همه کمی تعدادشان و بسیاری دشمنانشان فضائل[3] آل محمد ﷺ را بیان می‌کنند! آنگاه گروه دیگری از فرشتگان می‌گویند: ﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ و اللهُ ذُوالفَضْلِ العَظيمِ﴾[4]؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می‌دهد، و خداوند دارای فضل عظیم است».

و در همان کتاب به سند خود از میسر از حضرت ابی‌جعفر باقر ﷺ آورده که گفت: «امام باقر به من فرمود: آیا با هم خلوت می‌کنید [و دور از چشم دشمنان می‌نشینید] و برای هم حدیث می‌گویید و آنچه معتقد هستید برای هم بازگو می‌نمایید؟ عرضه داشتم: آری به خدا سوگند ما با هم در خلوت می‌نشینیم و برای هم حدیث می‌گوییم و آنچه

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۱ / ۱۲۰ باب ۱۶ ح ۹.
۲. کامل الزیارة، ۲۷۵.
۳. روضه کافی، ۳۳۴ ح ۵۲۱.
۴. سورهٔ جمعه، آیهٔ ۴.

معتقدیم برای هم باز می‌گوییم، امام باقر ﷺ فرمود: به خدا سوگند که من دوست داشتم در بعضی از آن جاها با شما می‌بودم، به خدا سوگند که من بوی شما و جانهای شما را دوست می‌دارم، و البته شما بر دین خداوند و دین فرشتگان او هستید، پس با پرهیز از گناه و جدیت در امر دین [ما را] یاری کنید»[۱].

و در همان کتاب از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ آمده که فرمود: «هیچ چیز بر ابلیس و لشکریانش دشوارتر نیست از اینکه برادران ایمانی با یکدیگر دیدار کنند، و همانا دو مؤمن با یکدیگر دیدار می‌نمایند که به یاد خدا باشند آنگاه فضائل ما را یادآوری کنند، در این حال گوشت سالمی بر صورت ابلیس باقی نمی‌ماند، تا جایی که روح پلیدش به التماس می‌افتد از فرط آنکه درد می‌کشد، پس فرشتگان آسمان و گنجوران بهشت متوجه می‌شوند و او را لعنت می‌کنند تا اینکه هیچ فرشتهٔ مقرّبی باقی نماند مگر اینکه بر او لعنت فرستد، که زبون و با حسرت و مردود می‌افتد»[۲].

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند روایاتی که در مورد تلافی کردن کسی که به تو احسانی نموده به وسیلهٔ یاد نیکو وارد شده، مانند فرمودهٔ مولایمان حضرت سیّد العابدین ﷺ در رسالة الحقوق که در مکارم الأخلاق و تحف العقول و کتابهای دیگر آمده که حضرت سجّاد ﷺ فرمود: «... و امّا حق کسی که نسبت به تو نیکی و احسانی نموده آن است که او را سپاس بگذاری و کار خوبش را یادآور شوی، و با سخن نیک او را در میان مردم معرفی کنی، و دعای خالصانه بین خود و خدای خود در حق او بنمایی، پس اگر این کار را کردی تشکر از او را پنهانی و آشکارا به جای آورده باشی، و اگر روزی توانستی عملاً کار نیکش را با نیکی تلافی کنی این کار را انجام ده»[۳].

البته ما قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت را در بخشهای سوم و چهارم این کتاب مبارک بیان داشتیم، به آنجا مراجعه کن تا سینه‌ات فراخ گردد و حالت صلاح یابد. و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه در شواهد لزوم محبوب نمودن آن بزرگوار در میان مردم

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۱۸۷ ح ۵
۲. اصول کافی، ۲ / ۱۸۸ ح ۷
۳. مکارم الاخلاق، ۴۲۲، باب ۱۲

آوردیم، و آنچه در فضیلت دعوت کردن مردم به سوی آن جناب ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و نیز گواه بر این است آنچه از روایات خواهد آمد مبنی بر اینکه هنگام بروز بدعتها بر عالم واجب است که علم خویش را آشکار سازد، و همچنین شاهد بر این است تمام آنچه در ترغیب و تشویق بر ذکر خدای تعالی وارد گردیده، زیرا که یاد آنان ﷺ از مصادیق یاد خداوند است، چنانکه در روایت آمده و در وظیفهٔ نهم خواهد آمد ان‌شاءالله.

هشتم: اندوهگین بودن مؤمن از فراق آن حضرت ﷺ

اینکه مؤمن از فراق و دور ماندن از آن حضرت اندوهگین و مهموم باشد. و این از نشانه‌های دوستی و اشتیاق به آن حضرت است. و در دیوان منسوب به سرور و سالارمان حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلاة و السلام در بیان دلایل و نشانه‌های دوستی راستین چنین آمده:

وَمِنَ الدَّلائلِ اَنْ یُرىٰ من شَوقِهِ — مِثلَ السَّقیمِ و فی الفُؤادِ غَـلائلُ
وَمِنَ الدَّلائلِ اَنْ یُرىٰ من اُنْسِـهِ — مُستوحشاً من کُلّ ما هوَ شَـاغِلُ
وَمِنَ الدَّلائلِ ضِحْکُهُ بینَ الوَرَىٰ — وَالقَلْبُ مَحْزونٌ کَـقَلْبِ الثَّـاکِـلِ

و از نشانه‌ها این است که از شدت شوقش همچون بیماری دیده شود که دلش از شدّت درد می‌جوشد.

و از نشانه‌ها این است که از فرط اُنس گرفتن با محبوب دیده شود که از هر چه او را از وی مشغول می‌دارد وحشت کند [و گریزان باشد].

و از نشانه‌ها: خندیدنش در میان مردم است، در حالی که دلش مالامال از اندوه است همچون زن جوان از دست داده.

و دلیل بر اینکه این امر از نشانه‌های اهل ایمان است، و در اوج حُسن و برتری می‌باشد اخبار بسیاری است که از امامان معصوم ﷺ روایت گردیده، از جمله:

۱ ـ روایاتی که حاکی است: از جمله نشانه‌های یک فرد شیعه آن است که در اندوه و حزن امامان ﷺ محزون و اندوهگین باشد، و تردیدی در این نیست که غیبت مولایمان حضرت حجّت ﷺ و آنچه از حزنها و محنتها بر آن حضرت و بر شیعیانش وارد می‌گردد

از بزرگترین و مهمترین علل حزن و اندوه امامان ﷺ است، چنانکه از حدیث آینده در فضیلت گریستن بر فراق آن جناب برایتان معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی.

۲ ـ در کتاب کمال الدین به سند خود از مولایمان حضرت ابوالحسن الرضا ؑ آورده که فرمود: «چه بسیار زنان جگر سوختهٔ مؤمنه، و چه بسیار مردان مؤمن اسفناک جگر سوخته خواهد بود آنگاه که ماءِ معین(=آب گوارا) مفقود و غایب گردد...»[۱].

۳ ـ در کافی از حضرت ابوعبدالله امام صادق ؑ روایت آمده که فرمود: «شخصِ مهموم به خاطر ما که غم و اندوهش از جهت ظلمی است که بر ما رفته نَفَس کشیدنش تسبیح گویی است، و هَمّ او به خاطر أمر ما عبادت است، و پنهان داشتنش سِرّ ما را جهاد در راه خداوند است»[۲].

کلینی فرموده: محمد بن سعید یکی از راویان این حدیث به من گفت: این را با آب طلا بنویس که چیزی بهتر از این ننوشته‌ام.

۴ ـ آنچه در آغاز بخش چهارم کتاب گذشت، در حدیث ابن ابی‌یعفور که از آن برمی‌آید: یکی از حقوق شخص مؤمن بر مؤمن دیگر آن است که به خاطر اندوه او اندوهگین گردد، که بدون تردید این حق برای مولایمان حضرت صاحب‌الزمان ؑ بر تمامی افراد با ایمان ثابت است، به طریق اولویّت قطعی [یعنی هرگاه افراد عادی از مؤمنین چنین حقی را دارا باشند، امام و مولایمان حضرت حجّت ؑ که پیشوای آنان و رکن ایمان است به طور قطع، سِزاواری بیشتری در این حق برایش ثابت می‌باشد][۳].

۵ ـ در مجلّد سوم بحار از مسمع کردین از امام ابوعبدالله صادق ؑ روایت آمده که فرمود: «همانا آنکه دلش به خاطر ما به درد آید البته روزی که ما را هنگام مرگش دیدار کند خوشحال خواهد شد، به طوری که آن خوشحالی و سرور پیوسته در دلش باقی خواهد ماند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر ما وارد گردد، و به درستی که کوثر از دیدن دوستدار ما خرسند می‌شود تا آنکه از انواع غذاها به او می‌چشاند که مایل نشود از کنار

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۷۱.
۲. اصول کافی، ۲ / ۲۲۶ باب کتمان ح ۱۶.
۳. اصول کافی، ۲ / ۱۷۲ ح ۹.

آن دور گردد. ای مسمع، هر آن کس از آن جرعه‌ای بنوشد دیگر هیچ گاه تشنه نخواهد شد، و به مشقّت و رنج نخواهد افتاد [یا هیچ وقت آبی نخواهد خواست]، و آن به خنکی کافور است و بوی مشک و مزهٔ زنجبیل، از عسل شیرین‌تر و از کره لطیف‌تر و از اشک زُلالتر و از عنبر خوش‌بوتر است، از تسنیم (چشمهٔ بلند و بالای بهشت) بیرون می‌آید و بر نهرهای بهشت می‌گذرد، بر روی زمینه‌ای از دُرّ و یاقوت روان است، در آن جامهایی هست بیش از شمار ستارگان آسمان، بوی آن از مسافت هزار سال به مشام می‌رسد، جامهای آن از طلا و نقره و گوهرهای مختلف می‌باشد، بوی خوشِ آن، بر صورت نوش کننده‌اش می‌وزد تا آنکه شخصی که از آن نوشیده می‌گوید: ای کاش اینجا واگذاشته می‌شدم که به جای این هیچ چیز دیگری نخواهم و از آن دور نشوم، البته تو ای کردین از کسانی هستی که از آن سیراب می‌گردند.

و هیچ چشمی به خاطر ما گریان نشود مگر اینکه به نعمت نگاه کردن به کوثر نایل گردد، و به دوستان ما، از آن بنوشانند، و البته چنین است که هر کس از آن می‌آشامد لذّت و مزه و اشتهایی خاص برایش حاصل می‌گردد بیش از شخص دیگری که محبتش نسبت به ما کمتر است...»[1].

نهم: حضور در مجالس فضایل و مناقب آن حضرت ﷺ

حضور یافتن و نشستن در مجالسی که فضایل و مناقب و سایر امور مربوط به آن حضرت در آنها یاد می‌شود، و دلیل بر این ـ اضافه بر اینکه از لوازم و نشانه‌های محبّت است، و از مصادیق خیرات که مأمور شده‌ایم به آنها سبقت جوییم و پیشی گیریم که خدای تعالی فرموده: ﴿فَاسْتَبِقُوا الخَيراتِ﴾[2]؛ به سوی کارهای خیر سبقت گیرید ـ.

فرمودهٔ مولایمان حضرت امام رضا ﷺ است که در امالی شیخ صدوق[3] و مجلّد دهم بحار از آن بزرگوار آمده که فرمودند: «هر کس در مجلسی بنشیند که أمرِ ما در آن زنده

۱. بحار الانوار، ۸/ ۲۲ باب ۲۰ ذیل ح ۱۷.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۸.
۳. أمالی، مجلس ۱۷، ح ۴.

می‌گردد. روزی که دلها می‌میرند دل او نخواهد مرد»[۱].

و نیز بر این مطلب دلالت دارد فرمودهٔ حضرت امام صادق ﷺ به فُضیل در حدیث روایت شده در بحار و غیر آن که: «می‌نشینید و حدیث می‌گویید؟ فضیل عرضه داشت: آری فدایت شوم، امام صادق ﷺ فرمود: همانا من آن مجالس را دوست می‌دارم، پس أمر ما را إحیا کنید، ای فضیل؛ خداوند رحمت کند کسی که امر ما را إحیا نماید»[۲].

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم تمامی روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب بر حضور و شرکت در مجالس ذِکر رسیده، مانند فرمودهٔ پیغمبر اکرم ﷺ: «در باغهای بهشت بگردید». عرضه داشتند: ای رسول خدا باغهای بهشت چیست؟ فرمود: «مجالس ذِکر...». و فرمایش آن حضرت در حدیث دیگر که: «همانا خداوند کسی را که در مجلس اهل ذکر می‌نشیند می‌آمرزد و او را از آنچه می‌ترسد ایمن می‌دارد، پس فرشتگان گویند: [پروردگارا] فلانی در میان آنان است و او تو را یاد نکرد. خداوند می‌فرماید: او را به خاطر هم نشینی با آنان؛ آمرزیدم زیرا که یاد کنندگان حق چنین هستند که همنشین ایشان از جهت آنها بدبخت نگردد»[۳].

این دو حدیث را شیخ احمد بن فهد ﷺ در کتاب عدّة‌الداعی روایت کرده، وجه شاهد بودن این دو حدیث بر مطلب مورد بحث اینکه: یاد آن حضرت و یاد پدرانش ﷺ یاد خدای عز و جل می‌باشد، از جهت روایتی که شیخ محمد بن یعقوب کلینی در کافی از حضرت امام صادق ﷺ آورده که فرمود: «هر جمعی در مجلسی حضور یابند و خداوند عز و جل را یاد نکنند و از ما یاد ننمایند آن مجلس مایهٔ حسرت آنها در روز قیامت خواهد بود، سپس فرمود: حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرموده: همانا یاد ما از [مصادیق] یاد خداوند است، و یاد دشمنان از [مصادیق] یاد شیطان می‌باشد»[۴].

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند آنچه در وسائل و غیر آن از عبّاد بن کثیر روایت گردیده که گفت به امام صادق ﷺ عرضه داشتم: داستان‌سرایی را دیدم که در حال قصّه

---

۱. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۷۸
۲. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۸۲
۳. عدة الداعی، ۲۳۸ ح ۱۷ و مستدرک الوسائل، ۱ / ۴۰۰ ح ۲.
۴. اصول کافی، ۲ / ۴۹۶ ح ۲

گفتن چنین می‌گفت: این مجلسی است که هر کس در آن بنشیند بدبخت نمی‌شود، امام صادق ﷺ فرمود: به هیچ وجه، به هیچ وجه. نشیمنگاههایشان خطا کرده[۱]، خداوند را فرشتگانی است که گشت می‌زنند، به غیر از کرام کاتبین ـ که آنچه از انسان سر می‌زند می‌نویسند ـ پس هرگاه بر جمعی بگذرند که محمد و آل محمد ﷺ را یاد می‌کنند به یکدیگر گویند: توقف کنید، پس می‌نشینند و بهره‌مند می‌شوند، و چون از آنان جدا گردند بیمارانشان را عیادت کنند و در مراسم مردگانشان شرکت نمایند و از غائبین آنان تفقد کنند، پس آن مجلس است که هر کس در آن بنشیند بدبخت نمی‌شود»[۲].

اضافه بر اینکه نشستن در آن مجالس زیاد کردن افراد دوستان و یاران و به اصطلاح سیاهی لشکر درست کردن برای جمعیّت نیکان است که نزد خداوند و امامان معصوم ﷺ محبوب و مطلوب است. همچنان که سیاهی لشکر شدن برای معاندین و اشرار نزد خداوند و امامان ﷺ مبغوض و ناخوشایند می‌باشد، بر این مطلب دلالت می‌کند آنچه در بحار به نقل از مناقب آمده که: «قاضی عبدالرحمان بن ریاح از یک نابینا علّت کوریش را سؤال کرد، نابینا گفت: در واقعهٔ کربلا حضور یافتم ولی جنگ نکردم، پس از چندی در خواب شخص هولناکی را دیدم به من گفت: رسول خدا ﷺ تو را می‌خواند، گفتم: توان دیدنش را ندارم، مرا کشید و به خدمت رسول خدا ﷺ برد، آن حضرت را اندوهگین یافتم و در دستش حربه‌ای بود و در پیشگاهش چرمی که زیر محکومین گسترده می‌شود

---

۱. این افراد پنداشته‌اند که هر جای که بنشینند و سخن هر کس را بشنوند پسندیده است، و بین مجلس پند و اندرز و شناخت زندگانی بزرگان دین با نشستن در مجالس داستان‌سرایان و خیال‌پردازان و بیهوده جویان را اشتباه کرده‌اند، چنانکه:

آن یکی در وقت استنجا بگفت   که مرا با بوی جنت‌دار جفت
گفت شیخی خوب ورد آورده‌ای   لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای

و آورده‌اند که روزی سید حمیری در مجلس ابوعمرو بن العلاء حضور یافت، پس حاضران دربارهٔ زراعت و نخل سرگرم گفتگو شدند، او از جای برخاست، به او گفتند: چرا می‌روی؟ گفت:

انی لأکرهُ ان أُطیل بمجلسٍ   لا ذکر فیه لفضل آل محمد
لا ذکر فیه لاحمد و وصیّهِ   وَ بنیهِ ذلك مجلس نطف ردی
ان الذی ینساهمُ فی مجلس   حتی یفارقه لغیر مسدَّدِ

یعنی من خوش ندارم در مجلسی بنشینم که در آن از فضایل آل محمد ﷺ یادی به میان نمی‌آید هیچ ذکری از احمد در آن و جانشین او و فرزندانش نیست، آن مجلس عیب‌ناک پستی است. همانا کسی که در مجلسی آنان را فراموش کند تا اینکه از آن مجلس بیرون برود مورد تأیید [خداوند] نیست. دیوان السید الحمیری، ۱۷۷ ـ ۱۷۸ (مترجم)

۲. وسائل الشیعه، ۱۱ / ۵۶۶ باب ۲۳ ح ۲.

افکنده‌اند. و فرشته‌ای با شمشیری از آتش بپا ایستاده افرادی را گردن می‌زند و آتش بر آنها می‌افتد و آنان را می‌سوزاند، سپس بار دیگر زنده می‌شوند و باز آنها را همانطور به قتل می‌رساند. عرضه داشتم: سلام بر تو باد ای رسول خدا، قسم به خداوند که من به شمشیری زدم و نه نیزه‌ای به کار بردم و نه تیری افکندم. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: آیا سیاهی لشکر را زیاد نکردی؟ آنگاه مرا به مأموری سپرد و از طشت خونی برگرفت، از آن خون بر چشمم کشید، چشمانم سوخت و چون از خواب برخاستم کور شده بودم»[۱].

دهم: تشکیل مجالس ذکر مناقب و فضایل آن حضرت ﷺ

بر پا نمودن مجالسی که مولایمان صاحب الزمان ﷺ در آنها یاد شود و مناقب و فضایل آن حضرت در آنها ترویج و منتشر گردد، و در آن مجالس برای آن جناب دعا شود، و با جان و مال در راه تشکیل آن مجالس تلاش کردن، [از وظایف دلباختگان و ارادتمندان به آن جناب است] زیرا که این کار ترویج دین خداوند، و برتری دادن کلمةالله، و یاری نمودن بر نیکی و تقوی، و تعظیم شعائر الهی و نصرت ولیّ الله است.

و بر این مطلب دلالت می‌کند ـ اضافه بر اینکه عناوین یاد شده و غیر آنها بر آن صدق می‌نماید ـ اینکه: در حدیثی که در وسائل و غیر آن از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: «یکدیگر را دیدار کنید که در دیدارتان زنده شدن دلهایتان و یادآوری احادیث ما هست، و احادیث ما شما را نسبت به یکدیگر مهربان می‌سازند، که اگر آنها را بگیرید رستگار شده و نجات یافته‌اید، و هرگاه آنها را ترک گویید گمراه شده و هلاک می‌گردید، پس به آنها عمل کنید که من نجات شما را ضمانت می‌کنم»[۲].

وجه دلالت این حدیث آنکه: دیدار مؤمنین نسبت به یکدیگر را سبب و وسیلهٔ زنده کردن امر آنان و یادآوری احادیث امامان ﷺ دانسته است، بنابراین برپاسازی مجالس دیداری که در آنها امام ﷺ یاد شود و مناقب او و آنچه مربوط به او است بیان گردد بدون تردید نیکو و مورد خشنودی امامان ﷺ است. و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند فرمایش

---

۱. بحار الانوار، ۴۵، ۳۰۳.

۲. وسائل الشیعه، ۱۱، ۵۶۷، باب ۲۳ ح ۳.

امیرالمؤمنین ﷺ در حدیث اربعمائه اینکه: «خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نگریست پس ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری می‌کنند و از خوشحالی ما خوشحال و به خاطر اندوه ما اندوهگین می‌شوند، و اموال و جانهایشان را در راه ما نثار می‌نمایند. آنان از ما هستند و به سوی ما باز می‌گردند...»[۱].

یک مسئلهٔ فقهی

از دلایل شرعی چنین برمی‌آید که: مصرف کردن زکات واجب در این امرِ پسندیده جایز می‌باشد زیرا که این یکی از مصادیق «سبیل الله راه خدا» است که خدای تعالی در آیهٔ: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ...﴾[۲]؛ آنها را بیان فرموده است. و تفصیل سخن به فقه موکول می‌گردد.

توجه و بیدارباش

می‌توان گفت که بر پا ساختن این مجالس در بعضی از اوقات واجب است، مثل اینکه مردم در معرض انحراف و گمراهی باشند، و برپایی این مجالس سبب جلوگیری از هلاکت دینی آنان و مایهٔ ارشاد و راهنمایی ایشان به راه هدایت گردد، از جهت دلایل امر به معروف و نهی از منکر و راهنمایی اشخاص گمراه و عقب زدن اهل بدعت و گمراهی، و خداوند تعالی در همهٔ احوال نگهدار حق‌جویان است.

یازدهم و دوازدهم: سرودن و خواندن شعر در فضایل و مناقب آن حضرت ﷺ

سرودن و خواندن شعر در فضایل و مناقب آن جناب ـ که درود و سلام بر او باد ـ زیرا که این دو عمل نوعی از یاری کردن امام به شمار می‌آیند. و دلیل بر این است آنچه در کتاب وسائل به طور مُسند روایت گردیده که حضرت امام صادق ﷺ فرمود: «هر کس دربارهٔ ما یک بیت شعر بگوید خداوند برای او خانه‌ای در بهشت خواهد ساخت»[۳]. و از

---

۱. خصال، ۲/ ۶۳۵

۲. سورهٔ توبه، آیه ۶۰: همانا زکات فقط برای فقرا و بینوایان و کارگزاران آن، و دلجویی شدگان، و بردگان[ی که آزادیشان خواهند] و وامداران و هزینه در راه خدا، و در راه ماندگان می‌باشد.

۳. وسائل الشیعه، ۱۰/ ۴۶۷ ح ۱

آن حضرت است که فرمود: «هیچکس دربارهٔ ما بیت شعری نگوید مگر اینکه به روح القُدُس تأیید و یاری شده باشد»[۱]. و از حضرت رضا ﷺ روایت است که فرمود: «هر فرد مؤمنی که دربارهٔ ما شعری بسراید که ما را به آن مدح گوید خداوند برای او در بهشت منزلگاهی خواهد ساخت که هفت برابر وسعت دنیا باشد که هر فرشتهٔ مقرَّب و هر پیغمبر فرستاده شده‌ای او را در آنجا دیدار خواهد کرد»[۲].

می‌گویم: شاید اختلاف ثوابها از جهت متفاوت بودن شاعران در شناخت امامان و مراتب ایمان آنان باشد. و از زُراره روایت آمده که گفت: «کمیت بن زید بر حضرت ابوجعفر باقر ﷺ وارد شد، من نیز در آن محضر شرفیاب بودم، کمیت قصیدهٔ: «**مَنْ لِقَلْبٍ مُتَیَّمٍ مُسْتَهامِ...**» را بر آن جناب خواند، هنگامی که قصیده را به پایان رسانید امام باقر ﷺ به کمیت فرمود: «تا وقتی که دربارهٔ ما شعر می‌گویی پیوسته به روح القدس تأیید می‌شوی»[۳].

و در روضهٔ کافی به سند خود از کمیت بن زید أسَدی آورده که گفت: «بر حضرت ابوجعفر باقر ﷺ وارد شدم، آن حضرت به من فرمود: به خدا قسم ای کمیت اگر مال دنیا نزد ما بود از آن مقداری به تو می‌دادیم ولی برای تو است آنچه رسول خدا ﷺ به حسّان بن ثابت فرمود: پیوسته روح القدس با تو خواهد بود تا هنگامی که از ما دفاع کنی...»[۴].

و نیز بر این مطلب دلالت دارد تمام روایاتی که حاکی سروده‌های شاعران در مدح و ثنای امامان ﷺ است که در محضر ایشان خوانده‌اند، و امامان ﷺ عطاهای بسیار و بخششهای فراوانی به آن شاعران عنایت فرموده‌اند، و از این ماجراها بسیار است که در احوالات و اخلاقیّات آنان ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ یاد گردیده، و آنچه اشاره شد برای مؤمنین بسنده است.

سیزدهم: قیام، هنگام یاد شدن نام یا القاب آن حضرت ﷺ

بپاخاستن هنگام یاد شدن نام یا القاب شریفهٔ آن حضرت ﷺ، که سیره و شیوهٔ شیعیان

---

۱. وسائل الشیعه، ۱۰ / ۴۶۷ ذیل ح ۲.

۲. وسائل الشیعه، ۱۰ / ۴۶۷ ذیل ح ۳.

۳. وسائل الشیعه، ۱۰ / ۴۶۷ ح ۴.

۴. روضه کافی، ۸ / ۱۰۲.

دوازده امامی بر همین اساس بوده، و شاهد بر این اضافه بر تعظیم و احترام بودن این عمل که خود مطلوب است روایتی است که یکی از علمای اعلام در کتاب النجم الثاقب از سیّد عبدالله نوادهٔ سید نعمت الله جزائری آورده که در بعضی از روایات چنین یافته که: روزی حضرت صاحب الزمان ﷺ در مجلس امام صادق ﷺ یاد شد، پس امام صادق ﷺ به منظور تعظیم و احترام اسم آن حضرت بپا ایستاد[1].

می‌گویم: برای اثبات استحباب بپا خاستن هنگام بردن نام شریف امام عصر عجل الله تعالی فرجه همین مقدار کافی است، به لحاظ قاعدهٔ تَسامُح که علمای بزرگوارمان بیان کرده‌اند. و می‌توان گفت که در بعضی از اوقات واجب می‌باشد، به خاطر بعضی از جهات مانند اینکه اسم شریف آن حضرت یا یکی از القاب مبارکش در مجلسی که جمعی در آن هستند یاد شود، آنگاه همهٔ اهل مجلس به احترام آن بپاخیزند، و در این حال اگر کسی از اهل مجلس بدون عذر از جای برنخیزد، این برنخاستنش توهین و هتک حرمت آن حضرت ﷺ خواهد بود که تردیدی در حرام بودن آن نیست زیرا که توهین خداوند عز شأنه می‌باشد چنانکه پوشیده نیست.

چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم: گریستن و گریانیدن و خود را به گریه کنندگان شبیه نمودن بر فراق آن حضرت ﷺ

گریستن و گریانیدن و خود را شبیه به گریه کنندگان نمودن در فراق آن حضرت و به جهت مصیبتها و محنتها و اندوههایی که بر او رسیده است [از وظایف مؤمنان است]، و بر این دلالت دارد به طور عموم و خصوص روایات متعددی که در این باب آمده، از جمله:

۱ - در مجلّد دهم بحار و غیر آن از حضرت رضا ﷺ آمده که فرمود: «هر آن کس که مصیبت ما را متذکر شود پس به خاطر آنچه بر ما وارد شده است بگرید و بگریاند، روز قیامت با ما، در درجه‌مان خواهد بود. و هر آنکه مصیبتمان برایش یادآوری شود پس

---

۱. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۷۸

بگرید و بگریاند روزی که چشمها اشکبار خواهند بود دیدگانش گریان نشود»[۱].

۲ ـ و در همان کتاب از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم پس از چشمش همچون بال پشه‌ای اشک بیرون آید خداوند گناهانش را می‌آمرزد هر چند که همچون کف دریا باشد»[۲].

۳ ـ و در حدیث مسمع پیشتر گذشت که آن حضرت ﷺ فرمود: «هیچ چشمی بر ما نگرید مگر اینکه به دیدن کوثر متنعم گردد، و هر کس ما را دوست می‌دارد از آن خواهد نوشید...»[۳]. و نیز در حدیث مسمع آمده که امام صادق ﷺ فرمود: «پس هر کس از روی مهر نسبت به ما و به خاطر آنچه [از مصایب] بر ما رسیده بگرید، جز این نیست که خداوند بر او رحمت آرد پیش از آنکه اشک از چشمش بیرون بیاید، و چون اشکهایش بر گونه‌اش جاری شود اگر قطره‌ای از اشکهایش در جهنم بیفتد آتش آن را خاموش خواهد ساخت به طوری که حرارتی برای آن نماند»[۴].

۴ ـ و در بحار از حضرت امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «هر کس دیده‌اش در راه ما گریان شود به خاطر خونی که از ما به ناحق ریخته شده، یا حقّی که از ما سلب گردیده، یا حرمتی که از ما هتک شده، یا به خاطر یکی از شیعیانمان؛ خداوند تعالی به خاطر آن اشک، سالها جایگاهش را در بهشت قرار خواهد داد»[۵].

۵ ـ و در بحار به نقل از امالی شیخ طوسی و فرزندش حدیث مسندی از مولایمان

---

۱. و کتاب منتخب الأثر به نقل از کتاب مرآة الکمال از الدمعة الساکبة از شیخ محمد بن عبدالجبار آمده که وی در کتاب مشکاة الأنوار گفته: هنگامی که دِعْبِل قصیدهٔ معروف خود را بر حضرت رضا ﷺ خواند و امام قائم عجل الله تعالی فرجه را یاد کرد، امام رضا ﷺ دست خود را بر سر نهاد و به عنوان تواضع بپا ایستاد و برای فَرَج آن جناب دعا کرد. و در کتاب الزام الناصب به نقل از تنزیه الخاطر آورده که: از امام صادق ﷺ سبب بپاخاستن هنگام یاد نمودن لفظ قائم از القاب حضرت حجّت ﷺ سؤال شد، آن حضرت فرمود: زیرا که او را غیبتی است طولانی و از مهربانی شدیدی که نسبت به دوستانش دارد به هر کسی که او را به این لقب که به دولت او و حسرت خوردن از جهت غربتش اشعار دارد ـ یاد کند؛ نظر می‌فرماید؛ و از گونه‌های تعظیم او این است که غلام به حال تواضع برای ارباب خود بپاخیزد هنگامی که مولای جلیلش به دیدهٔ شریفش به او نظر می‌کند، پس بپاخیزد و از خداوند ـ جلّ ذکره ـ تعجیل فَرَجش را طلب نماید. (مترجم).

۲. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۷۸ ح ۳.

۳. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۹۰.

۴. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۹۰.

۵. بحار الانوار، ۴۴ ص ۲۷۹ / ۷

حضرت امام حسین بن علی ﷺ آورده که فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که چشمانش قطره‌ای اشک بر ما بریزد، یا اینکه دیدگانش به خاطر ما اشک‌آلود گردد، مگر اینکه خدای تعالی به سبب آن، سالها او را در بهشت جای دهد»[۱].

احمد بن یحیی اودی گوید: حضرت حسین بن علی ﷺ را در خواب دیدم، پس عرضه داشتم: حدیث گفت مخول بن ابراهیم برایم از ربیع بن المنذر از پدرش از شما که فرموده‌اید: «هیچ بنده‌ای نیست که چشمانش قطره‌ای اشک بر ما بریزد، یا اینکه دیدگانش به خاطر ما اشک‌آلود گردد، مگر اینکه خدای تعالی به سبب آن او را سالها در بهشت جای دهد؟» فرمود: آری، عرض کردم: پس من این حدیث را بدون واسطه از شما شنیدم.

۶ ـ در کامل الزیارات و بحار از حضرت علی بن الحسین زین العابدین ﷺ روایت شده که فرمود: «هر آن مؤمنی که چشمهایش به خاطر کشته شدن حسین بن علی ﷺ قطرهٔ اشکی بریزند تا اینکه بر گونه‌اش جاری شود، خداوند به سبب آن در بهشت منزلهایی به او خواهد داد که قرنها در آنها سکونت نماید، و هر آن مؤمنی که به خاطر اذیتی که از دشمنانمان در دنیا به ما رسیده دیدگانش اشک‌آلود گردند تا اینکه بر گونه‌اش جاری شود خداوند به سبب آن در بهشت جایگاه شایسته‌ای برایش قرار خواهد داد، و هر آن مؤمن که در راه ما اذیتی به او رسد و از تلخی اذیّتی که در راه ما به او رسیده چشمانش گریان شود تا آنکه بر گونه‌اش جاری گردد، خداوند آزردگی را از چهره‌اش دور خواهد ساخت، و روز قیامت او را از خشم خویش و آتش دوزخ در امان خواهد داشت»[۲].

۷ ـ در بحار از امام صادق ﷺ آمده که به فضیل بن یسار فرمود: «ای فضیل هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم پس به مقدار بال مگسی از چشمش اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می‌آمرزد، اگر چه بیش از کف دریا باشد»[۳].

۸ ـ در حدیث دیگری از آن حضرت ﷺ روایت است که فرمود: «هر کس که ما نزد او یاد شویم پس دیدگانش گریان شوند خداوند صورتش را بر آتش حرام خواهد ساخت»[۴].

---

۱. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۷۹ ح ۸.
۲. کامل الزیارات، ۱۰۰ باب ۳۲.
۳. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۸۲ ح ۱۴.
۴. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۸۵ ح ۲۲ از کامل الزیارات، ۱۰۴ ح ۱۰.

۹ ـ سید بن طاووس رحمه الله در کتاب اللهوف گوید: از آل رسول خدا صلوات الله علیهم روایت شده که فرمودند: «هر کس در [مصایب] ما گریه کند و صد نفر را گریان سازد بهشت برای او است، و هر کس گریه کند و پنجاه تن را بگریاند بهشت برای او خواهد بود. و هر کس گریه کند و سی تن را بگریاند بهشت برای او خواهد بود، و هر کس گریه کند و بیست تن را بگریاند بهشت برای او است، و هر کس گریه کند و ده نفر را به گریه درآورد بهشت برای او خواهد بود، و هر کس بگرید و یک تن را بگریاند بهشت برای او است، و هر کس خود را شبیه به گریه کنندگان سازد بهشت برای او خواهد بود».

۱۰ ـ روضهٔ کافی به سند خود از عبدالحمید وابشی از حضرت ابوجعفر امام باقرؑ روایت آورده که گوید: «به آن حضرتؑ عرض کردم: همسایه‌ای داریم که تمامی حرامها را مرتکب می‌شود تا آنجا که نماز را هم ترک می‌کند تا چه رسد به غیر آن! فرمود: سبحان الله! و از این بالاتر را خبر ندهم کسی که از این شخص بدتر است؟ عرضه داشتم: چرا، فرمود: ناصبی (دشمن ما) از او بدتر است، همانا هیچ بنده‌ای نیست که اهل البیت نزد او یاد شوند پس به خاطر ما رقت کند مگر اینکه فرشتگان پشت او را مسح نمایند و تمامی گناهانش آمرزیده شود مگر اینکه گناهی مرتکب شود که او را از ایمان بیرون برد، و شفاعت پذیرفته می‌شود، ولی دربارهٔ ناصبی پذیرفته نیست، و همانا مؤمن برای همسایه‌اش شفاعت می‌کند در حالی که حسنه‌ای ندارد. پس می‌گوید: پروردگارا این همسایه‌ام اذیّت را از من دور می‌نمود، آنگاه دربارهٔ او شفاعت می‌کند، پس خدای تبارک و تعالی فرماید: من پروردگار تو هستم و من شایسته‌ترین کسی هستم که از سوی تو پاداش دهد، سپس خداوند او را به بهشت داخل می‌نماید و حال آنکه هیچ حسنه‌ای برایش نیست، و به درستی که کمترین شفاعت کننده از مؤمنین برای سی نفر شفاعت خواهد کرد، در آن هنگام است که اهل آتش می‌گویند:[1] ﴿فما لنا من شَافِعِینَ وَلاَ صَدِیق حَمِیم﴾[2]؛ پس ما را نه شفاعت کنندگانی هست و نه دوست صمیمی».

۱۱ ـ و در کامل الزیارات و غیر آن در حدیث معاویة بن وهب روایت آمده که

---

۱. روضهٔ کافی، ۱۰۱، ح ۷۲.

۲. سورهٔ شعراء، آیه ۱۰۰ و ۱۰۱.

حضرت امام صادق ﷺ در سجدهٔ خود دعا کرد تا آنجا که گفت: «و رحمت آور بر آن دیده‌هایی که به خاطر ما اشکها فرو ریختند. و رحمت آور بر آن دلهایی که به خاطر ما بی‌تاب و سوزان شدند. و رحمت آور بر آن فریاد و مویه کشیدنی که به خاطر ما است»[1].

گریستن در فراق امام عصر عجل الله فرجه الشریف

و امّا آنچه بر فضیلت گریستن در فراق آن حضرت ﷺ و به خاطر محنتهایی که بر آن جناب وارد می‌گردد، به طور خاص دلالت می‌کند روایاتی است، از جمله: در کافی و غیبت نعمانی[2] و کمال الدین از مفضل از امام صادق ﷺ آمده است. عبارت حدیث در کافی چنین است: مفضّل بن عمر گفت: «شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: مبادا دم برآورید، همانا به خدا سوگند امامتان سالیانی از روزگار غایب خواهد ماند، و شما در امتحان سخت واقع می‌شوید تا آنجا که دربارهٔ او سخنان مختلف گفته می‌شود: مرده؛ کشته شده؛ هلاک گردیده، به کدام درّه رفته؟ و هر آینه دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود، و در امواج حوادث واژگون خواهید شد همچنان که کشتیها در امواج دریا واژگون می‌شوند، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت گردیده، و به روحی از سوی خویش تأییدش فرموده باشد، دوازده پرچم اشتباه‌انگیز افراشته خواهد شد که دانسته نمی‌شود کدام به کدام است. راوی گوید: پس گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت به خورشید که به ایوان تابیده بود نگاهی افکند و فرمود: ای اباعبدالله این آفتاب را می‌بینی؟ گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند امر ما از آفتاب روشن‌تر است»[3].

و در کتاب غیبت نعمانی از مفضّل روایت آمده که گفت: شنیدم شیخ ـ یعنی حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ ـ می‌فرمود: «مبادا تغییر یابید [دم برآورید] همانا به خدا سوگند امام شما مدّتی از روزگارتان غایب خواهد گشت. و یادش خاموش خواهد ماند تا اینکه

---

۱. کامل الزیارات، ۱۱۷.

۲. غیبت نعمانی، ۷۷ باب مدح زمان غیبت.

۳. اصول کافی، ۱، ۳۳۶ باب غیبت.

گفته می‌شود: مرده، هلاک شده، به کدام درّه رفته. و البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد شد...»[۱].

و در کمال الدین به سند خود از مفضّل از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آورده که گوید: شنیدم آن حضرت ﷺ می‌فرمود: «مبادا دم بزنید همانا به خدا سوگند امام شما سالیانی از دورانتان غایب خواهد ماند و آزمایش خواهید شد تا جایی که گفته می‌شود: مرده، یا هلاک گردیده، به کدام وادی رهسپار شده، و به درستی که دیدگان مؤمنین بر او اشکبار خواهد گشت، و [در امواج فتنه‌ها] واژگون خواهید شد همانطور که کشتیها در امواج دریا واژگون می‌گردند، و نجات نمی‌یابد مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش نوشته و با روحی از جانب خویش تأییدش فرموده باشد...»[۲].

و شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از مفضّل آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: «مبادا دم برآورید، همانا به خدا سوگند امام شما سالهایی از دورانتان را غایب خواهد ماند، و یاد او خاموش می‌گردد تا آنجا که گفته می‌شود: مرده، کشته شده، (هلاک گشته) به کدام وادی رفته، البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد گشت، و واژگون خواهید شد همچنان که کشتیها بر اثر امواج دریا واژگون می‌گردند، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت نموده، و به روحی از سوی خود تأییدش فرموده است...»[۳].

می‌گویم: بنگرید و تأمل کنید که چگونه امام ﷺ گریستن بر فراق مولایمان را نشانهٔ ایمان قرار داده، و بر چیزی که وجدان آن را انکار نمی‌دارد بلکه درست گواه بر آن است دلالت فرموده است. زیرا که گریه کردن بر آن حضرت دلیل معرفت و نشانهٔ محبّت قلبی می‌باشد که بخشی از ایمان بلکه نزد اهل یقین حقیقت آن است. معرفت و محبت صاحب ایمان را بر گریستن در فراق مولایمان صاحب الزمان ﷺ و محنتها و اندوههایی که بر آن جناب وارد می‌شود، برمی‌انگیزند، و چه خوش گفته‌اند به زبان عربی:

---

۱. غیبت نعمانی، ۷۷ باب مدح زمان غیبت

۲. کمال الدین، ۲ / ۳۴۷ باب ۳۳ ح ۳۵

۳. غیبت، ۲۰۴

قلبی الیكَ مِنَ الأشواق مُحترقُ   وَدَمعُ عینی من الآماق مندفقُ
الشوق یُحرقنی وَالدمْعُ یُغرقنی   فهل رایتَ غریقاً وَهو مُحترق؟

ترجمه [به نظم آوردم]:

دل ز شوق دیدنت سوزد چو عود   از فراقت دیده گرید همچو رود
غرقه در سیلاب اشک و دل کباب   کس غریقی شعله‌ور کی دیده بود؟!
آتش عشق تو چون در سر فتاد   تاب از دل؛ خواب از چشمم ربود

و در فارسی گفته‌اند: گواه عاشق صادق در آستین باشد.

و از همین روی می‌بینید محبِّ صادق و دوست واقعی هر قدر معرفت و محبتش نسبت به محبوب فزونتر باشد، گریه‌اش نیز بیشتر و فزونتر و پیوسته‌تر است.

و رئیس محدثین شیخ صدوق ؒ در کتاب کمال الدین[1] به سند خود از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت: من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و أبان بن تغلب بر مولایمان حضرت ابی‌عبدالله صادق ﷺ وارد شدیم که دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته و جُبّهٔ خیبری طوق‌دار بی یقه‌ای که آستینهایش کوتاه بود پوشیده(=مصیبت دیدگان در آن زمان چنین جامه‌ای می‌پوشیدند)، و همچون کسی که فرزند از دست داده و جگرش سوخته باشد می‌گرید، حزن و اندوه چهره‌اش را فراگرفته و رنگش را تغییر داده، و اشک چشمش را پر کرده بود، می‌فرمود: ای سرور من؛ دوری تو خواب از چشمم برده، و زمین را بر من تنگ نموده، و راحتی از دلم ربوده است. سرورم؛ غیبت تو مصیبتم را به اندوههای ابدی پیوسته، و یکی بعد از دیگری را از ما می‌رباید، که جمعیت و افراد را به سوی فنا می‌کشاند، و از جهت مصیبتهای گذشته و بلیّات پیشین اشکی از چشمم جاری نشود و ناله‌ای از سینه‌ام سرنکشد مگر اینکه در برابر چشمم محنتهایی مجسم می‌گردد که از آنها بزرگتر و هولناک‌تر و سخت‌تر است، و حوادثی که با خشم تو در هم آمیخته و وارداتش با سخط تو عجین گشته است. سدیر گوید: از آن مصیبت سخت و پدیدهٔ بسیار بزرگ عقلهایمان پرید و دلهایمان چاک چاک گردید، و چنین پنداشتیم که آن حالت؛ نشانهٔ واقعهٔ کوبنده و یا مصیبتی از مصایب زمان است که بر آن جناب روی آورده است. عرض

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۵۲ باب ۳۳ ح ۵۰.

کردیم: خداوند دیدگانت را نگریاند ای زادهٔ بهترین مردم. از کدامین پیش آمد اشکت روان و گریه‌ات همچون باران است؟ و چه حالتی سبب شده که چنین در ماتم و سوک بنشینید؟ امام صادق ﷺ آهی برکشید که بر اثر آن درونش برآمد و پریشانیش بیشتر شد و فرمود: وای بر شما؛ صبح امروز من در کتاب جفر نگریستم. و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگها و بلاها و مصیبتها، و علم آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت، که خداوند آن را به محمد و امامان پس از او ﷺ اختصاص داده است. در این کتاب ولادت و غیبت و به درازا کشیدن و طول عمر غایب (قائم)مان و گرفتاری مؤمنین در آن زمان و شک و تردیدهایی که بر اثر طولانی شدن غیبت او برایشان پدید می‌آید، و بیشترشان از دین برمی‌گردند، و رشتهٔ اسلام را که خداوند جل ذکره می‌فرماید ﴿وَكُلَّ إِنْسانٍ أَلْزَمْنَاهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾[1]؛ و رشتهٔ عمل هر انسان را دور گردنش قرار دادیم. یعنی: ولایت را از گردن بیرون می‌افکنند، تأمل نمودم، لذا رقّت کردم و اندوهها بر من مستولی گشت. عرض کردیم: ای زادهٔ رسول خدا با سهیم کردن ما در شناختن قسمتی از آنچه دربارهٔ آن می‌دانید مشرف و گرامی‌مان بدارید. فرمود: خداوند تبارک و تعالی سه جریانی که در مورد سه تن از رسولان روی داده است در مورد قائم ما پیش خواهد آورد: ولادت او را بسان ولادت موسی و غیبتش را همچون غیبت عیسی و به درازا کشیدنش را همانند به درازا کشیدن جریان نوح تقدیر فرموده، و پس از آن عمر بندهٔ صالح ـ یعنی خضر ﷺ ـ را نشانه و دلیلی بر طول عمر او قرار داده است. عرضه داشتیم: ای زادهٔ رسول خدا از حقایق این معانی برای ما پرده بردارید. فرمود: امّا ولادت موسی ﷺ چنین بود که چون فرعون مطلع گشت که بر افتادن حکومتش بر دست اوست، دستور داد کاهنان نزدش حاضر شوند، و آنان فرعون را به نژاد او راهنمایی کردند، او از بنی اسرائیل است. و پیوسته فرعون زیردستان خود را دستور می‌داد شکم زنان باردار از بنی اسرائیل را پاره کنند تا آنجا که در تعقیب او بیست و چند هزار نوزاد را به قتل رسانید، ولی نتوانست به کشتن موسی دست یابد، چون خدای تبارک و تعالی او را حفظ کرد. همین طور بنی امیه و بنی العباس چون مطلع شدند که از بین رفتن حکومت آنها و نابودی أمرا و ستمکاران بر دست قائم از ما خواهد بود با ما به

---

۱. سورهٔ اسراء، آیه ۱۳

دشمنی پرداختند، و شمشیرهای خود را در جهت کشتن آل رسول ﷺ و برافکندن نسل او به کار گرفتند، به طمع اینکه به کشتن قائم ﷺ دست یابند، ولی خدای عز و جل إبا دارد که امر خویش را در دسترسی یکی از ستمگران بگذارد تا اینکه نور خود را به کمال رساند هر چندکه مشرکین را ناخوش آید. و امّا غیبت عیسی ﷺ: البته یهود و نصاری متفق شدندکه او کشته شده است. و خداوند جل ذکره با فرمودهٔ خویش که: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾[1]؛ و او را نکشتند و به دار نزدند ولی مطلب بر آنان مُشتبه شد. آنها را تکذیب فرمود. غیبت قائم نیز همین طور است که امّت به خاطر طولانی شدنش آن را انکار خواهدکرد، پس بعضی از روی ناآگاهی خواهندگفت: هنوز متولد نشده، وگروهی خواهندگفت: او متولد شده و از دنیا رفته، وگوینده‌ای که کافر شود به اینکه مدعی گردد: امام یازدهم عقیم بوده، و دیگری از دین بیرون رفته که سیزده تن و بیشتر را امام خواهد شمرد، و قائل دیگری خدای عز و جل را معصیت کندکه بگوید: روح قائم ﷺ در کالبد دیگری سخن می‌گوید!. و امّا دیرکرد نوح ﷺ این است که: چون فرود آمدن عذاب از سوی آسمان را برای قومش درخواست کرد خداوند تبارک و تعالی جبرئیل روح الأمین را با هفت هستهٔ خرما فرو فرستاد، پس جبرئیل گفت: ای پیغمبر خدا، خداوند تبارک و تعالی به تو می‌فرماید: اینان مخلوق و بندگان من هستند، و من ایشان را با صاعقه‌ای از صاعقه‌هایم نابود نمی‌سازم مگر بعد از آنکه دعوت آنان تأکید شود و به حجّت ملزم گردند، بنابراین باز هم تلاشت را در دعوت‌کردن قوم خود تکرارکن، که من بر این کار تو را پاداش خواهم داد. پس این هسته‌ها را در زمین غرس بنمای که در روییدن و رشد و به حاصل رسیدن آنها هنگامی که ثمر دهند برای تو گشایش و خلاص خواهد بود. و به این مطلب پیروان مؤمنت را مژده بده. هنگامی که بعد از مدّتی طولانی درختها رویید و تنومند شد و ساقهای آنها قوّت یافت و شاخه‌های فراوان از آنها برآمد و خرماها زرد و سرخ شد، نوح ﷺ از خداوند سبحانه و تعالی درخواست کردکه وعده‌اش را عملی سازد، پس خداوند تبارک و تعالی به او امر فرمودکه از هسته‌های آن درختها برگیرد و غرس نماید و صبر و تلاش را از سرگیرد و دلیل و حجّت را بر آنان مؤکّد سازد. نوح ﷺ این

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۵۷

فرمان را به گروههایی که به وی ایمان آورده بودند خبر داد. پس سیصد تن از آنان از دین برگشتند و مرتد شدند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا می‌کند راست بود در وعدهٔ پروردگارش تخلّفی پیش نمی‌آمد. سپس خداوند تبارک و تعالی هر بار دستور می‌داد که هسته‌ها را دوباره بکارد تا هفت نوبت، و هر بار گروهی از مؤمنین از او روی برمی‌تافتند، تا اینکه هفتاد و اندی با او ماندند، پس خداوند تبارک و تعالی در آن هنگام به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح اکنون صبح روشن پرده از روی شام تاریک برگرفت که حق محض و خالص عیان گشت و ایمان از ناخالصی جدا شد به اینکه هر کس طینتش پلید بود مرتد گردید، اگر من کافران را هلاک می‌کردم و کسانی که به تو ایمان آورده بودند و به تدریج مرتد شدند را باقی می‌گذاشتم وعدهٔ پیشینم را دربارهٔ مؤمنانی که خالصانه توحید را پذیرفته و به رشتهٔ نبوت تو چنگ زده‌اند، به راستی انجام نداده بودم، به اینکه آنان را در زمین جانشین سازم و دینشان را برایشان تسلّط دهم، و ترسشان را به امنیّت بَدَل کنم تا عبادت برایم به سبب بیرون رفتن شک از دلهای آنان خالص شود، و چطور ممکن است جانشینی و تسلّط و جایگزین شدن امنیّت به جای ترس از ناحیهٔ من انجام گردد با اینکه می‌دانستم کسانی که مرتد شدند یقینشان ضعیف و سرشتشان پلید و باطنشان بد است که اینها آثار نفاق و پیدایش گمراهی است، و اگر آنها حکومتی را که هنگام استخلاف به مؤمنین داده شد وقتی دشمنانشان را هلاک کردم، احساس می‌نمودند، و بوی آن به مشامشان می‌رسید، به آن سخت می‌آویختند، و نفاق باطنی آنها شدیدتر، و رشته‌های گمراهی در ریاست خواهی و انحصار امر و نهی به خود با آنان جنگ می‌کردند. و چگونه می‌شود تسلّط و اقتدارِ دین و رواج امر مؤمنین فراهم آید با اینکه فتنه‌ها برانگیخته و جنگها بر پا باشد؟ نه [چنین چیزی نمی‌شد] (و کشتی را با نظارت و وحی ما بساز)[۱].

امام صادق ﷺ فرمود: و همین طور قائم ﷺ که دوران غیبتش امتداد می‌یابد تا اینکه حق به طور یک دست آشکار گردد و ایمان از ناصافی به درآید و خالص شود، به اینکه هر کس سرشتش پلید است از شیعیانی که بیم آن می‌رود که هرگاه احساس کنند در زمان حضرت قائم ﷺ جانشینی و تسلّط و امنیت خواهد بود، نفاق می‌ورزند، چنین افرادی

---

۱. سورهٔ هود، آیه ۳۷

مرتد شوند. مفضل عرضه داشت: یابن رسول الله این ناصبیان چنین پندارند که این آیه[۱] دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان و علی ﷺ نازل شده؟ امام صادق ﷺ فرمود: خداوند دلهای ناصبیان را هدایت نکند، کی آن دینی که خدا و رسول او پسندیده‌اند تسلط یافت به اینکه در عهد یکی از آنان امنیّت در بین امّت شیوع داشته و ترس از دلهایشان رفته و شک و تردید از سینه‌هایشان رخت بر بسته باشد؟ یا در دوران علی ﷺ نیز، با وجود مرتد شدن مسلمانان و فتنه‌هایی که در آن دوران برمی‌خاست و جنگهایی که میان آنها با کافران شعله می‌گرفت. سپس امام صادق ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾[۲]؛ تا آن هنگام که رسولان مأیوس گشتند و گمان بردند که تکذیب شده‌اند یاری ما آنان را فرا رسید. و امّا بندهٔ صالح خضر ﷺ را خداوند تبارک و تعالی عمر طولانی عنایت فرمود نه از جهت نبوّتی که برایش تقدیر کرده باشد یا کتابی که بر او فرستد یا شریعتی برایش قرار دهد که آیین پیغمبران پیشین را با آن نسخ نماید، یا امامتی که بندگانش را به پیروی از آن ملزم سازد، و یا طاعتی برایش واجب فرماید، بلکه؛ خدای تعالی چون در علمش گذشته بود که عمر قائم ﷺ در دوران غیبتش طولانی باشد تا آنجا که بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند، خداوند عمر بندهٔ صالح (خضر) را بدون سبب طولانی ساخت، مگر به علّت استدلال به وسیلهٔ آن بر عمر قائم ﷺ و تا اینکه دلیل و برهان معاندین را قطع نماید که مردم را بر خداوند حجتی نباشد»[۳].

و ما تمام این حدیث را آوردیم چون مشتمل بر فایده‌های بسیار و نکته‌های گرانبار بود، که باید در آن دقت شود.

هفدهم: درخواست معرفت امام عصر عجل الله فرجه از خداوند عز و جل

درخواست معرفت آن حضرت از خداوند عز و جل [از وظایف مهمّ ما می‌باشد].

---

۱ منظور آیه شریفه: ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ سورهٔ نور، آیه ۵۵

۲ سورهٔ یوسف، آیه ۱۱۰

۳ بحار الانوار ۲۱۹/۵۱، ح ۹

زیرا که علم با آمرزش و درس خواندن بسیار نیست، بلکه علم نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد هدایتش کند قرار می‌دهد. و هر که را خداوند هدایت کند هدایت یافته است.

و در کافی از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ آمده: دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيراً كثيراً﴾؛ و هر کس که حکمت به او داده شود خیر بسیار به او داده شده. فرمود: [یعنی] طاعت خداوند و معرفت امام ﷺ[1].

و در همان کتاب از ابوبصیر آمده که گفت: حضرت ابوجعفر باقر ﷺ به من فرمود: آیا امام خود را شناخته‌ای؟ گوید: عرضه داشتم: آری به خدا سوگند پیش از آنکه از کوفه بیرون بیایم. فرمود: همین تو را کفایت می‌کند[2].

و در همان منبع در خبر صحیحی از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ آمده که فرمود: بلندی و رکن و کلید أمر و درب أشیا و خشنودی خدای تبارک و تعالی بعد از معرفت او اطاعت امام است[3].

و از ابوخالد کابلی روایت آمده که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل ﴿فآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّور الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾[4]؛ پس به خداوند و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید. سؤال کردم، فرمود: ای ابوخالد [این] نور به خدا سوگند امامان از آل محمد ﷺ تا روز قیامت می‌باشند، و آنان هستند به خدا سوگند نور خداوند که آن را نازل کرده، و آنان هستند به خدا نور خداوند در آسمانها و در زمین. قسم به خدا ای ابوخالد همانا نور امام در دلهای مؤمنین از خورشید تابان در روز روشن‌تر است، و آنان به خدا سوگند دلهای مؤمنین را نورانی می‌سازند، و خدای عز و جل نورشان را از هر کس بخواهد می‌پوشاند، پس دلهای چنین کسانی تاریک می‌گردد، به خدا قسم ای ابوخالد هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خداوند دلش را پاک گرداند، و خداوند دل بنده‌ای را پاک نسازد تا اینکه به ما

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۱۸۵.
۲. اصول کافی، ۱ / ۱۸۵.
۳. اصول کافی، ۱ / ۱۸۵.
۴. سورهٔ تغابن، آیهٔ ۸.

تسلیم شود و با ما سازگار باشد. پس هرگاه با ما سازگار باشد خداوند او را از سختی حساب به سلامت خواهد داشت، و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش خواهد ساخت[۱].

بیان و توضیح

پیشتر دانستی که مهمترین و واجب‌ترین امور بعد از شناخت خدا و رسول او: شناختن ولیّ آمر و صاحب الزمان است، زیرا که این امر یکی از ارکان ایمان می‌باشد، و هر کس در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیّت مرده است. و معرفت او کلید تمام ابواب خیر و سعادت و رحمت می‌باشد، و خداوند بندگان خود را أمر فرموده که معرفت او را تحصیل نمایند، و دعا از جمله درهایی است که خدای تعالی فرمان داده که از آنها وارد شوند، او فرموده است: ﴿أُدْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾[۲]؛ مرا بخوانید که شما را اجابت کنم. ﴿وَ اَسْئَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾[۳]؛ و از فضل خداوند درخواست کنید. و نیز فرموده: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾[۴]؛ البته تو [ای رسول ما] چنین نیست که هر کس را بخواهی هدایت توانی کرد، بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند.

و در کافی به سند خود از محمد بن حکیم آورده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ عرضه داشتم: معرفت ساختهٔ کیست؟ فرمود: از ساخته‌های خداوند است، بندگان را در آن ساخت بهره‌ای نیست[۵].

و آیات و روایاتی که بر این مطلب دلالت می‌کند بسیار است. پس بر بندگان لازم است که از درگاه خداوند شناخت و معرفت امام زمانشان را به آنان روزی نماید و کامل گرداند. و نیز مؤید و دلیل بر آنچه یاد کردیم: وارد شدن دعا برای این مطلب به طور خاص می‌باشد، چنانکه در أمر آینده ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و این منافات ندارد با آنکه بنده مختار و مأمور به کسب و تحصیل و مطالعهٔ وسایل

---

۱. اصول کافی، ۱/ ۱۹۴.
۲. سوره غافر، آیه ۶۰
۳. سوره نساء، آیه ۳۲
۴. سوره قصص، آیه ۵۶
۵. اصول کافی، ۲/ ۱۶۳

معرفت باشد. زیرا که این نظیر روزی است که بندگان امر شده‌اند ان را طلب نمایند و نیز برای آن دعا کنند، ولی خداوند ـ جلّ شأنه ـ خود روزی دهنده است، چون سعی و کوشش وظیفهٔ بنده است، و به ثمر رساندن؛ بر عهدهٔ خالق متعال می‌باشد. خداوند تبارک و تعالی فرموده: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾[1]؛ و آنان که در راه ما تلاش کنند البته آنان را به راههای خویش هدایت می‌نماییم.

همچنان که کِشت و آبیاری و مانند اینها وظیفهٔ بندگان است چون تحت قدرت و در اختیار آنها می‌باشد. و رویانیدن و پرورانیدن و از آفتها دور نگهداشتن تا آنکه به نتیجه برسد و مقصود حاصل گردد؛ بر خداوند است، چون از قدرت بندگان بیرون است، ولی بر عهدهٔ آنها است که دعا کنند و درخواست نمایند که نتیجهٔ مقصود به دست آید. و همین طور شناخت و معرفت امام ﷺ وسایل و أسبابی دارد که خدای تعالی آنها را برای بندگانش فراهم ساخته، و در توان آنان هست، مانند: دقت کردن و بررسی معجزات و اخلاق آن حضرت ﷺ، و مطالعهٔ أخبار امامان پیشین در مورد او؛ ویژگیهای او و طولانی شدن غیبتش، و آنچه در فرمان غیبت او بر مؤمنین می‌رسد، و شئونی که خدای تعالی به آن جناب اختصاص داده، و دلایلی که بر او دلالت دارند، و امور دیگر... که بر بندگان خدا لازم است با وسایل یاد شده و مانند اینها در تحصیل معرفت آن حضرت سعی کنند و همّت گمارند، ولی چون معرفت از ساخته‌های خدای عز و جل است، به حکم عقل و نقل بر آنان واجب و مؤکّد است که دعا کنند و معرفتش را از درگاه خداوند تعالی مسئلت نمایند. که (آنچه خداوند از [درهای] رحمت بر مردم بگشاید هیچ کس نتواند آن را ببندد و هر آنچه او ببندد کسی را یارای گشودنش نیست)[2].

هجدهم: تداوم درخواست معرفت آن حضرت عجل الله فرجه

مداومت کردن بر دعایی که ثقة الاسلام کلینی[3] و شیخ نعمانی[4] و شیخ طوسی به

---

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۲. سوره فاطر، آیه ۲.

۳. اصول کافی، ۱: ۳۳۷.

۴. غیبت نعمانی، ۸۶ ان فی قائم سنة من الانبیاء.

سندهای خود از زُراره روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: برای آن جوان پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می‌ترسد ـ و به شکمش اشاره کرد ـ سپس فرمود: ای زُراره و او است منتظَر و او است که در ولادتش شک می‌کنند. پس بعضی می‌گویند. پدرش بدون بازمانده از دنیا رفت، و بعضی از آنها می‌گویند: در حالی که در شکم مادر بود پدرش فوت کرد. و بعضی می‌گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد شد. و او است منتظَر مگر اینکه خداوند عز و جل دوست دارد که شیعه را امتحان کند. پس در آن هنگام است که تشکیک و توهم اهلِ باطل آغاز می‌شود. ای زراره اگر آن زمان را درک کردی این دعا را بخوان: «**اَللّٰهُمَّ عَرِّفنی نَفْسَكَ فَإنَّكَ إنْ لَمْ تُعرِّفنی نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِف نَبِیَّكَ، اَللّٰهُمَّ عَرِّفنی رَسُولَكَ فَإنَّكَ إنْ لَمْ تُعرِّفنی رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِف حُجَّتَكَ، اللّٰهُمَّ عَرِّفنی حُجَّتَكَ فَانَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفنی حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِینی**»؛ بار خدایا تو مرا به خود شناسا کن که اگر خودت را به من نشناسانی پیغمبرت را نخواهم شناخت، بار خدایا تو رسولت را به من بشناسان که اگر رسول خود را به من نشناسانی حجّتت را نخواهم شناخت، پروردگارا حجت خودت را به من بشناسان که اگر حجّتت را به من نشناسانی از دین خود گمراه خواهم شد.

و رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین آن را به سند خود از زراره چنین روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: برای قائم پیش از آنکه قیام کند غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می‌ترسد ـ و به شکمش اشاره کرد ـ سپس فرمود: ای زراره و او است انتظار کشیده شده، و او است آنکه مردم در ولادتش شک می‌کنند. بعضی از مردم خواهند گفت: او در شکم مادر است. و برخی گویند: او غایب است. و بعضی گویند: متولد نشده است. و بعضی گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد گشت، جز این نیست که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد شیعیان را بیازماید، پس در آن هنگام است که باطل جویان به تردید می‌افتند. زراره گوید: عرضه داشتم: فدایت گردم اگر آن زمان را درک نمودم چه عملی انجام دهم؟ فرمود: ای زراره هرگاه آن زمان را درک کنی بر این دعا مداومت کن: «**اَللّٰهُمَّ عَرِّفنی نَفْسَكَ...**»[1].

---

۱. کمال الدین ۲: ۳۴۲

نوزدهم: مداومت به خواندن دعای غریق

مداومت کردن بر خواندن دعایی که شیخ صدوق به سند خود از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: پس از این شبهه‌ای شما را خواهد رسید که بدون نشانهٔ دیده شدنی و امام هدایت کننده‌ای خواهید ماند. و از آن نجات نمی‌یابد مگر کسی که دعای غریق را بخواند. راوی گوید: عرضه داشتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: چنین بگوید: **يَا اللهُ يَا رَحمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ**؛ ای خداوند ای رحمان ای مهربان ای دگرگون کنندهٔ دلها دل مرا بر دینت پایدار کن. راوی گوید: من گفتم: **يَا اللهُ يَا رَحمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ وَالأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ**. فرمود: البته خداوند دگرگون کنندهٔ دلها و دیده‌ها است ولی همین طور که من می‌گویم: تو نیز بگو: **يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ**[1].

و شیخ نعمانی در کتاب الغیبة به سند خود از حمّاد بن عیسی از عبدالله بن سنان روایت آورده که گفت: من با پدرم به محضر امام ابوعبدالله صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، پس آن حضرت فرمود: چگونه خواهید بود اگر در حالی واقع شدید که امام هدایتگر و نشانهٔ آشکاری نباشد (دیده نشود)؟ که از آن حیرت و سرگردانی نجات نیابد مگر کسی که به دعای غریق (یا حریق) دعا کند. پدرم گفت: به خدا سوگند این بلا است، پس فدایت شوم در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: هرگاه چنان شد ـ و تو آن زمان را درک نخواهی کرد ـ به آنچه در دست دارید [از عقیدهٔ راستین] متمسّک شوید تا آنکه أمر برایتان به خوبی روشن شود[2].

بیستم: دعا در زمان غیبت آن حضرت عجل الله فرجه

دعایی است که سید بن طاووس رحمه الله در کتاب مهج الدعوات آورده، در حدیثی که غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در آن یاد شده. راوی گوید: عرض کردم:

---

۱. کمال الدین ۲، ۳۵۱.
۲. غیبت ۸۱.

شیعیانت چکار کنند؟ فرمود: بر شما باد به دعا کردن و انتظار فَرَج کشیدن تا آنجا که گوید: عرضه داشتم: به چه چیزی دعا کنیم؟ فرمود: می‌گویی: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَرَّفْتَنی نَفْسَكَ وَ عَرَّفْتَنی رَسُولَكَ وَ عَرَّفْتَنی مَلائِكَتَكَ وَ عَرَّفْتَنی نَبِيَّكَ وَ عَرَّفْتَنی وُلاٰةَ اَمْرِكَ؛ اللّٰهُمَّ لا آخُذُ اِلّا مٰا اَعْطَيْتَ وَ لا أوقی اِلّا مٰا وَقَيْتَ اللّٰهُمَّ لاٰ تُغَيِّبْنی عَنْ مَنٰازِلِ اَوْلِيٰائِكَ وَ لاٰ تُزِغْ قَلْبی بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنی اللّٰهُمَّ اَهْدِنی لِوِلاٰيَةِ مَنْ فَرَضتَ طٰاعَتَهُ؛ بار خدایا تو خودت و فرستاده‌ات و فرشتگانت و پیغمبرت و والیان امرت را به من شناسانیدی، بار خدایا من نگیرم جز آنچه تو عطا کنی و هیچ نگهدارنده‌ای جز تو برایم نیست، بار خدایا، مرا از منازل دوستانت دور مگردان و دلم را پس از آنکه هدایت کرده‌ای منحرف منمای، بار خدایا مرا به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته‌ای هدایت فرمای[1].

بیست و یکم: شناختن علامتهای ظهور آن حضرت ﷺ

شناختن علامتهای ظهور آن حضرت ﷺ به ویژه علائم حتمی که امامان بر حق ﷺ آنها را خبر داده‌اند. [از وظایف مهمّ شیعیان است] و دلیل بر این عقل است و نقل.

دلیل عقل

پیشتر دانستید که شناخت شخص آن حضرت سلام الله علیه واجب است، و شناخت علائم حتمی که مقارن با ظهور آن جناب یا نزدیک به آن است مقدّمهٔ شناخت او می‌باشد.

اگر بگویید: می‌توان از راه دیگری جز آن علامتها نیز حضرتش را شناخت، بنابراین راه معرفت منحصر به همین طریق نیست. خواهیم گفت: در روایات امر به روی آوردن به سوی آن جناب هنگام ظهورش وارد گردیده، چنانکه در روایت نعمانی به سند خود از امام باقر ﷺ پس از یاد نمودن از نداء و فرو رفتن زمین در بیداء آمده: پس به سوی او روید هر چند که روی دست و پا باشد. به خدا سوگند گویی او را می‌بینم بین رکن و مقام از مردم بیعت می‌گیرد...[2].

---

۱. مهج الدعوات: ۳۳۲.
۲. الغیبة: ۱۳۹، ۱۴۰.

و تردیدی نیست که روی آوردن به سوی ان حضرت هنگام ظهورش از شهرها چز بعد از علم به ظهور امکان‌پذیر نمی‌باشد، و این علم بـه سـبب آشکـار شـدن عـلامتهای حتمیّه‌ای که وعده شده‌اند حاصل می‌گردد، و امّا شناختن آن جناب به وسیلهٔ معجزاتی که از حضرتش صادر می‌شود برای بینندگان و حاضران در خدمتش انجام مـی‌یابد، چـنانکه پوشیده نیست.

دلیل نقل

فرمودهٔ امام صادق ع است در خبر عمر بن أبان که در حدیث صحیحی در کـافی روایت آمده که فرمود: علامت را بشناس، پس هرگاه آن را شناختی پیش افتادن یا تأخیر کردن این امر تو را ضرر نرساند...[۱].

اضافه بر اینکه ائمهٔ طاهرین ع علامتهایی را که خدای تعالی برای ظـهور حـضرت قائم ع قـرار داده بـیان فـرموده‌انـد تـا راسـتگو از دروغگـو مـعلوم گـردد، و در قسـمتی از روایات وقوع بعضی از رویدادهای فتنه‌انگیز را خبر داده‌انـد کـه گـمراهـان بـه سـبب آنها به فتنه می‌افتند، ولی آنان که احـادیث امـامان را روایت کـرده‌انـد، و کسـانی کـه از پیش وقایعی که امـامان ع خـبر داده‌انـد شـنیده و دانسـته بـاشند، بـه فـتنه نـمی‌افـتند و گـمراه نـمی‌شوند، زیـرا کـه آنـها بـه سـبب شـناختن عـلائم بـر اسـاس روایـات رسـیده از امامانشان ع راستگو را از دروغگو تشـخیص مـی‌دهند، نـمی‌بینید بسـیاری از کسـانی که از دین روی تافتند و مرتد شدند و دنبال گمراه کنندگان ملحد افتادند چه در زمان ما و چه پیش از ایـن زمـان، مـرتد شـدن و گـمراهیشان بـه سـبب نـدانسـتن عـلائم ظـهور صاحب الأمر ع و ویژگیهای آن جناب بوده است؟ لذا گمراه شـدند و دیگـران را گـمراه کردند. اگر آنها به طلب علم و تحصیل معرفت روی می‌آوردند و در پی شناختن آنچه از صفات و عـلایم و دلایـل و نشـانه‌های ظـهور صـاحب الأمـر ع بـر آنـان واجب است برمی‌آمدند، از نجات یافتگان می‌شدند و از دین دست برنمی‌داشتند. از خداوند عز و جل خواستاریم که به ما علم و عمل روزی کند، و از خطا و لغزش ما را حفظ فرماید که او

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۷۲.

است شنوای اجابت کننده. و در أمر آینده توضیح و بیان بیشتری راجع به این مطلب خواهد آمد ان‌شاءالله.

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند اینکه اطاعت دستورات آن حضرت ﷺ بر ما واجب است، به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرسولَ وَ اولي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[1]؛ اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید فرستادهٔ خداوند را و والیان امر را. بنابراین بر مؤمن واجب است علائم ظهور آن حضرت را بشناسد تا هرگاه ظاهر شد او را اطاعت کند، و حق را از باطل تشخیص دهد. ما در اینجا قسمتی از آنچه شیخ اجل محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبة[2] روایت کرده می‌آوریم:

۱ ـ به سند خود از عمر بن حنظله از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آورده که فرمود: قائم ﷺ را پنج علامت هست: سفیانی و یمانی و صیحهٔ آسمانی، و کشته شدن نفس زکیّه، و فرو رفتنی در بیداء.

۲ ـ در خبر دیگری از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: در آن سال که صیحهٔ آسمانی واقع می‌شود پیش از آن آیتی (نشانه‌ای) در ماه رجب هست، گفتم: آن چیست؟ فرمود: صورتی در ماه برمی‌آید و دستی آشکار می‌گردد.

۳ ـ و از عبدالله بن سنان از حضرت امام صادق ﷺ است که فرمود: نداء [صدای آسمانی] از نشانه‌های حتمی است، و سفیانی از نشانه‌های حتمی است، و یمانی از علائم حتمی است، و کشته شدن نفس زکیّه از علائم حتمی است، و کف دستی که از آسمان بیرون می‌آید از علائم حتمی است. فرمود: و امر ترسناکی که در ماه رمضان پیش می‌آید شخص خوابیده را بیدار می‌کند و بیدار را می‌ترساند، و دوشیزه را از پردهٔ حجاب بیرون می‌اندازد.

۴ ـ و از بزنطی از حضرت رضا ﷺ است که فرمود: پیش از این امر سفیانی است و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح و کف دستی که گوید: این و این.

۵ ـ و از ابوبصیر از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر ﷺ است که فرمود: هرگاه

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹

۲. الغیبة، نعمانی؛ باب علامات الظهور، ۱۳۳ به بعد

آتشی از سوی مشرق همچون هُردی عظیم [بسیار زرد] مشاهده کردید که سه یا هفت روز برمی‌آید منتظر فرَج آل محمد ﷺ باشید ان شاء الله عز و جل که خداوند توانا و حکیم است. سپس فرمود: صحیه جز در ماه رمضان نخواهد بود. زیرا که ماه رمضان ماه خداوند است و این فریاد جبرئیل به این خلق است. آنگاه فرمود: نداکننده‌ای از آسمان به نام حضرت قائم ﷺ بانگ می‌زند. پس هر که در مشرق است و هر که در مغرب آن را خواهد شنید. هیچ خوابیده‌ای نخواهد ماند جز اینکه بیدار شود. و هیچ ایستاده‌ای مگر اینکه بنشیند، و هیچ نشسته‌ای مگر اینکه بپا خواهد ایستاد بر اثر ترس از آن صدا، پس خدای رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت گیرد و آن را اجابت نماید که آن صدا، صدای جبرئیل روح الأمین است. و فرمود: صدا در ماه رمضان شب جمعه شب بیست و سوم خواهد بود، دربارهٔ آن تردید مکنید و بشنوید و اطاعت نمایید. و در آخر روز صدای ابلیس لعین است که بانگ برمی‌آورد: توجه کنید که فلانی مظلوم کشته شد، تا مردم را به شک اندازد و آنها را فریب دهد. در آن روز چه بسیار افراد به شک و حیرت خواهند افتاد که در آتش سقوط کنند. پس هرگاه صدا را در ماه رمضان شنیدید در آن تردید مکنید که آن صدای جبرئیل است. و نشانه‌اش آن است که او به نام حضرت قائم ﷺ و نام پدرش ندا می‌کند تا آنجا که دوشیزهٔ پس پرده هم آن را می‌شنود و پدر و برادرش را تشویق می‌نماید که خروج کنند. و فرمود: ناچار باید که این دو صدا پیش از خروج حضرت قائم ﷺ انجام گردد: صدایی از آسمان که صدای جبرئیل است به نام صاحب این امر و نام پدرش، و صدای دوم که از زمین است صدای ابلیس لعین می‌باشد. به نام فلانی ندا می‌کند که مظلوم کشته شد. منظورش از این کار فتنه گری است، پس از صدای اوّل پیروی کنید و مبادا به صدای بعدی فریفته شوید.

۶ـ و از چند تن از اصحاب ما روایت آمده از امام صادق ﷺ که: گفتند: به آن حضرت ﷺ عرضه داشتم: آیا سفیانی از حتمیّات است؟ فرمود: آری. و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و قائم ﷺ از امور حتمی است. و فرو رفتگی در بیداء از امور حتمی است. و کف دستی که از آسمان بیرون می‌آید از امور حتمی است. و ندا [همین طور] عرضه داشتم: ندا چیست؟ فرمود: آواز دهنده‌ای بانگ می‌زند به نام قائم و نام پدرش ﷺ

۷ـ و از ابن ابی‌یعفور آمده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: به دست داشته باش: هلاکت فلانی، و خروج سفیانی، و کشته شدن نَفْس زکیّه، و لشکری که در زمین فرو می‌رود، و صدا، گفتم: صدا چیست همان ندا است؟ فرمود: آری، و به وسیلهٔ آن صاحب این امر شناخته می‌شود.

۸ـ و از زُراره است که گفت: به حضرت امام صادق ﷺ عرضه داشتم: آیا ندا حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند تا آنجا که هر قومی به زبان خود آن را خواهند شنید.

۹ـ و از عبدالله بن سنان است که گفت: در خدمت حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ بودم که شنیدم شخصی از همدان می‌گفت: این عامّه ما را سرزنش می‌کنند و به ما می‌گویند: شما می‌پندارید که آواز دهنده‌ای از آسمان به نام صاحب این امر بانگ خواهد زد. آن حضرت تکیه داده بود، خشمگین شد و راست نشست سپس فرمود: این سخن را از من نقل نکنید و از پدرم نقل کنید که هیچ اشکالی برای شما نخواهد داشت، من شهادت می‌دهم که از پدرم ﷺ شنیدم می‌فرمود: و الله این مطلب در کتاب خدا کاملاً روشن است که می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيهِمْ مِنْ السَّماءِ آيةً فَظَلَّتْ أَعناقُهُمْ لَها خاضِعينَ﴾[1]؛ اگر بخواهیم از آسمان آیتی فرود آوریم پس بر آن گردن نهند در حالی که به آن خاضع باشند. پس آن روز احدی در زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه در مقابل آن نشانه سر فرود آورد و بر آن گردن نهد و همهٔ اهل زمین وقتی بشنوند صدایی از آسمان بلند است که: آگاه باشید که حق با علی بن ابی‌طالب و شیعیان او است، ایمان می‌آورند. و چون فردای آن روز شود ابلیس بر هوا رود تا جایی که از چشم زمینیان مخفی گردد. آنگاه بانگ برآورد که: توجه کنید حق با عثمان بن عفان و شیعیان او است، زیرا که او مظلوم کشته شد خونش را مطالبه کنید. حضرت فرمود: پس در آن هنگام خداوند مؤمنان را با قول ثابت بر حق استوار می‌سازد که همان ندای اوّل است، ولی آنها که در دلشان مرض هست ـ که مرض به خدا قسم، دشمنیِ ما است ـ در شک می‌افتند. در آن هنگام از ما دوری جویند و ما را اهانت می‌کنند و می‌گویند: منادی اول سحری بود از سحرهای این خاندان. سپس حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ

---

۱. سورهٔ شعراء، آیه ۴

مُسْتَمِرٌّ﴾[۱]؛ و چون آیه‌ای را ببینند روی برتافته و می‌گویند سحرهای پی در پی است.

۱۰ ـ و از محمد بن الصّامت است که گفت: به امام صادق ﷺ عرضه داشتم: آیا علامتی پیش از این امر نیست؟ فرمود: چرا، عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: به هلاکت رسیدن عبّاسی، و خروج سفیانی، و کشته شدن نفس زکیّه، و فرو رفتگی در بیداء، و صدایی از آسمان، گفتم: فدایت شوم می‌ترسم که این امر طول بکشد، فرمود: نه البته آن بسان دانه‌های منظم تسبیح پی در پی خواهد شد.

۱۱ ـ و از حمران بن أعین از امام صادق ﷺ است که فرمود: از امور حتمی که ناگزیر پیش از قیام حضرت قائم ﷺ باید واقع شود: خروج سفیانی است، و فرو رفتگی در بیداء، و کشته شدن نفس زکیّه، و نداکننده‌ای از آسمان.

۱۲ ـ و از زراره بن أعین است که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ می‌فرمود: آواز دهنده‌ای از آسمان بانگ خواهد زد: فقط فلانی أمیر است، و منادی دیگر ندا می‌کند: البته که علی و شیعیان او پیروزند. به آن حضرت عرض کردم: پس از این ندا دیگر چه کسی با حضرت مهدی ﷺ خواهد جنگید؟ امام صادق ﷺ فرمود: شیطان بانگ خواهد زد: فلانی و شیعیانش پیروزند یعنی مردی از بنی‌امیه. گفتم: پس چه کسی راستگو را از دروغگو می‌شناسد؟ فرمود: آنان که پیشتر احادیث ما را روایت می‌کرده‌اند و می‌گفتند: پیش از این امر چنین چیزی خواهد بود او را خواهند شناخت، و می‌دانند که آنان خود بر حق و راستگویند.

۱۳ ـ و در حدیث دیگری از زراره آمده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ عرض کردم: خداوند حال شما را اصلاح فرماید، تعجّب دارم و در شگفتم از حضرت قائم ﷺ که چگونه با او می‌جنگند با آن عجائبی که می‌بینند از قبیل فرو رفتن [سپاهیان سفیانی] در بیداء، و ندائی که از آسمان خواهد بود؟ فرمود: همانا شیطان آنها را وانمی‌گذارد تا اینکه او نیز ندا کند، همچنان که روز عقبه بر رسول خدا ﷺ ندا سرداد.

۱۴ ـ از هشام بن سالم روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: آنها دو صیحه می‌باشند: یکی در اوّل شب، و صیحهٔ دیگر در آخر شب دوّم.

۱. سوره قمر، آیه ۲

راوی گوید: عرض کردم: آن چگونه است؟ فرمود: یکی از آسمان است. و یکی از ابلیس؛ گفتم: چگونه این از آن تشخیص داده می‌شوند؟ فرمود: هر کس خبر آن را پیش از آنکه واقع شود شنیده باشد آن را می‌شناسد.

۱۵ ـ و از عبدالرحمن بن مسلمه است که گفت: به حضرت امام صادق ﷺ عرضه داشتم: مردم ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: هرگاه آن دو واقع شوند حقگو از دروغگو چگونه شناخته می‌گردند؟ فرمود: شما چه پاسخی به آنها می‌دهید؟ عرض کردم: چیزی در جواب آنها نمی‌گوییم. فرمود: به آنان بگویید هر کس پیش از آنکه این امر واقع شود به آن ایمان داشته باشد، هرگاه تحقق یافت آن را تصدیق خواهد کرد، خداوند عز و جل فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي اِلىٰ الحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ يَهِدِّي اِلّا أَنْ يُهْدىٰ فَمَالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[1]؛ آیا کسی که به سوی حق هدایتگر است سزاوارتر است پیروی گردد یا کسی که خود راهیاب نیست مگر اینکه راهنمایی شود، پس شما را چه شده و این چگونه قضاوتی است که شما دارید.

۱۶ ـ و از عبدالله بن سنان است که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: این امر که گردنهایتان را به سوی آن می‌کشید نخواهد شد تا آنکه نداکننده‌ای از آسمان بانگ برزند: توجه کنید فلانی صاحب امر است پس برای چه جنگ می‌کنید؟.

۱۷ ـ و از محمد بن مسلم است از حضرت باقر ﷺ که فرمود: سفیانی و قائم ﷺ در یک سال خواهند بود.

۱۸ ـ و از بدر بن الخلیل اسدی آمده که گفت: در خدمت ابوجعفر محمد بن علی باقر ﷺ بودم پس آن جناب دو نشانه‌ای که پیش از ظهور حضرت قائم ﷺ خواهد بود و از هنگام فرود آمدن آدم ﷺ به زمین هیچ گاه واقع نشده را بیان فرمود اینکه: خورشید در نیمهٔ ماه رمضان؛ و ماه، در آخر آن خواهند گرفت. شخصی عرضه داشت: یابن رسول الله، نه بلکه خورشید در آخر و ماه، در نیمه خواهند گرفت، حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرمود: من می‌دانم تو چه می‌گویی، ولی این دو نشانه از هنگام هبوط آدم پدید نیامده‌اند.

۱۹ ـ و از وَرد ـ برادر کمیت شاعر معروف ـ از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که

---

۱. سورهٔ یونس، آیهٔ ۳۵

فرمود: به درستی که پیشاپیش این امر پنج روز به آخر ماه مانده ماه می‌گیرد، و پانزده روز مانده خورشید کسوف می‌یابد، و آن در ماه رمضان خواهد بود، و در آن هنگام حساب از دست منجمین بیرون می‌رود.

می‌گویم: از این حدیث ظاهر می‌شود که منظور از آخر ماه در حدیث پیشین آخر عرفی است نه حقیقی، پس بین این دو حدیث اختلافی نیست.

۲۰ ـ و از عبدالملک بن أعین روایت آمده که گفت: در خدمت حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ بودم که حضرت قائم ﷺ یاد شد، من عرض کردم: «امیدوارم به زودی این امر واقع شود و سفیانی نباشد؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند که آن از امور حتمی است که باید واقع گردد».

۲۱ ـ و از حُمران بن أعیَن است از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿ثُمَّ قَضیٰ أجَلاً وَ أجَلٌ مسمیًّ عِنْدَهُ﴾[1]؛ پس أجَلی قرار داد و أجل معیّنی نزد او ثبت است. فرمود: البته دو أجَل هست: یک أجل حتمی و أجَلِ دیگر موقوف، پس حمران عرضه داشت: حتمی چیست؟ فرمود: آن است که خداوند مشیّتش به آن تعلق گرفته باشد، حمران گفت: من امیدوارم أجلِ سفیانی از گونهٔ موقوف باشد. حضرت ابوجعفر باقر ﷺ فرمود: خیر، به خدا قسم آن از گونهٔ حتمی است.

۲۲ ـ و از فضیل بن یسار از حضرت امام ابوجعفر باقر ﷺ روایت آمده که فرمود: به درستی که از جملهٔ امور کارهایی است موقوف و کارهایی است محتوم، و البته سفیانی از امور محتوم می‌باشد که ناگزیر باید واقع شود.

۲۳ ـ و از خلّاد صائغ از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: از سفیانی گزیری نیست و او جز در ماه رجب خروج نخواهد کرد. مردی به آن حضرت عرضه داشت: هرگاه خروج کرد چگونه باشیم؟ فرمود: هرگاه آن پیش آمد شد پس به سوی ما روی آورید.

۲۴ ـ و از محمد بن مسلم از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ روایت شده که فرمود: سفیانی سرخ رویی است زرد موی و چشم کبود، که هرگز خداوند را نپرستیده و نه مکه را

---

۱. سورهٔ انعام، آیهٔ ۲.

دیده نه مدینه را، می‌گوید: پروردگارا خونم را از مردم می‌ستانم هر چند که به آتش روم خونم را می‌ستانم هر چند که به آتش روم.

۲۵ ـ و از امام صادق علیه الصلاة و السلام است که فرمود: «هرگاه قائم ﷺ بپاخیزد در همهٔ شهرهای زمین کسانی را گمارد، در هر اقلیم یک نفر، به او می‌گوید: دستور العمل تو در کف دست تو است، پس هرگاه چیزی بر تو وارد شد که آن را نمی‌فهمی و قضاوت دربارهٔ آن را نمی‌دانی به کف دستت نگاه کن و به آنچه در آن است عمل بنمای. امام صادق ﷺ فرمود: و ارتشی را به قسطنطنیّه می‌فرستد، که چون به خلیج رسیدند بر پاهای خود چیزی می‌نویسند و بر روی آب راه می‌روند، هنگامی که رومیان آنان را می‌بینند که بر روی آب راه می‌روند گویند: اینان اصحاب او هستند که بر روی آب راه می‌روند پس خود او چگونه است! آن وقت در بهای شهر را بر آنان می‌گشایند، پس آنان داخل شهر شده و در آن هر قدر بخواهند حکومت می‌کنند»[1].

می‌گویم: و ارتش سفیانی که زمین آنان را در بیداء بین مکه و مدینه فرو خواهد برد در حدیث مفضّل وارد شده که تعداد آنها به سیصد هزار تن می‌رسد، و حدیث آن طولانی است که در الانوار النعمانیة و بحارالانوار[2] آمده است. و در بعضی از روایات وارد شده که آنها وقتی به سرزمین بیداء می‌رسند جبرئیل ﷺ فرود می‌آید و بانگ می‌زند: «**یا بیداء أبیدی القوم**»؛ ای بیداء این جمعیت را نابود کن.

در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم که برای عبرت گیرندگان همین مقدار کافی و بسنده است. و شیخ صدوق و غیر او ـ که خدای رحمتشان کند ـ نیز بسیاری از این اخبار را روایت کرده‌اند. و شیخ صدوق به سند خود از عبدالله بن عجلان روایت آورده که گفت: در محضر امام ابوعبدالله صادق ﷺ از خروج حضرت قائم ﷺ سخن به میان آوردیم پس به آن جناب عرضه داشتم: چه راهی داریم که آن را بدانیم؟ فرمود: هر یک از شما صبح بیدار می‌شود در حالی که زیر سرش صفحه‌ای باشد که بر آن نوشته شده: «**طاعةٌ مَعْرُوفة**»؛ اطاعت شناخته شده[3].

---

۱. الغیبة، نعمانی / ۱۷۲؛ باب ما جاء عند خروج القائم ﷺ

۲. بحار الانوار، ۵۳، باب ۲۵

۳. کمال الدین ۲ / ۶۵۴، باب ۵۷ ح ۲۲

تصدیق بعضی نشانه‌ها

در کتاب نور العیون از نشانه‌های ظهور روایت آمده که: مردم در آخرالزمان عمامه را ترک می‌گویند و به جای آن کلاه بر سر می‌گذارند. و نیز روایت آورده که از جمله نشانه‌های ظهور آن است که: مردم به فقدان اولاد خوشحال می‌شوند، و کسی که فرزند ندارد اظهار خشنودی و شکرگذاری می‌نماید.

می‌گویم: این دو علامت در این سال یعنی سال هزار و سیصد و چهل و شش هجری ظاهر گشت، که من دیدم جمعی از مردم عمامه از سر برداشتند و به جای آن کلاه بر سر نهادند شبیه به اهل باطل و به جهت نزدیک شدن به آنان، و باز دیدم که مردم به خاطر نداشتن اولاد خوشحالی می‌کنند، و کسی که پسر ندارد اظهار خشنودی و شکرگذاری دارد به خاطر نظام وظیفهٔ اِجباری. به درگاه خداوند تعالی شکایت داریم از غیبت ولیش، و از درگاهش می‌خواهیم که فَرَج آن حضرت را تعجیل فرماید و ما را از یارانش قرار دهد.

بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن

سخن در اینجا در دو بخش بیان می‌گردد:

بخش اوّل: در بیان قسمتی از روایات رسیده از امامان ﷺ

۱ ـ در کافی به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق ﷺ بودم که مهزم بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: فدایت شوم خبر ده مرا از این امری که منتظرش هستیم چه وقت خواهد بود؟ حضرت صادق ﷺ فرمود: «ای مهزم وقت گذاران دروغ گویند، و عجله کنندگان هلاک گردند، و تسلیم شدگان نجات یابند»[1].

۲ ـ و از ابراهیم بن مهزم از پدرش آمده که گفت: «در محضر امام ابوعبدالله ﷺ از

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۶۸ و ۳۶۹.

پادشاهان آل فلان سخن به میان آوردیم، آن حضرت فرمود: همانا مردم به خاطر عجله کردنشان برای این أمر هلاک گشتند، خداوند به جهت عجلهٔ بندگان عجله نمی‌کند، به درستی که برای آن أمر آخری هست که به آن خواهد رسید، پس هرگاه به آن رسیدند نه ساعتی پیش و نه پس می‌افتند»[۱].

۳ ـ و از منصور آمده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: «ای منصور این أمر شما را نخواهد رسید مگر بعد از نومیدی، نه به خدا سوگند تا اینکه از هم جدا شوید، و نه به خدا سوگند تا اینکه آزمایش گردید و نه به خدا سوگند تا اینکه شقاوتمند شود هر که شقاوتمند شدنی است، و سعادتمند گردد هر کس اهل سعادت است»[۲].

۴ ـ و از محمد بن منصور صیقل از پدرش آمده که گفت: من و حارث بن المغیره و جمعی از اصحابمان نشسته بودیم و حضرت امام صادق ﷺ سخنمان را می‌شنید، پس به ما فرمود: «شما در چه فکری هستید، هیهات هیهات به خدا سوگند آنچه شما دیدگانتان را به سوی آن خیره کرده‌اید نخواهد شد تا اینکه غربال شوید، نه و الله نخواهد شد آنچه دیدگانتان را به سوی آن می‌کشید تا اینکه بررسی شوید، نه و الله آنچه چشم به سویش می‌کشید نخواهد شد تا اینکه [خوب از بد] جدا شود، نه و الله آنچه چشم به سویش می‌کشید نخواهد شد مگر پس از نومیدی، نه و الله نخواهد شد آنچه چشم به سویش می‌کشید تا آنگاه که به شقاوت رسد آنکه شقاوتمند است و به سعادت رسد آنکه سعادتمند می‌باشد»[۳].

۵ ـ و در حدیث دیگری از حضرت امام ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: «همانا این حدیث شما (شیعیان که اعتقاد به غیبت دارید) به گونه‌ای است که دلهای مردمان از آن می‌رمد، بنابراین هر که به آن اقرار کرد بیشتر برایش بگویید و هر کس آن را إنکار نمود او را واگذارید، همانا باید که فتنه‌ای (آزمایشی) پیش بیاید که هر فرد آشنا و محرمی در آن سقوط نماید، تا جایی که آن کس که موی را دو نیم می‌سازد [مو را از ماست بیرون

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۶۸ و ۳۶۹.
۲. اصول کافی، ۱ / ۳۷۰.
۳. اصول کافی، ۱ / ۳۷۰.

می‌کشد و بسیار دقیق است] هم در آن بیفتند. تا اینکه جز ما و شیعیانمان کسی باقی نماند[1].

۶ـ و در وافی به نقل از کافی به سند خود از ابوالمرهف از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: «غبار آن (فتنه و آشوب) بر کسی خواهد رسید که آن را برانگیزاند. محاضیر هلاک شدند» راوی پرسید: فدایت گردم، محاضیر چیست؟ فرمود: «عجله کنندگان...»[2].

در وافی گوید: محاضیر یا با حروف بی‌نقطه است(=محاصیر) از باب (حصر) به معنی تنگی سینه می‌باشد. و یا با حرف نقطه‌دار [ضاد] بین دو حرف بی‌نقطه [حاء و راء] از باب (حضر) به معنی دویدن. و مجلسی ﷺ در بحار گوید: محاضیر جمع محضیر است و آن اسب بسیار دونده است.

۷ـ و در غیبت نعمانی به سند خود از ابوالمرهف آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: «محاضیر هلاک شدند» گوید: پرسیدم محاضیر چیست؟ فرمود: «شتابزدگان. و نزدیک شمارندگان نجات یافتند. و قلعه بر روی پایه‌های محکم خود ثابت ماند...»[3].

۸ـ و به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده که گفت: «در خدمت حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ شرفیاب بودم، مهزم اسدی نیز در خدمت آن جناب حضور داشت، پس عرض کرد: خداوند مرا فدای تو سازد این امر چه موقع خواهد شد که بر ما طولانی گشت؟ فرمود: آرزومندان به آرزویشان نرسیدند، و شتابزدگان هلاک گشتند. و تسلیم‌شدگان نجات یافتند. و به سوی ما باز خواهید گشت».

۹ـ و به سند خود از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ روایت آورده که فرمود: «صاحبان محاضیر هلاک گشتند. و به نزدیک شمارندگان نجات یافتند. و قلعه بر پایه‌های محکم خود استوار شد. به درستی که بعد از غم و اندوه پیروزی شگفت‌انگیزی خواهد بود»[4].

---

۱. اصول کافی ۱: ۳۷۰.

۲. وافی ۱: ۱۰۳ و روضة الکافی ۲۷۳.

۳. غیبة نعمانی ۱۰۳، باب ما امر به الشیعة.

۴. الغیبة ۱۰۴، باب ما امر به الشیعة.

۱۰ ـ و به سند خود از ابراهیم بن هلیل آورده که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا ﷺ عرضه داشتم: فدایت گردم پدر من در انتظار این امر جان سپرد، من نیز به سِنّی رسیده‌ام که می‌بینی، آیا بمیرم در حالی که [در این باره] به من اطلاع ندهی؟ فرمود: ای ابواسحاق تو عجله می‌کنی؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند عجله می‌کنم و چرا شتاب نداشته باشم در صورتی که به این سِنّ که می‌بینی رسیده‌ام! فرمود: همانا به خدا سوگند ای ابواسحاق این کار انجام نمی‌یابد تا آنکه [خوب یا بد] جدا شود، و آزمایش گردید، و تا آنجا که جز اندکی از شما بر جای نماند. سپس کف دست خود را برگرداند[1].

۱۱ ـ و به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر از حضرت امام صادق ﷺ آورده که دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل ﴿أَتىٰ أَمْرُ اللهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾؛ امر خداوند آمد در آن شتاب مکنید. فرمود: آن أمر ما است، خدای عز و جل امر فرموده که در آن عجله نشود تا اینکه سه لشکر آن را تأیید نمایند: فرشتگان و مؤمنان و رُعب، و خروج او [حضرت قائم ﷺ] همانند خروج رسول خدا ﷺ خواهد بود، و همین است فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بالحَقّ﴾؛ همچنان که خداوند تو را به حق [و برای إعلای کلمهٔ توحید] از خانه‌ات بیرون ساخت[2].

و در تفسیر البرهان[3] و کتاب المحجّة به سند خود از غیبت شیخ مفید مثل همین را روایت آورده است.

۱۲ ـ و در آن دو کتاب نیز از مسند فاطمه ﷺ تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن جریر طبری به سند خود از أبان از حضرت امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: «هرگاه خداوند که قائم ﷺ بپاخیزد جبرئیل را به شکل پرندهٔ سفیدی می‌فرستد، پس او یک پای بر خانهٔ کعبه و پای دیگر بر بیت المقدس می‌گذارد سپس با صدای بلند بانگ می‌زند: ﴿أَتىٰ أَمرُ اللهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ﴾؛ امر خداوند آمد در آن شتاب مکنید. امام صادق ﷺ فرمود: آنگاه حضرت قائم ﷺ حاضر می‌شود و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می‌گذارد، سپس در

---

۱. الغيبة، ۱۱۱؛ في صفة القائم ﷺ
۲. الغيبة، ۱۰۴ فيما عرّ به الشيعة
۳. تفسير البرهان ۲ / ۳۵۹، ذيل سورهٔ نحل، ح ۱

حالی که اصحابش که سیصد و سیزده نفر هستند پیرامونش باشند حرکت می‌کند. به درستی که در میان اصحاب او کسانی هستند که شبانه از رختخواب خود هجرت می‌کنند، پس خروج می‌نماید، و با او سنگ [مخصوصی] هست که چون آن را افکند، از زمین گیاه می‌روید».

۱۳ ـ و رئیس المحدّثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، به سند صحیحی از امام صادق ؑ روایت آورده فرمود: «اوّلین کسی که با حضرت قائم ؑ بیعت می‌کند جبرئیل ؑ است، که به صورت پرندهٔ سفیدی نازل می‌شود و با آن حضرت بیعت می‌نماید، سپس یک پای بر بیت الله الحرام و پای دیگر را بر بیت المقدس می‌گذارد و با صدای رسائی که همهٔ جهانیان آن را می‌شنوند بانگ می‌زند: ﴿أَتىٰ أَمرُ اللهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ﴾[1].

می‌گویم: این دو حدیث دلالت دارند بر اینکه منظور از أمرالله در این آیه ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه می‌باشد، و اینکه جبرئیل در آن هنگام این آیه را می‌خواند به جهت دلالت نمودن بر همین مطلب و نکوهش منکران و شتاب کنندگان است و الله العالم.

۱۴ ـ و در تفسیر البرهان به نقل از عیّاشی از هشام بن سالم از بعضی اصحابمان از حضرت ابوعبدالله امام صادق ؑ آمده که راوی گوید: از آن حضرت ؑ دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿أَتىٰ أَمْرُ اللهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ﴾. سؤال کردم، فرمود: هرگاه پیغمبر ﷺ وقوع چیزی را در وقت معیّنی خبر داد، آن را فرمودهٔ خداوند است که: (امر الهی آمد پس در آن شتاب مکنید) تا آن وقت فرا رسد. حضرت صادق ؑ فرمودند: اگر خداوند چیزی را خبر دهد که واقع شدنی است گویی که آن واقع شده است[2].

۱۵ ـ و در کتاب حسین بن حمدان به سند خود از مفضّل از امام صادق ؑ روایت آورده، دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی در سورهٔ حمعسق [شوری]: ﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لاٰ يؤمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا و يَعْلَمُونَ أَنَّها الحَقُّ أَلَا

۱. کمال الدین، ۶۷۱، ح ۱۸

۲. تفسیر البرهان، ۲ / ۳۶۰، ح ۶

إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾[۱]؛ و چه دانی شاید که آن ساعت نزدیک باشد، آنان که به آن ایمان ندارند دربارهٔ آن [از روی تمسخر] عجله می‌کنند، ولی آنان که ایمان آورده‌اند از آن بیمناکند و می‌دانند که آن بر حق است، توجه کنید به درستی آنان که دربارهٔ ساعت جدال می‌کنند همانا، در گمراهی دوری هستند. [فرمودند] که: منظور از ساعت هنگام ظهور حضرت قائم ﷺ است، [مفضل گوید]: عرضه داشتم: ای مولای من معنی «جدال می‌کنند» چیست؟ فرمود: «می‌گویند: کی متولد شد؟ و چه کسی او را دید؟ و او کجاست؟ و در کجا خواهد بود؟ و چه وقت ظهور می‌کند؟ تمام این سخنان به جهت شتابزدگی در امر خداوند است، و تردید در قضا و قدرت او، آنان هستند که در دنیا و آخرت زیان برده‌اند و البته برای کافران عاقبت بدی خواهد بود».

۱۶ ـ و در حدیث اربعمائه از امیرالمؤمنین ﷺ آمده که فرمود: «تلاش کردن برای از جای برکندن کوهها آسان‌تر است از تلاش برای برانداختن حکومتی که وقت معیّنی دارد، از خداوند یاری بخواهید و صبر کنید که زمین از آن خداوند است به هر کس از بندگانش بخواهد آن را به ارث می‌سپارد و عاقبت [خوب و پیروزی نهایی] برای تقواپیشگان است. دربارهٔ أمری پیش از رسیدن وقتش شتاب مکنید که پشیمان خواهید شد و مدّت را طولانی مشمارید که دلهایتان را قساوت می‌گیرد».

۱۷ ـ و در کتاب کمال الدین و تمام النعمة ابن بابویه به سند خود از صقر بن ابی‌دلف آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضا ﷺ می‌فرمود: «همانا امام بعد از من پسرم علی است، أمر او أمر من؛ و گفته‌اش گفتهٔ من؛ و اطاعتش اطاعت از من است. و امام بعد از او پسرش حسن است أمر او أمر پدرش و گفته‌اش گفتهٔ پدر، و اطاعتش اطاعت از پدرش می‌باشد» سپس ساکت شد. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا ﷺ پس امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت ﷺ به شدت گریه کرد آنگاه فرمود: «به درستی که امام بعد از حسن پسرش قائم به حق، انتظار کشیده شده (منتظَر) است» عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: «چون که او قیام می‌کند پس از خاموش شدن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به امامتش». عرض

---

۱. سورهٔ شوری، آیه ۱۷ و ۱۸.

کردم: چرا او منتظر (انتظار کشیده شده) نامیده شده است؟ فرمود: «چون که او را غیبتی است که روزهایش بسیار و مدتش طولانی خواهد بود، پس [در آن غیبت] مخلصان منتظر خروجش باشند و تردید کنندگان او را انکار نمایند، و نفی کنندگان یاد او را به مسخره می‌گیرند، و وقت گذاران در آن دروغگو می‌شوند، و شتابزدگان دربارهٔ آن هلاک می‌گردند، و تسلیم شدگان در مورد آن نجات می‌یابند»[۱].

۱۸ ـ و به سند خود از حضرت سیدالعابدین ﷺ آورده که فرمود: این آیه دربارهٔ ما نازل شد: ﴿وَ أُولوا الأرْحامِ بَعْضُهُمْ أولىٰ بِبَعْضٍ فی کِتَابِ الله﴾[۲]؛ و خویشاوندان نسبی در کتاب خدا نسبت به یکدیگر اولی هستند. و این آیه [نیز] دربارهٔ ما نازل شد: ﴿وَ جَعَلَها کَلِمَةً بَاقیةً فی عَقِبِهِ﴾[۳]؛ و آن را کلمهٔ باقی در نسل او قرار داد. و امامت را در ذرّیهٔ حسین ﷺ قرار داد تا روز قیامت. و به درستی که قائم ما را دو غیبت هست که یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری است، غیبت اوّلی شش روز یا شش ماه یا شش سال است، و امّا دیگری: آنقدر طولانی خواهد شد تا آنکه بیشتر معتقدان به این امر از آن بازگردند، پس بر آن ثابت نمی‌ماند مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد، و از آنچه ما حکم کنیم در دل هیچ گونه ناراحتی احساس نکند، و به اهل البیت تسلیم باشد»[۴].

۱۹ ـ و از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: «همانا دین خدای عز و جل با عقلهای ناقص و آراء باطل و معیارهای فاسد درک نمی‌شود، و جز با تسلیم به دست نمی‌آید، پس هر کس به ما تسلیم گردد [از هلاکت دین] سالم ماند، و هر آنکه به ما اقتدا نماید هدایت یابد، و هر کس به قیاس و رأی خود عمل کند هلاک می‌گردد، و هر کس از آنچه ما می‌گوییم یا حکم می‌کنیم در سینهٔ خود تنگی احساس کند، به آن [خدایی] که سبع مثانی و قرآن عظیم را نازل فرموده کافر شده است در حالی که خود متوجه نیست»[۵].

۲۰ ـ و در کتاب کفایة الأثر شیخ اقدم علی بن محمد بن علی خَزّاز رازی ـ و به قولی

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۶۰، ح ۳

۲. سورهٔ انفال، آیه ۷۵

۳. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۲۸

۴. کمال الدین، ۲ / ۳۲۳، باب ۳۱، ح ۸

۵. کمال الدین، ۲ / ۳۲۴، باب ۳۱، ح ۹.

قمی ـ به سند خود از مولایمان حضرت امام حسن مجتبی ﷺ روایت آمده که فرمود: «روزی رسول خدا ﷺ خطبه‌ای خواند، که پس از آنکه حمد و ثنای الهی را به جای آورد چنین فرمود: ای گروههای مردم گویا من [به جهان آخرت] دعوت می‌شوم و [دعوت حق را] اجابت می‌کنم، و همانا من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم خاندانم را، تا هر زمان که به این دو چنگ بزنید هیچ گاه گمراه نخواهید شد. پس از آنان بیاموزید و به آنان یاد ندهید که آنها داناتر از شمایند، زمین از آنان خالی نمی‌ماند، و اگر خالی بماند در آن صورت اهل خود را فرو می‌برد. سپس پیغمبر ﷺ گفت: بار خدایا من می‌دانم که عِلم پایان نمی‌یابد و بریده نمی‌شود، و البته تو زمینت را از حجّت خود بر خلقت خالی نمی‌گذاری که آشکار باشد و اطاعت نشود، یا ترسان باشد و مخفی ماند تا حجّت تو باطل نگردد. و دوستان تو پس از آنکه هدایتشان فرموده‌ای گمراه نشوند، شمارهٔ آنان از همه کمتر و قدرشان نزد خداوند از همه بیشتر است.

وقتی از منبر پایین آمد عرض کردم: یا رسول الله آیا تو حجّت بر تمام خلق نیستی؟ فرمود: ای حسن خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[1]؛ و همانا تو ترساننده‌ای و برای هر قومی راهنمایی هست. پس من ترسانندهٔ [از عذاب الهی] هستم و علی هدایت کننده است. گفتم: یا رسول الله فرمودی: «زمین از حجّت خالی نمی‌ماند»؟ فرمود: آری. او امام و حجّت بعد از من است، و تو حجّت و امام بعد از او هستی و حسین امام و حجّت بعد از تو، و به تحقیق که خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صُلب حسین پسری متولد خواهد شد که او را علی گویند، همنام جَدّش علی، پس هرگاه حسین درگذشت پسرش علی زمام امر را به دست می‌گیرد، و او است حجّت خداوند و امام، و خداوند از پشت علی، پسری متولد خواهد کرد همنام من و شبیهترین مردم به من است، علم او علم من است و فرمان او فرمان من، و او است امام و حجّت بعد از پدرش، و از او فرزندی متولد خواهد گشت که او را جعفر گویند، راستگویان مردم است، و او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از صُلب جعفر فرزندی متولد خواهد ساخت همنام

---

۱. سورهٔ رعد، آیه ۷

موسی بن عمران سخت‌کوش‌ترین مردم در عبادت، پس او است امام و حجّت بعد از پدرش و خداوند از صُلبِ موسی پسری بیرون خواهد آورد که او را علی گویند، کانون علم خداوند و جایگاه حکمت او، که وی است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از او پسری متولد خواهد کرد که او را محمد نامند، که او است امام و حجت بعد از پدرش و خداوند صُلب محمد پسری متولد خواهد ساخت که او را علی گویند، که او است امام و حجت بعد از پدرش، و خدای تعالی از صُلبِ علی پسری خواهد برآورد که او را حسن گویند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از حسن فرزندی برخواهد آورد حجّت قائم، امام زمان خود بر مردم و نجات‌بخش دوستانش می‌باشد، غایب می‌گردد تا اینکه دیده نمی‌شود، و عدّه‌ای از اعتقاد به او برمی‌گردند و عدهٔ دیگری ثابت می‌مانند. و [تردید کنندگان] می‌گویند: این وعده کی انجام خواهد شد اگر راستگو هستید؟ چنانچه از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند عز و جل آن روز را آنقدر طولانی خواهد ساخت تا اینکه قائم ما خروج کند و عالم را پر از قسط و عدل نماید همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، پس زمین از یکی از شما خالی نمی‌ماند خداوند علم و فهم مرا به شما داده، و من دعا کردم که خداوند علم و فقه را در ذریّهٔ من و ذریّه‌ام قرار دهد[۱].

بخش دوّم: در بیان گونه‌های عجلهٔ مذموم و آنچه از مفاسد بر آن مترتب می‌شود، و اینکه سبب کفر و الحاد است

گونهٔ اوّل: گاهی عجله کردن در این امر، و از دست دادن صبر و تحمّل سبب می‌شود که شخص از افراد گمراه کننده و ملحدی پیروی کند، که ادعای ظهور می‌نمایند و جاهلان غافل از اخبار رسیده از امامان معصوم ﷺ را گمراه می‌سازند، که با جلوه دادن خیالهای فاسدشان مطلب را بر عوام مشتبه می‌نمایند، و آنان را به خرافات و انحرافات خود فرا می‌خوانند، که عجله کردن در این امر او را برمی‌انگیزد تا از چنین افرادی بدون دلیل و برهان پیروی کند، با اینکه امامان ما ﷺ برای ما علامتهای حضرت صاحب الزمان ﷺ را ذکر و بیان فرموده‌اند، و نیز علائم حتمی که هنگام ظهور آن جناب واقع و ظاهر می‌شود،

---

۱. کفایة الاثر، ۳۰۹.

به روشن‌ترین وجه یادآور گردیده‌اند، و به ما امر کرده‌اند که بر اعتقاد به امامت ثابت بمانیم، و به کسی که مدّعی نیابت گردد یا پیش از آشکار شدن آن علامتها ادعای ظهور کند پاسخ مثبت ندهیم، از خداوند خواهانیم که ما را از فریبِ جلوه‌گریهای شیطان در پناه خود نگاهدارد.

گونهٔ دوّم: بسا می‌شود که شتاب کردن در این أمر سبب مأیوس شدن از وقوع آن می‌گردد، که نتیجهٔ چنین عجله‌ای تکذیب پیغمبر و امامان ﷺ خواهد بود، در اخبار متواتر و روایات بسیاری از آنان رسیده مبنی بر اینکه آن حکومت الهی واقع خواهد شد، و أمر فرموده‌اند که انتظار آن را بکشیم، که قسمتی از این روایات پیشتر گذشت.

گونهٔ سوم: احیاناً شتابزدگی در این امر مایهٔ إنکار کردن حضرت صاحب الزمان ﷺ می‌شود، و این از گونهٔ پیشین استعجال شدیدتر است. چون ممکن است شخصی به امامت امام دوازدهم معتقد باشد و بقای آن حضرت را باور دارد، و در عین حال از ظهورش مأیوس و ناامید باشد به سبب طولانی شدن غیبت، و عجله کردن نسبت به آن، که از هلاک شدگان خواهد گشت، و این قسم دوم از اقسام عجله‌ای است که مایهٔ هلاکت و خسارت است، و قسم سوم این است که عجله کردن، او را به آنجایی که حضرت را اصلاً انکار کند، می‌کشاند، که با گمان فاسد خود بگوید: اگر وجود داشت ظاهر می‌شد.

گونهٔ چهارم: عجله کردنی که آدمی را در شک و تردید می‌اندازد، و این نیز مانند گونهٔ پیشین مایهٔ بیرون رفتن از ایمان و داخل شدن در شمار یاران شیطان است، و امامان ما ﷺ در چند روایت فرموده‌اند که: «اگر خدای تعالی می‌دانست که دوستانش به تردید می‌افتند حجّت خود را یک چشم برهم زدن از آنان پوشیده نمی‌داشت». این روایات در کتاب کمال الدین و غیبت نعمانی و کتابهای دیگر آمده است[1].

گونهٔ پنجم: آنچه سبب اعتراض کردن بر خدای تعالی نسبت به قضا و قدرش می‌شود، و مایهٔ اعتراض کردن بر امام در تأخیر انداختن ظهورش می‌گردد، آن است که شخص بگوید: چرا آشکار نمی‌شود؟ و مانند این سخنان را بر زبان جاری نماید، که عجله کننده در این مورد به خاطر اعتراض و اشکال بر خداوند پیرو شیطان است، که وقتی خداوند او را امر

---

۱. الغیبة نعمانی، ۱۰۲ فیما امر به الشیعه.

فرمود که بر آدم سجده کند اعتراض کرد. و گفت: ﴿ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً﴾[1]؛ آیا سجده کنم برای کسی که او را از گِل آفریدی؟ در صورتی که خداوند فرموده است: ﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾[2]؛ و هیچ مرد و زن مؤمن را نشاید که هرگاه خدا و رسول او در موردی حکم کنند غیر آن را برگزینند [و بر خلاف آن رفتار نماید].

و شیخ کلینی به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق عليه السلام روایت آورده که فرمود: «اگر قومی خداوند را عبادت کنند بی‌آنکه شرک بورزند و نماز را بر پای دارند و زکات را بپردازند و حج بیت الله را به جای آورند، و ماه رمضان را روزه بگیرند، و سپس به چیزی که خداوند کرده یا پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام داده بگویند: آیا [بهتر نبود] خلاف این را انجام می‌داد؟ یا چنین چیزی در دل داشته باشند، به همین سبب مشرک خواهند بود. آنگاه آن حضرت عليه السلام این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنونَ حَتّى يُحَكِّمُوكَ فيمَا شَجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾[3]؛ هرگز به پروردگارت سوگند ایمان نخواهند داشت تا اینکه تو را در مورد آنچه از نزاعها و خصومتها در میانشان روی می‌دهد حاکم نمایند سپس از آنچه حکم کرده‌ای در دل هیچ اعتراضی نداشته باشند و کاملاً تسلیم فرمان تو گردند. سپس امام صادق عليه السلام فرمود: بر شما باد تسلیم شدن»[4].

گونهٔ ششم: گاهی عجله کردن سبب می‌شود که شخص حکمت غیبت را انکار نماید. و این در حقیقت انکار عدل خدای تعالی و نسبت دادن ناشایست به او است ـ که خداوند بسیار برتر از آن است ـ و برخی از حکمتهای غیبت و طولانی شدن آن در بخش چهارم در حرف عین گذشت، و بعضی از اسرار آن بعد از ظهور آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ ظاهر خواهد شد.

گونهٔ هفتم: اینکه گاهی عجله کردن و تسلیم نبودن سبب سبک شمردن احادیث ائمهٔ

---

۱. سورهٔ إسراء، آیهٔ ۶۱
۲. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۶
۳. سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۵
۴. اصول کافی، ۲ / ۳۹۸.

معصومین ﷺ می‌شود که به انتظار امام غایب عجل الله فرجه أمر فرموده‌اند، پس شخص شتابزده از جهت عجله کردنش آن اخبار را سبک می‌شمارد، و با این کار در شمار کفار قرار می‌گیرد، چون سبک شمردن سخنان امامان ﷺ در حقیقت سبک شمردن خود آنان است، و سبک شمردن آنان بی‌اعتنایی به خدای عز و جل است، و سبک شمردن خدای عز و جل کفر ورزیدن به او می‌باشد، به خدای تعالی از گمراهی پس از هدایت پناه می‌بریم.

در کتاب تحف العقول از امام صادق ﷺ در بیان کفر و ایمان روایت آمده که فرمود: «و گاهی از ایمان بیرون می‌رود به پنج جهت از کارهایی که همه به هم شباهت دارند و معروف هستند: کفر، شرک، گمراهی، فسق، و مرتکب شدن گناهان کبیره، پس معنی کفر هر معصیتی است که از روی نفی و إنکار و سبک شمردن و سهل انگاری انجام گردد، در هر کاری که کوچک باشد یا بزرگ، و فاعل آن کافر است، و معنی آن معنی کفر است...»[1].

گونهٔ هشتم: بسا می‌شود که عجله کردن مایهٔ رَدّ اخباری که در مورد فَرَج و ظهور مولایمان ﷺ رسیده خواهد شد، چون شخص عجول و شتابزده به خاطر تنگی سینه و کمی صبرش وقتی مدتی طولانی بر او می‌گذرد شیطان بر او مسلّط می‌گردد، و به او وسوسه می‌کند که: شاید این اخبار از ائمهٔ اطهار صادر نشده، و شاید گرویدگان به این مذهب یا بعضی از راویان این اخبار آنها را ساخته باشند، به جهت مصالح و منافع که از کار به آنان می‌رسیده است! و این خیال و پندار در ذهنش پیوسته قوّت می‌گیرد تا جایی که عاقبت کارش به رد کردن و نپذیرفتن این اخبار منتهی می‌گردد. و به درّهٔ هلاکت جهنم سقوط می‌کند که بد جایگاهی است، زیرا که رد کردن آنچه معتمدان امامان ﷺ از ایشان نقل می‌کنند در حقیقت رَدّ خود امامان و کفر ورزیدن به حق ایشان است، چنانکه در روایت عمر بن یزید در کتاب وسائل و غیر آن آمده که گفت: به حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ عرضه داشتم: چه نظر دارید دربارهٔ کسی که اقرار نکند به اینکه شما در شب قدر چنانید که یاد فرمودید و آن را رد هم نکند؟ امام صادق ﷺ فرمود: البته اگر از کسی که نسبت به

---

۱. تحف العقول، ابن شعبه / ۲۴۴

او اطمینان دارد راجع به علم ما حجّت بر او تمام شود، و در عین حال به آن اطمینان نکند کافر است.

گونهٔ نهم: احیاناً شتابزدگی در بعضی از أشخاص سبب می‌شود که أخبار رسیده از امامان ﷺ را به خواسته‌ها و هوسهای خود تأویل و توجیه نماید، به طوری که بر خلاف صریح یا ظاهر اخبار می‌باشد، پس بدین ترتیب در درّهٔ ضلالت و گمراهی سقوط می‌کند، چون این کار او را به جایی می‌برد که ـ العیاذ بالله ـ گمراه کردن را به حجّتهای خدای متعال نسبت دهد، نمی‌بینید که بسیاری از گمراهان گمراه کننده از اولین و آخرین به سبب گشودن درب تأویل و توجیه در سخنان خداوند و گفته‌های رسول خدا و خلفای بر حق او ﷺ، گمراه شدند و دیگران را به گمراهی انداختند، و ندانستند که سخن گفتن به جملاتی که ظاهری دارند و منظور کردن معنی دیگری غیر از ظاهر بدون اینکه دلالت روشن و قرینهٔ واضحی بر آن قرار داده شود، گمراه ساختن مردم است و در نزد عقلا قبیح و زشت می‌باشد! و خدای تعالی در مورد آیات متشابه قرآن فرموده: ﴿فأَمَّا الَّذینَ فی قُلوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ اَبتِغَاءَ الفِتنَةِ و اَبتغَاءَ تأویلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تأویلَهُ إلَّا اللهُ وَالراسخُونَ فی العِلْمِ﴾[1]؛ (پس آنان که در دلهایشان انحرافی هست در پی پیروی از متشابه آن (قرآن) می‌روند به طلب فتنه و به منظور تأویل آن، و حال آنکه تأویل آن را کسی جز خداوند و راسخون در دانش نمی‌داند... .

و این احمقها ظواهر اخبار و نصوص آنها را تأویل می‌کنند به آنچه هواهای نفسانی آنها در آن هست، و سلیقه‌های فاسد و پندارهای بی‌رونق خود را در آنها إعمال می‌نمایند، بی‌آنکه دلیلی مقتضی آن باشد یا شاهدی آن را نشان دهد، و این به خاطر تنگی سینه و کمی صبرشان در طول غیبت و محنت شدید آن است. بار خدایا به تو از گمراهی پس از هدایت پناه می‌بریم، پروردگارا به حق اولیای مقرّبت سوگند، ما را از بیراهه رفتن محفوظ بدار. آمین رب العالمین.

گونهٔ دهم: گاهی عجله کردن و کم صبری در این أمر سبب می‌شود که در دل تصمیم بگیرد اینکه اگر تا فلان وقت واقع نگردید آن را انکار نماید و به آن کفر ورزد، و این

---

۱. سوره آل عمران، آیهٔ ۷.

حالت او را در شمار شکّاکان هلاک شونده قرار می‌دهد، زیرا که این حالت از یکی از دو جهت سرچشمه می‌گیرد:

ـ یا شک در راست بودن گفته‌های امامان ﷺ دارد ـ العیاذ بالله تعالی ـ.

ـ و یا شک در راستگویی راویان مورد وثوق و اطمینان که امامان ﷺ به ما أمر فرموده‌اند که آنان را در آنچه از ایشان روایت می‌کنند تصدیق نماییم، و در توقیع شریفی که به قاسم بن العلاء رسیده و در چند کتاب معتبر از قبیل وسائل روایت گردیده چنین آمده است: «هیچ عذری برای کسی از پیروان ما نیست در اینکه تردید کند در آنچه معتمدان ما از ما روایت می‌کنند، دانسته‌اند که ما سِرّ خودمان را با آنان در میان می‌گذاریم و رازمان را به ایشان می‌گوییم...»[1]. و روایات بسیاری نیز بر همین معنی دلالت دارد.

گونهٔ یازدهم: گاهی بر اثر شتابزدگی در سایر اخباری که از امامان ﷺ روایت شده نیز شک می‌کند یا آنها را رد می‌نماید، چون شخص عجول و شتابزده‌ای که اعتقادش را بر مبنای محکم و پایهٔ ثابتی استوار ننموده چنین می‌پندارد که اخباری که در مورد وعده به فَرج و ظهور رسیده راست نیست، به جهت شک در راوی آن اخبار یا کسی که از او روایت شده (یعنی پیغمبر یا امامان صلوات الله علیهم اجمعین) و این پندار را نسبت به سایر اخباری که از امامان ﷺ امور دیگر از ثواب و عقاب و وعده و وعیدها و... صادر گردیده نیز قیاس می‌کند، و بدین ترتیب در شمار گمراهان و کفار قرار می‌گیرد، پناه به خدا.

گونهٔ دوازدهم: بسا می‌شود که شخص عجول شتابزده به سبب عدم اعتقاد یا شک، که بر اثر کم صبری و تنگی سینهٔ او است، مؤمنین اهل یقین که منتظر ظهور و فَرَج مولایمان ﷺ هستند را به باد مسخره و استهزا می‌گیرد. و با این کار خدای عز و جل و اولیای او ﷺ را استهزا می‌نماید. و بدون تردید چنین شخصی کافر شده و با خداوند ـ جل شأنه ـ عناد ورزیده است. ﴿اللهُ يَسْتَهزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾[2]؛ خداوند به آنها استهزا

1. وسائل الشیعه، ۱۸ / ۱۰۸، ح ۴۰
2. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵

می‌کند و آنان را در طغیانشان سرگردان رها می‌سازد. و چنین کسانی به سان قوم نوح باشند. آن کافرانی که خدای تعالی دربارهٔ آنها فرموده: ﴿وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عليهِ مَلأٌ مِنْ قَومِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إنْ تَسخَرُوا مِنّا فَإنّا نَسْخَرُ منكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ۞ فَسَوفَ تَعْلَمونَ مَنْ يَأتيهِ عَذَابٌ يُخزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيهِ عَذَابٌ مُقيمٌ﴾[1]؛ و کشتی را (نوح) می‌ساخت، و هرگاه جمعی از افراد قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند (نوح) می‌گفت اگر امروز شما ما را مسخره کنید ما هم (روز دیگری) شما را به تمسخر گیریم که بعد از این بدانید کدامیک از ما و شما را عذاب خوار کننده خواهد گرفت و عذاب دائم خواهد رسید.

گونهٔ سیزدهم: گاهی شتابزدگی موجب خشم بر خالق متعال و رضا ندادن به قضای إلهی می‌شود و این صفت مایهٔ هلاکت و تیره بختی است. و از همین روی در دعای روایت شده از عَمْری ﷺ که از حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه گرفته شده چنین آمده: «بار خدایا و تویی آن دانای بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح است أمر ظهور [حکومت] ولیّت را إذن دهی که خود را آشکار سازد و پردهٔ غیبت از روی برافکند، پس مرا بر آن [امر غیبت] صبر و شکیبایی ده که دوست نداشته باشم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد، و آنچه را تو تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم. و هر چه تو در پرده قرار داده‌ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته‌ای کاوش ننمایم، و در تدبیر امور جهان با تو [که همهٔ مصالح را می‌دانی] به نزاع نپردازم...»[2].

گونهٔ چهاردهم: بسا می‌شود که شتابزدگی و بی‌صبری در بعضی از اشخاص مایهٔ ترک دعا کردن برای تعجیل فَرَج صاحب الزمان ﷺ می‌گردد، و بر اثر آن از نتایج و فوایدی که در دعا برای تعجیل فَرَج هست محروم می‌شود. به سبب اینکه شخص مدّتی مدید به دعا کردن برای این امر مشغول گردیده، و اهل دعا و دوستی آن حضرت را نیز می‌بیند که به این دعا مشغولند، سپس مشاهده می‌کند که فَرَج و ظهور به تأخیر افتاد و به خوشحالی و سرور نرسید. لذا به سبب کم صبری و شتابزدگی در این أمر چنین می‌پندارد که آن دعاها در حاصل شدن مطلب او تأثیری ندارد. و این باعث می‌شود که دعا برای تعجیل فَرَج را ترک

---

۱ سورهٔ هود، یهٔ ۳۸ و ۳۹

۲ کمال الدین، ۲: ۵۱۲

گوید. غافل از اینکه این دعا نیز مانند سایر دعاها به شروط و صفاتی بستگی دارد که اثرش آشکار نمی‌گردد مگر بعد از پیدایش آن شروط و ویژگیها در آن. البته این منافات ندارد با آنکه امر به دعا شده، و فوایدی بر آن مترتب می‌گردد. همانطور که امر شده به نماز و آثار ارزنده و ثوابهای بسیاری بر آن هست. ولی هرگاه کسی صورت نماز را انجام داد بدون اینکه شرایط در آن جمع باشد، أمر مولایش را امتثال نکرده، و آنچه از آثار نماز آرزومند است به دست نمی‌آورد، بلکه مورد عقاب نیز خواهد بود. پس بر دعا کننده لازم است که در تحصیل شروط دعا جدّیت نماید تا به آرزو و مقصودش نایل آید.

اگر بگویید: در روایات آمده که پیغمبر و امامان ﷺ برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الأمر ﷺ دعا می‌کرده‌اند، و بی‌تردید دعای آنان جامع تمام شرایط صحت و کمال می‌باشد، با این حال ظهور آن حضرت ﷺ تا کنون انجام نیافته است، در صورتی که مستجاب بودن دعای ایشان نزد اهل ایمان مورد شک نیست؟ گوییم: جواب این مطلب به دو وجه بیان می‌گردد:

یکی: اینکه اخبار گویای آن است که ظهور حضرت صاحب الأمر ﷺ از امور بدائیّه است که امکان پیش و پس افتادن دارد، هر چند که اصل واقع شدن و تحقق یافتن آن را امور حتمی است که خدای تعالی آن را به طور قطع وعده فرموده، و او خلف وعده نمی‌کند، پس ممکن است که به سبب دعای آنان ﷺ زودتر واقع گردد، و آن وقت هنوز نیامده که اگر دعای ایشان نبود از آن وقت نیز تأخیر می‌افتاد.

دوم: اینکه همچنین اخبار گویای آن است که ـ به جز ترک کردن دعا ـ موانع متعدد دیگری نیز برای تعجیل ظهور آن جناب وجود دارد، و ترک کردن دعا نیز یکی از موانع است، پس هرگاه مؤمنین نسبت به دعا کردن اهتمام بورزند این مانع برداشته می‌شود، و به سبب دعا کردن وقت فَرَج پیش می‌افتد، و نیز باید برای برداشته شدن موانع دیگر هم تلاش کنند، که آن موانع در حرف غین از بخش چهارم کتاب بیان گردید، به آنجا مراجعه شود، و اگر دعا ترک گردد تأخیر هم بیشتر خواهد بود.

و از آنچه یادآور شدیم معلوم شد که بین أمر کردن به دعا برای تعجیل فرج و ظهور با اخباری که از استعجال و شتابزدگی نهی می‌کنند منافاتی نیست، و عجله‌ای که مذمت

گردیده آن است که از اقسام یاد شده باشد. و امّا دعا کردن برای تعجیل فرج در عین حال که دعا کننده از اهل تسلیم و رضا به قضا و تقدیر خدای عز و جل باشد چیزی است که خداوند و اولیای او به آن أمر فرموده‌اند و بر آن تأکید کرده‌اند، بنابراین دعا کننده به یکی از این دو نیکی رستگار می‌شود:

۱ ـ یا مولایش در زمانش ظهور می‌کند، با رسیدن به فواید و آثار دیگر دعا، اگر تأخیر افتادن از آن زمان از امور حتمی نباشد که وسایل در تغییر دادن آنها هیچ گونه تأثیری ندارند، چنانکه در دعا از حضرت سید العابدین ﷺ آمده: «**وَيَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الوسائل**»؛ **وای [خدایی] که وسایل؛ حکمتش را تغییر نمی‌دهند**»[۱].

و این نظیر طول عمر می‌باشد که مثلاً بر صلهٔ رحم متوقف است به شرط آنکه غیر آن حتمی نباشد.

۲ ـ و یا رستگار شدن به سایر فواید دعا، و قرار گرفتن در شمار دعا کنندگان و منتظران. بنابراین دعا کردن برای تعجیل فَرَج در هر حال مورد أمر و پسندیده است، و منافاتی بین آن و بین نهی از شتابزدگی نیست.

حاصل اینکه: عجله‌ای که از آن مذمت شده ضدّ صبر و تسلیم است، و تمام گونه‌هایی که یادآوردیم در زیر این عنوان قرار می‌گیرند، و بدون تردید دعا کردن و درخواست نمودن تعجیل فَرَج حضرت صاحب الزمان ﷺ از درگاه خداوند منّان از این عنوان بیرون است، بلکه این دعا اظهار یقین و ایمان به آن است که ظهور آن حضرت و فراهم نمودن وسایل فرجش از قدرت همه جز خداوند تعالی خارج است، و انجام دادن أمر او به دعا کردن می‌باشد، لذا بندگان این را از خدای تعالی مسئلت می‌نمایند. و به عبارت دیگر می‌گوییم: شتابزدگی از بنده اظهار انتخاب، و رها کردن تسلیم و زود خواستن چیزی پیش از رسیدن وقتش می‌باشد، و این مایهٔ پشیمانی می‌شود، چنانکه در گفتار امیرالمؤمنین ﷺ پیشتر گذشت، ولی درخواست تعجیل فَرَج از خدای جلیل ـ تعالی شأنه ـ إقرار به بندگی و اعتراف به قدرت و اراده و حول و قوّهٔ الهی، و باور به عجز و ناتوانی خود و نداشتن هیچ قوت و نیرو و چاره است. پس حقیقت دعا آن است که بنده با تمام وجود به خدای تعالی

---

۱. صحیفهٔ سجادیة، دعای ۱۳.

توجه نماید، و فرمان او را اجابت کند، و نسبت به خودش عجز و شکستگی و ناتوانی و بی‌چارگی و اختیار نداشتن را إقرار و اعتراف نماید، لذا در خبر آمده که: دعا مغز عبادت است. خدای تعالی ما و سایر مؤمنین را توفیق دهد که در عین رضا و تسلیم، به دعا کردن برای فَرَج اهتمام ورزیم که او اجابت کنندهٔ کریم است.

بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت عجل الله فرجه

و این از نشانه‌های مودّت و دوستی آن جناب و ولایت او است، و بر خوبی و رُجحان آن دلالت دارد آنچه در مدح صدقه دادن و نماز خواندن به نیابت از سایر مؤمنین وارد گردیده ـ چنانکه گذشت ـ زیرا که مولای مؤمنین افضل افراد آنان است، و صدقه دادن از سوی او از صدقه دادن به نیابت از آنان بهتر و برتر می‌باشد، اضافه بر فحوای دلیلی که در مورد نیابت کردن از امام ﷺ در حج و طواف و زیارت و... وارد شده، که اگر کسی آن روایات و مانند آنها را جستجو نماید رجحان داشتن انجام هرگونه عمل صالح به نیابت از آن جناب ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ را خواهد دانست.

و سید اجل علی بن طاووس ﷺ در کتاب کشف المحجة فرزندش را سفارش و أمر کرده به انجام اموری که مربوط به آداب و وظایف او نسبت به مولایمان صاحب الزمان ﷺ است، تا آنجا که گفته: «... پس در پیروی و وفاداری و تعلق خاطر و دلبستگی نسبت به آن حضرت ﷺ به گونه‌ای باش که خداوند و رسول او ﷺ و پدران آن حضرت و خود او از تو می‌خواهند، و حوائج آن بزرگوار را برخواسته‌های خود مقدم بدار هنگامی که نمازهای حاجت را به جای می‌آوری، و صدقه دادن از سوی آن جناب را پیش از صدقه دادن از سوی خودت و عزیزانت قرار ده، و دعا برای آن حضرت را مقدم بدار بر دعا کردن برای خودت، و نیز در هر کار خیری که مایهٔ وفای به حق آن حضرت است آن بزرگوار را مقدم بدار، که سبب می‌شود به سوی تو توجه فرماید و به تو احسان نماید...»[1].

اضافه بر اینکه این کار از اقسام صلهٔ امام ﷺ است، و فضیلت صلهٔ امام ﷺ ان شاء الله

۱. کشف المحجة، ۱۵۲ و ۱۵۱، فصل ۱۵۰

تعالی خواهد آمد. و بر این مقصود و بر اینکه صدقه دادن و مانند آن صله است دلالت می‌کند خبر علی بن أبی‌حمزه که در وسائل و بحار و غیر آن روایت آمده که گفت: «به حضرت ابوابراهیم [موسی بن جعفر ﷺ] عرضه داشتم: از سوی زندگان و مردگان از خویشاوندان و دوستانم حج بجای آورم و نماز بگزارم و صدقه بدهم؟ فرمود: آری. از سوی او صدقه بده و نماز بگزار و به سبب صله و پیوندت نسبت به او پاداش دیگری برایت خواهد بود»[1].

می‌گویم: هر چند که در سؤال از خویشاوندان و دوستان یاد نمود، ولی بدون تردید ذکر کردن این دو مورد از جهت آن است که انسان در غالب اوقات حج و صدقه و زیارت و کارهای نیک دیگر را از سوی کسی انجام می‌دهد که با وی رابطه و خصوصیتی داشته باشد. و این را آشکارا می‌بینیم که در مردم چنین حالتی وجود دارد. لذا در سؤال این دو را یاد کرد، پس معلوم شد که این دو مورد را برای نمونه یاد نموده است، و منظورش سؤال از جایز بودن نیابت در عبادتها و خیرات از طرف زندگان و مردگان مؤمنین و مؤمنات می‌باشد. پس امام ﷺ سؤال او را به طور بلیغ‌تر و تمام‌تری پاسخ داد که جایز بودن آن را با کلمهٔ: «آری» بیان فرمود، سپس خواست خوبی و استحباب آن را بیان کند، که پس از تذکر جایز بودن آن أمر فرمود به اینکه: «از سوی او صدقه بده و نماز بگزار» آنگاه خواست که او را بر این کار تشویق و ترغیب نماید، که فضیلت و ثواب آن را یادآور شد و فرمود: «و پاداش دیگری برایت خواهد بود»، و چون خواست جهت استحقاق اجر و ثواب را بیان سازد به آن توجه داد و فرمود: «به سبب صله و پیوندت نسبت به او». پس در این سخن حکم به جایز بودن این عمل را به معنی اعم (از مباح و مستحب)، و استحباب آن، و ترغیب کردن به آن با بیان أجر و ثوابش، و اینکه آن پاداش به خاطر پیوند با خویشان و دوستان است، را در فرمایش خود جمع کرد. پس ای خوانندهٔ دانای هوشمند دقت کن که اگر شخصی به سبب صلهٔ یکی از برادران مؤمن خود و صدقه دادن از سوی او إستحقاق ثواب یابد، پس چرا کسی که از سوی حضرت صاحب الأمر ﷺ صدقه بدهد مستحق ثواب و پاداش بزرگتری نباشد؟ آری، استحقاق آن را دارد، و به برترین ثواب صدقه دهندگان

---

۱. وسائل الشیعه، ۵/ ۳۶۷ ح ۹

نایل می‌شود. چون این عبادت را به نیابت از بهترین افراد عالم انجام داده است. و بدون تردید هر قدر که ارتباط و خصوصیّت بین او و بین امامش ـ سلام الله علیه ـ کاملتر و تمامتر باشد، ثوابش در صدقه دادن از سوی آن حضرت نیز فزونتر و تمامتر خواهد بود. از درگاه خدای تعالی خواهانیم که بر ما و بر سایر مؤمنین به کمال مودّت و خدمت آن حضرت منّت گذارد که خداوند اجابت کنندهٔ دعاها است. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم ـ که صدقه دادن از سوی امام ﷺ برتر از صدقه دادن از طرف غیر او است ـ اضافه بر حکم عقل به این مطلب، و اینکه از اقسام صلهٔ امام ﷺ است روایتی است که در تفسیر امام عسکری ﷺ آمده که ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد.

توجه و راهنمایی

بدان که از خبر علی بن أبی‌حمزه ـ که مذکور افتاد ـ جایز بودن نیابت در کارهای نیک از نمازها و صدقات و غیر اینها از سوی زندگان مؤمنین و مؤمنات استفاده می‌شود. جهت دلالت این است که: ظاهر سؤال راوی و جواب امام ﷺ آن است که حج و نماز و صدقه از باب نمونه و مثال یاد شده‌اند، و خصوصیّتی در ذکر آنها نیست، و سؤال کننده منظورش آن است که از جایز بودن نیابت در همهٔ کارهای مستحب پرسش نماید، و بیان دلالت بر دو وجه است.

یکی: اینکه امام ﷺ در جواب او به یادکردن صدقه و نماز اکتفا کردند و از حج سخنی نگفتند. با اینکه نیابت کردن در حج بر اساس روایات و آثار؛ معروف و ثابت است، و از هیچ یک از علمای بزرگوارمان در این باره اشکالی نقل نشده. از اینجا معلوم می‌شود که امام ﷺ نیز دانسته است که صدقه و نماز و حج در سؤال از جهت نمونه و مثال است، و لذا نیازی نبود که تمام آنچه را سائل پرسیده بود یادآورد.

دوم: علّت آوردن آن حضرت ﷺ برای جایز بلکه مستحب بودن آن، در اینکه فرمودند: «و برای تو پاداش دیگری خواهد بود به خاطر صله‌ات نسبت به او» دلالت دارد بر اینکه نیابت کردن از سوی مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات خود صله‌ای نسبت به آنان و إحسان به ایشان است، لذا نیابت کننده استحقاق می‌یابد که پاداش دیگری به

اضافهٔ پاداش بر اصل عبادت به او داده شود، به سبب صله‌اش نسبت به ایشان و احسان نمودنش در حقِ آنان.

و امّا در عبادتهای واجب: با دلیل ثابت شده که خود شخص می‌بایست آنها را انجام دهد و نیابت کردن از زندگان در عبادتهای واجب جایز نیست مگر در حج، [آن هم در یک صورت خاصّ] و بیان این مطلب به جای خودش موکول می‌گردد. و خبر یاد شده هر چند که به خاطر علی بن أبی‌حمزه که واقفی است[1] ضعیف می‌باشد، ولی در جای خود ثابت شده که در مستحبّات به خبر ضعیف هم می‌توان اکتفا نمود.

و دلیل بر این مطلب چند روایت مستفیض است که در کافی[2] و وافی و دیگر کتابهای اخبار و فقه و اصول یاد گردیده، مبنی بر اینکه: هرگاه کسی بر کار خیری ثوابی را بشنود پس آن را به امید آن ثواب به جای آورد همان ثواب به او داده می‌شود، هر چند که آن حدیث با واقع مطابقت نداشته باشد. در اینجا دو امر ثابت است: یکی اینکه: مطلق عبادتها کار خیر است. دوم: اینکه: نیابت در آنها ـ جز آنچه به دلیل خارج شده ـ از زندگان و مردگان به مقتضای خبر یاد شده مورد پسند است، و هیچ مانعی در آن نیست جز گمان اینکه این امر تشریع و بدعت است، ولی این پندار مردود است چرا که عمل را به امید ثواب انجام می‌دهد، با توجه به خبر مذکور و أخبار: «مَنْ بَلَغَهُ ثَوابُ عَلیٰ عَمَلٍ»؛ هر کس ثوابی را در مورد عملی بشنود... .

و برای این مقصود به گونهٔ دیگری هم می‌توان استدلال نمود که گفته شود: در خبر یاد شده جایز بلکه مستحب بودن نیابت از زندگان در نمازهای مستحبّی ثابت گشت، پس حکم مزبور در سایر طاعات و عباداتِ پسندیده نیز جاری است، زیرا که قول به فصل (نظر دیگری غیر از دو نظری که در این مسئله هست) وجود ندارد، چون هر کس نیابت را در نماز جایز دانسته آن را در عبادات دیگر نیز جایز می‌داند، و هر کس آن را در نماز جایز نمی‌شمارد در سایر عبادتها هم نیابت کردن را نمی‌پذیرد، پس اگر کسی آن را فقط در

---

۱. واقفیان کسانی بوده‌اند که بر امامت حضرت موسی بن جعفر عليه السلام متوقف ماندند، و امامت امامان بعدی را به بهانهٔ اینکه امام کاظم عليه السلام در زندان غایب گردیده، انکار نمودند. علی بن أبی حمزه بطائنی از سران این گروه فاسد بوده است. (مترجم)

۲. اصول کافی ۲: ۸۷.

نماز جایز شمارد و از دیگر عبادتها نفی نماید قول سومی پدید آورده که إجماع مرکّب را بر هم زده است.

و این وجه را شیخ محقق انصاری ﷺ در یکی از آثار خود آورده. ولی این وجه محل نظر است چون حجیّت اجماع نقل شده مورد تأمل می‌باشد. چنانکه در جای خود بیان گردیده. البته برای تأیید مطلب مورد بحث مناسب است.

و نیز برای استدلال بر این مطلب می‌توان به إستقراء تمسک کرد. چون عمدهٔ عبادتهای مستحب نماز و روزه و طواف و رباط و زیارت و قربانی می‌باشد. و جایز بلکه مستحب بودن نیابت در اینها از طریق روایات ثابت است. پس این حکم بر عبادتهای دیگر نیز منطبق می‌گردد.

در این استدلال نیز ممکن است اشکال شود. زیرا که این إستقراء ظنّی است و این گونه إستقراء نزد ما حجّت نیست. ولی می‌توان از تعلیلاتی که در روایات نیابت از حج و طواف و غیر اینها آمده ـ که این صله و پیوندی است نسبت به کسی که این کارها به نیابت از او انجام می‌گیرد. و لذا پاداش نایب دو برابر می‌باشد ـ چنین نتیجه گرفت که به جای آوردن عبادتهای مستحب به نیابت از مؤمنین به طور مطلق صله و احسان نسبت به آنها است. و خوبی و ارزندگی صله و احسان به مؤمنین بر کسانی که فکرشان سالم است پوشیده نیست. همچنین برای صحت نیابت در نماز از طرف شخص زنده استدلال شده به خبر محمد بن مروان که در اصول کافی روایت آمده است که گوید: حضرت امام صادق ـ ﷺ فرمود: «چه چیز باز می‌دارد کسی از شما را که نسبت به والدین خود در حال زنده بودن و پس از مرگشان نیکی نماید. از سوی آنان نماز بگزارد. از طرف ایشان صدقه بدهد. حج به جای آورد و روزه بگیرد. پس آنچه انجام داده برای آنان خواهد بود. و مثل آن ثواب برای او است. و خداوند عز و جل به خاطر نیکی و صله‌اش خیر بسیاری برای او خواهد افزود»[1].

وجه استدلال اینکه فرمودهٔ امام ﷺ: «از سوی آنان نماز بگزارد...» به ظاهر در بیان چگونگی نیکی به والدین در زمان حیات و پس از مرگ ایشان است. و این را جمعی از

---

۱. اصول کافی. محمد بن یعقوب کلینی. ج ۲ / ۱۵۹. باب والدین. ح ۷

فقهای ما ـ که رحمت خدا بر آنان باد ـ فهمیده‌اند، و چنین ادعا کرده‌اند که این فرمایش در مطلب مورد بحث ظهور دارد، ولی علّامه مجلسی دوم در کتاب مرآة العقول[1] آن را بیان برای چگونگی نیکی نسبت به والدین پس از فوت آنان به شمار آورده است (دقّت کنید). و ممکن است برای مطلب مورد بحث استدلال کرد به فرمودهٔ خدای عز و جل ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوىَ﴾[2]؛ بر نیکی و تقوی یکدیگر را یاری کنید. زیرا که تعاوُن و همکاری گاهی در مورد یاری رساندن در کاری که دو نفر می‌خواهند انجام دهند به کار می‌رود، و گاهی در مورد شخصی به کار می‌رود که از طرف شخص دیگری سنگینی کاری را به دوش می‌کشد که سود و صلاح او در آن است، و نیابت کردن از مؤمن در طاعات و عبادات از همین قبیل است، چنانکه بر پویندگان راه مستقیم این مطلب پوشیده نیست. حاصل اینکه از آنچه به عنوان دلیل یا تأیید یادآور شدیم استحباب نیابت کردن از زنده و مردهٔ مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات مستحب، استفاده می‌شود.

و از کسانی که تمایل به این قول از آنان ظاهر است شیخ محقق انصاری ﷺ می‌باشد، که در رسالهٔ القضاء عن المیّت پس از نقل خبر علی بن أبی‌حمزه گفته است: و ظاهر نماز خواندن از سوی دیگری، نیابت کردن از او است، نه اینکه نماز را به جای آورد و ثواب آن را به او هدیه کند.

پس این خبر دلالت دارد بر جایز بودن نیابت از شخص زنده در نماز، و اطلاق صله و نیکی بر آن اشعار دارد بر عموم رجحان نیابت کردن از زندگان در هر کار نیک. آنگاه اگر نماز از سوی زنده جایز باشد، غیر نماز هم جایز خواهد بود چون ظاهراً قول به فرق بین نماز و غیر نماز وجود ندارد، بلکه جایز بودن نیابت در روزهٔ واجب به سبب نذر از زندگان روایت گردیده، و این مطلب در فقیه از عبدالله بن جبله از اسحاق بن عمار روایت آمده است، بلکه عموم نیابت در تمام اعمال واجب ـ جز آنچه اجماع بر جایز نبودنشان داریم ـ را می‌توان از اخباری که بر مشروع بودن ادای قرض خداوند از کسی که بر او هست به صورت داوطلبانه استفاده نمود، سپس مشروع بودن نیابت در مستحبات را به

---

۱. مرآة العقول ۸ / ۳۸۸.

۲. سوره مائده، آیه ۲.

دست آورد، چون کسی بین این دو فرق نگذاشته ـ که به صورت تبرّع باشد یا نیابت ـ پس در این مطلب تأمل کنید.

و نیز از کسانی که ظاهراً قائل به این مطلب هستند شیخ محقق صاحب جواهر است که در کتاب الوکالة پس از تصریح به جایز بودن نیابت در نماز طواف و زیارت گوید: «و امّا غیر این دو مورد از مستحبّات و مطلق روزه‌های مستحب: در کتاب مسالک جایز بودن وکالت را در آنها محلّ نظر شمرده، و اینکه جماعتی از علمای ما به طور مطلق از نیابت گرفتن در عبادات منع کرده‌اند شامل این موارد هم می‌شود. گرچه در بعضی موارد این اطلاق مقیّد می‌گردد. من [صاحب جواهر] گویم: از نصوص شرع جایز بودن هدیهٔ ثواب در تمام مستحبّات به زنده و مرده را می‌توان استفاده نمود، بلکه شاید بتوان از آنها استفاده کرد اینکه مستحبات را از طرف شخصی به گونه‌ای انجام دهد که ثواب برای او مترتب شود، چنانکه پیشتر در عبادات به آن اشاره کردیم. البته دلیلی بر مشروع بودن نیابت در آن نداریم به گونه‌ای که خطاب مستحب را از شخص مکلّف ساقط نماید، بلکه استحباب آن عمل برای او همچنان باقی است، هر چند که به جهت انجام دادن دیگری به نیّت نیابت از او ثوابی برایش مترتّب می‌کند. در این مطلب دقت و تأمل کنید. و از این بیان چگونگی قول به جایز نبودن نیابت در عبادات به طور مطلق معلوم می‌شود، که در مسالک این را اصل قرار داده، هر چند که مواردی به دلایل خاصی از آن خارج گردیده، و در گفتار مؤلّف مسالک اشکال است زیرا که در عبادتها چیزی جز انجام آن فعل به قصد قربت وجود ندارد. و شارع آن را سبب مترتّب شدن ثواب بر آن قرار داده است. و این معنی با نیابت کردن در آن عمل منافات ندارد، پس تحت عنوان عموم نیابت قرار می‌گیرد. که مقتضای آن (نیابت) مشروعیّت آن است که فعل دیگری را همان فعل خود قرار دهد با اجازه و وکیل نمودن هر دو طرف یکدیگر را، و این معنی شامل عبادت و غیر آن می‌باشد. پس در این نکته تأمل کن که دقیق و سودمند است. و این از ثمرات همان اصلی است که بیشتر یاد کردیم، به ویژه با تأمل در آنچه نیابت در آن جایز است در حال حیات و پس از فوت، به خصوص در عبادتهای مالی، پس در این باره تأمل کن. و الله العالم» پایان گفتار صاحب جواهر.

می‌گویم: منظورش از اصلی که به آن اشاره کرده: «اصالت جواز نیابت و وکالت در همه چیز مگر آنچه به دلیل دانسته شده که از این اصل خارج است» می‌باشد، او ـ که خدایش رحمت کند ـ این اصل را در هر چه شک کنیم که قابل نیابت هست یا نه مرجع قرار داده است، ولی ثبوت این اصل محلّ نظر و قابل مناقشه است، و آنچه را مستند و مدرک ثبوت این اصل دانسته نمی‌تواند دلیل بر آن باشد، و تفصیل مطلب به جای خودش موکول می‌شود.

و از جمله کسانی که ظاهراً نیابت را در نمازهای مستحب از طرف زندگان جایز می‌دانند محقق حِلّی در کتاب شرایع است که منع از نیابت را در حال زنده بودن به نمازهای واجب اختصاص داده است، چنانکه فرموده: «و امّا آنچه نیابت در آن می‌آید ملاکش هر آن چیزی است که شارع خواسته به طور مستقیم از شخص مکلّف واقع گردد، مانند طهارت [غسل و وضو و تیمم] با قدرت بر آن هر چند که نیابت کردن برای شستن اعضا هنگام ضرورت جایز است، و مانند نماز واجب تا وقتی که زنده است...».

و بسا توهم می‌شود که بین خبر علی بن أبی‌حمزه که گذشت، و بین آنچه از عبدالله بن جندب روایت گردیده تعارضی هست، عبدالله بن جندب گوید: به حضرت ابوالحسن [امام موسی بن جعفر ﷺ] نامه، نوشتم و سؤال نمودم از شخصی که می‌خواهد کارهایش را از نیکیها و نمازها و خیرات بر سه بخش قرار دهد، یک سوم را برای خودش و دو بخش آن را برای پدر و مادرش محسوب نماید، و یا اینکه از کارهای مستحبی خود به طور مستقل اعمالی را برای ایشان به جای آورد، هر چند که یکی از آنان زنده و دیگری مرده باشد؟ پس آن حضرت ﷺ به من نوشت: «امّا آنکه مرده پس [برای او] جایز است، و امّا آنکه زنده است جایز نیست مگر نیکی و صله نسبت به او»[1].

می‌گویم: بین این دو خبر تعارضی نیست، زیرا که ظاهر از این مکاتبه سؤال کردن از هدیهٔ ثواب است نه نیابت، پس بین این خبر با أخباری که دلالت می‌کند بر جایز بودن اهداء أعمال و ثواب آنها ـ که در جای خود ذکر گردیده‌اند ـ تعارض می‌شود. و بر فرض که

---

۱. وسائل الشیعه، شیخ حُرّ عاملی، ج ۵/ ۳۶۸ ح ۱۶

بپذیریم منظور از آن نیابت است، جمع بین این مکاتبه و بین خبر سابق که به آنچه دانستی تأیید شده، آن است که از سید بن طاووس ﷺ حکایت گردیده که نماز را در مکاتبه بر نماز واجب حمل نموده است. وی پس از نقل مکاتبه گوید: «منظور از این نماز مستحب نیست. زیرا که ظاهراً خواندن نمازهای مستحبی از سوی زندگان در زیارتها و حج و غیر اینها جایز می‌باشد».

بیست و چهارم: صدقه دادن به قصد سلامتی آن حضرت عجل الله فرجه

و در رجحان و استحباب آن تردیدی نیست، نظر به اینکه این کار از گونه‌های مودّت نسبت به قربی و بستگان پیغمبر ﷺ است که خداوند بندگانش را در کتاب خود به آن امر فرموده، نمی‌بینی که هرگاه فرزندت یا کسی از عزیزانت را دوست می‌داری و بر او بیمناک هستی، به قصد سلامتی او صدقه می‌دهی؟ پس مولای تو از هر کسی به این امر سزاوارتر است، اضافه بر اینکه این کار از اقسام صلهٔ امام ﷺ است، و این برای خردمندان واضح می‌باشد. همچنان که فرق بین این و بین أمر پیشین با اندک تأملی ان شاء الله روشن می‌گردد.

و از شواهد بر آنچه یادکردیم از اهتمام ورزیدن به صدقه به نیابت یا به قصد سلامت آن حضرت ﷺ روایتی است که شیخ صدوق در مجالس به سند خود از پیغمبر اکرم ﷺ آورده که فرمود: «هیچ بنده‌ای ایمان نیاورد تا اینکه من نزد او از خودش محبوبتر باشم، و خاندانم از خاندان خودش نزد او محبوب‌تر باشند، و عترت من نزد او از عترت خودش محبوب‌تر باشند، و ذات من از ذات خودش نزد او محبوب‌تر باشد»[1].

و این حدیث به طریق دیگری گذشت، و مقتضای آن خوشایند بودن اظهار محبت نسبت به ایشان ﷺ است به گونه‌ای که مؤمن برای خود و خاندانش و عائله و فرزندان و نزدیکانش انجام می‌دهد، و این باب وسیعی است که فواید بسیاری از آن استفاده می‌شود. چنانکه بر اهل بینش پوشیده نیست، و به اقسام صلهٔ امام ﷺ اشاره خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

---

۱. أمالی، ۲۰۱.

بیست و پنجم و بیست و ششم: حج رفتن به نیابت از آن حضرت و فرستادن نایب که از طرف آن جناب حج کند

و این کار بین شیعیان در روزگار قدیم متداول و مرسوم بوده، و بر خوبی و رجحان این عمل ـ اضافه بر اینکه خود صله و نیکی و مودّت از طرف مؤمن به امام زمانش ﷺ می‌باشد ـ چندین روایت دلالت دارد که در کتب علمای ما ذکر گردیده. از جمله: اخباری است که در استحباب حج به نیابت از مؤمنین به طور مطلق آمده و فضیلت آن بیان شده است، مانند: ۱ ـ روایت ابن مسکان که در کافی از حضرت امام صادق ﷺ آمده که راوی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: کسی از سوی شخص دیگری حج به جای می‌آورد چقدر اجر و ثواب برای او خواهد بود؟ فرمود: «برای کسی که از سوی شخص دیگری حج می‌کند اجر و ثواب ده حج خواهد بود»[1].

۲ ـ شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق ﷺ روایت آورده که از آن حضرت سؤال شد دربارهٔ شخصی که از سوی شخص دیگری حج به جای آورد آیا چیزی از اجر و ثواب برای او هست؟ فرمود: «برای کسی که از سوی شخص دیگری حج به جای می‌آورد أجر و ثواب ده حج هست، و او و پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عمو و عمه و دائی و خاله‌اش آمرزیده می‌شوند. خدای تعالی رحمتش وسیع و او کریم است»[2].

۳ ـ و در کافی به سند خود از ابوبصیر روایت آورده که حضرت امام صادق ﷺ فرمود: «هر کس حجّی به جای آورد و حج خود را از سوی خویشاوندی منظور کند که به وسیلهٔ آن او را صله نماید، حج او کامل خواهد بود، و برای کسی که از سویش حج شده مثل اجر او خواهد بود. خدای عز و جل وسعت دهندهٔ آن اجر است»[3].

می‌گویم: این دو حدیث و احادیث دیگری که به خاطر رعایت اختصار نیاوردیم، بر

---

۱. فروع کافی، ۴ / ۳۱۲، باب حج به نیابت، ح ۲.
۲. من لا یحضره الفقیه، ۲ / ۲۲۲، ۲۲۳، ح ۹.
۳. فروع کافی، ۴ / ۳۱۶.

استحباب نیابت در حج از سوی مؤمنین و مؤمنات ـ چه زنده یا مرده باشند ـ دلالت دارند، به ویژه اگر از خویشاوندان باشند، پس نیابت در حج از سوی مولایمان حضرت صاحب الزمان ﷺ قدرش بالاتر و ثوابش برتر است، زیرا که آن حضرت مقامش از همهٔ اهل ایمان بالاتر و شأن و اجرش از تمامی آنان برتر است، به خصوص با ملاحظهٔ روایاتی که پیشتر آوردیم که تصریح دارند بر اینکه رعایت خویشاوندان رسول اکرم ﷺ مهمتر و برتر و عظیم‌تر است.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارند بر فضیلت شریک ساختن مؤمنین ـ به طور مطلق ـ در حج مستحب، که فحوای آن روایات دلالت می‌کند بر استحباب حج تمام از طرف هر فرد مؤمنی به طریق اولی، پس از روایات ظاهر می‌شود که حج به جای آوردن از سوی امام مؤمنین از همه سزاوارتر و بهتر است، مانند:

۱ ـ روایت محمد بن الحسن که در کافی و غیر آن آمده از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ که فرمود: حضرت امام صادق ﷺ فرمود: «اگر هزار تن را در حج خود شریک گردانی برای هر کدام از آنان حجّی خواهد بود بی‌آنکه از حجّ تو چیزی کاسته شود»[1].

۲ ـ و در همان کتاب به سند خود از محمد بن اسماعیل آورده که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ پرسیدم: چند تن را در حجّ خود شریک سازم؟ فرمود: «هر قدر که بخواهی»[2].

۳ ـ و از معاویة بن عمار از حضرت امام صادق ﷺ آورده که گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: پدر و مادرم را در حجّ خود شریک سازم؟ فرمود: آری، به درستی که خدای عز و جل برای تو حجّی و برای آنان حجّی قرار خواهد داد، و به خاطر صله‌ات نسبت به آنان برای تو اُجری خواهد بود گفتم: آیا از طرف مرد و زنی که در کوفه هستند طواف کنم؟ فرمود: آری، هنگامی که طواف را آغاز می‌کنی چنین می‌گویی: بار خدایا از فلانی قبول فرمای ـ که از طرف او طواف می‌کنی ـ[3].

---

۱. فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.
۲. فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.
۳. فروع کافی، ۴ / ۳۱۵.

می‌گویم: آخر حدیث تصریح دارد به اینکه منظور شریک ساختن شخص در فعل از اوّل کار است نه شریک ساختن او در ثواب پس از آنکه آن عمل را برای خودش انجام می‌دهد. دقّت کنید.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر نایب فرستادن امامان علیهم السلام به مکه تا از سوی ایشان حج به جای آورد، و اجرت دادنشان برای این کار، که از روایات خوبی نیابت در آن از سوی امام زنده سلام الله علیه ظاهر می‌شود، چون یقین داریم که در این حکم خصوصیّتی برای بعضی از امامان علیهم السلام نبوده، و نیز خصوصیّت ندارد که نیابت فقط با اجرت انجام گیرد، بلکه کسی که در این عمل داوطلب شود فضیلش برتر و اجرش عظیم‌تر است، چنانکه پوشیده نیست.

در وسائل به نقل از تهذیب شیخ طوسی به سند خود از محمد بن عیسی یقطینی آمده که گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام جامه دانها و غلامان و یک [هزینه] حج برای من، و یکی برای برادرم موسی بن عبید، و یک [هزینه] حج برای یونس بن عبدالرحمن، نزد من فرستاد، و ما را امر فرمود که از سوی حضرتش به حج رویم، پس در بین ما صد دینار بر سه بخش تقسیم شد...»[1].

و از جمله: در کافی به سند خود از موسی بن القاسم بجلی آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: سرورم، امیدم آن است که ماه رمضان را در مدینه روزه بدارم، فرمود: ان شاء الله در آن روزه خواهی گرفت، گفتم: و امیدم آن است که روز دهم ماه شوال [از آن به قصد حج] بیرون رویم، و خداوند زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت و دیدار شما را بار دیگر روزی گرداند، بسا می‌شود که از سوی پدر شما حج به جای آورم، و بسا که از طرف پدرم، حج را انجام می‌دهم، و بسا که از طرف کسی از برادرانم، و احیاناً از برای خودم حج به جای می‌آورم، پس چگونه آن را انجام دهم؟ فرمود: [حجّ] تمتّع به جای آور. عرض کردم: من ده سال است که مقیم مکه هستم! فرمود: [حجّ] تمتّع به جای آور[2].

---

۱. وسائل الشیعه ۸ / ۱۴۷، باب ۳۴؛ التهذیب ۸ / ۴۰، باب ۳ ح ۴۰
۲. فروع کافی ۴ / ۳۱۴.

می‌گویم: گواهی آوردن این حدیث از دو جهت است:

یکی: گفتهٔ راوی که: «بسا می‌شود که از سوی پدر شما حج به جای می‌آورم»، و امضای امام ﷺ عمل او را، به ضمیمهٔ إطلاقاتی که دلالت می‌کند بر فرق نداشتن نیابت از زنده یا مرده، پس هرگاه رجحان نیابت در حج از سوی امامی که وفات یافته تحقق یابد، رجحان نیابت از امام زنده ـ صلوات الله علیه ـ نیز ثابت می‌گردد.

دوم: امضای امام ﷺ گفتهٔ راوی را که: «بسا که از طرف کسی از برادرانم حج به جای می‌آورم» که بر خوبی این عمل دلالت دارد. اگر از امام زمانش حج را انجام دهد به طور کاملتر و به طریق اولی پسندیده می‌باشد.

و از جمله: قطب راوندی ﷺ در کتاب الخرائج و الجرائح ذکر کرده که: ابومحمد دعلجی که از همکیشان خوب ما، از محدثان بود، وی دو پسر داشت، یکی بنام ابوالحسن بر شیوهٔ مستقیم. و شغلش غسل دادن اموات بود، و پسر دیگرش در کارهای حرام، روش سبکسران را داشت، به ابومحمد وجهی پرداخت شده بود تا با آن وجه از سوی حضرت صاحب الزمان ﷺ حجّی انجام شود، و این رسم در آن زمان بین شیعیان رایج بوده است، پس ابومحمد به پسری که مفاسد اخلاقی داشت مبلغی از آن پول را داد سپس به حج رفت، و چون مراجعت نمود حکایت کرد: در موقف (عرفات) ایستاده بودم که جوان زیباروی گندمگونی را کنار خود مشاهده کردم که مشغول دعا و نیایش و تضرع و عمل نیک است. چون بیرون رفتن مردم [از عرفات] نزدیک شد روی به سوی من کرد و فرمود: ای شیخ آیا خجالت نمی‌کشی؟ عرض کردم: سرور من از چه خجالت بکشم؟ فرمود: [وجه] حجّی از طرف کسی که می‌دانی به تو داده می‌شود، و تو از آن به فاسقی می‌دهی که شراب می‌خورد؟ زود است که چشمت از بین برود، ـ و به چشمم اشاره کرد ـ و من از آن روز بیمناکم. این مطلب را ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان ـ شیخ مفید ـ نیز شنید. راوی گفت: چهل روز از آمدنش نگذشت که از همان چشمی که به آن اشاره شده بود جراحتی بیرون آمد و آن چشم از بین رفت[1].

---

۱. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی / ۷۳

می‌گویم: شایسته است از اول تا آخر این حدیث تدبر شود که در آن فواید بسیار و مطالب مهمی هست، از جمله:

۱ ـ خبر دادن آن حضرت ؑ از غیب.

۲ ـ اهتمام ورزیدن و مهم شمردن وجوهاتی که مربوط به امام ؑ است، که آنها را جز به افراد صالح از مردم ندهند. زیرا که از ابتدا تا انتهای حدیث مزبور ظاهر است که ابومحمد از وجهی که مربوط به آن حج بود چیزی به پسر گناهکارش پرداخته بود، نه اینکه تمام وجه آن حج را به او داده باشد، چنانکه بعضی از بزرگان پنداشته‌اند، پس در آن دقّت کن تا مقصود برایت روشن گردد.

۳ ـ زود رسیدن عقوبت به مؤمن بر انجام دادن آنچه سزاوار نیست انجام دهد، و این از سوی خدای متعال لطفی در حق او است.

۴ ـ امضا کردن امام علیه الصلاة و السلام نیابت از طرف خودش را و همچنین نایب فرستادن به جهت انجام حج از سوی آن جناب چنانکه پوشیده نیست.

و از اموری که کم و بیش استحباب نیابت در حج، و نایب فرستادن برای حج از سوی امام عجل الله فرجه از آنها استفاده می‌شود: روایاتی است که دلالت دارد بر استحباب طواف کردن از سوی امامان ؑ، پس روایت بعدی را مطالعه کن. خداوند به من و تو احسان فرماید.

بیست و هفتم و بیست و هشتم: طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام ؑ و نایب ساختن دیگری تا از طرف آن حضرت طواف نماید

پس از آنکه ثابت کردیم طواف به نیابت از آن جناب مستحب است، استحباب نایب ساختن دیگری برای اینکه از طرف آن بزرگوار طواف نماید واضح است، زیرا که این کار دوستی و احسان می‌باشد، اضافه بر اینکه مقدّمهٔ طواف به نیابت از آن حضرت ؑ است، بنابراین خوبی و رجحان آن به حکم عقل ثابت است. و نیز بر این مطلب دلالت دارد فحوای آنچه بر استحباب نایب فرستادن برای انجام حج از ناحیهٔ آن حضرت ؑ دلالت می‌کند، بلکه می‌توان گفت: چون رجحان اصل عمل ثابت شد شرط بودن مباشرت (که

خود شخص عمل را انجام دهد) منتفی است. به دلیل اصل. هر چند که اگر مؤمن خودش آن عمل را انجام دهد مرتبهٔ والایی از فضیلت را درمی‌یابد.

و امّا آنچه بر استحباب طواف کردن از سوی امام زنده به طور خاص دلالت دارد روایتی است که ثقة الإسلام کلینی در کافی به سند خود از موسی بن القاسم آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر ثانی امام جواد ﷺ عرض کردم: می‌خواستم از سوی شما و پدر شما طواف کنم، به من گفته شد: به نیابت از اوصیا طواف کردن درست نیست. آن حضرت ﷺ به من فرمود: بلکه هر قدر که توانستی طواف کن که آن جایز است. سپس بعد از سه سال به آن حضرت عرضه داشتم: پیش از این از شما اجازه خواستم که از سوی شما و پدر شما طواف کنم به من اجازه فرمودید، پس آنچه خدا خواسته بود از شما و پدرتان طواف کردم، سپس چیزی بر دلم گذشت و به آن عمل کردم. فرمود: آن چه بود؟ عرض کردم: روزی از طرف رسول خدا ﷺ طواف نمودم. آن حضرت ﷺ سه مرتبه گفت: درود خداوند بر رسول خدا. عرض کردم: روز دوّم از طرف امیرالمؤمنین ﷺ و روز سوم از طرف امام حسن و روز چهارم از طرف امام حسین، و روز پنجم از طرف علی بن الحسین، و روز ششم از طرف ابوجعفر محمد بن علی، و روز هفتم از طرف جعفر بن محمد، و روز هشتم از طرف پدرت امام موسی، و روز نهم از طرف پدرت امام علیّ (رضا)، و روز دهم از طرف شما ای آقای من طواف کردم. و اینان هستند کسانی که به ولایتشان خداوند را دینداری می‌کنم. فرمود: بنابراین به خدا سوگند خدای را دینداری می‌کنی به دینی که جز آن را از بندگان نمی‌پذیرد. عرض کردم: و بسا که از طرف مادرت فاطمه ﷺ طواف کردم و گاهی طواف ننمودم، فرمود: این طواف را بسیار کن که ان شاء الله بهترین عملی است که تو انجام داده‌ای»[1].

و از دلایل استحباب طواف نمودن از عموم مؤمنین روایتی است که در کافی به سند خود از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ آورده که فرمود: «هر کس پدر یا خویشاوندی را صِلِه کند پس از طرف او طواف نماید، اجر آن به طور کامل برای او خواهد بود، و برای کسی که از سوی او طواف کرده مانند پاداش

---

۱. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.

او خواهد بود و او به خاطر گرامی داشتن پیوند آن شخص، با ثواب طواف دیگری فزونی خواهد یافت»[1].

بیست و نهم: زیارت مشاهد رسول خدا و ائمهٔ معصومین ﷺ به نیابت از مولایمان صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه

و می‌توان در این باره استناد جست ـ اضافه بر اینکه این عمل از اقسام صِلهٔ امام است و خواهد آمد که از مهمترین کارهای بندگان می‌باشد.

۱ ـ به آنچه گذشت در استحباب صدقه دادن از سوی آن حضرت.

۲ ـ و به فحوای آنچه دلالت می‌کند بر استحباب حج و طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام ﷺ.

۳ ـ و به آنچه در مورد زیارت مشاهد مشرّفه به نیابت از عموم مؤمنین وارد گردیده است.

چنانکه در کافی از علی بن ابراهیم حضرمی از پدرش از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ روایت آمده که ضمن حدیثی فرمود: «... پس هرگاه به نزد قبر پیغمبر ﷺ رفتی و آنچه بر تو لازم است به جای آوردی، دو رکعت نماز بگزار، سپس بالای سر پیغمبر ﷺ بایست و بگو: سلام بر تو ای پیغمبر خدا از طرف پدرم و مادرم و همسرم و فرزندانم و تمام بستگانم، و از سوی تمام اهل شهرم آزاد و برده و سفید و سیاهِ آنان، پس اگر به کسی بخواهی بگویی من از سوی تو بر رسول خدا ﷺ سلام کردم راست گفته باشی»[2].

۴ ـ و به اینکه از جمله امور متداول متعارف بین خواص و عوام شیعه از زمانهای گذشته تا زمان ما، نیابت نمودن در مشاهد مشرفه است، و علمای ما ـ رضوان الله علیهم ـ عنوان و چگونگی آن را در کتابهای زیارات و غیر آنها یادآور شده‌اند، و فرق گذاشتن بین امام و غیر او از مؤمنین در این باره چیزی است که دلهای اهل دین و بینش و یقین آن را نمی‌پذیرد.

---

۱. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.
۲. فروع کافی، ۴ / ۳۱۶، ح ۸.

۵ـ و به اینکه چون از دلایل گذشته خوبی و رُجحان نیابت کردن از آن حضرت ﷺ را در حج و طواف دانستیم، و به روایاتی که در مورد برتر بودن زیارت مشاهد امامان ﷺ از حج و طواف و عمره وارد گردیده نظر کردیم، و توجه داشتیم که امامان ﷺ از نیابت کردن شیعیانشان از ایشان در حج و عمره و طواف خرسند می‌شوند، یقین می‌کنیم که خرسندی و سرور امام ﷺ بالاتر خواهد بود هرگاه مؤمن زیارت مشاهد مشرفهٔ پدرانش را به نیابت از حضرتش انجام دهد، و این وجه هر چند که بر مبنای قواعد علم اصول تمام نیست، ولی نزد صاحبان خرد قطعی و مسلّم است.

۶ ـ و به آنچه علّامهٔ مجلسی ﷺ در مزار بحار به نقل از مؤلف مزار کبیر حکایت نموده، و این است عبارت حکایت شده: «و حضرت ابوالحسن عسکری ﷺ زیارت کننده‌ای را از سوی خود به مشهد حضرت ابی‌عبدالله ﷺ فرستاد، پس فرمود: برای خداوند جاهایی است که دوست می‌دارد در آنها دعا شود که اجابت فرماید، و البته حائر امام حسین ﷺ از آن جاها است»[1].

می‌گویم: هرگاه استحباب نیابت کردن از آن حضرت ﷺ در زیارت بعضی از مشاهد امامان ﷺ ثابت شد، پس بدون تردید بین آن حَرَم و مشاهد دیگر امامان ﷺ تفاوتی نخواهد بود.

توجه

بدان که از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند به استحباب زیارت مشاهد پیغمبر و ائمهٔ معصومین ﷺ به نیابت از معصومین ﷺ و از مؤمنین: عالِم محدث عاملی ﷺ در کتاب وسائل الشیعه است، که گفته: باب استحباب زیارت از سوی مؤمنین و معصومین ﷺ»[2].

سپس روایت داوود صرمی را از حضرت ابوالحسن امام هادی عسکری ﷺ آورده که گفت: «به آن حضرت ﷺ عرض کردم: من پدر شما را زیارت کردم و آن را برای شما قرار دادم، فرمود: به سبب آن برای تو از سوی خداوند پاداش و أجر بزرگی است و ما از تو سپاسگزاریم».

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۲۵۷.

۲. وسائل الشیعه، ۱۰ / ۴۶۴، باب ۱۰۳، ح ۱.

می‌گویم: در این حدیث بر مطلب مورد بحث دلالتی نیست، چون ظاهر از ان هدیه کردن ثواب زیارت است نه نیابت نمودن در زیارت، و بر فرض که ظهور این مطلب را انکار نمایی لااقل احتمال این معنی در اینجا هست، و با احتمالِ خلاف، استدلال ساقط است.

سی‌ام: استحباب اعزام نایب برای زیارت از سوی آن حضرت ﷺ

نایب فرستادن به منظور زیارت از سوی آن حضرت عجل الله فرجه [از وظایف مستحبّی مؤمنان است]، و رجحان این عمل ـ پس از ثبوت استحباب نیابت ـ ظاهر می‌باشد، زیرا که یاری نمودن بر نیکی و تقوی است، و مودّت نسبت به ذوی القُربی(= خاندان پیغمبر ﷺ) و صلهٔ امام ﷺ می‌باشد. بلکه برای استحباب آن به تمام آنچه در حج و طواف و نایب گرفتن دیگری که حج و طواف نماید گذشت، می‌توان استدلال کرد و استناد جست.

سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت عجل الله فرجه

تلاش در جهت خدمت کردن به آن جناب ﷺ به آنچه در زندگی می‌توانی انجام دهی، که به مقتضای روایات بیان گردید که زندگی توبه برکت آن حضرت ﷺ است، تا اینکه به فرشتگان خداوند که مأمورند خدمتگذار حضرتش باشند تأسّی جسته باشی و روایاتی که دلالت دارند بر اینکه فرشتگان خدمتگذاران امامان ﷺ هستند و دستورات‌شان را انجام می‌دهند، و در محضر ایشان جز با اجازه‌شان نمی‌نشینند. بسیار است که با آوردن آن روایات کتاب را طولانی نمی‌کنیم، آن روایات در جاهای خود ذکر گردیده، و در اینجا به جهت استشهاد برای آنچه گفتیم به حدیثی از امام صادق ﷺ اکتفا می‌کنیم. آن جناب در حدیثی که پیشتر در بیان شرافت آن حضرت ﷺ آوردیم چنین فرمود: «و اگر دوران او را دریابم تمام مدت زندگانیم در خدمت او خواهم بود».

می‌گویم: ای دوست خردمندِ امامان ﷺ در این سخن خوب دقت کن، آیا آن را اِغراق‌آمیز یا خلاف واقع می‌پنداری؟ هرگز، به هیچ وجه بلکه عین حقیقت است، و به نکات دقیقی دلالت می‌دهد، از جمله: بیان فضیلت و شرافت حضرت قائم ﷺ، و از جمله:

اشاره به اینکه خدمت کردن به آن حضرت بهترین عبادتها و نزدیکترین طاعات است، چون امام صادق ﷺ که عمر شریفش را جز در انواع طاعت و عبادت خداوند سپری ننمود، و شب و روز خویش را در این راه گذرانید، بیان می‌کند که اگر قائم ﷺ را درک می‌کرد عمر خود را در خدمت کردن به او صرف می‌نمود. و از این سخن معلوم شد که اهتمام به خدمت کردن حضرت قائم ﷺ برترین طاعات و بالاترین وسایل تقرُّب به خداوند است، چون امام صادق ﷺ آن را ترجیح داده، و از بین سایر انواع طاعت و اقسام عبادت آن را برگزیده است.

و از نکته‌های سخن امام ﷺ اشاره به این است که پیروان امام قائم ﷺ بهترین پیروان هستند و رعیّت آن جناب از سایرین برترند، و اصحاب او شرافتمندترین اصحاب می‌باشند، همچنان که امّت حضرت خاتم النبیّین ﷺ افضل امّتها و برترین امّتها می‌باشند، زیرا که مرتبهٔ بستگان و پیروان هر شخص به حسب رتبه و مقام خود آن شخص متفاوت است، و چون مقام والای مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه معلوم گردید، مرتبهٔ بلند رعیّت آن جناب و پیروانش و مؤمنانی که بر ولایتش پایدار باشند نیز ظاهر می‌شود، خدای تعالی ما را از آنان به شمار آورد. و این مطلب روشن است و هیچ پوششی بر آن نیست، و شواهد بسیاری در روایات دارد:

یکی: عبارت پیغمبر اکرم ﷺ که پیروان آن جناب را برادران خود خواندند که در حدیث نبوی آمده است: «روزی رسول خدا ﷺ در حالی که جمعی از اصحابش در خدمتش بودند دو بار گفت: خدایا دیدار برادرانم را نصیبم کن. اصحابی که اطراف ایشان بودند عرض کردند: یا رسول الله مگر ما برادرن تو نیستیم؟ فرمود: نه شما اصحاب من هستید و برادرانم قومی در آخر الزمان می‌باشند در حالی به من ایمان آورند که مرا ندیده باشند، خداوند نامهای آنان و نامهای پدرانشان را به من شناسانده پیش از آنکه از پشت پدران و رحم مادرانشان بیرون آورده باشد، هر یک از آنان نگهداریش از دین خود بیشتر و شدیدتر از دست کشیدن بر بوتهٔ خار در شب تاریک و یا به دست گرفتن آتش فروزان می‌باشد. آنان چراغهای تاریکی هستند، خداوند ایشان را از هر فتنه و آشوب تیرهٔ ظلمانی نجات می‌دهد».

دوم: اینکه آنان برترین افراد هر زمان می‌باشند، چنانکه در حدیث ابوخالد از حضرت سیّد العابدین ﷺ آمده که فرمود: «ای ابوخالد به درستی که اهل زمان غیبت او که معتقد به امامتش و منتظر ظهورش باشند برتر از اهل هر زمانند، زیرا که خداوند ـ تعالی ذکره ـ به آنان از عقلها و فهم‌ها و معرفت آنقدر عطا فرموده که غیبت نزد ایشان همچون مشاهده گردیده، و آنان را در آن زمان در منزلت و مرتبهٔ مجاهدان شمشیر زده در پیش روی رسول خدا ﷺ قرار داده است، آنان به حق مخلصانند و شیعیان راستین ما، و دعوت کنندگان به دین خداوند مخفیانه و آشکارا می‌باشند»[1].

سوم: چند برابر شدن ثواب عبادتهایشان، چنانکه در روایت عمّار از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «ای عمّار، صدقه در سِرّ ـ و الله ـ بهتر است از صدقهٔ علنی همین طور است ـ به خدا ـ عبادت شما با امامتان که در زمان دولت باطل مخفی باشد، و ترسیدن شما از دشمنان در دولت باطل و هنگام متارکه، بهتر است از کسی که خداوند جل ذکره را در ظهور امام حقِ آشکار در دولت حق عبادت نماید، و عبادت در حال ترس در دولت باطل مانند عبادت و امنیت در دولت حق نیست، و بدانید که هر کس از شما امروز نماز واجب خودش را جماعت بخواند در حالی که از دشمن مخفی باشد و با تمام شرایط آن را در وقتش ادا نماید، خداوند عز و جل ثواب پنجاه نماز فریضه به جماعت برای او می‌نویسد، و هر کس از شما نماز واجبی را به تنهایی مخفیانه از دشمن در وقتش با تمام شرایط بخواند، خداوند عز و جل برای او ثواب بیست و پنج نماز فرادی می‌نویسد، و هر یک از شما نماز نافله‌اش را در وقتش با شرایط به جای آورد، خداوند برای او ثواب ده نماز نافله می‌نویسد، و هر کدام از شما حسنه‌ای انجام دهد خداوند برای او بیست حسنه می‌نویسد، و خداوند عز و جل حسنات مؤمن از شما را می‌افزاید اگر اعمالش را نیکو گرداند و با تقیّه بر دین و امام و خودش مواظبت کند و زبانش را حفظ نماید، چندین برابر می‌افزاید خداوند عز و جل کریم است...»[2].

---

۱ کمال الدین ۱ / ۳۲۰.

۲ کمال الدین، ۲ / ۶۴۲، ح ۷

این حدیث در کتابهای کافی[1] و کمال الدین و بحار[2] و غیر آنها از کتب اخبار روایت شده است.

چهارم: اینکه یقین آنان قویتر و ایمان‌شان شگفت‌انگیزتر است، که در کتاب کمال الدین به سند خود از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که ضمن حدیثی طولانی در سفارش به امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: «ای علی؛ و بدان که شگفت‌آورترین مردم در ایمان و مهمترین ایشان از لحاظ یقین مردمانی در آخر الزمان هستند که پیغمبر را ندیده‌اند [و حجّت از آنان محجوب گردیده] و دلیل روشن از میانشان رفته است، [در عین حال] به سیاهی بر روی سفیدی [که از آثار گذشتگان بر جای مانده] ایمان آورند»[3].

پنجم: آنان رفقای پیغمبرند و گرامی‌ترین افراد امّت او در قیامت، که در کمال الدین، به سند خود از پیغمبر ﷺ روایت آمده که فرمود: «خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درک نماید در حالی که در زمان غیبت پیش از قیامش به امامت او معتقد باشد، و با دوستانش دوستی کند و دشمنانش را دشمن بدارد، چنین کسی از رفقای من و مورد دوستی من، و گرامی‌ترین امّت نزد من در روز قیامت خواهد بود»[4].

ششم: در غیبت شیخ طوسی به نقل از کتاب فضل بن شاذان به سند صحیحی عالی از حضرت امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمودند: به زودی قومی پس از شما خواهند آمد که یک مرد از آنان پاداش پنجاه تن از شما را خواهد داشت. گفتند: یا رسول الله ما در غزوات بدر و اُحُد و حنین با تو بودیم و قرآن دربارهٔ ما نازل گشت! آن حضرت ﷺ فرمود: به درستی که اگر آنچه بر آنان وارد می‌شود بر شما وارد گردد همچون آنان صبر نخواهید کرد»[5].

هفتم: در غیبت شیخ طوسی و علمای دیگر به سندهایشان از امام صادق ﷺ آورده‌اند که فرمود: «نزدیکترین حالات بندگان نسبت به خداوند و بیشترین خشنودی او از آنان

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۳۳.
۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۷، باب ۲۲، ح ۲۰.
۳. کمال الدین، ۱ / ۲۸۸.
۴. کمال الدین، ۱ / ۲۸۶.
۵. غیبت شیخ طوسی / ۲۷۵.

هنگامی است که حجّت الهی را نیابند که برای ایشان آشکار نگردد و جایگاهش را نشناسند، در عین حال بدانند که حجّت خداوند و پیمان او باطل نشده، پس در آن موقع هر صبح و شام در انتظار فَرَج باشید، زیرا که سخت‌ترین موقع غضب الهی بر دشمنانش هنگامی است که حجّت او را نیابند و برای آنان ظاهر نگردد. البته خداوند دانسته که دوستانش در شک نمی‌افتند، و اگر می‌دانست که آنان به تردید خواهند افتاد یک چشم برهم زدن هم حجّت خویش را از ایشان غایب نمی‌ساخت، و این نیست مگر از طرف افراد بد از مردم»[۱].

هشتم: اینکه به خاطر آنان بلادفع می‌شود و باران از آسمان می‌بارد، چنانکه در بحار و غیر آن از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که امام آنها از نظرشان غایب می‌گردد، که خوشا به حال پایداران بر أمر ما در آن زمان، به درستی که کمترین ثوابی که برای آنان خواهد بود آن است که آفریدگار ـ عز و جل ـ ایشان را ندا خواهد کرد، بندگان من، به سِرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس مژده باد شما را به ثواب نیکو از سوی من، شمایید به حق بندگان و کنیزان من، از شما می‌پذیرم و شما را می‌بخشم و می‌آمرزم، و به خاطر شما باران بر بندگانم می‌بارم، و بلا را از آنان دفع می‌نمایم، و اگر شما نبودید هر آینه عذاب را برایشان فرو می‌فرستادم...»[۲].

می‌گویم: ای برادران من، اکنون که قسمتی از فضیلت و برتری أتباع و سعی کنندگان در خدمت مولایمان صاحب الزمان عجّل الله فرجه را دانستید، پس بر شما باد که در اطاعت و خدمت آن جناب سعی و کوشش کنید، و آن نعمت بزرگ و موهبت سترگ را سپاسگزاری نمایید، و با جدّیت و تلاشتان به آن دوام بخشید، و یاد آن حضرت را با طولانی شدن مدّت آن فراموش نکنید، و برای تحصیل سعادت و تکمیل راحتی همیشگی بکوشید، و به دنیا و اهل دنیا تمایل ننمایید، و بر محنتهایی که در دوران کوتاه عمر بر شما می‌رسد صبر داشته باشید تا به راحتی طولانی برسید، خداوند تعالی به فضل و کرمش ما را از چنین کسانی قرار دهد، که او به بندگانش نزدیک و اجابت کنندهٔ دعا است.

---

۱. غیبت، شیخ طوسی: ۲۷۶.

۲. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۴۵، ح ۶۶.

چند نکته

در اینجا چند مطلب هست که شایسته است مورد توجه و تذکر قرار گیرند:

اول: اینکه در سرور و سالارمان حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه اموری جمع و کمال یافته‌اند که هر کدام به تنهایی سبب مستقلی هستند که مقتضی سعی در خدمت آن جناب و تلاش در جهت اطاعت آن بزرگوار می‌باشند. از جمله: ولایت مطلقه و خلافت و جانشینی آن حضرت از خداوند و رسول او ﷺ.

و از جمله: حق عالِم است، که عقل و نقل دلالت دارند بر اینکه خدمت کردن به عالِم شایسته است، چنانکه در کافی به سند خود از محمد بن سنان به طور مرفوع روایت آورده که گفت: حضرت عیسی بن مریم ﷺ فرمود: ای گروه حواریین من از شما خواسته‌ای دارم آن را برای من برآورید، گفتند: حاجتت برآورده است ای حضرت روح الله، پس آن حضرت برخاست و بر پاهایشان بوسه زد (و در بعضی از نسخه‌ها آمده: و پاهایشان را شست) حواریین گفتند: ما سزاوارتر بودیم که این کار را بکنیم ای روح الله، فرمود: به درستی که سزاوارترین مردم به خدمت کردن عالِم است، همانا من اینچنین تواضع کردم تا شما پس از من در میان مردم فروتنی کنید همچنان که من برایتان فروتنی نمودم. سپس عیسی ﷺ فرمود: با تواضع حکمت معمور می‌شود نه با تکبر، چنانکه در زمین هموار گیاه می‌روید نه در کوه [و سنگ خارا][1].

و از جمله: حق پدری است، که آن حضرت ﷺ پدر مهربان ما است ـ چنانکه در روایت آمده ـ و در بخش سوم کتاب مطالبی در این زمینه گذشت که ان‌شاءالله تعالی کافی و بسنده است.

و از جمله: حق ایمان و إسلام، که در اصول کافی در حدیث مرفوعی از ابوالمعتمر آمده که گفت: شنیدم حضرت امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر مسلمانی که قومی از مسلمین را خدمت کند جز این نخواهد بود که خدای تعالی به تعداد شمارهٔ آنها در بهشت خدمتگذارانی به او خواهد داد»[2].

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۷، ح ۶.
۲. اصول کافی، ۲ / ۲۰۷

می‌گویم: بدون تردید اگر ایمان همهٔ مسلمانان، با ایمان مولایمان صلوات الله علیه وزن گردد، البته ایمان آن حضرت بیشتر از ایمان آنان خواهد بود، بنابراین فضیلت خدمت کردن به آن حضرت را بر خدمت کردن به ایشان مقایسه کنید! اضافه بر فضایل آن جناب که توان وصف آنها را ندارم، زیرا که شمارش آنها از قدرت افراد بشر بیرون است.

و از جمله: اینکه منزلت ما نسبت به آن جناب، منزلت و رتبهٔ بنده است نسبت به اربابش، زیرا که مردم در اطاعت؛ بردگان و غلامانِ ائمه ﷺ می‌باشند، چنانکه روایت بر این معنی دلالت دارد، و مورد باور و یقین است.

و از جمله: خویشاوندی و قرابت آن حضرت نسبت به رسول خدا ﷺ، و آنچه در اینجا برای شما سودمند است در بخش پنجم در ذکر مکرمت دوازدهم بیان داشتیم. و اگر بخواهی تمام اموری که مقتضی سعی در خدمت آن حضرت است برایت یاد کنم، از توانم بیرون است و نوشتارم یارای انجامش را ندارد، زیرا که از شمار افزون و از حدّ نهایت بیرون است، و به جهت آنچه پیشتر یادآور شدیم که تمام نعمتهای ظاهری و باطنی خداوند که در آنها غوطه‌ور هستیم همگی به برکت وجود آن بزرگوار ﷺ است، پس در هر نعمتی که خداوند به ما عنایت فرموده حقّی برای آن جناب بر عهدهٔ ما ثابت است که بر ما لازم است شکرانه‌اش را به جای آوریم، همچنان که شکر و سپاس پروردگار متعال ـ عظمت آلائه ـ بر ما واجب و لازم می‌باشد، پس ثابت شد که امور مقتضی برای سعی در خدمت آن حضرت ﷺ بیش از آن است که در شمارش آید، به جهت فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَانْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا﴾[1]؛ و اگر بخواهید نعمتهای خداوند را به شماره آورید حساب آنها را نتوانید کرد.

دوّم: بدان که خدمت از دو جهت از نصرت و یاری کردن أخصّ است: یکی: اینکه خدمت به طور مستقیم انجام می‌گردد، ولی یاری کردن به طور غیر مستقیم و به واسطهٔ شخص دیگر نیز حاصل می‌شود. دوم: اینکه خدمت کردن مشتمل بر تواضع و فروتنی و اظهار کوچکی و مذلّت برای مخدوم می‌باشد، بر خلاف نصرت و یاری، پس هر خدمتی یاری کردن نیز هست ولی عکس آن چنین نیست.

---

۱. سوره نحل، آیه ۱۸

سوّم: اینکه خدمت کردن به مولایمان صاحب الزمان ـ صلوات الله علیه ـ با انجام دادن کاری که آن حضرت به آن امر فرموده یا کاری که تجلیل و توقیر یا نصرت و یاری و یا احسان به آن جناب است حاصل می‌گردد، هر چند که به طور خاص به آن عمل امر نکرده باشد، و گاهی این عناوین در بعضی از کارهای نیک جمع می‌شود، مانند دعا کردن برای تعجیل فَرَج آن حضرت، و برپا کردن مجالسی که برای یادآوری او تشکیل می‌گردد، و تألیف کتابهایی که مربوط به آن بزرگوار است، و نشر و مذاکرهٔ آنها، و درود و سلام فرستادن بر آن جناب، و احسان کردن به دوستان و شیعیانش هرگاه به قصد خدمت کردن به آن حضرت انجام شود، که روایات دلالت دارد بر اینکه احسان به شیعیان و دوستان امامان ﷺ احسان به ایشان است، و صِلهٔ آنان همچون صِلهٔ ایشان می‌باشد، و سبک شمردن آنها سبک شمردن امامان ﷺ است، و عقل نیز به این مطلب حکم می‌کند. از روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد: در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ آورده که فرمود: «کسی که نمی‌تواند ما را زیارت نماید، پیروان صالح ما را دیدار کند، که ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود، و هر کس نمی‌تواند ما را صِله کند، پس نیکان پیرو ما را صِله نماید، برای او ثواب صِلهٔ ما نوشته می‌شود»[1].

و از جمله: در روضهٔ کافی به سند خود از ابوهارون آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ در حضور من به چند تن از حضّار فرمود: شما را چه می‌شود که ما را سبک می‌شمارید! گوید: در این هنگام شخصی از اهل خراسان از جای برخاست و عرضه داشت: ما به خدا پناه می‌بریم از اینکه شما را سبک بشماریم، یا چیزی از أوامر و دستوراتتان را سبک گیریم. آن حضرت ﷺ فرمود: چرا تو یکی از کسانی هستی که مرا سبک شمرده است. عرض کرد: پناه به خدا می‌برم از اینکه تو را سبک شمرده باشم! فرمود: خدا بیامرز! آیا نشنیدی که فلانی ـ در حالی که ما نزدیکی جُحفه بودیم ـ به تو می‌گفت: به مقدار یک میل راه (چهار کیلومتر) مرا سوار کن که به خدا سوگند من خسته و مانده شده‌ام. به خدا تو سرت را هم برای او بلند نکردی و او را سبک شمردی، و هر

---

۱. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.

کس مؤمنی را سبک شمارد ما را سبک شمرده و حرمت خدای عز و جل را ضایع نموده است[۱].

سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب عجل الله فرجه

زیرا که هر کس آن حضرت را یاری نماید در حقیقت خدای عز و جل را یاری نموده، خدای تعالی فرموده است: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾[۲]؛ و به تحقیق که خداوند یاری می‌کند کسی که او را یاری نماید، همانا خداوند در منتهای قدرت و توانایی است. و نیز خدای عز و جل فرموده: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقدَامَكُم﴾[۳]؛ اگر خداوند را یاری کنید او شما را یاری می‌کند و گامهایتان را ثابت و استوار می‌سازد. و سخن در این زمینه در سه مطلب بیان می‌گردد:

مطلب اوّل: بدون تردید خدای قادر متعال هیچ گونه نیازی و احتیاجی به یاری کسی ندارد، زیرا که او واجب الوجود است، غنی بالّذات می‌باشد، و همهٔ مخلوقات نیازمند به اویند، چنانکه خداوند ـ تعالی شأنه ـ فرموده: ﴿أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾[۴]؛ شما همه به خداوند محتاج و فقیرید و خداوند خود غَنِی بالذّات و ستوده صفات است. بنابراین منظور از یاری کردن خداوند ـ چنانکه مفسرین یادآور شده‌اند و اخبار بر آن دلالت دارند ـ عبارت است از یاری کردن دین خدا، و یاری کردن پیغمبر و ائمهٔ اطهار و اولیای بزرگوار ؑ، و به عبارت دیگر، هر آنکه در یاری کردنش رضای خدای تعالی هست، یاریِ او در حقیقت یاری کردن خداوند می‌باشد، و این مطلب آنقدر روشن و واضح است که دیگر احتیاج به شاهد و برهانی بر آن نیست.

مطلب دوّم: بدان که منظور از یاری نمودن آن حضرت ؑ، اقدام کردن و همکاری نمودن در هر کاری است که شخص بداند مورد نظر و خواست آن بزرگوار است، و لذا

---

۱. روضة الکافی، ۸/ ۱۰۲، ح ۷۳.
۲. سوره حج، آیه ۴۰.
۳. سوره محمد ؐ، آیه ۷.
۴. سوره فاطر، آیه ۱۵.

چگونگی یاری کردن بر حسب زمانها و أحوال و مکانها متفاوت می‌شود، یاری کردن در زمان حضورش به گونهٔ خاصی انجام می‌گردد، و در زمان غیبتش نحوهٔ دیگری دارد. پس گاهی یاری کردن به وسیلهٔ تقیه انجام می‌شود، و گاهی با دعوت به او است، و گاهی با جهاد کردن در رکاب او، و گاهی هم به دعا کردن برای تعجیل فَرَج و ظهورش، و گاهی با ذکر فضایل و صفات و دلایل و معجزات و نشانه‌های آن جناب، و گاهی با یاری کردن دوستان و محبّانش، و گاهی با تألیف و نشر کتابها انجام می‌گردد، و گونه‌های دیگر یاری کردن که بسیار است و بر صاحبان بینش پوشیده نیست.

مطلب سوّم: در بیان چگونگی یاری کردن خداوند است نسبت به بندگانش که آن را جزای نصرت و یاری آنها به اولیای خدای تعالی و دین و رسولان خود قرار داده است، بر اساس آنچه از روایات استفاده کرده‌ایم.

می‌گوییم: ممکن است منظور از این نصرت آن است که خدای تعالی بنده‌اش را در آسانی و سختی، و گرفتاری و راحتی یاری فرماید، به اینکه بنده را از اموری که او را از رحمتش دور می‌سازد محفوظ بدارد، از قبیل شرارت و تبختُر و سرکشی و طغیان و صفات هلاک کنندهٔ دیگر که هنگام رفاه و خوشی بر بندگان عارض می‌شود، و مانند: بی‌تابی و جزع و کسالت و خودباختگی و امثال اینها که در موقع بلا و گرفتاری در بندگان پدید می‌آید. امّا پیروزی بر دشمنان در این دنیای فانی، تابع مصالح و حکمتهای الهی است، و به حسب زمینه‌ها و زمانها متفاوت می‌گردد، پس گاهی دوستانش در دنیا غالب می‌شوند، و گاهی مغلوب می‌گردند، به خاطر حکمتها و علّتهای خاصی، که بعضی از آنها در اخباری که از امامان معصوم ﷺ روایت شده بیان گردیده‌اند، و آوردن آن اخبار با رعایت اختصار سازگار نیست. و اینکه خداوند فرموده است: ﴿وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾؛ و گامهایتان را استوار می‌سازد. ممکن است استواری گامها در آخرت بر صراط باشد، چنانکه ظاهر عطف به وسیلهٔ حروف آن است که معطوف علیه غیر از معطوف می‌باشد. احتمال ضعیفی هم هست که عطف تفسیری برای أوّلی باشد، که معنی آن استوار کردن گامها در دنیا و حفظ آنها در موارد لغزشها باشد، که از افتادن به گرداب گناه و خلاف کاری محفوظ بمانند.

توجه

بدان که در وجود مقدس حضرت ولی عصر صلوات الله علیه اموری جمع گردیده که هر کدام از آنها موجب اهتمام ورزیدن در نصرت و یاری آن جناب است. زیرا که یاری نمودن او یاری کردن مظلوم، و نصرت غریب، و یاری عالم، و کمک به ذی القربی، و نصرت ولیّ نعمت، و یاری نمودن واسطهٔ نعمت، و نصرت کسی که خداوند او را یاری می‌کند، و نصرت کریم، و شریف، و طرید، و خونخواه، و مهجور و... می‌باشد، و امور دیگری که برای کسی که دقت کند و با مولای خود اُنس داشته باشد روشن می‌گردد، خدای تعالی ما را در هر گونه ناگواری سپر بلای حضرتش قرار دهد. عقل بهترین گواه بر این مطلب است. و اگر بخواهیم شواهد نقلی را هم بیاوریم می‌بایست کتاب جداگانه‌ای بپردازیم. چون سخن بدینجا رسید تصمیم گرفتم که از خدای تعالی مشورت کنم و استخاره نمایم برای آوردن بعضی از اخباری که در این باره از امامان بر حق ﷺ روایت گردیده، و شواهد این مطلب است، پس قرآن شریف برگرفته و مصحف کریم را گشودم این آیهٔ شریفه را دیدم: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ انَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الذين إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ اَقامُوا الصَّلاٰةَ وَ آتَوا الزَّكٰاةَ وَ أَمرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلّهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ﴾[1]؛ و به درستی که خداوند یاری خواهد کرد هر کس که او را یاری کند همانا خداوند را منتهای قدرت و توانایی است، آنان که هرگاه ایشان را در زمین مکنت و حکومت دهیم، نماز را بر پای داشته و زکات را [به مستحقان] می‌رسانند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و عاقبت کارها با خدا است.

سی و سوم: تصمیم قلبی بر یاری کردن آن جناب در زمان حضور و ظهور او عجل الله فرجه

بر این مطلب دلالت می‌کند ـ اضافه بر اینکه این امر از لوازم ایمان و نشانه‌های یقین است ـ آنچه روایت شده در فضیلت نیّت خیر و تصمیم داشتن بر انجام کار نیک، و اینکه

---

۱. سوره حج، آیه ۴۰ و ۴۱.

برای هر کسی همان است که نیّت کرده و روایات دیگری که بر محبّ رهرو پوشیده نیست. و نیز بر آن دلالت دارد فرمایش مولای متّقیان امیرالمؤمنین علی ﷺ که در نهج البلاغه روایت آمده که: «در جای خود قرار گیرید، و بر بلا و سختی صبر کنید، و دستها و شمشیرهای خود را در پی هوسهایی که بر زبان می‌رانید به حرکت نیاورید، و در آنچه خداوند آن را زود برایتان نیاورده شتابزدگی مکنید، که هر یک از شما هرگاه حق پروردگار و حق رسول خدا ﷺ و خاندان او را شناخته باشد چنانچه بر رختخواب خود بمیرد، شهید مرده است، و پاداش او با خدا است، و شایستگی ثواب عمل صالحی را که در نیتش بوده خواهد یافت، و این نیت به جای شمشیر کشیدن او خواهد بود. و به درستی که هر چیزی را مدت و زمان معیّنی هست[1].

و بر این مطلب دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در روضهٔ کافی به سند خود از عبدالحمید واسطی آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ عرضه داشتم: أصلحک الله؛ به درستی که ما در انتظار این امر بازارهایمان را ترک گفتیم تا جایی که بیم آن می‌رود که بعضی از ما به گدایی افتند! حضرت ﷺ فرمود: ای عبدالحمید آیا می‌پنداری هر کس خودش را در راه خداوند وقف کرد، خداوند برایش راه درآمدی قرار نخواهد داد؟ چرا به خدای سوگند که خداوند برای او گشایشی پیش خواهد آورد، خداوند رحمت آرد بر بنده‌ای که أمر ما را إحیا نماید. عرض کردم: اصلحك الله، این مُرجِئَه[2] می‌گویند: بر ما باکی نیست که بر آنچه [از معتقدات] هستیم باشیم، تا هرگاه که آنچه شما می‌گویید فرا رسد پس ما و شما یکسان می‌شویم، فرمود: ای عبدالحمید آنها راست گفته‌اند، هر کس توبه کند خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و هر کس از روی نفاق و دورویی عمل کند خداوند بینی‌اش را به خاک بمالد، و هر کس أمر ما را إفشا سازد خداوند خونش را هدر می‌دهد، [و چنین افرادی را] خداوند بر اسلام ذبح خواهد کرد، همچنان که قصّاب گوسفندش را سر می‌بُرَد. راوی گوید: عرضه داشتم: پس در آن روز ما و مردم در آن

---

۱. نهج البلاغه، صبحی، خطبهٔ ۲۳۲ ص ۲۸۲

۲. مرجئه کسانی را گویند که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ را خلیفه چهارم شمارند، و آن حضرت را از مرتبه‌اش تأخیر دارند، و یا کسانی که پندارند ایمان، صرف عقیده است و هیچ گناهی به آن ضرر نرساند. یعنی عذاب را بر گناه تأخیر دهند. (مترجم)

مساوی هستیم؟ فرمود: خیر. شما ارکان زمین و فرمانروایان آن خواهید بود، در دین ما جز این نیست. عرض کردم: اگر پیش از آنکه قائم ﷺ را درک کنم بمیرم چه؟ فرمود: به درستی که هر کس از شما نظرش این باشد که: هرگاه قائم آل محمد ﷺ را دریابد او را یاری خواهد کرد، مانند کسی است که در حضور او با شمشیر خود جهاد کرده باشد[1]، و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است[2].

نیز بر این مقصود دلالت می‌کند آنچه سید نعمت الله جزائری ﷺ در کتاب شرح صحیفهٔ سجادیه به طور مرسل روایت آورده، عبارت سید جزائری این است: امام صادق ﷺ فرمود: «من خودم را از شهدای کربلا بیرون نمی‌دانم، و ثوابم را کمتر از آنان نمی‌شمارم، زیرا که در نیّت من یاری [دین و کمک به جدم حسین ﷺ] هست اگر آن روز را درک می‌کردم، و همچنین شیعیان ما شهیدانند هر چند که در رختخوابهایشان بمیرند. و آن حضرت ﷺ شیعیان را از الحاح کردن بر[3] ظهور صاحب الزمان و کشف احوال او نهی می‌نمود، و می‌فرمود: به خاطر نیّتهایتان ثواب کسی را دارید که در خدمت آن حضرت شهید شود هر چند که بر خوابگاههایتان بمیرید».

و از شواهد این معنی و تأکید آن است روایتی که ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی به سند صحیحی از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: «همانا بندهٔ مؤمن فقیر می‌گوید: پروردگارا به من روزی ده تا از کارهای نیک و گونه‌های خیر چنین و چنان کنم، پس اگر خدای عز و جل این را از روی نیّت درست از او بداند، برای او پاداشی می‌نویسد چنانکه

---

۱. اینکه حضرت فرموده: «و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است» دو معنی را محتمل است: یکی اینکه شهید در رکاب آن جناب را خدای تعالی ثواب دو شهید عطا می‌فرماید: یکی ثواب شهادت و دیگر ثواب تصمیم داشتن بر یاری آن حضرت. احتمال دوم: اینکه شهید در رکاب آن جناب بهتر از شهدای در خدمت دیگران است، لذا خداوند به کسی که در رکاب آن جناب شهید شده ثواب دو شهادت در خدمت امامان دیگر ﷺ را عطا می‌کند، به خاطر حکمتهایی که بر ما پوشیده است، و الله العالم. و این منافات ندارد با آنچه در روایت امام باقر ﷺ خواهد آمد، چون شاید آنچه در این حدیث ذکر گردیده ثواب کسی باشد که در عرصهٔ کارزار شرکت کند هر چند نه کسی را بکشد و نه کشته شود. تأمل کنید. (مؤلف)

۲. امکان دارد که نهی کردن حضرتش، نگاهی به پافشاری شیعیان ـ برای خروج قبل از رسیدن هنگام دعا بوده و نهی از پافشاری آنها به خاطر عدم ولادت حضرت صاحب الأمر ﷺ در زمان حضرت صادق ﷺ باشد. و ممکن است منظور از نهی پافشاری ایشان پافشاری بر خروج و قیام دیگر امامان باشد، به خاطر اینکه آنان ندانند امامی که خداوند به قیام فرمانش داده، امام دوازدهم است. (مؤلف)

۳. روضة الکافی، ۸۰، ح ۳۷.

اگر آن کارها را انجام می‌داد، خداوند کریم و رحمتش نامتناهی است[۱].

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی ـ که خداوند تعالی شأنه به فضل و منّتش او را از یاران صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه قرار دهد ـ می‌گوید: بدون تردید مؤمن مخلص اگر از خدای تعالی درخواست کند که فَرَج مولایش را نزدیک فرماید تا این بنده در رکاب آن جناب با کفّار جهاد نماید، و با نیّت خالص و راستینی تصمیم این کار را داشته باشد خدای تعالی ثواب جهاد در رکاب آن حضرت را به او می‌دهد، و او را مشمول عنایات خود می‌نماید، و این نزد اهل بینش روشن است به مدلول روایاتی که یاد آوردیم. و امّا فضیلت جهاد در رکاب آن حضرت: در اصول کافی از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ روایت آمده که فرمود: «هر کس قائم ما را درک کند و با آن حضرت خروج نماید و دشمن ما را بکشد پاداشی همچون پاداش بیست شهید برای او خواهد بود، و هر کس در رکاب قائم ما کشته شود همانند پاداش بیست و پنج شهید برای او خواهد بود»[۲].

می‌گویم: اگر تصمیم و نیّت مؤمن چنین باشد در زمان غیبت امامش ـ صلوات الله علیه ـ به این ثواب بزرگ نایل می‌گردد، بر حسب روایاتی که از ائمه اطهار ﷺ پیشتر گذشت.

سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت عجل الله فرجه بعد از فرائض؛ همه روزه؛ و هر جمعه

تجدید بیعت با آن حضرت ﷺ بعد از هر نماز از فرایض پنج‌گانه، یا در هر روز، و یا در هر جمعه، [از وظایف اهل ایمان است]. و سخن اول در معنی بیعت است، و دیگر در حکم آن، پس در اینجا دو مبحث است:

مبحث اوّل: معنی بیعت در لغت و شرع

گاهی بیعت و مبایعت به معنی هم عهدی و عقد بستن با یکدیگر به کار می‌رود.

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۸۵.

۲. اصول کافی، ۲ / ۲۲۲

چنانکه در مجمع البحرین آمده است: «مبایعت: معاقده و معاهده است، گویی هر کدام از دو طرف بیعت آنچه نزدش هست به دیگری واگذار کرده، و خود را کاملاً در اختیار او قرار داده است[۱].

و شیخ ابوالحسن شریف، شاگرد مجلسی دوم صاحب بحار، در کتاب مرآة الانوار و مشکاة الأسرار گفته: «و آن(=بیعت) عبارت است از معاقده و معاهده، گویی که هر کدام از آن دو، آنچه در توان دارد به دیگری واگذار کند، و خودش را خالص در اختیار دیگری قرار دهد»[۲].

می‌گویم: حاصل از معنی مبایعت آن است که: بیعت کننده ملتزم شده و عهد محکم و پیمان استوار بسته به اینکه شخصی راکه با وی بیعت نموده با جان و مال خود یاری کند، و از هیچ چیزی از آنچه مربوط به او هست در راه یاری و نصرت او دریغ ننماید، و جان و مال خود را در راه آن شخص نثار نماید. و بیعت به این معنی در دعای عهدی که برای هر روز روایت شده، و دعای عهدی که تا چهل بامداد روایت گردیده[۳] ـ و این دو را ان شاء الله تعالی خواهیم آورد ـ یاد شده است. و رسول خدا ﷺ همهٔ امّت را امر فرمود که به این گونه بیعت با امامان ؊ بیعت نمایند، چه کسانی که حاضر بودند و چه غایب، در خطبهٔ غدیر که در کتاب احتجاج[۴] روایت گردیده، و بدون شک بیعت کردن به این معنی از لوازم و علایم ایمان است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی‌یابد، پس مبایع در اینجا مؤمن است و مشتری خداوند عز و جل، از همین روی فرموده است: ﴿إِنَّ اللهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ﴾[۵]؛ خداوند از مؤمنین جانها و اموالشان را خریداری فرمود به اینکه بهشت را برای ایشان قرار دهد... . و خدای تعالی پیغمبران و رسولان را برای تجدید و تأکید این بیعت برانگیخت که هر کس با آنان بیعت کرد با خداوند بیعت نموده، و هر کس از ایشان روی گرداند از خدا روی گردانیده است. از همین

---

۱. مجمع البحرین، ۲ / ۳۴۵، ماده (بیع).
۲. مرآة الانوار، ۹۹.
۳. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.
۴. احتجاج، ۱ / ۶۶.
۵. سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۱۱

روی خداوند ـ جل شأنه ـ فرموده: ﴿إِنَّ الَّذینَ یُبَایعونَكَ إِنَّما یُبَایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنکُثُ عَلَی نَفْسِهِ وَمَنْ أَوفیٰ بِمَا عَاهَدَ علَیهُ اللهَ فَسَیُؤتیهِ أَجْراً عَظیماً﴾[1]؛ به درستی کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خداوند بیعت می‌کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت را نقض نماید در حقیقت بر زیان و هلاک خویش إقدام کرده و هر آنکه با خداوند عهد بسته وفادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد.

در این آیهٔ شریفه نیز دلالت بر این است که منظور از بیعت و مبایعه همان عهد مؤکّد و پیمان شدید با خدا و رسول او است، و به وفا کنندگان آن عهد و پیمان وعده فرموده که پاداش بزرگی به آنان خواهد داد. و این بیعت به دو امر تحقّق می‌یابد:

یکی: تصمیم قلبی محکم و ثابت بر اطاعت أمر امام ﷺ و یاری کردن او با نثار جان و مال، چنانکه در آیهٔ شریفه فرمود: (خداوند از مؤمنین جانها و اموالشان را خریداری فرمود...) که بر فروشنده واجب است آنچه را فروخته هرگاه خریدار از او مطالبه نماید به او تسلیم کند، و بی‌هیچ تأملی و تعلُّلی آن را تحویل دهد، و آنچه دل بر آن بسته آشکار سازد.

دوم: آنچه در باطن قصد نموده و دل بر آن نهاده همزمان با بیعت به وسیلهٔ زبان، اظهار نماید، و بدین ترتیب بیعت انجام می‌شود. همچنان که عقد بیع(=فروش) در سایر امور تحقق نمی‌یابد مگر به دو چیز: یکی: قصد إنشاء و تصمیم به ایجاد آن معامله مطابق آنچه فروشنده و خریدار در نظر دارند. دوم: به زبان آوردن آنچه آن دو دل بر آن بسته‌اند. و به این دو اصل فروش تحقق می‌یابد.

گاهی بیعت در مورد دست به دست هم زدن نیز به کار می‌رود. چنانکه در بعضی از اوقات بین عربها مرسوم و متداول بوده که پس از تمام شدن بیع یا بیعت دست به هم می‌دادند. و این اطلاق از فرمودهٔ خدای تعالی: (کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خداوند بیعت کرده‌اند دست خدا بر روی دست آنان است) استفاده می‌شود. چون لفظ (یَد = دست) بر آن دلالت دارد. اضافه بر اینکه آورده‌اند که اصحاب با دست زدن به دست رسول خدا ﷺ با آن حضرت بیعت می‌کردند.

---

۱. سورهٔ فتح، آیهٔ ۱۰

و در کتاب احتجاج در قضیهٔ وادار کردن مولایمان امیرالمؤمنین ﷺ بر بیعت با اوّلین غصب کنندهٔ خلافت ـ لعنه الله ـ آمده که: «سپس دست آن حضرت [امیرالمؤمنین ﷺ] را کشیدند در حالی که او دست خود را جمع می‌نمود، و آنقدر کشیدند تا این که آن را بر روی دست ابوبکر نهادند و گفتند: بیعت کن بیعت کن، و در مسجد صدا پیچید که: ابوالحسن بیعت کرد بیعت کرد...».

و نیز در احتجاج به روایت از مولایمان حضرت باقر ﷺ آمده که: «وقتی اُسامه وارد مدینه شد، چون دید که مردمان بر خلافت ابوبکر اجتماع کرده‌اند، به سوی علی بن ابی‌طالب ﷺ روان شد و به آن حضرت عرضه داشت: این چه وضعی است؟ علی ﷺ فرمود: چنین است که می‌بینی! اُسامه پرسید: آیا تو با او بیعت کرده‌ای؟ فرمود: آری ای اسامه، عرض کرد: آیا از روی طوع و به اختیار خود بیعت کردی یا از روی اجبار و اکراه؟ فرمود: خیر، بلکه از روی اکراه...»[1].

پس از آنچه یادآوردیم ظاهر گشت که اطلاق بیعت و مبایعه بر دست به هم دادن (صَفقه و مصافقه) متداول و معروف بوده است. و همچنین دست به هم دادن (صفقه) را در مورد بیعت کردن نیز به کار می‌برند، چنانکه اهل لغت یاد کرده‌اند، گویند: صفقةٌ رابحة یا خاسرة، یعنی: بیعتی سودمند یا زیانبار. و در حدیث آمده است: «بَارَكَ اللهُ فی صَفْقَةِ یَمینِكَ»؛ خداوند در دست به هم زدنت برکت دهد. و شاعر گوید:

الدهرُ سَاوَمَنِی عُمْرِی فـقلتُ له — ما بِعْتُ عُمْرِیَ بالدُّنیا وَ مَا فیها
ثـم اَشْـتَرَاه بـتدریجٍ بـلا ثَـمَنٍ — تَبَّتْ یَدَا صفقةٍ قَدْ خَابَ شاریها

زمانه در پی معاملهٔ عُمر من برآمد به او گفتم: عمرم را به دنیا و آنچه در آن است نفروشم. سپس به تدریج و بدون پرداخت بها آن را خریداری کرد. نفرین بر آن معامله‌ای باد که فروشنده‌اش زیانکار است.

و در کافی از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: «هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و صفقه(=بیعت) امام را بشکند، [در قیامت] دست بریده به سوی خدای عز و جل آید»[2].

---

۱. احتجاج، ۱ / ۱۱۵.
۲. اصول کافی، ۱ : ۴۰۵.

البته مخفی نماند که خود دست به هم زدن بیعت حقیقی نیست، بلکه این کار نشانهٔ وقوع و تمامیّت بیعت است، و ظاهراً به کار بردن بیعت و مبایعه بر صفقه و دست به هم زدن از باب نامیدن مسبَّب به اسم سبب می‌باشد. و اصل و حقیقت بیعت چنانکه محقَّق داشتیم: عهد و پیمان شدید و مؤکَّد است، و به آن است که آدمی به حقیقت در شمار اهل ایمان قرار می‌گیرد که بهشت را خریداری کرده‌اند. هر چند که با رسول خدا و امام ﷺ با دست بیعت نکرده باشد. همچنان که بیشتر مؤمنانی که در زمان امامان ﷺ بوده‌اند چنین وضعی داشته‌اند، و شاهد بر این مطلب را خواهیم آورد، منتظر تمام سخن بوده باش که این از موارد لغزش است. از خدای تعالی خواستاریم به برکت اهل بیت عصمت علیهم الصلاة و السلام ما را از لغزش محفوظ بدارد.

مبحث دوّم: در حکم بیعت

در اینجا باید گفت: بیعت به معنی اول بر همهٔ افراد از مرد و زن، برده و آزاد واجب است، بلکه ایمان جز به آن تحقُّق نمی‌یابد، چون اصل ایمان همان اِلتزام با دل و زبان به اطاعت فرمان پیغمبر و امام و تسلیم بودن به ایشان و یاری نمودن آنان با جان و مال می‌باشد. خدای عز و جل فرموده: ﴿النَّبِيُّ أولىٰ بالمُؤمنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾[1]؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و نیز خدای تعالی فرموده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوكَ فيمَا شَجَرَ بينَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾[2]؛ نه؛ به پروردگار تو سوگند که اینان به حقیقت ایمان نیاورند تا اینکه تو را در هر أمری که در میانشان پیش آید حاکم کنند سپس هیچ گونه اعتراضی از آنچه تو حکم کرده‌ای نداشته باشند و کاملاً تسلیم گردند. که تسلیم بودن به فرمان پیغمبر و امام در آنچه به جان و عزیزان و مال مربوط است، نشانهٔ تحقّق یافتن ایمان می‌باشد.

و از دلایل وجوب بیعت با تمام ائمه ﷺ روایتی است که در احتجاج در خطبهٔ روز غدیر روایت آمده که رسول خدا ﷺ مردم را به بیعت کردن با امیرمؤمنان و حسن و

---

۱. سورهٔ أحزاب، آیهٔ ۶.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۵.

حسین و امامان از فرزندان حسین ﷺ امر فرمود، و عهد و پیمان به اطاعت ایشان را به مردم تلقین کرد، با اینکه امامان ﷺ معاصر اهل آن زمان نبودند، و این نبود جز به خاطر وجوب التزام مردم با دل و زبان و تعهُّد و پیمان محکمشان به پیروی و یاری و نثار کردن جان و مال در راه آنان و فرمانبرداری از دستورات ایشان ﷺ[1] و به تمام آنچه تذکر دادیم رهنمون می‌گردد فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبناؤُكُمْ وَ إِخوانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَموَالٌ اقْتَرفْتُموهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَونَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَونَها أَحَبَّ اليكُمْ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يأتِيَ اللهُ بِأَمرِهِ وَاللهُ لا يَهدِي القَومَ الفَاسِقِينَ﴾[2]؛ بگو اگر پدران و پسران و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادی آن بیم دارید و مساکنی که مورد علاقهٔ شما است نزد شما محبوبتر از خدا و رسول او و جهاد در راه او است، پس منتظر باشید تا خداوند أمر خویش را برآورد و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

و این مطلب از جهت کمال وضوح و روشنی نیازی به آوردن دلیل و برهان ندارد، و بر آن دلالت می‌کند روایتی که از طریق عامّه در کتابهای مسلم[3] و بخاری و ربیع الأبرار زمخشری آمده که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس در حالی بمیرد که نسبت به امام مسلمین بیعتی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلیّت مرده است».

تجدید بیعت در هر روز

هرگاه آنچه را آوردیم دانستی می‌گوییم: مستحب است بیعت یاد شده هر روز تجدید گردد، به دلیل آنچه سید أجل علی بن طاووس در کتاب مصباح الزّائر، و دیگر علمای ما نیز در کتابهای خود یاد کرده‌اند اینکه از جمله اموری که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح خوانده شود این دعا است: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَولایَ صَاحِبَ الزَّمانِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيهِ عَنْ جَمِيعِ المُؤْمنينَ وَالمُؤمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الأَرْضِ وَمَغَارِبِها وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا

---

۱. احتجاج، ۱ / ۷۴، حدیث غدیر.

۲. سوره توبه، آیه ۲۴

۳. صحیح مسلم، ۳ / ح ۱۴۷۸؛ صحیح بخاری، ۲ / ۱۳؛ ربیع الأبرار، ۴ / ۲۲۱.

حَیِّهِمْ وَ مَیِّتِهِمْ وَ عَنْ وَالِدَیَّ وَ وُلْدِی وَ عَنِّی مِنَ الصَّلَوَاتِ وَ التَّحِیّاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللهِ وَ مِدَادَ کَلِمَاتِهِ وَ مُنْتَهی رِضَاهُ وَ عَدَدَ ما أحْصَاهُ کِتَابُهُ وَ أحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ اللَّهُمَّ [إنّی] أُجَدِّدُ لَهُ فی هٰذا الیَوْمِ وَ فی کُلِّ یَوْمٍ عَهْداً وَ عَقْداً وَ بَیْعَةً لَهُ فی رَقَبَتِی اللَّهُمَّ کَمَا شَرَّفْتَنِی بِهَذَا التَّشْرِیفِ وَ فَضَّلْتَنِی بِهٰذِهِ الفَضِیلَةِ وَ خَصَصْتَنِی بِهٰذِهِ النِّعْمَةِ فَصَلِّ عَلیٰ مَوْلَایَ وَ سَیِّدِي صاحبِ الزَّمَانِ وَ اجعلْنِی مِنْ أشیَاعِهِ وَ أنصَارِهِ وَ الذَّابِّینَ عَنْهُ وَ اجْعَلْنِی مِنَ المُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ یَدَیهِ طائِعاً غَیْرَ مُکْرَهٍ فی الصَّفِّ الَّذِی نَعَتَّ أهْلَهُ فی کِتَابِكَ فَقُلْتَ صَفّاً کَأنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ عَلَی طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ وَ آلِهِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ اللَّهُمَّ إنَّ هٰذِهِ بَیْعَةٌ لَهُ فِی عُنُقِی إلیٰ یَوْمِ القِیٰمةِ»؛ بار خدایا بر مولایم صاحب الزمان ـ صلوات الله علیه ـ درودها و سلامها فرست از سوی تمامی مؤمنین و مؤمنات که در مشرقها و مغربهای زمین و در خشکی و دریا و کوه و صحرای عالمند، زنده و مردهٔ آنها و از والدین من و فرزندانم و از جانب خودم درودها و تحیتها فرست به وزن عرش إلهی و به مقدار مداد کلمات او، و به نهایت خشنودی خداوند، و به شمار آنچه کتاب (آفرینش) او در برگرفته و علم او احاطه نموده است. خدایا من در این روز و در هر روز برای او تجدید می‌کنم عهد و عقد و بیعتی را که برگردن گرفته‌ام، بار خدایا همچنان که مرا به این شرافت مشرّف کردی، و به این امتیاز برتری دادی و به این نعمت اختصاص بخشیدی پس بر سرور و سالار من صاحب الزمان درود فرست و مرا از شیعیان و یاوران و حامیان آن جناب قرار ده، و مرا از شهید شدگان در رکاب حضرتش با کمال شوق بدون هیچ إکراه مقرّر فرمای در آن صف لشکری که اهل آن را در کتاب خویش وصف کردی و فرمودی: صَفّی همچون بنایی محکم و استوار هستند، در راه اطاعت تو و اطاعت رسول تو و خاندان او؛ بار خدایا این بیعت برای او به گردن من است تا روز قیامت[1].

مرحوم مجلسی در مزار بحار پس از ذکر این عهد گوید: در بعضی از کتب قدیمه دیده‌ام که بعد از این دعا: دست راست خود را بر دست چپ بزنند مثل دست زدن در بیعت[2].

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.

۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۰، باب ۷.

و نیز مستحب است تجدید این بیعت پس از هر نماز واجب، به روایتی که از امام صادق ﷺ آمده، و در کتاب صلاة بحار از کتاب الإختیار سید ابن الباقی نقل شده[1]، که ما آن روایت و دعا را در اول بخش ششم از این کتاب آوردیم.

دعای عهد

و از جمله دعاهای رسیده که مشتمل بر تجدید بیعت برای حضرت صاحب الأمر عجل الله فرجه است، روایتی است که سید بن طاووس و غیر او به سندهایشان از مولایمان حضرت امام صادق ﷺ آورده‌اند که فرمود: هر کس چهل روز این دعا را بخواند از یاوران حضرت قائم ﷺ خواهد بود، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب آن جناب جهاد نماید، و به شمارهٔ هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته می‌شود، و هزار کار بد از او محو می‌گردد. آن دعا چنین است:

بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم

اللّٰهُمَّ رَبَّ النورِ العَظیمِ وَرَبَّ الكُرسيِّ الرَّفیعِ وَرَبَّ البَحرِ المَسْجُورِ وَمُنزِلَ التَّوراةِ وَالإنجیلِ وَالزَّبورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالحَرُورِ وَمُنْزِلَ القُرآنِ العَظیمِ وَرَبَّ المَلائكةِ المُقَرَّبینَ وَالأنْبیاءِ وَالمُرْسَلینَ اللّٰهُمَّ إنّی أسألُكَ بوَجْهِكَ الكَریمِ وَبنُورِ وَجْهِكَ المُنیرِ وَمُلْكِكَ القَدیمِ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ أسألُكَ باسْمِكَ الَّذِی أشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰواتُ وَالأرَضُونَ وَبِاسْمِكَ الَّذِی یَصْلَحُ بِهِ الأوَّلُونَ وَالآخِرُونَ یَا حَیُّ قَبلَ كُلِّ حَیٍّ یَا حَیُّ بَعْدَ كُلِّ حَیٍّ یَا حَیُّ حینَ لا حَیُّ یَا مُحییَ المَوتىٰ وَمُمیتَ الأحیاءِ یَا حَیُّ لا إلٰهَ إلّا أنْتَ. اللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَا الإمَامَ الهَادِیَ المَهْدِیَّ القائمَ بأمْرِكَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ وَعَلىٰ آبائهِ الطّاهِرِینَ عَنْ جَمیعِ المؤمنینَ وَالمُؤمِنَاتِ فی مَشَارِقِ الأرْضِ وَمَغارِبها وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَعَنّی وَعَنْ وَالِدَیَّ وَوُلْدِی وَإخْوَانِی مِنَ الصَّلَواتِ زِنَةَ عَرْشِ اللهِ وَمِدادَ كَلِمَاتِهِ وَمَا أحْصَاهُ عِلْمُهُ وَأحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ. اللّٰهُمَّ إنّی أُجَدِّدُ لَهُ فی صَبیحَةِ یَومی هٰذا وَمَا عِشْتُ مِنْ أیّامِ حَیَاتی عَهْداً وَعَقْداً وَبیعةً لَهُ فی عُنُقِی لا أحُولُ عَنْهَا وَلا أزُولُ أبداً اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أنْصَارِهِ وَأعْوَانِهِ وَالذّابّینَ عَنْهُ وَالمُسارِعینَ الیهِ فی قَضَاءِ حَوَائجِهِ وَالمُمْتَثِلینَ لِأوَامِرِهِ وَنَواهِیهِ وَالمُحامینَ عَنْهُ وَالسّابِقینَ إلى إرَادَتِهِ

---

۱. بحار الانوار، ۸۶ / ۶۱، باب ۳۸، ح ۶۹

وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيهِ. اللَّهُمَّ إِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْماً فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَزِراً كَفَنِي شَاهِراً سَيْفِي مُجَرِّداً قَنَاتِي مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الحَاضِرِ وَ البَادِي. اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الغُرَّةَ الحَمِيدَةَ وَ اكْحُلْ نَاظِرِي بِنَظْرَةٍ مِنّي إِلَيْهِ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ أَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَ اسْلُكْ بِي مَحجَّتَهُ وَ أَنْفِذْ أَمْرَهُ وَ اشْدُدْ أَزْرَهُ وَ اعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الحَقُّ: ﴿ظَهَرَ الفَسَادُ فِي البَرِّ وَ البَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَ ابْنَ وَلِيِّكَ وَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ المُسَمَّىٰ بِاسْمِ رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ حَتّى لَا يَظْفَرَ بِشيءٍ مِنَ البَاطِلِ إِلّا مَزَّقَهُ وَ يُحِقَّ الحَقَّ وَ يُحَقِّقَهُ وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِكَ وَ نَاصِراً لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِراً غَيْرَكَ وَ مُجَدِّداً لِمَا عُطِّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَ مُشَيِّداً لِمَاوَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ المُعْتَدِينَ. اللَّهُمَّ سُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمّداً صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ بِرُؤْيَتِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ وَ ارْحَمْ اسْتِكانَتَنَا بَعْدَهَ. اللَّهُمَّ اكْشِفْ هذِهِ الغُمَّةَ عَنْ الأُمَّةِ بِحضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرِيهُ قَرِيباً بِرَحْمَتِكَ يا أَرحَمَ الرَّاحِمِينَ. و در بعضی از روایات است که: سپس سه مرتبه دستت را بر ران راستت می‌زنی و سه بار می‌گویی: **العَجَلَ العَجَلَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمانِ.**

ترجمهٔ دعای عهد: به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر، بار خدایا، ای پروردگار نور با عظمت، و ای پروردگار کرسی با رفعت، و ای پروردگار دریای خروشان، و نازل کنندهٔ تورات [بر موسی ﷺ] و إنجیل [بر عیسی ﷺ] و زبور [بر داوود ﷺ] و ای پروردگار سایه و آفتاب، و ای نازل کنندهٔ قرآن با عظمت، و ای پروردگار فرشتگان مقرَّب و پیغمران و رسولان، بار خدایا از تو درخواست دارم به ذات بزرگوارت و به نور جمالت که فروزندهٔ همهٔ عالم است، و به ملک أزلی و قدیمت ای زندهٔ پایندهٔ ابدی از تو مسئلت می‌نمایم به آن اسم تو که آسمانها و زمینها به آن روشنی یافت، و به آن اسم تو که اولین و آخرین به آن اصلاح و سامان یابند، ای زندهٔ (ازلی) پیش از هر زنده، ای زندهٔ (ابدی) پس از هر زندهٔ (فانی) ای زنده هنگامی که هیچ زنده‌ای نباشد، ای زنده کنندهٔ مردگان و میرانندهٔ زندگان، ای زنده‌ای که هیچ معبود حقی جز تو نیست. بار خدایا مولایمان امام هادی اُمت، مهدی آل محمد ﷺ، قیام کننده به امرت ـ که درودهای خداوند بر او و بر پدران پاک او باد ـ

را از سوی تمام مؤمنین و مؤمنات که در مشرقها و مغربهای زمین، صحرا و کوه، خشکی و دریا هستند، و از جانب من و پدر و مادرم و فرزندان و برادرانم درودها و تحیّتها فرست به وزن عرش خداوند و به مقدار مداد کلمات او و آنچه علم او إحصا کرده و کتاب (آفرینش) او بر آن إحاطه نموده است، بار خدایا من در بامداد این روز و تمام دوران زندگانیم، عهد و عقد و بیعتی که از آن حضرت بر گردن دارم با او تجدید می‌نمایم، که هرگز از آن عهد و بیعت برنگردم و بر آن پایدار بمانم، بار خدایا مرا از انصار و یاران آن حضرت و مدافعان از حریم مقدس او، و شتابندگان در پی انجام مقاصدش، و امتثال کنندگان دستورات و اوامر و نواهیش، و حمایت کنندگان از وجود شریفش، و سبقت جویان به سوی خواسته‌اش و شهید شدگان در رکاب و در حضور حضرتش قرار ده، خداوندا اگر میان من و [ظهور] او مرگ که بر بندگانت قضای حتمی قرار داده‌ای، جدایی انداخت، پس مرا از قبرم برانگیز در حالی که کفنم را بر کمر بسته شمشیرم را از نیام برکشیده، دعوتِ دعوت کننده در هر شهر و دیار را اجابت نموده باشم، بار خدایا آن طلعت زیبای کامل و روی درخشان پسندیده را به من بنمایان و دیده‌ام را یک نظر بر آن چهرهٔ تابناک با سرمهٔ نور روشن ساز، و فَرَجش را تعجیل و خروجش را آسان و راهها را در پیش رویش باز کن، و مرا در مسیر آن جناب سلوک ده، و فرمانش را نافذ و پشتوانه‌اش را محکم و بلادت را ای خدا به [دست] او معمور و بندگانت را زنده بگردان، که تو خود فرمودی و گفتهٔ تو حق است که: (فساد و تباهی در خشکی و دریا آشکار شد به سبب آنچه دستهای مردم کسب کرد) پس خداوندا [اکنون که زمین پر از فساد گردیده] برای ما ظاهر کن ولیّ خود و زادهٔ ولیّ تو، و فرزند دختر پیغمبرت را که هم نام رسول تو ﷺ می‌باشد، تا به هیچ باطلی دست نیابد مگر اینکه آن را از هم بپاشد و حق را بر پا و محقّق سازد، و ای خدا، آن جناب را پناهگاه ستمدیدگان از بندگانت قرار ده، و یاور کسانی که جز تو یار و ناصری ندارند، و تجدید کنندهٔ آنچه از احکام کتاب تو تعطیل گردیده، و استحکام بخش آنچه از شعائر دینت و سنتهای پیغمبرت محمد ﷺ وارد شده، بار خدایا و او را از کسانی قرار ده که از آسیب تجاوزگران حفظ فرموده‌ای، و پیغمبرت ﷺ را به دیدار او شاد و مسرور و پیروان آن حضرت را در دعوت [به حق] خوشحال گردان، و به بیچارگی

ما پس از [غیبت] او رحم کن، بار خدایا این غم [بزرگ دوری و هجران و پردهٔ غیبت او] را با ظهورش از این امت برطرف ساز، و ظهورش را بر ما تعجیل فرمای که آنان [مخالفان] فَرَج آن بزرگوار را دور می‌پندارند و ما آن را نزدیک می‌دانیم، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان [این دعا را اجابت فرمای].

تجدید بیعت در هر جمعه

و مستحب است عهد و بیعت با آن حضرت ﷺ در هر جمعه تجدید و تازه گردد، نظر به روایتی که پیشتر آوردیم اینکه فرشتگان هر جمعه در بیت المعمور جمع می‌شوند، و عهد ولایت امامان ﷺ را تجدید می‌نمایند، اضافه بر دعایی که از حضرت سیّد العابدین ﷺ روایت آمده و بر این مطلب مشتمل است. این دعا را در کتاب ابواب الجنّات فی آداب الجمعات یاد کرده‌ایم، اضافه بر اینکه روز جمعه روزی است که خداوند بر ولایت آنان ﷺ از جهانیان پیمان گرفته است، ـ چنانکه روایت آن را در همان کتاب آورده‌ایم ـ و اضافه بر اینکه روز جمعه به آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ اختصاص بیشتری دارد، از چند جهت که در بخش ششم همین کتاب قبلاً یادآور شدیم. و نیز شایسته است در روز جمعه بیشتر به این امر اهتمام شود، به سبب آنچه از روایات وارد آمده که در آن روز ثواب کارهای نیک، مضاعف می‌شود، و بدون تردید این بیعت از بهترین و مهمترین حسنات و کاملترین و تمام‌ترین عبادات است، چنانکه بر پویندگان راه ایمان و کمال و یقین پوشیده نیست.

حکم بیعت به معنی دوم

و امّا حکم بیعت به معنی دوم: یعنی دست دادن، اوّل سخن دربارهٔ حکم آن در زمان حضور امام ﷺ است و دوم دربارهٔ زمان غیبت آن حضرت. در زمان حضور معصوم بدون تردید بیعت به معنی یاد شده واجب است، البته در صورتی که امام ﷺ آن را بخواهد و طلب کند، که از هر کس این بیعت را بخواهد و او را به آن فرا خواند بر او واجب است امتثال نماید، چون أمر او ﷺ مقتضی وجوب است، که اگر کسی را أمر فرماید تا با خود آن

حضرت، یا با دیگری که آن جناب او را نایب خاص خود قرار داده، بیعت کند، واجب است که فرمان آن جناب را اطاعت نماید، از همین روی وقتی پیغمبر ﷺ در روز غدیر و غیر آن مسلمانان را به بیعت کردن با امام ؑ به معنی یاد شده فرا می‌خواند، به اجابت فرمان آن حضرت، مبادرت می‌ورزیدند و به آن سبقت می‌جستند، و در این شبهه‌ای نیست. امّا اگر در زمان حضور معصوم ؑ شخص غیر معصومی به بیعت خودش فرا خواند آیا جایز است دعوتش اجابت گردد یا نه؟ در اینجا می‌گوییم: اگر آن شخص به طور خاص از سوی امام ؑ نصب شده باشد، و امام فرمان دهد که با او بیعت شود، واجب است اجابت گردد و با او بیعت شود، چون بیعت با او در واقع بیعت با امام ؑ است، و أمر آن حضرت مقتضی وجوب می‌باشد. ولی اگر به طور خاص نصب نشده، و امام ؑ به بیعت کردن با او امر نفرموده باشد، بیعت کردن با او جایز نیست، خواه مردم را به بیعت با خودش ـ و برای خودش ـ فرا خواند، یا به عنوان نیابت از امام ؑ از مردم بیعت بخواهد و مدّعی شود که بیعت با او بیعت با امام ؑ است. دلیل بر جایز نبودن آن ـ اضافه بر اینکه امور شرع متوقف بر دریافت از شارع است، و اینکه در زمان امامان ؑ چنین چیزی نبوده که مؤمنین با غیر امامان ؑ به عنوان نیابت از ایشان بیعت کنند و اینکه نهی شده از پیروی کردن از غیر امامان ؑ که مردم را به بیعت کردن با خود فرا می‌خواندند ـ این است که: آن بیعت از لوازم ریاست عامّه، و از آثار سلطنت مطلقه و کلیّه بر مردم می‌باشد، چون دانستی که ریشهٔ معنی آن: تعهّد و التزام به ریاست او است، و بیعت با او لازم می‌باشد، و بیعت کننده تحت تسلّط حکومت و ریاست او قرار می‌گیرد، و می‌بایست مطیع دستورات آن رئیس گردد، و مال و جان خود را در راه یاری او نثار کند. و نزد ما هیچ شبهه‌ای نیست در اینکه ریاست عامّه و ولایت مطلقه و حکومت کاملهٔ کلیّه از سوی خدای عز و جل به حضرت محمد رسول خدا ﷺ و امامان دوازده گانه. جانشینان بر حق آن جناب ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ اختصاص یافته است. خدای عز و جل فرموده: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنينَ من أَنْفُسِهِمْ﴾[1]؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و خدای تعالی فرموده: ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمنوا الَّذينَ يُقيمونَ الصَّلاةَ

---

۱. سوره احزاب، آیه ۶.

وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾[1]؛ همانا فقط ولیّ شما خداوند و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را بپامی‌دارند و در حال رکوع [به مستمندان] زکات می‌دهند. و نیز فرموده: ﴿يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أطيعُوا اللهَ وَ أطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الأمرِ مِنكُمْ﴾[2]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدای را و اطاعت کنید رسول خدا و اولو الأمر خودتان را. و روایاتی که بر این معنی دلالت دارد بیش از آن است که به شمار آید، قسمتی از آنها در اصول کافی و بصائر الدرجات ذکر گردیده است. و در دعای حضرت سیّد الساجدین ﷺ برای روز جمعه و دو عید فطر و قربان آمـده: «اللَّهُمَّ إنَّ هٰذا المَقامُ لِخُلَفَائِكَ وَ اَصْفِيائِكَ وَ مَوَاضِعِ أُمَنائِكَ فِى الدَّرَجَةِ الرَّفيعَةِ الَّتى اَخْتَصَصْتهم بها قد ابتَزُّوهَا»[3] بار خدایا این جایگاه و مقام [رهبری خلق و امامت جمعه و عید] مخصوص خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو است، و جایگاههای اُمنای تو ضمن درجه و پایهٔ بلندی است که به آنان اختصاص داده‌ای، [دشمنان] آن را از ایشان ربودند...[4].

و بنابر آنچه بیان کردیم ظاهر شد که بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام جایز نیست، چون اگر با غیر ایشان ﷺ بیعت نماید در منصبی که خدای تعالی به آنان اختصاص داده شریک قائل شده، و به مخالفت با برگزیدهٔ خداوند و حکومت او برخاسته است. خدای عز و جل فرموده است: ﴿وَ مَا كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إذا قضى اللهُ وَ رَسُولُهُ أمراً أنْ يكُونَ لَهُمُ الخِيَرةُ مِنْ أمرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُبيناً﴾[5]؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که اگر خدا و رسول او حکمی کنند خلاف آن را اختیار کند، و هر کس خدا و رسول او را معصیت نماید، همانا دانسته به گمراهی سختی افتاده است. و در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَ لَقَدْ أُوحِىَ إلَيكَ وَ إلىٰ الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الخَاسِرِينَ﴾[6]؛ و همانا به تو و به پیغمبرانی که پیش از تو بودند وحی شده که

---

۱. سوره مائده، آیه ۵۸.
۲. سوره نساء، آیه ۵۹
۳. صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.
۴. صحیفه سجادیه، دعای ۴۸
۵. سوره احزاب، آیه ۳۶
۶. سوره زمر، آیه ۶۵

اگر شرک آوری عملت محو و نابود می‌گردد و سخت از زیانکاران خواهی بود. روایاتی آمده که منظور این است: اگر در ولایت، غیر از علی ﷺ را با او شریک سازی... این روایات در البرهان[1] و غیر آن ذکر شده‌اند.

و از آنچه یاد آوردیم روشن شد که بیعت کردن با هیچ کس از مردم جایز نیست، از علما باشند یا از غیر علما، خواه به طور استقلال و خواه به عنوان نیابت آنان از امام ﷺ در زمان غیبت آن حضرت، به جهت آنچه پیشتر گفتیم که این از لوازم و ویژگیهای ریاست عامّه و ولایت مطلقه و حکومت کلّیه آن جناب می‌باشد، زیرا که بیعت با او بیعت با خداوند است، همچنان که در خطبهٔ غدیر و غیر آن آمده، پس هر که با او بیعت کند با خدای تعالی بیعت کرده و هر کس از او روی گردانید، از خداوند روی گردانیده است.

و بر جایز نبودن بیعت با غیر آن حضرت دلالت می‌کند ـ اضافه بر آنچه دانستی که این از ویژگیهای امام است و اینکه امور شرع توقیفی است [متوقف بر دریافت از شارع می‌باشد] ـ روایتی که در بحار و مرآة الانوار از مفضّل بن عمر از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: «ای مفضّل هرگونه بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم ﷺ بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است، خداوند کسی که این بیعت را انجام دهد و کسی که با او بیعت شود را لعنت کند...»[2]. و این حدیث چنانکه می‌بینید صریح است در اینکه بیعت کردن با غیر امام ﷺ جایز نیست، بدون تفاوت بین اینکه بیعت شونده فقیه باشد یا غیر فقیه، و بدون تفاوت بین اینکه بیعت برای خودش باشد یا به عنوان نیابت از امام ﷺ. و مؤیّد آنچه یاد آوردیم که بیعت به معنی مذکور از ویژگیهای امام و لوازم ریاست عامّه و ولایت مطلقهٔ آن بزرگوار است، و برای غیر آن حضرت جایز نیست چند أمر می‌باشد، از جمله:

۱ ـ اینکه معهود نبوده و نقل نشده که در زمان یکی از امامان ﷺ بیعت کردن در بین اصحابشان متداول بوده باشد، و نیز در بین سایر مؤمنانی که در زمان آنان بوده‌اند [به هیچ وجه متعارف نبوده است].

---

۱. تفسیر البرهان، ۴ / ۸۳.

۲. بحار الانوار، ۵۳ / ۸.

۲ ـ اینکه از امامان ﷺ روایتی نرسیده که به بیعت کردن با غیر خودشان از اصحاب به عنوان نیابت از آنان اجازه داده باشند.

۳ ـ این بیعت در گفتار و نوشته‌ها و کتابهای علما دیده نشده، و از آداب و أحوال و کارهای ایشان نقل نگردیده، بلکه در بین سایر مؤمنین نیز از زمان امامان ﷺ تا زمان ما چنین چیزی معهود نبوده که با کسی به عنوان اینکه بیعت با او بیعت با امام ﷺ است بیعت کنند.

۴ ـ رسول خدا ﷺ وقتی خواستند برای امیرالمؤمنین ﷺ بیعت بگیرند، و دیدند که دشوار است همهٔ مؤمنین به آن حضرت دست بدهند، أمر فرمودند که مؤمنین با زبان عهد و بیعت خود را اظهار کنند، و به آنان امر نکردند که به شخص دیگری از اصحاب صالح و خواص ایشان دست بدهند به عنوان نیابت از امیرالمؤمنین ﷺ، با اینکه این کار امکان داشت، و حدیث آن در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی یاد گردیده است[1]، هر کس مایل است به آنجا مراجعه کند.

۵ ـ وقتی رسول خدا ﷺ مکّه را فتح کردند، و با مردها بیعت فرمودند، هنگامی که زنان مؤمنه آمدند که با آن حضرت بیعت کنند، فرموند: من با زنان مصافحه نمی‌کنم، و امر فرمود ظرف آبی آوردند، و دست خود را در آن فرو برده سپس آن را بیرون آوردند، آنگاه به زنان فرمودند: دستهایتان را در این آب فرو برید که همین بیعت است.

این حدیث و احادیث دیگری به مضمون آن در کافی و برهان و کتابهای دیگر آمده، و وجه استناد و استشهاد به آن اینکه پیغمبر اکرم ﷺ به زنان رخصت نداد که با یکی از بانوان مؤمنه صالحه دست بدهند به عنوان اینکه دست دادن به آنها به نیابت از رسول خدا ﷺ، دست دادن به خود آن حضرت است.

۶ ـ آنچه از مجلسی ﷺ گذشت که در بحار پس از ذکر دعای تجدید عهد و بیعت در زمان غیبت گوید: «در بعضی از کتب قدیمه دیده‌ام که بعد از این دعا دست راست خود را بر دست چپ بزند مثل دست زدن در بیعت»[2]. ببینید چگونه جایز دانسته‌اند که یک

---

۱. الاحتجاج، ۱ / ۶۶، حدیث الغدیر.

۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱، باب ۷.

دست خود را بر دست دیگر بزند، ولی جایز ندانسته‌اند که به دیگری دست بدهد.

۷ـ در احتجاج از مولایمان حضرت باقر ؑ آمده که پس از یاد آوردن ماجرای غدیر و خطبهٔ پیغمبر اکرم ﷺ و بیعت گرفتن برای امیرالمؤمنین ؑ فرمود: «و بیعت و دست دادن تا سه روز ادامه داشت و هرگاه گروهی بیعت می‌کردند رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «الحمدُللهِ الَّذی فَضَّلَنَا عَلىٰ جَمیعِ العالَمین»؛ حمد خدای را که ما را بر همهٔ عالمیان برتری داد. امام باقر ؑ فرمود: و دست دادن [هنگام بیعت] سنّت و مرسوم شد، و بسا کسی که استحقاق این مقام را ندارد و آن را به کار برد»[1].

می‌گویم: از تمامی آنچه یاد آوردیم و غیر اینها یقین حاصل می‌شود که بیعت بدان صورت که میان پیامبر و اصحابش واقع شد یعنی دست به دست رسول خدا دادن، از ویژگیهای پیغمبر و امام معصوم است، و برای هیچ کس جایز نیست متصدّی آن شود، مگر کسی که پیغمبر یا امام او را در این کار نایب خود قرار داده باشند، که در این أمر وکیل شود مانند وکالت در سایر أمور.

اگر بگویید: بنابر قول به اینکه ولایت عامّه برای فقیه ثابت است می‌توان گفت فقها، جانشینان و نایبان امام ؑ هستند، پس جایز است از مردم بیعت بگیرند به عنوان نیابت از امام ؑ، و جایز است مردم با آنان بیعت نمایند و دست به دست آنها بفشارند.

می‌گویم: اوّلاً: ولایت عامّه برای فقیه ثابت نیست[2]. ثانیاً: بر فرض که ولایت عامّه برای فقیه ثابت باشد در اموری است که اختصاص به پیغمبر و امام نداشته باشند، در صورتی که از دلایل و شواهدی که از روایات ظاهر است ـ چنانکه یاد کردیم ـ بیعت با آن شکل و طرز خاص، به پیغمبر و امام اختصاص دارد، و نایب عام را نشاید که در این أمر از ایشان نیابت کند، و این نظیر جهاد است که جز در زمان حضور امام ؑ و به اجازهٔ او جایز نیست، و نظیر برپا کردن نماز عید فطر و قربان است که بر امام واجب است، و نظیر اینکه روش امامان ؑ در غذا خوردن و معاشرت و لباس هنگامی که تسلّط یابند و

---

۱. الاحتجاج، ۱ / ۸۴ خطبه غدیر.

۲. برای آشنایی با آراء فقها در موضوع ولایت فقیه به کتاب حاکمیت در اسلام: نوشته: سید محمد مهدی موسوی خلخالی رجوع نمایید.

حکومت به دستشان رسد، همان روش امیرالمؤمنین ﷺ خواهد بود ـ چنانکه در چندین روایت آمده که آوردن آنها مایهٔ طولانی شدن مطلب است ـ و نظیر جایز بودن ایثار در حالی که زن و فرزند در حال احتیاج و اضطرار باشند، و مانند مکروه نبودن غذا خوردن با دست چپ و مانند اینها که به پیغمبر ﷺ و امام ﷺ اختصاص دارند. ثالثاً: بر فرض که اختصاص داشتن بیعت به پیغمبر و امام ثابت نباشد، در صورتی جایز است فقیه متصدّی کاری گردد که مشروع بودن آن ثابت شود، و مشروع بودن بیعت با غیر معصوم یا نایب خاص او که مأمور است برای معصوم از مردم بیعت بگیرد، ثابت نیست.

اگر بگویید: مشروع بودن آن را با آیاتی که بر رجحان پیروی کردن و تأسّی جستن به پیغمبر ﷺ دلالت دارند، می‌توان اثبات کرد، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿قُل إنْ كُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُوني﴾[1]؛ بگو [ای پیامبر] اگر خداوند را دوست می‌دارید پس از من پیروی کنید. و فرموده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَاليومَ الآخِرَ﴾[2]؛ به درستی که شما را در پیروی از رسول خدا الگوی خوبی هست برای کسی که به خداوند و روز باز پسین امیدوار باشد. و مانند این آیات... .

وجه استدلال اینکه: آیات دلالت دارند بر خوبی و پسندیده بودن پیروی از أفعال و کارهای پیغمبر ﷺ، و از جمله کارهای آن حضرت که به شهادت آیات و روایات از او صادر گشته: بیعت گرفتن از مؤمنین و مؤمنات می‌باشد، پس برای آنان مستحب است که در بیعت و دست دادن به آن حضرت ﷺ تأسّی جویند و إقتدا نمایند.

گویم، نخست: دلالت داشتن آیات یاد شده بر وجوب یا استحباب تأسّی و پیروی در تمام أفعالی که از آن جناب صادر شده معلوم نیست، چنانکه در جای خود تحقیق کرده‌ایم، بلکه ظهور دارند در وجوب ایمان به آن حضرت و به کار بستن أمر و نهی آن بزرگوار، و اگر تفصیل مطلب را در اینجا بازگو کنیم از مقصود و منظور اصلی خود دور می‌افتیم.

دوّم: بر فرض که دلالت آن آیات را بر پسندیده بودن متابعت و پیروی از آن حضرت

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

به طور مطلق ثابت بدانیم، می‌گوییم: در صورتی دلالت می‌کند که کاری که از آن جناب صادر گردیده، به همان نحو انجام دهیم، و در موضوع مورد بحث ما این کار نشدنی است، چون بیعتی که در زمان آن حضرت ﷺ صادر گشت مقیّد بود به اینکه دست در دست آن جناب نهاده شود، یا به فرمان ایشان بیعت انجام می‌شد، همچنان که بیعت با مسلم بن عقیل ؑ به دستور مولایمان امام حسین ؑ بود. ولی در زمان ما و مانند آن، دلیلی بر جایز بودن بیعت به گونهٔ دست به دست دیگری زدن، وجود ندارد، پس این کار از بدعتهای حرامی است که مایهٔ لعنت و پشیمانی است، و با این بیان وجه فرمایش مولایمان حضرت صادق ؑ در حدیثی که پیشتر از مفضّل آوردیم اینکه: «هر بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم ؑ بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است...» معلوم می‌شود. و از آنچه یاد کردیم فساد پندار یکی از علمای زنجانی ظاهر می‌شود که در کتاب صیغ العقود خود إستحباب بیعت کردن با فقها را حتمی دانسته، و صیغه‌ای برای عقد بیعت درست کرده، و در اینکه بیعت از عقدهای جایز است یا لازم بحث نموده است!. و از دلایل مردود بودن پندار او اینکه در آغاز سخن خودش اعتراف کرده که عقد بیعت و صیغهٔ آن در کتب هیچ یک از متقدمین و متأخرین یاد نشده است.

می‌گویم: ای خوانندهٔ هوشمند دانا ببین آیا می‌توان تصور کرد که همهٔ علما از زمان معصومین ؑ تا زمان ما از چنین مطلبی که نام آن در قرآن مجید و اخبار متعددی آمده، غفلت کنند، با اینکه آن مطلب چیزی باشد که عموم نسبت به آن ـ به طور واجب یا مستحب ـ وظیفه و تکلیف داشته باشند؟ و هیچ کدام از آنان (علما) از آن یادی به میان نیاورند، و در گفتگوها و مباحث آنها سخنی دربارهٔ آن شنیده نشود، و در مجالس و محافل خود آن را عنوان ننمایند؟ آیا جز به خاطر این است که دست به دست دیگری دادن به عنوان بیعت جایز نیست، مگر اینکه معصوم باشد یا نایب خاص او؟ و آیا جز به خاطر این است که همگی در این رأی متّفقند به طوری که هیچ یک از آنان به صورت احتمال هم آن را ذکر ننموده، چنانکه در بسیاری از مسائل فقهی شیوهٔ آنها است. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از خطا و لغزش در گفتار و کردار محفوظ بدارد.

و چون کتاب این شخص فارسی است چنین دیدیم که حاصل سخنش را در اینجا به

زبان عربی بیاوریم، پس می‌گوییم: برای استحباب بیعت در این زمان و مانند آن استدلال نموده به فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيهُ اللهَ فَسَيؤْتيهِ أَجْراً عَظيماً﴾[1]؛ کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خداوند بیعت می‌کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت را نقض نماید در حقیقت بر زیان و هلاک خویش إقدام کرده و هر آنکه بر آنچه با خداوند عهد بسته وفادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد. وی گوید: «و معلوم است که چیزی که أجر داشته باشد و به منزلهٔ وفاء به عهد خدا و دست دادن به دست خدا باشد، البته اگر واجب نباشد لا محاله مستحب مؤکّد خواهد بود»[2]. سپس گفته: «اصل در فعل و ترک پیغمبر ﷺ که مقدمهٔ اطاعت وی در رسالت باشد رُجحان است»[3]. آنگاه پس از سخنانی چنین گوید: «و چون که رُجحان وی دانسته شد پس به دلیل أصالت اشتراک از برای امام ﷺ و نوّاب او نیز راجح است». این بود حاصل سخن او، و تو می‌دانی که چنین سخنی شایسته نیست از علمای أعلام صادر شود، چون آیهٔ شریفه دلالت دارد بر وجوب وفاء به آن بیعتی که با رسول خدا ﷺ انجام شود، و اینکه هر کس آن را وفا کرد پاداش بزرگی برایش هست، و هر که آن را شکست به خودش ضرر زده و بدی کردار و فساد نیّت و پلیدی باطن دامن‌گیر خودش خواهد شد، و دلالت ندارد بر رُجحان بیعت کردن با غیر پیغمبر ﷺ، و دست چین کردن بوته‌های خار از اثبات مقصود استدلال کننده به وسیلهٔ این آیه آسانتر است. و امّا اصلی که از آن یاد کرده، اولین اشکالش این است که: رُجحان داشتن چیزی که اطاعت پیغمبر ﷺ بر آن متوقف است، أمری است عقلی، به استحباب شرعی که أجر و ثوابی اضافه بر اصل عملی که پیغمبر ﷺ به آن امر فرموده، داشته باشد وصف نمی‌گردد، و از قبیل جستجوی آب برای تحصیل طهارت است، [که لزوم عقلی دارد] پس اثبات کردن استحباب شرعی را با اصل یاد شده، طلبه‌های کوچک هم نمی‌پذیرند تا چه رسد به علمای بزرگ.

---

۱. سوره فتح، آیه ۱۰
۲. صیغ العقود، ۱۴۶
۳. صیغ العقود، ۱۴۷

اشکال دوّم اینکه: اطاعت کردن از پیغمبر ﷺ در رسالت و احکام به هیچ وجه بر بیعت نمودن به معنی یاد شده متوقف نیست، بلکه این نیز مانند سایر کارهایی است که واجب است حکم آنها را از پیغمبر ﷺ گرفت، پس در هر جا که امر و نهی آن حضرت ثابت شود، امتثال و اطاعت با انجام یا ترک آن کار واجب است، و هر جا که امر و نهیی از آن جناب ثابت نگردد، چنانکه از امور عادی ـ مانند خوردن و آشامیدن و امثال آنها از کارها و عادتهای مختلف ـ باشد، اگر مکلّف آن را به غیر عنوان تشریع و بدعت انجام دهد، کار مباحی کرده، و اگر آن را به عنوان اینکه از شرع رسیده و واجب یا مستحب است انجام دهد، بدعت و حرامی مرتکب گردیده است، و موضوع مورد بحث ما از این قبیل می‌باشد، چون بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام به گونهٔ دست دادن از اموری است که از ایشان ﷺ دربارهٔ آن اصلاً أمری نرسیده، بلکه از آنان نهی از آن روایت آمده ـ چنانکه دانستی ـ پس این گونه بیعت، بدعت و کار حرامی است.

اگر بگویید: می‌توان به امید مطلوب بودن بیعت کرد تا از حرمت تشریع و بدعت رهایی یابیم. گوییم: اول، اینکه: پس از آنکه ثابت کردیم که این از ویژگیهای پیغمبر و امام است، و بیان داشتیم که نهی از این فعل از امامان ﷺ رسیده، دیگر برای امید مطلوب بودن و احتمال محبوب بودن آن جایی نمی‌ماند.

دوّم اینکه:اگر از همهٔ اینها چشم بپوشیم، و فرض کنیم که این گونه بیعت از ویژگیهای پیغمبر و امام نیست، و نهیی دربارهٔ آن نیامده، گوییم: موضوع اخبار: «هر کس ثوابی برای انجام کاری بشنود و آن را به رجاء آن ثواب انجام دهد...» موضوع این اخبار جایی است که دربارهٔ فضیلت و ثواب یکی از کارها و افعال حدیثی بر حسب راههای معمولی از معصومین ﷺ برسد، و مؤمن به امید آن ثواب آن عمل را انجام دهد، نظر به اینکه خبری از معصومین ﷺ رسیده، پس اگر در واقع آن خبر از ایشان صادر نشده بود. و مؤمن آن را به امید ثواب انجام داد، خدای تعالی از راه فضل و احسان خود آن ثواب را به او عنایت می‌کند. اکنون به آن شخص می‌گوییم: کدام خبر ضعیف بر رجحان بیعت کردن با غیر امام ﷺ دلالت نموده، و کدام فقیه مستحب بودنش را فتوا داده، یا کدام عالِم رجحان آن را به امید ثواب محتمل دانسته است؟ با اینکه خود این شخص ـ چنانکه دانستی ـ در اوّل

سخنش اعتراف کرده که هیچ یک از علما از متقدّمین و متأخّرین را ندیده که این را یاد کرده باشد، از خدای تعالی خواستاریم که ما را از لغزش محفوظ بدارد، بِمَنِّهِ و کَرَمِهِ.

و امّا در مسئلهٔ أصالت اشتراک در تکلیف، به یاری و تأیید خدای تعالی می‌گوییم: مقتضای أدلّه بلکه از ضروریاتی که امت حضرت محمد ﷺ می‌شناسند آن است که شریعت و آیین آن حضرت تا روز قیامت باقی است، و همهٔ مردم از زمان بعثت آن جناب تا روز قیامت وظیفه دارند از شریعت او پیروی کنند، و اوامر و نواهی و احکام او را به کار بندند، و این مقتضای خاتمیت آن حضرت و صریح آیات چندی است که در کتاب عزیز خداوند (قرآن) آمده است. ولی تردید و پوشیدگی در این نیست که موضوعها و شرایط احکام متفاوت می‌باشد، و در هر پدیده حکمی از سوی خدای عز و جل مقرَّر شده است. و خلاصهٔ سخن در این باره اینکه احکام و افعالی که از پیغمبر اکرم ﷺ صدور یافته چهار گونه است:

اوّل: آنچه دلیل بر اختصاص داشتن به وجود شریف آن حضرت دلالت دارد، مانند: وجوب نماز وتر و خصایصی که فقها در کتاب نکاح برای آن جناب یاد کرده‌اند.

دوّم: آنچه بر مشترک بودن وظیفهٔ حاضران و غائبان؛ آنهایی که در زمان آن حضرت بوده‌اند و کسانی که پس از آن جناب می‌آیند، نسبت به آنها دلالت دارد، مانند: واجب بودن نمازهای واجب و مستحب بودن نمازهای مستحب، و وجوب زکات و حج و غیر اینها از واجبات و مستحبات، و حرمت محرّمات، و بسیاری از احکام که بر اساس دلیل ثابت است که همه در آنها مساوی هستند.

سوّم: آنچه دلیل دلالت دارد بر اختصاص داشتن آنها به کسانی که در زمان معصومین ﷺ حاضر بوده‌اند، مانند: وجوب جهاد، و وجوب نماز عید فطر و عید قربان، و وجوب نماز جمعه به طور عینی، و غیر اینها... .

چهارم: آنچه در مورد واقعه یا مورد معیّنی حکم فرموده که احتمال می‌رود آن حکم مخصوص به همان مورد بوده و تکلیف به همان کسانی که در آن زمان حاضر بوده‌اند اختصاص داشته است. چون اینکه آن حکم شامل غائبین باشد، و در غیر آن مورد نیز جاری گردد؛ دلیلی بر آن نیست، مانند: قسمتی از احکامی که برای مردها وارد شده، دلیلی

ندارد که آن را شامل غیر آنها بدانیم، و همچنان که در مسألهٔ بیعت کردن است که رسول خدا ﷺ حاضران را به انجام آن أمر فرمود، بر فرض که اختصاص داشتن آن به حاضران دلیلی نداشته باشد، و از دلایلی که بر اختصاص یاد کردیم چشم بپوشیم، در این مسئله و امثال آن باید به اصل برائت رجوع کرد، نه أصل إشتراک در تکلیف، چون تکلیف مشکوک ـ عقلاً و شرعا ـ با اصل برائت نفی می‌گردد. بنابراین تمسُّک به «اصالت اشتراک در تکلیف» چنانکه این شخص گفته، دلیلی بر آن نیست، و این مطلب بر اهل تحقیق پوشیده نمی‌باشد، بلکه می‌توان گفت: اگر در مثل چنین موردی هم اصالت اشتراک را بپذیریم، باز نمی‌تواند بر استحباب بیعت کردن به گونهٔ دست دادن در زمان غیبت دلالت کند، چون تمام آنچه در متوجه شدن خطاب مدخلیّت دارد باید در کسی که هنگام خطاب نبوده موجود باشد، تا متوجّه شدن خطاب به او نیز با اصالت اشتراک ـ به مذاق این قائل ـ ثابت گردد، و این در مطلب مورد بحث ما ممکن نیست، چون فرض آن است که بیعت حاضران با پیغمبر و امام واجب بوده است. و این در مورد غائبین ـ مانند اهل این زمان ـ سالبه به انتفای موضوع است، [یعنی موضوع وجوب منتفی می‌باشد] پس تکلیف کردن اینها به آن ممکن نیست.

و نیز از جهت دیگری تکلیف کردن اهل این زمان به آن بیعت ثابت نیست، اینکه: پیغمبر اکرم ﷺ حاضرین در زمان خود را در وقایع و زمانهای خاصی أمر فرمود که بیعت کنند، پس تکلیف کردن همان حاضرین به آن امر پس از تمام شدن آن وقت، و گذشتن مدّت آن واقعه ثابت نمی‌باشد، تا چه رسد به کسانی که در آن زمان نبوده‌اند. چون در جای خود ثابت کرده‌ایم که حکم باید أمر جدیدی داشته باشد، و امر کردن به چیزی در وقت معیّنی مقتضی وجوب آن پس از پایان یافتن آن وقت نیست، مگر اینکه دلیل دیگری بر آن دلالت نماید، و در این مورد فرض این است که دلیلی وجود ندارد.

و بر این شخص نقض دیگری نیز ـ بنا به نظر خودش ـ وارد می‌شود اینکه: مقتضای دلیلی که برای نظر خودش آورده ـ اگر تمام باشد ـ آن است که به وجوب بیعت کردن با دست بر همهٔ مردم در تمام زمانها ملتزم گردد، چون امر پیغمبر ﷺ به صورت وجوب بر حاضرین بود، پس مقتضای اصالت اشتراک در تکلیف ـ به گمان او ـ مایهٔ قائل شدن به

وجوب بر غائبین و معدومین در زمان آن حضرت ﷺ می‌شود، و حال آنکه این شخص به این مطلب ملتزم نمی‌گردد، چنانکه از گفتارش دانستید.

روشنگری دیگری راجع به بیعت

با آنچه یاد آوردیم روشن شد که آنچه در زبان و رفتار بعضی از صوفیان متداول و متعارف است که بیعت کردن با شیخ (به معنی مصطلح بین صوفیان) و دست به او دادن را واجب دانند، نادرست است، اینان پنداشته‌اند که بیعت کردن با شیخ واجب است و آن جزء ایمان است، و ایمان بدون آن تحقق نمی‌یابد، و این بیعت را «بیعت ولویه» و «بیعت خاصّهٔ ایمانیه» نامیده‌اند، و بیعت گرفتن را از ویژگیها و مناصب مشایخ صوفیان برشمرده، و گفته‌اند: بیعت گرفتن جایز نیست مگر برای کسی که از مشایخ آنها اجازه داشته باشد با طُرُقی که نزد آنها مقرّر و ثبت گردیده، و این مطلب از اصول کار آنان است که آن را پایه‌ای برای ریاست و دامی برای شکار عوامی که همچون چهار پایانند برگرفته‌اند. و یاد این بیعت و وجوب آن و اینکه ایمان بدون آن تحقق نمی‌یابد در سخنان یکی از رؤسای ایشان تکرار شده، در تفسیرش که آن را بیان السعادة نامیده است، بد نیست قسمتی از سخنانش را نقل کنیم، سپس آنچه به تأیید خداوند عز و جل به نظرمان آمده دربارهٔ آن بگوییم تا خوانندگان نسبت به آنان بینشی داشته باشند. وی در تفسیر سورهٔ یونس، دربارهٔ جایز نبودن بیعت گرفتن بدون اجازه از مشایخ چنین گوید: «همچنان که تشبُّه کنندگان به صوفیان ـ از روی باطل ـ جرئت کرده و در این کار وارد شده‌اند بدون اجازه از مشایخ معصومین»[1]. تا آنجا که گوید: «و همچنین صوفیان بر حق، در أمر و نهی و بیان أحکام و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی‌شوند مگر اینکه اجازه داشته باشند، و سلسله‌های اجازاتشان نزد خودشان ضبط است»[2].

و در تفسیر سورهٔ توبه پس از سخنانی دربارهٔ وجوب بیعت در تمام زمانها و لزوم تماس داشتن با دست شیخ گوید: «و این بیعت سنتی پایدار بوده از زمان آدم تا هنگام

---

۱. بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲ / ۲۹۲، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش.

۲. بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲ / ۲۹۲.

ظهور دولت خاتم ﷺ. به طوری که اهل دین کسی را اهل آن نمی‌شمردند، مگر با بیعت کردن با صاحب آن دین یا با کسی که او را برای بیعت گرفتن از مردم نصب کرده بود، و برای آن شرایط و آدابی بوده مقرّر و نزد آنها مخفی، و به خاطر شرافت آن بیعت و جلوگیری از ابتذال آن نزد کسی که اهلیّت آن را ندارد، در هر دینی پس از قوّت گرفتن و رحلت صاحب آن مخفی می‌شده است»[۱].

پایان آنچه از سخنان او خواستم نقل کنم. می‌گویم: آنچه او ذکر کرده ادعایی بدون دلیل و شاهد از عقل و نقل می‌باشد، و اگر وجه ضعیفی هم برای آن بود آن را می‌آورد، چون حریص است که لزوم بیعت با شیخ را اثبات نماید، زیرا که مدار ریاست ایشان بر آن است ـ چنانکه اشاره کردیم ـ و اضافه بر مناقشه‌های گذشته در مورد بیعت با غیر معصومین، بر او ایراد می‌شود:

اوّل: اینکه اگر بیعت کردن به گونهٔ دست دادن در اسلام یا ایمان واجب بود، می‌بایست بر پیغمبر و امام و اصحابشان بلکه هر مؤمنی واجب بوده باشد که هر کس در اسلام و یا تشیُّع وارد می‌شود او را امر کنند آن بیعت را انجام دهد، بلکه بر آنان لازم بود که پیش از دستور دادن او به نماز و سایر فرایض، به این بیعت أمر کنند، چون ـ به گمان این شخص ـ اینگونه بیعت جزء ایمان است، و در همهٔ اوقات لازم است، و وقت معیَّنی ندارد. و با همه کاوش و تتبُّع در اخبار و روایات که در حدّ توانمان به کار بردیم، به چنین چیزی دست نیافتیم، بلکه واضح است که خود این مدّعی نیز به آن برنخورده، و گرنه آن را در ضمن سخنان خود می‌آورد به جهت اینکه إصرار می‌ورزد که مقصودش را إثبات نماید.

دوم: اینکه بنابر طریقهٔ این مدّعی لازم است که تمام مؤمنین از زمان معصومین ﷺ تا زمان ما از عالم و عامی همگی از شمار اهل ایمان بیرون باشند، زیرا که چنین بیعتی در هیچ زمانی بین آنها متداول نبوده است.

سوّم: اینکه در تعدادی از اخبار آمده که: جمعی از اصحاب شایستهٔ ائمهٔ اطهار ﷺ ایمان و واجباتی که بر اساس ایمان حقیقی بر آنان هست را بر امامان ﷺ عرضه داشته‌اند، و امامان؛ آنان را بر معتقداتشان تأیید و عملشان را امضاء نموده‌اند، و ایمان آنها را تمام

---

۱. بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲ / ۲۸۰

دانسته‌اند، و در این موارد نه در سخنان سؤال کنندگان و نه در فرمایش امام ﷺ اصلاً یادی از بیعت به میان نیامده، و اگر بیعت کردن در تحقُّق یافتن ایمان یا تمامیّت آن تأثیری داشت آن را گوشزد می‌نمودند، چنانکه پوشیده نیست، و بعضی از این روایات در اصول کافی ذکر گردیده است.

چهارم: اینکه اخبار بسیاری از امامان ما ﷺ در بیان صفات و آداب و اخلاق مؤمنین و بیان نشانه‌های ایمان و علائم تحقُّق یافتن و کمال آن رسیده است، و در هیچ یک از آن اخبار به بیعت تصریح یا تلویحی نیست.

پنجم: اینکه گوید: «به جهت شرافت این بیعت...» بر او اعتراض می‌کنیم و می‌گوییم: کدام مفسده بر این جهت مترتّب می‌شود که مؤمنین برای یکدیگر بازگو نمایند که با رئیس خود به عنوان بیعت دست داده‌اند؟ و کدام مفسده بر آن بیعت مترتّب می‌بود؟ و بدون شک دست دادن در نظر افراد بشر آسانتر و ساده‌تر از نثار مال است، و ما آشکارا می‌بینیم که افراد صالح از اهل ایمان از پرداخت سهم امام ـ روحی فداه ـ به علمای اعلام در زمان غیبت آن حضرت مضایقه‌ای ندارند، پس چگونه از دست دادن به آنها مضایقه می‌کردند اگر می‌دانستند که از نظر شرع بیعت به این کیفیّت نیز بر آنان واجب یا مستحب است! و این مانند همان مصافحه‌ای است که بین آنها شایع و متداول است، و فقط نیّت و عنوان آنها متفاوت می‌باشد.

ششم: اینکه اظهار خلافت امیرالمؤمنین ﷺ بسی بزرگتر و ترس و خطرش بیشتر بوده است، چنانکه از آیه و روایات و تواریخ برمی‌آید، با این حال رسول خدا ﷺ مأموریت یافت که آن را إظهار کند، چون که بخشی از ایمان است، و اگر بیعت کردن با غیر آن حضرت ﷺ نیز بخشی از ایمان بود ـ چنانکه این مدعی پنداشته ـ پیغمبر اکرم و خلفای بر حق او ﷺ آن را بیان می‌کردند.

هفتم: چگونه این عمل واجب بزرگی که ادعا کنند کسی جز به آن مؤمن نشود، بر همهٔ مؤمنین و عموم اهل این دین مخفی مانده جز بر طائفهٔ صوفیه! این نیست مگر تهمتی آشکار. از ایشان می‌پرسیم و می‌گوییم: آیا این ـ العیاذ بالله ـ تقصیر پیغمبر و خلفای آن حضرت ﷺ بوده که همهٔ مردم را از بیان این حکم محروم ساخته‌اند، یا تقصیر همهٔ

مؤمنین بوده که حکم خداوند را از ظالمین مخفی داشته‌اند؟ با همه اهتمام و کوششی که به نشر و بیان احکام داشته‌اند! به خدای تعالی از فتنه‌های گمراه کننده و دچار شدن به گرفتاریها و محنتها پناه می‌بریم.

هشتم: اگر این امر واجب بود و در تحقق یافتن ایمان تأثیری داشت، مـی‌بایست در کتابهای علما نقل و یاد می‌گردید، و در بین آنان عنوان می‌شد. پس چگونه چنین چیزی ادّعا می‌شود با اینکه در هیچ یک از اخبار و آثار یاد نگردیده، و اگر این مدعی قائل است که در یکی از کتابهای اهل علم موجود است بر او باد که بیان نماید.

نهم: شما صوفیان ادعا دارید که این از اسرار مخفی است که اهتمام می‌شده تا پوشیده بماند، پس چگونه ـ با این پندار ـ بر خلاف رویّهٔ گذشتگان عمل می‌کنید، و این سِرّ مگو را افشا می‌نمایند، و آن را در کتابها و زبانهایتان آشکار می‌سازید!.

اگر بگویید: ـ به پندار خودتان ـ شما صاحبان اسرار هستید، و أسرار از اهـل خـود پوشیده نمی‌ماند. گوییم: آیا در بین همهٔ مؤمنین و اصحاب پیغمبر و امامان بر حق ﷺ صاحب سِرّی نبود که این راز برای او بیان گردد؟ با اینکه خواصّی در بین آنان بوده است، به طوری که هر کدام از معصومین ﷺ جمعی از اهل سِرّ و راز داشته‌اند! و در حالات و گفته‌ها و رفتارشان این أمر نیامده است. پس به چه وسیله و از کدام راه ایـن أمـر بـه صوفیان رسیده، و از میان همهٔ امّت به این أمر اختصاص یافتند!.

دهم: با چشم پوشی از تمامی آنچه یادآور شدیم می‌گوییم: اینکه ادّعا می‌کنید که بیعت واجب است بر دست شیخ انجام گردد، و شخص معیّنی را برای گرفتن بیعت اینگونه تعیین می‌نمایید، آیا از باب نیابت خاصّه است یا نیابت عامّه؟ اگر بگویید: به سبب نیابت خاصه است، گوییم: در مذهب إمامیّه اختلافی نیست که نیابت خاصه در زمان غیبت کبری قطع گردیده، اضافه بر اینکه این قول ـ مانند سایر گفته‌های این شخص ـ بدون دلیل است. و اگر بگویید: به نیابت عامّه است، پس اختصاص دادن آن به شخص خاص برای چیست؟ و اگر بگویید: تعیین شخص خاص با تعیین و اجازهٔ شیخ نسبت به او انجام می‌شود. گوییم: ایراد ما بر شیخ می‌باشد به اینکه: اولاً: چرا شیخ تعیین کند؟ ثانیاً: تعیین کردن شخص خاص از سوی او برای چیست؟ چون که هیچ گفتاری غیر از گفتار معصوم سـندیّت نـدارد. مگـر

اینکه به معصوم منتهی گردد. و قیاس کردن اجازه‌ای که در بین ایشان متداول است به اجازه‌ای که در میان فقها متداول است به خاطر متّصل شدن سند حدیث به معصوم و حفظ آن از ارسال می‌باشد، و این اجازه منصب خاصّی را برای کسی اثبات نمی‌کند، لذا این اجازه به مجتهدین اختصاص ندارد. و امّا تصدیق اجتهاد چیزی است که با اجازهٔ روایت ارتباط و تلازمی ندارد، و فایدهٔ آن جواز رجوع غیر مجتهد است به او، در مسائلی که برایش پیش می‌آید، و این غیر از اجازه‌ای است که بین صوفیان متداول می‌باشد، چنانکه از سخنان این شخص دانستی. و بالاخره بر گفتهٔ او: «و همچنین صوفیانِ بر حق در امر و نهی و بیان أحکام و إستغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی‌شوند مگر اینکه اجازه داشته باشند...» اشکال وارد است که این برخلاف مقتضای آیات و روایاتی است که از ائمهٔ اطهار ﷺ رسیده، زیرا که امر به معروف و نهی از منکر و بیان احکام وظیفهٔ هر مسلمانی است که عارف به حکم خداوند و آگاه به مورد أمر و نهی باشد، و نیز از مفسده برکنار باشد، و به شخص یا اشخاص معینی اختصاص ندارد، استغفار نیز همین طور است، چون از أقسام دعا می‌باشد. و ترغیب و امر به دعا برای عموم مؤمنین و مؤمنات، و دعا کردن برای برادران ایمانی در غیاب آنها، در روایتی آمده است، و دعا و استغفار برای اهل ایمان از وظایف همهٔ مؤمنین و مؤمنات می‌باشد. و این مطلب برای کسی که در آیات و روایات، تتبُّع نماید روشن است، که اگر آنها را یاد آوریم کتاب، طولانی می‌گردد. و امّا گرفتن بیعت از ویژگیهای پیغمبر و امام است یا کسی که به طور خاص از سوی ایشان نصب شده باشد، و برای غیر آنها جایز نیست، و آنچه ذکر کردیم برای اهل اخلاص کفایت می‌کند.

سی و پنجم: صلهٔ آن حضرت ﷺ به وسیلهٔ مال

به اینکه مؤمن بخشی از دارایی خود را برای امام زمانش ـ سلام الله علیه ـ هدیه کند، و هر سال به این عمل مداومت نماید، و در این عمل شریف، غنی و فقیر و حقیر و شریف و مرد و زن یکسانند. الّا اینکه ثروتمند به مقدار تواناییش تکلیف دارد، و فقیر به مقدار استطاعت خود مکلّف می‌گردد خدای عز و جل فرموده: ﴿لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إلّا

وُسْعَها﴾[۱]؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی‌کند. و او ـ تعالی شأنه ـ فرموده: ﴿لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا ما آتیها﴾[۲]؛ خداوند هیچ کس را جز به آنچه توانایی داده تکلیف نمی‌کند. و در روایات مقدار معیّنی برای مصرف مال در آن جهت شریف بیان نگردیده، چون ظاهراً این عمل از مستحبات مؤکّده‌ای است که در سخنان امامان ؏ به عنوان «فریضه» از آن تعبیر آمده است. و بر آنچه یاد کردیم دلالت دارد آنچه شیخ کلینی ؒ در کافی به سند خود روایت آورده از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ؑ که فرمود: «هیچ چیز نزد خداوند محبوب‌تر از اختصاص دادن دراهم به امام ؑ نیست، و به درستی که خداوند درهم را برای او (پرداخت کننده) در بهشت همچون کوه احد قرار دهد». سپس امام صادق ؑ فرمود: «خداوند در کتابش فرموده است: ﴿مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً کَثِیرَةً﴾[۳]؛ چه کسی به خداوند وامی نیکو می‌دهد تا خداوند [عوض] وام را چندین برابر، بسیار سازد. امام فرمود: به خدا سوگند که این در خصوص صلهٔ امام است»[۴]. و از آن حضرت در حدیث دیگری آمده که فرمود: «به درستی که خداوند آنچه را که مردم در اختیار دارند از جهت نیاز به آن قرض نخواسته است، و هر حقی که خداوند دارد برای ولیّ او است»[۵]. و در همان کتاب در خبر صحیحی از اسحاق بن عمّار از حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر ؑ آمده که راوی گوید: «از آن حضرت دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ﴾[۶]؛ آن کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا خداوند برایش چند برابر کند. و او را پاداشی گرامی عطا فرماید. پرسیدم، فرمود: دربارهٔ صلهٔ امام نازل شده است»[۷]. و به سند خود از حسن بن میّاح از پدرش آورده که گفت: «حضرت ابوعبدالله امام صادق ؑ به من فرمود: ای مَیّاح با یک درهم که امام ؑ به آن صله شود، از کوه اُحد

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۶
۲. سوره طلاق، آیه ۷
۳. سوره بقره، آیه ۲۴۵
۴. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.
۵. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷
۶. سوره حدید، آیه ۱۱
۷. اصول کافی، ۱ / ۵۳۸

سنگین‌تر است»[۱]. و در همان کتاب در خبر مرسلی همچون صحیح است از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ که فرمود: «یک درهم که با آن امام ﷺ صِله شود از دو میلیون درهم در سایر کارهای نیک بهتر است»[۲]. و در خبر صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که: دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾[۳]؛ و آنان که آنچه خداوند به پیوندش أمر فرموده می‌پیوندند. فرمود: «در ارحام آل محمد ﷺ نازل شد، دربارهٔ خویشاوندان تو نیز هست سپس فرمود: از کسانی مباش که چیزی را در یک مورد منحصر دانند»[۴].

و در خبر موثّقی از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: «من از یکی از شما درهمی را می‌گیرم و حال آنکه از متمول‌ترین اهل مدینه هستم، مقصودم در این کار فقط این است که شما پاکیزه شوید». و در همان کتاب در حدیث مرفوعی آمده که حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: «هر کس پندارد که امام به آنچه در دست مردم هست احتیاج دارد، کافر است، جز این نیست که مردم نیازمندند که امام از ایشان بپذیرد، خداوند عز و جل فرموده: (از اموال آنها صدقه [زکات] برگیر آنها را به وسیلهٔ آن پاک و تزکیه می‌نمایی)».

و در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب صلهٔ امام ﷺ آمده که: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً﴾؛ چه کسی به خداوند وام نیکویی می‌دهد. سؤال شد، آن حضرت فرمود: دربارهٔ صلهٔ امام نازل شده. و نیز فرمود: یک درهم که امام به وسیلهٔ آن صله شود از یک میلیون درهم که در مورد دیگری در راه خدا صرف گردد بهتر است». و در همان کتاب در باب فضائل حج روایت آمده که: «یک درهم خرج کردن در راه حج از یک میلیون درهم در غیر آن بهتر است. و یک درهم که به امام برسد مانند خرج کردن یک میلیون درهم در حج است»[۵].

و [صدوق] گوید: «روایت شده که: یک درهم خرج کردن در حج از دو میلیون درهم

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۵۳۸.
۲. اصول کافی، ۲ / ۱۵۶.
۳. سورهٔ رعد، آیه ۲۱
۴. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷
۵. فروع کافی، ۴ / ۲۶۰، ح ۳۱.

در موارد دیگر در راه خدای عز و جل مصرف کردن بهتر است».

و در مجلّد بیستم بحار به نقل از ثواب الأعمال به سند خود از اسحاق بن عمّار آورده که گفت: «به امام صادق ﷺ عرضه داشتم: معنی فرمودهٔ خدای ـ تبارک و تعالی: ﴿مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيرَةً﴾[1] چیست؟ فرمود: صلهٔ امام»[2]. و در همان کتاب به نقل از بشارة المصطفی به سند خود از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: «صِلهٔ آل محمد ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ را از أموالتان وامگذارید، هر کس غنی است به مقدار مکنتش، و هر کس فقیر است به مقدار فقرش، پس هر آنکه می‌خواهد که خداوند مهمترین خواسته‌اش از او را برآورد؛ باید که آل محمد ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ و شیعیانشان را به آنچه از همه بیشتر به آن نیاز دارد، صله نماید»[3].

و در بحار و برهان به نقل از تفسیر عیّاشی به سند خود از مفضّل بن عمر آمده که گفت: روزی بر حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ وارد شدم چیزی با خود داشتم آن را در پیشگاهش نهادم. فرمود: این چیست؟ عرضه داشتم: این صِلهٔ موالیان و غلامان تو است. فرمود: ای مفضَّل من آن را می‌پذیرم، نه از جهت نیازی که به آن داشته باشم و آن را قبول نکنم مگر برای اینکه به سبب آن تزکیه شوند. سپس آن حضرت ﷺ فرمود: شنیدم پدرم می‌فرمود: هر کس یک سال بر او بگذرد که از مال خودش کم یا زیاد ما را صله ننماید، خداوند روز قیامت به او نظر نخواهد کرد، مگر اینکه خداوند از او بگذارد[4]. سپس فرمود: ای مفضّل این فریضه‌ای است که خدای تعالی آن را در کتاب خود بر شیعیان ما فرض نموده، آنجا که فرماید: ﴿لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتّیٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾[5]؛ به مقام نیکوکاران [یا درجات بهشت] دست نخواهید یافت تا اینکه از آنچه دوست می‌دارید إنفاق کنید. پس ماییم بِرّ و تقوی، و راه هدایت، و درب تقوی، و دعای ما از خداوند محجوب نمی‌ماند، فقط مسائل حلال و حرامتان را سؤال کنید و مبادا که از کسی از فقها چیزی را بپرسید که

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۵.
۲. بحار الانوار، ۹۶ / ۲۱۶، ح ۶.
۳. بشارة المصطفی / ۶.
۴. تفسیر البرهان، ۱ / ۲۹۷ در تفسیر سوره آل عمران / ۹۲، ح ۴.
۵. سوره آل عمران، آیه ۹۲.

نیازی به آن ندارید و خداوند آن را از شما مستور داشته است[۱].

و نیز در آن کتاب از حسن بن موسی آمده که گفت: اصحاب ما روایت کرده‌اند از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ راجع به فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾[۲]؛ آنان که آنچه را خداوند به پیوستنش دستور فرموده می‌پیوندند. سؤال شد، آن حضرت فرمود: این صِلهٔ امام است در هر سال به کم یا زیاد. سپس امام صادق ﷺ فرمود: و منظورم از این کار جز تزکیهٔ شما چیزی نیست[۳].

و از أمالی شیخ صدوق به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ از پدرانش ﷺ روایت است که: رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس یکی از اهل بیت مرا در این سرای دنیا با یک قیراط صله نماید، روز قیامت با یک قنطار او را پاداش خواهم داد[۴].

توضیح

در مجمع البحرین گوید: قیراط نیم دانگ است، و از بعضی از اهل حساب نقل شده که قیراط در لغت یونان دانهٔ خرنوب است، و اصل آن قِرّاط به تشدید است چون جمع آن قراریط می‌باشد، پس [راء به یاء] بدل شده است[۵].

و در قاموس آمده: قیراط و قِرّاط ـ به کسر هر دو ـ وزنش در بلاد مختلف است، در مکه یک چهارم از یک ششم دینار است، و در عراق نصف یک دهم دینار.

و در نهایه گوید: قیراط جزئی از اجزاء دینار است، و آن در بیشتر بلاد نصف یک دهم دینار است، و اهل شام آن را یک جزء از بیست و چهار جزء می‌شمارند.

و در قاموس گفته: قِنْطار، وزن چهل اوقیه از طلا، یا هزار و دویست دینار، یا هزار و دویست أوقیه، یا هفتاد هزار دینار، یا هشتاد هزار درهم، یا صد رطل از طلا یا نقره، یا یک پوست گاو پر از طلا یا نقره می‌باشد.

---

۱. تفسیر عیاشی، ۱ / ۱۸۴، ح ۸۵.
۲. سوره رعد، آیه ۲۱
۳. بحار الانوار، ۹۶ / ۲۱۶، ح ۵، و تفسیر عیاشی، ۲ / ۲۰۹، ح ۳۴.
۴. امالی، شیخ صدوق / ۲۴۰.
۵. مجمع البحرین، طریحی / ۳۴۰، ماده قرط.

و در مجمع البحرین آمده: در تفسیر آن(=قِنْطار) گفته شده: آن هزار و دویست اوقیه است، و به قولی: صد و بیست رطل، و به قولی: یک پوست گاو پر از طلا است، و به قولی، نزد عرب آن را وزنی نیست.

و از ثَعْلب نقل شده که: آنچه نزد بیشتر عربها معمول است چهار هزار دینار است، و هرگاه بگویند: قناطر مقنطرة: دوازده هزار دینار است. و به قولی: هشتاد هزار است، و مقنطره یعنی تکمیل شده، چنانکه گویی: بدرةٌ مبدَّرة، و ألْفُ مُؤَلّف، یعنی: تام.

و از فرّاء آمده که: مقنطرة: چند برابر شده است، چنانکه قناطر سه تا باشد و مقنطره نُه تا. و در حدیث آمده که: قنطار پانزده هزار مثقال از طلا است، و مثقال، بیست و چهار قیراط است، کوچکترین آنها همچون کوه اُحُد است. و بزرگترین آنها مسافت بین آسمان و زمین.

و در معانی الاخبار، قنطار از حسنات به هزار و دویست اوقیه تفسیر شده، و اوقیه از کوه احد بزرگتر می‌باشد.

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب ـ و ظاهراً از کتاب رسائل کلینی نقل کرده ـ از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عَمْری ﷺ خواستم که نامه‌ای را [به ناحیهٔ مقدّسهٔ حضرت صاحب الأمر ﷺ] برساند که در آن از مسائلی که بر من مشکل شده بود پرسیده بودم، پس توقیع به خطّ مولایمان صاحب الزمان ﷺ وارد شد... تا آنجا که فرموده: و امّا اموال شما را ما نمی‌پذیریم مگر برای اینکه شما پاکیزه شوید، پس هر که می‌خواهد صِله کند. و هر که خواهد قطع نماید که آنچه خداوند به ما عطا کرده بهتر از آن چیزی است که به شما داده است...[1].

و آنچه روایت آوردیم ان شاء الله کفایت می‌کند.

دو نکته

و شایسته است دو نکته را تذکر دهیم:

نکتهٔ اوّل: اینکه صلهٔ امام ﷺ در مثل این زمان از صلهٔ امام در زمان ظهور دولت حقّه

---

۱. احتجاج طبرسی، ۲ / ۲۸۱

و تسلّط یافتن آن جناب بهتر است. و شاهد بر این است آنچه در کافی و غیر آن در حدیث مسندی از عمّار ساباطی آمده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ عرضه داشتم: کدام یک بهتر است، عبادت پنهانی با امام پنهان شدهٔ شما در دولت باطل یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمّار به خدا که صدقهٔ در سِرّ از صدقهٔ آشکارا بهتر است، همین طور به خدا قسم عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و با ترس از دشمنتان و یا در حال متارکهٔ [مخالفان] با او بهتر است از کسی که خدای ـ عزّ و جَلَّ ذِکره ـ را در زمان ظهور حق با امام بر حق ظاهر در دولت حق عبادت نماید، و عبادت توأم با ترس در دولت باطل همچون عبادت و امنیّت در دولت حق نیست.

و بدانید که هر کس از شما در این زمان نماز واجب خود را در وقتش به جماعت و به طور کامل به جای آورد و از دشمنش کتمان نماید، خداوند ثواب پنجاه نماز واجب به جماعت گزارده شده را برای او بنویسد، و هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را فُرادیٰ و در وقت خود به طور کامل و درست ادا نماید خداوند ـ عزَّ و جل ـ ثواب بیست و پنج نماز واجب فرادی برای وی بنویسد، و هر کدام از شما که یک نماز نافله را در وقتش به طور کامل به جای آورد خداوند برایش ثواب ده نماز نافله بنویسد، و هر کس از شما کار نیکی انجام دهد خدای ـ عز و جل ـ به جای آن برایش بیست حَسَنه بنویسد و حسنات مؤمن از شما را خداوند ـ عز و جل ـ چندین برابر خواهد ساخت، به شرط اینکه حسن عمل داشته باشد، و نسبت به دین و امام و جان خود تقیّه را به کار بندد، و زبانش را حفظ کند، همانا خدای ـ عز و جل ـ کریم است[1]... .

و در تأیید آنچه یاد کردیم اینکه: من در یکی از سالها در خواب دیدم که شخص جلیل بزرگواری می‌فرمود: هرگاه مؤمن چیزی از مال خود را برای امامش در زمان غیبتش نثار نماید ثوابش همانند هزار و یک برابر ثواب مثل آن است که در زمان حضورش نثار کند.

می‌گویم: شاهد صدق این خواب و حقّانیت این گفتار اینکه امام صادق ﷺ در خبر

۱. اصول کافی ۱: ۳۳۳، ح ۲.

عمّار فرمود: و حسنات مؤمن از شما را خداوند ـ عز و جل ـ چند برابر خواهد ساخت... .

سپس استبعاد در آن را دفع کرد به اینکه فرمود: همانا خدای ـ عز و جل ـ کریم است.

نکتهٔ دوم: اینکه صلهٔ امام ﷺ در زمان غیبت با مصرف کردن مال در مصارف و مخارجی که می‌داند آن حضرت ﷺ به آنها رضایت دارد و محبوب اوست انجام می‌گیرد. با قصد صلهٔ او، مانند چاپ کردن کتابهایی که مربوط به آن حضرت است، و بر پا کردن مجالس یادآوری آن جناب، و دعوت به او، و صلهٔ شیعیان و دوستانش به خصوص سادات علوی و علمای ترویج کنندهٔ شرع مقدس، و راویان احادیث ائمهٔ طاهرین، و مانند اینها... از گونه‌های صِلِه که بر أهل آن پوشیده نیست، از خدای تعالی برای خودم و سایر مؤمنین توفیق می‌خواهم.

سی و ششم: صلهٔ شیعیان و دوستان صالح امامان ﷺ به وسیلهٔ مال

بدین جهت این عمل را به طور جداگانه ذکر کردیم که در بعضی از نصوص وارد شده و به آن ترغیب گردیده، چنانکه در من لا یحضره الفقیه آمده که امام صادق ﷺ فرمود: هر کس نتواند ما را صِلِه نماید، باید صله کند دوستان [شیعیان] صالح ما را که ثواب صِلِه ما برای او نوشته می‌شود، و هر کس نتواند ما را زیارت کند، صالحین از دوستانمان را دیدار نماید ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود.

و در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ آمده که فرموده است: هر کس نتواند ما را زیارت کند پس صالحین از دوستانمان را دیدار نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود، و هر کس نتواند ما را صله نماید، افراد صالح از دوستان ما را صله کند، ثواب صِلهٔ ما برای او نوشته می‌شود[۱].

و در کتاب تهذیب به سند خود از آن حضرت ﷺ آورده که فرمود: «کسی که نمی‌تواند ما را زیارت کند پس برادران صالح خود را زیارت نماید که ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود، و هر کس نتواند ما را صِلِه نماید پس برادران صالحش را صِلِه نماید ثواب صِلهٔ ما برایش ثبت می‌گردد»[۲].

---

۱. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.

۲. تهذیب، شیخ طوسی، ۶ / ۱۰۴.

سی و هفتم: خوشحال کردن مؤمنین

چون که این کار مایهٔ سرور و خرسندی مولایمان صاحب الزمان ﷺ می‌باشد، و خوشحال کردن مؤمنین هم با کمک کردن آنها به وسیلهٔ مال انجام می‌شود، و هم با کمک کردن به بدن، و گاهی با برآوردن حوائج و بر طرف کردن غصه‌های آنان. و با وساطت و شفاعت در حق ایشان، و به وسیلهٔ دعا کردن در حق آنان، و یا احترام نمودن آنها، و هم با یاری خاندان و فرزندان ایشان، و نیز با قرض دادن به آنان، یا به تعویق انداختن مطالبهٔ قرضهایی که بر عهدهٔ آنها است، و یا به غیر اینها از گونه‌های خرسند نمودن مؤمنین که بر پویندگان آن راهها پوشیده نیست، پس هرگاه مؤمن محب اهل البیت ﷺ با انجام دادن این کارها نیّت کند که حضرت صاحب الأمر ﷺ را خوشحال و مسرور نماید به آن ثواب نایل می‌آید، اضافه بر سایر ثوابهای بزرگی که برای خوشحال کردن مؤمنین مهیّا گردیده است.

و بر آنچه توجه دادیم دلالت می‌کند روایتی که در کافی از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: کسی از شما نپندارد که چنانکه مؤمنی را شاد و مسرور نماید تنها او را شادمان کرده، بلکه و الله ما را خوشحال ساخته بلکه سوگند به خدا رسول خدا ﷺ را خوشحال نموده است[1]. و در همان کتاب به سند خود از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: هر کس مؤمنی را شاد نماید رسول خدا ﷺ را مسرور نموده، و هر کس بر رسول خدا ﷺ سرور وارد کند آن سرور را به خداوند رسانیده، و همین طور است هر که بر مؤمن اندوهی وارد کند[2].

و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: خداوند عز و جل به داوود ﷺ وحی فرستاد که: همانا بنده‌ای از بندگان من حسنه‌ای به جای می‌آورد پس بهشت خود را بر او مباح می‌سازم، داوود عرضه داشت: پروردگارا آن حسنه کدام است؟ خداوند فرمود: بر بندهٔ مؤمنم سروری وارد نماید هر چند به وسیلهٔ یک دانه

---

۱. اصول کافی، ۲: ۱۸۹
۲. اصول کافی، ۲: ۱۹۲

خرما باشد. داوود گفت: پروردگارا سزاوار است هر که تو را شناسد امیدش را از تو قطع نکند[1]. و روایات در این باره بسیار است، و آنچه یاد کردیم برای أهل بصیرت کافی است.

سی و هشتم: خیر خواهی برای آن حضرت ﷺ

که در کافی به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که: رسول خدا ﷺ فرمود: خدای عز و جل به هیچ دوست خود که جانش را به اطاعت و خیرخواهی امامش به زحمت انداخته نظر نیفکند مگر اینکه او در رفیق أعلی [دستهٔ پیغمبران و صدّیقان و شهدا و صالحین که در بهشت قرین هم باشند] با ما باشد[2]. و در همان کتاب به سند صحیح یا موثّقی همچون صحیح از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که: رسول خدا ﷺ در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: خداوند خُرّم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و حفظ نماید و به کسی که آن را نشنیده برساند، که بسا کسی حامل فقه است ولی فقیه نیست، و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه‌تر و داناتر از خودش برساند، سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی در آنها خیانت نکند: اخلاص عمل برای خدا، و نصیحت و خیراندیشی برای امامان و پیشوایان مسلمین، و ملازمت جماعت آنها، زیرا که دعوت آنان فراگیرنده است هر آنکه را به دنبال ایشان باشد، مسلمانان برادرند؛ خونشان برابر است؛ و کمترین افرادشان در برقراری پیمانشان کوشش می‌نماید[3].

و در همان کتاب در حدیث مرسلی از مردی از قریش روایت آمده که گوید: سفیان ثوری به من گفت: مرا به خدمت جعفر بن محمد ﷺ ببر، می‌گوید: با او به خدمت آن جناب رفتیم ولی وقتی رسیدیم که سوار مرکبش شده بود. سفیان عرضه داشت: ای اباعبدالله خطبه‌ای که رسول خدا ﷺ در مسجد خیف فرموده است برایمان بازگو کن. فرمود: بگذار اکنون دنبال کار خود بروم، بعد که برگشتم برایت بیان می‌کنم، چون سوار

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.
۲. اصول کافی، ۱ / ۴۰۴.
۳. اصول کافی، ۱ / ۴۰۳.

شده‌ام. عرضه داشت تو را به خویشاوندیت با رسول خدا سوگند که این مطلب را [هم اینک] برایم حدیث فرمایی پس آن جناب پیاده شد و سفیان گفت: دستور فرمایید تا دوات و کاغذ برایم بیاورند که آن را از زبان شما بنویسم. پس آن حضرت دوات و کاغذ فرا خواند و فرمود بنویس: **بِسم الله الرَّحمنِ الرَّحيم خُطبةُ رَسُول اللهِ ﷺ فی مَسجِدِ الخيف: نَظَّرَ اللهُ عَبداً سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاها وَ بَلَّغها مَنْ لَمْ تبلُغْهُ أيُّها النَّاسُ لِيُبَلِّغِ الشَّاهدُ الغائبَ فَرُبَّ حامِلِ فقهٍ لَيسَ بفَقيهٍ وَرُبَّ حامِلِ فقهٍ إلیٰ مَنْ هُوَ أفقَهُ منه، ثَلاثٌ لَا يغلُّ عَلَيهِنَّ قَلْبُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ: إخلاص العَمَلِ للهِ، وَالنَّصيحَةُ لأئمَّةِ المُسْلِمينَ، وَاللُّزومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ، المُؤمنُونَ إخوةٌ تتكافَئُ دِمَاؤهم وَهم يَدٌ عَلَی مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَی بِذِمَّتِهِمْ أدْنَاهُمْ**؛ به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر، خطبهٔ رسول خدا ﷺ در مسجد خیف؛ خداوند خُرّم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و به کسی که آن را نشنیده برساند. ای مردم باید حاصرین به غائبین برسانند، بسا کسی که فقه دارد ولی فقیه و درک کننده نیست و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه‌تر و داناتر از خویش نقل می‌کند. سه چیز هست که قلب هیچ فرد مسلمانی در آنها خیانت نکند: إخلاص عمل برای خدا، نصیحت و خیراندیشی برای ائمهٔ مسلمین، و ملازمت جماعت ایشان، زیرا که دعوتشان (دعایشان) تمام کسانی را که در پی آنهایند فرا می‌گیرد، مؤمنین برادرند و خونشان برابر، آنان بر دیگران از غیر خودشان همدستند، کوچکترینشان برای اجرای پیمانشان کوشا است.

سفیان این حدیث را نوشت و بر آن حضرت باز خواند. آنگاه حضرت صادق ﷺ سوار شد و رفت. من و سفیان نیز آمدیم در میان راه به من گفت: به جای خود باش تا من در این حدیث نظری بیفکنم و دقّتی کنم، به او گفتم: به خدا قسم ابوعبدالله ﷺ با بیان این حدیث برگردن تو حقّی انداخته که هرگز از گردنت نرود. گفت: کدام حق؟ گفتم: در این عبارت سه چیز است که دل مسلمان در آنها خیانت نکند: اوّل اخلاص عمل برای خدا که ما آن را فهمیدیم، ولی دوّمی که نصیحت و خیراندیشی برای ائمهٔ مسلمین، اینها کدام ائمه هستند که خیراندیشی برای آنان بر ما لازم است؟ معاویة بن ابی‌سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم؟ و کسانی که شهادتشان نزد ما قبول نیست و نماز پشت سر آنها جایز نمی‌باشد؟ و

سوّمی که ملازمت جماعت آنها است، منظور کدام جماعت است؟ آیا جماعت مُرجِئه که می‌گویند هر که نماز نخواند روزه هم نگیرد غسل جنابت هم نکند خانهٔ کعبه را هم ویران سازد و مادرش را هم نکاح نماید، تنها با نام مسلمانی که بر خود نهاده در ایمان به درجهٔ جبرئیل و میکائیل است؟ یا مقصود قَدَری‌ها هستند که معتقدند آنچه خدا بخواهد نمی‌شود و آنچه ابلیس بخواهد می‌شود؟ یا جماعت حروری‌ها و خوارج که از علی بن ابی‌طالب ﷺ بیزاری می‌جویند و او را کافر می‌دانند؟ یا جماعت جهمی که قائل است: ایمان تنها خداشناسی است و بس؟ سفیان گفت: وای بر تو در معنی این دو جمله از حدیث چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: منظور از امامی که نصیحت و خیراندیشی برای او بر ما واجب است علی بن ابی‌طالب ﷺ است، و مقصود از جماعتی که ملازمت آنها واجب است خاندان اوست. راوی می‌گوید: دیدم آن نوشته را گرفت و پاره کرد سپس به من گفت: از این مطلب به کسی خبر مده[1].

یادآوری: در مکرمت چهلم و مکرمت پنجاه و نهم از بخش پنجم کتاب مطالبی که بر این موضوع دلالت دارند گذشت، بدانجا مراجعه شود.

توضیح و بیان

اینکه پیغمبر ﷺ فرمود: «ثلاثٌ لا یغلُّ عَلَیهِنَّ قلبُ اَمرِءٍ مُسْلِمٍ». احتمال می‌رود «یَغل» به فتح یاء از باب غلول به معنی خیانت باشد، و ظاهرش همین است، چنانکه در فرمودهٔ خدای تعالی آمده: ﴿وَ مَا کَانَ لِنَبیٍّ أنْ یَغُلَّ وَ مَنْ یَغْلُلْ یأتِ بِمَا غَلَّ یومَ القِیمةِ﴾[2]؛ و هیچ پیغمبری را نشاید که خیانت کند و هر کس خیانت کند روز قیامت خیانت خویش را به همراه آورد. و احتمال دارد که از باب «غِلّ» به معنی کینه و دشمنی باشد، چنان که در فرمودهٔ خدای تعالی آمده: ﴿وَ نَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾[3]؛ و آنچه از حقد و کینه در سینه داشتند برکَنیم. و بنابراین دو احتمال؛ امکان دارد که جملهٔ حدیث خبریّه باشد، و

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۴۰۳.

۲. سورهٔ آل عمران، آیه ۱۶۱.

۳. سورهٔ اعراف، آیه ۴۳.

ممکن است إنشاء باشد. و محتمل است که «يُغَل» به ضمّ یاء از باب غُل باشد، همچنان که در فرمودهٔ خدای تعالی آمده: ﴿غُلَّتْ أيديهِمْ﴾[1]؛ دستشان [یهود] بسته [و در غُل و زنجیر] باد. و این ضدّ فراخی سینه و شرح صدر است، و موافق فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللهُ عَلَيهَا بِكُفْرِهِمْ﴾[2]؛ و گفتند دلهای ما در پرده و غلاف است بلکه خداوند بر اثر کفرشان بر آنها مهر زده است. و بنابر تمام احتمالات: ممکن است «عَلَى» در کلمهٔ «عَليهنّ» برای استعلای معنوی باشد، و شاید که به معنی «فی = در» باشد، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَ دَخَلَ المَدينَةَ عَلَى حينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا﴾[3]؛ و [موسی] داخل شهر شد در هنگام غفلت اهل آن. و ممکن است به معنی «مَعَ = با» باشد، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَ آتىٰ المَالَ عَلَى حُبِّهِ﴾[4]؛ و دارائیش را با وجود دوست داشتن آن بپردازد. و یا اینکه برای سببیّت باشد، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَلِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ﴾[5]؛ و تا خداوند را به سبب اینکه هدایتتان فرمود به عظمت یاد کنید.

و کلمهٔ «مُسْلِم» احتمال می‌رود که منظور از آن أعم از مؤمن [و مسلمان غیر مؤمن] باشد، و یا اینکه منظور از آن أخصّ ـ یعنی مؤمن کامل ـ باشد. و «النَّصيحة» از باب نُصْح است، و آن در اصل خلوص می‌باشد، و بدین جهت آن را نصیحت نامیده‌اند که از آمیختگی با غرضهای نفسانی خالص است. و نصیحت گاهی در قصد خیر برای منصوح له(=کسی که نصیحتش را خواسته) به کار می‌رود، و گاهی در هر کار یا قولی که به وسیلهٔ آن برای منصوح له خیر می‌خواهد. و «اللُّزومَ لجَمَاعتِهِمْ»: ظاهراً مقصود جماعت امامان ﷺ است، یعنی مؤمن کسی است که به تمامی آنان معتقد باشد و به همه اقرار کند، و اینکه هر کس یکی از آنان را انکار نماید چنان است که همه را إنکار کرده باشد. «فَإنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ»: ظاهراً ضمیر نخستین به امامان ﷺ برمی‌گردد، و ضمیر دوم به مسلمانان، و محتمل است که «دعوت» به معنی دعا باشد، و احتمال دارد که منظور،

---

۱. سورهٔ مائده، آیه ۶۴.

۲. سوره بقره، آیه ۸۸.

۳. سوره قصص، آیه ۱۵.

۴. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۵. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

دعوت مردم به ایمان و شناخت دلائل آشکار و آثار روشن امامان ﷺ باشد. که ایشانند دعوت کنندگان خلق به سوی خداوند، و دلالت کنندگان به خداوند با زبان و افعال و صفات و معجزات و کراماتشان. و حاصل از احتمالات یاد شده در معنی حدیث چند وجه است:

وجه اوّل: اینکه این امور سه گانه چیزهایی هستند که می‌بایست دل هیچ مسلمانی در آنها خیانت نکند، و این وجه مبتنی بر آن است که جمله را انشائیه، و «علی» را به معنی «فی» و نصیحت را به معنی قصد خیر برای منصوح بدانیم.

بنابراین امور سه گانه قلبی خواهند بود و کارها و اعمال قالبی و بدنی بر آنها مترتّب می‌شوند و از آنها سرچشمه می‌گیرند، و این حدیث شریف در صدد بیان تکالیف قلبی است که متعلق به مکلَّف است و به خدای تعالی و اولیای او ﷺ مربوط می‌باشد، پس إخلاص در عمل راجع به خدای عز و جل است، و قصد خیر برای اولیای او، و لزوم جماعت ایشان؛ هر دو به رسول خدا و خلفای بر حق آن حضرت ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ راجع است. و این دو بدین گونه حاصل می‌شوند که دل مؤمن به قصد خیر برای آنان و ملازمت همهٔ ایشان اهتمام داشته باشد، و دست یازیدن و روی آوردن به غیر ایشان از کسانی که مقام آنان را ـ به ناحق ـ ادعا می‌کنند قصد نکند. و این یک وظیفه و تکلیف اسلامی است بر عهدهٔ همهٔ افراد بشر، بی‌هیچ تفاوتی بین مسلمان و کافر، زیرا که کفّار نیز به این أمر و تکالیف شرعی إلهی دیگر موظَّف هستند.

و اینکه در اینجا و در سایر أحکام خصوص مسلمان یادگردیده، به جهت شرافت دادن به اوست که حکم و خطاب متوجه او می‌گردد به سبب توجّه او به حق تعالی و گرفتن معالم دین، و برای خواری کافر است و روی گردانیدن از او به سبب إعراض او از حق، خدای عز و جل فرموده: ﴿نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُم﴾[1]؛ چون خداوند را فراموش کردند او نیز آنان را فراموش کرد. و او ـ تعالی ـ فرموده: ﴿وَ يُضِلُّ اللهُ الظّالمين﴾[2]؛ و خداوند ستمکاران را گمراه می‌گرداند. و او ـ عزّ اسمه ـ فرموده: ﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إلّا

---

۱. سوره توبه، آیه ۶۷.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾[1]؛ پس تو [ای رسول] اعراض کن از هر کسی که از یاد ما روی گردانید و جز زندگانی دنیا را نخواست.

وجه دوّم: اینکه امور یاد شده ـ یعنی اِخلاص، و نصیحت برای امامان، و ملازمت آنها ـ وسایل و اسباب حفظ شدن دل از خیانت باشد. و این وجه مبتنی بر آن است که جمله خبریّه؛ و «علی» به معنی «مَعَ» یا برای سببیّت باشد. و نصیحت ـ بنابراین وجه ـ ممکن است نصیحت قلبی منظور باشد، که خیر خواستن برای منصوح در همهٔ چیزهایی که متعلق به اوست، و شاید که نصیحت در کارهای بدنی و مصارف مالی مراد باشد. و آن هر فعل یا قولی است که مراد از آن خیر برای منصوح است.

وجه سوّم: اینکه جمله خبریّه باشد، و حدیث ـ بنابراین وجه ـ در صدد بیان علائم مؤمن است. یعنی مسلمان واقعی که در قرآن مجید به فرمودهٔ خدای عز و جل چنین توصیف گردیده: ﴿وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾[2]؛ و هر کس روی تسلیم به سوی خداوند آورد و نیکوکار باشد همانا به محکمترین رشتهٔ [الهی] چنگ زده است. زیرا که حقیقت ایمان معرفت خدای عز و جل و اخلاص عمل برای اوست. و شناخت اولیای أمر: رسول خدا و ائمهٔ طاهرین و ملازمت ایشان، و نصیحت و خیرخواهی برای آنان می‌باشد، و اینها اموری است که دل مسلمان واقعی در آنها خیانت نمی‌کند، و این وجه سازگار است با اینکه «يَغِلُّ» از باب غلول به معنی خیانت باشد، و هم با اینکه از غُلّ ضد انشراح و گشایش باشد، چنانکه پوشیده نیست.

وجه چهارم: اینکه جمله خبریّه باشد، و «يُغَل» به ضم یاء به صورت فعل مجهول خوانده شود. و «علی» به معنی «مَعَ» یا برای سببیّت باشد، و «مسلم» را به معنی معروفش بگیریم یعنی اعمّ از مؤمن و غیر مؤمن، و منظور از «ائمهٔ مسلمین» امیرالمؤمنین و امامان معصوم از فرزندان آن حضرت ﷺ باشد. و حاصل معنی اینکه هر مسلمانی که این امور یعنی: اخلاص عمل برای خداوند، و نصیحت برای ائمهٔ مسلمین، و ملازمت جماعت ایشان، در او جمع گردد، دلش باز [و روشن] می‌شود و از مُهر خوردن بر قلب محفوظ

---

۱. سورهٔ نجم، آیه ۲۹.

۲. سورهٔ لقمان، آیه ۲۲.

می‌ماند، و از کسانی خواهد بود که خداوند سینه‌اش را برای اسلام گشایش داده، و از نورانیّتی از سوی پروردگارش برخوردار است، و چنانچه این امور در او جمع نگردد خداوند بر دلش مُهر بطلان می‌زند، و مصداق فرمودهٔ خدای تعالی می‌شود که: ﴿وَقَولِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللهُ عَلَيهَا بِكُفْرِهِمْ﴾[1]؛ و گفتند دلهای ما در پرده و غلاف است بلکه خداوند به سبب کفرشان بر آنها مهر زده است. زیرا که کفر مراتب و درجه‌هایی دارد که یکی برتر از دیگری است، و هر مرتبه را آثار خاصّی است ـ پناه به خدای تعالی ـ، همچنان که ایمان نیز مراتب و درجاتی دارد که بعضی برتر از بعض دیگر است، و برای هر مرتبهٔ از آن آثار خاصی هست، از خداوند متعال خواستاریم که به ما توفیق عنایت فرماید برای تکمیل مراتب ایمان و نصیحت برای مولایمان صاحب الزمان ﷺ قدم برداریم.

تتمّهٔ مطلب و تذکر

بدان که نصیحت‌گر نسبت به امام زمانش ﷺ ـ بنابر آنچه یاد کردیم و بیان داشتیم ـ کسی است که وضع خود را مراقب باشد، و بر کارهایش مواظبت نماید، به طوری که افعال و نیّتهایش که راجع به امام زمانش ﷺ است از هر چه مایهٔ نارضایتی و هتک احترام امامش هست بر کنار و خالص باشد، و همه جا رعایت کند که خیر مولایش ﷺ چیست، و مقصود همان است، که برای هر رهرو حاصل نمی‌گردد مگر با مراقبت تام و مواظبت پیوسته و مداوم، و بینش در دین و همنشینی اهل تقوی و یقین و دوری از اهل تردید و فاسقین، و اگر کسی را نیافت که چنین اوصافی داشته باشد تا با او مجالست نماید؛ در خانهٔ خود بنشیند، و سکوت را پیشه کند، و هرگاه از همنشینی با کسانی که مجالست با آنان شایسته نیست ناگزیر باشد به قدر ضرورت اِکتفا نماید، و ان شاء الله مطالبی که بر این امور دلالت دارد خواهیم آورد.

سی و نهم: زیارت کردن آن حضرت ﷺ

به وسیلهٔ توجه نمودن به آن جناب و سلام کردن بر او در هر مکان و زمان به طور

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۵

عموم، و در بعضی از جاها و زمانها به طور خاص، و فضیلت و چگونگی آن را در خاتمهٔ کتاب خواهیم آورد[1] ـ ان شاء الله تعالی شأنه ـ.

چهلم: دیدار مؤمنین صالح و سلام کردن بر آنان

به قصد نایل شدن به فضیلت و فیض زیارت آن حضرت و سلام کردن بر آن جناب ـ صلوات الله علیه ـ و در مطلب سی و ششم آنچه مایهٔ بشارت و چشم روشنی اهل اخلاص و یقین است، که بر این معنی دلالت دارد گذشت.

چهل و یکم: درود فرستادن بر آن حضرت ﷺ

و آنچه بر فضیلت و تأکید آن دلالت دارد چند امر است، از جمله:

۱ ـ اینکه درود و صلوات از اقسام دعا کردن است، پس تمام آنچه در فضیلت دعا برای آن حضرت رسیده شامل آن نیز می‌شود، چون صلوات از ناحیهٔ ما درخواست رحمت از خداوند عز و جل است، و با رحمت او امور دنیا و آخرت سامان می‌گیرد، بنابراین هرگاه ما بر امام زمانمان ﷺ درود فرستیم به اینکه بگوییم: **«اللّٰهُمَّ صلِّ علیٰ مولانا وَسَیِّدِنَا صاحبِ الزَّمان»**، یا با امثال این عبارت صلوات بفرستیم، این کار طلب رحمت برای آن حضرت است در تمام اموری که در دنیا و آخرت متعلق به او است، پس در این خواستهٔ ما از خداوند ـ عزّ اسمه ـ طلب کردن حفظ آن جناب و حفظ یاران و دوستانش از هرگونه گزند، و درخواست هرگونه همّ و غمّ از قلب مقدسش و دل دوستانش. و تقاضای تعجیل فَرَج و ظهورش. و موجبات خشنودیش از جهت پیروزی بر دشمنان دین و برپا سازی کارهای نیک و گسترش عدل در سراسر زمین، و رستگاری پیروان و مؤمنان به واسطهٔ آن حضرت به بهشت، و... از اقسام مختلف رحمت واسعهٔ الهی که به اولیای خود اختصاص داده و شمارهٔ آنها را کسی جز خودش نمی‌داند، در این صلوات ما نهفته است. از درگاه

---

۱. متأسفانه أجل مهلت نداده تا مؤلف بزرگوار ﷺ خاتمهٔ کتاب را بنویسد و از فواید آن محروم گشته‌ایم. ساید حد[illegible] بر این حقیر منت نهد و بر انجام این مهم توفیق دهد، و عنایت خاص مولی صاحب الزمان ﷺ شامل حال این حقیر گردد، تا برخی از رسوم غلامی و چاکری آن جناب را رقم زنم. (مترجم).

خدای تعالی خواهانیم که ما را از یاران مولایمان صاحب الزمان ﷺ قرار دهد، و از دوستانش که در دنیا و آخرت عنایتش را به آنان اختصاص می‌دهد محسوب فرماید. که او نزدیک، و اجابت کنندهٔ دعا است.

۲ ـ تمام آنچه در فضیلت صلوات فرستادن بر خاندان پیغمبر ﷺ روایت شده، و روایاتی که دلالت دارند بر اینکه درود فرستادن بر پیغمبر اکرم ﷺ جز با درود فرستادن بر ایشان ﷺ تمام نیست، که این روایات بسیار و در کتب اخبار ذکر گردیده است.

۳ ـ وارد شدن صلوات بر خصوص آن حضرت ﷺ در بسیاری از دعاهایی که از امامان ﷺ رسیده، و این بر کسی که پیرامون این مطلب جستجو نماید پوشیده نمی‌ماند.

۴ ـ وارد شدن طلب توفیق برای درود فرستادن بر آن حضرت ﷺ به طور خاص در دعایی که از ناحیهٔ شریف آن جناب به واسطهٔ شیخ أجل ابوعَمْرِ عَمْری ﷺ روایت گردیده، ما دعای مزبور را در بخش هفتم کتاب آوردیم و محل شاهد از آن دعا این عبارت است: «و ذکر آن حضرت و انتظارش و ایمان و یقین قوی به او و در ظهورش و دعا برای آن جناب و درود فرستادن بر او را از یاد ما مبر...».

۵ ـ أمر به درود فرستادن بر آن جناب به طور خاص در اخبار متعدد، و از جمله در روایتی که سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع و دیگران به طور مسند از مولایمان حضرت حسن بن علی عسکری ﷺ آورده‌اند، که بر هر کدام از امامان ﷺ به طور خاص صلواتی یاد فرموده، و در آن روایت صلوات بر ولیّ أمر منتظر حضرت حجة بن الحسن ﷺ چنین آمده است: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابنِ أوْلِيَائِكَ الَّذينَ فَرَضْتَ طاعَتَهُمْ وَأوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَأذْهبتَ عَنْهُمُ الرِّجسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تطهيراً اَللّٰهُمَّ انْصُرْهُ وَانْتصِرْ بِهِ لِدينِكَ وَانْصُرْ بِهِ أوليائَكَ وَأوْلِيَائَهُ وَشيعَتَهُ وَأنْصَارَهُ وَاجْعَلْنا مِنْهُمْ. اَللّٰهُمَّ أعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَاغٍ وَبَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَميعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَاحرُسْهُ وَامنَعْهُ مِنْ أنْ يُوصَلَ إلَيهِ بِسُوءٍ وَاحفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ وَأظْهِرْ بِهِ العَدْلَ وَأيِّدهُ بالنَّصْرِ وَانْصُرْ ناصِرِيهِ وَاخْذُلْ خاذِلِيهِ وَاقصِمْ بِه جَبَابِرَةَ الكُفْرِ وَاقْتُلْ بِهِ الكُفَّارَ وَالمُنَافِقِينَ وَجَميعَ المُلحِدِينَ حَيثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الأَرْضِ وَمَغَارِبِها وَبَرِّهَا

وَ بَحْرِهَا وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا وَ اَمْلَاءْ بِهِ الأَرْضَ عَدْلاً وَ أَظْهِرْ بِهِ دينَ نَبِيِّكَ عَلَيهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ وَ اَجعلنِي اللَّهُمَّ مِنْ اَنْصارِهِ وَ أعوانِهِ وَ أتبَاعِهِ وَ شيعتِهِ وَ أرِني فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِمُ السَّلام ما يأمُلُونَ وَ فِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلٰهَ الحَقِّ رَبَّ العالَمينَ آمينَ»؛ بار خدایا بر ولیت و فرزند اولیائت درود فرست، آنان که اطاعتشان را فرض دانسته و حقشان را واجب فرموده‌ای. و هرگونه پلیدی و رجس را از آنان دور داشته و آنان را از هرگونه آلودگی و عصیان پاک و مبرّیٰ ساخته‌ای، بار خدایا او را یاری فرمای و به (دست) او دینت را یاری کن و به وجود او دوستانت و دوستان و شیعیان و یاران او را پیروزمندگردان، و ما را هم از آنان قرار ده. بار خدایا او را از شرّ هر سرکش و ظالم و از شر تمام خلق خود در پناهت محفوظ بدار، و او را از پیش رو و پشت سر و طرف راست و چپ (از همهٔ حوادث ناگوار) محافظت فرمای، و از رسیدن هرگونه بدی و ناملایمی به ساحت مقدسش ممانعت و حضرتش را از آنها حراست بنمای، و در وجود او (دین و آیین) رسول و آل رسولت را محفوظ بدار، و به (دست) او عدل و داد (مطلق و همه جانبه) را آشکار ساز، و با نصرت (مخصوصت) او را تأیید گردان، و یاری کنندگانش را یاری کن، و مخالفانش را خوار بنمای، و به (قدرت) او سرکشان و جبّاران کفر پیشه را در هم بشکن، و به (تیغ) او کفار و منافقین و تمامی ملحدین را در هر کجای از مشارق و مغارب زمین و خشکی و دریا و کوه و صحرا هستند همه را به هلاکت برسان، و زمین را به (ظهور) او آکنده از عدل کن، و دین پیغمبرت ـ که بر او و آل او سلام باد ـ را به (دست) او (در سراسر عالم) ظاهر (و غالب) گردان، و ای خدا مرا از یاران و مددکاران و پیروان و شیعیانش قرار ده، و آنچه آل محمد ﷺ آرزومندند (از ظهور حق و حکومت اسلام) در زمان حیات من آشکار کن، و آنچه در مورد دشمن خود امید دارند (که خوار و نابودگردند) به من بنما، ای خدای حق پروردگار عالمیان دعایم را مستجاب کن[1].

تذکر: در آخر بخش هفتم صلواتی را که مشتمل بر دعا برای آن حضرت ﷺ می‌باشد، از مصباح الزائر روایت آوردیم، این تذکر را غنیمت شمرده و به آن صلوات رجوع نمایید.

---

۱. جمال الاسبوع، ۴۹۳.

چهل و دوّم: هدیه کردن ثواب نماز به آن جناب عجل الله فرجه

و دلیل بر این روایتی است که سیّد بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع آورده، وی گوید: ابومحمد صیمری حدیث آورد گفت: حدیث کرد ما را ابوعبدالله احمد بن عبدالله بجلی به سندی که به امامان ﷺ بالا برده که فرمودند: «هر کس ثواب نماز خود را برای رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین و اوصیای بعد از آن حضرت ﷺ قرار دهد، خداوند ثواب نمازش را آنقدر افزایش می‌دهد که از شمارش آن نَفَس قطع می‌گردد، و پیش از آنکه روحش از بدنش برآید به او گفته می‌شود: ای فلان؛ هدیهٔ تو به ما رسید، پس امروز روز پاداش و تلافی کردن [نیکیهای] تو است، دلت خوش و چشمت روشن باد به آنچه خداوند برایت مهیّا فرموده، و گوارایت باد آنچه را به آن رسیدی. راوی گوید: [به امام ﷺ] عرض کردم: چگونه نمازش را هدیه نماید و چه بگوید؟ فرمود: نیّت می‌کند ثواب نمازش را برای رسول خدا ﷺ...»[1].

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی ـ عفی الله تعالی عنه ـ می‌گوید: مقتضای این حدیث شریف، مستحب بودن هدیهٔ ثواب نمازها به طور مطلق ـ چه واجب و چه مستحب ـ به رسول خدا ﷺ یا حضرت صاحب الدار[2] یا سایر ائمهٔ اطهار ﷺ می‌باشد، و آنچه پس از این کلام در سخنان امام ﷺ آمده گواه بر این است.

چهل و سوم: هدیهٔ نماز مخصوص

اینکه شخص مؤمن نماز مخصوصی به عنوان هدیه به آن حضرت ﷺ یا به یکی از امامان ﷺ به جای آورد، و هیچ حَدّ و وقت و شماره‌ای برای این نماز نیست، و مؤمن به مقدار محبّت و توانائیش به محبوبش هدیه تقدیم می‌کند، و بر حسب طاقتش او را خدمت می‌نماید. و دلیل بر آنچه یاد کردیم آن است که در حدیث سابق پس از آن عبارت آمده است: «و اگر بتواند بر پنجاه رکعت نماز چیزی را بیفزاید ـ هر چند در هر روز دو

---

۱. جمال الاسبوع ۱۵.

۲. صاحب الدار از جمله القاب مولایمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. (مؤلف)

رکعت باشد ـ و آن دو رکعت را به یکی از ایشان (سلام الله علیهم) هدیه نماید، پس آن دو رکعت نماز را همچون نمازهای واجب آغاز کند که هفت تکبیر یا سه تکبیر بگوید، یا در هر رکعت یک تکبیر. و پس از تسبیح رکوع و سجود در هر رکعت سه مرتبه بگوید: «صَلی اللهُ علی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبين الطّاهرين». و چون تشهد گفت و سلام داد، بگوید: «اللَّهُمَّ أنْتَ السَّلامُ وَ مِنْكَ السَّلامُ يَا ذَا الجَلَالِ وَ الإكرام صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الأَخْيَار وَ أَبْلِغْهُمْ أَفْضَلَ التَّحِيةِ وَ السَّلام. اللَّهُمَّ إنَّ هٰذِهِ الركعاتِ هَديةٌ مِنّي الى عَبْدِكَ وَ نبيّكَ وَ رَسُولِكَ مُحمَّد بن عبداللهِ خَاتَمِ النَّبِيينَ وَ سَيِّدِ المُرْسَلينَ اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهَا مِنّي وَ أبلغْهُ إيَّاها عَنّي وَ أثِبْنِي عَلَيهَا أفْضَلَ أمَلِي وَ رَجَائي فِيكَ وَ فِي نَبِيّكَ ﷺ، وَ وَصيِّ نَبِيّكَ وَ فَاطِمَةَ الزَّهراء إبنةِ نَبيّكَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَينِ سِبْطَي نَبِيّكَ وَ أولِيائكَ مِنْ وُلْدِ الحُسَين ﷺ يا وَلِيَّ المؤمنينَ يا وَلِيَّ المؤمنينَ يا وَلِيَّ المؤمنينَ»؛ بار خدایا تویی سلامت دهنده و سالم از هر عیب، و سلامت از [سوی] تو است، ای صاحب جلال و بزرگواری بر محمد و آل محمد آن پاکیزگان پاک بهترین خلق؛ درود فرست و برترین تحیت و سلام را به ایشان برسان. بار خدایا به درستی که این رکعات هدیه‌ای از من است به بنده و پیغمبر و رسول تو محمد بن عبدالله خاتم پیغمبران و سیّد رسولان، بار خدایا پس این [هدیه] را از من بپذیر و از من به او برسان و پاداش مرا بهترین آرزوهایم قرار ده و به مقدار امیدم دربارهٔ تو و دربارهٔ پیغمبرت ﷺ و وصی پیغمبرت و فاطمهٔ زهرا دخت پیامبرت و حسن و حسین دو سبط و نوادهٔ پیامبرت و اولیاءت از فرزندان حسین ﷺ ای ولیّ المؤمنین ای ولیّ المؤمنین ای ولیّ المؤمنین[1].

نماز هدیه به امیرالمؤمنین علی ﷺ

پس از دو رکعت نماز دعای مذکور را تا «افضل التحية و السلام» بخواند، سپس بگوید: «اللَّهُمَّ إنَّ هَاتَينِ الرَّكعتينِ هَدِيَّةٌ مِنّي إلىٰ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ ابن عَمِّ نَبِيِّك وَ وَصيِّهِ اميرالْمُؤمِنين عَلى بْنِ ابى‌طَالِبْ ﷺ اَللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنّي وَ أبلغْهُ إيَّاهُمَا عَنّي وَ أثِبْنِي عَلَيهما أفْضَلَ أمَلِي وَ رَجَائِي فِيكَ وَ فى نَبِيّكَ وَ وَصِيِّ نَبِيِّكَ وَ فَاطِمَةَ الْزَهْراءِ إبنةِ نَبِيّكَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَينِ

---

۱. جمال الاسبوع، ۱۵

سِبْطَیْ نَبیّکَ وَأَوْلیائکَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَین یٰا وَلِیَّ الْمُؤمِنینَ یـا وَلِـیَّ الْـمُؤمِنین یـا وَلِـیَّ الْمُؤمِنینَ».

هدیه به فاطمهٔ زهرا ﷺ

چنین بگوید: «اللّٰهُمَّ إنَّ هاتَینِ الرَّکعتینِ هَدِیَّةٌ مِنّی إلیٰ الطّاهِرة المُطَهَّرةِ الطَّیِّبةِ الزَکیّة فاطمةَ بنتِ نبِّیکَ اَللّٰهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَأبلِغْها إیّاهُما عَنّی وَأثِبْنِی عَـلَیهما أفْـضَلَ أمَـلی وَرَجائِی فیکَ وَفی نَبِیِّکَ صَلَوٰاتُ اللهِ علیهِ وَآلِهِ وَوَصِیِّ نَبیِّکَ وَالطَّـیِّبَةِ الطّـاهِرَة فـاطِمَةَ بِنْتِ نَبیِّکَ وَالْحَسَنِ وَالْـحُسَینِ سِـبْطَیْ نَـبیّکَ یـا وَلِیَّ الْـمُؤمِنینَ یـا وَلِـیَّ الْـمُؤمِنینَ یـا وَلِیَّ الْمُؤمِنینَ».

هدیهٔ به امام حسن ﷺ

چنین بگوید: «اللّٰهُمَّ إنَّ هاتَینِ الرَّکْعَتَینِ هَدِیَّةٌ مِنّی إلیٰ عَبْدِکَ وَابنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابنِ وَلِیِّکَ الحَسَنِ بن علی ﷺ، اللّٰهُمَّ فَتَقَبَّلْها مِنّی وَأبْلِغْهُ إیّاهُما عَنّی وَأثِبْنِی عَلَیهِمَا أفْضَلَ أمَلِی وَرَجائِی فِیکَ وَفی نَبِیّکَ وَوَلِیّکَ وَابنِ وَلِیّکَ یا وَلِیَّ الْمُؤمِنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤمِنینَ یا وَلِـیَّ الْمُؤمِنینَ».

هدیه به امام حسین ﷺ

«اللّٰهُمَّ إنَّ هاتَینِ الرَّکعتینِ هَدِیَّةٌ مِنّی إلیٰ عَبْدِکَ وَابنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابنِ وَلِیِّکَ سِبْطِ نبیِّکَ الطَّیِّبِ الطّاهِرِ الزَّکی الرَّضِیِّ الحسَینِ بن علی المُجْتَبیٰ [و دعا را تا آخر بخواند] یٰا وَلِیَّ الْمُؤمِنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤمِنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤمِنینَ».

هدیه به امام علی بن الحسین ﷺ

چنین بگوید: «اللّٰهُمَّ إنَّ هاتَینِ الرَّکعَتینِ هَدِیَّةٌ مِنّی إلیٰ عَبْدِکَ وَابنِ عَبْدِکَ وَوَلِیّکَ وَابنِ وَلِیّکَ سِبْطِ نَبیِّکَ زَیْنِ الْعَابِدینَ عَلی بْنِ الْحسَینِ ﷺ [و دعا را تا آخر بخواند و سه بار بگوید]: یٰا وَلِیَّ الْمُؤمِنینَ».

هدیه به امام محمد بن علی ﷺ

چنین بگوید: «اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰاتَينِ الرَّكعَتينِ هَدِيَّةٌ مِنّى إِلىٰ عَبْدِكَ وَ ابنِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ ابنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدَ بْنِ علی الباقِرِ علمك [و دعا را تا آخر بخواند و سه بار بگوید]: يٰا وَلِيَّ الْمُؤمِنينَ».

هدیه به امام جعفر بن محمد ﷺ

چنین بگوید: «اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰاتَينِ الرَّكْعَتينِ هَدِيَّةٌ مِنّى إِلىٰ عَبْدِكَ وَ ابنِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ ابنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نبيِّكَ جَعْفَر بْنِ مُحمَّد الْصّادِق ﷺ [و دعا را تا آخر بگوید تا سه بار]: يٰا وَلِيَّ الْمُؤمِنينَ».

هدیه به امام موسی بن جعفر ﷺ

چنین بگوید: «اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰاتَينِ الرَّكعَتينِ هَدِيَّةٌ مِنّى إِلىٰ عَبْدِكَ وَ ابنِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ ابنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبيِّكَ مُوسى بْنِ جَعفَر ﷺ وارِثِ عَلْمِ النَبيينَ [و دعا را تا آخر بیاورد و سه بار بگوید]: يٰا وَلِيَّ الْمُؤمِنينَ».

هدیه به امام رضا علی بن موسی ﷺ

چنین بگوید: «اَللّٰهُمَّ إِنَّ هٰاتَينِ الرَّكعَتينِ هَدِيَّةٌ مِنّى إِلىٰ عَبْدِكَ وَ ابنِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ ابْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نبيِّكَ عَلى بْنِ مُوسى الرِضا بنِ المرضيين ﷺ [و دعا را تا آخر بخواند و سه بار بگوید]: يٰا وَلِيَّ الْمُؤمِنينَ».

هدیه به امام محمد بن علی و امام علی بن محمد و امام حسن بن علی ﷺ

به ترتیب فوق بخواند، تا به حضرت امام صاحب الزمان ﷺ برسد، پس آن دعا را بخوان تا بگویی: «اَللّٰهُمَّ إِنَّ هٰاتَينِ الرَّكعَتَينَ هَدِيَّةٌ مِنّى إِلَى عَبْدِك وَ ابنِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ ابنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبيِّكَ فى اَرْضِكَ وَ حُجّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ [تا آنجاکه سه بار بگویی]: يٰا وَلِيَّ الْمُؤمِنينَ».

سید أجل علی بن طاووس در جمال الاسبوع گوید: شاید که نشاط بجای آوردن این هدایا را در خود نبینی یا به خاطر اینکه به خود بگویی که ائمهٔ معصومین ﷺ از این هدیه‌ها بی‌نیازند، یا شاید که آنها را از جهت تکرار در هر روز بسیار شماری و طبع تو به انجام ندادن آنها تمایل کند، و بدان که آنان ـ صلوات الله علیهم ـ از هدیهٔ تو مستغنی و بی‌نیاز می‌باشند، ولی تو بی‌نیاز نیستی از اینکه هدیه به ایشان تقدیم نمایی و گفتارت نزد آنان نزدیک باشد، همچنان که خداوند ـ جل جلاله ـ از این أحوال بی‌نیاز است، پس باید که در نیّت و خاطر تو هنگامی که این اعمال را آغاز می‌کنی چنین باشد که خداوند ـ جل جلاله ـ و آنان ـ صلوات الله علیهم ـ بر تو منت دارند، که خداوند چگونه تو را هدایت کرد، و آنان تو را به او ـ جل جلاله ـ به سعادت و امنیّت و جاودانگی در کمال احسان در منزلگاه رضوان الهی، راهنمایی کردند. **﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ هَدَاكُمْ لِلإِيمَانِ...﴾**[1]؛ آنان بر تو به مسلمان شدن منّت می‌گذارند بگو شما با اسلام خود بر من منّت نگذارید بلکه خدا بر شما منّت و احسان دارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است.

و تو آن چنانی که یکی از علمای بیان سروده است:

أُهْـدِي لِـمَجلسِهِ الكَـريمِ وَإِنَّـمَا ... أُهْدِي لَهُ مَـا حُـزتُ مِـنْ نَـعْمَائِهِ

كالبحرِ يُـمْطِرُهُ السَّـحَابُ و مَـالَهُ ... مَـــنٌّ عـــليهِ لِأَنَّـــهُ مِـــنْ مَـــالِهِ

برای مجلس گرامی او هدیه می‌کنم و جز این نیست که آنچه از مراحمش به دست آورده‌ام برای او هدیه می‌دهم. همچون دریا که ابرها بر آن می‌بارند و حال آنکه هیچ مِنّتی بر آن ندارند زیرا که [آنچه ببارند] از آب دریا است. و اینکه آن نمازها را بسیار شماری، یا تمایل داشته باشی که از آنها فراغت یابی تا به تحصیل سعادت خود بپردازی پس بدان که این هدایت شدن به تقدیم هدیه از طریق عنایت خداوند ـ جل جلاله ـ و اولیا و برگزیدگان خداوند و اخلاص ایشان در عبادت خدای ذوالجلال برایت حاصل گردیده، به خصوص که تو معتقد هستی که اگر حجتهای خداوند بر بندگان نبودند، خداوند ـ جل جلاله ـ نه زمینی می‌آفرید و نه آسمانی. و نه هیچ جنبنده‌ای در دنیا و نه دوزخ و بهشتی

---

۱. سورهٔ حجرات، آیه ۱۷.

برای آخرت، و نه هیچ نعمتی ایجاد می‌کرد نه مرحمتی، پس آیا تمام اعمال و کارهای خود را جز در میزان [قبولی] ایشان منتهی می‌بینی و غیر از دیار ثواب آنان می‌دانی، زیرا که اخلاص ایشان در عبادت با فضل خدای ـ جل جلاله ـ برایشان سبب سعادتی است که به آن رسند، پس چون عمل تو در هر حال در ترازوی ایشان سنجیده می‌شود، آن را به ایشان هدیه کن، تا هب کسب آنچه در حساب خواهد بود دست‌یابی، و اگر عموم عنایت و تفضّل آنان نبود به آن نایل نمی‌شدی، و اگر نسبت به مقدار حق خدای تعالی ـ جل جلاله ـ به ایشان و حقّ ایشان بر تو به لطف خداوند ـ جل جلاله ـ معرفت داشتی، و می‌دانستی که چقدر از حقوقشان شب و روز ضایع می‌گردد، متوجّه می‌شدی که آنچه هدیه می‌کنی به معذرت‌خواهی نیاز دارد، و بسان بعضی از اهل اعتبار چنین می‌گفتی:

فَـإِنْ تَـقْبَلُوا مِـنّی هَـدِيّةَ قَـاصِرٍ ... عَدَدْتُ لَكُمْ ذَاكَ القَبولَ مِنَ الفَضْلِ
وَ كَانَ قَبولُ عِنْدَ كُمْ فَضْلَ رَحْـمَةٍ ... يَـعُزُّبِهَا قَـلْبُ الوَلِـيِّ مِـنَ الذُّلِّ
وَ يُـوجِبُ شُكْـراً عِـنْدَهُ لمَـقَامِكُمْ ... وَ فَرْضَ حقوقٍ لَا يَقُومُ لَهَا مِـثْلِي

چنانکه هدیه‌ای از من قاصر بپذیرید، آن پذیرفتن را از جمله فضل شما به شمار آورم، و پذیرش نزد شما رحمت و مِهر بیشتری خواهد بود، که دل دوستدار شما به سبب آن از خواری و مذلّت به عزّت رسد. و مایهٔ سپاسگزاری آن دوستدار شما می‌شود به جهت مقام برجستهٔ شما، و بر عهده آمدن حقوقی که همچو منی از انجام آنها ناتوان است. و یکی از هم مسلکان به من گفت: من خودم و عملم را کوچک و حقیر می‌بینم از اینکه آن را به ایشان هدیه نمایم، به او گفتم: پس چرا خودت را از خدمت به خدای ـ جل جلاله ـ کوچک نمی‌بینی که حمد و شکر او را به جای می‌آوری و سایر خدمات را انجام می‌دهی؟ در حالی که او از هر بزرگی عظیم‌تر است، پس معنی ندارد که خود را در خدمت به نوّاب او کوچک بینی، به خصوص که آنان خدمتت را نسبت به خود پذیرفته باشند[1].

چهل و چهارم: نماز هدیه به آن حضرت به گونهٔ مخصوص در وقت معیّن

و این را در جمال الاسبوع روایت کرده که: «مستحب است آدمی روز جمعه هشت

۱. جمال الاسبوع، ۲۰.

رکعت نماز گزارد، چهار رکعت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه نماید و چهار رکعت را به فاطمهٔ زهرا علیها السلام هدیه کند، و روز شنبه چهار رکعت نماز بگزارد و آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه نماید، و همین طور هر روز از هفته به یکی از امامان علیهم السلام هدیه کند تا روز پنجشنبه که چهار رکعت را به حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام هدیه نماید، سپس روز جمعه نیز هشت رکعت نماز بگزارد که چهار رکعت آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و چهار رکعت دیگر را به حضرت فاطمه علیها السلام هدیه نماید. سپس روز شنبه چهار رکعت را به موسی بن جعفر علیه السلام هدیه کند، و همچنین تا روز پنجشنبه که چهار رکعت را به حضرت صاحب الزمان علیه السلام هدیه نماید، و بین دو رکعت از این نمازها این دعا را بخواند: «**اللَّهُمَّ أنتَ السَّلامُ وَمِنْكَ السَلامُ وَإلَيْكَ يَعُودُ السَلامُ حَيِّنَا رَبَّنا مِنْكَ بِالسَّلَامِ اللَّهُمَّ إنَّ هذهِ الرَكَعٰاتِ هديَّةٌ مِنّي إلىٰ فَلاٰن بن فلان فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغه إيّاها وَأَعْطِنِي أَمَلي وَرَجائي فيكَ وَفي رَسُولكَ صَلَوٰاتُكَ عَليهِ وَآلِـهِ**»؛ بار خدایا تو سلامت دهنده و سالم از هر عیب هستی، و سلامت از تو است و به تو منتهی می‌شود، ای پروردگار ما با سلام ما را تحیّت گوی، بار خدایا این رکعتها[ی نماز] هدیّه‌ای از من به... فرزند...[1] است، پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و این هدیه را به او برسان، و امید و آرزویم را دربارهٔ تو و رسول تو ـ که درود تو بر او و آلش باد ـ به من عطا فرمای.

چهل و پنجم: اهداء قرائت قرآن به آن حضرت علیه السلام

و بر فضیلت و استحباب آن دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی از علی بن المغیره روایت آورده که گوید: «به حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام عرض کردم: پدرم از جدّ تو راجع به ختم کردن قرآن در هر شب پرسیده بود، جدّ تو به او فرموده بود: در هر شب. به آن جناب عرضه داشته بود: در ماه رمضان [نیز]؟ جدّ تو فرموده بود: ماه رمضان [نیز]، پدرم به او عرضه داشته بود: آری، تا هر قدر که بتوانم. پس از آن پدرم قرآن را چهل بار در ماه رمضان ختم می‌کرد. سپس من بعد از پدرم آن را ختم

---

۱. به جای نقطه چین‌ها نام معصوم و نام پدرش گفته می‌شود. هنگام خواندن دعا در متن عربی به جای «فلان بن فلان» لازم است این کار انجام شود. (مترجم)

می‌کردم، بسا که بر او می‌افزودم و یا کمتر از آن را ختم می‌کردم به مقدار فراغت و اشتغال و نشاط و بی‌حالیم. پس هرگاه روز فطر شود برای رسول خدا ﷺ یک ختم، و برای علی ﷺ ختمی دیگر و برای فاطمه ﷺ ختمی دیگر، سپس برای ائمه ﷺ تا به شما رسد قرار می‌دهم، که از آن هنگام که در این حال بوده‌ام یک ختم قرآن برای شما قرار داده‌ام، به سبب این کار چه پاداشی برایم هست؟ امام کاظم ﷺ فرمود: پاداش تو آن است که روز قیامت با آنان ﷺ باشی، عرض کردم، الله اکبر چنین پاداشی برای من است؟ سه مرتبه فرمود: آری»[1].

می‌گویم: وجه استدلال اینکه ظاهر از سخنان امام ﷺ مترتّب شدن ثواب بر آن عمل از این جهت است که به پیغمبر و امام هدیه می‌شود و تقرّب به ایشان ﷺ است، و خصوصیتی در امامان یاد شده نبوده است، بلکه از گفتهٔ راوی چنین برمی‌آید که یک ختم قرآن را برای امام کاظم ﷺ قرار می‌داد چون آن حضرت امام زمانش بوده است. لذا گفت: از آن هنگام که در این حال بوده‌ام... و امام ﷺ کارش را تصدیق و او را تحسین فرمود. و حاصل از ملاحظهٔ این حدیث و دقّت در آن: استحباب هدیه کردن قرائت قرآن به پیغمبر اکرم و صدّیقه کبری و هر یک از ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین می‌باشد. و مؤیّد این است هدیه کردن نماز به ایشان ـ چنانکه پیشتر آوردیم ـ و شواهد دیگری نیز دارد که برای کاوشگر در روایات ایشان ﷺ ظاهر می‌گردد، از خداوند عز و جل خواستاریم که ما و همهٔ مؤمنین را ان شاء الله به حق محمد و آل او، برای این کار توفیق دهد.

چهل و ششم: توسل و طلب شفاعت از خداوند به وسیلهٔ آن حضرت عجل الله فرجه

زیرا که آن جناب «باب الله» است که از آن درآیند، و راه به سوی رضوان خداوند است، و اوست شفیع به سوی خدای تعالی، و اوست اسم خداوند که بندگانش را اُمر فرموده به آن توسّل کنند. چنانکه در روایات از امامان ﷺ آمده که: دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَلِلهِ الأَسْماءُ الحُسْنَى فَادعُوهُ بِهَا﴾[2]؛ و برای خداوند نیک‌ترین نامها است او را با

---

۱ سوره عراف، آیه ۱۸۰.

۲ سوره اعراف، آیه ۱۸۰

آنها بخوانید. فرمودند: «به خدا قسم ماییم آن اسماء حسنی (نیک‌ترین نامها) که خداوند بندگانش را امر فرموده به وسیلهٔ آنها او را بخوانند [و دعا کنند]»[1]. و شواهد این مطلب بسیار است و برای اهل بینش روشن، که به جهت رعایت اختصار به این موارد اکتفا می‌کنیم.

در بحار از مولایمان حضرت رضا عليه السلام آمده که فرمود: «هرگاه سختی و گرفتاری بر شما وارد شود به وسیلهٔ ما از خدای عز و جل کمک بخواهید، و این است [معنی] فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿وَلِلّٰهِ الأَسْماءُ الحُسْنىٰ فَادعُوهُ بِهَا﴾[2]. و در همان کتاب به نقل از قبس‌المصباح در ذکر دعاهای توسّل به خدای تعالی به وسیلهٔ امامان عليهم السلام چنین آمده: توسّل به مولایمان صاحب الزمان عليه السلام: **اللّهُمَّ إنّي أسْأَلُكَ بِحَقِّ وَلِيّكَ وَحُجَّتِكَ صَاحِبِ الزَّمانِ إلّا أعَنْتَنِي بِهِ عَلَى جَمِيعِ أُمورِي وَكَفَيْتَنِي بِهِ مؤنةَ كُلِّ موذٍ وَطاغٍ وَبَاغٍ وَأعنتَنِي بِهِ فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودِي وَكَفَيْتَنِي كُلَّ عَدُوٍّ وَهَمٍّ وَغَمٍّ وَدَينٍ وَوُلْدِي وَجميعَ أَهْلي وَإخواني وَمَنْ يَعْنيني أمرُهُ وَخاصَّتِي آمينَ رَبَّ العالمينَ**؛ بار خدایا من از تو می‌خواهم به حقّ ولیّ و حجّتت صاحب الزمان عليه السلام که مرا بر تمام امور یاریم کنی، و به او شرّ هرگونه موذی و سرکش و ستمگری را از من دور گردانی، و به آن حضرت مرا یاری دهی که تلاشم به آخر رسیده، و هرگونه دشمن و همّ و غمّ و اندوه و قرض را از من و فرزندانم و تمام خاندانم و برادرانم و هر کس که کارش به من مربوط می‌شود، و بستگان نزدیکم، کفایت کنی اجابت فرمای ای پروردگار عالمیان[3].

و در بحار به نقل از کتاب عدّة الدّاعی از سلمان فارسی آمده که گفت: شنیدم حضرت محمد صلى الله عليه وآله می‌فرمود: همانا خدای عز و جل می‌فرماید: ای بندگان من آیا چنین نیست که هر کس حاجتهای بزرگی از شما بخواهد آنها را برای او برآورده نمی‌سازید مگر اینکه به وسیلهٔ محبوب‌ترین افراد نزد شما واسطه بیاورد که آن حاجت را به گرامیداشت شفاعت کننده برای ایشان برمی‌آورید، توجه کنید و بدانید که گرامی‌ترین و برترین مخلوق

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۶۱۸.

۲. بحار الانوار، ۹۴ / ۲۲.

۳. بحار الانوار، ۹۴ / ۳۵.

نزد من محمد ﷺ و برادر او علی است و بعد از او امامانی که وسائل به سوی خداوند هستند. همانا هر کس حاجتی برایش اهمیت دارد که نفع آن را خواستار است یا حادثهٔ بزرگی بر آن پدیدار شود که می‌خواهد ضرر آن از او دفع گردد، باید که مرا به [وسیلهٔ] محمد و خاندان معصوم او دعا کند. به بهترین گونه‌ای که کسی عزیزترین کسانش را نزد او شفیع می‌برید آن را برمی‌آورد آن حاجت را برای او خواهم برآورد.

چهل و هفتم: دادخواهی و توجه نمودن و عرض حاجت بر آن حضرت ﷺ

که آن جناب فریادرس [خلق] است. چنانکه در زیارتی که از حضرتش روایت گردیده آمده است، و دادرس کسی است که از او دادخواهی کند ـ همانگونه که در جریان ابوالوفاء آمده، و در بحار و غیر آن روایت شده است ـ و آن حضرت ﷺ: حصار محکم امت و فریادرس [هر] بیچارهٔ درمانده و پناه گریختگان و نجات دهندهٔ بیمناکان و نگهبان مصونیّت خواهان است ـ چنانکه دربارهٔ آن جناب و پدران معصومش وارد شده در دعایی که از امام زین العابدین ﷺ در ایّام ماه شعبان روایت گردیده است ـ[1]. و در زیارت جامعه چنین آمده: فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيكم؛ یعنی: هر کس به شما تَمسُّک جست رستگار و پیروز شد و هر کس به شما پناه آورد [از کج‌روی و بدبختی هر دو سرای] ایمن گشت[2].

و شواهد بسیار دیگری بر این مطلب هست، بلکه می‌توان گفت: وظیفهٔ رعیّت ـ چنانکه در احوال عموم مردم می‌بینیم ـ آن است که در مهمّات و جهت دفع دشمنانشان در هر زمان به رئیس خود مراجعه کنند، همچنان که همواره این عادت و شیوهٔ اهل ولایت و عرفان بوده است، که شکوه‌ها و حوائج خود را بر امامانِ خود ﷺ عرضه می‌نموده‌اند. چنانکه برای پژوهنده در اخبار و آثار ایشان روشن و واضح است. بلکه می‌توان گفت: از جمله فواید وجود امام ﷺ و وظایف و شیوه‌ها و مناصب او ـ چنانکه از روایات ظاهر می‌شود ـ کمک کردن به بیچارگان و دادرسی پناهندگان است.

---

۱. اقبال، ۶۸۷.

۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۳۰.

بلکه بدون تردید هر کس از مردم از رعایای رئیس مقتدر صاحب نفوذی باشد، اگر بر او ستم شود، دوستانش او را راهنمایی می‌کنند که نزد آن رئیس شکایت برد، و اگر این کار را نکند خردمندان او را سرزنش و مذمّت نمایند که چرا حاجت خود را بر او عرضه نکرده است. از این روی می‌توان گفت: هرگاه در مهمّات و حوائجمان روی آوردن به صاحب و مولایمان ﷺ را ترک گوییم از ذلّت و خواری در امان نخواهیم ماند، چون وظیفهٔ خود را که خدای تعالی ما را به آن امر فرموده ترک کرده‌ایم، چنانکه از آنچه در تأویل فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فَانْتَشِرُوا فی الأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ﴾[1]؛ پس در زمین پراکنده شوید و فضل و کرم خداوند را خواستار گردید.

ظاهر می‌شود: که در حدیث جابر به اوصیا ﷺ تفسیر گردیده است، پس وظیفهٔ هر کسی آن است که در امور خود جز به إمام زمانش پناه نبرد، و هرگاه این کار را ترک گوید، و بر او گرفتاریها و محنتها وارد گردد از ملامت شدگان زیانکار است که به فرمودهٔ خدای تعالی مخاطَب می‌شود: ﴿أَلَم تَكُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَةً فَتُها جِرُوا فیها﴾[2]؛ مگر زمین خداوند پهناور نبود که در آن هجرت نمایید.

و نیز دستور یافته‌ایم که از دربها به خانه‌ها درآییم، و خداوند امام و حجّت را در هر زمان باب خود قرار داده که از آن درآیند. و مأمور شده‌ایم که به وسیلهٔ امام ﷺ به درگاه خداوند تضرُّع کنیم.

اکنون که این امور را دانستی گوییم: حضور و غیبت امام ﷺ با هم تفاوتی ندارند، زیرا که او دارای بینایی و شنوایی [کامل] است، چنانکه در زیارت آن حضرت که از خود آن جناب رسیده این معنی آمده است، و هیچ چیز از احوال مردم بر امام پوشیده نیست، چنانکه در روایات مستفیض بلکه متواتر معنوی تصریح گردیده، بلکه این مطلب نزد ما از امور قطعی است، و دیوارها و کوهها و پرده‌ها بین امام و کسی از مخلوق حایل و مانع نمی‌باشند، چنانکه در اخبار وارد شده است.

و شاهد بر این مطلب اضافه بر آنچه گفتیم روایتی است که سیّد أجل علی بن طاووس

---

۱. سوره جمعه، آیه ۱۰.

۲. سوره نساء، آیه ۹۷

در کتاب کشف المحجّة به نقل از کتاب رَسائل شیخ أقدم محمد بن یعقوب کلینی ﷺ از کسی که نامش را برده چنین آورده است: به حضرت ابوالحسن [امام هادی] ﷺ نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همانگونه که دوست دارد با پروردگارش بازگوید، پس آن حضرت در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لبهایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید.

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی ـ که خدای تعالی او را در دنیا و آخرت بر قول ثابت پایدار سازد ـ گوید: در یکی از سالهای گذشته قرضهایم بسیار و احوالم سخت شد، در این حال ماه رمضان فرا رسید، پس به سوی آن جناب توجه نمودم و در سحرگاه یکی از شبها حاجتم را بر آن حضرت ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ عرضه داشتم، وقتی نماز صبح را در مسجد به جای آوردم و به منزلم برگشتم؛ به خواب رفتم و در خواب به دیدار آن جناب ﷺ شرفیاب گشتم، به فارسی به من فرمود: قدری باید صبر کنی تا از مال خاص دوستان خاص خود بگیریم و به تو برسانیم.

وقتی پس از خواب بیدار شدم فضا را معطّر یافتم و غم و اندوه از من دور شده بود، پس از آن چند ماهی نگذشته بود که یکی از متدینین وجوهی برایم آورد که به وسیلهٔ آنها قرضهایم را اداکردم، و به من گفت: این از سهم امام ﷺ است، و الحمد للهِ رَبِّ العالمینَ وَلِیِّ الإنعام.

توجه: بدان که إستغاثه و عرض حاجت به آن حضرت به زبان خاص و چگونگی معیّن و وقت مخصوصی مقیّد نیست، بلکه آنچه در این باب مهم است: إصلاح دل، و توجه کامل، و توبه از گناهان، و یقین ثابت، و اعتقاد راسخ می‌باشد، ولی برای إستغاثه و عرضه کردن حاجت چگونگی‌ها و دعاها و رقعه‌هایی وارد شده که شایسته است به انضمام آنچه یاد کردیم به کار گرفته شوند، تا در تقرُّب به آن حضرت و محبوب شدن نزد او مؤثرتر گردد، آنها را ان شاء الله تعالی در خاتمهٔ کتاب یاد خواهیم کرد.

چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت ﷺ

و این کار از مهمترین طاعات و واجب‌ترین عبادات است، و بر فضیلت آن دلالت

می‌کند تمام آنچه در فضیلت آمر به معروف از آیات و روایات آمده. و تمام آنـچه در فضیلت هدایت و ارشاد مردم به راه حق وارد گردیده، اضافه بر اینکه بهترین خلایق پس از ایشان ﷺ کسی است که آنان را دوست بدارد و مردم را به ایشان دعوت کند. چنانکه در روایت آمده: و همانا عالمی که به مـردم مـعارف دین‌شان را بـیاموزد و آنـان را بـه امامشان دعوت کند از هفتاد هزار عابد بهتر است.

و شیخ کلینی ؒ به سند صحیحی از سلیمان بن خالد روایت آورده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ؑ عرضه داشتم: خاندانی دارم که سخن مرا می‌پذیرند آیا آنان را به این أمر دعوت کنم؟ حضرت فرمود: آری، خدای عز و جل در کتابش می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ نَاراً وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الحِجَارَةُ﴾[1]؛ ای کسانی کـه ایـمان آورده‌اید خود و خانوادهٔ خویش را نگاه دارید از آتشی که مردم [کافر و منافق] و سنگ خارا فروزندهٔ آنند[2].

و تو را در این مقام همین بس که در تفسیر امام حسن عسکری ؑ، در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی است: ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا ميثاقَ بَنِي إِسْرائيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللهَ وَ بِالوالِدَينِ إِحْسَاناً وَ بِذِي القُربىٰ وَ اليَتامىٰ...﴾[3]؛ و یاد آرید هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای را نپرستید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان احسان و نیکی کنید. فرمود: و امّا فرمودهٔ خدای عز و جل: (و یتیمان) به درستی که رسول خدا ﷺ فـرمود: خـداونـد عز و جل نیکی به یتیمان را تأکید فرموده چون از پدرهایشان جدا شده‌اند، پس هر آنکه آنان را حفظ و نگهداری کند خداوند او را مصون خواهـد سـاخت، و هـر کس آنـان را گرامی بدارد خداوند او راگرامی خواهد داشت و هر کس از روی مهر دست خود را بر سر یتیمی بکشد خداوند برای او در بهشت به هر مویی که از زیر دستش گذشته کاخی قرار دهد که از دنیا و هر چه در آن است بزرگتر باشد، و در آن است آنچه دلها اشتها کنند و دیده‌ها لذّت برند و آنها در آن جاودانند. و امام ؑ فرمود: و سخت‌تر از این یتیمی حال

---

۱. سورهٔ تحریم، آیه ۶.
۲. اصول کافی ۲: ۲۱۱.
۳. سورهٔ بقره، آیه ۸۳.

آن یتیم است که از امامش جدا گردد، نتواند به حضور او برسد و نداند حکم او در آنچه از شرایع و احکام دینش دچار می‌گردد چیست. توجه کنید هر آنکه از شیعیان ما علوم ما را بداند، و کسی که نسبت به شریعت ما جاهل؛ و از دیدن ما محروم مانده است را هدایت نماید، یتیمی بر دامان نشانیده است، آگاه باشید که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را به او بیاموزد، در رفیق أعلی [منزلگاه مخصوص بهشت] با ما خواهد بود، این را پدرم از پدرانش از رسول خدا ﷺ برایم حدیث گفت.

و حضرت علی بن ابی‌طالب ﷺ فرمود: هر کس از شیعیان ما شریعت ما را بداند و ضعفای شیعیانمان را از تاریکی جهل و نادانی‌شان به نور علمی که ما به او داده‌ایم بیرون برد، روز قیامت در حالی خواهد آمد که بر سرش تاجی از نور باشد که بر تمام اهل آن عرصات می‌درخشد، و زیوری بر او باشد که کمترین تار آن از دنیا و آنچه در آن هست ارزشمندتر است. سپس از سوی خداوند منادی بانگ می‌زند: ای بندگان خدا، این عالمی از شاگردان بعضی از آل محمد ﷺ است، توجه کنید هر کس را در دنیا از سرگردانی جهلش بیرون آورده، به نورش دست بیازد تا او را از حیرت تاریکی این عرصات به سوی منزلگاههای بلند بهشت بیرون نماید، پس هر کسی که در دنیا کار نیکی از او آموخته، یا جهلی از دلش بیرون ساخته، یا شبهه‌ای را برایش روشن کرده بود به سوی او آیند.

امام ﷺ فرمود: و یک زن به حضور صدّیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا ﷺ شرفیاب شد، و به آن حضرت عرضه داشت: من مادر ناتوانی دارم که در أمر نمازش مسائلی بر او مشتبه گردیده، مرا به خدمت شما فرستاده تا آنها را از شما بپرسم. پس حضرت فاطمه ﷺ از سؤال اوّلش پاسخ فرمود، سؤال دیگر مطرح کرد، و آن حضرت جواب داد، سپس سوّمین بار سؤال کرد و پاسخ شنید تا ده سؤال مطرح نمود و جواب گرفت، آنگاه از کثرت سؤال خجالت کشید و عرضه داشت: ای دخت رسول خدا دیگر زحمتتان ندهم. حضرت فاطمه ﷺ فرمود: بگو و از آنچه می‌خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی یک روز أجیر شود که بار سنگینی را به بام ببرد، و کرایه‌اش صد هزار دینار باشد آیا بر او سنگینی می‌کند؟ دختر گفت: هرگز، حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: من برای هر مسأله [که جواب می‌دهم] بیش از مقدار مرواریدی که زمین تا عرش را پُر کند أُجرت دارم، پس سزاوار است که بر

من سنگینی نکند. شنیدم پدرم می‌فرمود: همانا علمای شیعیان ما محشور می‌شوند پس بر آنها از خلعتهای کرامت به قدر بسیاری علوم‌شان و کوشش‌شان در راه ارشاد بندگان خدا عنایت می‌شود، تا آنجا که بر یکی از ایشان یک میلیون حُلّه از نور پوشانده می‌گردد. سپس منادی پروردگارمان ـ عز و جل ـ بانگ می‌زند: ای عهده‌داران یتیمان آل محمد ﷺ که آنان را پس از جدا شدن‌شان از پدرانشان که امامانِ آنها بوده‌اند پرورش داده‌اید، اینان شاگردان شمایند و یتیمانی که تحت تکفُّل گرفتید و فقرشان را جبران کردید، پس بر ایشان خلعتهای علومی را که در دنیا به آنان آموخته‌اید بپوشانید، آنگاه بر هر کدام از آن ایتام به مقداری که از علوم آنها را فرا گرفته‌اند خلعت می‌بخشند، تا جایی که در بین آنها ـ یعنی یتیمان ـ کسی هست که صد هزار خلعت [حُلّه] به او داده می‌شود، و همچنین این ایتام به کسانی که از آنها چیزی آموخته‌اند خلعتهایی می‌بخشند. سپس خدای تعالی می‌فرماید: بر این علمایی که متکفّل یتیمان بوده‌اند بار دیگر خلعت دهید تا خلعتهای یتیمان را تمام نمایند و چند برابر کنند. پس آنچه را پیش از آنکه بر یتیمان ببخشند به آنان عطا شده بود بار دیگر به آنها کاملاً خواهند داد، و آنها را چند برابر خواهند ساخت، و همچنین برای یتیمان و آنهایی که از ایشان چیزی فرا گرفته‌اند بر حسب مراتب‌شان بار دیگر خلعت‌هایی عطا می‌گردد. حضرت فاطمه ؈ فرمود: ای کنیزِ خداوند، به درستی که یک تار از آن خلعتها از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد (دنیا) یک میلیون بار بهتر و برتر است، زیرا که این [امور دنیا] به کم شدن و ناراحتی آمیخته است.

و حضرت حسن بن علی ؇ فرمود: فضیلت متکفّل یتیم آل محمد که از سرورانش جدا گردیده و در وادی جهل افتاده که او را از جهلش بیرون برد، و آنچه بر او مشتبه شده توضیح دهد، برتری او بر متعهّد امور یتیمی که او را آب و غذا می‌دهد، همچون برتری خورشید بر ستارهٔ سُها می‌باشد.

و حضرت حسین بن علی ؇ چنین فرموده: هر کس یکی از یتیمان ما که به خاطر فشارها و محنتهایی که داشته‌ایم از ما جدا گردیده را کفالت کند، و از علوم ما که به دستش افتاده به او برساند تا اینکه هدایتش نماید، خدای تعالی به او فرماید: ای بندهٔ کریم مواسات کننده، من به بزرگواری سزاوارترم، ای فرشتگان من؛ در بهشت برای او به شمارهٔ

هر حرفی که تعلیم نموده یک میلیون کاخ قرار دهید، و آنچه شایستهٔ آن کاخها است از سایر نعمتها بر او بیفزایید.

و حضرت علی بن الحسین ﷺ فرموده است: خدای تعالی به موسی ﷺ وحی فرمود که: مرا نزد مخلوقم محبوب ساز، و مخلوق مرا نزد من محبوب کن. [موسی ﷺ] گفت: پروردگارا، این کار را چگونه انجام دهم؟ فرمود: نعمتها و بخششهای مرا به یادشان‌آور تا مرا دوست بدارند، پس اگر بنده‌ای را که از درِ خانه‌ام فرار کرده باز گردانی، یا گمراهی که از درگاه من دور افتاده را به راه آوری، برای تو از عبادت صد [هزار] سال که روزها را روزه بداری و شبها را نماز بپای داری بهتر است. موسی گفت: این بندهٔ فرار کرده از تو کدام است؟ فرمود: گناهکار متمرّد. عرض کرد: آن دور افتاده از درگاه تو کیست؟ فرمود: کسی که نسبت به امام زمانش جاهل است که او را نمی‌شناسد، و غایب از او پس از آنکه او را شناخته، که شریعت و آیین دینش را نمی‌داند، او را به آیینش آشنا سازد و نحوهٔ عبادت پروردگارش و وسیلهٔ رسیدن به خشنودی او را به وی تعلیم نماید. حضرت علی بن الحسین علیه الصلاة و السلام فرمود: پس ای گروه علمای شیعیان ما مژده باد شما را به بزرگترین ثواب و بیشترین پاداش.

و حضرت محمد بن علی امام باقر ﷺ فرموده است: عالِم همچون صاحب شمعی است که برای مردم روشنایی می‌دهد، پس هر کس به وسیلهٔ شمع او راهنمایی شود برای او دعای خیر کند، و همین طور عالم با او شمعی هست که تاریکی جهل و حیرت را از بین می‌برد، پس هر آنکه با شمع او روشنی یافت، و به سبب آن از سرگردانی بیرون آمد، یا از نادانی نجات یافت، از آزاد شدگان او از دوزخ است، و خداوند از این کار به مقدار هر موی کسی که او را آزاد کرده پاداشی عنایت فرماید که از صدقه دادن صد هزار قنطار به غیر از آن گونه‌ای که خداوند عز و جل اَمر فرموده؛ بهتر باشد، بلکه آن صدقه برای صاحبش وبال است، ولی خداوند به او پاداشی عنایت فرماید که از خواندن صد هزار رکعت نماز در پیشگاه کعبه بهتر باشد.

و حضرت جعفر بن محمد امام صادق ﷺ فرمود: علمای شیعیان ما سد کنندهٔ راه نفوذ ابلیس و هم‌دستانش هستند، که آنها را از خروج بر ضعفای شیعیان ما باز می‌دارند، و از

اینکه ابلیس و پیروان ناصبی او بر اینان مسلط شوند مانع می‌گردند. توجه کنید که هر کس از شیعیان ما بر این کار بپا ایستد یک میلیون بار بهتر است از کسی که با رومیان و ترک و خزر [دشمنان عمدهٔ مسلمین در آن روز] به جهاد برخیزد، زیرا که این از دین دوستان ما دفاع می‌کند و او از بدنهای ایشان.

و حضرت موسی بن جعفر ﷺ فرمود: یک فقیه که یتیمی از یتیمان ما که از ما و دیدن ما جدا شده‌اند را نجات دهد به اینکه آنچه نیاز به آن دارد را به او بیاموزد، از هزار عابد بر ابلیس مؤثرتر است. زیرا که عابد فقط همّ خودش را دارد، و آن عالِم اضافه بر خودش هَمّ بندگان خدا را نیز دارد که از چنگال ابلیس و سرکشان او برهاند. لذا او نزد خداوند از یک میلیون عابد بهتر است.

و حضرت علی بن موسی الرضا ﷺ چنین فرمود: روز قیامت به عابد گفته می‌شود: خوب مردی بوده‌ای همّتت جان خودت بوده [که آن را به نجات رسانی] و زحمتت را از مردم برگرفتی، پس به بهشت داخل شو، و به فقیه گفته می‌شود: ای کسی که یتیمان آل محمد ﷺ را تکفل کرده و دوستان و غلامان او را هدایت نموده‌ای، بایست تا برای هر کسی که از تو [درس] گرفته یا علمی آموخته شفاعت کنی. آنگاه او می‌ایستد تا داخل بهشت می‌شود در حالی که با او گروهی و گروهی و... (تا ده گروه را حضرت شمرد) خواهند بود، و آن گروهها کسانی هستند که از او تعلیم گرفته‌اند، و از کسی که از او آموخته درس گرفته‌اند تا روز قیامت. بنگرید بین این دو منزلت [عابد و عالم] چقدر فرق است.

و حضرت محمد بن علی امام جواد ﷺ فرمود: همانا کسی که متکفّل ایتام آل محمد ﷺ شود که از امامشان جدا شده و در جهل خود سرگردان مانده و در دست شیاطین‌شان و ناصبیان از دشمنانمان اسیر گشته‌اند، پس آنان را از چنگال شیاطین و دشمنان ما نجات داد و از حیرت‌شان بیرون برد و شیاطین را با رَدّ وسوسه‌هایشان سرکوب نمود و ناصبیان را با دلایل پروردگارشان و دلیل امامانشان مقهور ساخت، چنین کسانی نزد خداوند به بلندترین جایگاهها از بندگان برتری یابند. بیش از فضیلت آسمان بر زمین و عرش و کرسی و حُجُب. و فضل آنها بر این عابد همچون امتیاز ماه شب چهارده

بر مخفی‌ترین ستاره در آسمان می‌باشد.

و حضرت علی بن محمد امام هادی ﷺ فرمود: اگر نبودند کسانی از علما که بعد از غیبت قائم شما ـ عجل الله فرجه الشریف ـ به او دعوت کنند و بر او دلالت نمایند، از دین او با دلایل خداوند دفاع کنند، و بندگان ضعیف خداوند را از دامهای ابلیس و سرکشان او رها سازند، و از شبکه‌های ناصبیان خلاص نمایند، [اگر اینان نبودند] هیچ کس نمی‌ماند مگر اینکه از دین خدا برمی‌گشت، ولی اینان هستند که زمام دلهای شیعیان ضعیف را به دست می‌گیرند، همچنان که ناخدای کشتی سُکّان آن را در دست دارد، آنان برترین کسان نزد خدای عز و جل می‌باشند.

و حضرت حسن بن علی امام عسکری ﷺ فرمود: علمای شیعیان ما که عهده‌دار امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما هستند روز قیامت در حالی می‌آیند که نورها از تاجهایشان می‌درخشد، بر سر هر کدام از آنان تاجی هست که از آن تاجها آن نورها در عرصات قیامت پخش می‌گردد، و خانه‌های آن به مسافت سیصد هزار سال است، پس شعاع تاجهایشان در تمام آنها منتشر می‌شود. آنگاه هیچ یتیمی که او را تکفل کرده و از تاریکی جهل به آموزش و تعلیم بیرون برده، و از حیرت گمراهی رهانیده است در آنجا نماند مگر اینکه به شُعبه‌ای از انوار آنها دست می‌یازد. پس آن نورها ایشان را بالا می‌برند تا اینکه به بلندای بهشت می‌رسانند، سپس بر منزلگاههایی که در جوار اساتید و معلمانشان برایشان مهیّا شده و در محضر امامانشان که به آنها دعوت می‌کرده‌اند قرار دارد؛ فرودشان می‌آورند، و هیچ ناصبیی از ناصبیان نماند که از شعاع آن تاجها به او برسد مگر اینکه چشمش را کور و گوشش را کر و زبانش را لال می‌کند، و بر او از شرارهٔ آتش بدتر صدمه می‌زند، پس آن ناصبیان را حمل کرده تا به مأمورین دوزخ بسپارند، آنگاه آنان را به میان جهنم فرو افکنند[1].

و بر این مقصود دلالت دارد فرمودهٔ خدای عز و جل در سورهٔ نحل: ﴿أُدْعُ إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالحِكمَةِ وَالمَوْعِظَةِ الحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ﴾[2]؛ [خلق را] به راه

---

۱. تفسیر امام، ۳۳۹ ـ ۳۴۵.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

پروردگارت به وسیلهٔ حکمت و موعظهٔ نیکو دعوت کن و به بهترین شیوه‌ها با آنان بحث و مناظره بنمای... . و سخن در استشهاد به این آیهٔ شریفه بر سه مطلب مبتنی است:

اوّل: اینکه هر چند که ظاهر خطاب به رسول خدا ﷺ متوّجه گشته ولی مفاد آن تکلیف عامّی برای سایر اهل معرفت و دیانت است. به گواهی آیات و روایاتی که بر لزوم دعوت و راهنمایی افراد دلالت دارند، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾[1]؛ آنان که آنچه از آیات و دلایل واضح را نازل کرده‌ایم کتمان می‌کنند پس از آنکه آنها را در کتاب آسمانی برای مردم بیان داشته‌ایم، آنان را خداوند لعنت می‌کند و جن و انس و ملائکه نیز لعنت می‌کنند. و فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالمعروفِ﴾[2]؛ و باید که از شما [مسلمانان] گروهی باشند که [مردم را] به خیر دعوت کنند، و به معروف و نیکوکاری وادارند... .

و در خبر وارد شده که قرآن مطابق مثل معروف: «إيّاكَ أعنِي وَاسمَعِي يا جارَةُ»؛ به تو می‌گویم ولی ای همسایه تو گوش کن. نازل شد. اضافه بر دلالت عقل از جهت اینکه غرض از برانگیختن پیغمبران و نصب اوصیا، و قرار دادن علما و بسیج کردن آنان به نشر علم و روایت نمودن احادیث، و تشویق کردن مردم به روی آوردن به ایشان و أمر شدن مردم به پرسش از اهل ذکر، همهٔ اینها برای شناختن راه خداوند (سَبیل الله) و رسیدن به طریق نجات و سعادت است، پس معلوم شد که دعوت کردن به راه خداوند وظیفهٔ هر مسلمِ عارف است.

دوّم: بدون تردید منظور از سَبیل الله آن راهی است که با پیمودن آن رضای خدای تعالی حاصل می‌گردد، چنانکه تردیدی نیست که آن راه؛ شناختن امامان ﷺ و پیروی از ایشان است، که این علّت تامّه است که رضای خدای تعالی از بنده بدون آن تحقق نمی‌یابد، هر چند که معتقد به توحید و نبوّت باشد. کما اینکه شناختن مولایمان صاحب الزمان ـ عجل الله تعالی فرجه ـ و پیروی کردن از آن حضرت، علّت تامّهٔ خشنودی خدای تعالی از بنده

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

است که بدون آن رضای خداوند متعال از او حاصل نمی‌گردد، و نجات نمی‌یابد، هر چند به امامت سایر امامان معتقد باشد و به آن اقرار کند. از همین روی در روایتی که در بعضی از بخشهای این کتاب گذشت از امام صادق ﷺ آمده: همانا کسی که به سایر امامان اقرار کند و دوازدهمین امام را انکار نماید، همچون کسی است که به سایر پیغمبران معتقد باشد و حضرت محمد ﷺ را انکار نماید. لذا منصب شفاعت به مولایمان حضرت حجّت ﷺ اختصاص یافته در حدیثی که آن را نیز پیشتر آوردیم از پیغمبر اکرم ﷺ در وصف امامان و ذکر مناصب ایشان در روز قیامت آمده، تا آنجا که فرموده: **وَالمَهدیُّ شَفیعُهُمْ**؛ و مهدی ﷺ شفاعت کنندهٔ ایشان است. با اینکه امامان و پیغمبران ﷺ نیز شفعای روز قیامت هستند.

و در زیارت جامعه چنین آمده: **أنتُم السَّبیلُ الأعظَمُ وَالصِّراطُ الأقوَمُ**؛ شمایید راه بزرگ و استوارترین طریق... . البته این منافات ندارد با تفسیر کردن «سَبیل» به دین خداوند و مانند آن، از جهت اینکه یادآوردیم که کمال دین جز به معرفت امام ﷺ نیست، لذا فرمودهٔ خدای تعالی: **﴿أَلیومَ أَکْملتُ لَکُمْ دِینَکُمْ﴾**[1]؛ امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم. پس از اینکه پیغمبر اکرم ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ را به خلافت نصب فرمود، و به معرفت آن جناب و معرفت امامان بعد از او دلالت کرد، نازل شد. حاصل از آنچه یاد کردیم: حرام بودن کتمان و مخفی نمودن حق و وجوب دعوت به معرفت و اطاعت مولایمان صاحب الزمان ﷺ ـ به حکم آیهٔ شریفه ـ می‌باشد.

سوم: اینکه دعوت کردن به آن جناب ـ به مقتضای حال و تفاوت مراتب دعوت شوندگان در نقص و کمال ـ بر سه گونه است، که گاهی واجب است تمام مراتب دعوت إعمال گردد، و گاهی با انجام بعضی از آن مراتب مقصود حاصل می‌شود، پس اوّلین مراتب دعوت ـ از جهت شأن و رتبه ـ دعوت کردن به وسیلهٔ حکمت است، از همین روی قبل از موعظه و مجادله در آیه یاد شده است. و حکمت در بعضی از روایات به: طاعت خداوند و معرفت امام تفسیر گردیده است. و در بعضی دیگر به: شناخت امام و دوری از گناهان کبیره‌ای که خداوند آتش و عقاب را بر آنها واجب فرموده است تفسیر شده. و در بعضی

---

۱. سوره مائده، آیه ۳.

دیگر به: معرفت و تفقّه در دین. غیر اینها نیز روایت شده است. و عنوان جامع معنای تمام این امور: علم و عمل است، و این با معنای لغوی کلمهٔ حکمت نیز متناسب می‌باشد، زیرا که آن از «حَکَمه» به فتح حاء و کاف استعاره شده که آنچه از لجام دو طرف چانهٔ چهار پایان را فراگرفته که از رها شدن آنها جلوگیری می‌کند همچنین علم و عمل صاحب خود را از بیرون رفتن از اطاعت خدای عز و جل، و داخل شدن در اطاعت شیطان، و افتادن به لغزشگاهها، و واقع شدن در معرض هلاکت، بازمی‌دارند، چنانکه خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوا إِذَا مَسَّهُمْ طائفٌ مِنَ الشَّيطانِ تَذَكَّروا فإذاهم مُبْصِرُونَ﴾[1]؛ همانا چون تقواپیشگان را از شیطان خیالی به دل رسد هماندم متذکر شوند [خدای را به یاد آرند] پس همان لحظه بصیرت یابند. ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يجعَلْ لَهُ مَخْرَجاً﴾[2]؛ هر آنکه از خداوند پروا کند خداوند راه بیرون شدن [از گناهان و بلاها و حوادث سخت عالم را] بر او می‌گشاید. از همین روی خداوند فرموده: ﴿وَمَنْ يؤتَ الحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كثيراً وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولوا الألبابِ﴾[3]؛ و به هر که حکمت داده شود خیر بسیار به او عطا گردیده است و این حقیقت را جز خردمندان عالم متذکر نشوند.

پس هر آنکه توفیق علم و عمل یابد در حقیقت به معرفت امامان ﷺ دست یافته است، و آن است خیر بسیار. و از اینجا برای تو معلوم می‌شود آنچه روایت آمده که خیر بسیار به معرفت امیرالمؤمنین و ائمهٔ معصومین ﷺ تفسیر شده، و معنی فرمودهٔ امام صادق ﷺ که: «مائیم اصل خیر و فروع آن طاعت خداوند است، و دشمنان اصل شرّ است و شاخه‌های آن معصیت خداوند می‌باشد...». در این مطلب دقت کن تا مقصود برایت روشن گردد. و به آنچه بیان داشتیم معلوم گشت که دعوت به آن حضرت عجل الله فَرَجه چهار راه دارد:

اوّل: دعوت کردن با کمک گرفتنِ از حکمت عِلمی.

دوّم: دعوت کردن به وسیلهٔ حکمتِ عملی.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۱

۲. سوره طلاق، آیه ۲

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

سوّم: دعوت کردن به وسیلهٔ موعظهٔ نیکو.

چهارم: دعوت کردن به وسیلهٔ مناظره به نیکوترین وجه.

اکنون که این را دانستی می‌گوییم: دعوت کردن به وسیلهٔ حکمت عِلمی با بیان وجوب معرفت کسی که به سوی او دعوت می‌شود، و چگونگی معرفت، و وسایل آن، و بیان صفات و ویژگیها و فضایل و نشانه‌های آن شخص، حاصل می‌گردد، و نیز بیان وظایف مردم نسبت به او، و یاد کردن آنچه مایهٔ تقرُّب یافتن به اوست، و مانند اینها... .

و دعوت کردن به وسیلهٔ حکمت عملی با مواظبت و مراقبت دعوت کننده در آنچه وظیفهٔ اوست در هر مرتبه از مراتب یاد شده، و اهتمام ورزیدن به آنچه مردم را به رغبت در رعایت حقوق امام و تکمیل معرفت او برمی‌انگیزد حاصل می‌شود، تا شخص عارف و آشنای به امام ﷺ به این دعوت کننده تأسّی جوید، و شخص نادان به کنجکاوی و پرسش بپردازد. و این گونه دعوت تأثیر به سزایی در دلها می‌گذارد و برای تحقق یافتن مقصود امتیاز ویژه‌ای دارد، لذا امام صادق ﷺ فرموده است: با غیر زبانتان دعوت کنندهٔ مردم باشید [یعنی با اعمالتان].

و امّا دعوت کردن به وسیلهٔ موعظهٔ نیکو: با نصیحت، و ترغیب، و هشدار، و بیان آنچه بر شناخت حجّت و رعایت حقوق او از ثوابها مترتّب می‌شود، و آنچه بر نشناختن او و واگذاردن پیروی از او و سهل انگاری در ادای حقوقش از گرفتاریها و عقوبتها پیش می‌آید، و امثال اینها... . بر حسب مقتضای حال، و آنچه مایهٔ امتثال و پیروی از امام ﷺ می‌باشد، حاصل می‌گردد.

و امّا مناظره به بهترین وجه: از امام صادق ﷺ روایت آمده که: یعنی به وسیلهٔ قرآن. و از امام حسن عسکری ﷺ روایتی آمده که حاصلش این است: این مجادله به وسیلهٔ دلیل و برهان است، بی‌آنکه حقّی را رد کنی یا باطلی را مدعی شوی[1].

می‌گویم: و تفصیل سخن در هر یک از این اقسام جای دیگری دارد، و آنچه یاد کردیم برای خردمندان بسنده است، و در أمر پنجاه و دوم آنچه در این باره سودمند است ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

---

۱. تفسیر البرهان، ۳ / ۲۵۳، ح ۲

چهل و نهم: رعایت حقوق آن حضرت و مواظبت بر ادای آنها، و رعایت وظایف نسبت به آن بزرگوار ﷺ

زیرا که حقّ امام ﷺ پس از خدا و رسول از همهٔ حقوق بر تمامی اهل عالم مهمتر است. نظر به مراتبی که خدای تعالی به او اختصاص داده، و او را از سایر خلایق برگزیده است. و او واسطهٔ رسیدن هرگونه فیض به آفریدگان می‌باشد، و نیز به این مطلب راهنمایی می‌کند آنچه در بخش پنجم گذشت، که حق قرابت و خویشاوندی پیغمبر ﷺ از خویشاوندی نَسَبی مهمتر و عظیم‌تر می‌باشد. و از امامان ﷺ روایت آمده که: هر حقی که برای خدای تعالی هست از آنِ ما می‌باشد[1]. و نیز حاصل روایتی چنین است که: قدر و منزلت مؤمن نزد امام ﷺ به حسب منزلت امام نزد او است. و شواهد آنچه یاد کردیم بسیار است و بر اهل بصیرت پوشیده نیست، و چون بیان شد که رعایت حق خدای تعالی با رعایت حقّ آن حضرت ﷺ حاصل می‌گردد، پس رعایت حق آن جناب مایهٔ نزدیک شدن و تقرُّب یافتن به خدای تعالی است، و سبک شمردن حق آن بزرگوار مایهٔ دوری از خداوند و مبغوض شدن نزد او می‌باشد. چنانکه مولایمان حضرت سجّاد ﷺ در دعای ابوحمزهٔ ثمالی گوید: **أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخِفّاً بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي**؛ یا شاید مرا دیده‌ای که حق تو را سبک می‌شمارم که مرا دور ساخته‌ای!...[2].

پنجاهم: خشوع دل هنگام یاد آن حضرت عجل الله فرجه

نرمش دل برای یاد آن حضرت، و اهتمام به آنچه مایهٔ خشوع و نرمی دل می‌شود به وسیلهٔ مراقبت، و شرکت در مجالس دوستان آن جناب، و یادآوری حقوق و مصایب او، و دوری از آنچه سبب قساوت و سختی دل می‌شود. و برکنار ماندن از مجالسی که مایهٔ حسرت و پشیمانی است. چنانکه در فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ

---

۱. الکافی، ۱ / ۵۳۷.

۲. اقبال، ۷۱.

منهُمْ فَاسِقُونَ﴾[۱]؛ آیا هنگام آن نرسیده که آنهایی که ایمان آورده‌اند دلهایشان به ذکر خداوند خاشع گردد، و به آنچه از حق فرود آمده دل بسپارند، و مانند کسانی نباشند که پیشتر کتاب برایشان آمد (یهود و نصاری) و مدّت بر آنان به درازا کشید، پس دلهایشان قساوت گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند. روایت آمده که: این آیه در مورد جریان حضرت قائم ﷺ نازل شده، و تأویل آن در زمان غیبت جاری می‌گردد، و منظور از مدّت دوران غیبت می‌باشد[۲].

پنجاه و یکم: عالِم باید علمش را آشکار سازد

که در کافی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که فرمودند: هرگاه بدعتها در امّت من ظاهر شد، پس باید که عالِم دانش خود را آشکار نماید، و هر کس این کار را نکند لعنت خدا بر او باد[۳]. و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: هرگاه اهل تردید و بدعت را پس از من دیدید، بیزاری خود را از آنان اظهار کنید، و بسیار آنان را ناسزا بگویید و بدگویی کنید، کارهای زشتی به آنها نسبت دهید تا به طمع ایجاد فتنه و فساد در اسلام نیفتند، و مردم از آنان بر حذر بمانند تا بدعتهایشان را یاد نگیرند، خداوند در برابر این کار برای شما حسنات می‌نویسد و به سبب آن درجات شما را در آخرت بالا می‌برد[۴].

می‌گوییم: این در صورتی است که از صدمه دیدن ایمن باشد. وگرنه تکلیف او تقیّه است، چنانکه از مطالب آینده ظاهر می‌شود.

پنجاه و دوّم: تقیّه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار

در کافی به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾[۵]؛ آنان به خاطر صبری که

---

۱. سوره حدید، آیه ۱۶.
۲. البرهان، ۴ / ۲۹۱.
۳. اصول کافی، ۱ / ۵۴.
۴. اصول کافی، ۲ / ۳۷۵.
۵. سوره قصص، آیه ۵۴.

کردند پاداششان را دو برابر گیرند. فرمود: به خاطر صبری که بر تقیّه کردند. ﴿وَ يَدْرَؤُنَ بِالحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾؛ و با حسنه؛ بدی را دفع می‌نمایند. فرمود: «حسنه؛ تقیّه است، و بدی فاش ساختن[1]. و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: تقیّه سپر مؤمن، و تقیّه پناهگاه مؤمن است، و هر کس را که تقیّه نیست ایمان ندارد، همانا حدیثی از احادیث ما به بنده‌ای می‌رسد پس خدای عز و جل را بین خود و خدا با آن حدیث دینداری می‌نماید، و مایهٔ عزّت او در دنیا و نور او در آخرت می‌گردد، و بندهٔ دیگر حدیثی از احادیث ما به او می‌رسد، پس او آن حدیث را فاش می‌سازد، و مایهٔ خواری او در دنیا می‌شود، و خدای عز و جل آن نور را از او می‌گیرد[2].

و نیز در خبر صحیحی از هشام کندی[3] آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه الصلاة و السلام می‌فرمود: مبادا کاری کنید که ما را بدان سرزنش نمایند، زیرا که به خاطر کردار فرزند بد، پدرش سرزنش می‌گردد، شما برای کسی که به او دل سپرده‌اید [امام بر حق] زینت باشید و بر او مایه ننگ و عیب مباشید، در جماعتهای آنان [عامّه] نماز بخوانید و بیمارانشان را عیادت کنید و در مراسم امواتشان حضور یابید و در هیچ کار خیری بر شما پیشی نگیرند، که شما به آن [خیر] از آنان سزاوارترید، به خدا سوگند که خداوند به چیزی که محبوب‌تر از خباء باشد عبادت نشده، عرض کردم: خباء چیست؟ فرمود: تقیّه[4]. و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت ﷺ است که فرمود: نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین و برای ظلمی که بر ما رفته غمگین است، تسبیح می‌باشد، و اهتمام او به جهت امر ما عبادت، و مخفی داشتنش راز ما را جهاد در راه خدا است[5].

محمد بن سعید ـ یکی از راویان این حدیث ـ گوید: این حدیث را با آب طلا بنویس که من چیزی بهتر از این ننوشته‌ام.

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۲۱۷.
۲. اصول کافی، ۲ / ۲۲۱.
۳. می‌گویم: ظاهراً او هشام بن الحکم است که ثقه می‌باشد چنانکه در کتب رجال آمده (مؤلف).
۴. اصول کافی، ۲ / ۲۱۹.
۵. اصول کافی، ۲ / ۲۲۶.

و در کتاب کمال الدین از امام صادق ﷺ روایت آمده که از آن حضرت سؤال شد از بهترین عملی که مؤمن در آن زمان ـ یعنی زمان غیبت امام ﷺ ـ به کار بندد حضرت فرمودند: نگهداری زبان و خانه نشینی[1].

و در تفسیر نیشابوری آمده که فرموده خدای تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اذا اهْتَدَيْتُم﴾[2]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد خودهایتان که اگر دیگران گمراه باشند هرگاه شما هدایت شده باشید به شما زیانی ندارد. نزد ابن مسعود خوانده شد، وی گفت: این در آخر الزمان خواهد بود.

می‌گویم: و روایات در این باب بسیار است که برای پرهیز از إطالهٔ گفتار از آوردن آنها خودداری کردیم، در اینجا لازم است آنچه ممکن است بعضی پندارند که در اخباری که از ائمهٔ أطهار ﷺ روایت آمده اختلافی هست را دفع کنیم، و این پندار به ذهن کسی می‌آید که در آن اخبار خوب دقّت و تدبر ندارد و در آغاز چنین گمان می‌کند که بین این روایات تناقضی هست، از جهت آنکه در قسمتی از آنها امر فرموده‌اند به دعوت و آشکار کردن مطالب، و در بخشی دیگر به مخفی داشتن و استتار و تقیّه دستور داده‌اند. توضیح این مطلب بر حسب آنچه به برکت ائمهٔ اطهار ﷺ از اخبار استفاده کرده‌ایم اینکه، مردم بر دو گونه‌اند: یا عالِم و عارف به حق هستند، و یا غیر عالم. و گونهٔ دوّم از آنها بر هشت دسته می‌باشند:

دستهٔ اوّل: افراد عامی جاهلی که چنانچه حق را بشناسند از پذیرش آن سرباز نمی‌زنند.

دستهٔ دوّم: کسانی هستند که در شبهه و سرگردانی افتاده‌اند، که در صدد تحقیق و شناختن حق می‌باشند، ولی به جهت و سببی در شبهه و حیرت گرفتار شده‌اند.

دستهٔ سوّم: أهل ضلالت و گمراهی که به خاطر همنشینی با افراد گمراه کننده، یا خطا کردن در راه تحصیل علم و معرفت، و یا مانند اینها به گمراهی افتاده‌اند. و بر شخص عالم به حکم عقل و نقل واجب است این سه دسته را ارشاد کند و آنان را هدایت و دعوت نماید. و از پیغمبر ﷺ روایتی آمده که حاصلش این است: اگر خداوند به وسیلهٔ تو یک

---

۱ کمال الدین ۱، ۳۳۰.

۲ سوره مائده، آیه ۱۰۵

نفر را هدایت کند از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد برای تو بهتر است.

دستهٔ چهارم: منکران و معاندان با حق، کسانی که اگر حق نزد آنان یاد شود آن را إستهزا کرده، و امام ﷺ و دعوت کننده به حق را مسخره می‌نمایند.

دستهٔ پنجم: منکران و معاندانی که اظهار کردن حق نزد آنان سبب ضرر و زیان بر جان یا آبرو یا مال می‌باشد.

و از این دو دسته باید تقیّه کرد، و به حکم عقل و نقل واجب است زبان از گفتگو با آنان بست، چنانکه بر صاحبان بینش پوشیده نیست، که در کافی به سند صحیحی از عبدالاعلی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: همانا تحمُّل امر ما تنها به تصدیق و قبول کردن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پوشانیدن و حفظ کردن آن از غیر أهلش می‌باشد، پس سلام مرا به آنان (شیعیان) برسان و به ایشان بگو: خدای رحمت کند بنده‌ای را که مودّت و دوستی مردم را به سوی خود جلب نماید، با آنان (مخالفین) به آنچه می‌شناسند سخن بگویید، و آنچه را انکار می‌دارند از آنها بپوشانید. سپس آن حضرت ﷺ فرمود: به خدا سوگند، آن کس که به جنگ با ما برخاسته زحمتش بر ما بیشتر نیست از کسی که آنچه را إکراه داریم از قول ما می‌گوید...[۱].

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: فاش کنندهٔ امر ما همچون انکار کنندهٔ آن است[۲]. نیز از آن حضرت ﷺ است که فرمود: «همانا نُه دهم دین در تقیّه کردن است، و هر کس تقیه ندارد دین ندارد...[۳]. و در همین معنی روایات بسیاری است.

دستهٔ ششم: کسانی هستند که عقل و معرفتشان ضعیف است، مؤمنانی که نمی‌توانند أسرار را تحمُّل و قبول یا حفظ و مخفی کنند، از این دسته نیز به حکم عقل و نقل باید اسرار و رازها را نهفته داشت، چنانکه در احادیث گذشته یاد گردید.

و در کافی در خبر صحیحی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: به خدا

---

۱. اصول کافی، ۲/ ۲۲۲.

۲. اصول کافی، ۲/ ۲۲۴.

۳. اصول کافی، ۲/ ۲۱۷.

سوگند محبوب‌ترین اصحابم نزد من پرهیزکارترین و فقیه‌ترین و رازدارترین آنها است، و بدترین و ناخوشایندترین آنان کسی است که هرگاه بشنود حدیثی به ما نسبت داده می‌شود و از ما روایت می‌گردد آن را نپذیرد و از آن بدش بیاید و آن را انکار نماید، و کسی را که به آن عقیده دارد تکفیر کند، و حال آنکه او نمی‌داند شاید که آن حدیث از سوی ما صادر شده و به ما منسوب گردیده، و او با این انکار از ولایت ما خارج می‌شود[1].

و در بصائر الدرجات به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که فرمود: با مردم به آنچه می‌شناسند رفتار کنید و از آنچه منکرند واگذارید، و بر خودتان و ما حمله‌ها را متوجه نسازید، به درستی که أمر ما سخت دشوار است که آن را متحمل نمی‌شود جز فرشتهٔ مقرب، و یا پیغمبر مرسل، یا بندهٔ مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد[2]. و به سند خود از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ آورده که فرمود: روزی در محضر امام علی بن الحسین ﷺ سخن از تقیّه به میان آمد، آن حضرت فرمود: به خدا اگر ابوذر می‌دانست در دل سلمان چیست او را می‌کشت، و حال آنکه رسول خدا ﷺ میان آن دو برادری برقرار کرده بود، پس دربارهٔ سایر مردم چه گمان دارید؟ همانا علم علما صعب مستصعب (سخت دشوار) است، آن را تحمل نمی‌کند مگر پیغمبر مرسل یا فرشتهٔ مقرّب و یا بندهٔ مؤمنی که خداوند دلش را به جهت ایمان آزموده باشد. حضرت فرمود: و بدین جهت سلمان از علما شد که او مردی از ما أهل البیت است، از این روی به ما منسوب شد[3].

و به سند خود از امام باقر ﷺ آورده که فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است آن را تحمل ندارد مگر فرشتهٔ مقرّب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی آزموده شده، یا شهری که دژ محکمی داشته باشد. پس هرگاه امر ما واقع گشت و مهدی ما آمد هر مرد از شیعیان ما از شیر جری‌تر و از نیزه نافذتر خواهد بود، دشمن ما را با پاهایش لگد خواهد کرد و او را با کف دستش خواهد زد، و این هنگامی است که رحمت و گشایش خداوند بر بندگانش نازل شود[4].

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۲۲۳.
۲. بصائر الدرجات، ۱ / ۲۶.
۳. بصائر الدرجات، ۱ / ۲۵.
۴. بصائر الدرجات، ۱ / ۲۴.

دستهٔ هفتم: کسانی هستند که به سبب روی گرداندنشان از حق و برگزیدن باطل، خداوند بر دلها و گوشهایشان مهر زده است، که دعوت به حق در آنها مؤثر نمی‌افتد، و نصیحت برایشان سودی نمی‌بخشد، هر چند که ضرری به شخص نمی‌رسانند، ولی دعوت کردنشان رجحان ندارد، و اظهار حق نزد آنان پسندیده نیست، بلکه بهتر است از دعوت چنین کسانی خودداری شده و حق برای آنها اظهار نگردد، چون فایده‌ای در این کار نیست (یکسان است بر آنها خواه آنان را هشدار دهی یا هشدار ندهی ایمان نمی‌آورند)[1] لذا در روایات امر شده که دعوت کردن آنها ترک گردد، چنانکه در کافی به سند خود از ثابت ابی‌سعید آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: ای ثابت شما را با مردم چکار از آنها دست بدارید، و هیچ کس را به امرتان دعوت ننمایید که به خدا سوگند اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند تا بنده‌ای را که خدا خواسته هدایت شود گمراه سازند نخواهند توانست، از مردم دست بکشید، و مبادا کسی از شما بگوید: برادرم و پسر عمویم و همسایه‌ام [و از روی دلسوزی برای هدایتشان خود را به زحمت اندازد]، زیرا که خدای عز و جل هرگاه خیر بنده‌ای را بخواهد روحش را پاکیزه می‌گرداند که هر خوبی را بشنود آن را بشناسد، و هر بدی را بشنود آن را انکار نماید، آنگاه خداوند در دل او کلمه‌ای افکند که به وسیلهٔ آن کارش فراهم آید [و با شناختن أمر امامت اندیشه‌اش سامان یابد][2].

و در کتاب تحف العقول در سفارشهای امام صادق ﷺ به مؤمن الطاق نظیر این سخن آمده است[3].

و نیز در کافی در خبر صحیحی از فضیل آمده که گوید: به حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ عرضه داشتم: آیا مردم را به این أمر دعوت کنیم؟ فرمود: ای فضیل هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد فرشته‌ای را فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را خواه ناخواه به این أمر داخل نماید[4].

و در همان کتاب در حدیث دیگری از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: به خاطر دین

---

۱. مضمون آیه ۶ سورهٔ بقره است.

۲. اصول کافی، ۲ / ۲۱۳.

۳. تحف العقول، ۲۲۹.

۴. اصول کافی، ۲ / ۲۱۳، ح ۳.

خود با مردم مخاصمه مکنید، زیرا که ستیزه‌جویی دل را بیمار می‌نماید، خدای عز و جل به پیغمبرش ﷺ فرمود: ﴿إِنَّكَ لا تَهدی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾[۱]؛ تو هر کس را دوست بداری هدایت نکنی ولی خداوند هر که را خواهد هدایت کند. و فرموده: ﴿أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتّىٰ يكونُوا مُؤمِنِينَ﴾[۲]؛ آیا تو مردم را وادار توانی کرد تا مؤمن باشند.

دستهٔ هشتم: وضعشان مشخص نیست، یعنی: نمی‌دانی که اهل دعوت و پذیرش حق هست یا نه؟ وظیفهٔ عالم نسبت به چنین کسی همان روایتی است که شیخ اقدم محمد بن الحسن صفّار در بصائر الدرجات به سند خود از اصبغ بن نباته از أمیرمؤمنان علی ﷺ آورده که گفت: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب[۳] است، خشن و مخشوش است. پس اندکی به سوی مردم برافکنید هر کس آن را شناخت، او را بیفزایید. و هر که انکار کرد خودداری نمایید. آن را تحمل نکنند مگر سه طایفه: فرشته‌ای مقرّب؛ یا پیغمبری مرسل؛ یا بندهٔ مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد[۴].

و به سند خود از فرات بن احمد آورده که گفت: امیرمؤمنان علی ﷺ فرمود: همانا این حدیث ما به گونه‌ای است که دلها به سختی آن را می‌پذیرد. پس هر کس [آن را]، شناخت او را بیفزایید، و آنان را که روی گردانند واگذارید[۵].

و در حدیث مرفوعی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: همانا دلهای مردم این حدیث ما را به سختی پذیرا می‌شود، پس هر که به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس روی گردانید رهایش کنید، به تحقیق که به ناچار فتنه‌ای پیش خواهد آمد که هر پشتیبان و برگزیده‌ای نیز در آن سقوط کند، تا آنجا که آن کس که [به خاطر

---

۱. سوره قصص، آیه ۵۶

۲. سوره یونس، آیه ۹۹، و اصول کافی، ۱ / ۱۶۶ و نیز ۲ / ۲۱۳.

۳. صعب: دشوار، و مستصعب آن است که شنونده آن را دشوار می‌بیند و خشن: ضد لیّن و نرم است، چون تحمل آن برای کسانی که ازموده نشده‌اند دشوار می‌باشد. و مخشوش: شتری است که در بینی‌اش خشاش ـ به کسر ـ قرار می‌دهند تا بیشتر رام گردد. برای توضیح بیشتر به ترجمه جلد اوّل همین کتاب مراجعه شود. (مترجم).

۴. بصائر الدرجات، ۲۱، باب ۱۱، ح ۵.

۵. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۲

کمال دقت] یک دانه مو را دو تا کند هم سقوط می‌نماید، به حدّی که جز ما و شیعیانمان باقی نماند[۱].

نعمانی نیز همین حدیث را در کتاب الغیبة روایت آورده، و در آن پس از جملهٔ: «دلهای مردم این حدیث ما را به سختی پذیرا می‌شود» آمده: پس اندکی به سوی آنان برافکنید هر کس به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس آن را انکار کرد او را واگذارید[۲].

پنجاه و سوم: صبر کردن بر اذیت و تکذیب و سایر محنتها

برادرم؛ بدان که خداوند ـ تبارک و تعالی شأنه ـ بندگان خود را در زمان غیبت ولیّش ـ سلام الله علیه ـ با انواع محنتها و بلاها امتحان می‌کند تا بد از خوب جدا شود، پس درجات خوبان را بالا برده، و پلیدان را بعضی با بعض دیگر درآمیزد و با هم گرد آورد، آنگاه همه را در آتش دوزخ بیفکند، و خدای عز و جل فرموده است: ﴿مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ المؤمِنينَ عَلَى مَا أَنتُم عَلَيهِ حَتّىٰ يَميزَ الخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾[۳]؛ خداوند مؤمنان را بر این حال کنونی [که مؤمن و منافق به هم مشتبهند] وا نخواهد گذاشت تا اینکه پلید را از پاکیزه جدا سازد... . و این سنّت خداوند در گذشتگان و آیندگان است، همچنان که خدای تعالی فرموده: ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾[۴]؛ آیا مردم چنین پندارند که به صِرف اینکه گفتند ایمان آوردیم رها شوند و [بر این اِدّعا] هیچ امتحان نشوند، و همانا که ما امتهایی که پیش از اینان بودند را به آزمایش آوردیم تا خداوند راستگویان را از دروغگویان کاملاً معلوم سازد. و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای مردم خداوند شما را از اینکه بر شما ستم کند دور داشته، ولی شما را ایمن ننموده از اینکه شما را بیازماید، و او که بزرگوارترین گویندگان است فرموده: ﴿إِنَّ فی ذٰلِكَ لَآياتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلينَ﴾[۵]؛ و به راستی که در این [وقایع و حوادث] آیات و

---

۱. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۴.
۲. غیبت نعمانی، ۱۰۷.
۳. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.
۴. سوره عنکبوت، ایات ۲ و ۳.
۵. سوره مؤمنون، آیه ۳۰، و نهج البلاغه خطبه ۱۰۲

نشانه‌هایی است و ما البته [خوب و بد بندگان را] امتحان می‌کنیم.

می‌گویم: و از جملهٔ آن محنتها و ابتلائات اینکه می‌بینی بسیاری از اهل باطل در وسعت و ثروت زندگی می‌کنند و دارای شوکت و قدرت می‌باشند، و بسیاری از اهل حق را می‌بینی که در سختی و تنگدستی زندگی می‌کنند، و به آنان اعتنا نمی‌شود و گفتهٔ آنها پذیرفته نیست. و اهل باطل آنان را با دست و زبان اذیت و مسخره می‌کنند، و ایشان را از جهت اعتقادشان در أمر امامشان و غیبت و ظهور دولت آن حضرت ﷺ تکذیب می‌نمایند، و در اینجا نفس و عقل با هم نزاع می‌کنند، که نفس به پیروی اهل باطل أمر می‌کند تا در وسعت و رفاه زندگی کنی و از دنیای فانی آنها برخوردار شوی و لذّت بری، و عقل فرمان می‌دهد که بر آزارهایشان صبر کنی و تکذیب کردنشان را تحمُّل نمایی، و ترغیب می‌کند به پیروی از اهل حق و انتظار دولت حقّه به خاطر دست‌یابی به نعمتهای اخروی جاودانی، پس شخص پاک سرشت هوشمند کسی است که عاقبت نیک را اختیار نماید و بر تکذیب و اذیّت صبر کند. ببینید امام صادق ﷺ در خبر صحیح طولانی که در روضهٔ کافی روایت آمده به حُمران چه فرموده است: حمران از آن حضرت پرسیده بود: اینان (بنی العباس) تا کی سلطنت می‌کنند؟ یا کی از آنها راحت می‌شویم؟ [امام صادق ﷺ فرماید]: بدو گفتم: آیا نمی‌دانی که هر چیزی را مدّتی هست: گفت: چرا، گفتم: آیا تو را سود می‌بخشد که بدانی این أمر هرگاه فرا رسد از یک چشم برهم زدن زودتر آید! همانا اگر حال و وضع آنها را نزد خدای عز و جل بدانی که چگونه است، خشم تو نسبت به آنان بیشتر می‌شد، و اگر تو با تمامی اهل زمین کوشش نمایند که آنان را به وضعی بدتر از آنچه در آنند ـ از گناه و جرم ـ درآورند نخواهند توانست، پس شیطان تو را نلغزاند و پریشان ننماید، زیرا که به راستی عزّت از آن خداوند و رسول ﷺ و مؤمنین است. ولی منافقان نمی‌دانند آیا نمی‌دانی که هر کس منتظر أمر ما باشد و بر آنچه از اذیّت و ترس می‌بیند صبر کند، فردا[ی قیامت] در گروه ما خواهد بود...[1].

و در تحف العقول در سفارشهای امام صادق ﷺ به مؤمن الطاق آمده است: ای پسر نعمان، هیچ بنده‌ای مؤمن نخواهد بود تا اینکه در او سه سنّت باشد: سنتی از خداوند، و

---

۱. روضه کافی، ۳۷.

سنتی از رسول او، و سنّتی از امام. امّا سنّتی که از خدای عز و جل باید داشته باشد، اینکه باید اسرار را کتمان نماید. خداوند ـ جل ذکره ـ می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الغَيبِ فَلَا يُظهِرُ عَلَىٰ غَيبِهِ أحَداً﴾[1]؛ اوست دانای غیب، پس احدی را بر غیب خویش آگاه نسازد. و امّا سنّتی که از رسول خدا ﷺ باید دارا باشد، اینکه با مردم به رفتار و اخلاق اسلامی مدارا کند. و اما سنّتی که از امام ﷺ لازم است در او باشد، صبر در سختیها و ناراحتیها است تا اینکه خداوند برای او فرج برساند...[2].

و نیز در روضهٔ کافی به سند خود از حسن بن شاذان واسطی آورده که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا ﷺ نامه‌ای نوشتم که در آن از جفای اهالی واسط گلایه کردم، چون در این شهر گروهی از عثمانیها بودند که مرا اذیّت می‌کردند، جواب به خط آن حضرت ﷺ چنین آمد: خداوند تبارك و تعالی از دوستان ما پیمان گرفته بر صبر کردن در دولت باطل. پس به حکم پروردگارت صبر کن که هرگاه سرور خلق بپاخیزد خواهند گفت: (ای وای بر ما چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت. این است آنچه خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان راست گفتند)[3].

می‌گویم: منظور از «سرور خلق» حضرت قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ می‌باشد، و اینکه فرمود: «خواهند گفت... این است آنچه خداوند رحمان وعده داده...». اشاره به آن است که آن حضرت به اذن خدای تعالی آنها را زنده می‌کند و از آنان انتقام می‌گیرد، چنانکه در روایات آمده است.

و در اصول کافی از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: زمانی بر مردم خواهد آمد که حکومت جز به وسیلهٔ کشتن و ستمگری به دست نیاید، و ثروت جز با غصب و بُخل فراهم نگردد، و محبّت و دوستی جز با بیرون راندن دین و پیروی هوای نفس حاصل نشود، پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر صبر کند در حالی که بتواند به ثروت رسد، و بر دشمنی مردم صبر کند با اینکه [به وسیلهٔ از دست دادن دین و

---

۱. سوره جن، آیه ۲۶.

۲. تحف العقول، ۳۳۰.

۳. روضه کافی، ۲۴۷، ح ۳۴۶. سوره یس، آیه ۵۲.

بپروی از هوس] بتواند محبّت مردم را جلب نماید، و بر خواری و ذلّت صبر کند در صورتی که قدرت عزیز شدن را داشته باشد، خداوند پاداش پنجاه صدّیق از تصدیق کنندگان مرا به او خواهد داد[1].

و در خرایج آمده است: رسول خدا ﷺ فرمود: پس از شما قومی خواهند آمد که یک تن از آنها أجر پنجاه تن از شما را خواهند داشت، عرض کردند: ای رسول خدا ما در بَدر و اُحُد و حُنین با تو بودیم و قرآن در میان ما فرود آمد! فرمود: آنچه بر آنها فرود آید شما تحمل نمی‌کنید و مانند آنها صبر ندارید.

می‌گویم: این اشاره به حال مؤمنین صبور در زمان غیبت امام عصر است، چنانکه سایر اخبار شاهد بر آن است.

و در البرهان آمده: در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿يَا أَيُّها الَّذينَ آمنوا اَصبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رابِطُوا﴾[2]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبایی کنید و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش نمایید و مرابطه کنید. امام صادق ﷺ فرمود: بر اذیّتی که در راه ما می‌بینید شکیبایی کنید. راوی پرسید: (و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش کنید)؟ فرمود: بر دشمنانتان با ولیّتان. [راوی گفت]: (و مرابطه کنید)؟ فرمود: با امامتان [پایدار] بمانید... .

و در این معنی روایات بسیاری هست که با آوردن آنها کتاب را طولانی نمی‌کنیم. همهٔ اینها اضافه بر سایر آیات و روایاتی است که در فضیلت صبر و أمر به آن وارد شده، زیرا که صبر بر مصایب در زمان غیبت امام ﷺ از مهمترین و روشن‌ترین مصادیق صبر است چنانکه پوشیده نیست.

ثقة الاسلام کلینی ﷺ در اصول کافی أخبار متعدّدی از صحیح و حسن و غیر آن آورده از امام صادق ﷺ که فرمود: صبر نسبت به ایمان همچون سَر نسبت به بدن است، که اگر سر از بین برود بدن هم از بین می‌رود، و همچنین اگر صبر از بین برود ایمان از بین رفته است[3].

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۹۱
۲. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.
۳. اصول کافی، ۲ / ۸۷، باب الصبر ح ۲.

و در همان کتاب در حدیث دیگری از حفص بن غیاث آمده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: هر کس صبر کند مدت کمی را صبر کرده[1] و هر کس بی‌تابی نماید مقدار اندکی بی‌تابی نموده است. سپس فرمود: بر تو باد که در تمام امور خود صبر کنی، که خدای عز و جل حضرت محمد ﷺ را برانگیخت و او را به صبر و مدارا أمر کرد. و فرمود: ﴿وَ اَصْبِرْ عَلىٰ ما يقولونَ وَ اَهجُرهُمْ هَجْراً جَميلاً * وَ ذَرْني وَ الْمُكَذِّبينَ أُولي النَّعمة﴾[2]؛ و بر آنچه [دشمنان] می‌گویند صبر کن و به گونه‌ای نیکو از آنان دوری گزین، و کار تکذیب کنندگان مغرور مال و منال را به من واگذار. و نیز خدای تبارك و تعالی فرموده: ﴿إدْفَعْ بِالَّتي هِيَ أحسنُ السَّيِّئَةَ فَإِذَا الَّذِي بينَكَ وَبَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَميمٌ * وَمَا يُلَقّيهٰا إلَّا الَّذينَ صَبَروا وَمَا يُلَقّيهٰا إلَّا ذُو حَظٍّ عَظيمٍ﴾[3]؛ بدی خلق را به نیکوترین گونه دفع و مقابله کن تا کسی که میان تو و او دشمنی هست همچون دوستی مهربان شود، و [لیکن] این حالت را جز کسانی که صبر کنند و جز کسی که بهرهٔ بزرگی دارد نخواهد یافت. پس رسول خدا ﷺ صبر کرد تا جایی که آن حضرت را به امور بزرگی نسبت دادند و به [سحر و جنون و...] متهم کردند، پس سینه‌اش تنگ شد، خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود: ﴿وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجدينَ﴾[4]؛ و به تحقیق که ما می‌دانیم به سبب آنچه [کافران و تکذیب کنندگان] می‌گویند سینه‌ات تنگ می‌شود، پس با حمد پروردگارت تسبیح گوی و از سجده گزاران باش. سپس آن حضرت را تکذیب کردند و تهمت زدند، از این جهت غمگین شد، پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد: ﴿قَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ وَلٰكِنَّ الظّالِمينَ بآياتِ اللهِ يَجْحَدون * وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا على مَا كذبوا وَ أُوذوا حَتّى أتاهُمْ نَصْرُنَا﴾[5]؛ ما می‌دانیم که سخنان آنها تو را غمگین می‌سازد،

---

۱. یعنی: دوران ابتلا در دنیا کوتاه است پس کسی که صبر کند مدت کمی صبر کرده از جهت کمی ایام آن و هر کس بی‌تابی کند مدت کوتاهی بی‌تابی کرده ولی زمان متنعم شدن در آخرت طولانی و دائم است. (مؤلف).

۲. سوره مزمل، آیه ۱۰ و ۱۱.

۳. سوره سجده، آیه ۳۴ و ۳۵.

۴. سوره حجر، آیه ۹۷ و ۹۸.

۵. سوره انعام، آیه ۳۳ و ۳۴.

آنها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه ستمگران آیات خداوند را إنکار می‌نمایند، و البته پیش از تو رسولانی تکذیب شدند پس بر آنچه از تکذیب و اذیّت دیدند صبر کردند تا هنگامی که نصرت ما به ایشان رسید. آنگاه پیغمبر ﷺ دل بر صبر نهاد، تا اینکه آنها [بی‌شرمی‌وآزار را] از حد گذرانیدند و خدای تبارك و تعالی را یاد کردند و او را تکذیب نمودند، پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: من دربارۀ خود و خاندان و آبرویم صبر کردم ولی بر بدگویی نسبت به معبودم صبر ندارم، پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰواتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ * فَاصبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ﴾[1]؛ و ما آسمانها و زمین و آنچه در بین آنهاست را در شش روز آفریدیم و هیچ رنج و خستگی به ما نرسید، پس بر آنچه می‌گویند صبر کن. آن حضرت ﷺ در همۀ احوال خود صبر کرد، [تا] آنگاه که به امامان از عترتش مژده داده شد، و ایشان به صبر توصیف شدند، که خداوند ـ جل ثناؤه ـ فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ ائمَّةً يَهْدُونَ بِأَمرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾[2]؛ و از آنان امامانی قرار دادیم که به أمر ما هدایت کنند آنگاه که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند. در آن هنگام آن حضرت ﷺ فرمود: صبر از ایمان است همچون سر نسبت به بدن، پس خدای عز و جل هم در إزای صبر، به او إحسان فرمود، و خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الحُسْنَى عَلَىٰ بَنِي إِسْرائيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشونَ﴾[3]؛ و احسان پروردگارت بر بنی اسرائیل به حدّ کمال رسید به خاطر صبری که کردند و آنچه فرعون و قوم او می‌ساختند و عمارتهایی که می‌پرداختند را از بین بردیم. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: این مژدگانی و إنتقام است، که خدای عز و جل نبرد با مشرکین را به آن حضرت رخصت داد، و [خداوند] نازل فرمود که: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ﴾[4]؛ پس مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و آنان را بگیرید و محصورشان کنید و به هر کمین‌گاهی بر سر راه آنها بنشینید.

---

۱. سوره ق، آیه ۳۹.

۲. سوره سجده، آیه ۲۴.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

۴. سوره توبه، آیه ۵

﴿وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ﴾[1]؛ و آن مشرکان را هر جا که یافتید بکشید. پس خداوند آنها را بر دست رسول خود ﷺ و دوستان حضرتش به قتل رسانید. و آن را پاداش صبر آن بزرگوار قرار داد با آنچه در آخرت برای آن حضرت ذخیره فرموده، پس هر آنکه صبر کند و در راه خدا تحمل نماید، از دنیا بیرون نمی‌رود تا اینکه خداوند نسبت به دشمنانش دیده‌اش را روشن نماید، به اضافهٔ آنچه برای آخرت او ذخیره می‌سازد.

و در همان کتاب در خبر صحیحی از ابوالصباح کنانی[2] روایت آمده که گفت: در محضر امام ابوعبدالله صادق ﷺ شرفیاب بودم که پیرمردی به حضور آن جناب رسید و عرضه داشت: ای ابوعبدالله، من به محضر شما شکایت آورده‌ام از فرزندانم و ناسپاسی آنها و برادرانم و جفاکاری ایشان در این هنگام که سنّم بالا رفته است؟ حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: ای مرد همانا حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر کدام در دولت، دیگری خوار است، و کمترین چیزی که در دولت باطل به مؤمن می‌رسد عقوق فرزندان و جفای برادرانش می‌باشد، و هیچ مؤمنی نیست که چیزی از رفاه و آسایش را در دولت باطل ببیند مگر اینکه پیش از مردنش مبتلا می‌گردد، یا در بدنش و یا دربارهٔ فرزندانش و یا در مورد مالش تا اینکه خداوند او را از آنچه در دولت باطل کسب کرده خلاص کند، و در دولت حق سهم او را زیاد گرداند، پس صبر کن، و تو را مژده باد[3].

و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ روایت آمده که فرمود: هنگامی که فوت پدرم علی بن الحسین ﷺ نزدیک شد مرا به سینه گرفت و فرمود: پسرم تو را سفارش می‌کنم به آنچه پدرم هنگام رحلت مرا سفارش کرد، و یاد فرمود که پدرش او را بـه آن سفارش کرده بود: پسرم بر حق صبر کن هر چند که تلخ باشد[4].

و در کتاب کمال الدین به سند خود از بزنطی آورده کـه گـفت: حـضرت رضـا ﷺ

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۱.

۲. این خبر را در آخر باب تعجیل عقوبة الذنب آورده. و ابوالصباح کنانی کوفی است، و اسم او ابراهیم بن نعیم است، و ثقه می‌باشد که امام صادق ﷺ او را «میزان» نامیده، و چنانکه در کتب رجال آمده به او فرمود: «انت میزان لا عین فیه». (مؤلف).

۳. اصول کافی، ۲ / ۴۴۷، ح ۱۲.

۴. اصول کافی، ۲ / ۹۱، باب الصبر، ح ۱۳.

فرمود: چه خوب است صبر کردن و انتظار فَرَج کشیدن، آیا نشنیده‌ای فرمودهٔ خدای عز و جل را: ﴿وَ ارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ﴾[1]؛ و منتظر باشید که من نیز با شما منتظر هستم. و فرمودهٔ خدای را ـ عز و جل ـ: ﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ المنتظرینَ﴾[2]؛ پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرانم. پس بر شما باد صبر که همانا گشایش فَرَج بر نومیدی غالب می‌آید، و کسانی که پیش از شما بودند از شما صبورتر بودند[3].

و در همان کتاب به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: به درستی که پیش از [ظهور] حضرت قائم ـ علیه الصلاة و السلام ـ از سوی خدای عز و جل برای مؤمنین، نشانه‌هایی خواهد بود. عرض کردم: آن نشانه‌ها چیست خداوند مرا فدای تو گرداند؟ فرمود: آن فرمودهٔ خدای عز و جل است: ﴿وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ﴾؛ و البته شما را می‌آزماییم. یعنی: مؤمنین را پیش از خروج حضرت قائم ﷺ، ﴿بشیءٍ مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الأَموالِ وَ الأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ﴾؛ به چیزی از ترس و گرسنگی و نقصان أموال و نفوس و آفات زراعت، و مژده و بشارت بده صابران را[4]. فرمود: آنها را آزمایش می‌کند به مقداری ترس از پادشاهان بنی فلان در آخر حکومتشان، و گرسنگی به گرانی نرخهایشان، (و نقصان أموال) فرمود: کسادیِ تجارتها و کمی بازده، (و نقصان نفوس) فرمود: مرگ فراگیر و زودرس (و نقصان زراعتها) فرمود: کمی رشد و حاصل آنچه کشت می‌شود، (و بشارت ده صابران را) در آن هنگام به زود رسیدن خروج قائم ﷺ. سپس امام صادق ﷺ به من فرمود: ای محمد، این است تأویل آن، خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللهُ وَ الرَّاسِخُونَ فی العِلْمِ﴾؛ و تأویل آن را کسی نمی‌داند جز خداوند و راسخان در علم[5].

و در تفسیر نیشابوری از پیغمبر اکرم ﷺ روایت آمده که فرمود: یکدیگر را به معروف آمر، و از منکر نهی کنید. پس هرگاه دیدی شخص فرومایه‌ای اطاعت می‌شود و

---

۱ سوره هود، آیه ۹۳.

۲ سوره عرف، ایه ۷۱.

۳ کمال الدین، ۲، ۶۴۵.

۴ سوره بقره، آیه ۱۵۵

۵ سوره آل عمران، آیه ۷۰. و کمال الدین، ۲ / ۶۴۹.

هوای نفس پیروی می‌گردد. و دنیا ترجیح داده می‌شود. و هر صاحب رأیی نظر خود را می‌پسندد، پس بر تو باد خودت، و کار عوام را واگذار، و همانا که در پی شما روزهایی خواهد بود که صبر در آنها همچون آتش سرخ به کف داشتن است، به عمل کنندهٔ [به وظیفه‌اش] از آنها همچون پاداش پنجاه تن که عمل او را [در زمانهای دیگر] انجام دهند عطا می‌شود.

و در غیبت نعمانی به سند خود از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ آورده که فرمود: مؤمنان آزمایش می‌شوند و خداوند آنان را نزد خود از هم تمییز می‌دهد، همانا خداوند مؤمنان را از بلا و تلخیهای دنیا ایمن نداشته، و لیکن آنها را از کوری و بدبختی در آخرت ایمن داشته است، سپس امام باقر ﷺ فرمود: حضرت حسین بن علی ﷺ کشتگان خود را [در سرزمین کربلا] کنار هم می‌گذاشت سپس می‌فرمود: کشتگان ما کشتگان پیغمبران هستند[1]. و در همان کتاب به سند خود از امام زین العابدین ﷺ آورده که فرمود: دوست می‌داشتم که [در گفتار] آزاد بودم و سه کلمه با مردم سخن می‌گفتم، آنگاه خداوند آنچه می‌خواست دربارهٔ من انجام می‌داد، ولی عهدی است که با خدا بسته‌ایم که صبر کنیم. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الکتابَ مِنْ قَبلِکُمْ وَ مِنَ الَّذینَ اشرکوا اذىً کثیراً وَ إِنْ تَصْبِروا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الأُمور﴾[2]؛ و همانا شما از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی بر آنان نازل گشت و از آنان که شرک ورزیدند [طعنه‌ها و] آزار بسیار خواهید شنید و اگر صبر کنید و تقواپیشه سازید سبب نیرومندی و قوت یافتن در کارها است[3]. و در همان کتاب از آن حضرت ﷺ حدیثی آمده که در بحث مرابطه ان شاء الله خواهیم آورد، تا آنجا که فرموده: ... و مؤمنان مرابطه و صبر کنند و یکدیگر را به صبر وادارند تا اینکه خداوند حکم فرماید، و اوست بهترین داوران[4]. و روایات بسیار دیگری که در جای خود یاد شده است. خلاصه اینکه حال و وضع مؤمن در گرفتاریها و بلیّات آن است که در دیوان منسوب به مولایمان امیرمؤمنان علی ﷺ آمده:

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۱۲.

۲. سورهٔ آل عمران، آیه ۱۸۶

۳. غیبت نعمانی، ۱۰۵

۴. غیبت نعمانی، ۱۰۵.

إذَا زِیــــدَ شَــرّاً زادَ صـبراً کأنَّــمَا هُـوَ المِسْكُ مَـا بَـيْنَ الصَّـلابَةِ و الفِـهْرِ
لأَنَّ فَـــتيتَ المِسْكِ يـــزدادُ طـيبُهُ علی السَّحْقِ و الحَرُّ أصطِباراً علی الشرِّ

اگر شر و گرفتاری بر او زیاد شود بر صبر خود می‌افزاید، او همچو مشک است در میان ابزارهای ساییدن آن زیرا که خورده‌های مشک عطر و بویش با ساییدن و حرارت بیشتر می‌شود از جهت صبر بر گرفتاری.

توجه: از آنچه یاد کردیم معلوم شد که صبر در زمان غیبت امام ﷺ بر چند گونه است؛ از جمله:

۱ ـ صبر بر طول غیبت، به اینکه از شتابزدگانی که به سبب طولانی شدن غیبت دلهایشان قساوت می‌گیرد نباشد، که شتابزدگان در مورد امام ﷺ به تردید افتند، و این عنوان در أمر بیست و دوم گذشت.

۲ ـ صبر کردن مؤمن بر آنچه از آزار و استهزا و تکذیب و مانند آنها از مخالفین خود می‌بیند.

۳ ـ صبر بر اقسام بلاها و محنتهایی که بر او وارد می‌شود، که بعضی از آنها در آیهٔ شریفه یاد گردیده، خدای تعالی فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بشئٍ مِنَ الخَوفِ وَالجُوعِ وَ...﴾.

۴ ـ صبر بر آنچه از گرفتاری مؤمنین به دست معاندین و آزار مخالفین نسبت به ایشان می‌بیند، در صورتی که نتواند آنها را خلاص کند و از ایشان دفاع نماید، که در این حال وظیفهٔ او صبر و دعا کردن است. و اقسام دیگر صبر که مؤمن هنگام ابتلا در می‌یابد.

پنجاه و چهارم: درخواست صبر از خدای تعالی

یعنی از وظایف مؤمن آن است که در زمان غیبت از درگاه خداوند عز و جل بخواهد که او را در مواقعی که وظیفه‌اش صبر کردن است به او توفیق دهد، و این از چند جهت است:

از جمله: اینکه در دعاهای رسیده از امامان ﷺ این مطلب وارد شده. چنانکه در دعای عَمْری ﷺ آمده: و مرا بر آن صبر ده... .

و از جمله: آنچه روایت گردیده در أمر به درخواست هر آن چیزی که مؤمن برای

سامان دادن آخرت و دنیای خود به آن احتیاج دارد از خدای عز و جل. که کلیدهای همهٔ آشیا به دست [قدرت] اوست و شاهد بر این مقصود است فرمودهٔ خدای تعالی خطاب به پیغمبرش ﷺ: ﴿وَ آصبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللهِ﴾[1]؛ و صبر کن و صبر تو نیست جز به [سبب یا کمک] خداوند... . که باء برای سببیّت یا إستعانت است، و بنابر هر دو وجه شاهد بر این مطلب است، پس شایسته است که مؤمن صبر را از خدای عز و جل بخواهد. و تواند که باء به معنی «مِنْ» باشد ـ هر چند که صاحب مغنی اللّبیب آن را یاد ننموده است ـ چون مهم نیست که او چیزی را منکر شود که در کلام فصیح شاهد بر آن وجود دارد، همچنان که جمعی از علمای نحو انکار کرده‌اند که باء برای تبعیض باشد، با اینکه نَصّ به آن از امامان ﷺ رسیده است.

و از پیغمبر اکرم ﷺ آمده: از خدای عز و جل آنچه از حوائج برایتان پیش می‌آید را مسئلت نمایید، حتّی بند کفش را، زیرا که اگر او آن را آسان نکند فراهم نمی‌گردد. و آن حضرت ﷺ فرمود: هر یک از شما همهٔ نیاز خود را از پروردگارش درخواست نماید، حتّی بند نعلینش را اگر قطع شود. و اخبار در این باره بسیار است. و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند إطلاق آنچه در آیات قرآن اُمر به دعا وارد شده، پس شایسته است که مؤمن دعا کند برای اینکه خداوند صبر را در موارد آن به او عنایت فرماید، که این چیزی است که به وسیلهٔ آن آخرت و دنیای خود را سامان می‌دهد و محبّت و طاعت و رضای مولایش را به سبب آن جلب می‌نماید.

و از جمله اینکه: بسیار اتفاق می‌افتد که موارد صبر به غیر آن مشتبه می‌شود، پس انسان در جایی که نمی‌بایست صبر کند، صبر می‌کند، و به جای خاموش ماندن سخن می‌گوید، و به جای سخن گفتن خاموش می‌ماند، و توفیق یافتن به اینکه هر چیزی را در جای خود قرار دهد و هر کاری را در وقتش به جای آورد، از سوی خدای عز و جل می‌باشد، پس مؤمنی که می‌خواهد در مسیر هدایت گام بردارد وظیفه‌اش آن است که به درگاه خدای تعالی دعا و تضرُّع و زاری کند تا او را به صبر کردن در مواقع خاصّ آن، و دعوت کردن در جاهایی که باید دعوت نمود، و بی‌باکی هنگام لزوم، و رزم کردن هنگام

---

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۷

رزم‌آوری، و خشم در موقع خشمناکی، توفیق دهد. و موارد دیگر را بر این قیاس بگیر.

و از جمله: اینکه در روایات أمر به صبر خواهی از خدای عز و جل وارد گردیده. چنانکه در کافی از امام صادق علیه الصلاة و السلام روایت است که فرمود: خداوند ـ عز و جل ـ رسولان خود را به مکارم اخلاق اختصاص داده، پس خودتان را بیازمایید. که اگر در شما آن اخلاق بود خداوند را حمد گویید و بدانید که آن از خوبی [شما] است، و اگر آن اخلاق در شما نبود پس از خداوند مسئلت نمایید و برای دست‌یابی به آنها به درگاه خداوند التماس کنید. سپس آن حضرت ده چیز [از مکارم اخلاق] را شمرد: یقین و قناعت و صبر و شکر و خویشتن‌داری و خلق نیکو و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروّت[1]. بعضی از راویان پس از این ده خصلت افزوده «و راستگویی و ادای امانت». و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: ما دوست داریم کسی را که عاقل، فهمیده، فقیه، بردبار، صبور، راستگو و باوفا باشد، خدای عز و جل پیغمبران را به مکارم اخلاق (صفات عالی انسانی) اختصاص داده، پس هر آنکه در او این صفات بود خداوند را بر آن حمد گوید. و در هر کس نبود به درگاه خداوند عز و جل زاری نماید و آنها را از او بخواهد. راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، آن صفات کدامند؟ حضرت فرمود: پرهیزکاری و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکی، و راستگویی و ادای امانت[2].

پنجاه و پنجم: سفارش یکدیگر به صبر در زمان غیبت حضرت قائم عجل الله فرجه

و این از امور مهمی است که شایسته است به آن اهتمام گردد، و بر آن مواظبت شود. و چند وجه بر این مطلب دلالت دارد: اوّل: همهٔ دلیلهای امر به معروف. دوّم: تأسّی جستن و اقتدا نمودن به پیغمبر اکرم ﷺ و ائمهٔ اطهار ﷺ. چنانکه از پژوهش در اخبار این مطلب روشن می‌شود. سوّم: خصوص روایتی که سیّد اجل علی بن طاووس ﷺ در کتاب

---

۱. اصول کافی، ۲/ ۵۶، باب المکارم، ح ۲.

۲. اصول کافی، ۲/ ۵۶، ح ۳.

اقبال آورده، از پیغمبر اکرمﷺ در خطبهٔ روز غدیر که فرمود: و دربارهٔ علی نازل شد [سورهٔ] والعصر، و تفسیرش اینکه: (و) سوگند به پروردگار (عصر) قیامت که (همانا انسان در زیان است): دشمنان آل محمد، (مگر کسانی که ایمان آوردند) به ولایت ایشان (و کارهای خوب انجام دادند) به همدردی کردن با برادرانشان (و یکدیگر را به صبر سفارش دادند) در زمان غیبت غائبشان...[1].

می‌گویم: منظور از سفارش یکدیگر به صبر آن است که مؤمن به فرزندان و نوادگان و خاندان و عیال، و عشیره، و برادران دینی، و دوستان خویش و سایر مؤمنین سفارش و امر کند به ایمان به حضرت قائمؑ و صبر کردن در زمان غیبت آن حضرت بر طولانی شدن زمان غیبت و بر آنچه از فتنه‌ها و بلاها و محنتها و اذیّتها به ایشان می‌رسد، و آنچه از آزار دشمنان و جفای دوستان و غیر اینها... می‌بینند، به اینکه خوبیهای صبر را برایشان بازگوید، و اینکه در پی صبر ظَفَر و گشایش خواهد بود، تا بر اثر طولانی شدن غیبت ناامید نشوند، و چون دشمنان خود را در آسایش و راحتی و رفاه و نعمت بینند به تردید نیفتند، و بدانند که آن را امامان راستگویؑ خبر داده‌اند، پس همانطور که راستگویی آنان در خبر به ابتلای اهل ایمان و چیرگی دشمنان برایشان آشکار گشت، همچنین راستگویی آنان در ظاهر شدن فَرَج و گشایش و رفاه برای دوستان آشکار خواهد شد ان شاء الله تعالی.

و باید بدانند که هر کس صبر کند و انتظار کشد، به فَرَج و پیروزی نایل گردد. یا به فَرَج بزرگ یا به مراتب پایین‌تری از أقسام فَرَج، بلکه خود انتظار از اقسام فَرَج است، نمی‌بینید که هرگاه کسی دچار قرضهای زیادی شده باشد، ولی بداند که پس از مدتی از بعضی موارد وسعتی به او می‌رسد، چنین شخصی به همان انتظارِ وسعت و سپری شدن مدّت، دلش تسلّی می‌یابد تا از بار سنگین قرضها خلاص شود. یا اینکه کسی بیمار باشد، و مرضهای چندی در او باشد، ولی می‌داند که در بعضی از جاها طبیب زبردستی هست که پس از مدتی به سراغ او خواهد آمد و او را معالجه خواهد کرد و از آن بیماریها راحتش خواهد ساخت، چنین فردی همین انتظار کشیدنش برای پایان یافتن مدّت و آمدن آن

---
۱. اقبال، ۴۵۷.

طبیب مورد اطمینان، مایهٔ تسلی جان و تقویت روحیّه و برطرف شدن غم و غصه‌اش می‌باشد، از همین روی هنگامی که ابوبصیر از امام صادق ﷺ سؤال کرد: فدایت شوم، چه موقع فَرَج خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای ابوبصیر آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می‌خواهند؟ کسی که این امر را شناخت به راستی به جهت انتظار کشیدنش از او فَرَج شده است[1].

و از محمد بن الفضیل از حضرت امام رضا ﷺ روایت آورده که گفت: از آن حضرت دربارهٔ چیزی از فَرَج پرسیدم، فرمود: آیا مگر نه انتظار فَرَج خود از فَرَج است؟ خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِين﴾؛ منتظر باشید به درستی که من هم از منتظران می‌باشم[2].

و از حسین بن جهم آمده که گفت: از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم ﷺ دربارهٔ فَرَج پرسیدم، فرمود: آیا نمی‌دانی که انتظار فَرَج از فَرَج است؟ گفتم: نمی‌دانم مگر اینکه شما به من بیاموزید، فرمود: آری، انتظار فَرَج بخشی از فَرَج است[3].

و در غیبت نعمانی از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آمده که فرمود: اصحاب محاضیر [شتابزدگان] هلاک شدند، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند، و پناهگاه بر پایه‌های محکم خود ثابت ماند، همانا که پس از غم و اندوه فتح شگفتی خواهد بود[4].

و از علی بن یقطین آمده که گفت: حضرت ابوالحسن امام کاظم ﷺ به من فرمود: دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می‌گردد. راوی گوید: یقطین به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه دربارهٔ ما [حکومت بنی العباس] گفته شده واقع گردید، و آنچه دربارهٔ [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه دربارهٔ ما و شما گفته شده هر دو از یک منبع بوده‌است، مگر اینکه جریان شما وقتش رسیده بود، پس بی‌کم و کاست مطلب به شما گفته شد، و همانطور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده، پس با امیدها دلگرم شدیم، و اگر به ما می‌گفتند: این امر تا

---

۱. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۴۲، ح ۵۴ و غیبت نعمانی، ۱۸۰.
۲. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۲۸، ح ۲۲.
۳. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۳۰، ح ۲۹.
۴. غیبت نعمانی، ۱۰۴.

دویست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دلها قساوت می‌گرفت، و عموم مردم از اسلام برمی‌گشتند. ولی می‌گفتند: به زودی این امر واقع می‌گردد و خیلی نزدیک است، تا دلها با هم اُلفت گیرد و گشایش نزدیک گردد[1].

پنجاه و ششم: پرهیز از مجالسی که نام آن حضرت عجل الله فرجه در آنها مورد تمسخر باشد

پرهیز کردن و دوری جستن از مجالس بیکارگان و گمراهان، آنها که یاد امام ﷺ را به مسخره می‌گیرند یا آن حضرت را به بدی یاد می‌کنند، یا بر آن بزرگوار خرده می‌گیرند، یا وجود شریفش را انکار می‌نمایند، یا اینکه از یاد کردن حضرتش روی گردانند، یا مؤمنان منتظر آن جناب را به تمسخر می‌گیرند. خدای عز و جل فرماید: ﴿وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيكُمْ فی الكِتابِ أنْ إذَا سَمِعْتُم آياتِ اللهِ يُكْفَرُبهَا وَ يُسْتَهزَءُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُ وامَعَهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فی حديثٍ غَيرِهِ إنَّكُمْ إذاً مِثْلُهُمْ إنَّ اللهَ جامعُ المُنَافِقِينَ وَ الكافِرِينَ فی جَهَنَّمَ جَمیعاً﴾[2]؛ و همانا [خداوند] در کتاب بر شما نازل فرمود که هرگاه شنیدید به آیات خداوند کفر ورزیده می‌شود و استهزا می‌گردد پس با آنان [کافران و استهزا کنندگان] ننشینید تا در سخنی دیگر داخل شوند که [اگر با آنها همنشین شوید] شما هم به حقیقت مانند آنان خواهید بود، همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنّم جمع خواهد کرد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ﷺ آمده که گوید: آیات خداوند: امامان ﷺ هستند[3].

و در اصول کافی به سند صحیحی از شعیب عقرقوفی آمده که گفت: از حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيكُمْ فی الكِتابِ أنْ إذَا سَمِعْتُم آياتِ اللهِ يُكْفَرُبهَا وَ يُسْتَهزَءُ بِهَا...﴾. پرسیدم، فرمود: منظور آن است که چنانچه شنیدی کسی حق را انکار می‌دارد و آن را دروغ می‌شمارد، و نسبت به امامان ﷺ ناروا می‌گوید، از کنارش برخیز و با او همنشینی مکن هر کس که باشد[4]. و در همان کتاب در

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۶۹ ذیل ح ۶

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۰

۳. تفسیر قمی، ۱ / ۱۵۶.

۴. اصول کافی، ۲ / ۳۷۷

خبر صحیح از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان دارد در جایی ننشیند که امامی در آن مذمت شود یا مؤمنی اِهانت گردد[1]. و در همان کتاب از آن جناب ﷺ روایت آمده که فرمود: سه مجلس است که خداوند آنها را دشمن می‌دارد و نقمتش را بر اهل آن می‌فرستد، پس با آنها [اهل آن مجالس] همنشینی و مجالست مکنید: یکی: آن مجلس است که کسی در آن قرار دارد که در فتوای خود دروغ می‌گوید، و دیگر مجلسی که یاد دشمنانمان در آن تازه می‌شود و یاد ما در آن کهنه [و فراموش شده] است، و مجلسی که در آن از [پیروی] ما جلوگیری می‌شود در حالی که تو می‌دانی [که در آن مجلس چنین چیزی هست]. راوی گوید: سپس امام صادق ﷺ سه آیه از کتاب خداوند را تلاوت کرد که گویی در دهانش بود ـ یا گفت: گویا در مشتش بود ـ: ﴿وَلاَ تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فَيَسُبُّوا اللهَ عَدْواً بِغَيرِ عِلْمٍ﴾[2]؛ و به آنان که جز خداوند را می‌خوانند دشنام ندهید که [آنان نیز] خداوند را ستمگرانه از روی نادانی دشنام می‌دهند. ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فی آيَاتِنَا فَأَعرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فی حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾[3]؛ و هرگاه کسانی را بینی که [برای خورده‌گیری و طعنه زدن] در آیات ما گفتگو می‌کنند پس از آنان اعراض کن تا در سخنی دیگر وارد شوند. ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الكَذِبَ هٰذا حَلَالٌ وَهٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللهِ الكَذِبَ﴾[4]؛ و مگویید بـه سـبب آنـچه زبـانهایتان بـه دروغ توصیف کند که این حلال است و آن حرام تا بر خداوند دروغ بندید[5].

و در همان کتاب از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: هرگاه به ناصبیان و مجالست با آنان دچار گشتی مانند کسی باش که بر روی سنگ سرخ شده‌ای نشسته باشد تا از آنجا برخیزی، زیرا که خداوند آنها را دشمن می‌دارد و لعنتشان می‌کند، پس اگر دیدی که دربارهٔ یکی از امامان گفتگو می‌کنند برخیز زیرا که خشم [و کیفر] خداوند در آنجا بر آنها فرود خواهد آمد[6].

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۳۷۷.
۲. سوره انعام، آیه ۱۰۸.
۳. سوره انعام، آیه ۶۸.
۴. سوره نحل، آیه ۱۱۶.
۵. اصول کافی، ۲ / ۳۷۸، ح ۱۲.
۶. اصول کافی، ۲ / ۳۷۹، ح ۱۳

و در همان کتاب در خبر صحیحی از ان جناب ؏ است که فرمود: هر کس نزد دشنام دهندهٔ اولیای خدا بنشیند، به تحقیق خدای تعالی را معصیت کرده است[۱]. و در همان کتاب نیز از آن حضرت ؏ آمده که فرمود: هر کس در مجلسی بنشیند که در آن به یکی از امامان ؏ دشنام داده می‌شود و می‌تواند برخیزد ولی این کار را نکند خداوند در دنیا لباس ذلّت بر اندامش بپوشاند و در آخرت عذابش کند، و آنچه از نیکی از جهت معرفت ما بر او منّت نهاده از وی سلب فرماید[۲].

و در تفسیر البرهان از کشی به سند خود از محمد بن عاصم آورده که گفت: شنیدم حضرت امام رضا ؏ می‌فرمود: ای محمد بن عاصم به من خبر رسیده که تو با واقفیان مجالست می‌کنی؟ عرض کردم: آری، فدایت گردم، من با آنان مجالست می‌کنم در حالی که با ایشان مخالف هستم. آن حضرت ؏ فرمود: با آنان مجالست مکن، خدای عزّ و جل فرموده: ﴿وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیکُمْ فی الکِتابِ أنْ إذَا سَمِعْتُم آیاتِ اللهِ یُکْفَرُبهَا وَ یُسْتَهزَءُ بِهَا فَلا تَقْعُدُ وامَعَهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فی حدیثٍ غَیرِهِ إنَّکُمْ إذاً مِثْلُهُمْ﴾؛ منظور از آیات: اوصیا هستند، و آنان که کفر ورزیدند: یعنی واقفیان[۳].

می‌گویم: اینکه واقفیان ذکر شده‌اند از باب یادکردن یکی از مصادیق است، همچنان که یادکردن اوصیا از باب ذکر یکی از مصادیق آیات الله می‌باشد، چنانکه پوشیده نیست.

توجه: از آیهٔ شریفه به ضمیمهٔ آنچه در تفسیر آن روایت گردیده و به ضمیمهٔ سایر روایات، حرمت نشستن در مجالس اهل ضلالت ـ که به بعضی از اقسام آنها در اوّل این مبحث اشاره کردیم ـ استفاده می‌شود، به جهت نهیی که در آن آمده که ظاهر آن حرمت می‌باشد. بلکه از آیهٔ شریفه استفاده می‌شود که این گناه در شمار گناهان کبیره قرار دارد، چون خدای عز و جل فرموده: (شما نیز مانند آنهایید) که دلالت دارد بر اینکه هر کس با آنها همنشینی کند مانند آنها است، بلکه از کسانی که با ایشان مجالست نمایند به عنوان «منافقین» تعبیر فرموده و آتش جهنم را برای آنان وعده کرده است که می‌فرماید: (همانا

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۳۹۷، ح ۱۴.
۲. اصول کافی، ۲ / ۳۷۹، ح ۱۵.
۳. تفسیر البرهان، ۱ / ۴۲۳، ح ۴؛ و سوره نساء، آیه ۱۴۰.

خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد ساخت) پس بزرگی این گناه و از کبائر بودن آن ظاهر گشت. از خدای عز و جل خواستاریم که ما را به آنچه رضای اوست توفیق دهد، و از آنچه موجب سخط و غضبش می‌باشد حفظ فرماید.

و در دعا آمده است: أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلِفَ مجَالِسَ البَطَّالِينَ فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَّيْتَنِي؛ یا شاید که مرا دیده‌ای با مجالس بیکارگان و یاوه‌جویان اُلفت گرفته‌ام پس مرا در میان آنان واگذاشته‌ای.

می‌گویم: و همین حسرت و نقمت بس است ـ از آن به خداوند پناه می‌بریم ـ و در أمر پنجاه و هشتم آنچه بر این مطلب دلالت دارد خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

پنجاه و هفتم: تظاهر با ستمگران و اهل باطل

در بحار به نقل از کشف الغمّه از طریق عامّه روایت آورده از حذیفه که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: وای بر این امّت از پادشاهان ستمگر که چگونه می‌کشند و فرمانبرداران را می‌ترسانند مگر کسی که اطاعت از آنها را اظهار کند، پس مؤمن متّقی با زبان با آنها تَصَنُّع و تظاهر می‌کند، و با دل از آنها فرار می‌نماید، پس هرگاه خداوند عز و جل بخواهد اسلام را با عزّت بازگرداند هرگونه ستمگر لجوج را در هم می‌شکند و او بر هر چه خواهد تواناست که امتی را پس از فساد به صلاح آورد. آنگاه آن حضرت ﷺ فرمود: ای حذیفه اگر از دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از خاندان من حکومت یابد.

و در تُحف العقول در سفارشهای امام صادق ﷺ به مؤمن الطّاق آمده که فرمود: ای پسر نعمان هرگاه در دولت باطل بودی با هر کس تقیّه داری با تحیّت برخورد کن. زیرا که هر کس متعرض دولت شود خود را به کشتن داده و هلاک کرده است، خداوند فرماید: ﴿وَلَا تُلْقوا بِأَيديكُمْ إِلىٰ التَّهْلُكَةِ﴾[1]؛ و خود را به مهلکه و خطر در نیفکنید...[2].

و در غیبت نعمانی به سند خود از امیرالمؤمنین ﷺ آورده که فرمود: همچون زنبور

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۵

۲. تحف العقول، ۲۲۸.

عسل در بین پرنده‌ها باشید که تمامی پرندگان آن را ناتوان اِنگارند. و اگر پرندگان بدانند چه برکتی در اندرون آن نهفته است با آن چنین رفتاری نکنند، با زبانها و بدنهایتان با مردم معاشرت نمایید و با دلها و کارهایتان از آنان برکنار باشید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست آنچه را دوست دارید نخواهید دید تا اینکه بعضی از شما به صورت بعض دیگر آب دهان بیاندازد. تا جایی که بعضی از شما بعض دیگر را دروغ‌پرداز شمارد، و تا آنجا که نماند از شما ـ یا اینکه فرمود: از شیعهٔ من ـ مگر همچون سرمهٔ در چشم و نمک در غذا. اینک برایتان مثلی می‌زنم: هرگاه شخصی گندمی داشته باشد که آن را پاک و پاکیزه کند و در جایی قرار دهد، و مدتی آن گندم در آنجا بماند، سپس بعد از مدت زمانی به سراغ آن برود و ببیند که به آن کِرم افتاده، پس آن گندم را بیرون آورد و تمیز و پاک نماید. و باز آن را به جای اوّلش برگرداند. و مدتی بر او بگذرد تا بار دیگر از آن بازدید کند. دوباره ببیند تعدادی کِرم در آن واقع شده، پس آن کِرمها را بیرون برد و گندم را پاک و تمیز نماید و به همانجا برگرداند، و همین طور این کار را تکرار کند تا اینکه مقدار کمی از آن گندم باقی بماند همچون گندم کمیابی که کِرم به آن ضرری نمی‌رساند، این گونه شماها از هم تمیز خواهید یافت تا آنگاه که از شما باقی نماند مگر گروه کمی که فتنه هیچ گونه زیانی بر آنها نرساند[1].

پنجاه و هشتم: ناشناس ماندن و پرهیز از شهرت یافتن

زیرا که شهرت آفت است و ناشناس ماندن راحت. و در کافی از امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: چنانچه بتوانی [طوری زندگی کنی که] هیچ کس تو را نشناسد این کار را بکن.

و در کتاب کمال الدین به سند صحیحی از امام باقر ﷺ آمده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد رسید که امام آنان از ایشان غایب شود، خوشا به حال آنان که بر أمر ما پایدار بمانند. در آن زمان، کمترین چیز از ثواب که به آنها رسد اینکه، خداوند متعال ایشان را ندا کند: بندگان و کنیزان من، به سِرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید،

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۱۲

پس بشارت باد شما را به ثواب نیک از من؛ ای بندگان و کنیزانم حقا که از شما قبول می‌کنم و شما را عفو نمایم، و شما را می‌آمرزم، و به شما بندگانم را از باران سیراب گردانم، و بلا را از آنان دفع نمایم، و اگر شما نبودید عذابم را بر آنها نازل می‌کردم. جابر گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی است[1].

و در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین ﷺ آمده که در یکی از خطبه‌ها فرمود: **وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا ينجُو فيهِ إلَّا كُلُّ مؤمنٍ نُومَةٍ إنْ شَهِدَ لَمْ يُعرَف وَان غابَ لَمْ يُفْتَقَدْ أُولئِكَ مَصَابيحُ الهُدَىٰ وَأعْلَامُ السُّرىٰ لَيْسوا بالمسابيح وَلا المذاييع البذر اولئكَ يفتحُ اللهُ لَـهُم ابـوابَ رَحْـمَتِهِ وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ ضَرّاءَ نَقْمَتِهِ، أيُّها النّاسُ سَيأتى عَلَيكُم زَمانٌ يكفأُ فيه الإسْلامُ كَـما يكـفأُ الإناءُ بِمَا فيه**[2]...؛ و آن زمانی است که در آن نجات نمی‌یابد مگر هر مؤمن بی‌نام و نشان، که اگر [در مجالس] حضور یابد شناخته نشود و هرگاه غایب باشد در جستجویش برنیایند، اینان چراغهای هدایت و روشنگران راه شبروانند، که به فتنه و فساد و سخن چینی در میان مردم آمد و شد نکنند، و دهان به عیب‌گویی از مردم و یاوه سرایی نگشایند، برای آنان خداوند درهای رحمتش را باز می‌کند، و از ایشان سختی عذابش را برطرف می‌نماید. ای مردم؛ زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام در آن واژگون می‌شود همچنان که ظرف واژگون گردد و آنچه در آن است بریزد... .

سیّد رضی ﷺ فرماید: اینکه حضرت ﷺ فرموده: **«كل مؤمنٍ نومةٍ»** منظورش گمنام کم آزار است، و «مسابیح» جمع مسیاح است، و آن کسی است که بین مردم به فساد و سخن چینی می‌پردازد، و «مذاییع» جمع مِذْیاع است و آن کسی است که هرگاه خلافی از کسی بشنود آن را پخش می‌کند و برای دیگران بازگو می‌نماید، و «البُذْر» جمع بَذور است، و آن کسی است که سفاهتش بسیار و بیهوده گو است.

و در غیبت نعمانی از امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: اگر یک خبر را خوب بفهمی از ده خبری که آنها را [فقط] روایت نمایی بهتر است، همانا هر حقّی را حقیقتی

---

۱ کمال الدین، ۱ / ۳۳۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲، فیض، ۲۹۱

است و هر صوابی را نوری، سپس فرمود: به خدا سوگند که ما کسی از شیعیانمان را فقیه و فهمیده نمی‌شماریم تا اینکه با او به کنایه و رمز سخن بگوییم و او منظور از آن را متوجه گردد؛ امیرالمؤمنین ﷺ بر منبر در شهر کوفه فرمود: همانا در پشت سر شما فتنه‌های تاریک، کور و بی‌نوری خواهد آمد، که از آن فتنه‌ها نجات نیابد مگر نُومه. گفته شد: یا امیرالمؤمنین نومه چیست؟ فرمود: کسی که مردم را بشناسد ولی مردم او را نشناسند. و بدانید که زمین از حجّت خدا خالی نمی‌ماند، ولی خداوند خلق خویش را به خاطر ستم و تجاوز و اسراف بر خودشان از دیدار او کور خواهد ساخت، و اگر زمین یک ساعت از حجّت خداوند خالی بماند اهل خود را فرو خواهد برد، ولی حجّت خداوند مردم را می‌شناسد و آنها او را نمی‌شناسند همچنان که یوسف مردم را می‌شناخت در حالی که آنها او را نمی‌شناختند[۱].

و در همان کتاب نیز به سند خود آورده که یکی از یاران امام ابوعبدالله صادق ﷺ بر آن حضرت وارد شد، و عرضه داشت: فدایت گردم؛ به خدا سوگند من تو را دوست می‌دارم و هر کس تو را دوست دارد را دوست می‌دارم، ای سرور من چقدر شیعیان شما فراوانند! آن حضرت ﷺ فرمود: آنان را بشمار. عرض کرد: بسیارند آن حضرت ﷺ فرمود: آنها را می‌توانی بشماری؟ عرض کرد: آنها از شمارش بیرونند. حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ فرمود: ولی اگر آن شماره‌ای که توصیف شده‌اند سیصد و ده و أنْدی تکمیل گردد آنچه را می‌خواهند انجام خواهد شد. امّا شیعهٔ ما کسی است که صدایش از بنا گوش تجاوز نکند و ناراحتی‌های درونیش از بدنش آشکار نگردد، و با غلو ما را مدح نگوید و با زمامداران در مورد ما ستیزه نکند، و با کسی که از ما عیب‌جویی می‌نماید همنشین نشود، و با کسی که از ما بدگویی می‌کند هم‌سخن نگردد، و با دشمن ما دوستی ننماید، و دوستدار ما را دشمن ندارد. عرضه داشتم: پس با این شیعیان مختلفی که دعوی تشیُّع دارند چه کنم؟ فرمود: تمییز داده خواهند شد، و بررسی خواهند شد، و تبدیل خواهند یافت، سالیانی بر آنها خواهد آمد که از میانشان ببرد و شمشیری آنها را می‌کشد و اختلافی پراکنده‌شان می‌کند. شیعهٔ ما تنها کسی است که همچون سگ زوزه نکشد و بسان کلاغ طمع نورزد. و اگر از گرسنگی

---

۱. غیبت نعمانی، ۷۰

بمیرد از مردم گدایی نکند. عرض کردم: فدایت شوم: چنین کسانی را با این اوصاف کجا بجویم؟ فرمود: در اطراف زمین آنها را بجوی، آنان کسانی هستند که زندگیشان به سختی می‌گذرد، و خانه بدوشند که چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند. و هرگاه غایب باشند کسی جستجوی‌شان نکند و اگر بیمار شوند عیادت نشوند، و چنانچه خواستگاری کنند همسرشان ندهند، و هرگاه بمیرند [مردم] بر جنازهٔ آنها حاضر نگردند، آنانند که با اموالشان مواسات کنند و در قبرهایشان یکدیگر را دیدار نمایند. و نظرهای‌شان با هم اختلاف ندارد هر چند که شهرهایشان مختلف است[1].

و به طریق دیگری نیز این حدیث را روایت کرده و در آن افزوده: و هرگاه مؤمنی را ببینند او را گرامی دارند، و چنانچه منافقی را مشاهده کنند از او دوری گزینند، و به هنگام مرگ بی‌تابی ننمایند، و در قبرهایشان با یکدیگر دیدار می‌کنند.

می‌گویم: محل شاهد فرمودهٔ آن حضرت ﷺ است: چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند و هرگاه غایب باشند کسی جستجویشان نکند... . زیرا که آن حضرت ـ علیه الصلاة و السلام ـ با این سخن بر خوبی گمنام ماندن از مردم و مذمت مشهور شدن در بین آنها دلالت فرمود، و بدین جهت تمام این حدیث را آوردم که فوایدش بسیار است.

و از جمله مطالبی که متناسب با آن زمان است این ابیات می‌باشد:

خَفَیتُ عَنِ العُیونِ فَانکَرَتنی   فَکانَ بِه ظُهوری لِلقُلوبِ

وَ اَوحَشَنِی الانیسُ فَغِبتُ عَنهُ   لِتَأنیسِی بِعَلّامِ الغُیوبِ

وَ کَیفَ یَرو عُنی التَفریدُ یَوماً   وَ مَن اَهواهُ لَدَیَّ بِلا رَقیبِ

اِذا مَا استَوحِشَ الثَقَلانُ مِنی   أنَستُ بِخَلوَتی وَ مَعی حَبیبی

از دیده‌ها مخفی ماندم پس دیده‌ها مرا نشناختند، و از این جهت برای دلها آشکار شدم. و مونس من به وحشتم انداخت لذا از نظرش غایب شدم، چون به خدای علّام الغیوب اُنس یافتم. و چگونه روزی تنهایی مرا بیمناک خواهد ساخت، در حالی که محبوب من ـ به دور از رقیب ـ نزد من است. چنانچه جن و انس از من وحشت کنند، به خلوت خود مأنوس باشم و حبیبم با من است.

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۰۷

پنجاه و نهم: تهذیب نفس

و پاکسازی درون از صفات پلید، و زیور دادن آن به وسیلهٔ أخلاق پسندیده، و این أمر در هر زمان واجب است، ولی یاد کردن آن به طور خصوص در وظایف زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه از این جهت است که درک فضیلت صحبت او و قرار گرفتن در عداد اصحاب آن جناب بستگی به آن دارد. به دلیل روایتی که نعمانی ﷺ به سند خود از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: هر کس دوست می‌دارد از اصحاب حضرت قائم ﷺ باشد باید که منتظر باشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر باشد، پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم ﷺ بپاخیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است، پس کوشش کنید و در انتظار بمانید گوارا باد شما را ای گروه مشمول رحمت خداوند[1].

می‌گویم: در این حدیث دلالت بر این هست که دست یافتن به ثواب انتظار با رعایت کامل و ملازمت پرهیزکاری و اخلاق نیک مشروط می‌باشد، و مؤیّد این معنی پیشتر گذشت.

شصتم: اتفاق و اجتماع بر نصرت آن حضرت ﷺ

زیرا که در اجتماع کردن تأثیری هست که در إنفراد نیست، هر چند که نصرت کردن وظیفهٔ همهٔ افراد است. خداوند فرموده: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا﴾[2]؛ و همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید. چون امام ﷺ در تمام زمانها رشتهٔ محکم خداوند در میان بندگانش می‌باشد، و دست یازیدن به او جز با پیروی و نصرت او حاصل نمی‌گردد. و امیرالمؤمنین ﷺ در یکی از خطبه‌هایش فرموده: ای مردم اگر شما از نصرت حق از پای نمی‌نشستید، و از کنار زدن باطل سستی نمی‌کردید، کسی که مثل شما نیست بر شما طمع نمی‌نمود، و آنان که بر شما نیرو یافتند قوّت نمی‌گرفتند، ولی

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۰۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

شما همچون گم گشتگی بنی اسرائیل راه را گم کردید. و به جانم سوگند که بعد از من گم‌گشتگیتان چند برابر خواهد شد. از جهت اینکه حق را پشت سر افکندید... .

و در توقیع رفیعی که از سوی ناحیهٔ مقدّسه به شیخ مفید ﷺ صادر گشت آمده است: و اگر شیعیان ما ـ که خداوند آنان را در اطاعتش یاری دهد ـ در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده یک‌دل و مصمّم باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نمی‌افتد، و سعادت دیدار ما برای آنان با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل گردد...[1].

شصت و یکم: متّفق شدن بر توبهٔ واقعی و بازگرداندن حقوق به صاحبان آنها

آن چنان که پیشتر گذشت اینکه از جمله اسباب طولانی شدن غیبت امام ـ که بر او و بر پدرانش درود و سلام باد ـ گناهان و معصیتهایی است که از بندگان می‌بینند، چنانکه در همان توقیعی که به آن اشاره شد پس از عبارت یاد شدهٔ فوق از آن حضرت علیه الصلاة و السلام آمده: «پس تنها چیزی که ما را از آنان پوشیده می‌دارد همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می‌رسد و از آنان نمی‌پسندیم و از آنان انتظار نمی‌رود، **وَاللهُ المستعَانُ وَهُوَ حَسْبُنا وَنِعْمَ الوَكيلُ**[2].

شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن

بیان مطلب اینکه، به دلالت أخبار قطعی بسیار که از امامان ﷺ روایت گردیده تردیدی در این نیست که امام ﷺ ناظر و شاهد بر ما است، و بر حالات و حرکات و سکنات ما اطلاع دارد، پس تو در هر حال و هر کجا که هستی برابر دیدگانش قرار داری که او است دیدهٔ بینای خداوند و گوش شنوای او، چون این را دانستی و یقین داشتی که تو در پیش چشم و جلو رویش قرار داری. حتماً آن جناب را در جلو چشمت قرار دهی، و با دیدهٔ دل به او نظر نمایی، بلکه هرگاه آن حضرت جلو چشمت باشد لازمه‌اش این است که

---

۱. بحار الانوار، ۱۷۷/۵۳.

۲. بحار الانوار، ۱۷۷/۵۳.

تو در پیش چشمش بوده باشی. و بستگی به این ندارد که تو آن را قرار دهی. و این روشن، و بر کسی که دیدهٔ دلش کور نباشد مخفی نیست: (چشم سر [کافران و مخالفان] گرچه کور نیست لیکن چشم باطن و دیدهٔ دلها کور است).

و چنانچه دانستی که آن حضرت ﷺ پیش چشمت قرار دارد. البته همّت در جهت رعایت آداب آن جناب، و مراسم أدب و انجام وظایفی که نسبت به آن حضرت داری به حسب مراتب معرفتت مصروف خواهد شد، هر چند که با چشم سر آن بزرگوار را نبینی. به مثال اینکه، اگر شخص نابینایی در مجلس زمامداری حضور یابد، و در پیشگاهش قرار گیرد، البته تمام آدابی که شایسته است در محضر زمامدار رعایت گردد را انجام می‌دهد، همچنانکه بینایانی که به او نظر می‌کنند و در پیشگاهش ایستاده‌اند انجام می‌دهند، با اینکه آن نابینا او را می‌بیند و نمی‌تواند بر او نظر کند، و این نیست مگر از جهت اینکه می‌داند در پیش روی زمامدار قرار دارد، و زمامدار جلو چشم او است هر چند که با چشم سر او را نمی‌بیند، و حال مؤمن در زمان غیبت امام ﷺ چنین است، زیرا که مؤمن از جهت ایمان و یقینش به طور قطع می‌داند که در تمام احوال در پیش چشم امامش قرار دارد، پس امامش را جلو چشم خود قرار می‌دهد هر چند که او را به چشم سر نمی‌بیند، پس همّ خود را در رعایت آداب و مراقبت و مواظبت وظایف خود نسبت به آن جناب مصروف می‌دارد. و تمام این امور در سخنان امیرمؤمنان علی ﷺ بیان گردیده، در حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند خود از مسعدة بن صدقه از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ از پدرانش از امیرالمؤمنین ﷺ آورده که آن حضرت بر فراز منبر در شهر کوفه فرمود: بار خدایا همانا به ناچار زمین تو را حُجّتی از سوی تو بر خلقَت باید، که آنان را به دین تو هدایت کند. و علم تو را به ایشان بیاموزد. تا حجت تو باطل نشود. و پیروان ایشان گمراه نگردند پس از آنکه هدایتشان کرده‌ای. [آن حجّت] یا آشکار است که اطاعت نشود. یا مخفی و در انتظار باشد. اگر شخص او از مردم در حال صلح و متارکه با مخالفان [هدایت شدنشان] غایب ماند، به درستی که علم و آداب او در دلهای مؤمنین ثبت است که آنان به آنها عمل می‌کنند[1].

---

۱. کمال الدین، ۱: ۳۰۲، باب ۲۶، ذیل ح ۱۱

می‌گویم: این حدیث مشهور است و در کافی[1] و غیبت نعمانی با تفاوت اندکی از آن حضرت ﷺ روایت گردیده، و در این کلام مبارک گونه‌هایی از علم و معرفت و توجه و تذکر هست، پس بر تو باد که در آن کاملاً دقّت کنی تا مقصود برایت واضح شود ان شاء الله تعالی.

تذکر و راهنمایی

بدان که مؤمنین در یاد کردن مولایشان ﷺ به مقتضای تفاوت درجات ایمان و مراتب معرفت و یقینشان، درجات متفاوت و مراتب مختلفی دارند، بعضی از آنها حالشان در یاد کردن مولایشان چنان است که شاعر گفته:

اللهُ یَعْلَمُ أنـی لَسْتُ اذکـرکُمْ　　　فَکیفَ أذکرکُمْ اذ لَسْتُ أنسَاکُم

خدا داند که من شما را [با زبان] یاد نکنم، زیرا که چگونه شما را یاد کنم در حالی که هیچ گاه فراموشتان نمی‌نمایم. یا چنان است که گفته شده:

أمَـا و الذی لَـوشاءَ لم یـخلق النَّـوی　　　لئنْ غِبتَ عنْ عینی فَما غبتَ عن قلبی

سوگند به آنکه اگر می‌خواست هستهٔ [وجود] را نمی‌آفرید که اگر چه از دیده‌ام غایب مانده‌ای از دلم غایب نیستی. چنین کسی از مولایش غافل نیست و از آنچه سزاوار است از آداب آن حضرت ﷺ در همهٔ اوقات و احوالش فراموش نمی‌کند، پس گوارا باد بر این افراد، باز هم گوارا باد بر اینان آنچه از حکمت دریافت کرده‌اند، و از علم و عمل و معرفت روزی یافته‌اند، از خدای تعالی خواستارم بر من منت گذارد و به جود و کرمش عنایت فرماید که مرا از آنان قرار دهد، که من چنانم که شاعر گفته:

أُحِبُّ الصَّالحینَ وَلَسْتُ مـنهُم　　　لَـعَلَّ اللهَ یَـرْزُقَنی صَـلَاحاً

نیکان را دوست می‌دارم با اینکه از ایشان نیستم، باشد که خداوند صلاح و نیکی به من روزی فرماید. ولی گوشه‌ای از آنچه شایستهٔ تذکر است یاد می‌کنم، که تذکری برای خودم و برای مؤمنین دیگر بوده باشد، به حسب آنچه بـه بـرکت مـولایم ـ صلوات الله علیه ـ فهمیده‌ام.

بدان که می‌بایست یقین بدانی که تو از چشم و گوش مولایت ﷺ دور نیستی، او جای

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۳۹.

تو را می‌داند و از احوال تو آگاه است. پس اگر از کسانی باشی که بر رعایت آدابی که سزاوار رعایت شدن نسبت به آن جناب است مواظبت دارند، بدین وسیله کمال محبّت و عنایت آن بزرگوار را به سوی خود جلب کرده‌ای. و اگر از اهل غفلت و إعراض از آن سرور باشی، جای تأسف است. خدای عز و جل فرموده: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ القِيٰمةِ أَعْمىٰ * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرتَنِي أَعْمى وَقَدْ كُنْتُ بَصيراً * قَالَ كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آياتُنَا فَنَسيتَهَا وَكَذٰلِكَ اليَومَ تُنْسىٰ﴾[1]؛ و هر کس از ذِکر من إعراض کند همانا برای او معیشت تنگی خواهد بود و روز قیامت او را نابینا محشور خواهیم ساخت، [در آن حال] گوید: پروردگارا چرا نابینایم محشور فرمودی در حالی که من [در دنیا] بینا بودم، [خداوند] فرماید: این چنین آیات ما بر تو رسید پس تو آنها را فراموش و غفلت کردی و همین طور امروز تو فراموش می‌شوی. کدام سختی و تنگی از تاریکی غفلت و نادانی بدتر است، و کدام حسرت از کوری روز قیامت بزرگتر! و کدامین بیم و وحشت از آن پشیمانی زشت‌تر و کوبنده‌تر، چه مصیبت بزرگ و دردناکی!!. پس شتاب کن شتاب برای خلاصی خودت و آزاد سازی گردنت، و این حاصل نمی‌گردد مگر با یاد مولایت تا در دنیا و آخرت دستت را بگیرد، که خدای تبارك و تعالی شأنه می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[2]؛ روزی که هر مردمی را با امامشان می‌خوانیم.

چون صبح کنی پس بدان که این زندگی که خداوند به تو داده به برکت آن حضرت ﷺ است، پس او را سپاس بگزار و خدای تعالی را بر نعمتی که به تو عنایت فرموده شکر کن، و مواظب خودت باش که مبادا این نعمت را در غیر رضای او صرف نمایی، که مایهٔ تیره روزی و بار سنگینی تو خواهد شد. پس چنانچه در معرض گناهی قرارگیری به یادآور که مولایت در این حالت زشت و گونهٔ بد تو را می‌بیند، پس به پاس احترام او آن گناه را واگذار، و اگر کار خوبی پیش آید به انجام آن سبقت کن و بدانکه آن نعمتی است الهی، که خدای تعالی آن را به برکت مولایت بر تو بخشیده است، و خدای را بر آن سپاس بگزار و آن را به مولی و صاحب زمانت هدیه کن، و با زبان حال و مقال عرضه بدار: ﴿يا أَيُّها

---

۱. سورهٔ طه، آیات ۱۲۴_۱۲۶.
۲. سورهٔ اسراء، آیه ۷۱.

الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾[1]؛ عزیزا بر ما و أهل ما سختی رسیده و با متاعی اندک به درگهت پناه آورده‌ایم پس پیمانهٔ ما را پر کن و بر ما تصدّق فرمای که خداوند صدقه دهندگان را پاداش دهد. و در تمام احوال خاضع و خاشع باش، همچون غلام سر به فرمان حقیری که در خدمت اربابش ایستاده باشد، و در هر بامداد و شامگاه بر آن جناب سلام کن، سلام غلامی که مشتاق دیدار او است و از فراقش در سوز و گداز است: سلام مخلصی که اشکهایش بر گونه‌هایش سرازیر باشد، و باور دارد که در خدمت مولایش ایستاده است. و چون هنگام نماز خواندنت فرا رسد، حال مولایت را در موقع ایستادنش در پیشگاه خدای ـ جل جلاله ـ متذکر شو، و با حضور قلب، و خشوع جسم، و چشم پوشی از ما سوی الله تعالی: به آن بزرگوار تأسّی بجوی و بدان که توفیق یافتنت به این أمر جز به برکت مولایت نیست، و این عبادت جز به موالات و پیروی و معرفت آن حضرت، از تو پذیرفته نمی‌شود، و هر قدر که پیروی و معرفت و سر به فرمان بودنت نسبت به او فزونی یابد؛ خدای تعالی منزلت و پاداش و کرامت و افتخار تو را خواهد افزود. و چون از نماز فراغت یافتی آن حضرت ﷺ را به سوی خدای عز و جل وسیله و شفیع قرار ده که آن را از تو قبول فرماید، و پیش از هر دعایی به دعا کردن برای او آغاز کن، به جهت بزرگی حقّ و بسیاری احسان او بر تو، و هرگاه حاجتی برایت پیش آید یا عارضهٔ سختی به تو روی آرد آن را بر حضرتش معروض بدار و به درگاهش زاری کن تا به درگاه خدای تعالی در برطرف کردن آن از تو، شفاعت نماید. که او است وسیله به سوی خداوند عز و جل و باب اللّهی که از آن درآیند، و خداوند ـ عزّ شأنه ـ فرموده: ﴿وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾[2]؛ و خانه‌ها را از درهایشان وارد شوید... . و أخبار بسیار گواه بر این معنی است.

و در یکی از سالهای گذشته أمر مهمی برایم پیش آمد که دلم را مشغول و فکر و حواسم را به خود جلب کرده بود، پس در یکی از شبها جدّ مادریم ﷺ ـ که از سادات نیکوکار بود ـ را در خواب دیدم، او را در باغی از بهترین باغها که در زمان حیاتش آرزوی

---

۱. سوره یوسف، آیه ۸۸

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۹

آن را داشت مشاهده نمودم، در بهترین حال و زیباترین وضعیت، بر او سلام کردم به من جواب داد و سخنانی بین ما انجام شد، از جمله اینکه: من به او گفتم: از خدای عز و جل بخواه که فلان أمر مهم راکفایت کند، و همّ و ناراحتی آن را از من دور سازد. به فارسی به من گفت: دعای ما بالاتر از دعای امام زمان ﷺ نیست، پس هرگاه پیش آمدی کند آن را بر حضرتش عرضه می‌کنیم، اگر اجازه فرماید و امضاء کند برای اصلاح آن دعا می‌کنیم و گرنه؛ نه... . بنابراین معلوم شد که آن حضرت در تمام أمور پناهگاه و مرجع است، پس وظیفهٔ تو آن است که به او رجوع کنی و به درگاه او دادرسی و شفاعت خواهی بری، او را نزد خدای عز و جل شفیع ببر تا برایت دعا کند، و تو را در نظر داشته باشد، زیرا که از وظایف و مراحم امام ﷺ در هر زمان به مقتضای اخباری که وارد شده؛ دعا کردن برای مؤمنین است، همچنان که از جمله وظایف مؤمنین در هر زمان: دعا کردن برای امامشان می‌باشد، چنانکه در این کتاب این مطلب را با دلایل عقلی و نقلی بیان داشتیم، و چنانچه غفلت یا فراموشی از یاد آن حضرت ﷺ در بعضی از اوقات برایت عارض گشت ـ چنانکه غالب أحوال بیشتر أهل این زمان است ـ پس بدان که این حالت از نزدیک شدن شیطان است، پس به درگاه خداوند روی آورده و زاری کن تا نیرنگ شیطان را از تو باز گرداند، و از خدای تعالی طلب مغفرت بنمای و به سوی او توبهٔ نصوح کن تا این بدی را بر تو ببخشاید، و به یاد مولایت در هر حال توفیق دهد، که او ـ جَلَّ ثناؤه ـ هر چه را بخواهد تحقق می‌بخشد. و بر تو باد که در آنچه برایت یاد آوردیم و پس از این نیز می‌آوریم از وظایف و آداب ارتباط با مولایت دقّت و مطالعه کنی. از خدای تعالی توفیق علم و عمل را برای شما و خودم خواستارم، و اینکه ما را از خطا و لغزش محفوظ بدارد که او [به بندگان] نزدیک و اجابت کنندهٔ دعا است.

شصت و چهارم: دعا به درگاه الهی برای جلوگیری از نسیان یاد آن حضرت ﷺ

اینکه از درگاه خداوند عز و جل بخواهی که تو را از فراموش کردن یاد آن حضرت ﷺ محفوظ بدارد، و دلیل بر این ـ اضافه بر آنچه پیشتر بیان داشتیم که خدای عز و جل بر تو نسبت به آن حضرت وظایف و آدابی قرار داده که جز با مداومت کردن بر یاد او از تو

تحقق نمی‌پذیرد ـ عبارتی است که از خود آن جناب ﷺ از طریق شیخ عَمْری ﷺ در کتاب کمال الدین به سند صحیح عالی روایت آمده که: «و ذکر آن حضرت را از یادمان مبر...»[1]. پس در این عبارت تدبُّر کن که چگونه از دعاهای مهم قرار داده شده، و شیعیان دستور یافته‌اند در آن مکالمات شریف چنین سخن بگویند، از این نکته غفلت منمای. و در تمامی اوقات به ویژه مواقع استجابت دعا به درگاه خدای تعالی تضرُّع و زاری کن که به فراموشی یاد آن جناب ﷺ دچار نشوی، و دعا را تا به هنگام مبتلا شدن بـه آن تأخـیر مینداز، که در روایات رسیده از امامان ﷺ در آداب دعا کردن آمده که: لازم است مؤمن پیش از آنکه بلا نازل شود به دعا کردن مبادرت ورزد. و از خدای عز و جل مسئلت کن که تو را از گناهانی که مایهٔ دچار شدن به فراموشی یاد امام تو می‌شود، مصون و محفوظ بدارد، که این أمر شدیدترین و بزرگترین نقمتها و محنتها است، و در بعضی از دعاهایی که از امامان ﷺ روایت گردیده است چنین آمده: **اللَّهُمَّ اَغفِرْلِی الذُّنُوبَ الَّتِی تُنْزِلُ النِّقَمَ**؛ بار خدایا بر من بیامرز گناهانی را که مایهٔ نزول نقمت هستند. و بدون تردید فراموش کردن یاد امام و غفلت نمودن از آن جناب ﷺ نقمت و بلای بزرگی است که نقمتهای دنیا و آخرت بر آن مترتب می‌گردد[2].

شصت و پنجم: اینکه بدنت نسبت به آن جناب عجل الله فرجه خاشع باشد

و دلیل بر این است آنچه سیّد أجل علی بن طاووس در کتاب جمال الأُسبوع به سند خود از محمد بن سنان از امام صادق ﷺ در دعای روز جمعه روایت آورده، و ما آن را در کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمعات یاد کرده‌ایم: **اللَّهُمَّ إنّی اتقربُ إلَیكَ بقَلْبٍ خَاضِعٍ وَإلیٰ ولیّك ببدنٍ خَاشِعٍ و إلیٰ الاَئِمَّةِ الرَّاشدینَ بِفُؤَادٍ مُتَواضِعٍ**[3]؛ بار خدایا من به درگاه تو تقرُّب می‌جویم با دلی خاضع و به سوی ولیّت با بدنی فروتن، و به امامان هدایت کننده با

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۵۱۳.

۲. یکی از شعرا خوش سروده:

عافل تو یکی لحظه از آن شاه نباشی　　　شاید که نگاهی کند آگاه نباشی

(مترجم)

۳. جمال الاسبوع، ۲۳۰.

قلبی متواضع... . که دلالت دارد بر حصول تقرّب به خدای عز و جل با خشوع و فروتنی بدن برای ولیّ او ﷺ. و منظور از «ولیّ» در اینجا به قرینهٔ یاد کردن امامان ﷺ، و به قرینهٔ اینکه این تعبیر در چندین دعا و حدیث از مولایمان حضرت حجّت ﷺ، روایت آمده، همان امام زمان ﷺ است.

اگر بگویید: احتمال دارد منظور از «ولیّ» امام هر زمان یا مؤمن کامل باشد؟ گوییم: هر چند که این احتمال بعید است، ولی بر این دو تقدیر نیز مقصود ثابت است، زیرا که مؤمن کامل حقیقی منحصر در آن بزرگوار است، چنانکه پوشیده نیست. و منظور از خشوع بدن چنانکه از تأمّل کردن در کتب لغت و موارد إستعمال استفاده می‌شود و کسی که جستجو نموده و در آیات و اخبار دقّت کند با آن مأنوس می‌گردد؛ آن است که اعضای بدنت را در جهت خدمت کردن به مولایت و بر پا کردن أمر او به کار ببندی، در حالی که مستمندی و کوچکی خود را اقرار نمایی، که عظمت و بزرگی آن حضرت را بر خودت بشناسی، و تذلّل نسبت به آن جناب و وجوب حق و اطاعتش را بر خودت در اعماق جانت ببینی، چنانکه حال غلام نسبت به اربابش هست. زیرا که غلامی که معنی بندگی و آقایی را درک کند، می‌داند که از لوازم بندگیش؛ به کار بردن اعضای بدنش در خدمت و اطاعت مولایش می‌باشد، و او در آن حال تصوّر نمی‌کند که بر مولایش منّت یا إحسانی دارد، بلکه می‌داند که اگر در خدمت یا اطاعت اوامر او سستی نماید مقصّر خواهد بود، و اگر بر او گردنکشی یا تکبّر کند، نزد خردمندان مذموم و مطرود خواهد شد، و هرگاه حال غلامی که کسی از مردم با درهمی چند او را خریده چنین باشد، و برای کسی که بر او ولایت یافته این مقدار حق و مولویت باشد، پس حال مولایی که خدای تعالی برای او ولایت تامّه قرار داده چه خواهد بود؟ و این معنی را در کتاب عزیز خود چنین فرموده است: ﴿النبیُّ أَوْلیٰ بالمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾[1]؛ پیغمبر نسبت به مردم از خودشان سزاوارتر و ولایتش محکم‌تر است. و این مقام را بعد از پیغمبر ﷺ برای امام ﷺ مقرّر فرموده است. و هر کس اهل تحقیق و تدبّر در اخبار فضل و عظمت امامان ﷺ باشد در هیچ کدام از مطالبی که آوردیم تردید نخواهد کرد. و اگر ما آن اخبار را بیاوریم کتاب طولانی

---

۱. سورهٔ أحزاب، آیهٔ ۶.

می‌شود، و در آنچه یاد کردیم برای خردمندان مایهٔ عبرت و بسنده است چون:

هر کس که ز شهر آشنایی است　　　دانـد که متاع ما کجایی است

شصت و ششم: مقدّم داشتن خواستهٔ آن حضرت برخواستهٔ خود

به اینکه در هر أمری که بر تو وارد می‌شود و می‌خواهی در آن اقدام کنی. بیندیشی که آیا موافق رضای آن حضرت ﷺ است یا مخالف آن؟ پس چنانچه موافق رضای آن جناب بود آن را انجام دهی و بر آن اقدام نمایی، نه به خاطر هوای نفس خودت، بلکه به جهت موافقت داشتن آن با رضای او ﷺ، و اگر مخالف رضای او بود آن را واگذاری و با هوای نفست مخالفت کنی، برای اینکه رضای آن حضرت ـ سلام الله علیه ـ را به دست آوری، که اگر چنین بودی نزد آن بزرگوار محبوب خواهی بود و ذکر خیرت بر زبان او و زبان پدران بزرگوارش ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ جریان می‌یابد.

و شاهد بر آنچه گفتیم روایتی است که فاضل محدث نوری ﷺ در کتاب نفس الرّحمٰن به نقل از کتاب أمالی شیخ طوسی ﷺ به سند خود از منصور بزرج[1] آورده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ عرضه داشتم: ای سرور من، چه بسیار از شما یاد سلمان فارسی را می‌شنوم؟ فرمود: مگو سلمان فارسی، بلکه بگو: سلمان محمدی ﷺ، آیا می‌دانی چرا بسیار از او یاد می‌کنم؟ عرض کردم: نه، فرمود: برای سه صفت: یکی: مقدم داشتن خواستهٔ امیرمؤمنان ﷺ بر خواستهٔ خودش. و دوّم: دوست داشتن فقرا، و برگزیدن آنها بر اهل ثروت و مکنت. و سوّم: دوست داشتن علم و علما، همانا سلمان بندهٔ صالح درستکار مسلمانی بود، و از مشرکین نبوده است[2].

می‌گویم: در این صفات و آنچه از آثار نیک بر آنها مترتب می‌شود تأمل کن. و از جملهٔ آن آثار اینکه امامان ﷺ صاحب این صفات را دوست می‌دارند و مدح کنند و بستایند، و به این حدیث شریف عمل کن تا به سعادت دنیا و آخرت نایل شوی.

---

۱. می‌گویم: او منصور بن یونس است و «بزرج» معرّب «بزرگ» است و از شیخ و کشی حکایت شده که او واقفی بوده و نصّ بر حضرت رضا ﷺ را انکار می‌کرده، ولی روایت کردن بزرگانی همچون ابن ابی‌عمیر و غیر او از وی، از اموری است که شاهد بر وثاقت اوست. لذا بعضی از علمای رجال او را از ثقات برشمرده‌اند. و الله تعالی هو العالم. (مؤلف)

۲. بحار الانوار، ۲۲ / ۳۲۷، ح ۳۳.

خداوند، من و شما برادران مؤمن را توفیق دهد که او [به بندگانش] نزدیک و اجابت کنندهٔ دعا است.

شصت و هفتم: إحترام کردن نزدیکان و منسوبین به آن حضرت ﷺ

خواه قرابت و خویشاوندی و وابستگی آنان جسمانی باشد و خواه روحانی، مانند: سادات علوی، و علمای دینی و برادران ایمانی، زیرا که احترام و تجلیل ایشان در حقیقت احترام و توقیر آن جناب ـ سلام الله علیه ـ است. و این چیزی است که از نحوهٔ معاشرت و آداب خردمندان مشاهده می‌کنیم که شیوهٔ آنان چنین است که فرزندان و برادران و نزدیکان اشخاص بزرگ را به خاطر تعظیم و بزرگداشت آن اشخاص بزرگ إحترام و تجلیل می‌کنند، و تفاوت مراتب احترام و توقیرشان از جهت تفاوت مراتب منسوبین می‌باشد، و چنین می‌دانند که احترام و تعظیم‌شان در حقیقت به آن اشخاص بزرگ برمی‌گردد، و ترک کردن احترام و توقیر ایشان را سبک شمردن شأن و شخصیّت آن اشخاص می‌دانند، و این چیزی است که هیچ عاقلی در آن تردید نمی‌کند. و امامان ما ﷺ در تعدادی از احادیثی که از ایشان روایت شده بر این معنی دلالت فرموده‌اند که بعضی از آنها را در امور سی و یکم و سی و هفتم و چهل و هشتم و غیر اینها آورده‌ایم، اضافه بر آنچه در أمر شصت و هشتم خواهی شنید، که نیز به فحوی یا منطوق بر این مطلب دلالت دارد، پس بر تو باد که به آنها مراجعه نمایی و در آنها دقّت کنی، و بر احترام منسوبین آن حضرت ﷺ از سادات و علما و مؤمنین مواظبت و مداومت داشته باشی، و به حسب شئون و مراتب ایشان در علم و تقوی و پرهیزکاری و آنچه مایهٔ نزدیک شدن و محبوبیّت یافتن نزد آن بزرگوار است، آنها را تجلیل و توقیر کنی، تا به تقرُّب و محبوب شدن نزد آن حضرت ﷺ نایل شوی و سعادت یابی. از خدای تعالی خواستارم که مرا و همهٔ دوستداران آن جناب را توفیق دهد، بمنّهِ و کَرَمِهِ.

شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدوم آن حضرت ﷺ زینت یافته‌اند

مانند: مسجد سهله، و مسجد أعظم کوفه، و سرداب مبارک در شهر سامره، و مسجد

جمکران، و غیر اینها از مواضعی که بعضی از صُلحا، آن حضرت را در آنجاها دیده‌اند، یا در روایات آمده که آن جناب در آنجا توقف دارد، مانند: مسجد الحرام، و تعظیم و احترام سایر چیزهایی که به او اختصاص دارد و منتسب می‌باشد، مانند: نامها و القاب و کلمات و توقیعات و لباسهای آن حضرت ﷺ و کتابهایی که احوالات آن بزرگوار و آنچه متعلق به اوست در آنها یاد گردیده، و مانند اینها... . در اینجا نخست در استحباب و رجحان آن سخن می‌گوییم، و دوم در بیان چگونگی بزرگداشت و تعظیم آن مشاهد، و آنچه به وسیلهٔ آنها بزرگداشت حاصل می‌گردد.

مبحث اوّل:

به توفیق خداوند گوییم: آنچه بر این معنی دلالت دارد یا آن را تأیید می‌کند چند أمر است:

۱ ـ از جمله؛ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقوَىٰ الْقُلُوب﴾[1]؛ و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم دارد پس به درستی که این از [صفات] دلهای باتقوی است. و بیان آن به دو وجه است:

وجه اوّل: منظور از شعائر خدای تعالی ـ به حسب آنچه از تدبُّر در آیات و روایات و ملاحظهٔ معنی شعار و اشعار و کاوش در موارد استعمال آنها استفاده کرده‌ایم ـ هر آن چیزی است که انتساب خاص و ارتباط ویژه‌ای به خدای عز و جل داشته باشد، خواه بدون واسطه و خواه با واسطه باشد، به گونه‌ای که در نظر شرع و عرف بزرگ داشتن آن تعظیم خداوند محسوب گردد، و تحقیر و توهین آن؛ تحقیر و توهین خدای عز و جل به شمار آید، مانند: اسمها، کتابها، پیغمبران، فرشتگان، مساجد، اولیا، و اهل ایمان به او، و زمانهای مخصوصی که او احترام آنها را واجب فرموده، و خانه‌هایی که فرمان داده بلند گردند و نام او در آنها یاد شود، و توقفگاهها و مشاهد و معابد اولیای او، و احکام خدای تعالی: از فرایض و غیر آنها، و حدود الهی، و حج و مناسک و اعمال آن. خدای عز و جل فرموده: ﴿و البُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ﴾[2]؛ و نحر شتران فربه را از سوی شما از شعائر خداوند مقرر داشتیم.

---

۱. سوره حج، آیه ۳۲.

۲. سوره حج، آیه ۳۱.

و در این آیه دلالت بر آن است که شعائر خداوند در قربانی کردن شتران فربه منحصر نیست ـ به طوری که بعضی پنداشته‌اند ـ و مصادیق بسیار دیگری نیز دارد که شمردن آنها غیر ممکن یا بسیار مشکل است. و پوشیده نیست که مواقف و مشاهد و معابد و لباسها و نوادگان امامان ﷺ از آن مصادیق می‌باشند. زیرا که آنها با یک یا چند واسطه منتسب به خدای تعالی هستند. نمی‌بینی که خدای تعالی نحر کردن شتران فربه را از شعائر الله قرار داده، با اینکه آنها به سوی خانهٔ کعبه که خدای تعالی آن را به خود نسبت داده است برده می‌شوند پس بین آن و بین مشاهد و مواقف و ذراری امامان ﷺ و سایر اموری که منسوب به آنها است چه فرقی هست؟ چونکه امامان ﷺ حجّتهای خداوند و نشانه‌های روشن اویند. و ایشان از بیت الحرام عزیزتر و برترند. بلکه در بعضی از روایات آمده که: «مؤمن از کعبهٔ مشرّفه عزیزتر است». جهتش آن است که ایمان به خدای تعالی عزیزترین و برترین امور است. لذا خدای تعالی فرموده: (و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم بدارد پس به درستی که این از [صفات] دلهای باتقوی است). که در مقام بیان فضیلت تعظیم شعائر توجه داده که تقوای دلها مهمترین و برترین امور است، و آن چیزی است که نیازی به ذکر فضیلت و بیان مقام برجسته و منزلت والای آن نزد خدای عز و جل نیست.

به توضیح اینکه خدای تعالی پس از آنکه قسمتی از احکام را در سورهٔ حج بیان فرمود، به توحید و اخلاص و بیزاری از شرک فرمان داد به اینکه فرمود: ﴿حُنَفَاءَ لِلّٰهِ غیر مُشْرِکینَ بِهِ﴾؛ خاص و خالص بی‌هیچ شائبهٔ شرک، خدا را بپرستید. سپس نتیجه و عاقبت شرک را چنین گوشزد فرمود: ﴿وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللهِ فَکَأَنَّما خَرَّمِنَ السَّمَاءِ فتخطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فی مَکَانٍ سَحیقٍ﴾؛ و هر آن که به خداوند شرک ورزد چنان است که از آسمان سقوط کند پس مرغان [لاشخور] او را بربایند یا باد تندی او را به مکان دور دستی بیفکند. آنگاه به نشانهٔ توحید و ایمان توجه داد که فرمود: ﴿وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقوىٰ القُلُوب﴾. تا این مطلب را توجه دهد که نشانهٔ کسی که دلش از شرک خالص گشته و به زیور ایمان خود را آراسته، و به نور توحید روشنی یافته: تعظیم شعائر خداوند است، چون کسی که چیزی را دوست بدارد هر آن چیزی که اختصاص و انتساب به آن دارد را نیز دوست می‌دارد. و این چیزی است که بالعیان مشاهده می‌شود و به عقل و نقل تأیید

می‌گردد، پس مؤمن به سبب معرفت و محبتش نسبت به خدای تعالی، هر چیزی که به او ـ تعالی ـ اضافه و منسوب باشد با خصوصیتی که از غیر خودش متمایز شود را دوست می‌دارد، لذا مراتب تعظیم و احترام بر حسب تفاوت درجات ایمان و محبّت و اخلاص مؤمن نسبت به خداوند عز و جل، و نیز تفاوت مراتب آن چیزی که منسوب به خدای تعالی است از جهت ویژگیها و اسبابی که مایهٔ انتساب و اختصاصش به خداوند گردیده تفاوت می‌یابد.

حاصل آنچه یاد کردیم اینکه هر آنچه انتساب خاصّی به خدای تعالی داشته باشد مایهٔ شرافت آن خواهد بود، و از جمله شعائر خداوندی می‌شود و تعظیم آن تعظیم شعائر الله محسوب می‌گردد، خواه انتساب آن شئ بدون واسطه باشد یا با واسطه، و مواقف و مشاهد امام ﷺ از جملهٔ آنها است، آنها نظیر مساجد می‌باشند که به خدای تعالی منتسب هستند، به سبب اینکه برای عبادت خداوند عز و جل قرار داده شده‌اند. ولی لازمه‌اش این نیست که این اماکن متبرّک در تمام احکام با مساجد مشارکت داشته باشند، زیرا که احکام خاصّی که در شرع برای مکان معیّنی اختصاص یافته به غیر آن سرایت داده نمی‌شود مگر با دلیل خاص. البته در تمام اموری که در عرف تعظیم و احترام اماکن محسوب گردد مشارکت دارند، و بیان این مطلب در مبحث دوم ان شاءالله تعالی خواهد آمد.

و باید دانست که آنچه ما در بیان معنی شعائر یاد کردیم منافات ندارد با آنچه بعضی تفسیر کرده‌اند که منظور از آن تمام دین خداوند است، و بعضی دیگر آن را به معالم دین خداوند، و بعض دیگر آن را به نشانه‌هایی که خداوند برای طاعت خود نصب فرموده، و برخی به محرمات، و بعضی به مناسک حج تفسیر کرده‌اند. و آنچه در فرمایش امیرالمؤمنین ﷺ که: «ماییم شعائر» خواهد آمد؛ زیرا که ظاهر از ملاحظهٔ أشباه و نظایر آن است که هر کدام از این تفسیرها ذکر بعضی از مصادیق یا اظهر آنها است، و همه به آنچه به تأیید خداوند و برکت اولیای او یاد کردیم و بیان داشتیم برمی‌گردد.

وجه دوّم: اینکه در کتاب مرآة الأنوار از امیرالمؤمنین ﷺ به طور مرسل روایت کرده که فرمود: نَحْنُ الشَّعائرُ وَ الأَصْحَابُ[1]؛ ماییم شعائر و اصحاب. و پوشیده نیست که منظور

---

۱. مرآة الانوار، ۱۹۸.

از اینکه فرموده: «مابیم» یا رسول خدا و امامان است و یا فقط امامان، زیرا که ایشان عظیم‌ترین و برترین شعائر خداوند می‌باشند، و بدون تردید احترام کردن آنچه منتسب به ایشان است تعظیم آنان می‌باشد. و آنان شعائر خداوندند، پس بزرگ داشتن آنچه به ایشان اختصاص و انتساب دارد؛ در حقیقت تعظیم آنان است که شعائر الله هستند، و این واضح است و هیچ پوشیدگی در آن نیست، پس بحمد الله معلوم گشت که تعظیم و احترام هر آن چیزی که به مولایمان حضرت حجّت ﷺ و نیز سایر امامان ﷺ منتسب می‌باشد و به طور خاصّی به ایشان اضافه می‌گردد از مواقف و مشاهد و ضریحها و نوشته‌ها و کتابها و جامه‌ها و احادیث و سخنان و نوادگان و شیعیان ایشان، و غیر اینها... رُجحان دارد، و در استحباب این امور جای تأمّل نیست.

توجه و تحقیق در معنی فرمودهٔ امیرالمؤمنین ﷺ: «مابیم شعائر و أصحاب»

بدان که در این حدیث چند وجه محتمل است: یکی: اینکه اشاره باشد به آنچه در دعای شب نیمهٔ شعبان وارد شده که امامان ﷺ اصحاب حشر و نشر می‌باشند. و از امیرمؤمنان ﷺ در حدیثی که از بصائر حکایت شده، آمده است: **أَنَا الحاشِرُ إلیٰ الله**؛ من حشر دهنده به سوی خداوند هستم.

و در بخش چهارم کتاب در بحث شفاعت آن حضرت ﷺ حدیثی که بر این معنی دلالت دارد نیز گذشت، و در این معنی تعجُّبی نیست زیرا که آنان ﷺ جایگاههای مشیّت خداوند و «حامیان و مدافعان دین خداوند» می‌باشند چنانکه در دعای ماه رجب از حضرت حجّت ﷺ رسیده، و خدای تعالی به حضرت عیسی فرمود: ﴿**وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتىٰ بِإِذْنِي**﴾[1]؛ و آنگاه که به اذن من مردگان را زنده می‌کنی. و بدون شک ایشان از حضرت عیسی ﷺ افضل هستند، و نیز از إسرافیل که در صور خواهد دمید، و از ایشان ﷺ بارها زنده کردن مردگان به إذن خدای تعالی در دنیا صادر گشته تا جایی که به حدّ تواتر رسیده است، و مؤیّدات این مطلب زیاد است که جای ذکر آنها نیست. و محتمل است که منظور این باشد که آنان صاحبان حشر و نشر در زمان رجعت می‌باشند. و الله العالم.

---

۱. سورهٔ مائده، آیه ۱۱۰.

دوّم: اینکه منظور از فرمایش آن حضرت ﷺ: **و الأصحاب** این است که ایشان أصحاب سِرّ و راز می‌باشند. و مؤیّد این است آنچه در روایات آمده که خدای تعالی روز غـزوهٔ طائف و خیبر و حُنین و تبوک با علی ﷺ راز گفت. این روایات در البرهان و چند کتاب معتبر دیگر یاد شده‌اند. و نیز مؤیّد آن است آنچه از امامان ﷺ در بصائر و غیر آن روایت آمده که: «أمر ما سِرّ پنهان شده است، و سِرّی است که جز سِرّ آن را فایده ندهد، و سِرّی است بر روی سِرّ، و سِرّی است که با سِرّ پوشانده شده است»[1].

و در حدیث دیگری آمده است: «همانا أمر ما خودِ حق است، و حَقِّ حقّ، و آن ظاهر است، و باطن ظاهر، و باطن باطن، و آن سِرّ است، و سِرّ سرّ و سِرّ پنهان شده، و سرّی که با سِرّ پوشانده شده است، و شرح این سخن را بسیاری از فهمها در نمی‌یابند»[2]. چنانکه در بسیاری از روایات از ایشان ﷺ روایت گردیده که: «حدیث ما صعب مستصعب است، آن را متحمل نشود مگر فرشته‌ای مقرَّب، و یا پیغمبری مرسل، و یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد، از این روی دیدیم که إجمال بهتر است از شـرح آن خـودداری کردیم». و نیز مؤید آنچه یاد کردیم روایاتی است که در ابواب [و منابع] علوم امامان ﷺ رسیده که از گونه‌های علوم ایشان ﷺ: «تأثیر در گوشهای آنان است». در این باره روایات متعدد معتبری آمده که در کتابهای کافی و بصائر و غیر آنها ذکر گردیده است.

و از جمله روایتی است که در بصائر در وصف امام و بعضی از شئون او روایت آمده از مولایمان حضرت باقر ﷺ که فرمود: «در حالی که [امام] جنینی است در شکم مادر سخن را می‌شنود، و چون به زمین رسد بر بازوی راستش نوشته شده است: ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ﴾[3]؛ و کلمهٔ پـروردگارت از روی صدق و عدل به حدّ تمام و کمال رسید، هیچ کس کلمات او را تبدیل نتواند کرد و او است شنوای دانا. پس از آن نیز برایش عمودی از نور زیر عرش تا زمین برمی‌انگیزد که در آن تمام کارهای خلایق را می‌بیند، سپس برای او عمود دیگری از نزد خداوند تا گوش امـام

---

۱. بصائر الدرجات، ۱۲۶.

۲. بصائر الدرجات، ۲۸، باب ۱۲، جز اوّل، ح ۱.

۳. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۱۵

منشعب می‌گردد که هرگاه [علم امام] فزونی نیاز داشت [بدین وسیله] به او إلقا می‌شود»[۱].

سوم: اینکه فرمودهٔ امیرمؤمنان ﷺ: وَالأَصحاب اشاره به روایتی باشد که از ایشان رسیده است: «ما را با خداوند حالتهایی است: او در آنها ماییم، ما او هستیم، و [در عین حال] او [در مقام خدایی] او است، و ما [در مقام بندگی] خودمانیم». و در دعایی که در کتاب إقبال از حضرت صاحب الآمر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ به توسط شیخ بزرگوار محمد بن عثمان ﷺ برای هر روز از ماه رجب روایت گردیده چنین آمده است: **لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتْقُهَا وَ رَتْقُهَا بِيَدِكَ بَدْؤُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ**[۲]؛ میان تو و آنان جدایی نیست جز آنکه [تو خدایی و] آنان بنده و مخلوق توانند، فتق و رتق و پیوستن و جداگشتن آن آیات به دست تو و سرآغازشان از تو، و بازگشت آنها به سوی تو است... . و این مرتبه برترین مراتب است. و آن مرتبه‌ای است که بالاتر از آن برای ممکن الوجود امکان ندارد، و این مرتبهٔ پیغمبر اکرم و ائمهٔ طاهرین ﷺ است که «عالم الهاهوت» نامیده می‌شود، و آن عالم وجه أعلی از ناحیه‌ای است که قسمت أعلای حقیقت محمّدیه است با قطع نظر از آنچه پایین‌تر از آن است، و بالاتر از این جایگاه مقامی نیست مگر عالَم أزلِ أصلی یعنی عالَم ذات بحت باری تعالی است، که نه اسمی دارد و نه رسمی، و اوست غیب الغیوب، و این عالَم ربوبیّت است. و آن در عالَم هست و در عالَم نیست. در جایی نیست و هیچ جا از او خالی نباشد. زمان بر او نمی‌گذرد، و هیچ زمانی از او خالی نیست، و اگر بخواهی توضیح مقام هاهوت را بدانی به آهن گداخته نظر کن که چگونه با مصاحبت آتش؛ آتش شده، ولی آتش نیست، هم آن است و هم آن نیست، و آتش آتش است و آهن گداخته شده آهن. پس فرمودهٔ آن حضرت ﷺ: «او در آنها ماییم، و ما او هستیم» به خاطر ظهور تمام آثار واجب الوجود ـ تعالی شأنه ـ از ایشان و در وجود ایشان، و او واجب الوجود است که از شباهت آفریدگان منزّه است، پس او اوست، و ما بندگانی آفریده شده و نیازمند به اوییم، پس ما؛ ما هستیم.

و از آنچه یاد کردیم معنی آنچه از آن حضرت ﷺ روایت آمده معلوم گشت که فرمود:

---

۱. بصائر الدرجات، ۲۹، باب ۱۲، ح ۴.

۲. بصائر الدرجات، ۲۲، باب ۱۲، جز ۹، ح ۶

ای سلمان ما را از [مقام] ربوبیّت پایین بدانید. و قسمتهای بشری را از ما دفع نمایید که ما از آنها دوریم، و از آنچه بر شما روا است منزّهیم. سپس دربارهٔ ما آنچه خواهید بگویید... . و فرمودهٔ امام ﷺ در زیارت امیرالمؤمنین ﷺ است که: السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللهِ تَعالىٰ القائمة فيهِ بالسُّنَنِ[1]؛ سلام بر نَفْس خدای تعالی که قائم است در او به سنّتها. و در زیارت دیگری راجع به آن حضرت ﷺ است که: السَّلامُ على نَفْسِ اللهِ العُلْيا؛ سلام بر نَفْسِ عالیهٔ خداوند. و آنچه در تأویل فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾[2]؛ آمده که منظور از «نَفْس الله» امیرالمؤمنین ﷺ است[3]. و نیز از اینجا ظاهر می‌شود معنی فرمودهٔ آن حضرت ﷺ در خطبهٔ شقشقیّه: يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ سیل فضیلت از من سرازیر می‌شود و هیچ پرواز کننده‌ای به قلّهٔ عظمت من نخواهد رسید[4]. و همچنین معنی آنچه از امامان ﷺ روایت گردیده که هیچ کس نمی‌تواند آنان را توصیف کند.

و از اینجا معلوم می‌شود که تعجُّبی ندارد آنکه امیرالمؤمنین ﷺ حشر دهنده به سوی خداوند و مقلّب اَحوال باشد چنانکه در زیارت آن حضرت آمده؛ و منافاتی ندارد که آن حضرت هم حشر دهنده و هم محشور و هم محشور الیه و حسابرس و جزا دهنده باشد، چنانکه در روایات متعددی در معنی فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾[5]؛ البته که بازگشت آنان به سوی ماست، آنگاه حسابرسیشان بر ما خواهد بود. آمده است، به کافی و برهان[6] و غیر اینها رجوع کنید. و این سه وجه در معنی این کلام شریف به نظر رسید.

چهارم: آنچه دوست ما که همنام پنجمین ائمه ﷺ است[7] احتمال داده، اینکه منظور از فرمودهٔ آن حضرت ﷺ: «مائیم شعائر و اصحاب» همان امامان ﷺ باشند، و معنی:

---

۱. اقبال، ۶۴۶.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۳. بحار الانوار، ۱۰۰ / ۳۳۱.

۴. نهج البلاغه، خطبه سوّم.

۵. سوره غاشیه، آیات ۲۵ و ۲۶.

۶. تفسیر البرهان، ۴ / ۴۵۵.

۷. در جلد اول کتاب نام او را صریحاً آورده و جوابش را نسبت به امام مجتبی ﷺ یاد کرده است به جلد اول مراجعه کنید.

«اصحاب» اشاره به روایتی باشد که از پیغمبر اکرم ﷺ امده که فرمود: أصحاب من همچون ستارگانند به هر کدام إقتدا کنید هدایت خواهید شد. یعنی مقصود آن حضرت ﷺ از أصحاب؛ همان ائمۀ اطیاب و شفعای روز حساب می‌باشند، نه هرکس که چند روزی با پیغمبر همصحبت شده و در زندگی خود گناهانی مرتکب گردیده، به طوریکه بعضی کوردلان پنداشته‌اند، و دوست یاد شدۀ ما یادآور شد که حدیثی در تفسیر فرمودۀ پیغمبر اکرم ﷺ: «اصحاب من همچون ستارگانند» به معنی مذکور روایت گردیده است، و الله العالم.

و حدیث همان است که شیخ صدوق در معانی الأخبار روایت کرده به سند خود از اسحاق بن عمّار از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ از پدرانش که: رسول خدا ﷺ فرمود: هر چه را در کتاب خدای عز و جل یافتید باید به آن عمل کنید در ترک آن هیچ عذری برایتان نیست، و هر آنچه در کتاب خدای عز و جل نباشد و دربارۀ آن سنّتی از من هست، پس در ترک سنّت من هیچ عذری برای شما نیست، و هر چیزی که دربارۀ آن سنّتی از من به دستتان نرسیده پس آنچه اصحابم گفتند بکار بندید، که همانا مَثَل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است که به هر کدام گرفته شود راهنمایی گردد، و هر کدام از گفته‌های اصحابم را که بگیرید هدایت شوید، و آمد و شد نزد اصحاب من برای شما رحمت است. عرض شد: یا رسول الله اصحاب تو کیانند؟ آن حضرت ﷺ فرمود: اهل بیت من[1].

اکنون به اصل مطلب باز می‌گردیم و می‌گوییم:

۲ ـ و از جمله اموری که بر آن دلالت دارد روایتی است که در کتاب خلاصۀ علّامه، و بحار به سند صحیحی از سلیمان بن جعفر آمده که گفت: علی بن عبیدالله بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب به من گفت: مایلم بر حضرت ابوالحسن الرضا ﷺ وارد شده و بر آن جناب سلام کنم. به او گفتم: پس چه چیز تو را از این کار باز می‌دارد؟ جواب داد: احترام و هیبتی که آن حضرت دارد و اینکه بر آن جناب بیمناکم.

سلیمان بن جعفر گوید: پس از چندی حضرت ابوالحسن ﷺ را مختصر کسالتی عارض

۱. معانی الاخبار، ۱۵۶.

شد. و مردم از آن جناب عیادت کردند، من به ملاقات علی بن عبیدالله رفتم و به او گفتم: آنچه می‌خواستی برایت پیش آمد. حضرت ابوالحسن ﷺ مختصر کسالتی یافته و مردم به عیادتش رفته‌اند، اگر می‌خواهی به محضرش شرفیاب گردی امروز وقت آن فرا رسیده. راوی گوید: او به عیادت حضرت ابوالحسن ﷺ رفت، و آن جناب با کمال احترام و تقدیری که او مایل بود با وی رفتار کرد، پس علی بن عبیدالله از این جهت بسیار خوشحال شد. مدّتی بعد علی بن عبیدالله بیمار شد، حضرت ابوالحسن امام رضا ﷺ از او عیادت کرد، من نیز همراه آن حضرت بودم، پس آن جناب نزد او نشست تا اینکه همهٔ عیادت کنندگان رفتند، و چون از نزد او بیرون آمدیم یکی از کنیزانم برایم خبر آورد که ام‌سلمه همسر علی بن عبیدالله از پشت پرده به حضرت امام رضا ﷺ نگاه می‌کرد، و چون آن جناب از خانهٔ آنها بیرون رفت از پشت پرده برآمد و بر جایگاهی که حضرت ابوالحسن الرضا ﷺ نشسته بود خود را برافکند و بر آن بوسه می‌زد و بدن خود را بر آن می‌کشید. سلیمان بن جعفر گوید: پس از آن نیز به دیدار علی بن عبیدالله رفتم، او نیز از جریان کار ام‌سلمه مرا خبر داد، من آن را به عرض حضرت ابوالحسن ﷺ رساندم. آن بزرگوار فرمود: ای سلیمان؛ به درستی که علی بن عبیدالله و همسرش و فرزندش از اهل بهشت هستند. ای سلیمان؛ فرزندان علی و فاطمه ﷺ هرگاه خداوند این امر [امامت] را به آنان شناساند، مانند سایر مردم نخواهند بود[1].

می‌گویم: دلیل بر مطلب مورد بحث؛ تقریر آن حضرت ﷺ است نسبت به کار همسر علی بن عبیدالله و مدح و ستودنش به اینکه: «اهل بهشت هستند» و «فرزندان علی و فاطمه ﷺ ...». یعنی: اینکه آن بانو محل نشستن آن جناب را بوسید و به آن تبرک جست، از جهت معرفتش به حقّ و مقام امام ﷺ بود برخلاف بیشتر مردم.

۳ـ و از جملهٔ دلایل فرمودهٔ خدای تعالی است: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾[2]؛ در خانه‌هایی که خداوند امر فرموده [یا خواسته] که رفعت یابند و در آنها نام خدا یاد گردد. به ضمیمهٔ آنچه در تفسیر و بیان مراد از آن روایت آمده، چنانکه در

---

۱. بحار الانوار، ۴۹ / ۲۲۲، ح ۱۵ و رجال کشی، ۵۹۳، ح ۱۱۰۹ و خلاصه علّامه، ۴۸.

۲. سوره نور، آیه ۳۶

کتابهای غایة المرام و البرهان و کتب دیگر بزرگان به سندهای معتبری از طریق خاصّه و عامّه آورده‌اند که: رسول خدا ﷺ آیهٔ: ﴿فی بُیوتٍ أذِنَ اللهُ أنْ تُرفَعَ...﴾ را قرائت کرد. مردی برخاست و عرضه داشت: این کدام منزلها است ای رسول خدا؟ آن حضرت ﷺ فرمود: منزلهای پیغمبران. ابوبکر عرضه داشت: یا رسول الله این بیت از آنها است؟ ـ و به خانهٔ علی و فاطمه ﷺ اشاره نمود ـ حضرت رسول ﷺ فرمودند: آری، از بهترین آنها است[1].

و از عیسی بن داوود از حضرت موسی بن جعفر از پدرش ﷺ آمده که دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فی بُیوتٍ أذِنَ اللهُ أنْ تُرْفَعَ وَ یُذْكَرَ فِیهَا اسْمُهُ...﴾ فرمود: خانه‌های آل محمد ﷺ، بیت علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد... .

و در این باره روایات متعددی هست که به خاطر رعایت اختصار از آوردن آنها خودداری کردیم: بیان استدلال اینکه: واژهٔ «أذِنَ» در اینجا یا به معنی أمر است، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَ دَاعِیاً إلیٰ اللهِ بِإذْنِهِ﴾[2]؛ و [ای پیامبر تو را فرستادیم تا] به أمر حق مردم را به سوی خداوند دعوت کنی. و یا به معنی اراده است، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿و إذْ تُخْرِجُ المَوْتیٰ بِإذْنِی﴾[3]؛ و [ای پیامبر متذکر شو هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود] آنگاه که به ارادهٔ من مردگان را از قبرهایشان بیرون آوری. و بنابر هر دو فرض نتیجه آن است که خانه‌های آل محمد ﷺ خانه‌هایی است که خداوند دوست می‌دارد که رفعت یابند و نام او در آنها یاد گردد، هر چند که فرض کنیم إذن به معنی ارادهٔ تشریعیّه است به قرینهٔ فرمودهٔ خدای تعالی ﴿وَ یُذْكَرَ فِیهَا اسْمُهُ﴾. و إذْن در اینجا نمی‌تواند به معنی رخصت و اجازه باشد، زیرا که بدون تردید ذِکْر خداوند رُجحان و اِستحباب دارد، و اگر إذن به معنی رخصت باشد با آن منافات خواهد داشت، پس متعیَّن است که إذْن به معنی أمر باشد، و حاصل معنی اینکه: (در خانه‌هایی که خداوند أمر فرموده که رفعت

---

۱. غایة المرام، ۳۱۸، باب ۱۲، جز ۶.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۶.

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۰

یابند و نام او در آنها یادگردد) چون معطوف علیه در حکم: با معطوف شریک است. و معنی رفعت دادن؛ احترام و تعظیم است نه رفعت حِسّی. و در صِدق خانه فرق نمی‌کند که شخص در بعضی از اوقات در آن سکونت کند یا همهٔ اوقات. عُرفاً بر هر دو مورد خانه صدق می‌کند، پس هر آنچه بر آن صدق کند که از خانه‌های آل محمد ﷺ است در رُجحان و استحباب تعظیم و احترام داخل می‌باشد. البته هر جا که توقّفشان در آن و اختصاصشان به آن بیشتر و تمامتر بود، تعظیم و احترامش بهتر و مهمتر است. و در تأیید این معنی واقعهٔ خوبی هست که در مبحث دوم ان شاء الله تعالی خواهیم آورد.

و چنانچه شخص غیر منصفی با ما نزاع و جدال کند و بگوید: نمی‌پذیرم که عنوان بیت (خانه) بر هر جایی که شخص در بعضی از اوقات در آن توقف داشته، صدق کند. در جواب او گوییم: اوّلاً: درستی آنچه گفتیم آشکار و معلوم است. ثانیاً: اگر آن را نپذیرید به مساوی بودن آنها حکم می‌کنیم، به فحوای دلیل. زیرا که آنچه سبب احترام خانه‌هایی که آل محمد ﷺ در آن سکونت داشته‌اند شده، منسوب بودن آن خانه‌ها به ایشان است به جهت توقّفشان در آنها، و این در هر جایی که از جهت توقفشان در آن انتساب یافته موجود است، چنانکه پوشیده نیست.

۴ ـ و از جمله فرمودهٔ خدای عز و جل است: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً﴾[1]؛ [ای موسی] پس تو نعلین [همهٔ علاقهٔ غیر مرا] از خود دور کن که تو در وادی مقدّس قدم نهادی. که توصیف نمودن وادی به مقدّس می‌رساند که در هر جای مقدّسی تعظیم و احترام رُجحان و استحباب دارد. و مشهور است که تقیید کردن به وصف، علیّت را می‌رساند، چنانکه پوشیده نیست.

۵ ـ آنچه دلالت دارد بر خوبی تعظیم امام و رُجحان داشتن آنچه از احترام برای او میسّر است، که از مصادیق تعظیم و تکریم امام ﷺ: گرامی داشتن هر آن چیزی است که به او منتسب است، به سبب انتسابش به او، و این مطلب روشن است و هیچ گونه ابهامی ندارد. و این وجه به عنوان اینکه احترام نمودن و تعظیم کردن مقامات امام ﷺ در حقیقت احترام و تعظیم خود امام است دلالت دارد. اما اینکه به عنوان تعظیم شعائر

---

۱. سوره طه، آیه ۲۱

خداوند احترام و تعظیم گردد مطلب و وجه دیگری است. بنابراین در آنچه یاد کردیم تکرار و وحدتی وجود ندارد چنانکه مخفی نمی‌باشد.

۶ ـ و از جمله در کتابهای مزار مانند: مصباح الزائر سید بن طاووس و بحار الانوار مجلسی در آداب ورود به مسجد کوفه چنین آمده است: و چون به مسجد رسیدی بر آن در که معروف به باب الفیل است بایست و بگو: **السَّلامُ عَلیٰ سیِّدنا رَسُول اللهِ محمَّد بن عَبْدِاللهِ وَ آلِهِ الطّاهرین السَّلامُ عَلیٰ أمیرالمؤمنین علیٍّ بن ابی‌طالب وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ عَلیَ مَجالسهِ وَ مَشاهدِهِ وَ مَقَامِ حِکْمَتِهِ وَ آثارِ آبائِهِ آدمَ وَ نوح وَ ابرَاهیمَ وَ اسمعیل**؛ سلام بر سرور ما رسول خدا محمد بن عبدالله و بر آل پاکیزهٔ او باد، سلام بر امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب و رحمت و برکات او بر ایشان باد، و بر مجالس و جایگاههای حضور او و مقام حکمتش و آثار پدرانش آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل...[1].

وجه استشهاد اینکه: سلام کردن بر مشاهد و مواقف امیرمؤمنان ﷺ دلالت دارد بر اینکه هر جا که مشهد و موقف آن حضرت ﷺ باشد، شرافت و امتیازی برای آن حاصل می‌گردد که مایهٔ تعظیم و احترام خواهد بود، لذا به تحیّت و سلام اختصاص یافته است. و چون این معنی برای مواقف و مشاهد و مجالس مولایمان امیرالمؤمنین ﷺ ثابت گشت، برای مواقف مولایمان حضرت حجّت و سایر امامانِ معصوم علیهم الصلاة و السلام نیز ثابت است، زیرا که در آن فضایل و مانند آنها که خدای عز و جل به ایشان اختصاص داده شرکت دارند، چنانکه مخفی نمی‌باشد. و از اینجاست که می‌توان گفت؛ سلام و تحیّت برای تمام مواقف و مشاهد امامان ﷺ رُجحان دارد، هر چند که در هر یک از آنها نَصِّ خاصّی وارد نشده باشد، نظر به آنچه ثابت شده که تعظیم مشاهد و مجالس ایشان رُجحان دارد، و آنچه نقل کردیم از تحیّت و سلام بر مواقف و مجالس امیرالمؤمنین ﷺ دلالت دارد بر اینکه این عمل از أقسام تعظیم و احترام است، چنانکه بر اهل خرد پوشیده نیست.

۷ ـ و از جمله؛ آنچه دلالت دارد بر استحباب اظهار محبّت نسبت به کسی که مؤمن او را دوست می‌دارد، و نیز آنچه بر فضیلت دوستی کردن با یکدیگر و تحابُب وارد گردیده، که این غیر از محبّت است، زیرا که محبّت و دوستی أمری قلبی است و آن نشانهٔ ایمان

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۰ / ۴۰۹، ح ۶۷.

می‌باشد، و دوستی کردن به دیگری و تحابُب، اظهار محبّت قلبی به وسیلهٔ أعمال است، و این نشانهٔ محبّت قلبی و از ثمرات آن می‌باشد. و آنچه در مورد محبّت کردن نسبت به ائمه ﷺ با دست و زبان وارد شده، که معنای محبّت با دست و زبان؛ اظهار نمودن محبت به وسیلهٔ این دو عضو و سایر اعضا و أعمال و اموال می‌باشد، و اینکه دست و زبان به طور خاص ذکر گردیده از لحاظ آن است که آنچه از آثار محبّت ظاهر می‌شود ـ همهٔ آثار یا بیشتر آنها ـ از أعمال و أموال از این دو عضو صادر می‌گردد برخلاف سایر اعضا، پس با دست و زبان أموال خرج می‌شود، و أعمال پدید می‌آیند، و برادران دینی یاری می‌گردند، و ستمگران و تجاوزکاران از آنان دفع می‌شوند، و... .

و از جمله اقسام دوستی کردن و اظهار محبّت: تعظیم هر آن چیزی است که به محبوب منتسب است از مجالس و مواقف و جامه‌ها و نوشتار او، و آنچه به وی اختصاص دارد و به او منتسب می‌باشد، چنانکه از ملاحظهٔ احوال و اعمال محبّان نسبت به محبوبشان می‌بینیم، که گفته شده:

أمُرُّ علیٰ الدّیارِ دیارِ لیلی ... أُقَبِّلُ ذَا الجِدارَ و ذَا الجِدَارا
فَمَا حُبُّ الدیارِ شَغَفْنَ قلبی ... وَ لکنْ حُبُّ مَنْ سَکَنَ الدِّیارا
چون گذار من فتد از کوی یار ... می زنم بوسه بر آن دشت و دیار
بوسه‌ها از عشق آن دلبر زنم ... ورنه، با دیوار و در ما را چه کار؟

۸ ـ و از جمله فرمودهٔ خدای عز و جل است: ﴿یَا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیوتَ النَّبِیِّ اِلّاٰ أنْ یؤْذَنَ لَکُمْ﴾[1]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیغمبر داخل مشوید مگر اینکه به شما اذن داده شود. که این کار تعظیم و احترام آن حضرت ﷺ و خانه‌های منتسب به او است، و مواقف و مشاهد امامان ﷺ ملحق به خانه‌های پیغمبر ﷺ می‌باشد از جهت موضوع یا حکم و بیان استدلال چنان است که در استدلال به فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فی بُیوتٍ أَذِنَ اللهُ أنْ تُرْفَعَ...﴾ گذشت.

۹ ـ و از جمله؛ روایتی است که در مزار بحار و غیر آن از أزدی آمده که گفت: در شهر مدینه به قصد منزل حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ بیرون رفتیم، پس به ابوبصیر

---

۱. سورهٔ أحزاب، آیهٔ ۵۳.

رسیدیم در حالی که از یکی از کوچه‌های مدینه بیرون می‌آمد. و او جُنُب بود و ما نمی‌دانستیم تا اینکه بر حضرت امام صادق ﷺ داخل شدیم و بر او سلام کردیم، آن حضرت سر برداشت و به ابوبصیر فرمود: ای ابوبصیر آیا می‌دانی که شایسته نیست کسی که جنب است به خانه‌های پیغمبران داخل شود. پس ابوبصیر بازگشت و ما بر آن جناب وارد شدیم[1].

می‌گویم: و در این باره روایات دیگر نیز آمده، و اختصاص دادن منع به مورد حضور امام ﷺ در آنجا درست نیست، زیرا که مورد مخصِّص نمی‌باشد، بلکه از افراد عامّ است، اضافه بر اینکه عموم عام افرادی است، و صورت حضور امام یکی از احوال می‌باشد، پس نمی‌توان عام را فقط بر آن حال منطبق ساخت، و ادعای منصرف بودن عام به حال حضور امام را دلیل منع می‌کند.

۱۰ ـ و از جمله؛ در بحار و غیر آن از عدّه‌ای از اصحاب ما روایت آمده که: چون حضرت ابوجعفر باقر ﷺ در گذشت، امام صادق ﷺ امر فرمود در آن اتاقی که آن حضرت سکونت می‌کرد چراغ روشن کنند. تا اینکه حضرت ابوعبدالله ﷺ وفات یافت، سپس حضرت ابوالحسن امام کاظم ﷺ نیز مثل همین را نسبت به اتاق حضرت صادق ﷺ أمر فرمود تا وقتی که او را به سوی عراق بردند که نمی‌دانم پس از آن چه شد[2].

می‌گویم: این حدیث دلالت دارد بر استحباب تعظیم مواقف و مساکن امامان ﷺ، و بر اینکه چراغ روشن کردن در آنها از اقسام تعظیم و احترام می‌باشد. پس به این حدیث می‌توان استدلال کرد برای استحباب چراغ روشن کردن در هر جایی که تعظیم آن مصداق تعظیم شعائر الله باشد، بدون واسطه یا با واسطه، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی ببرد. زیرا که احترام و تعظیم به کسی که آن مکان منتسب به اوست ـ از نظر عرف ـ با چراغ روشن کردن در آن مکان حاصل می‌گردد. هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی برد. یا در آن مکان چراغهای متعددی باشد که دیگر نیازی به چراغ نباشد. زیرا که تعظیم و إحترام خود هدف و غرض صحیحی است که مورد رغبت واقع

---

۱. بحار الانوار، ۴۷ / ۳۳۶، ح ۸ و ج ۱۰۰ / ۱۲۶، ح ۲.

۲. بحار الانوار، ۴۷ / ۷، ح ۲۲ و اصول کافی، ۳ / ۲۵۱، ح ۵.

می‌گردد. و سود بردن غرض دیگری است، و اگر هر دو غرض جمع گردند أجر و ثواب دو برابر می‌شود. و از اینجاست که این گفته صحیح است که روشن کردن چراغهای بسیار در مکانهای شریف مانند مساجد و منابر و مجالس سوگواری ائمه، و مشاهد و معابد و مقابر علما و صالحین، و امامزادگان، و در زمانهای منسوب به ایشان مانند شبهای ولادت آنان، مستحب می‌باشد، و این أصل ارزنده‌ای است که فروع بسیاری از آن برمی‌آید، و این معنی بر جمعی از مدّعیان علم و بصیرت مخفی مانده است.

۱۰ ـ و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت زمینی که امام در آن دفن گردیده، و تجلیل آن زمین، که بدون تردید آن فضیلت به خاطر این است که آن زمین موقف و مقرّ بدن شریف آن امام پس از فوت او است، و این سبب در هر جایی که موقف او در زمان حیاتش بوده جاری است، چنانکه پوشیده نیست.

۱۱ ـ و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت شب ولادت آن حضرت ـ عجل الله تعالی فرجه ـ و آنچه در تعظیم و تشریف آن وارد گردیده، به جهت وضوح اینکه فضیلت آن شب به خاطر انتساب به آن جناب می‌باشد، چون ولادتش در آن واقع شده است، و این سبب ـ یعنی انتساب به آن حضرت ـ در مواقف و مشاهد و سایر اموری که منتسب به او است موجود می‌باشد. و در تأیید و تأکید تمام اموری که گفتیم اینکه؛ بدون تردید تمام اماکن و زمینها به حسب خلقت اصلی مساوی هستند، و هیچ فضیلت و امتیازی بر یکدیگر ندارد مگر به سبب عارض شدن چیزی که مایهٔ شرافت و فضیلت جایی بر جای دیگر شود، و شبهه‌ای در این نیست که از مهمترین اسبابی که موجب امتیاز یافتن است اینکه زمینی محل توقف یا جای دفن یکی از امامان ﷺ باشد. و نیز بدون تردید بدنهای شریف ایشان آثاری دارد در هر چیزی که قابلیّت ظهور آن آثار را دارند.

لذا در حوله‌ای که رسول خدا ﷺ دست خود را با آن خشک فرموده آتش اثر نمی‌کند، به خاطر احترام و تجلیل آن حضرت، و نیز پوشیدگی در این نیست که هر کس به آن حوله تبرک جوید به خاطر انتساب آن به پیغمبر ﷺ کار او در نظر مؤمنین تعظیم پیغمبر ﷺ به شمار می‌آید، و هرگاه برای شفا یافتن از بعضی از دردها آن را بر موضع درد قرار دهد البته که شفا خواهد یافت، چنانکه هر کس به آن إسائهٔ أدب کند به رسول

خدا ﷺ بی‌أدبی کرده، و این در هر چیزی که به آن جناب یا یکی از امامان ﷺ منسوب باشد جاری است.

و نیز از جمله مؤیّدات و مقرّبات است آنچه در بعضی از زمینها از تأثیر دستهای ایشان ﷺ ظاهر گردیده که طلا یا نقره شده، و در بعضی از آبها ظاهر گشته که به یاقوت و زبرجد مبدَّل شده است و امثال اینها بسیار است که در حالات و معجزات ایشان ﷺ ذکر گردیده است. و در خبر است که به سبب قدمهای مادیانی که جبرئیل ﷺ روز غرق شدن فرعون بر آن سوار بود زمین لرزید، لذا سامری گفت: ﴿بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها﴾[1]؛ من چیزی از اثر قدم رسول حق (جبرئیل) را دیدم که قوم ندیدند آن را برگرفته و در گوساله ریختم... . و آنچه یاد کردیم برای اهل فهم بسنده است، و خدای تعالی توفیق دهنده و هدایت کننده می‌باشد.

مبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

و اشاره به آنچه تعظیم کردن به آن حاصل می‌گردد، در اینجا می‌گوییم: ضابطه آن است که هر آنچه تعظیم آن مواقف و مشاهد بر آن صدق کند، و تحت عنوان تجلیل و توقیر و گرامیداشت صاحبان آنها داخل گردد، از نظر شرع محبوب و راجح است، به دلایلی که در مبحث اول ذکر و بیان کردیم، خواه بدانیم که آن أمر به حسب شرع تعظیم است یا در نظر عُرف.

گونهٔ اوّل: مانند نماز و ذِکر و دعا، که از آیات و روایاتی که بر استحباب نماز تحیّت، و ذکر در مساجد دلالت دارند می‌فهمیم که تعظیم مسجد به اینها و امثال اینها حاصل می‌گردد، پس بر استحباب این امور دلالت می‌کند آیهٔ: ﴿فی بُیوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اَسْمُهُ﴾[2].

گونهٔ دوّم: مانند زینت کردن و بوسیدن و پای برهنه در آنها داخل شدن و امثال اینها... و به آنچه یاد کردیم ظاهر شد که هرگاه کسی یکی از این امور که عنوان تعظیم آن مشاهد

---

۱. سوره طه، آیه ۹۶.

۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۳۶

و مواقف بر آنها صدق می‌کند را نذر نماید؛ نذرش صحیح است. به جهت ثبوت رُجحان آنها به آنچه بیان داشتیم، و مخالفت با آن حرام، و اگر برخلاف نذرش عمل کرد کفّاره بر او واجب می‌شود، پس جای تأمل در این نیست که نذر چراغ روشن کردن در مواقف امامان ﷺ و در مجالسی که منتسب به ایشان است، و بر منابری که مناقب و مصایب ایشان بر آنها یاد می‌شود، چنین نذری منعقد می‌گردد، برخلاف تصور بعضی از اهل وسواس یا قصور از درجات تحصیل و خدای تعالی حق را می‌گوید و او است که به راه راست هدایت می‌کند. اکنون که این مطلب را دانستی بعضی از اقسام تعظیم و تجلیل را برای تذکُّر خودم و برادران ایمانیم یاد می‌آورم:

از جمله؛ معمور کردن و بنا نمودن و زینت دادن و بوسیدن و فرش گستردن و چراغ افروختن در آنها، و ملتزم شدن به رفت و آمد در آنها در اوقات مخصوص، و پای برهنه و پاکیزه و خوشبو داخل شدن، و پای راست را هنگام ورود پیش گذاردن با حالت وقار و آرامش. و مشغول شدن به ذکر خدای تعالی و قرائت قرآن و دعا و صلوات و سلام کردن بر امام عصر و بر پدرانش ﷺ، و بر مواقف آن حضرت، و پرهیز از نجس کردن آن اماکن، و تطهیر آنها در صورت نجس شدن، و جاروب کردن آنها، و اینکه با حال جنابت در آنها داخل نشود، و شئ نجس و متنجّسی در آنها داخل نکند، و آب دهان و بینی در آنجاها نیفکند، و به امور دنیا در آنها مشغول نگردد و دربارهٔ آنها هم سخن نگوید، و زنان در حال حیض و نفاس در آنها داخل نشوند، و کشف عورت در آنها نکنند، و هرگاه بوی پیاز یا سیر یا مانند آن در دهانش بود داخل آنها نگردد، و شعر در آنها نخواند، و از کارهای حرام و مکروه در آنها بپرهیزد، و از مزاح و خنده و بیهودگی و جدال و بحث و بلند کردن صدا و مانند اینها در آن اماکن مقدّسه اجتناب نماید، و خلاصه از هر چه با تعظیم و توقیر منافات دارد دوری گزینند. اینها اموری است که در نظر آمد که تعظیم آن مواقف و مشاهد به آنها حاصل می‌گردد، بر حسب تأمل و دقت در امور عرفی، و آدابی که در تعظیم مساجد و غیر آنها وارد شده، و به سبب اینکه تعظیم و تکریم است آن امور وارد گردیده‌اند. چنانکه توجه دادیم، و شاید که با تأمل و تتبُّع بیش از این امور را نیز به دست آورید.

در اینجا چند مسأله مطرح می‌شود:

اوّل: نظر به روایت ابوبصیر که سابقاً آوردیم، ظاهراً دخول و درنگ کردن در مواقف و مشاهد امامان عليهم السلام با حال جنابت کراهت دارد، و بعضی از فقها قائل به حرمت شده‌اند، از جهت تمسک به روایاتی که بر مطلب مورد نظرشان دلالت ندارد، و از جهت ملحق نمودن آنها به مساجد و این قیاس است که آن را نمی‌پذیریم، و به خاطر تعظیم آنها که تفصیل دارد و در مسألهٔ آینده آن را بیان می‌کنیم.

دوّم: هرگاه فعلی که با تعظیم کردن آن مشاهد منافات دارد انجام دهد، چنانچه خود آن فعل به تنهایی طوری باشد که هتک حرمت با انجام آن حاصل می‌گردد، مانند داخل کردن عین نجس در آنها، بدون شبهه حرام است، امّا اگر چنین نبود، پس اگر آن کار را به قصد هتک حرمت و اهانت انجام دهد باز حرام است، و چنانچه قصدش این نباشد حرام نیست.

سوّم: هرگاه ببیند کسی در آنها عملی که منافی تعظیم است انجام می‌دهد، چنانچه از گونهٔ اوّل یا دوّم باشد بر او واجب است که او را نهی کند، و از آن کار باز دارد، و اگر از گونهٔ سوّم باشد مستحب است او را نهی نماید.

چهارم: هر کس در آن مواقف جایی برای خود بگیرد تا از منافعی که آن مواقف و مشاهد در بردارند برخوردار شود، نسبت به آن موضع از دیگران سزاوارتر خواهد بود، و تمام روز یا شب برای او حقّ اولویّت ثابت است در صورتی که از آنجا اعراض نکند، خواه خروج او برای انجام حاجتی باشد یا نه، و خواه چیزی از خود در آنجا باقی بگذارد یا نه، و خواه رفتنش طول بکشد یا نه. و دلیل بر آن خبر صحیح محمد بن اسماعیل بن بزیع از بعض اصحابش از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق عليه السلام است که گوید: به آن حضرت عرض کردم: در مکه یا مدینه یا حایر یا مواضعی که در آنها فضل الهی امید می‌رود هستیم. بسا شخصی به قصد تجدید وضو بیرون می‌رود، دیگری می‌آید و جای او را می‌گیرد؟ فرمود: مَنْ سَبَقَ الی مَوْضِعٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ یَوْمَهُ وَ لَیْلَتَه؛ هر کس به جایی سبقت جوید رور و شبی [که در آنجاست] نسبت به آن اولی است.

می‌گویم: هر چند که این حدیث مرسل است، ولی به سبب عمل کردن اصحاب به آن و

اعتمادشان بر آن، و تأیید گردیدنش به دو حدیث آینده، ضعف سَنَدش جبران شده است، اضافه بر اینکه إرسال کننده از بزرگان است، و از مرسل عنه به «بعض اصحابش» تعبیر نموده که در آن إشعار کاملی به وثاقت هست، بر خلاف اینکه از او به عنوان «رَجُل» و مانند آن یاد می‌شد.

توجه: بعضی احتمال داده‌اند که «واو» در حدیث فوق به معنی «او» باشد، نظر به روایت طلحة بن زید از امام صادق ﷺ که فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: بازار مسلمانان همچون مسجد آنان است، که هر کس به جایی سبقت جُست تا شب به آن مکان سزاوارتر است.

و نظر به روایتی که بطور مرسل از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که فرمودند: هرگاه کسی از شما در جای خود در مسجد [به نماز و عبادت] بپا ایستد او تا شب به آن مکان سزاوارتر است.

می‌گویم: نیازی به این نیست که «واو» به معنی «او» فرض شود، بلکه واو برای بیان اشتراک معطوف و معطوف علیه در حکم است، چنانکه اصل در آن می‌باشد، و این اصل همان است که علمای اصول از آن تعبیر می‌کنند به اینکه: واو برای مطلق جمع است. و در این حدیث اگر مرجَعِ ضمیر را «سَبَقَ» قرار دهیم، مطلب واضح است، یعنی هر کس به موضعی سبقت گیرد او در روز سبقت جستن به آن مکان اولی است، و همچنین اگر مرجَعِ ضمیر را «شخص» قرار دهیم، پس معنی چنین است: هر کس به موضعی سبقت جوید پس او در آن روزی که در آن سبقت گرفته به آن مکان اولی است اگر سبقت جستن روز بوده باشد، و در آن شبی که به آن مکان سبقت جسته چنانچه شب باشد، پس در این مطلب تدبُّر کن تا آنچه برایت یاد کردیم واضح گردد. و بنابر آنچه یادآور شدیم بین این حدیث با دو خبر دیگر منافاتی وجود ندارد، چنانکه برخی پنداشته‌اند، و این پندار مایهٔ تکلُّف آنها شده که در جمع بین آنها وجوهی ذکر کرده‌اند. و بدان که سخنان علما و اهل فن در این مسئله مختلف است، و من ان شاء الله تعالی تصنیف جداگانه‌ای در این باره خواهم پرداخت.

دنباله‌ای از بحث

عالم محدث نوری ﷺ در کتاب جنة المأوی از ریاض العلماء حکایت کرده که گوید:

در بعضی از نوشته‌ها به نقل از خط شیخ زین العابدین علی بن الحسن بن محمد خازن حائری ﷺ ـ شاگرد شیخ شهید ﷺ ـ دیدم، که: ابن ابی‌جواد نعمانی به حضور مولایمان حضرت مهدی عجل الله فرجه مشرف شد، پس به آن حضرت ﷺ عرضه داشت: ای مولای من، برای شما در شهر نُعمانیّه یک مقام و در شهر حِلّه یک مقام هست، شما در کدامیک از آنها تشریف می‌آورید؟ آن حضرت ﷺ به او فرمودند: در نعمانیّه شب سه شنبه، و روز سه شنبه. و روز جمعه و شب جمعه را در حِلّه می‌باشم، ولی اهل حِلّه نسبت به مقام من تَأدُّب نمی‌کنند، و هر کس با أدب به مقام من داخل شود، که ادب را رعایت نماید و بر من و بر امامان ﷺ سلام کند، و بر من و ایشان دوازده بار درود فرستد، سپس دو رکعت نماز با دو سوره بجای آورد و به وسیلهٔ آنها با خداوند مناجات کند، آنچه را از خدای تعالی بخواهد به او می‌دهد. عرض کردم: ای مولای من این را به من بیاموز؟ فرمود: بگو: **اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّأديبُ مِنّی حَتّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحمینَ وَ إنْ کانَ ما اقْتَرفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ أَضْعَافَ ما أَدَّبْتَنِی بِهِ وَ انتَ حَلیمٌ ذو أناةٍ تَعْفُو عَنْ کَثیرٍ حَتّی یَسْبِقَ عَفْوُکَ وَ رَحْمَتُکَ عَذَابَکَ؛** بار خدایا [به خاطر گناهان و نافرمانیهایم] تأدیب [به وسیلهٔ گرفتاریها و مصایب] مرا فراگرفت تا آنجا که به سختی افتادم و تو مهربانترین مهربانانی، هر چند آنچه از گناهان مرتکب شده‌ام چندین برابر آن است که مرا بدان تأدیب فرموده‌ای، و تو بردبار بخشنده‌ای هستی که از بسیاری [از گناهان و خطاها] می‌گذری تا جایی که عفو و رحمتت بر عذابت پیشی گیرند. راوی گوید: آن حضرت ﷺ سه بار این دعا را بر من تکرار فرمود تا اینکه آن را فهمیدم [و حفظ شدم][1].

شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقتگزاران

بدان ـ خداوند تو و ما را توفیق دهد ـ که حکمت اِلٰهی بر این است که وقت ظهور صاحب الأمر را پیش از فرا رسیدن آن از بندگانش مخفی بدارد، به خاطر اموری که بر ما پوشیده است، و بعضی از آنها از اخبار ائمهٔ اطهار ﷺ استفاده می‌شود، که ان شاء الله تعالی به آنها اشاره خواهیم کرد. زیرا که علم به آن از اسرار الله است که از خلق خود مستور

---

۱. جنة المأوی، ۲۷۰، حکایت ۳۴.

داشته، چنانکه در دعایی که از آن حضرت ﷺ به دست شیخ عَمْری ﷺ روایت رسیده چنین آمده است: «[خدایا] و تو عالِمی بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح أمر [حکومت] ولیّ تو است، در اینکه به او فرمان دهی أمر خود را اظهار نماید و پردهٔ [غیبتش] را کنار زند. پس مرا بر [انتظار] آن صبر ده تا دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد و آنچه را تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم، و هر چه تو در پرده قرار داده‌ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته‌ای کاوش ننمایم، و در تدبیر امور جهان با تو [که همهٔ مصالح را می‌دانی] به نزاع نپردازم...». تمام این دعا را در بخش هفتم کتاب آوردیم.

و در کتاب حسین بن حمدان به سند خود از مفضَّل بن عمر آورده که گفت: از سرورم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ پرسیدم: آیا ظهور مهدی منتظر وقت معیَّنی دارد که مردم آن را بدانند؟ فرمود: حاشا که خداوند برای آن وقتی تعیین کرده باشد یا شیعیان ما برای آن وقتی معیَّن کنند. گوید: عرضه داشتم: ای مولای من این از چه جهت است؟ فرمود: زیرا که آن همان ساعت است که خدای عز و جل فرموده: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ أَيّانَ مُرْسٰها قُلْ إِنَّما عِلْمُهَا عِنْدَ رَبّى لاٰ يُجَلّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِى السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ لا تَأْتيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾[1]؛ [ای رسول ما] از تو دربارهٔ آن ساعت می‌پرسند که کی خواهد بود بگو علم آن نزد پروردگار من است کسی جز او آن ساعت را ظاهر و روشن نتواند کرد [شأن] آن ساعت در آسمانها و زمین سنگین و عظیم است، جز ناگهانی شما را نیاید از تو می‌پرسند که گویی تو کاملاً بدان آگاهی بگو علم آن ساعت محقَّقاً نزد خدا است لیکن اکثر مردم بر این حقیقت آگاه نیستند. و فرمودهٔ خداوند: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها * فَأَنّىٰ لَهُمْ اذا جاءَتْهُمْ ذِكْرٰيهُمْ﴾[2]؛ آیا کافران که ایمان نمی‌آرند پس باز انتظاری دارند جز آنکه ساعت فرا رسد که همانا شروط و علایم آن [پدید] آمد و پس از آنکه بیاید در آن حال تذکر و پند آنان را چه سودی بخشد. و فرمودهٔ خداوند: ﴿إِقْتَرَبَتِ

---

۱. سورهٔ اعراف، آیه ۱۸۷.

۲. سورهٔ محمد، آیات ۱۸ و ۱۹.

السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ﴾[1]؛ آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد. و فرمودهٔ خداوند: ﴿وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ * يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِى السَّاعَةِ لَفِي ضَلالٍ بَعِيدٍ﴾[2]؛ و تو چه دانی شاید که آن ساعت نزدیک باشد آنان که به آن ساعت ایمان ندارند [به تمسخر] تقاضای زودتر شدن آن را دارند و [امّا] آنان که ایمان آورده‌اند از آن سخت بیمناک کند و می‌دانند که آن روز بر حق است. توجّه کنید آنان که دربارهٔ ساعت جدال کنند در گمراهی دوری هستند.

عرض کردم: ای مولای من، معنی: «یُمارون= جدال می‌کنند» چیست؟ امام صادق ﷺ فرمود: می‌گویند قائم کی متولد شده و چه کسی او را دیده و در کجاست و کجا خواهد بود و کی ظاهر می‌شود؟ تمام اینها از جهت عجله کردن در أمر خداوند و شک در قضای إلٰهی است، آنان دنیا و آخرت را زیان کرده‌اند و پایان بد از آنِ کافران است. مفضّل گوید: عرضه داشتم: ای سرور من، پس وقتی برای آن تعیین نمی‌کنید؟ فرمود: ای مفضّل برای آن وقتی مگذار که هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی تعیین نماید خود را در علم خداوند شریک دانسته و [بنا حق] مدعی شده که خداوند تعالی او را از اسرار خویش آگاه ساخته است... . این حدیث طولانی است آن مقدار که مورد نیاز بود پایان یافت.

و در غیبت نعمانی به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: ای محمد هر کس تعیین وقتی را از ما به تو خبر دهد بدون تردید او را تکذیب کن، زیرا که البته ما برای هیچ کس وقتی را تعیین نمی‌کنیم[3].

و از ابوبکر حضرمی آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: همانا ما برای این أمر وقتی تعیین نکنیم[4].

و از ابوبصیر از حضرت امام صادق ﷺ آمده که گفت: به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت گردم، خروج قائم ﷺ کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابومحمد ما خاندانی هستیم که

---

۱. سورهٔ قمر، آیه ۱
۲. سورهٔ شوری، آیات ۱۷ و ۱۸
۳. غیبت نعمانی ۱۵۵
۴. غیبت نعمانی ۱۵۵

وقت نمی‌گذاریم، و به تحقیق که حضرت محمد ﷺ فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ای ابومحمد به درستی که پیش از این أمر پنج علامت خواهد بود نخستین آنها ندا در ماه رمضان است، و خروج سفیانی، و خروج خراسانی، و کشتن نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء. سپس فرمود: ای ابومحمد به ناچار پیش از آن دو طاعون خواهد بود، طاعون سفید و طاعون سُرخ. عرض کردم: فدایت شوم: این دو طاعون چیست؟ فرمود: امّا طاعون سفید مرگ همگانی خواهد بود، و امّا طاعون سرخ شمشیر. و قائم ﷺ خروج نخواهد کرد تا اینکه در دل فضا شب بیست و سوم ماه رمضان شب جمعه نامش إعلام شود. عرض کردم: چگونه ندا می‌شود؟ فرمود: به اسم او و اسم پدرش اعلام می‌شود: (توجه کنید که فلانی پسر فلانی قائم آل محمد ﷺ است، پس از او بشنوید و اطاعتش کنید) آنگاه هیچ جانداری نمی‌ماند مگر اینکه آن صِیحه را خواهد شنید، و خفته را بیدار می‌کند و از حیاط خانه بیرون می‌رود، و دوشیزه از پس پرده‌اش بیرون می‌دود، و قائم ﷺ چون آن ندا را بشنود خروج می‌کند، و آن صیحهٔ جبرئیل ﷺ است[1].

و در کافی و غیبت نعمانی به سند خود آورده‌اند که مهزم به امام صادق ﷺ عرضه داشت: فدایت شوم، از این أمر که در انتظارش هستیم خبرم ده که کی خواهد بود؟ فرمود: ای مهزم وقت گزاران دروغ گویند و شتابزدگان هلاک شوند، و تسلیم شدگان نجات یابند[2].

و نیز هر دو به سندشان از ابوبصیر آورده‌اند که گفت: از او ـ یعنی امام صادق ﷺ ـ دربارهٔ حضرت قائم ﷺ پرسیدم، آن حضرت فرمود: وقت گزاران دروغ گویند ما خاندانی هستیم که وقتی تعیین نمی‌کنیم[3].

و در غیبت نعمانی از امام صادق ﷺ است که فرمود: خداوند جز این نخواهد کرد که خلاف وقتی را که وقت گذاران تعیین کنند ظاهر سازد[4].

و از فضیل بن یسار است که گفت: به حضرت ابوجعفر باقر ﷺ عرض کردم: آیا برای

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲. اصول کافی، ۲ / ۳۶۸.

۳. اصول کافی، ۱ / ۳۶۸

۴. غیبت نعمانی، ۱۵۵.

این أمر وقتی هست؟ فرمود: وقت تعیین کنندگان دروغ می‌گویند؛ وقت گزاران دروغ می‌گویند[۱].

و در کافی از احمد به سند خود آورده که گفت: فرمود: خداوند جز این نکند که برخلاف وقتِ وقت گزاران پیش آورد[۲].

و به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ دربارهٔ حضرت قائم ﷺ پرسیدم، فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ما خاندانی هستیم که وقتی را تعیین نکنیم.

و در غیبت شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از فضیل است که گفت: از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ پرسیدم: آیا این امر را وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ می‌گویند، دروغ می‌گویند دروغ می‌گویند[۳].

و به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آورده که فرمود: وقت گذاران دروغ می‌گویند در گذشته وقتی تعیین نکردیم و در آینده هم تعیین نخواهیم کرد[۴].

و به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق ﷺ شرفیاب بودم که مهزم اسدی بر آن جناب وارد شد و عرضه داشت: فدایت گردم مرا خبر ده این أمری که انتظارش را می‌کشید چه وقت خواهد بود، که به طول انجامیده؟ آن حضرت ﷺ فرمود: از مهزم وقت گزاران دروغ می‌گویند، و شتابزدگان به هلاکت رسند و تسلیم شوندگان نجات یابند، و به سوی ما می‌آیند[۵]. و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق ﷺ آورده که فرمود: هر کس از مردم برای تو هرگونه وقتی را تعیین کرد بدون هراس او را تکذیب کن که ما برای هیچ کس وقتی تعیین نکنیم[۶].

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب آمده که

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۵۸.

۲. اصول کافی، ۱ / ۳۶۸.

۳. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

۴. غیبت، شیخ طوسی / ۲۶۲.

۵. غیبت، شیخ طوسی / ۲۶۲.

۶. غیبت، شیخ طوسی / ۲۶۲.

گفت: از محمد بن عثمان عَمْری ﷺ درخواست کردم نامه‌ای از من [به محضر حضرت صاحب الأمر ﷺ] برساند، که در آن نامه از مسائلی که بر من مشکل شده بود سؤال کرده بودم، پس توقیع به خط مولایمان صاحب الزمان ﷺ آمد، تا آنجا که فرموده: ... و امّا ظهور فَرَج، پس آن به دست خدای عز و جل است، و وقت گزاران دروغ می‌گویند...[1].

و این را شیخ طوسی ﷺ از گروهی از مشایخ خود از جعفر بن محمد بن قولویه و ابوغالب زراری و غیر آنها از محمد بن یعقوب کلینی ﷺ از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است[2].

می‌گویم: توثیق اسحاق بن یعقوب را در کتابهای رجالی که نزد من هست ندیدم، ولی در وثاقت و جلالت او همین بس که شیخ کلینی با اعتماد بر او از وی روایت کرده، به اضافهٔ قرائن دیگر... چنانکه بر هوشمند دانا پوشیده نیست.

توضیح: از تمام آنچه در این باب آوردیم معلوم شد که از وظایف مهم ترک وقت گذاری و تکذیب تعیین کنندگان وقت ظهور حضرت حجّت ﷺ است هر کس که باشد، و در اینجا شایسته است به چند مطلب توجه داده شود:

مطلب اوّل: ممکن است تصوّر شود که بین روایات یاد شده با روایت که مشایخ سه گانه[3] به سندهایشان از ابوحمزهٔ ثمالی آورده‌اند منافاتی هست. ابوحمزه گوید: به حضرت ابوجعفر باقر ﷺ عرضه داشتم: حضرت علی ﷺ می‌فرموده: تا سال هفتاد بلا است، و می‌فرموده: پس از بلا راحتی است، و سال هفتاد گذشت و ما راحتی ندیدیم؟ حضرت ابوجعفر ﷺ فرمود: ای ثابت خدای تعالی برای این أمر در هفتاد سال وقت تعیین کرده بود، پس هنگامی که حسین ﷺ کشته شد غضب خداوند بر اهل زمین شدید گشت و آن را به صد و چهل سال تأخیر انداخت، پس ما این را برایتان حدیث گفتیم ولی شما آن را فاش کردید، و پرده از روی سِرّ برداشتید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت و پس از آن وقتی نزد ما تعیین نفرموده، و خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را خواهد اثبات

---

۱. احتجاج، ۲ / ۲۸۱.
۲. غیبت شیخ طوسی، ۱۷۶.
۳. غیبت، شیخ طوسی / ۲۶۳ و اصول کافی، ۱ / ۳۶۸؛ غیبت نعمانی / ۱۵۷.

می‌کند و اصل کتاب نزد اوست[۱]. ابوحمزه گوید: همین مطلب را به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ گفتم، فرمود: همین طور بوده است.

و شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: به آن حضرت ﷺ عرض کردم: آیا برای این أمر مدّت سر رسیدی هست که بدنهایمان را به آن راحت دهیم و به آن منتهی شویم؟ فرمود: آری، ولی شما فاش کردید پس خداوند بر آن افزود[۲]. و به سند خود از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: این أمر در من بود، پس خدای تعالی آن را به تأخیر انداخت، و در ذریّهٔ من آنچه را خواهد به انجام رساند[۳].

و نعمانی به سند خود از اسحاق بن عمّار صیرفی روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق ﷺ می‌فرمود: برای این أمر وقتی بود، و آن در سال صد و چهلم، پس شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید، خدای عز و جل هم آن را تأخیر انداخت[۴]. و در همان کتاب در حدیث دیگری از او روایت شده که گفت: حضرت امام صادق ﷺ فرمود: ای ابواسحاق این أمر دو بار به تأخیر افتاد[۵].

مصنّف این کتاب، چنگ زننده به ریسمان محکم خداوند؛ ولایت ائمهٔ طاهرین ﷺ محمد تقی موسوی اصفهانی ـ عفی عنه ـ گوید: بین این أحادیث با أحادیث سابق منافاتی نیست، چون صراحت و ظهوری در این احادیث نیست بر اینکه منظور از «أمر» ظهور امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه باشد، بلکه نمی‌تواند مراد از آن ظهور آن حضرت ﷺ باشد، زیرا که سال هفتاد و سال صد و چهل پیش از ولادت آن جناب بوده، و همچنین حدیث سوم بر آنچه یادکردیم نصّ است. بنابراین منظور تسلُّط یافتن امامان ﷺ و ظهور دولت حق و پیروزی مؤمنین بر مخالفین می‌باشد، و این ـ به حسب روایات یاد شده ـ به ظهور آن حضرت ﷺ مقیَّد نیست، و با ترتیب امامت و اینکه شمارهٔ امامان دوازده می‌باشد منافاتی ندارد، و ظاهر از این روایات آن است که ظهور دولت حق و غالب شدن

---

۱ سوره رعد آیه ۳۹
۲ غیبت، شیخ طوسی / ۲۶۵
۳ غیبت، شیخ طوسی. ۲۶۳
۴ غیبت نعمانی ۱۵۷.
۵ غیبت نعمانی. ۱۵۷

امامان و شیعیان ایشان، و تسلّط یافتنشان بر اهل باطل و گسترش دادن عدل و داد در دنیا چنین مقدّر بوده که در سنهٔ هفتاد واقع شود به شرط آنکه مردم بر یاری امام حسین ﷺ متّفق می‌شدند، که این تکلیفی بود بر عموم آنها، چنانکه در احادیثی وارد گردیده که ان شاء الله تعالی بعضی از آنها را خواهیم آورد، پس چون به أمر پروردگارشان فسق ورزیدند، و از یاری ولیّشان خودداری کردند، غضب خدای تعالی بر آنان شدّت گرفت، و نجات و رهائیشان از دست دشمنانشان، و گسترش عدالت در میانشان را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، و این موافق زمان امام صادق ﷺ است، چنانکه در روایت سوم به آن تصریح شده است. و چون شیعیان أمر امامان ﷺ را در مخفی داشتن اسرارشان مخالفت کردند، و آنچه را دستور داشتند کتمان و مستور نمایند افشا ساختند، و این کفران نعمتی بود که خداوند به آنان عنایت کرده بود، خدای تعالی سزای عملشان را داد به اینکه نجات و خلاصیشان را به تأخیر انداخت، چنانکه حدیث یاد شده این معنی را بازگو می‌کند. خدای عز و جل فرماید: ﴿ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾[1]؛ این کیفر کفران آنها بود، و آیا جز کفران کننده را کیفر دهیم؟.

و اما احادیثی که وعده دادیم آنها را یاد کنیم:

از جمله؛ در مجلّد دهم بحار به نقل از کتاب النوادر علی بن اسباط از ثعلبة بن میمون از حسن بن زیاد عَطّار روایت آمده که گفت: از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾[2]؛ آیا نمی‌نگری کسانی را که به آنها گفته می‌شد از جنگ خودداری کنید و نماز را به پای دارید... . پرسیدم، آن حضرت ﷺ فرمود: دربارهٔ حسن بن علی ﷺ نازل شد، خداوند او را به خودداری از جنگ أمر فرمود. راوی گوید: [پرسیدم]: ﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ﴾؛ پس چون فرمان جنگ بر آنان آمد...؟ فرمود: دربارهٔ حسین بن علی ﷺ نازل شد، خداوند بر او و بر اهل زمین فرض کرد که در رکاب آن جناب قتال کنند[3].

---

۱. سورهٔ سبأ، آیه ۱۷.

۲. سورهٔ نساء، آیه ۷۷.

۳. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۲۰، ح ۱۴.

می‌گویم: این سه تن [که در سند حدیث قرار دارند] همگی مورد اعتماد؛ امین؛ و شیعهٔ امامی هستند. چنانکه علمای فن تصریح کرده‌اند. پس حدیث در منتهای صحّت است، و به همین معنی روایات متعددی آمده که به منظور رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری کردیم. و به آنچه بیان داشتیم ظاهر گشت که وجهی ندارد اینکه اخبار گذشته را حمل کنیم بر آنکه نهی از وقت گذاردن را به صورت حتمی و صریح منحصر بدانیم. یا آنکه نهی را به غیر امامان ﷺ اختصاص دهیم چنانکه بعضی از علما چنین کرده‌اند زیرا که دانستی هیچ یک از اخبار پنج گانهٔ یاد شده بر تعیین وقت زمان ظهور مولایمان صاحب الزمان ـ عجل الله تعالی فرجه ـ اصلاً دلالت ندارند، بلکه در حدیث دوم و سوم بر فَرج نیز دلالت نیست، زیرا که بیش از این از آنها برنمی‌آید که امامان ﷺ وقت آن را می‌دانستند، نه اینکه به دیگران هم خبر داده باشند. اضافه بر اینکه توجیهی را که بعضی از علما نموده‌اند، برخلاف صریح فرمایش امامان ﷺ است که: «ما خاندانی هستیم که وقت نمی‌گذاریم» و نیز: «در گذشته وقتی تعیین نکردیم، آینده هم وقتی را تعیین نخواهیم کرد»، و نیز: «برای هیچ کس وقتی را تعیین نکنیم» و غیر اینها... بنابراین روایات گذشته با صحّت و صراحتی که دارند معارضی برای آنها نیست تا به توجیه و تأویل آنها نیازی داشته باشیم.

اگر بگویید: ممکن است تعارض کنند و منافات داشته باشند با آنچه در بحار و برهان از عیّاشی از ابی‌لبید مخزومی از حضرت امام باقر ﷺ آمده که آن حضرت فرمود: «ای ابولبید، همانا در حروف مقطّعهٔ قرآن علم بسیاری است، خدای تعالی نازل فرمود: ﴿الم * ذَٰلِكَ الْكِتَابُ﴾ پس حضرت محمد ﷺ قیام کرد تا اینکه نورش ظاهر گشت و سخنش بر دلها نشست، و آن حضرت متولد شد هنگامی که از هزارهٔ هفتم، صد و سه سال گذشته بود». سپس فرمود: «بیان این مطلب در کتاب خداوند در حروف مقطّعه هست، هرگاه آنها را بدون تکرار بشماری، و از حروف مقطّعه هیچ حرفی نمی‌گذرد جز اینکه با گذشت آن یکی از بنی هاشم قیام کند». سپس فرمود: «الف یک، و لام سی، و میم چهل، و صاد نود است، که مجموع آنها صد و شصت و یک می‌باشد. سپس آغاز قیام امام حسین بن علی ﷺ (الم * اللّه...) بود. و چون به آخر مدتش رسید قائم فرزندان عبّاس در (المص) قیام کند. و چون آن بگذرد قائم ما در: (الر) بپاخیزد. پس این را بفهم و به خاطر بسپار و [از

نااهل] آن را کتمان کن»[۱].

و در بحار و شرح اربعین مجلسی دوم آمده از کتاب المحتضر تألیف حسن بن سلیمان شاگرد شهید اوّل ﷺ که گفته: «روایت است که حدیثی به خط حضرت امام حسن عسکری ﷺ یافت شده که نوشته بود: با گامهای نبوت و ولایت به قُلّه‌های حقایق بالا رفتیم. تا آنجا که فرمود: و به زودی چشمه‌های آب زندگانی برایشان آشکار می‌گردد پس از سوزش آتشها، در وقتی که عدد سالها به آلم، و طه و طس‌ها رسد»[۲].

در جواب گویم: این دو روایت قاصرند از اینکه با روایاتی که پیشتر آوردیم معارض باشند، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ دلالت. زیرا که روایت اوّل مرسل است تا خثیمة بن عبدالرحمن که از ابولبید روایت کرده، و خثیمه در کتب رجال یاد نشده، و نسبت به ابولبید هم مدح یا مذمّتی ننموده‌اند، بنابراین روایت از جهت سند ضعیف است و بر آن اعتماد نمی‌شود. و روایت دوم اضافه بر اینکه مرسل است در حقیقت چیز یافت شده‌ای است و روایت نیست. با این حال این دو روایت از متشابهات اخبار است که علم آنها به خود ایشان ﷺ واگذار می‌شود، اضافه بر اینکه در روایت دوم اصلاً ظهور قائم ﷺ یاد نشده است. و خدا داند که منظور از ظاهر شدن چشمه‌های آب زندگانی چیست. و در روایت اول صراحتی نیست بر اینکه مراد از «قائم ما» همان مولایمان صاحب الزمان ﷺ باشد، زیرا که لفظ «قائم» در چندین روایت بر کسی که به أمر حق یا برای یاری آنان ﷺ بپاخیزد اطلاق شده است، چنانکه بر پژوهنده در روایات ایشان ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ پوشیده نیست، از جملهٔ آن روایات: نعمانی به سند خود از امام صادق ﷺ آورده اینکه: امیرالمؤمنین ﷺ از چند حادثه که پس از آن حضرت تا قیام قائم ﷺ خواهد بود سخن گفت، حسین ﷺ عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین خداوند کی زمین را از ظالمین پاک خواهد ساخت؟ امیرمؤمنان ﷺ فرمود: خداوند زمین را از ظالمین پاک نخواهد ساخت تا اینکه خون حرام ریخته شود. سپس جریان بنی امیّه و بنی العبّاس را در حدیثی طولانی یادآور شد، آنگاه فرمود: هرگاه قیام کننده در خراسان بپاخاست و بر سرزمین کوفه

۱. بحار الانوار، ۵۲ ص ۱۰۲، ح ۱۳ و عیاشی، ۲/ ۳، ح ۳
۲. بحار الانوار، ۵۲ ص ۱۲۱، ح ۵۰

[کرمان ـ خ ل] و مُلتان تسلط یافت. و از جزیرهٔ بنی کاوان گذشت، و قائمی از ما در گیلان قیام کرد و آبر و دیلم او را اجابت نمودند، و برای فرزندان (یا فرزند) من پرچم‌های ترک در اطراف و اکناف پراکنده شود. و در این گیر و دارها باشند، هرگاه بصره ویران شود و اُمیر اُمرا در مصر قیام کند. آنگاه آن حضرت حکایتی طولانی بیان داشت سپس فرمود: هنگامی که هزاران نفر آمادهٔ نبرد شوند. و صفها آراسته گردد و قوچ بره را بکشد، آنجاست که آخری قیام کند و انتقام گیرنده در پی انتقام خیزد و کافر هلاک گردد، سپس قائمی که در آرزویش هستند و امامی که ناشناخته باشد، آنکه دارای شرافت و بزرگواری است قیام خواهد کرد. و ای حسین او از نسل تو است، هیچ پسری مانند او نیست، مابین دو رکن مسجد الحرام ظاهر می‌شود، در دو جامهٔ پوسیده بر جن و انس غالب می‌گردد. و زمینی را آلوده نگذارد، [از وجود افراد پست پاک سازد] خوشا به حال کسی که زمان او را درک کند و به دورانش برسد و آن روزها را ببیند[1].

مطلب دوّم: از تمام آنچه یاد کردیم معلوم گردید که علم به وقت ظهور مولایمان صاحب الأمر ﷺ از أسرار خداوند است که از بندگان خود مخفی داشته، و برایشان آشکار ننموده، و خود به جهت این کار داناست و نیز رسول و حُجّتهای او ﷺ دانند. ولی آنچه از کلمات ایشان استفاده کرده‌ایم چند وجه است:

وجه اوّل: اینکه بندگان نمی‌توانند آن را تحمل کنند، و بر کتمانش صبر نمایند. این وجه از دو روایت ابوحمزه و ابوبصیر که پیشتر گذشت استفاده می‌شود. بیان مطلب اینکه: مؤمنین طبقات مختلفی دارند: بعضی از آنان به خاطر ضعف ایمان از تحمل اسرار ناتوان هستند. چنین کسی نمی‌تواند بر آن اسرار مطّلع شود. بلکه هرگاه بعضی از آسرار برایش یاد شود شکها و شبهه‌هایی به دلش راه می‌یابد. به سبب طاقت نداشتن و ضعف ایمان. چنانکه در بیان مراتب ایمان آمده که: اگر بر کسی که دارای دو بخش است سه بخش قرار داده شود. خواهد شکست همچنان که تخم مرغ بر سنگ صاف می‌شکنند. و نیز روایت شده که: اگر ابوذر می‌دانست در دل سلمان چیست او را می‌کشت. و روایات دیگر... . و بعضی از مؤمنین ایمانشان قوی و یقینشان ثابت است. و توان تحمّل بعضی از اسرار را دارند، و

۱. غیبت نعمانی، ۱۴۶ و در بحار الانوار، ج ۵۲ / ۲۳۵، ح ۱۰۴

هیچ شبهه‌ای بر ایشان عارض نمی‌شود. ولی توانایی صبر کردن بر زمان طولانی را ندارند، که هرگاه از ابتدای امر وقت ظهور بر ایشان تعیین گردد، و به ایشان مثلاً گفته شود که حضرت حجّت ﷺ تا هزار سال دیگر ظهور نخواهد کرد، بر اثر اندوه بر طول مدّت می‌میرند. یا بیماری و سختی بر ایشان عارض می‌شود. بنابراین مصلحت آن است که از اینچنین مؤمنانی نیز وقت ظهور مخفی گردد. و بعضی از آنها ایمانشان قویتر است، ولی صبر ندارند که آن را کتمان سازند، که اگر سِرّی به ایشان گفته شود آن را منتشر و فاش خواهند ساخت، پس مصلحت در این است که از چنین کسانی نیز مخفی گردد، و شاید ـ به تأیید خدای تعالی و برکت اولیای او ﷺ ـ ناظر به همین معنی باشد آنچه در بصائر به سند خود از ابوالصامت روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: از جمله حدیث ما بخشی را فرشتهٔ مقرب و پیغمبر مرسل و بندهٔ مؤمن تحمل نتواند کرد. عرض کردم: پس چه کسی آن را متحمل گردد؟ فرمود: ما آن را متحمل باشیم[1]. و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب است، با شرافت و گرامی و همیشه فروزان و پاکیزه و دشوار است، آن را تحمل نکند فرشته‌ای مقرّب، و نه پیغمبر مرسل و نه بنده‌ای که آزموده باشد. عرضه داشتم: پس چه کسی آن را تحمل نماید فدایت شوم؟ فرمود: هر کس که ما بخواهیم ای ابوالصامت. ابوالصامت گوید: من چنین گمان دارم که خداوند را بندگانی است که از این سه طایفه برترند[2].

و در کافی از بعض اصحابمان روایت آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر (امام هادی ﷺ) نوشتم: فدایت شوم، معنی فرمودهٔ امام صادق ﷺ چیست که: حدیث ما [صعب مستصعب است] آن را تحمل نکند فرشتهٔ مقرَّب و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خداوند دلش را آزموده باشد؟ پس جواب آمد: همانا معنی فرمودهٔ امام صادق ﷺ ـ اینکه آن را فرشته‌ای و پیغمبری و مؤمنی تحمل نکند ـ آن است که فرشته آن را متحمل نگردد تا اینکه به فرشتهٔ دیگری غیر خودش آن را برساند، و پیغمبر آن را

---

۱. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ذیل ح ۱۱

۲. بصائر الدرجات، ۲۲، باب ۱۱، ذیل ح ۱۰

تحمل نکند تا آنکه به پیغمبر دیگری برساند، و مؤمن آن را تحمل ننماید تا آنکه برای مؤمن دیگری بازگو کند. و این است معنی فرمایش جدّم ﷺ[1].

وجه دوّم: اینکه حکمت الهی مقتضی آن است که مؤمنین در همهٔ زمانها منتظر ظهور مولایمان صاحب الزمان ﷺ باشند. چنانکه به این معنی راهنمایی می‌کند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فَقُلْ إِنَّما الغَيبُ للهِ فَانتَظِرُوا إنّي مَعَكُمْ مِنَ المُنْتَظِرين﴾[2]؛ پس بگو دانای غیب خدا است شما منتظر باشید که منهم با شما از منتظرانم. و بر این مطلب اخبار بسیاری دلالت دارند که در بحث انتظار پیشتر آوردیم. پس اگر وقت ظهور آن حضرت را بدانند نقض غرض لازم می‌آید و پیش از رسیدن وقت معیّن از ظهورش مأیوس می‌شوند، و این مصالح متعددی را از بین می‌برد، لذا وقت ظهور آن جناب پیش از رسیدن وقتش از آنان مستور مانده به خاطر رعایت مصالح متعدده‌ای. و این وجه از روایتی که در کافی و کتابهای دیگر اخبار آمده استفاده می‌شود که از علی بن یقطین است از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ که گفت: حضرت ابوالحسن ﷺ فرمود: شیعیان دویست سال است که با آرزوها تربیت می‌شوند. و یقطین به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه دربارهٔ ما [حکومت بنی العباس] گفته شد، آن چنانکه گفته بودند واقع گشت، و آنچه دربارهٔ [حکومت حقّهٔ] شما گفته شد واقع نگردید؟ علی گفت: آنچه راجع به ما و شما گفته شد از یک منبع بوده مگر اینکه چون جریان شما وقتش فرا رسیده بود به طور خالص و بی‌کم و کاست به شما گفته شد، ولی أمر ما هنوز وقتش نرسیده، پس با آرزوها دلگرم شدیم، و چنانچه به ما گفته می‌شد: این أمر جز تا دویست یا سیصد سال دیگر نخواهد آمد دلها قساوت می‌گرفت و عموم مردم از اسلام برمی‌گشتند. ولی می‌گفتند: چقدر زود و چه نزدیک است: تا دلها اُلفت گیرند و فَرَج نزدیک آید[3].

توضیح: آنچه در مورد معنی فرمودهٔ امام ﷺ: شیعیان دویست سال است که با آرزوها تربیت می‌شوند. به نظر من قویتر می‌آید اینکه: چون مصیبت شیعه به خاطر شهادت امام

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۴۰۱.
۲. سورهٔ یونس، آیه ۲۰.
۳. اصول کافی، ۱ / ۳۶۹.

حسین ﷺ بزرگ بود، و بی‌تابی دوستان بر اثر آن شدید گردید. امامان ﷺ انان را به ظهور فَرَج با ظهور حضرت قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ امید و تسلّی می‌دادند. و مدّت بین شهادت مولای مظلوممان تا امامت حضرت قائم ﷺ دویست سال بوده است. و در معنی این حدیث وجوه دیگری نیز گفته شده که بعید به نظر می‌رسد و خالی از تکلّف نیست، و خدای تعالی داناست. و احتمال می‌رود که ابتدای مدّت یاد شده از زمان بعثت باشد، که تا هنگام صدور این حدیث حدود دویست سال می‌شود. بعضی از علمای ما گفته‌اند: و می‌توان در تأیید این احتمال گفت که: مؤمنین از ابتدای بعثت در محنت و شدّت بودند، و همین طور بعد از وفات پیغمبر اکرم ﷺ و در زمان امیرالمؤمنین و امام حسن ﷺ در سختی به سر می‌بردند، و هر کدام از آن بزرگواران شیعیان خود را به ظهور فَرَج و تسلُّط یافتن حضرت قائم ﷺ تسلّی می‌دادند، و الله العالم.

وجه سوّم: در سِرّ مخفی داشتن علم به وقت ظهور از مردم، اینکه چون یکی از حکمتهایی که مقتضی غیبت است: بررسی و امتحان مردم می‌باشد، همین حکمت مقتضی مخفی داشتن علم به وقت ظهور حضرت حجّت ﷺ از ایشان است، وگرنه بررسی و امتحان نسبت به بسیاری از افراد که به ایمان داشتن تظاهر می‌کنند ناتمام می‌بود، تا اینکه شتابزدگان از دیگران جدا شوند، و این وجه از اخبار بسیاری که در آنها غیبت حضرت قائم ﷺ به آن تعلیل شده آمده است، و قسمتی از آنها را در این کتاب آوردیم، و از جمله: در غیبت نعمانی از عبدالله بن ابی‌یعفور آمده که گوید: به امام صادق ﷺ عرضه داشتم: فدایت گردم؛ با قائم ﷺ از عربها چقدر خواهد بود؟ فرمود: مقدار کمی، عرض کردم: به خدا سوگند افرادی که این امر را بر زبان دارند تعداد بسیاری از آنها هستند! فرمود: به ناچار باید که مردم بررسی شوند و از هم جدا گردند و غربال شوند، و خلایق بسیاری از غربال بیرون آیند[1]. و در حدیث دیگری از ابوبصیر مثل همین آمده است. و در همان کتاب از امام حسن (حسین ـ خ ل) بن علی ﷺ آمده که فرمود: این امری که انتظار دارید نخواهد شد تا اینکه بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری جویند، و بر روی یکدیگر آب دهان بیندازند، پس بعضی از شما بر بعض دیگر به کفر گواهی دهد، و یکدیگر را لعنت

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۰۹.

نمایند. به آن حضرت ؑ عرض شد: در آن زمان خیری نیست. فرمود: تمام خیر در آن زمان است، قائم ما قیام کند و همهٔ آن امور را دفع نماید[۱].

و در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین ؑ چنین آمده است: چگونه خواهی بود آن هنگام که شیعیان این چنین با هم اختلاف کنند ـ و انگشتان خود را در یکدیگر داخل کرد ـ راوی گوید: عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین در آن هنگام هیچ خیری نیست، فرمود: همهٔ خیر در آن وقت است، ای مالک در آن هنگام قائم ما قیام خواهد کرد...[۲]. و از امام صادق ؑ است که فرمود: به خدا که شکسته خواهید شد همچنان که شیشه می‌شکند، و همانا شیشه را بخواهند به حالت اوّل باز می‌گردانند. به خدا که همچون شکسته شدن سفال خواهید شکست، و به درستی که سفال شکسته می‌شود و به حال اوّل برگردانده نمی‌شود، و به خدا غربال خواهید شد، و به خدا از هم تمیز یابید، و به خدا که بررسی خواهید شد تا آنجا که از شما باقی نماند جز اندکی. و در اینجا آن حضرت [به عنوان کمی افراد باقی مانده] دست خود را برگرداند[۳].

و از حضرت موسی بن جعفر ؑ است که فرمود: همانا به خدا سوگند آن جریان نخواهد شد تا اینکه از هم تمیز داده شوید، و بررسی گردید، تا آنجا که جز کمترین افراد شما باقی نمانند[۴].

و از حضرت باقر ؑ است که فرمود: هرگز، هرگز، آنچه به سوی آن گردن می‌کشید نخواهد رسید تا اینکه بررسی شوید، و آنچه به سویش گردن می‌کشید نخواهد شد تا اینکه از یکدیگر تمیز یابید، و آنچه به سویش گردن می‌کشید نخواهد شد تا اینکه غربال شوید، به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می‌کشید نخواهد آمد مگر بعد از نومیدی. و نه به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می‌کشید نخواهد آمد تا اینکه به شقاوت رسد هر آنکه اهل شقاوت است، و به سعادت رسد هر آنکه اهل سعادت است[۵].

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۰۹

۲. غیبت نعمانی، ۱۰۹

۳. غیبت نعمانی، ۱۱۰

۴. غیبت نعمانی، ۱۱۱

۵. غیبت نعمانی، ۱۱۱

و مثل این روایت را محمد بن یعقوب کلینی به سند خود آورده، و در آنچه آوردیم برای اهل هدایت و درک بسنده است.

وجه چهارم: اینکه این کار (=مخفی داشتن وقت ظهور) تفضّلِ کامل و عنایت خاصّ نسبت به مؤمنانی است که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان ﷺ هستند. توضیح اینکه ظاهر از روایات ـ چنانکه سابقاً گذشت ـ آن است که وقت ظهورِ فَرَج از امور بدائیّه است که ممکن است به سبب بعضی از مصالح و حکمتها، و به سبب تحقّق یافتن یا نیافتن بعضی از شرایط که بر مردم مخفی است زودتر یا دیرتر شود، پس اگر امامان ﷺ وقتی را به مردم خبر می‌دادند سپس آن وقت به خاطر بعضی از اسباب و حکمتها تأخیر می‌افتاد بسیاری از مردم به تردید می‌افتادند چون به نظرشان می‌آمد که آن برخلاف وعدهٔ خداوند ـ تعالی شأنه ـ می‌باشد یا شکها و شبهه‌ها به دلهایشان راه می‌یافت، و مولایمان حضرت ابوجعفر باقر ﷺ به این وجه اشاره فرموده در حدیثی که در کافی و غیر آن روایت آمده از فضیل بن یسار که گفت: به آن حضرت ﷺ عرضه داشتم: آیا برای این أمر وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، دروغ گویند، دروغ گویند، همانا موسی ﷺ وقتی که به دعوت پروردگارش رفت قوم خود را سی روز وعده داد، و چون خداوند ده روز بر آن سی روز افزود قوم او گفتند: وعده‌ای که موسی داده بود برخلاف شد، و کردند آنچه کردند، پس اگر ما برایتان حدیث کنیم و مطابق آنچه حدیث گفته‌ایم پیش آید بگویید خداوند راست فرموده است. و هرگاه برایتان حدیثی بگوییم و برخلاف آنچه ما گفتیم پیش آمد بگویید خداوند راست فرموده است. که دو بار پاداش خواهید یافت[1].

می‌گویم: احتمال می‌رود اینکه دو بار پاداش یابند، یک بار برای ایمانشان، و بار دیگر برای صبرشان، غیر این را نیز محتمل است. و الله العالم.

توجه: منظور از بداء ظاهر شدن تقدیر چیزی برای بندگان است پس از آنکه به خاطر حکمتها و مصالح خداوندی از آنان مخفی بوده است، و خدا داند که چه چیزی را مخفی بدارد و چه مطلبی را آشکار سازد، و معنی بداء بر عامّه مشتبه گردیده لذا آن را إنکار

---

۱. اصول کافی، ۱/ ۳۶۸.

کرده‌اند به گمان اینکه به سبب ان جهل بر خدای تعالی لازم می‌آید. و در مکرمت بیست و دوم از بخش پنجم مطالب سودمندی در این باره گذشت بدانجا مراجعه شود.

تتمّه و توضیح: بدان که سه وجه اوّل از وجوهی که آنها را از کلمات ائمهٔ معصومین ﷺ استفاده کردیم، سِرّ مخفی داشتن علم به وقت ظهور امام عصر ﷺ را به طور مطلق - یعنی وقت حتمی و بدائی - روشن ساختند، زیرا که آنها حکمتها و مصالحی هستند که مقتضی پوشیدگی هر دو وقت (حتمی و بدائی) می‌باشند. چنانکه بر اهل فن و کسانی که با اخبار امامان ﷺ مأنوسند این معنی پوشیده نیست.

و امّا وجه چهارم: فقط ناظر به سِرّ مخفی داشتن وقت بدائی از مردم است، چون اگر به آن وقت خبر داده می‌شدند سپس حکمت خداوند اقتضا می‌کرد که از آن وقت به وقت دیگر تأخیر افتد بیشتر مردم تردید می‌کردند. و دچار وسوسه می‌شدند، و در حیرت و شبهه می‌افتادند. چنانکه برای بنی اسرائیل این اتفاق افتاد.

اگر بگویید: پس چگونه بعضی از امور بدائیّه به مردم خبر داده شد سپس به خاطر مصالحی برخلاف آن امور واقع شد، چنانکه در جریان جوانی که حضرت داوود ﷺ مرگش را خبر داد، و زنی که حضرت عیسی ﷺ مرگش را خبر داد، و یهودیی که پیغمبر ما ﷺ مرگش را خبر داد. و اینها نمردند. و وقوع فَرَج و گشایش را در زمانی خبر دادند سپس به خاطر بعضی از حکمتها و اسباب. به تأخیر افتاد و در آن زمان واقع نشد. چنانکه در روایت ابوحمزه - که سابقاً آوردیم - یاد گردیده. و اینها مایهٔ گمراهی مؤمنین نشد. و در حیرت و شبهه نیفتادند؟

در جواب گویم: اینها بدان جهت بوده که حجّتهای خداوند در میان مردم حضور داشته‌اند و سرّ بداء و تأخیر را برایشان بیان می‌نمودند، و پرسیدن از آنان برای مردم میسّر بود، در حالی که مؤمنین در زمان غیبت امام ﷺ از دیدار آن حضرت محجوب و از ملاقات و پرسش مسائل از آن جناب محروم هستند. بنابراین چنانچه از وقوع ظهور در وقت بدایی خبر شوند. سپس به خاطر مصلحتی الهی آن وقت به تأخیر افتد. و امام و حجّت هم در میان آنان نباشد تا از حیرت و اشتباه آنها را برگرداند. و صدق آن اخبار و وجه مصلحت را برایشان بیان سازد، در حیرت و اشتباه خواهند افتاد و در وادی ضلالت

سقوط خواهند کرد، از همین روی برای مردم نه وقت حتمی بیان شد و نه وقت بدائی، امّا وقت حتمی: به جهت وجوه گذشته، و امّا بدائی: به خاطر این وجه که بیان داشتیم، برای رأفت و مهربانی و شفقت نسبت به آنها، و به خاطر حفظ آنان از لغزش و گمراهی.

اگر بگویید: چنانچه مؤمنین به صدق امامانشان یقین دارند، و معتقد باشند که در مقدرات الهی و خبرهای غیبی بداء واقع می‌گردد، در حیرت و گمراهی نخواهند افتاد، و در عقاید بر حق خویش متزلزل نخواهند شد، خواه اینکه امام در بین آنان حاضر باشد یا غایب.

در جواب گویم: این حال و وضع مؤمنین کامل است که ایمان در دلهایشان رسوخ یافته، و با دلیل و برهان محکم گردیده و خدای تعالی آنان را با روحی از جانب خود تأیید فرموده، و اینان نسبت به سایرین اندک هستند، امّا اکثر افراد عقل و ایمانشان ضعیف است، و مانند گیاه تازه برآمده با وزش بادها به راست و چپ متمایل می‌گردند و گاهی می‌افتند و گاهی برمی‌خیزند، لذا امامان ﷺ خواسته‌اند اینها را مواظبت و رعایت کنند تا قوّتشان کامل شود و آمادگیشان به مرحلهٔ مطلوب برسد، و آنچه مایهٔ سقوط و از هم پاشیدگیشان می‌شود از آنان دفع نمایند، از این روی امامان ﷺ بسیاری از مطالب را از عدّهٔ زیادی از اصحاب و شیعیانشان مخفی می‌داشته‌اند به جهت حفظ آنها و مهربانی نسبت به ایشان، چونکه امام ﷺ: «پدر شفیق و مهربان است» چنانکه در حدیث صفات و فضیلت امام در کافی[1] و غیر آن روایت آمده است.

و از آنچه یاد کردیم معلوم گشت اینکه حضرت موسی ﷺ وقت بدائی را به بنی اسرائیل خبر داد گمراه کردن آنها نبود، و تقصیری در حق ایشان ننموده، بلکه این امتحان کردن و بررسی نمودن آنان بود به أمر خدای عز و جل، چون وقتی می‌خواست از نظر آنها غایب شود برادرش هارون را به جانشینی خود بر آنان گماشت، و او را حجّتی برایشان قرار داد، پس آنها بودند که با اعراضشان از حجّت و رها کردن رجوع به او، برای کشف حیرت و شبهه تقصیر داشتند بلکه خواستند هارون را بکشند، چنانکه گفت: ﴿اَبنَ أُمَّ إِنَّ القومَ اَسْتَضْعَفُونی وَكَادُوا يَقْتُلُونَنی﴾[2]؛ ای فرزند مادرم [ای جان برادرم] همانا قوم

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۲۰۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

مرا خوار و زبون داشتند و نزدیک بود [به خاطر ممانعت کردنم از انحرافشان] مرا به قتل رسانند. و خدای تبارك و تعالی فرموده: ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارونُ مِنْ قَبلُ یا قوم إنَّمَا فُتِنتُمْ بِهِ وَإنَّ رَبَّكُمُ الرَّحمٰنُ فَاتَّبِعُونی وَأطیعوا أمری * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَیهِ عَاكِفِینَ حَتّی یَرجِعَ إلَینَا مُوسَی﴾[۱]؛ و به درستی که هارون پیش از آنکه موسی باز آید گفت ای قوم به هوش باشید که این گوساله اسباب فتنه و امتحان شما گردید و محقّقاً [بدانید] که پروردگار شما خدای مهربان است پس شما پیرو من باشید و فرمان مرا اطاعت کنید، [قوم] گفتند ما به پرستش گوساله ثابت مانیم تا وقتی که موسی به ما بازگردد.

اگر بگویید: از حضرت حجّت ﷺ وارد شده: و امّا حوادث و پدیده‌هایی که واقع می‌شوند پس در آنها به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خداوند برایشانم...[۲]. و علما را در زمان غیبت خود حجّت بر بندگان و مرجع آنان قرار داد، بنابراین همانطور که مؤمنانی که در زمان حضور امامان ﷺ بودند حجّت بر آنان تمام شده، و راه برطرف گشتن حیرت و شبهه و برداشته شدن آنچه مایهٔ لغزش و ضلالت است برایشان روشن گردیده بود، به خاطر دسترسی به پرسش از امامان ﷺ، همچنین مؤمنانی که در عصر غیبت هستند حجّت بر آنان تمام گشته، و راه راست برایشان روشن شده به خاطر رجوع به علمای عاملی که آثار ائمهٔ اطهار را بیان می‌کنند و حاملان علوم ایشان هستند. که مردم در هر جریانی که وجه آن را نمی‌دانند و هر شبهه‌ای که در ذهنشان وارد می‌شود، به آن علما مراجعه نمایند، پس ضرری نداشت که وقت بدائی ظهور که احتمال تأخیر افتادنش از جهت بعضی حکمتها و مصالح هست به آنها گفته می‌شد؟

در جواب گویم: اوّلاً: ممکن است در بعضی از زمانهای غیبت دورانی بیاید که علم مخفی گردد. یا به خاطر فقدان علما، و یا بر اثر مخفی گشتن آنان به سبب چیرگی باطل و اهل آن، و آن دوران در أخبار: «زمان فترت و سبطه» نامیده می‌شود. و در آن هنگام مؤمن کسی را نخواهد یافت که شبهه و حیرت را از او دفع نماید و وجه مصلحت و حکمت را برایش بیان سازد. و بر این معنی دلالت دارد روایتی که شیخ نعمانی ﷺ در کتاب

---

۱. سوره طه، آیات ۹۰ و ۹۱.

۲. کمال الدین، ۲: ۴۸۴.

الغیبه به سند خود از آبان بن تغلب ﷺ از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آورده که فرمود: یأتی عَلیٰ النّاسِ زَمانٌ یُصیبهُمْ فیهَا سَبَطَةٌ یَأرزُ العِلْمُ کَمَا تَأرزُ الحَیَّةُ فی جُحْرِهَا فَبینَما هُمْ کَذلِکَ اذ طَلَعَ عَلَیْهِمْ نَجْمٌ قلتُ: فَمَا السَّبَطة؟ قال: الفَتْرةُ، قلتُ: فکیف نَصْنَعُ فیما بینَ ذَلِکَ؟ فقال ﷺ: کُونُوا عَلَی مَا أنتُم عَلَیهِ حَتّی یُطْلِعَ اللهُ لَکُمْ نَجْمَکُمْ[1]؛ زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه‌ای به آنان رسد و علم مخفی شود همچنان که مار خودش را در سوراخش مخفی می‌سازد، پس در همین حال به ناگاه ستاره‌ای بر مردم طلوع می‌نماید. راوی گوید: عرضه داشتم: سبطه چیست؟ فرمود: فترت (فاصلهٔ زمانی که موجب سستی دین و اعتقادات مردم گردد)، عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر همان اعتقادی که هم اکنون دارید بمانید تا اینکه خداوند ستاره‌تان را برایتان برآورد.

توضیح: «یَأرز» بر سه وزن یَنْصُرْ و یَضْرِبُ و یَعْلَمْ می‌آید. به تقدیم راء بر زای، یعنی: مخفی می‌شود.

و ثانیاً: هر چند که علمای بزرگوار در زمان غیبت نواب امام ﷺ هستند، و در آنچه از قضایا و أحکام بر مردم وارد می‌شود مرجع آنانند، و در مسائل حلال و حرام حجّتِ بر آنهایند، ولی حکمتهای تقدیرات و مصالح تغییرات را نمی‌دانند، و از وجوه بدا و اسباب قضا آگاه نیستند، و بسیار می‌شود که حیرت برطرف نمی‌شود و شبهه از بین نمی‌رود مگر با بیان وجه مصلحت و توضیح حِکمت، چنانکه از حدیث ابوحمزه دانستی که از حیرت بیرون نیامد مگر بعد از آنکه امام ﷺ وجه تأخیر فَرَج را از آن وقتی که امیرالمؤمنین ﷺ خبر داده بود بیان فرمود، و همین طور در نظایر و امثال آن چنانکه بر کاوش کننده در أخبار و سِیَر پوشیده نمی‌ماند، و ذکر آنها ما را از مقصود اصلیمان در این کتاب خارج می‌نماید، و خدای تعالی هدایت کننده به راه راست است. حاصل اینکه کشف مُعضلات و حلّ مشکلات و مانند آنها از وظایف و شئون امام ﷺ است، و کشف نشدن آنها در زمان غیبت به مردم مربوط می‌شود، چونکه آنها سبب مخفی ماندن امام ﷺ می‌باشند، خدای تعالی بر ما منّت گذارد به تعجیل فَرَج و ظهور آن حضرت ﷺ و دیدارش را با عافیت نصیبمان فرماید.

---

۱. غیبت نعمانی، ۸۱

و ثالثا: البته خداوند ـ تعالی شأنه ـ نسبت به بندگانش لطیف است، و الطاف او بر دو گونه است:

گونهٔ اوّل: ألطافی است که به حکم عقل و نقل بر او واجب است، و این همان است که خلاف آن قبیح و زشت می‌باشد، و خداوند اصلاً قبیحی را انجام نمی‌دهد، چون بر او ـ عزّ شأنه ـ فعل قبیح مُمتنع است، و این همان است که در زبانها متداول و مشهور شده اینکه: لطف بر خدای تعالی واجب است، و در این گونه لطف هیچ تفاوتی بین زمانها و اشخاص نیست. مثل اینکه تکلیف به کاری کند که مقدور نیست که بر خدای تعالی قبیح است، و تکلیف کردن به چیزی که بندگان راهی به علم یافتن به آن ندارند. لذا مبعوث کردن پیغمبران به قاعدهٔ لطف واجب است، و معجزه دادن به ایشان به قاعدهٔ لطف واجب است. و تمام اهل عالَم در همهٔ زمانها و مکانها در این گونه لطف مساوی هستند.

گونهٔ دوّم: آن است که به حکم عقل واجب نباشد بلکه از روی تفضُّل و إحسان دربارهٔ هر کس که بخواهد به هر منظور و هرگونه بخواهد انجام می‌دهد، (از او سؤال نشود از آنچه می‌کند و این بندگان هستند که مورد سؤال واقع می‌شوند)[1]. و از این گونه است لطف خداوند بر امت مرحومهٔ محمّدیه ﷺ به برداشتن تکلیفهای سخت از آنها چنانکه در آیهٔ شریفه است: ﴿وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْراً كَمَا حَمَلْتَهُ على الَّذينَ مِنْ قَبْلِنَا﴾[2]؛ بار خدایا تکلیف گران و طاقت‌فرسا را چنانکه بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار. و نیز از این گونه است مخفی داشتن علم به وقت بدائی ظهور امام ﷺ از مؤمنان و دوستان آن حضرت، چون خدای عز و جل هر چند که حُجّت را بر آنان تمام کرده و به وسیلهٔ عقل و نقل راه را برایشان روشن ساخته که صداقت امامانشان و تمامیّت حجتشان را بیان فرموده به طوری که برای هیچ کس در افتادن به شبهه و گرفتار گشتن در حیرت عذری نیست. ولی از جهت شأن امامانشان و رعایت وضع ضعیفترین افرادشان و کمی تعدادشان بر آنان منّت نهاد و خبر یافتن از وقت بدائی که می‌داند ظهور از آن تأخیر می‌افتاد را از آنها پوشیده داشت برای حکمت و مصلحتی و به خاطر لطف و تفضُّل و شفقت نسبت به آنان، و

---

۱. سورهٔ انبیاء، آیه ۲۳.

۲. سورهٔ بقره، آیه ۲۸۶.

مرحمت و احسان برایشان. تا به حیرت نیفتند، و شبهه‌ای به ذهنشان راه نیابد.

و از آنچه یاد کردیم ـ بحمد الله و له المنّه ـ سِرّ کتمان نمودن علم به وقت ظهور امام ﷺ از سایر مردم از عوام و خواص معلوم شد. هم وقت حتمی و هم وقت بداثی آن. و بر تو باد که در آنچه یاد کردیم دقت و تأمل کنی که از سخنان ائمهٔ اطهار ﷺ ـ که خدای تعالی ما را در بهشت در جوار آنان إسکان دهد ـ گرفته شده است.

مطلب سوّم: ظاهر از عمومات بسیاری که در روایات زیادی وارد گردیده که دلالت دارد بر اینکه امامان ﷺ آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت همه را می‌دانند. و آنچه روایت آمده در توصیف امام ﷺ به اینکه نسبت به هیچ چیز جاهل نیست، و آنچه وارد شده که علم همه چیز در قرآن است به جهت فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾[1]؛ و ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. و امام آنها را از آن استخراج می‌کند، و خدای تعالی فرمود: ﴿وَمَا مِنْ غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَالأَرْضِ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ﴾[2]؛ و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر اینکه در کتابی آشکار [مسطور و ضبط] است. و فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبادِنَا﴾[3]؛ پس از آن کسانی را که از بندگان خود برگزیدیم وارث [علم] کتاب گردانیدیم. و آنان ـ چنانکه در روایت آمده ـ امامان ﷺ می‌باشند. و فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[4]؛ و همه چیز را در امام آشکاری به شماره آورده‌ایم. و او امیرالمؤمنین ﷺ است، چنانکه از امامان ﷺ روایت آمده، به ضمیمهٔ آنچه دلالت دارد بر اینکه ایشان در علم و شجاعت یکسانند. و اینکه هر چه را امیرالمؤمنین ﷺ دانسته بود امامان پس از او آنها را دانسته‌اند.

و همچنین فرمودهٔ امام صادق ﷺ که: خداوند حجّتی را در زمینش قرار ندهد که از چیزی سؤال شود. پس در جواب بگوید: نمی‌دانم.

و فرمودهٔ امام باقر ﷺ: به درستی که از جمله علمی که به ما داده شده: تفسیر قرآن و

---

۱. سوره نحل، آیه ۸۹

۲. سوره نمل، آیه ۷۵

۳. سوره فاطر، آیه ۳۲

۴. سوره یس، آیه ۱۲

أحکام آن، و علم تغییرات و حوادث زمان می‌باشد. هرگاه خداوند بخواهد خیری را به قومی رساند آنان را شنوا می‌سازد. و چنانچه کسی که گوش شنوا ندارد چیزی از آن را بشنود پشت می‌کند و از آن روی می‌گرداند انگار که نشنیده است. سپس امام باقر ﷺ چند لحظه‌ای ساکت ماند آنگاه فرمود: و اگر ظرفها یا افراد مورد اطمینانی می‌یافتیم آنچه را که می‌دانیم می‌گفتیم.

و غیر اینها از احادیث بسیاری که در بصائر و کافی و غیر آنها روایت آمده، ظاهر از تمامی اینها آن است که: امام ﷺ وقت ظهورش را می‌داند، ولی به او إذن داده نشده که آن را اظهار کند، همچنان که امامان پیشین نیز مجاز نبوده‌اند که آن را اظهار نمایند. زیرا که امامان ﷺ هر چند که به همه چیز عالِم هستند ـ جز آنچه استثنا شده مانند اسم أعظم که خدای عز و جل آن را برای خود إختصاص داده و هیچ کس از مخلوقاتش را بر آن آگاه ننموده است ـ و لیکن ایشان: (بندگانی گرامی و مقرَّب هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نکنند و هر چه کنند به فرمان او کنند)[1] و به بندگان خدا خبر ندهند مگر آنچه را خداوند متعال أمر فرموده که برایشان إظهار نمایند، چنانکه این معنی در روایات متعددی آمده که در بصائر و غیر آن مذکور است[2].

و حاصل روایات اینکه خدای تعالی بندگان را امر فرموده که از ائمهٔ بزرگوار ﷺ سؤال کنند، چنانکه فرماید: ﴿فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾[3]؛ پس از اهل ذکر بپرسید چنانچه نمی‌دانید. که بر آنها است که بپرسند، ولی امام ﷺ لزومی ندارد که حتماً پاسخ گوید، بلکه به خواسته‌اش موکول است که بر اساس مصلحتی که می‌بیند اگر بخواهد جواب می‌دهد و اگر بخواهد از جواب خودداری می‌نماید، چنانکه خدای عز و جل فرماید: ﴿هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾[4]؛ این نعمت و قدرت اعطای ماست اینکه بی‌حساب به هر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی بازدار. پس امام به مقتضای آنچه صلاح است از جواب و تقیّه و کتمان و توریه عمل می‌کند. و اگر بخواهیم روایاتی

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۷.

۲. بصائر الدرجات، ۳۸، باب ۱۹.

۳. سوره انبیاء، آیه ۷

۴. سوره ص، آیه ۳۹

که در هر باب از این امور وارد گردیده را یاد کنیم، کتاب طولانی شده، و از مقصود اصلی بازخواهیم ماند، و مایهٔ إطناب خواهد شد، و شخص عارف دانا را اشاره کافی است، و در اخبار چیزی که احتمال منافات با این معنی را داشته باشد نیافتم مگر دو حدیث:

حدیث اوّل: آنچه از امیرالمؤمنین ﷺ روایت گردیده که آن حضرت فرمود: لَو لا آيَةٌ في كِتَابِ اللهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا يَكُونُ إلى يَوْمِ القِيمةِ، و الآية قوله تَعَالىٰ: ﴿يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الكِتَابِ﴾[1]؛ اگر یک آیه در کتاب خدا نبود هر آینه شما را خبر می‌دادم از آنچه خواهد شد تا روز قیامت، آن آیه فرمودهٔ خدای تعالی است: (خدا هر چه خواهد [از احکام یا حوادث عالم] محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و در امّ‌الکتاب (آفرینش) مشیت اوست. و نظیر این از دیگر امامان ﷺ نیز روایت آمده است.

حدیث دوّم: خبر ابوحمزهٔ ثمالی است که در تذکر اوّل گذشت، از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر ﷺ که در آخر آن فرموده: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار نداد، ﴿يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الكِتَابِ﴾. و با تأمّل کامل در این دو حدیث واضح می‌شود که هیچ دلالتی بر نفی علمِ امام علیه الصلاة و السلام به وقت ظهورش نیست.

حدیث اوّل: چون معنایش آن است که فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ...﴾. مانع از آن است که مردم را از آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد خبردار سازند، زیرا که آن حضرت ﷺ نفرمودند: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود آنچه خواهد شد را می‌دانستیم، بلکه فرمود: اگر آن آیه نبود به شما خبر می‌دادم از آنچه خواهد شد. و کلمهٔ «لَو لا» دلالت می‌کند بر مُمتنع بودن جملهٔ فعلیّه به سبب وجود جملهٔ اسمیّه‌ای که پس از «لَو لا» واقع است، و آن را «لَو لا»ی امتناعیّه خوانند. و تحقیق سخن در اینجا این است که مقتضای حکمت الهی آن است که بسیاری از امور از بندگان مخفی بماند، و قسمتی از آنها پس از مخفی شدن ظاهر گردد، و بسیاری از تقدیرات را متوقف بر وقوع یا عدم وقوع اموری قرار داده است، و در این گونه تقدیرات است که محو و اثبات راه می‌یابد، و خداوند از أزل دانسته است که چه چیز را محو کند و چه چیز را ثبت نماید، و ام الکتاب نزد او است، و آن لوح محفوظ می‌باشد که قلم به أمر خدای عز و جل به تمامی آنچه می‌شود و

---

۱. سوره رعد، آیه ۳۹.

آن چنانکه واقع می‌شود جاری گردیده است، و به جهت حکمتهای بسیار و مصالح متعددی وقوع محو و اثبات را به بندگان خبر داده است، از جمله:

۱ ـ راهنمایی کردن آنان به عموم قدرت و نفوذ مشیّت و اِرادهٔ خود، تا همچون یهود و زنادقه نگویند؛ دست خداوند بسته است.

۲ ـ اینکه؛ نسبت به خداوند تعبّد کنند و به درگاهش تضرُّع و زاری نمایند و دعا کنند تا به یکی از دو نیکی نایل آیند، یعنی: یا در همین دنیا به مقاصدشان برسند چنانچه از امور موقوف باشد، و یا به ثواب دعا و تَعبُّد و تَضرُّع در آخرت رسند چنانچه از امور حتمی و تَخلُّف‌ناپذیر باشد.

۳ ـ بررسی عدّه‌ای و امتحان عدّه‌ای دیگر تا خداوند بَدان را از خوبان جدا و متمایز کند، و این بررسی و امتحان گاهی در اصل باور داشتن محو و اثبات انجام می‌شود، که عده‌ای به آن ایمان می‌آورند و عده‌ای دیگر آن را اِنکار می‌نمایند، چنانکه عده‌ای از فلاسفهٔ زندیق پنداشته‌اند، و گاهی در تصدیق کردن ائمهٔ اطهار و حُجتهای الهی بر عالمیان واقع می‌گردد، در آنچه خبر داده‌اند، به اینکه بداء در آن واقع شود به جهت اینکه از امور موقوفی باشد که محو و اثبات در آن جاری است، پس مؤمنین آنها را تصدیق کرده‌اند به خاطر اعتقادشان نسبت به آن و به راستگویی امامانشان ﷺ. و مولایمان امام باقر ﷺ به این معنی اشاره فرموده در حدیث فضیل بن یسار که در وجه چهارم گذشت، آن را غنیمت شمرده، به آن مراجعه کنید. ولی معاندین آنان را تکذیب کرده و آنان را به اِفترا بستن بر خدای ـ جلَّ شأنه ـ در این مورد نسبت داده‌اند، و چنین پنداشته‌اند که این را امامان ﷺ وضع و جعل کرده‌اند تا راه فراری برایشان باشد در آنچه به شیعیانشان خبر می‌دهند سپس برخلاف آن واقع گردد. ولی خداوند ـ جلَّ و عز ـ در کتاب کریم خود بر وقوع محو و اثبات دلالت فرموده تا آنچه را حجّتها و بیّنات او (امامان بر حق ﷺ) می‌گویند و بیان می‌نمایند و جاهلان و معصیتکاران انکار می‌کنند را تصدیق نماید که خداوند از آنچه ظالمین گویند بسی بزرگتر و بالاتر است.

۴ ـ گاهی بررسی و امتحان در آثاری است که بر اعتقاد به وقوع محو و اثبات مترتّب می‌گردد، در مرحلهٔ توکّل و تعبّد و تصدُّق و تضرُّع و دعا و اهتمام به اموری که مایهٔ تبدیل

و تغییر در تقدیرات موقوف که قابلیت محو و اثبات را دارند می‌باشند. و در بررسی و امتحان نیز حکمتها و مصالح بسیار مخفی و آشکاری هست که با پژوهش و تدبّر در آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت عصمت ﷺ برای اهل نظر معلوم می‌شود. و تحقیق سخن در این باره جای دیگر دارد.

حاصل اینکه خدای عز و جل به وقوع محو و اثبات خبر داده به خاطر مصالح و حکمتهای بسیاری که بعضی مخفی و بعضی آشکار است. و به قسمتی از آنها اشاره کردیم، و کسی که در آیات و روایات تدبّر نماید بر امور دیگری غیر از آنچه یاد آوردیم ان شاء الله تعالی مطلع خواهد شد. پس اگر امام ﷺ به هر کسی خبر می‌داد که عاقبت کارش به کجا می‌انجامد، و اینکه در عالم تا اَبد چه پدیده‌هایی واقع می‌شود، نقض غَرَض می‌شد، و حکمتهای بسیاری که موجب جعل محو و اثبات است باطل می‌گشت، لذا امام ﷺ فرمود: اگر آن آیه نبود شما را خبر می‌دادم به آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و از آنچه بیان کردیم معلوم گشت که آیهٔ محو و اثبات مقتضی منع امامان ﷺ از خبر دادن به آنچه خواهد شد تا روز قیامت می‌باشد، نه نفی علم آنان ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ.

توجه: بدان که آنچه حدیث یاد شده و امثال آن دلالت دارند آن است که امامان ﷺ مجاز نیستند که تمام آنچه در عالَم واقع خواهد شد را به مردم خبر دهند، و این مقتضای حکمت نیز هست، ولی ایشان مأمور بوده‌اند که بخشی از آنچه در جهان اتفاق خواهد افتاد را إظهار و آشکار نمایند. و این کار نیز حکمتهای بسیاری دارد، از جمله:

۱ ـ دلالت نمودن بر راستگویی ایشان در مورد سایر حوادث و قضایا و أحکام و مسائل حلال و حرام و غیر اینها که بیان می‌کنند.

۲ ـ تکمیل ایمان مؤمنین، و اتمام حجّت بر کافرین.

۳ ـ تسلّی دلهای اهل ایمان و تشویق و ترغیب آنان بر انتظار حضرت صاحب الزمان ـ عجل الله تعالی فَرَجه و ظهوره ـ.

و از همین روی بسیاری از وقایعی که در آخر الزمان پیش از ظهور حضرت حجّت ﷺ پدید می‌آید را بیان داشته و خبر داده‌اند. و اموری از آنها واقع شده است. و از جمله اموری که در زمان ما پدید آمد از علائمی که از پیغمبر اکرم ﷺ خبر رسیده دو

امر است: یکی: تبدیل کردن عمامه‌ها به کلاه در این سال به دستور شاه. دوّم: خوشحالی و شکرگزاری مردم به جهت نداشتن پسر، به خاطر اینکه شاه فرمان داده که جوانان بیست و یک ساله را به نظام وظیفهٔ اجباری به مدت دو سال ببرند، و این در سال هزار و سیصد و چهل و هفت بعد از هجرت نبوی ﷺ می‌باشد. از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولیّش صاحب الزمان ﷺ را تعجیل فرماید تا بنیاد ظلم و تجاوز را براندازد.

و در کتاب نورالعیون که حدود صد و هفتاد سال پیش از این تألیف شده وقوع این دو أمر پیش از ظهور حضرت قائم ﷺ در آخر الزمان از پیغمبر اکرم ﷺ روایت آمده است. و نیز در این زمان شیوع یافته: شباهت کردن مردان به زنان، و زنان به مردان در لباسها و زیورها و تجمّل و غیر اینها، و منکرات آشکار شده و شیوع یافته. و وسایل لهو و ساز و تار و چنگ در معابر عمومی به طور علنی قرار داده شده، و أمر به زشتی و نهی از معروف و خوبی شایع گردیده است، و افراد فاسق را عزیز و گرامی، و مؤمنان را خوار و تحقیر شده می‌بینید، و مردم زکات را جریمه و مالیّات می‌پندارند و گناه را غنیمتی می‌شمارند. و تمام این امور را صادق مصدَّق (رسول خدا ﷺ) و اوصیای او ﷺ خبر داده‌اند، و از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولیّش را زودتر برساند، که آن حضرت مؤمنین را با خیر و عافیت رهایی می‌دهد، و از محنتها بیرون می‌برد. و قسمتی از این علامتها را که خبر داده‌اند پیش از چند سال واقع گشت، و بدون تردید مشاهده کردن آن امور مایهٔ یقین مؤمنین و اتمام حجّت بر منکرین و تردید کنندگان و مکذّبین می‌باشد.

حدیث دوّم: و امّا حدیث دوم یعنی خبر ابوحمزهٔ ثمالی؛ اوّل و آخرش دلالت دارند بر اینکه مقصود امام ﷺ آن است که خبر را از او مخفی بدارد، و خود حدیث اعلام می‌دارد که کتمان و پوشیدگی را می‌خواهد، و جهت آن را هم در جواب سؤال بیان فرمود. توضیح مطلب اینکه: خداوند عز و جل لوح محفوظ را در آسمان آفریده، و همهٔ علوم و وقایع و حوادث و قضایا و احکام را در آن ثبت کرده، چنانکه خدای تعالی فرموده: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِی كِتَابٍ مُبِينٍ﴾[1]؛ و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزیش بر خداوند است و خدا می‌داند قرارگاه

---

۱. سوره هود، آیه ۶

[منزل دائمی] و آرامشگاه [منزل موقت] او را، و احوال همهٔ خلق در کتاب بیانگری ثبت است. و در سورهٔ طه فرموده است: ﴿قَالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فِی کِتابٍ﴾[۱]؛ [موسی در جواب فرعون] گفت أحوال آنها [اقوام سلَف] به علم ازلی خداوند در کتابی [لوح محفوظ] ثبت است.

و در سورهٔ نمل فرموده: ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فی السَّماءِ وَالأَرْضِ اِلّا فی کِتَابٍ مُبینٍ﴾[۲]؛ و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر اینکه در کتاب آشکاری هست.

و در سوره سَبأ آمده است: ﴿لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فی السَّمواتِ وَلَا فی الأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِکَ وَلَا أَکْبَرَ إِلَّا فی کِتَابٍ مُبِینٍ﴾[۳]؛ مقدار ذرّه یا کمتر و بیشتر از ذرّه‌ای از موجودات عالم در همهٔ آسمانها و زمین نیست جز آنکه در کتابی آشکار است.

و در سورهٔ فاطر است: ﴿وَمَا یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فی کِتَابٍ﴾[۴]؛ و کسی عمر طولانی نکند و یا از عمرش نکاهد جز آنکه همه در کتاب ثبت است.

و در سورهٔ ق فرموده: ﴿وَعِنْدَنَا کِتابٌ حَفیظٌ﴾[۵]؛ و کتاب کاملاً حافظی [لوح محفوظ] نزد ما است.

و در سورهٔ حدید فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنَ مُصیبَةٍ فِی الأَرْضِ وَلَا فی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فی کِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾[۶]؛ هر رنج و مصیبتی که در زمین [از قحطی و آفت و فقر و ستم] یا در جانهای خویش به شما رسد همه در کتاب [لوح محفوظ] پیش از آنکه در دنیا ایجاد کنیم ثبت است.

و در سورهٔ واقعه فرموده: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآن کَرِیمٌ * فی کِتَابٍ مَکْنُونٍ * لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾[۷]؛ که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است. در لوح محفوظ سِرّ حق، که جز دست پاکان بدان نرسد.

---

۱. سوره طه، آیه ۵۲.
۲. سوره نمل، ایه ۷۵
۳. سوره سبا، آیه ۳
۴. سوره فاطر، آیه ۱۱
۵. سوره ق، آیه ۵۰
۶. سوره حدید، آیه ۲۲
۷. سوره واقعه، آیه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹

و نظیر لوح محفوظ آسمانی را در زمین آفرید و او امام ﷺ است. که او لوح عالم مُلک است چنانکه لوح اوّل برای عالم ملکوت می‌باشد. و تمام آنچه را در لوح آسمانی سپرده در امام ﷺ قرار داده و ثبت فرموده است. پس خدای تعالی فرموده: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[1]؛ و همه چیز را در امام مبین شماره کرده‌ایم. و او تعالی فرموده: ﴿حم * وَالكِتَابِ المُبِينِ﴾[2]؛ که در روایات چندی آمده که امیرالمؤمنین ﷺ همان امام مبین است.

و در کافی از امام موسی کاظم ﷺ در حدیث نصرانیی که مسلمان شد آمده اینکه: حم رسول خدا ﷺ و کتاب مبین: علی امیرالمؤمنین ﷺ می‌باشد[3].

و روایات در ابواب و چگونگیهای علوم امامان ﷺ بیش از آن است که شمارش گردد. اگر می‌خواهید بخشی از آنها را ببینید بر شما باد به کتاب بصائر الدرجات ـ که خدای تعالی مصنف آن را بهترین پاداش دهد ـ[4]. و روایات مستفیضی وارد شده که تمام امامان ﷺ در علم و نیز در شجاعت و دیگر صفات پسندیده مساوی هستند. و اینکه آنچه را امیرالمؤمنین ﷺ دانسته بود امام بعد از او هم دانسته است. و همینطور امامان دیگر.

حال که این مطلب را دانستی گوییم: همانطور که خداوند در لوح محفوظ آسمان علم همه چیز را ثبت فرموده ولی جز آنچه صلاح است آشکار شود را اظهار نمی‌نماید. و غیر از آن را از اهل عالم مخفی می‌دارد. بر حسب اقتضای احوال اشخاص و زمانها. همین طور لوح محفوظی که در زمین قرار داده است. و هر علمی که در لوح آسمان ثبت فرموده در وی نیز به ودیعت سپرده است. برای اهل عالم. از آن ظاهر نمی‌سازد مگر آنچه را صلاح در اظهار آن است. و غیر از آن را از ایشان مخفی می‌دارد. چنانکه خدای عز و جل فرموده: ﴿وَلكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ﴾[5]؛ و لیکن روزی خلق را به اندازه‌ای که بخواهد نازل

---

۱. سوره یس، آیه ۱۲.
۲. سوره دخان، آیه ۱ و ۲.
۳. اصول کافی ۱: ۴۷۹.
۴. بصائر الدرجات ۱۲۷، باب ۶، ح ۳.
۵. سوره شوری، آیه ۲۷.

می‌گرداند. و خدای تعالی فرموده: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّماءِ * تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾[1]؛ آیا نمی‌بینی که خداوند چگونه کلمهٔ پاکیزه را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ساقهٔ آن برقرار باشد و شاخهٔ آن به آسمان برشود، و به إذن پروردگارش همهٔ اوقات میوه‌های مأکول و خوش دهد. که امام ﷺ همان درخت پاکیزه است ـ چنانکه در روایات بسیار بلکه متواتری آمده ـ و میوهٔ آن علم اوست که هر چه بخواهد به إذن پروردگارش از آن إفاضه می‌کند، بر هر کس و هرگونه که بخواهد، چنانکه از روایات متواتر و بسیاری که از ایشان ﷺ رسیده ظاهر می‌شود.

و خلاصهٔ سخن اینکه امام خواسته است با این بیان مطلب را از راوی پوشیده بدارد، و شاهد بر این است اوّل سخن از سؤال و جواب. و نیز شاهد بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام صادق ﷺ است به ابوجعفر محمد بن النعمان أحول در حدیث طولانی شریفی که در تحف العقول و غیر آن روایت آمده که: ای پسر نعمان؛ همانا عالِم نمی‌تواند هر چه را می‌داند به تو خبر دهد، زیرا که آن سرّ خداوند است که به جبرئیل سپرده، و جبرئیل به حضرت محمد ﷺ راز گفت، و محمد ﷺ آن را به علی ﷺ سپرد، و علی ﷺ به حسن ﷺ سپرد، و حسن آن را به حسین ﷺ سپرد، و حسین آن را به علی ﷺ سپرد، و علی آن را به محمد ﷺ سپرد. و محمد آن را به کسی [منظور خود آن حضرت است] راز گفت، پس شتابزدگی مکنید که به خدا سوگند این أمر سه بار نزدیک شد شما آن را فاش کردید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت، به خدا شما هیچ سِرّی ندارید مگر اینکه دشمنتان از شما آن را بهتر می‌داند...[2]. در این کلام دقت و تأمل کنید، که برای کسی که گوش شنوایی داشته باشد فریاد می‌زند که امامان ﷺ وقت فَرَج را می‌دانسته‌اند ولی از سوی خدای تعالی مأمور بوده‌اند که آن را کتمان نمایند چونکه شیعیان تحمل آن را ندارند.

اگر بگویید: بنابراین لازم است که سخن امام ﷺ در خبر ابوحمزه دروغ باشد، زیرا که

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.
۲. تحف العقول ۳۲۹.

آن حضرت ﷺ فرمود: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار داده نشد؟ در جواب گویم: شیخ اَجل محمد بن الحسن صَفّار در کتاب بصائر الدّرجات به سند صحیح خود از حضرت امام صادق ﷺ آورده که فرمود: به درستی که من کلمه‌ای را می‌گویم هفتاد وجه در آن هست که از عهدهٔ هر یک می‌توانم بیرون آیم[1]. و به سند خود از علی بن ابی‌حمزه آورده که گفت: من و ابوبصیر بر حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ وارد شدیم. در همان حال که ما نشسته بودیم حضرت ابوعبدالله ﷺ سخنی گفت، من در دل گفتم: این را برای شیعیان خواهم برد. به خدا این حدیثی است که اصلاً مثل آن را نشنیده‌ام. گوید: پس آن حضرت ﷺ به صورت من نگاه افکند سپس فرمود: من یک حرف را بر زبان می‌آورم هفتاد وجه در آن برایم هست، اگر بخواهم این را می‌گیرم و اگر بخواهم آن را می‌گیرم[2].

و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق ﷺ آورده که فرمود: شما تا وقتی که معانی کلام ما را بشناسید فقیه‌ترین مردم هستید، همانا سخن ما بر هفتاد وجه منصرف می‌گردد[3].

و در معنی این روایات، روایات مستفیض بلکه متواتری هست، و اینها دلالت می‌کند بر اینکه هرگاه از ایشان ﷺ سخنی صادر شد که به ظاهر با سایر احادیثشان اختلاف دارد، یا از ظاهر آن اِحتمال دروغ بودنش می‌رود، یا مانند اینها، دلالت می‌کند بر اینکه ایشان ظاهر آن را منظور نداشته‌اند، و راه بیرون شدن از آن برایشان هست، پس بر ما واجب است ایشان را تصدیق کنیم، و علم آن را به خودشان واگذار نماییم، که بسا می‌شود چیزی را به خاطر بعضی از حکمتها و مصالح و تقیّه از بعضی از حضّار انکار می‌کنند، و در کلامشان توریه‌ای هست یا یکی از وجوهی که نمی‌شناسیم، و خودشان نسبت به آن دانا هستند، و شما خوانندهٔ عزیز اگر از اهل تتبُّع و کاوش در سخنان ایشان باشید شواهد بسیاری برای صحّت آنچه یاد کردیم به یاری خدای تعالی و برکت اولیای او به دست خواهید آورد.

---

۱. بصائر الدرجات، ۳۲۹؛ باب ۹.
۲. بصائر الدرجات، ۳۲؛ باب ۹.
۳. بصائر الدرجات، ۳۲۹؛ باب ۹

و از جملهٔ آن شواهد در کافی[1] و غیر آن از سدیر آمده که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بَزاز و داوود بن کثیر در مجلس حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ بودیم که بناگاه آن حضرت خشمگین [از اندرون خانه] نزد ما آمد، و چون در جای خود قرار گرفت فرمود: شگفتا از عده‌ای که پندارند ما غیب می‌دانیم، غیب را جز خدای عز و جل کسی نمی‌داند، به درستی که در صدد شدم کنیزم فلانه را بزنم از من فرار کرد، و ندانستم که در کدامیک از اتاقها رفته است. سدیر گوید: چون آن حضرت از جای برخاست و به [درون] منزلش رفت، من و ابوبصیر و میسر بر آن حضرت وارد شدیم، و عرضه داشتیم: فدایت شویم، شنیدیم که شما در مورد کنیزک خود چنین و چنان فرمودی، و ما می‌دانیم که شما علم بسیاری می‌دانید، و شما را به علم غیب نسبت نمی‌دهیم؟ گوید: فرمود: ای سُدیر آیا قرآن را نخوانده‌ای؟ گفتم: چرا، فرمود: آیا از آنچه در کتاب خدای عز و جل خوانده‌ای ندیدی که فرماید: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾[2]؛ و آن کسی که به علم کتاب الهی دانا بود گفت که پیش از آنکه چشم برهم زنی تخت را بدینجا آرم. سدیر گوید: عرضه داشتم: فدایت گردم، این را خوانده‌ام، فرمود: آیا آن مرد را شناخته‌ای و آیا می‌دانی که چقدر از علم کتاب نزد او بود؟. گوید عرضه داشتم: آن را به من خبر ده. فرمود: مقدار یک قطره از آب دریای سبز. این چقدر از علم کتاب است؟ عرض کردم: فدایت شوم چقدر کم است. فرمود: ای سدیر، چقدر زیاد است اینکه خدای عز و جل او را به علمی نسبت دهد که به تو خبر داده است. ای سدیر آیا در آنچه از کتاب خدای عز و جل نیز خوانده‌ای این را یافته‌ای که: ﴿قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الكِتَابِ﴾[3]؛ بگو تنها گواه بین من و شما خدا و عالمان حقیقی به کتاب خدا کافی خواهد بود. گوید: عرضه داشتم: آن را خوانده‌ام فدایت گردم، فرمود: آیا کسی که همهٔ علم کتاب نزد اوست داناتر است یا کسی که بخشی از علم کتاب نزدش هست؟ عرض کردم: بلکه کسی که تمام علم کتاب نزد او هست. گوید: پس آن حضرت با دست به سینهٔ خود

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۲۵۷

۲. سورهٔ نمل، آیه ۴۰

۳. سورهٔ رعد، آیه ۴۳

اشاره کرد و فرمود: علم کتاب به خدا سوگند همه‌اش نزد ما است، علم کتاب بـه خـدا سوگند همه‌اش نزد ما است.

توجه و تتمّه مطلب: به این حدیث شریف نظر کن و در آن از اوّل تا آخر تدبّر بنمای که صحت آنچه گفتیم برایت معلوم می‌شود. اینکه آنچه از ایشان ﷺ صادر گشته که بر سلب علم از خودشان مشتمل است بر ظاهرش نیست، بلکه به خاطر نوعی از مصلحت از آنان صدور یافته، چنانکه آن جناب ﷺ دانستن جای کنیزک را از خود نفی کرد. از این جهت بوده که افرادی از اهل نفاق یا غلو در مجلس بوده‌اند. و یا از جهت دیگری غیر از این از جهاتی که آن حضرت می‌دانسته. سپس وقتی مانع برطرف گشت آن حضرت ﷺ وفور و بسیاری علم خود را توضیح داد. و اینکه همه چیز را می‌داند، و علم غیب دارد، که به اسم خداوند ـ جل جلاله ـ سوگند یاد کرد به اینکه همهٔ علم کتاب نزد اوست. و ایـن دلالت دارد بر اینکه آن جناب عالم به غیب است و به آنچه بوده و آنچه خواهد بود به جهت آنچه دانستی از آیاتی که دلالت دارد بر اینکه خداوند ـ عز و جل ـ همهٔ آنها را در کتاب ـ که لوح محفوظ است ـ ثبت فرموده است، و این حدیث همچون سایر احادیث دلالت می‌کند بر علم امام به تمام آنچه در لوح محفوظ هست، از همین روی در چند زیارت و روایت از امام ﷺ تعبیر آمده به: عَيْبَةُ عِلْمِ اللهِ؛ مخزن علم خداوند، و بر شما باد که در کلمات ایشان ﷺ جستجو و تدبّر کنید تا ایمانتان بیشتر و یقینتان کاملتر شود، و توفیق از خدا است.

دنباله‌ای از بحث در تأیید مطلب

حافظ برسی ﷺ در کتاب مشارق انوار الیقین گفته: امـام ﷺ از چـند جـهت از لوح محفوظ برتر و بالاتر است:

اوّل: اینکه «لوح» ظرف حفظ و ظـرف سـطرها و نـوشته‌هاست، و امـام مـحیط بـر سطرها و أسرار سطرهاست، پس او از لوح افضل است.

دوّم: اینکه: «لوح محفوظ» بر وزن «مفعول» و «امام مبین» بر وزن «فعیل» و ان به معنی فاعل است، پس او به أسرار لوح داناست، و اسم فاعل از اسم مفعول برتر و اشرف است.

سوّم: اینکه ولیّ مطلق ولایتش شامل همه است، و محیط به همه است، و لوح داخل در اشیاء می‌باشد، پس امام بر لوح دلالت دارد و بالای آن است، و به هر چه در آن هست دانا می‌باشد[۱].

هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت ﷺ در زمان غیبت کبریٰ

بدان که شیعهٔ امامیّه متفقند که با فوت شیخ جلیل علی بن محمد سمری ﷺ وکالت منقطع شده و نیابت خاصّه ختم گردیده است، شیخ سمری چهارمین تن از نُوّاب چهارگانه است که در زمان غیبت صغری مرجع شیعیان بوده‌اند، و پس از درگذشت سمری تا زمان ظهور حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه نایب خاصی از آن حضرت در میان شیعیانش نخواهد بود، و مرجع شیعیان در زمان غیبت کبرای آن جناب علمای عامل هستند که حافظ احکام الهی می‌باشند، و هر کس نیابت خاصه را ادعا کند دروغگو و مردود است، بلکه این مطلب از ضروریات مذهب امامیّه است که به آن شناخته می‌شوند، و هیچ یک از علمای ما در این باره مخالفت ننموده است، و همین بس که دلیل و برهان باشد، و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه شیخ جلیل رئیس المحدّثین معروف به صدوق ـ که سیّد و مولایمان حضرت حجّت عجل الله فرجه الشریف بـه ولادت او مـژده دادنـد ـ در کتاب کمال الدین روایت آورده، گوید: حدیث گفت ما را ابومحمد حسن بن احـمد مکتّب ﷺ گفت: در سالی که شیخ علی بن محمد سمری ﷺ وفات یافت من در مدینه السلام [بغداد] بودم، چند روز پیش از فوت او نزدش حضور یافتم، پس او برای مردم توقیعی بیرون آورد که صورت آن چنین بود: بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم، ای علی بن محمد سمری، خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بزرگ فرماید، که تو از این تاریخ تا شش روز دیگر خواهی مُرد، پس أمر خود را فراهم ساز، و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود که همانا غیبت دوم واقع شد، و ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند عز و جل، و آن بعد از طولانی شدن مدت و قساوت دلها و پر شدن زمین از جور و ستم خواهد بود، و در شیعیان من کسی یا کسانی خواهد آمد که مدعی شود مرا مشاهده می‌کند، آگاه باشید که هر

---

۱. مشارق انوار الیقین، ۱۲۵.

کس پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ آسمانی ادعای مشاهده کرد دروغگوی تهمت زننده است. **و لا حول و لا قوة الّا بِاللهِ العَلّیِ العظیم**.

[مکتّب] گوید: پس ما از روی این توقیع نسخه برداشتیم و از نزد او بیرون رفتیم. و چون روز ششم بار دیگر بر او وارد شدیم در حال احتضار بود. به او گفته شد: وصیّ تو بعد از تو کیست؟ فرمود: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند و پس از گفتن این جملات درگذشت. که این آخرین سخنی بود که از وی شنیده شد، رحمت و رضوان الهی بر او باد[1].

می‌گویم: سخن در اینجا در دو مطلب است: یکی: در سند حدیث شریف یاد شده. و دوّم: در دلالت آن بر مطلب مورد بحث.

مطلب اوّل: بدان که این حدیث ـ در اصطلاح ـ صحیح عالی است، چونکه از مولایمان صاحب الزمان ﷺ توسط سه نفر روایت گردیده: اوّل: شیخ اجل ابوالحسن علی بن محمد سمری، و او از جهت جلالت قدر و شهرتش نیازی به توصیف ندارد. دوّم: شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بابویه قمی، که او نیز به خاطر شهرتش و معروفیت کتابش و جلالت قدرش نیازی به توضیح ندارد. سوّم: ابومحمد حسن بن احمد مکتّب، و او ـ چنانکه فاضل ما هر مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال یاد کرده ـ ابومحمد حسن بن الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتّب است، و صدوق مکرر از او روایت کرده با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او، و این از نشانه‌های صحت و وثاقت است، همچنان که مولی عنایت الله مزبور در کتاب مجمع الرجال خود متذکر شده، و برای آن شواهد متعددی ذکر کرده است که اینجا جای یاد آنها نیست. و مکتّب ـ به کسر تاء مشدّد ـ کسی را گویند که نوشتن آموزد.

توجه: دو سهو در دو کتاب از کتب علمای ما ﷺ واقع شده که شایسته است آنها را توجه دهیم:

نخست: در کتاب الغیبة شیخ أجل محمد بن الحسن طوسی ﷺ که در نسخه‌ای که نزد من هست چنین آمده: خبر دادند ما را جمعی از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن

---

۱. کمال الدین ۲ / ۵۱۶، باب ۴۵، ذیل ح ۴۴

بابویه که گفت: حدیث گفت مرا ابومحمد احمد بن الحسن مُکَتِّب، گفت: من در مدینة السلام [بغداد] بودم...[۱].

و همانگونه که از کتاب کمال الدین ابن بابویه نقل کردیم حدیث را آورده است. و دانستی که آن کسی که ابن بابویه از او روایت کرده: حسن بن احمد است[۲]، و ظاهراً این اشتباه از ناحیهٔ نسخه‌نویسان در کتاب شیخ طوسی واقع گردیده است. و مؤید این که اشتباه از سوی بعضی نسخه‌نویسان روی داده اینکه حاج میرزا حسین نوری ﷺ این حدیث را در کتاب جنّة المأوىٰ به نقل از غیبت شیخ طوسی از حسن بن احمد مکتّب نقل کرده است[۳]، و الله تعالی هو العالم.

دوّم: در کتاب مستدرک الوسائل تألیف عالم محدث متتبّع حاج میرزا حسین نوری ﷺ او با همه بلندی نظر و وسعت اطّلاع و اهتمامی که در إستقصاء نام مشایخ صدوق داشته، از ذکر این شخص جلیل که صدوق با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او مکرر از وی یاد کرده غفلت نموده است. و امثال این امور از چیزهایی است که دانشمند را بر کاوش و تتبّع وامی‌دارد، و موجب می‌شود که به آنچه گذشتگان از آن غفلت کرده‌اند دست یابد، پس ای برادران من بر شما باد سعی و کوشش که خداوند هیچ جویندهٔ خواهنده‌ای را ناامید نمی‌سازد. و نیز از جمله دلایل بر وقوع سهو و اشتباه در کتاب شیخ طوسی، و بر غفلت صاحب مستدرک از ذکر شیخ مکتّب ﷺ اینکه مولی عنایت الله سابق الذکر، حدیث یاد شده را از کتاب ربیع الشیعة سید بن طاووس نقل کرده که آن را از حسن بن احمد مکتّب حکایت نموده است. پس ـ بحمد الله تعالی و عونه ـ معلوم شد که روایت کننده از ابوالحسن سمری ﷺ همان حسن بن احمد است که ابن بابویه ﷺ از او روایت نموده است.

و از دلایل صحت این حدیث و صدور آن از امام ﷺ اینکه شیخ طبرسی مؤلف کتاب الاحتجاج آن را مرسل آورده بدون ذکر سنَد، و در اول کتاب ملتزم شده و تصریح کرده

---

۱. الغیبة، شیخ طوسی / ۲۴۲.

۲. کمال الدین ۲ / ۵۱۶.

۳. جنّة المأوی، ۱۸.

که در آن کتاب سند احادیثی که سند انها را یاد ننموده نمی‌آورد یا به سبب موافق بودن آنها با اجماع، و یا شهرت داشتن بین موافق و مخالف، و یا از جهت موافقت آنها با حکم عقل[۱]. پس ظاهر می‌شود که حدیث یاد شده نیز از ذکر سند بی‌نیاز بوده. یا به خاطر موافقت داشتن آن با اِجماع، یا شهرت داشتن آن، و یا هر دو سبب. همچنین از دلایل صحت آن اینکه علمای ما از زمان صدوق ﷺ تا زمان ما به آن استناد کرده و بر آن اعتماد نموده‌اند. و هیچ یک از آنان در اعتبار آن مناقشه و تأمّلی نکرده است. چنانکه بر کسی که با کلمات و کتابهای ایشان آشنا و کاوشگر است پوشیده نیست، پس از تمام آنچه یاد کردیم معلوم شد که حدیث مذکور از روایات قطعی است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد. و از روایاتی است که امام ﷺ دربارهٔ آنها فرموده: البته آنچه بر آن اجماع شده تردیدی در آن نیست.

مطلب دوّم: در دلالت حدیث یاد شده بر موضوع مورد بحث، بیان مطلب اینکه فرمودهٔ امام ﷺ: «که همانا غیبت دوم واقع شد» علت آوردن برای: «و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود» می‌باشد. پس دلالت می‌کند بر اینکه غیبت کبری آن است که وکالت و نیابت خاصّه در آن قطع گردیده، سپس این معنی را تأکید فرمود به اینکه: «و کسی که ادعای مشاهده کند بر شیعیانم خواهد آمد...» و به قرینهٔ اوّل سخن شبهه‌ای نیست که منظور از ادعای مشاهده، گونهٔ مخصوص آن است که برای سفرای چهارگانهٔ آن حضرت ﷺ که در زمان غیبت نخستین (غیبت صغری) ستوده و معروف بودند انجام گرفته بود، که آن حضرت تصریح فرمود که: «هر کس آن را در غیبت کبری مدعی شود دروغگوی تهمت زننده است، و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلی العظیم».

حاصل اینکه منظور از مشاهده آن گونه مشاهده‌ای است که مقیّد به عنوان بابیّت و نیابت خاصّه باشد. مانند آنچه برای سفرای چهارگانه‌ای که در زمان غیبت صغری بوده‌اند تحقق یافت، نه مطلق مشاهده، و این از باب آوردن مطلق و منظور داشتن مقیّد، یا ذِکر عام و اِرادهٔ خاص می‌باشد. و این گونه به کار بردن الفاظ بسیار و در عرف و لغت شایع است. چنانکه گویی: «گوشت خریدم» یا «گوشت خریداری کن» و منظورت خصوص

---

۱. احتجاج، ۲: ۲۹۷.

گوشت گوسفند باشد نه مطلق گوشت، و همچنان که یاد آوردیم قرینه در سخن موجود است. و از این قبیل است فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿قُلْ آمَنَّا بِاللهِ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ﴾[1]؛ بگو [ای پیغمبر] ما ایمان آورده‌ایم به خدا و شریعت و کتابی که بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و أسباط نازل گردیده است. که «اسباط» لفظ عامّی است و مقصود از آن خاصّ است، زیرا که بر همهٔ أسباط(= نوادگان یعقوب) کتاب و وحی و حکم نازل نگشت، بلکه فقط بر بعضی از آنها نازل شد. و همچنین در توقیع شریف منظور از «مشاهده» گونهٔ خاصّ آن است، چنانکه به یاری خدای تعالی برایت بیان داشتیم. و به این وجه معلوم می‌گردد که بین این توقیع شریف و بین وقایع بسیاری که در کتابهای متعددی مانند بحار و النّجم الثاقب و دار السلام شیخ عراقی و غیر آنها ذکر گردیده هیچ منافاتی نیست، که آن وقایع دلالت دارند بر وقوع مشاهده در زمان غیبت کبری برای بسیاری از مؤمنانی که به شرف لقای آن حضرت ـ عجل الله تعالی فرجه ـ نایل آمده‌اند. خدای تعالی دیدار و شفاعتش را به ما روزی فرماید که او به بندگانش نزدیک و اجابت کنندهٔ دعا است.

و در جمع بین اینها وجوه بعیدی یاد کرده‌اند، که نیازی ندارد متعرض آنها شویم و رد کنیم. و آنچه را بیان داشتیم همچون نور بر فلّهٔ کوه طور، برای اهلش واضح است و توفیق از خداست.

و از دلایل قطع شدن بابیّت و نیابت خاصّه در غیبت دوّم اینکه: این مسأله با وجود محل ابتلا بودن برای همهٔ اهل ایمان، و اهتمام داشتن به آن، هیچ کس از علمای ما از زمان ائمه﷨ تا این زمان یک خبر هم نقل نکرده که به طور تصریح یا تلویح یا إشاره بر وقوع نیابت خاصّه در زمان غیبت دوّم دلالت نماید، با اینکه علما و حافظان حدیث تتبّع بسیار کرده و به نقل احادیث و تدوین و روایت آنها اهتمام ورزیده‌اند تا آنجا که اخباری که مشتمل بر مطالب جزئی و آدابی است که در تمام عمر کمتر برای انسان پیش می‌آید، و اخباری که مشتمل بر قصّه‌ها و حکایات و غیر اینها است را نیز ضبط نموده‌اند، و تا آنجا که أخبار ضعیف و مشتمل بر راویان مجهول را نیز ضبط کرده‌اند، و غیر اینها... که بر

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیه ۸۴.

پژوهشگر در کتب احادیث و آثار پوشیده نیست. و با ملاحظهٔ همهٔ اینها اطمینان حاصل می‌شود به عدم وقوع وکالت و نیابت خاصّه در زمان غیبت کبری به طوریکه اگر بر فرض دلیلی بر این مُدعّی نداشتیم می‌توانستیم بر همین وجه فقط اعتماد کنیم، و همین برایمان کافی بود.

حاصل اینکه نیافتن دلیل در جایی که مورد ابتلای همه جانبهٔ عموم است. خود دلیل بر نبودن دلیل است، و این قاعدهٔ ارزنده و مهمی است، که جمعی از فحولِ علمای اصول بر آن استناد جسته و بدان اعتماد کرده‌اند، و نیز عقلا در همهٔ امور خود ـ آنچه مربوط به دنیا و آخرت و معیشت و معاشرتشان است، در تمام زمانها و اعصار ـ بر آن إتکا داشته و دارند، که در هر چیزی که شک می‌کنند، وقتی پس از جستجو و کاوش دلیلی بر آن نیافتند به عدم آن حکم می‌نمایند. إجمالاً برای هیچ صاحب عقلی پس از بررسی و جستجوی کامل در موضوعی که مورد ابتلای همه جانبهٔ عموم مردم است، و دست نیافتن به چیزی که بر مقصود دلالت کند، هیچ تأمُّل و تردیدی باقی نمی‌ماند در حکم کردن به نبودن دلیل، به خصوص با اهتمام امامان ؑ به بیان آنچه امت بدان نیاز دارند، و اجتهاد و اهتمام علما به نقل کردن آنچه از امامانشان ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ به ایشان رسیده است.

و با تأمُّل در این اصل و تدبّر در این مطالب بطلان آنچه صوفیان إدّعا می‌کنند از وجوب بیعت با شیخ طریقت و داخل شدن در اطاعت آن شخص به طور خصوص برایت معلوم می‌گردد، چنانکه پیشتر بیان داشتیم. و همچنین بطلان آنچه فرقهٔ شیخیّه ادعا دارند معلوم شد که گویند: «پیروی از شخص خاصّی در هر زمان واجب است و آن شخص را شیعهٔ خالص می‌نامند، و چنین پندارند که او آیینهٔ صفات امام است. و شناختن آن شخص رکن چهارم ایمان می‌باشد». چون دلیلی بر این گفته‌ها نیست. بلکه دلیل بر بطلان آن هست، چنانکه در جای خود بیان شده است. از خدای تعالی خواستاریم که ما را بر حقیقت ایمان ثابت بدارد و از وسوسه‌های شیطان ما را محفوظ فرماید.

و می‌توان برای مطالب گذشته به روایات دیگری نیز استدلال و تأیید آورد. از جمله: روایتی است که شیخ ثقهٔ جلیل محمد بن ابراهیم نعمانی ؒ در کتاب الغیبه به سند صحیح

عالی[1] از عبدالله بن سنان آورده که گفت: من و پدرم به محضر امام ابوعبدالله صادق ﷺ شرفیاب شدیم. پس آن حضرت ﷺ فرمود: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت کننده و نشانهٔ آشکاری را نبینید؟ پس کسی از آن حیرت نجات نخواهد یافت مگر آنکه به دعای غریق دعا کند[2]. پدرم گفت: این به خدا قسم بلا است. فدایت شوم در آن هنگام چکار کنیم؟ فرمود: هرگاه چنین شد ـ که تو آن زمان را درک نخواهی کرد ـ پس به آنچه در دست دارید تمسّک کنید تا اینکه أمر برایتان صحیح آید[3].

و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة نیز این را روایت آورده و در آن آمده: تا اینکه امر برایتان واضح گردد[4].

می‌گویم: در این حدیث شریف تأمّل کنید، و در خبر دادن امام صادق ﷺ به وقوع غیبت امام و قطع شدن سفیر بین او و بین مردم در غیبت کبری، و دستور دادن به تمسّک نمودن به آنچه مؤمنین در دست دارند تا هنگام ظهور امام ـ عجل الله تعالی فرجه ـ. و منظور از «آنچه در دست دارند» همان است که مأمور به آنند از اصول و فروع و سنتها و پیروی علمای عامل و حافظان أخبار ائمهٔ طاهرین ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ.

و شیخ نعمانی ﷺ بر این مقصود توجه داده، که پس از سخنانی در این باره گوید: «اینکه در حدیث عبدالله بن سنان آمده: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت کننده و نشانهٔ آشکاری را نبینید؟ در این حدیث دلالتی هست بر آنچه روی داده و گواه جریانی است که پیش آمده که سفرای آن حضرت ﷺ که بین امام و شیعیان واسطه بودند از دنیا

---

۱. سند حدیث در غیبت شیخ نعمانی چنین است: حدیث گفت ما را محمد بن همّام گوید حدیث گفت ما را عبدالله بن جعفر از محمّد بن عیسیٰ و حسن بن طریف هر دو از حمّاد بن عیسیٰ از عبدالله بن سنان. می‌گویم: این راویان همگی جلیل القدر و ثقه هستند برای اطلاع بیشتر به کتب رجال مراجعه کنید تا حقیقت حال برایتان معلوم گردد. (مؤلف).

۲. اینکه فرموده: «مگر آنکه به دعای غریق دعا کند». می‌گویم: شیخ صدوق در حدیث دیگری از عبدالله بن سنان آورده که گفت امام صادق ﷺ فرمود: پس از این شبهه‌ای به شما خواهد رسید که بدون نشانهٔ آشکار و امام هدایت کننده خواهید ماند و کسی از آن نجات پیدا نخواهد یافت مگر آنکه به دعای غریق دعا کند. پرسید: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگوید: یا اللهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلوب ثَبِّتْ قَلْبی عَلیٰ دینِكَ. پس من گفتم: یا اللهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلوبِ وَ الأبصارِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلیٰ دینِكَ. فرمود: خدای عز و جل دگرگون کنندهٔ دلها و دیده‌هاست ولی چنانکه می‌گویم بگو: یا اللهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلوبِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلیٰ دینِكَ. (مؤلف)

۳. غیبت نعمانی، ۸۱.

۴. کمال الدین، ۲ / ۳۴۸، باب ۳۳، ح ۴۰.

رفتند و نظام و پیوستگیشان قطع شد، زیرا که سفیر بین امام و شیعیانش در حال غیبتش همان نشانه است، پس چون گرفتاری خلق به حدّ نهایت رسید، آن نشانه‌ها برداشته شد و دیگر به چشم نخواهد خورد تا اینکه صاحب حق ﷺ ظاهر گردد. و آن حیرتی که به ما گفته شده و [از سوی معصومین ﷺ] اعلام گردیده بود واقع گشت، و کار غیبت دوّم ـ که شرح و تأویل آن در حدیثهای بعد از این فصل خواهد آمد ـ درست شد. از خداوند خواهانیم که بینش و راهیابی بیشتری به ما عنایت فرماید و با رحمت خویش ما را به آنچه مایهٔ خشنودی او است توفیق دهد»[1].

و از احادیثی که بر مقصود دلالت دارند روایتی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند صحیحی[2] از زراره آورده از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ که فرمود: **یَأْتی عَلَی النَّاسِ زَمانٌ یَغیبُ عَنْهُم إمَامُهُمْ، قلتُ له: مَا یَصْنَعُ الناسُ فی ذٰلِكَ الزَّمانِ؟ قال: یتمسَّكُونَ بالأمرِ الَّذی هُمْ عَلَیهِ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ**؛ زمانی بر مردم فرا می‌رسد که امامشان از آنان غایب می‌شود، زراره گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: مردم در آن زمان چکار کنند؟ فرمود: به همان أمر [و اعتقادی] که بر آن هستند پایدار مانند تا اینکه برایشان آشکار شود[3].

می‌گویم: ضمیری که در فرمودهٔ امام ﷺ: «**حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ**» مستتر است به امام ﷺ برمی‌گردد، یعنی اینکه تکلیف خلق در زمان غیبت آن است که بر اعتقادی که داشته‌اند باقی بمانند، و کسی که مدّعی نیابت خاصّه و وکالت از امام ﷺ شود را تصدیق ننمایند، تا اینکه امامشان ظاهر گردد. و از اینجا معلوم می‌شود که منظور امام ﷺ در حدیث سابق که فرمود: «تا اینکه أمر برایتان صحیح آید» همان أمر ظهور امام ﷺ است، پس بر مردم واجب است از کسی که مدّعی امامت یا نیابت خاصّه از آن حضرت در زمان غیبت دوم شود پیروی نکنند تا هنگامی که با دلایل و نشانه‌هایی که از پدرانش ﷺ روایت گردیده و

---

۱. غیبت نعمانی، ۸۳.

۲. شیخ صدوق از پدرش روایت آورده که گفت: حدیث آورد ما را عبدالله بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از محمد بن ابی‌عمیر از جمیل بن درّاج از زراره از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ . و این راویان همگی ثقه جلیل القدر هستند (مؤلف ﷺ).

۳. کمال الدین، ۲ / ۳۵۰، باب ۳۳، ح ۴۴.

آثار و معجزاتی که از حضرتش صادر می‌شود ـ همچنان که از پدران گرامیش صادر می‌شد ـ امر ظهورش درست و معلوم آید.

و از دلایل آنچه یاد کردیم نیز روایتی است که شیخ صدوق ﷺ به سند خود از أبان بن تغلب آورده که گفت: حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه‌ای در آن زمان به مردم می‌رسد... تا آنجا که راوی گوید: عرضه داشتم: سبطه چیست؟ فرمود: فترت [فاصلهٔ زمانی که مایهٔ سستی اعتقاد مردم شود] و غیبت امامتان، راوی گوید: عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر آنچه [اکنون] هستید باقی بمانید تا اینکه خداوند ستاره‌تان را برایتان طالع سازد.

می‌گویم: منظور از طلوع ستاره؛ ظهور امام ﷺ است. و دلیل بر این بیان روایتی است که شیخ نعمانی ﷺ به سند خود از أبان بن تغلب از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: ای أبان به مردم [جهان ـ خ ل] سبطه‌ای خواهد رسید... تا آنجا که گوید: عرضه داشتم: فدایت گردم: پس در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ و در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: به سوی آنچه بر آن هستید روی آورید تا هنگامی که خداوند صاحب آن را برایتان بیاورد[1].

و روایتی که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ﷺ به سند صحیحی از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر ﷺ آورده که فرمود: همانا ما همچون ستارگان آسمان هستیم که هرگاه ستاره‌ای غروب کند ستارهٔ دیگری طلوع می‌نماید، تا آنگاه که با انگشتانتان اشاره کنید و گردنهایتان را بکشید خداوند ستاره‌تان را از شما غایب سازد، پس فرزندان عبدالمطلب یکسان شوند که دانسته نشود کدام از کدام است، پس هرگاه ستاره‌تان طلوع کرد پروردگارتان را سپاس گویید[2].

و آن را شیخ نعمانی این چنین روایت آورده: همانا ما همچون ستارگان آسمانیم که هرگاه ستاره‌ای غایب گردد ستارهٔ دیگری طلوع خواهد کرد، تا گاهی که با انگشتانتان اشاره نمودید و ابروانتان را بالا کشیدید خداوند ستاره‌تان را از شما غایب سازد و فرزندان عبدالمطلب یکسان گردند، پس نشناسی که کدام از کدام است، و چون ستاره‌تان

---

۱. غیبت نعمانی، باب فی مدح زمان الغیبة.
۲. اصول کافی، ۱ / ۳۳۸.

طالع شد بروردگارتان را حمد گویید[۱].

و نیز نعمانی به سند خود آورده، از امام صادق ﷺ از پدرانش ﷺ که: رسول خدا ﷺ فرمود: مَثَلِ خاندان من همچون ستارگان آسمان است، هرگاه ستاره‌ای غروب کند ستارهٔ دیگری طلوع نماید. تا آن هنگام که ستاره‌ای از ایشان طلوع کند پس چون شما چشمها به او بدوزید و با انگشتان به وی اشاره کنید فرشتهٔ مرگ او را فرا رسد و [به سرای دیگرش] ببرد، سپس دورانی از روزگارتان را بر این حال خواهید ماند، و فرزندان عبدالمطلب یکسان بمانند، و ندانی که کدام از کدام است، در آن هنگام ستاره‌تان آشکار شود، پس خدای را حمد گویید و او را بپذیرید[۲].

و به یاری خداوند و به برکت اولیای او از این روایات صحیح معتبر معلوم شد که برای هیچ کس جایز نیست کسی که در زمان غیبت کبری مدّعی نیابت خاصّه شود را تصدیق نماید.

و نیز شاهد بر آن است آنچه شیخ أجل کلینی ﷺ به سند صحیحی از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: برای قائم ﷺ دو غیبت هست، یکی کوتاه مدّت، و دیگری دراز مدّت، در غیبت اوّل جای او را نمی‌داند مگر خواص شیعیانش، و در غیبت دوّم جز خواص موالی او کسی جایش را نشناسد[۳].

مؤلّف وافی پس از نقل این حدیث گوید: «گویا منظور حضرت از خواص موالی کسانی هستند که خدمتگذار آن جنابند. زیرا که سایر شیعیان راهی به سوی آن جناب ندارند، امّا در غیبت اوّل، آن حضرت سفرایی داشته که توقیعات را برای شیعیانش می‌آورده‌اند، و اولین سفیر، ابوعمر و عثمان بن سعید عَمْری ﷺ بوده، و چون عثمان بن سعید وفات یافت، به پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان وصیت کرد، و ابوجعفر به ابوالقاسم حسین بن روح وصایت داد، و ابوالقاسم به ابوالحسن علی بن محمد سمری ـ رضوان الله علیه ـ وصیّت سپرد، و چون فوت سمری نزدیک شد از او خواستند وصیت دهد، وی گفت: خداوند را

---

۱. غیبت نعمانی، ۷۹.
۲. غیبت نعمانی، ۷۹.
۳. اصول کافی، ۱ / ۳۴۰.

أمری است که خود آن را به آخر خواهد رساند. پس غیبت کبری همین است که پس از فوت سمری واقع گشته است».

و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه صدوق به سند خود از عمر بن عبدالعزیز روایت آورده از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ که فرمود: هرگاه صبح و شام کردی در حالی که امامی را نبینی که به او اقتدا نمایی پس هر که را دوست می‌داشتی دوست بدار، و بر بغض کسی که پیشتر دشمن می‌داشتی باقی باش تا اینکه خدای عز و جل او را آشکار سازد[1].

و کلینی ﷺ در اصول کافی به سند خود از منصور از کسی که او را یاد کرده از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آورده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: هرگاه صبح و شام کردم در حالی که امامی نبینم که به او اِقتدا نمایم چکار کنم؟ فرمود: هر کس را که پیشتر دوست می‌داشته‌ای دوست بدار و هر کس را که قبلاً دشمن می‌داشتی دشمن بدار تا اینکه خدای عز و جل او [امام ﷺ] را آشکار فرماید[2].

و نعمانی به سند خود از محمد بن منصور صیقل از پدرش منصور آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ فرمود: هرگاه روزی صبح و شام کردی در حالی که امامی از آل محمد ﷺ را نبینی پس هر که را پیشتر دوست می‌داشتی دوست بدار و با هر کس دشمنی داشته‌ای دشمن باش و از هر کس پیروی داشته‌ای پیروی کن، و هر صبح و شام منتظر فَرَج باش[3].

می‌گویم: این روایات به ما امر می‌کنند که در زمان غیبت از کسی که ادعای امامت یا بابیّت و نیابت خاصّه را داشته باشد پیروی نکنیم، تا اینکه خدای تعالی ولیّ مُنتَظَرش ـ عجل الله فرجه ـ را ظاهر گرداند، زیرا که فرمایش امام ﷺ: «پس هر که را پیشتر دوست می‌داشتی دوست بدار...» کنایه است از وجوب ترک محبّت و پیروی کسی که برای خود مرتبهٔ خاصّی از امامت یا نیابت خاصّه را در زمان غیبت تامّه اِدّعا کند، یعنی اگر کسی برای خودش مقام خاصّی اِدّعا کند از او پیروی مکن و دعوتش را برای هیچ کاری مپذیر. و

۱. کمال الدین، ۲ / ۳۴۸، باب ۳۳، ذیل ح ۳۷.
۲. اصول کافی، ۱ / ۳۴۲.
۳. الغیبة، نعمانی، ۸۱.

این است معنی تکذیب ادعای او، چنانکه بر اهل فهم که با شیوه‌های سخن آشنا هستند پوشیده نیست.

و از أحادیثی که در آنها بر قطع شدن سفارت در غیبت تامّه دلالت و اشاره‌ای هست، روایتی است که نعمانی ﷺ به سند خود از مفضّل بن عمر جعفی از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آورده که فرمود: صاحب این امر را دو غیبت خواهد بود. یکی از آن دو آنقدر طول می‌کشد تا بعضی [از مردم] گویند: مرده، و بعضی گویند: کشته شده، و بعضی گویند: مفقود شده، پس بر أمر او از اصحابش باقی نماند مگر تعداد اندکی، و بر جایگاهش اطلاع نیابد ـ از دوست و غیر دوست ـ مگر آن خدمتگذاری که کارش را بر عهده دارد[1]. نعمانی ﷺ گوید: و اگر دربارهٔ غیبت جز این حدیث روایت نمی‌شد، همین برای کسی که در آن تأمل کند کافی بود.

تتمّه‌ای پرسود: دانستی که این چهار شخصیّت یاد شده ـ رضی الله تعالی عنهم ـ به طور خاص از حضرت صاحب ـ عجل الله تعالی فرجه ـ در زمان غیبت نخستین نایب بوده‌اند، و شیعیان در امور خود به ایشان رجوع می‌نمودند، چون نزد آنها نیابت و وکالت ایشان از آن حضرت ثابت شده بود، و این به نصّ امام ﷺ برایشان ثبوت یافت، چنانکه در مورد عثمان بن سعید[2] و پسرش محمد که توسط امام هادی و امام عسکری ﷺ انجام شد. و در مورد ابوالقاسم حسین بن روح توسط محمد بن عثمان به أمر امام ﷺ انجام گشت، و حسین بن روح در مورد ابوالحسن علی بن محمّد سمری به أمر امام ﷺ وصایت داد، و از این نوّاب ﷺ معجزات بسیاری ظاهر شد، و آن معجزات در کُتُب غیبت ذکر گردیده است[3].

و سید بن طاووس در کتاب ربیع الشیعه تصریح کرده که معجزاتی از آنان ظاهر شده ـ چنانکه مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و همین طور دیگر علمای ما ﷺ ـ و بدون تردید وکالت و نیابت خاصّه جز با یکی از سه طریق ثابت نمی‌شود: یعنی؛ نصّ امام، یا نایب خاصّ او، یا آشکار شدن معجزه بر دست کسی که

---

۱. الغیبة، نعمانی، ۸۹.
۲. الغیبت، شیخ طوسی / ۲۴۲.
۳. الغیبت، شیخ طوسی / ۲۴۲.

نیابت خاصّه را ادّعا می‌کند. و هرگاه چنین نبود بسیاری از دنیاپرستان آن مقام را ادّعا می‌کردند. همچنان که برای عدّه‌ای این اتّفاق افتاد که دروغگوئیشان ثابت گشت و توقیع از سوی امام ﷺ مبنی بر لعنت و بیزاری از آنان صدور یافت. مانند: نصیری و نمیری و دیگران که اسمهایشان در کتب غیبت یاد آمده است. هر که مایل است به آن کتابها مراجعه کند.

و امّا در غیبت کبری دربِ وکالت و نیابت خاصّه بسته شد. ولی با نصوص پیغمبر و امامان ﷺ، و إجماع، و سیرهٔ متّصلهٔ قطعیّه، نیابت عامّه برای علمای عامل و فقهای ره یافته. حامیان دین، و راویان احادیث ائمهٔ طاهرین ﷺ ثابت گردیده است، پس بر عموم مؤمنین واجب است در آنچه از أمر دینشان نیاز دارند به آنان مراجعه نمایند.

و امّا روایاتی که دربارهٔ آنان وارد شده در کتب فقه و حدیث مذکور است، مانند فرمودهٔ پیغمبر اکرم ﷺ که سه بار گفت: بار خدایا خلفای مرا بیامرز» گفته شد: یا رسول الله خلفای تو کیانند؟ فرمود: آنان که پس از من می‌آیند و حدیث و سنّت مرا روایت کنند.

و در توقیع شریف آمده: «... و امّا حوادثی که واقع می‌شود پس در آنها به راویان حدیثمان مراجعه کنید که آنان حجّت من برشمایند و من حجّت خداوند بر ایشان»[1]. و احادیث دیگری که در جاهای خود آمده و ضبط شده‌اند.

دو نکته

در اینجا شایسته است دو نکته تذکر داده شوند:

اوّل: اینکه عده‌ای از علمای ما بر آنند که ولایت عامّه برای فقها در زمان غیبت ثابت است، یعنی تمام مناصب و تصرفاتی که برای امام ﷺ هست برای آنان نیز می‌باشد ـ مگر آنچه با دلیل خارج شده است ـ که به نظر ایشان نیابت عامّه ثابت است مگر آنچه با دلایل استثنا شده است. و عده‌ای دیگر آن را نفی کرده. و گفته‌اند: در مواردی که دلیل خاصی بر آن دلالت کند نیابت برای فقها ثابت است. مانند: فتوا

---

۱. کمال الدین، ۲ / ۴۸۴

دادن و حکم کردن بین مردم در مرافعات و غیر اینها که در جای خود ذکر گردیده. و حق همین است از جهت ضعیف بودن آنچه عدهٔ اوّل به آن تمسک جسته‌اند. چنانکه در فقه بیان کرده‌ایم.

دوّم: هرگاه یکی از افراد اهل مذهب ما برای خودش یا کس دیگری نیابت خاصّه از حضرت حجّت ـ عجل الله تعالی فرجه ـ را در زمان غیبت دوم آن حضرت ادعا کند، پس چنانچه بداند قطع شدن نیابت خاصّه در غیبت کبری از ضروریات مذهب است، و در این حال مدّعی نیابت خاصّه شود محکوم به کفر و ارتداد است، چونکه این کار مستلزم تکذیب شارع در بعضی از احکام آن است، و این بدون خلاف و اشکال کفر می‌باشد. و همین طور اگر آن را به سبب دلیل خاصّی مانند إجماع و اخبار بداند، و با اینکه این را می‌داند نیابت خاصّه را در این غیبت إدّعا کند. زیرا که اینجا نیز مستلزم تکذیب پیغمبر است. ولی اگر نداند که این از ضروریّات مذهب است، و از دلایل دیگر هم به آن یقین پیدا نکرد. و برای او شبهه‌ای پیش آمد که قطع شدن نیابت خاصّه را در غیبت کبری منکر شد و آن را برای خودش یا دیگری إدّعا کرد، بدون تردید گمراه است، مانند سایر أهل ضلالت و گمراهی، ولی ثبوت ارتداد و خروجش از اسلام به صِرف آن جای تأمل و مورد إشکال است، زیرا که در دلایل شرعی به ثبوت نرسیده اینکه انکار چیزی که نزد عموم مسلمین ضروری است سبب مستقلّی برای کفر و ارتداد باشد تا چه رسد به إنکار ضروری مذهب، بلکه در صورتی انکار ضروری موجب کفر است که مستلزم عدم تصدیق پیغمبر ﷺ در بعضی از آنچه آورده است باشد، از همین روی به مسلمانی اهل تسنّن حکم می‌شود با اینکه آنها چیزی را منکرند که به نظر ما ضروری است، و آن خلافت و جانشینی بلافصل امیرالمؤمنین ﷺ نسبت به پیغمبر اکرم ﷺ می‌باشد. فقیه بزرگوار و محقق عالیقدر مولانا مقدّس اردبیلی به این تفصیل قائل شده ـ بنابر آنچه از وی حکایت گردیده ـ و جمعی از فقها نیز این قول را پذیرفته‌اند. و عدهٔ دیگری از فقها قائل شده‌اند که إنکار ضروری اسلام سبب مستقلّی برای کفر است، مانند انکار یکی از شهادتین و امثال آن. اینان به اخباری استناد جسته‌اند که از دلالت بر مدّعای ایشان قاصر است، و تفصیل سخن به جای خود موکول می‌شود، و الله تعالی هو العالم.

هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان

اینکه از خدای عز و جل مسئلت نمایی که دیدار مولایمان صاحب الزمان عجل الله فرجه را در حال عافیت و ایمان به تو روزی فرماید. پس در اینجا دو مطلب مورد بررسی قرار می‌گیرد:

یکی: استحباب طلب نایل شدن به دیدار آن حضرت ﷺ در زمان ظهورش از خدای منّان.

دوّم: اینکه از خدای متعال مسئلت نمایی که آن دیدار را در حالی که عافیت و ایمان داشته باشی به تو روزی فرماید. و بر مطلب اوّل دلالت می‌کند آنچه در دعاهایی که امامان ﷺ به شیعیان تعلیم فرموده‌اند تا در زمان غیبت خوانده شود آمده، چنانکه در دعای عهدی که از امام صادق ﷺ روایت گردیده چنین می‌خوانیم: **اللَّـهُمَّ أَرِنِـي الطَّـلْعَةَ الرَّشيدَةَ وَالغُرَّةَ الحَميدَةَ**؛ بار خدایا آن طلعت رشید و آن چهرهٔ نازنین را به من بنمای...[1].

و در دعای عَمْری که از حضرت صاحب الأمر ﷺ روایت شده چنین آمده: **اللَّهُمَّ إنّي أسئَلُكَ أنْ تُرِيَنِي وَلِيَّ أمْرِكَ ظاهِراً نافِذَ الأمْرِ**[2]؛ بار خدایا از تو مسئلت دارم که ولیّ امرت را به من بنمایی در حالی که فرمانش نافذ باشد... .

و دعاهای دیگری که ذکر آنها موجب طولانی شدن سخن می‌شود، اضافه بر اینکه این أمر از لوازم محبّت و ایمان است، زیرا که هر دوستی اشتیاق دارد که در هر لحظه دوست و حبیب خویش را ببیند، و در این راه به هر چه در توان دارد توسّل می‌جوید، و از جملهٔ آن وسایل دعا و مسئلت است که کلید هر خیر و برکت و وسیلهٔ رسیدن به هر مهم و حاجت می‌باشد.

و نیز بر مطلب مورد بحث دلالت می‌کند تمام دلایلی که دعا برای تعجیل فَرج و ظهور آن حضرت ﷺ را أمر می‌کنند، چون دعا کردن به اینکه خداوند دیدارش را در حالی به تو روزی فرماید که در هنگام ظهورش زنده باشی متضمن دعا برای تعجیل فرَج و ظهورش

۱. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.

۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۹۰.

هست، پس دلایلی که بر تأکید و رُجحان آن دلالت دارند شامل این هم می‌شوند. و بر مطلب دوّم دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ﷺ به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آورده که فرمود: هرگاه کسی از شما تمنّای [دیدن] قائم ﷺ را داشت، پس آرزویش چنین باشد که در عافیت آن جناب را ببیند، زیرا که خداوند حضرت محمد ﷺ را رحمت فرستاد و آمدن قائم ﷺ نقمت خواهد بود[1].

می‌گویم: توضیح مطلب اینکه خداوند پیغمبرش را امر ننمود که از کافران و ظالمین انتقام بگیرد ـ در صورتی که آنها شروع به جنگ نمی‌کردند ـ بلکه آن حضرت را برای عالمیان رحمت فرستاد، و خطاب به او فرمود: ﴿فَمَهِّلِ الكافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيداً﴾[2]؛ پس [ای رسول] اندکی کافران را مهلت ده. که انتقام را تا زمان ظهور حضرت قائم ﷺ به تأخیر انداخت، و هر چه جبرئیل می‌آمد پیغمبر ﷺ را به مدارا کردن با مردم دستور می‌داد، ولی حضرت قائم ﷺ مأمور به انتقام گرفتن است تا هر قومی را به آنچه می‌کرده‌اند کیفر دهد. بنابراین هر کس دوران آن جناب را ببیند چنین نیست که دیدن آن حضرت برایش رحمت و بشارت باشد، بلکه برای بیشتر مردم نقمت و عذاب خواهد بود. چنانکه خدای عز و جل فرماید: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ العَذَابِ الأَدْنَى دُونَ العَذَابِ الأَكْبَرِ﴾[3]؛ و از عذاب نزدیکتر آنان را بچشانیم غیر از آن عذاب بزرگتر [قیامت]. و آیات و روایات در این باره بسیار است، و چون در آخر الزمان محنتها و بلیّات بسیار زیاد است و مردم در معرض و لغزشگاه آنها قرار دارند، امامان ﷺ به شیعیانشان امر فرموده‌اند که عافیت و سلامتی از آنها را از خدای عز و جل درخواست دارند، و در حال عافیت و سلامتی و تسلیم بودن؛ به دیدار امام منتظَر خود نایل گردند، تا به لقای آن جناب متنعم و خرسند شوند، و در سایهٔ عنایت او ایمن باشند. و در شمار منحرفان شکّاک و یا تغییر و تبدیل کنندگان دین و کسانی که بر آنها [از سوی خداوند] غضب شده و گمراهان، قرار نگیرند. که حضرت قائم ﷺ از آنها انتقام می‌گیرد و آنان را از دم شمشیر می‌گذراند. و عاقبت کارشان

---

۱. روضة الکافی، ۲۳۳، ح ۳۰۶
۲. سورهٔ طارق آیه ۱۷
۳. سورهٔ سجده آیه ۲۱

منزلگاه هلاکت جهنم است که به آن جایگاه بد خواهند افتاد.

تذکر: و بدان که کامیابی به لقای آن حضرت برای مسئلت کنندگان و طالبین آن در زمان ظهورش ممکن است بر یکی از دو وجه انجام گردد: یکی: اینکه خداوند متعال ظهورش را نزدیک گرداند، پس آن مسئلت کننده به لقایش برسد.

دوّم: اینکه مسئلت کننده پیش از ظهور وفات یابد، پس خدای عز و جل او را در زمان ظهور حضرت قائم ﷺ زنده گرداند، تا به لقای آن جناب نایل آید از جهت اجابت دعای او و پاداش امید او. چنانکه در دعای عهدی که از امام صادق ﷺ روایت شده این معنی آمده، ما دعای مزبور را در أمر سی و چهارم یاد آوردیم.

تتمّه‌ای پرسود: همانطور که مستحب است نایل شدن به دیدن آن حضرت در زمان ظهورش را طلب نماید، همچنین مستحب است لقای آن جناب در خواب یا بیداری در زمان غیبتش را مسئلت نماید، و دلیل بر این از چند وجه است:

وجه اوّل: تمام آنچه بر استحباب دعا کردن برای هر کار مشروعی دلالت دارد، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ٱدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾[1]؛ و پروردگار شما فرمود مرا [با خلوص دل] بخوانید شما را إجابت کنم. و فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَٱسْـَٔلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾[2]؛ و [هر چه خواهید] از فضل خدا مسئلت نمایید. ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾[3]؛ و چون بندگان من از [دور و نزدیکی] من از تو بپرسند پس [بدانند که] من نزدیکم دعای هر که مرا بخواند را إجابت نمایم.

و روایات در این باره متواتر است، از جمله:

۱ ـ از امام صادق ﷺ است که فرمود: دعا همان عبادت است[4] که خدای عز و جل فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾[5]؛ همانا آنان که از عبادت من تکبّر ورزند سرافکنده به جهنم خواهد افتاد.

---

۱. سوره مؤمن، آیه ۶۰.
۲. سوره نساء، آیه ۳۲.
۳. سوره بقره، آیه ۱۸۶.
۴. اصول کافی، ۲ / ۴۶۷.
۵. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۲ ـ و از آن حضرت ﷺ است که فرمود: دعا مخزن عبادت است همچنان که ابر مخزن باران است[1].

۳ ـ و نیز از آن جناب آمده که فرمود: خداوند را بسیار دعا کنید که خداوند از بندگان مؤمنش دوست می‌دارد که او را دعا کنند، و به بندگان مؤمن خود استجابت را وعده فرموده و خداوند دعای مؤمنین را روز قیامت عملی برای آنها [محسوب] خواهد کرد که در خیر آنها می‌افزاید.

۴ ـ و در حدیث دیگری از آن حضرت است که: پس دعا بسیار کن که کلید هر رحمت و پیروزی هر حاجت است، و آنچه نزد خدای عز و جل است جز به وسیلهٔ دعا به دست نیاید. و همانا هیچ دری بسیار کوبیده نشود مگر اینکه به گشایش برای کوبنده‌اش نزدیک گردد[2].

۵ ـ و از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که فرمود: هر مسلمانی خدای تعالی را دعا کند به دعایی که قطع رحم و گناه آوردن در آن نباشد، خداوند به سبب آن یکی از سه چیز را به او دهد: یا دعایش را به زودی مستجاب فرماید. و یا آن را برای آخرتش ذخیره فرماید، یا مانند آن را از بدی از او دور سازد[3].

۶ ـ و از آن حضرت ﷺ آمده که فرمود: دعا مغز عبادت است، و هیچ مؤمنی خداوند را نخواند مگر اینکه مستجاب فرماید، پس یا به زودی آن را در دنیا برایش تعجیل می‌کند، و یا برایش به آخرت تأخیر می‌اندازد، و یا به مقدار دعایش از گناهانش می‌آمرزد به شرط آنکه به گناهی دعا نکند[4].

۷ ـ و از آن حضرت ﷺ روایت شده که فرمود: عاجزترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد، و بخیل‌ترین مردم کسی است که از سلام کردن بُخل ورزد[5].

۸ ـ و از امیرالمؤمنین ﷺ است که فرمود: خداوند چنین نکند که درب دعا را [بر

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۴۷۱.

۲. اصول کافی، ۲ / ۴۷۰.

۳. بحار الانوار، ۹۳ / ۲۹۴، ح ۲۳.

۴. بحار الانوار، ۹۳ / ۳۰۲، ح ۳۹.

۵. بحار الانوار، ۹۳ / ۳۰۲.

کسی] بگشاید و درب اجابت را بر او ببندد.

۹ ـ و از امام صادق ﷺ روایت آمده که فرمود: بر شما باد دعا کردن که چیزی نخواهید یافت که در تقرب جستن به خداوند مثل آن باشد[۱].

۱۰ ـ و از امیرالمؤمنین ﷺ است که فرمود: محبوب‌ترین اعمال نزد خدای عز و جل در زمین دعا است. و بهترین عبادت عفاف است[۲].

۱۱ ـ و از فضیل بن عثمان روایت شده که گفت: به حضرت امام صادق ﷺ عرضه داشتم: مرا سفارشی فرمای، فرمود: تو را سفارش می‌کنم به تقوی و خداترسی، و راستگویی، و آدای امانت، و خوش رفتاری با مصاحِب خویش، و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن بر تو باد دعا کردن. و چیزی تو را از درخواست کردن از پروردگارت باز ندارد. و نگویی: این چیزی است که عطا نخواهم شد. و دعا کن که خداوند آنچه را بخواهد انجام می‌دهد.

و اخبار دیگری که در کتابهای علمای بزرگوارمان روایت شده است. و حاصل سخن اینکه: تشرُّف به دیدار امام ﷺ امری است ممکن و مشروع، و هر أمر ممکن مشروعی مستحب است برایش دعا شود. نتیجه اینکه: دعا کردن برای تشرُّف به دیدار آن حضرت ـ سلام الله تعالی علیه ـ مستحب می‌باشد. کُبرای این قضیّه: به کتاب و سنّت و إجماع و عقل ثابت است، و از کتاب و سنّت آنچه یاد آوردیم بسنده است. و إجماع برای کسی که خُبرگی و اُنسی با کتابهای علما و سیرهٔ مسلمین داشته باشد معلوم است، بلکه می‌توان ادّعا کرد که استحباب دعا از ضروریات دین است. و عقل حکم می‌کند به اینکه خوب است بنده مطالب و خواسته‌هایش را از پروردگار عالمیان مسئلت نماید.

و امّا صغرای مطلب ـ یعنی امکان تشرّف به دیدار امام منتظَر ـ عجل الله تعالی فرجه و مشروع بودن طلب آن برای اهل ایمان و یقین ثابت است. و قویترین دلیل بر امکان آن وقوع و تحقق یافتنش برای بسیاری از صُلَحا و کسانی است که خداوند خیر دنیا و دین را برایشان خواسته، و درخواست آن در چندین دعا و زیارتی که علمای صالح گذشتهٔ ما در

۱. بحار الانوار، ۹۳، ۳۰۲.
۲. بحار الانوار، ۹۳/ ۲۹۵

کتابهایشان یاد کرده‌اند آمده، چنانکه در دعایی که توسط عَمْری از آن حضرت روایت شده چنین آمده: «و ما را از کسانی قرار ده که دیده‌شان به دیدارش روشن گردد»[1].

و در دعای عهد می‌خوانیم: «و دیده‌ام را به سرمهٔ یک نگاه به او روشن ساز»[2].

و در دعای ندبه است که: «و [ای خدا] سرور این بندهٔ کوچکت را به وی بنمایان ای شدید القوی». و دعایی که پس از سلام بر آن حضرت در سرداب مبارک مروی است آمده: «و چهره‌اش را به ما بنمای». و غیر اینها که در جای خود ذکر گردیده، و اینکه تمام اینها را حمل کنیم بر آنکه منظور درخواست دیدن آن جناب فقط در زمان ظهورش می‌باشد شاهد و داعی بر آن نیست. و در بعضی از اخبار است که آن حضرت ﷺ در میان مردم آمد و شد می‌کند. پس او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند. و برای من و بعضی از اخیار، بعضی از أسرار اتّفاق افتاده است.

و از جمله اخباری که به آنها اشاره کردم روایتی است که کلینی ﷺ در اصول کافی به سند صحیح عالی از سدیر صیرفی[3] آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق ﷺ می‌فرمود: همانا در صاحب این أمر شباهتی به یوسف ﷺ هست. گوید: عرضه داشتم: گویی از زندگانی و غیبت او یاد می‌کنی؟ آن حضرت ـ علیه الصلاة و السلام ـ به من فرمود: و چه چیز آن را انکار می‌کنند این افراد شبیه خوک؟ به درستی که برادران یوسف أسباط و پیغمبرزاده بودند، با یوسف تجارت کردند، و خرید و فروش نمودند، و با او سخن گفتند و حال آنکه برادرانش بودند و او برادرشان بود او را نشناختند، تا اینکه خودش گفت: من یوسفم و این برادر من است. پس چه انکار می‌دارد این امّت ملعون اینکه خداوند عز و جل با حجت خود در وقتی از اوقات همان کند که با یوسف کرد؟ به درستی که یوسف پادشاهی مصر را داشت و بین او و پدرش مسافت هیجده روز راه بود، پس اگر یوسف

---

۱. کمال الدین، ۵۱۳.

۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.

۳. سند حدیث: علی بن ابراهیم از محمد بن الحسین از ابن ابی‌نجران از فضالة بن ایوب از سدیر صیرفی می‌باشد. می‌گویم: روات حدیث همگی ثقهٔ جلیل القدر هستند و محمد بن الحسین همان محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب می‌باشد، و ابن ابی‌نجران همان عبدالرحمن است، و فضاله را گویند از اصحاب إجماع است. دربارهٔ سُدیر مدح خوبی روایت آمده، و او روایات بسیار دارد، و درباره‌اش گفته‌اند: مخلص بوده است. (مؤلف).

می‌خواست پدر را [از احوال خود] خبر دهد می‌توانست. همانا یعقوب و فرزندانش هنگامی که مژده یافتند آن مسافت را تا مصر نُه روزه پیمودند. پس این امت چرا انکار می‌دارد که خدای عز و جل با حجّت خود چنان کند که با یوسف کرد. اینکه در بازارهایشان راه برود و بر فرشهایشان قدم بگذارد تا آنگاه که خداوند در آن [جریان] به او اذن دهد. همچنان که به یوسف اذن داد که گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسف هستم[1].

و نعمانی به سند خود از سُدیر آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق ﷺ می‌فرمود: همانا در صاحب این أمر سنّتی از یوسف هست. راوی گوید: عرضه داشتم: گویی ما را از غیبت یا حیرتی خبر می‌دهید؟ فرمود: چه انکار می‌کنند این خلق ملعون خوک صفت از این أمر؟ همانا برادران یوسف افراد عاقل و چیز فهم بودند بر یوسف وارد شدند و با او سخن گفتند و با او معامله کردند و رفت و آمد نمودند و او برادر آنان بود با وجود این تا خودش را به آنان معرفی نکرد او را نشناختند و وقتی گفت من یوسف هستم او را شناختند. بنابراین امّت سرگردان چه انکار می‌کنند که خداوند عز و جل در وقتی از اوقات بخواهد حجّت خودش را بر آنان مخفی بدارد. یوسف پادشاهی مصر را داشت و فاصله بین او و پدرش هیجده روز راه بود. اگر خداوند می‌خواست جای او را به پدرش بفهماند می‌توانست. پس چه انکار می‌کند این امت که خداوند با حجت خویش همان کند که با یوسف کرد. و اینکه صاحب مظلوم شما که حقّش انکار شده صاحب این أمر در میان آنها آمد و شد کند. و در بازارهایشان راه برود. و بر فرشهایشان پا بگذارد. ولی او را نشناسند؟ تا هنگامی که خداوند او را اذن دهد که خودش را معرفی کند. چنانکه به یوسف اجازه داد. وقتی که برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: من همان یوسفم[2].

می‌گویم: ای مؤمنِ صاحب یقین در این حدیث شریف تأمّل و تدبّر کن. و تعریض و انکار امام ﷺ نسبت به کسی که پندارد امامِ عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ در میان مردم آمد و شد نمی‌کند و او را نمی‌بینند را ملاحظه بنمای. و اینکه از این جهت آن حضرت را

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۳۶
۲. غیبت نعمانی، ۸۴

به یوسف صدّیق تشبیه نموده است، و در این حدیث و حدیث پیشین کفایت و تصدیقی برای اهل ایمان و تحقیق است. و در روایات چیزی را نیافته‌ام که گمان منافات با آنچه یاد کردیم در آن برود مگر دو حدیث که منافات نداشتنشان را با آنچه که گفته شد توضیح می‌دهیم:

یکی: فرمودهٔ آن حضرت در توقیع شریف که پیشتر آوردیم: **فَمَنْ ادّعی المُشَاهَدَةَ قَبْلَ السفیانی و الصَّیحَةِ فهوَ کَذّابٌ**؛ پس هر کس ادعای مشاهده کند پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ آسمانی پس او دروغگو است... که در أمر گذشته بیان داشتیم: این عبارت با آنچه یاد کردیم منافاتی ندارد.

دوّم: آنچه در مزار بحار از بعضی از کتب مزار به سند خود از احمد بن ابراهیم آمده که گفت: به ابوجعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدن مولایمان ؑ بیان داشتم، به من فرمود: با شوق مایلی که او را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند شوق تو را سپاس گوید و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند، ای ابوعبدالله تقاضا مکن که او را ببینی زیرا که ایّام غیبت به او مشتاق هستی و نخواه که با او همراه شوی که این از کارهای بزرگ خداوند است، و تسلیم بودن به آن اولی است، ولی به سوی او به وسیلهٔ زیارت توجه کن...[1].

می‌گویم: در این حدیث نسبت به آنچه یاد کردیم منافاتی نیست.

اوّل: اینکه چون جناب محمد بن عثمان برای او دعا کرد به اینکه: «و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند». و اگر این أمر غیر ممکن بود یا خواستنش نامشروع بود برایش چنین دعایی نمی‌کرد.

دوم: اینکه چون این سؤال و جواب در زمان غیبت اوّل (غیبت صغری) انجام شده، و در آن زمان برای بسیاری از اهل ایمان دیدن و لقای آن حضرت ؑ اتفاق افتاده، از سُفرای آن حضرت و غیر آنها، چنانکه از اخبار ظاهر می‌شود، و در روایات چیزی که بر نفی مشاهده به طور مطلق در زمان غیبت صغری باشد ندیده‌ایم.

سوّم: اینکه احتمال می‌رود در آن وقت به خصوص، مانعی بوده به خاطر ملاحظهٔ آن

---

۱. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۹۷، باب ۷.

شخص که صلاح نبوده کسی به دیدار آن حضرت مشرّف شود، و نظیر این معنی در منع وکلا از یاد کردن آن حضرت در روایت آمده. چنانکه در اصول کافی از حسین بن الحسن علوی است که گفت: یکی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به وی گفت: اینک او [یعنی امام عصر عجل الله تعالی فرجه] اموال مردم را [از باب حقوق] جمع می‌کند و برای او وکلایی هست ـ و وکلای آن حضرت را در نواحی مختلف نام بردند ـ و این را به عبیدالله بن سلیمان وزیر گزارش دادند. پس وزیر همت گماشت که وکلا را بگیرد. سلطان گفت: جستجو کنید ببینید این مرد [یعنی حضرت ﷺ] در کجاست که این جریان بزرگی است. عبیدالله بن سلیمان گفت: همهٔ وکلا را دستگیر می‌کنیم. سلطان گفت: نه، بلکه با اشخاص ناشناسی برای جاسوسی نزد آنان پولهایی بفرستید، پس هر کدام از آنان چیزی گرفت دستگیر شود. راوی گوید: پس [از سوی حضرت قائم ﷺ] نامه آمد که به تمامی وکلا دستور دهند از کسی چیزی نگیرند و از پذیرفتن آن خودداری کنند و جریان [حضرت صاحب الأمر ﷺ] را تجاهُل نمایند. پس شخص ناشناسی برای جاسوسی نزد محمد بن احمد رفت و با او خلوت کرد و گفت: پولی نزدم هست که می‌خواهم آن را برسانم. محمد به او گفت: اشتباه کرده‌ای. من از این مطلب چیزی نمی‌دانم، پس هر چه ملاطفت کرد محمد تجاهل نمود. و جاسوسها را همه جا پراکندند و همهٔ وکلا از پذیرفتن چیزی امتناع ورزیدند، به جهت آن دستوری که از پیش به ایشان رسیده بود[1].

چهارم: اینکه برای هیچ کس ممکن نیست به دیدن آن جناب مشرَّف شود مگر به اجازهٔ حضرتش. و شاید منع کردن ابوجعفر از جهت اجازه ندادن امام ﷺ به او برای تشرُّف یافتن آن شخص بوده، یا به خاطر اینکه این سرّ را تحمُّل نداشته و توان رازداری در او نبوده و خبر را منتشر می‌ساخته، و یا به سببهای دیگر.

مؤیّد این وجه است آنچه در اصول کافی از علی بن محمد از ابوعبدالله صالحی آمده که گفت: پس از وفات حضرت ابومحمد امام عسکری ﷺ اصحاب ما از من خواستند که دربارهٔ اسم و جای امام ﷺ بپرسم. پس جواب صدور یافت که: «اگر آنها را بر اسم دلالت

---

۱. اصول کافی، ۵۲۵/۱، ح ۳۰.

کنی آن را شایع می‌سازند و چنانچه جای را بشناسند آن را نشان خواهند داد»[1].

پنجم: شاید آن شخص می‌خواسته با آن حضرت ﷺ مصاحبت کند و ملازم خدمت آن جناب شود به گونهٔ اصحاب سایر ائمه ﷺ، و این در هر دو غیبت ممنوع بوده است. و شیخ ابوجعفر این جهت را از او فهمیده بود، لذا گفت: و درخواست مکن که با او همراه شوی.

و مؤیّد این وجه است آنچه کلینی ﷺ در خبر صحیحی از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: قائم ﷺ را دو غیبت است، یکی کوتاه، و دیگری طولانی، در غیبت اوّل کسی جایش را نمی‌داند مگر خواص شیعیانش، و در دیگری جایش را ندانند مگر خواصّ خدمتگزارانش[2].

در أمر گذشته نیز مؤیّد این وجه گذشت.

وجه دوّم: اینکه نگاه کردن به چهرهٔ نورانیش عبادت است، و توفیق خواستن برای عبادت نیز عبادت است، بنابراین درخواست توفیق برای دیدن روی آن حضرت عبادت می‌باشد، و هر یک از دو مقدّمهٔ این مطلب آنقدر واضح است که نیازی به دلیل و برهان ندارد، بلکه شاهد بر مقدّمهٔ اوّل روایتی است که در مجالس شیخ صدوق از مولایمان حضرت رضا ﷺ آمده که فرمودند: «نگاه کردن به ذریّهٔ پیغمبر ﷺ عبادت است امام باشد یا غیر امام»[3]. و شاهد بر مقدّمهٔ دوم دعاهایی است که از امامان ﷺ رسیده و توفیق عبادت از خدا خواستن را دستور فرموده‌اند.

وجه سوم: فرمودهٔ امام ﷺ در دعای عهد و غیر آن که: **اللّٰهُمَّ أَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الغُرَّةَ الحَمِيدَةَ وَ اكْحُلْ ناظِرِی بنظرَةٍ مِنّی إِلَيهِ...** . که اطلاق آن عمومیّت دارد و شامل زمان غیبت و حضور آن حضرت ﷺ هر دو می‌شود، چنانکه بر کسی که دلش به نور او روشن است پوشیده نیست.

وجه چهارم: محتوای آنچه در فضیلت خواندن سورهٔ بنی اسرائیل(=إسراء) در شبهای

---

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۳۳.
۲. اصول کافی، ۱ / ۳۴۰.
۳. أمالی، ۱۷۶.

جمعه وارد شده است. چنانکه در تفسیر برهان از عیاشی و صدوق به سندهایشان از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: هر کس سورهٔ بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند نمیرد تا اینکه قائم ﷺ را دریابد و از اصحابش خواهد بود[1].

و محتوای آنچه در فضیلت خواندن دعای عهد که در بحار روایت شده از کتاب الاختیار سیّد ابن الباقی از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: هر کس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند امام: م‌ح‌م‌د بن الحسن ـ علیه و علی آبائه السلام ـ را در بیداری یا خواب خواهد دید...[2].

ما این دعا را در اول بخش ششم آوردیم. و فحوای آنچه در مکارم الاخلاق روایت آمده در فضیلت خواندن دعای: **اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقُ المصَدَّقُ**... . پس از هر نماز واجب، و مواظبت بر این دعا که به دیدار حضرت صاحب الأمر ـ عجل الله فرجه الشریف ـ مشرّف خواهد شد[3].

این را نیز در بخش ششم کتاب آوردیم. توجیه استدلال اینکه اخبار یاد شده به طور ضمنی دلالت دارند بر اینکه درخواست تشرّف به لقای آن حضرت ﷺ نزد خداوند متعال امری پسندیده و محبوب است. و امامان ﷺ به آن فرا خوانده‌اند تا جایی که دست‌یابی به دیدار آن جناب برای کسی که بعضی از عبادات را بجای آورد ثواب قرار داده شده است.

وجه پنجم: آنچه علّامهٔ طباطبائی سیّد مهدی نجفی مشهور به بحر العلوم به نظم آورده، در اموری که غسل کردن برای آنها مستحب است در الدرّةُ النَّجفيّة خود چنین گوید:

وَ رُؤيَةِ الإمَامِ في المَنَامِ ... لِدَرْكِ مَا يُقْصَدُ مِنْ مَرَامِ

و [به منظور] دیدن امام در خواب. برای آنچه از مقاصد خواسته می‌شود. که اگر درخواست دیدن امام ﷺ امر مستحب مطلوبی نبود غسل کردن برای آن کار مستحبّ راجحی نبود، چون مخفی نیست که استحباب غسل به خاطر رجحان داشتن چیزی است که برایش غسل می‌شود. و این با توجه به سایر موارد آن ظاهر و معلوم است.

---

۱. تفسیر البرهان، ۲ / ۳۸۹.

۲. بحار الانوار، ۸۶ / ۶۱.

۳. مکارم الاخلاق، ۲۸۴، چاپ بیروت

وجه ششم: اینکه طلب کردن لقای آن جناب از روی محبّت و اشتیاق نسبت به او و محبوب شدن نزد اوست، و بدون تردید اظهار دوستی و محبّت به آن حضرت از بهترین و مهمترین عبادات می‌باشد، زیرا که این از آثار و نشانه‌های ولایت است، پس هر قدر که محبت شدیدتر و تمامتر باشد اشتیاق به دیدار محبوب بیشتر و عظیم‌تر می‌شود. و در همین بخش از کتاب مطالبی که بر این مقصود دلالت دارد و مایهٔ تذکر خردمندان است گذشت.

وجه هفتم: آنچه در کتاب جنّة المأوی اثر عالم محدث نوری ﷺ به نقل از کتاب الإختصاص شیخ مفید از ابوالمغرا[1] از امام موسی بن جعفر ﷺ روایت آمده که گوید: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: **مَنْ كانَتْ لَهُ الیٰ اللهِ حاجَةٌ وَ ارادَ أنْ یرانَا وَ أنْ یَعْرِفَ مَوضِعَهُ فَلْیَغْتَسِلْ ثَلاثَ لَیالٍ یُنَاجی بنا فَإنَّهُ یَرَانَا وَ یُغْفَرُ لَهُ بِنَا وَ لَا یخفیٰ عَلَیهِ موضِعُهُ...**؛ هر کس به سوی خداوند حاجتی دارد و می‌خواهد ما را ببیند و منزلگاه خودش را [در آخرت] بداند، پس سه شب غسل کند در حالی که به وسیلهٔ ما [به درگاه الهی] مناجات نماید که همانا ما را خواهد دید و آمرزیده خواهد شد و جایگاهش بر او پوشیده نمی‌ماند[2].

محدّث نوری پس از ذکر این حدیث گفته: این که حضرت فرموده: «یناجی بنا» یعنی با خدای تعالی به وسیلهٔ ما مناجات و رازگویی کند، و به درگاه او به ما توسّل بَرد که خداوند ما را به او بنمایاند، و منزلت خودش را نزد ما می‌شناسد. و به قولی: یعنی به دیدار ما اهتمام ورزد، و در فکر ما و محبّت ما باشد، که ایشان ﷺ را خواهد دید، یا به معنی این است که: این را از ما بخواهد.

می‌گویم: احتمال قوی می‌رود که منظور از فرمایش امام ﷺ: «یناجی بنا» این باشد که شخص مؤمن با امام زمانش راز دل گوید و حال و وضع خویش را برایش یاد و اندوه و شکایتش را بازگو نماید، و حوائج و آرزوهایش را عرضه کند، و از آن جناب استدعا دارد که نسبت به حوائج و خواسته‌هایش عنایت و اهتمام ورزد، همچنان که با پروردگار و خدای خویش چنین مناجات می‌کند، زیرا که امام او سخنش را می‌شنود و او را می‌بیند،

---

۱. ابوالمغرا ـ به میم و غین و راء ـ نام حمید بن المثنی کوفی عربی عجلی است. وی ثقهٔ جلیل القدر بوده و دارای کتاب است.
۲. جنة المأوی، الفائدة الثانیة. و در بحار الانوار، ۵۳/۳۲۸.

چون امام است آنکه خدای تعالی او را فریادرس هر که به او پناه برد و او را بخواهد و پناهگاه هر کس که به او اِلتجا کند و او را بخواند و یاری کنندهٔ هر کس از او مدد بخواهد و مناجات کند قرار داده است. پس «یناجی بنا» به معنی: «یناجینا» می‌باشد، و نظیرش در حدیثی است که در أمر آینده خواهد آمد: «أنْ یُنَادی بِهِم الباری» که به معنی: «ینادیهم» می‌باشد.

و در دعای روز عاشورا می‌خوانیم: **وَ جَعَلَنا و اِیّاکُمْ مِنَ الطّالبینَ بِثَارِهِ**؛ یعنی «من طالبی ثارِهِ»؛ و خداوند ما و شما را از خونخواهان او(امام حسین ﷺ) قرار دهد[1]. و نظیر این تعبیر بسیار است چنانکه بر اهل فن پوشیده نیست و شاهد بر آنچه یادکردیم سیّد أجلّ علی بن طاووس در کتاب کشف المحجّه به نقل از کتاب الرّسائل محمد بن یعقوب کلینی ﷺ از کسی که نامش را برده آورده است که گفت: به حضرت ابوالحسن ﷺ نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همانگونه که دوست دارد با پروردگارش باز گوید، پس آن حضرت ﷺ در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لبهایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید[2].

و بنابر آنچه یاد آوردیم باء در فرمودهٔ امام ﷺ: «یناجی بِنا» زاید است برای تقویت و تأیید سخن، و یا از جهت ملابسه و اِلصاق مجازی، در آن تدبُّر کن.

وجه هشتم: عمل صالحین از علما و غیر علما است، که شیوهٔ آنها بوده و هست اینکه تشرُّف به دیدار آن حضرت ﷺ را از قدیم الأیّام درخواست می‌کرده‌اند، به طوری که جمعی از آنان چهل شب جمعه در مسجد کوفه و یا چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله مانده و تضرّع و زاری و عبادت می‌نموده‌اند تا به این رستگاری بزرگ نایل شوند. و رستگاری به لقای آن جناب برای بسیاری از صلحا اتفاق افتاده، و ماجراهایشان در کتابهایی از قبیل بحار[3] النجم الثاقب و دار السلام عراقی و غیر آنها یاد شده است. و من

---

۱. مصباح شیخ کفعمی، ۴۸۲.

۲. کشف المحجّة، ۱۵۴.

۳. بحار الانوار، ۱/۵۲.

از افراد مورد اطمینان وقایعی را شنیده‌ام که در آن کتابها یاد نشده، اکنون خصوصیات و چگونگیهای آن وقایع در ذهنم نیست تا آنها را در اینجا بیاورم.

حاصل اینکه تشرّف یافتن به دیدار آن بزرگوار در زمان غیبت امری است که ممکن است برای بسیاری از عوام و خواص مردم اتفاق افتاده، و به همین پاسخ داده می‌شود به بعضی از اهل شبهه از عامّه و غیر آنها که بر فرقهٔ امامیّه اعتراض می‌کنند که: در وجود امام غایب از نظر چه فایده‌ای هست؟ و نیز در جواب آنها گفته می‌شود: فواید وجود امام ﷺ در آنچه با مشاهده و ظهورش استفاده می‌شود منحصر نیست، بلکه فواید وجود مبارک او بسیار است هر چند که غایب باشد، و آن فواید به همهٔ خلایق می‌رسد، از همین روی در چندین روایت آن حضرت تشبیه شده به خورشید در وقتی که زیر ابر باشد، مؤلّف سروده:

هُوَ العَلَمُ الهادِی بِإشراق نورِهِ — وَ إنْ غابَ عن عینی کوقت ظُهورِهِ
أَلَمْ تَرَ اَنَّ الشمسَ یُنْشَرُ ضَوْءُها — إذا کانَ تحتَ الغَیم حِینَ عبورِهِ

اوست آن آیتی که با إشراق نورش هدایتگر است، هر چند که همچون وقت ظهورش از چشمانم غایب است. آیا نمی‌بینی که چگونه شعاع خورشید همه جا پراکنده می‌شود، در آن موقع که هنگام عبور زیر ابر واقع گردد.

و ما ـ ان شاء الله تعالی شأنه ـ در خاتمهٔ کتاب وجوه بسیاری را در تشبیه مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبتش به خورشید هنگامی که پشت ابر باشد خواهیم آورد که خدای تعالی به برکت اولیای خویش به ما الهام فرموده است. و عدّه‌ای از علمای ما در کتابهای خود تصریح کرده‌اند به اینکه تشرّف یافتن به دیدار حضرت حجّت ﷺ در زمان غیبت ممتنع نیست، و به اینکه این توفیق برای بسیاری از مؤمنین حاصل گردیده است.

سیّد مرتضی ـ رضی الله تعالی عنه ـ در کتاب الغیبة گوید: «اگر گفته شود: چه فرق است بین اینکه امام ﷺ وجود داشته باشد، ولی غائب باشد؛ و کسی به نزد او نرسد و بشری از وی نفعی نبرد، و بین اینکه اصلاً وجود نداشته باشد. و به اصطلاح (معدوم) باشد، و آیا روا نیست که در نیستی بماند تا هنگامی که خدای می‌داند که رعیّت نسبت به او تمکین کنند و

از او ببذیرند ـ چنانکه جایز می‌دانید که او را مستور و غائب گرداند تا وقتی که اطاعت و تمکین مردم را نسبت به او بداند که در آن موقع او را آشکار سازد؟ در جواب گفته می‌شود: اولاً: ما جایز و ممکن می‌دانیم که عدّهٔ کثیری از اولیا و دوستانش و معتقدان به امامتش به خدمتش برسند، و از فیض وجودش نفع برند. و کسانی هم که از دوستان و شیعیان آن جناب به خدمتش نمی‌رسند، همان نفع را می‌برند که در تکلیف هست...».

و سید رضی الدین علی بن طاووس ﷺ در کتاب کشف المحجّة خطاب به پسرش گوید: «و راه به سوی امام تو ﷺ برای هر کس که خداوند ـ جلّ جلاله ـ عنایت و احسان نسبت به او را می‌خواهد باز است»[1].

و از جمله علمایی که به این معنی تصریح کرده‌اند علّامهٔ مجلسی و بحر العلوم و محقق کاظمی و شیخ طوسی و علمای برجستهٔ دیگری می‌باشند. پس با آنچه از برکت اولیای خدای ﷺ برایتان آوردیم معلوم شد که دیدن آن حضرت ﷺ در بیداری و خواب در زمان غیبت کبری امکان دارد، و درخواست کردن این أمر از خدای قادر منّان مستحب است، که اوست توفیق دهنده.

هفتاد و سوم: إقتدا کردن و تأسّی جستن به اخلاق و أعمال آن حضرت ﷺ

پیروی کردن از آن جناب و الگو قرار دادن او در اخلاق و أعمال در آنچه مؤمن به حسب حال خود می‌تواند انجام دهد، معنی تشیّع و حقیقت مأموم بودن همین است، و کمال ایمان و تمامیّت موالات امام و همراهی با او در روز قیامت و مجاورت با حضرتش در بهشت با این کار انجام می‌شود. چنانکه در نامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ به عثمان بن حنیف فرماندار بصره از سوی آن حضرت چنین آمده: توجه کنید که هر مأمومی را امامی [و هر رهروی را راهبری است] که به او إقتدا می‌کند و از نور علمش برخوردار می‌گردد...[2].

---

۱ کشف المحجّة، ۱۵۴.

۲ نهج البلاغه، بخش نامه‌ها.

و در روضهٔ کافی از حضرت زین العابدین ﷺ آمده که فرمود: برای هیچ قُرَشی و عَرَبی حسب [و إفتخاری] نیست مگر به تواضع، و هیچ کرامتی نیست جز به تقوی، و عملی نیست مگر به نیّت، و عبادتی نیست جز به تفقُّه [و درست فهمیدن]، آگاه باشید که مبغوضترین مردم نزد خداوند کسی است که به سنّت و مذهب امامی بوده باشد و به أعمالش إقتدا نکند[1].

توضیح. در روایات وارد شده که: «خدای تعالی بسا که بنده‌ای را دوست بدارد ولی عمل او را خوش نداشته باشد، و بسا که بنده‌ای را مبغوض دارد ولی عملش را بپسندد». و این معنی با عقل و اعتبار نیز موافق است، زیرا که محبوبیت و مبغوضیت نزد خداوند به سبب أمر و نهی الهی است، بر حسب آنچه خداوند از بنده می‌خواهد که در اعتقاد و عملش بوده باشد. پس ممکن است که بنده‌ای از لحاظ اعتقاد نزد خداوند محبوب باشد چونکه مؤمن است، ولی از لحاظ عمل مبغوض باشد چون مخالف أمر و نهی خداوندی است، عکس این نیز همین طور است. چون این را دانستی گوییم: ظاهر منظور امام ﷺ در فرمایش فوق آن است که مبغوضترین مردم نزد خداوند از لحاظ عمل کسی است که بر طریقه و مذهب امام ﷺ باشد، یعنی امامت و ولایتش را معتقد باشد، و در عین حال در اعمال و اخلاق خود با او مخالفت ورزد، و سِرّ مطلب آن است که هرگاه مؤمن در کارها و اخلاقش بر خلاف امامش رفتار نماید ننگ و عار امام ﷺ و مایهٔ طعنه و عیبجویی دشمنان بر او خواهد بود، و این گناه بزرگی است، و چنانچه در اعمال و اخلاق خود به او إقتدا نماید سبب عظمت یافتن ولی الله در نظر آنها و رغبت کردن مخالفین به شیوهٔ امامان، و راهیابی مردم با اعمال ایشان به سوی امامشان می‌گردد، و بدین ترتیب مقصود از نصب امام در میان مردم حاصل می‌شود. از همین روی فرموده‌اند: كُونوا لَنَا زَيْناً وَلَا تكونُوا عَلَيْنَا شَيْناً؛ برای ما زینت باشید و مایهٔ ننگ ما نشوید[2]. و فرموده‌اند: «مردم را با غیر زبانهایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید[3].

۱. روضه الکافی، ۲۳۴، ح ۳۱۲.

۲. اصول کافی، ۲ / ۷۷، ح ۹.

۳. به سند صحیحی از امام صادق ﷺ روایت آورده که فرمود: «مردم را با غیر زبانهایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید، تا از شما ورع و تلاش و نماز و نیکی را ببینند که همین دعوت کننده است». اصول کافی، ج ۲ / ۷۸، ح ۱۳، باب ورع. (مؤلف)

و در اصول کافی به سند صحیح عالی[1] از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ؈ آمده که فرمود: ما کسی را مؤمن نمی‌شماریم تا اینکه نسبت به تمام أمر ما پیروی علاقمند باشد، توجه کنید که البته از جمله پیروی و خواستن امر ما وَرَع و پرهیزکاری است، پس خود را به آن زینت دهید که خدای تعالی بر شما رحمت آرد و به وسیلهٔ وَرَع دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید که خداوند شما را عزّت دهد و باقی بدارد[2].

و در روضهٔ کافی به سند خود از امام صادق ؈ آورده که فرمود: من و حضرت ابوجعفر [امام باقر ؈] بر [جمعی از] شیعیان گذشتیم که مابین قبر [پیغمبر اکرم ﷺ] و منبر بودند، به حضرت ابوجعفر ؈ گفتم: شیعیان و موالیان تو هستند، خداوند مرا فدای تو گرداند. فرمود: آنها کجایند؟ گفتم: آنان را مابین قبر و منبر می‌بینم، فرمود: مرا نزد آنان ببر، پس به آنان نزدیک شد و برایشان سلام کرد، سپس فرمود: به خدا سوگند من بوی شما و جانهایتان را دوست می‌دارم، با این حال به وسیلهٔ وَرَع و جدّیت [در دینداری] یاری کنید که آنچه نزد خداوند هست به دست نمی‌آید مگر با وَرَع و تلاش، و چون بنده‌ای را امام خود دانستید به اقتدا نمایید، همانا به خدا سوگند شماها بر دین من و دین پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید، و چنانچه اینان بر دین آنان بوده‌اند پس شما بر این [دین] به وسیلهٔ وَرَع و تلاش یاری نمایید[3].

علّامهٔ مجلسی ؊ در شرح این حدیث گفته: «بدین جهت از میان پدران خود ابراهیم و اسماعیل را نام برد تا بیان کند که تمام پیغمبران در دین با ما مشارکت دارند، و چون این تخصیص یا موهم حَصْر است و یا موهِم اینکه آنان از پدران گرامیش محمد و خاندان او ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ برترند مطلب را تدارک کرد به اینکه پیغمبر و اهل بیت او ـ صلی الله علیهم اجمعین ـ أصل در دین حق هستند و سایر أنبیا ؇ بر دین ایشان و از

---

۱. در خبر صحیحی از آن حضرت ؈ آمده است که فرمود: «بر تو باد خداترسی و ورع و تلاش و راستگویی و أدای امانت، و حسن خلق و خوب همسایه‌داری، و مردم را با غیر زبانهایتان به خودتان دعوت نمایید، و زینت باشید و ننگ نباشید، و بر شما باد طولانی کردن رکوع و سجود». این حدیث را از علی بن ابراهیم قمی از پدرش از حسن بن محبوب از علی بن رئاب روایت کرده، همهٔ اینها ثقهٔ جلیل القدر و امامی مذهب بوده‌اند. (مؤلف)

۲. اصول کافی، ۲ / ۷۸، باب الورع، ح ۱۳.

۳. روضة الکافی، ۸ / ۲۴۰، ح ۳۲۸.

پیروان آنانند. پس اینکه حضرت ﷺ فرمود: «اینان» اشاره به ابراهیم و اسماعیل و دیگر پیغمبران گذشته ﷺ است، و «آنان» إشاره به پدران نزدیکش می‌باشد از پیغمبر ﷺ و ائمهٔ طاهرین ـ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین».

می‌گویم: محتمل است که نام بردن از خصوص إبراهیم و اسماعیل ﷺ ناظر باشد به فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيكَ أَنْ اَتَّبِع مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً﴾[1]؛ آنگاه بر تو وحی کردیم از آیین پاک ابراهیم پیروی کن. و فرمودهٔ خداوند: ﴿مِلَّةَ أَبيكُمْ إِبرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ المُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ﴾[2]؛ [و این آیین اسلام همان] آیین پدر شما ابراهیم است، او قبل از این، شما را مسلمان نامید. و فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبّي إِلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقيمٍ ديناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ المُشْرِكينَ﴾[3]؛ بگو [ای پیغمبر] محقّقاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکین منزّه بود. و برای توجه دادن به اینکه شیوهٔ پاک بر حقّی که خداوند عز و جل پیغمبرش ﷺ را به آن أمر فرموده همان شیوه و طریقهٔ شیعه است، هر چند که شمارهٔ افرادشان اندک و در نظر مردم کم اهمیت باشند، و این شریعت ابراهیم و حقیقت توحید است.

و دلیل بر آنچه یاد کردیم روایتی است که نیز ثقة الاسلام کلینی ﷺ در روضهٔ کافی از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ آورده که فرمود: هیچ کس از این امت به دین ابراهیم ﷺ عمل نمی‌کند مگر ما و شیعیان ما، و هیچ کس از این امّت هدایت نشده مگر به سبب ما، و هیچ کس از این امت گمراه نگردیده جز به سبب [مخالفت با] ما[4]. و این فرمایش از آن حضرت ﷺ تسلّی دلهای شیعیان و تشویق و پاک‌سازی آنان و امضا و تحکیم شیوه و روش ایشان است. لذا سخنش را با سوگند و حرف تحقیق و جملهٔ اسمیّه تأکید کرد. و اینکه فرمود: «وَ إِن كَانَ هؤلاء على دينِ أُولئِكَ» اشاره به عامّهٔ کوردل و تعریض به آنان است. و «اولئک» اشاره به رؤسای آنها سردمداران گمراهی ـ که خدای تعالی لعنتشان کند ـ

---

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۳.

۲. سوره حج، آیه ۷۸.

۳. سوره انعام، آیه ۱۶۱

۴. روضة الكافي، ۲۵۴، ح ۳۵۹.

می‌باشد. زیرا که زمان تقیّه و جای تقیّه بوده است. و منظور حضرت از اول تا آخر سخن آن است که شیعیان از جهت آنچه در مخالفینشان از کثرت و عزّت ظاهری و متنعم بودن به نعمتهای دنیوی، و غوطه‌ور بودن در خواسته‌های نفسانی از پول و زیور و ریاست می‌بینند، و خودشان را بر عکس آنان در حالات سخت مشاهده می‌کنند اندوهگین نشوند، و برای مال و منال به رقابت با آنها نپردازند. و به دنیا رغبت نکنند و به آنچه خدای تعالی از دین حق برایشان نعمت داده که پیغمبرش ﷺ و امامانشان را به آن أمر فرموده است خرسند باشند، خدای عز و جل فرموده: ﴿لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ * لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾[۱]؛ گشت و گذار کفرورزان در شهرها تو را نفریبد، که این بهره‌ای ناچیز است و سپس جایگاهشان جهنّم است که بد آشیانی است. ولی آنان را که [از خشم] پروردگارشان پرهیز کردند بهشتهایی است که در آنها جویها روان است در آنها جاودان باشند این عنایتی از خداوند است و آنچه نزد خداوند است برای نیکان از هر چیز بهتر است.

و محتمل است که «اولئک» اشاره به مشرکین باشد. یعنی اینکه عامّهٔ کوردل هر چند که به ظاهر مسلمان موحّد هستند ولی در باطن آیین مشرکین را دارند؛ زیرا که آنان طاغوتها و رؤسای فاسد خود را در امامتی که خداوند برای اهلش قرار داده شریک دانستند، همچنان که مشرکین بتهایشان را در عبادتی که خدای تعالی برای خود قرار داده شریک کردند، خداوند فرماید: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾[۲]؛ و خدای را بپرستید و هیچ به او شرک نورزید. و بدون تردید کسی که برای ولّی خدای تعالی شریکی بداند در واقع مشرک می‌باشد. زیرا که او در أمر خداوند شرکت نموده است، و تعبیر کردن از مخالفین به مشرکین در أخبار در حدّ تواتر و بسیار است. و در زیارت جامعه می‌خوانیم: وَمَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ؛ و هر آنکه با شما جنگید مشرک است. و در خطبهٔ غدیر آمده است: هر کس در بیعت کردن با علی ﷺ شریکی قرار داد مشرک است.

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیات ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸.

۲. سورهٔ نساء، آیه ۳۶.

و در مرآة الأنوار به نقل از معانی الأخبار ضمن حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که فرمود: ای مردم هر کس بر علی ﷺ امامی برگزیند پیغمبری بر من برگزیده، و هر کس بر من پیغمبری برگزیند بر خدای عز و جل پروردگاری اختیار کرده است[1].

و اخبار در این باره جدّاً زیاد است حاصل اینکه منظور امام ﷺ این بوده که مؤمنین را تشویق کند و برای آنها بیان سازد که بر دین اسلام و توحیدی هستند که خداوند برای بندگانش برگزیده، و فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الإِسْلَامُ﴾[2]؛ همانا دین پسندیده نزد خداوند آیین اسلام است. و خدای عز و جل فرموده: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى الآخِرَةِ مِنَ الخَاسِرِينَ﴾[3]؛ و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود. ﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تموتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾[4]؛ و ابراهیم و یعقوب فرزندان خویش را به این آیین سفارش کردند [و هر کدام به فرزندانش چنین گفت] ای فرزندان من همانا خداوند این دین را برایتان برگزیده پس جز به آیین اسلام نمیرید. همچنین امام ﷺ تأکید فرموده که مخالفان، برای اولیای خدای تعالی شریکهایی قرار دادند که آن شریکها بر آیین مشرکین بودند، مشرکانی که خدایانی دیگر برای خود ساخته و می‌پرستیدند.

و شما خوانندهٔ عزیز هرگاه در این کلام دقت کنید و آیات شریفه و تفسیر و تأویلها و شرحهایی که از امامان ﷺ دربارهٔ آنها روایت آمده را بررسی نمایید صحّت معنایی که برای فرمودهٔ امام ﷺ در اینجا بیان کردم را در خواهید یافت.

و بدان که: کلمهٔ «إنْ» در فرمودهٔ آن حضرت ﷺ: «و إنْ كانَ هٰؤلاء» مخفّفه از «إنَّ» مشدَّده است که برای تأکید سخن آورده شده، مانند فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ﴾[5]؛ و همانا نزدیک بود تو را به فتنه اندازند. ﴿إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا﴾[6]؛

---

۱. مرآة الأنوار، ۳۴.

۲. سورهٔ آل عمران، آیه ۱۹.

۳. سورهٔ آل عمران، آیه ۸۵.

۴. سورهٔ بقره، آیه ۱۳۲.

۵. سورهٔ اسراء، آیه ۷۳.

[کافران گفتند] البته نزدیک بود او [پیغمبر ﷺ] ما را از پرستش خدایانمان به کلّی گمراه سازد. ﴿وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً﴾[۷]؛ و این [تغییر قبله] بسی گران بود. ﴿وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾[۸]؛ و البته بیشترشان را فاسق یافتیم. و غیر اینها. و بنابر آنچه مجلسی ﵀ ذکر کرده «إنْ» وصلیه می‌باشد، و بر این فرض نیز با آنچه ما گفتیم منافاتی ندارد.

سپس امام ﷺ بعد از آنکه آنها را تشویق و ترغیب کرد، آنان را امر فرمود که به امامشان اقتدا کنند، آنگاه فرمود: «پس بر این کار با ورع و تلاش یاری دهید». زیرا که این از دو جهت کمک به امامشان، و از دو جهت کمک به خودشان است. اما اینکه کمک به امامشان است جهتش این است که معنی «إعانت» یاری نمودن دیگری بر کاری است که آن را می‌خواهد. و بدون تردید مقصود و منظور امام ﷺ ترویج دین خدا و حصول طاعت خداوند از هر یک از مخلوق اوست، پس چنانچه مؤمن در إطاعت خداوند جدّیت و تلاش نمود و از معصیت و نافرمانی خداوند دوری گزید، امام خود را در مقصدش یاری داده و «معین» امام ﷺ شده است، پس امام در إزای آن او را إعانت خواهد فرمود. جهت دوم اینکه: تلاش و جدّیت مؤمن در إطاعت، و وَرع و پرهیزش از گناه مایهٔ ترغیب شدن مردم در پیروی از شیوهٔ او، و دانستن حقانیّت إمامش خواهد شد. زیرا که این شیوه دلیل بر آن است که امام ﷺ او را چنین أدب آموخته است[۹]. پس سبب پیروی و اقرار و اعتقاد

---

۶. سوره فرقان، آیه ۴۲.

۷. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۸. سوره اعراف، آیه ۱۰۲.

۹. اصول کافی، ۲ / ۶۳۶، ح ۵. به سند صحیحی از زید شحّام آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق ﷺ به من فرمود: بر هر کس از شیعیان که بینی اطاعتم می‌کند و به سخنم عمل می‌نماید سلام برسان، و شما را به خداترسی سفارش می‌کنم و ورع در دینتان و تلاش برای خدا، و راستگویی و أدای امانت، و طول سجود، و خوب همسایه‌داری، که حضرت محمد ﷺ اینها را آورد. امانت را نسبت به هر کسی که به شما سپرد رعایت نمایید، نیکوکار بود یا بدکار؛ زیرا که رسول خدا ﷺ امر می‌فرمود نخ و سوزن هم ادا شود. عشایرتان را صله کنید، و در تشییع جنازه‌های امواتشان شرکت نمایید، و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را أدا نمایید. زیرا که هرگاه کسی از شما در دینش ورع داشته باشد، و در گفتارش راست بگوید و امانت را أدا نماید، و خلق و خویش را با مردم نیکو گرداند گفته خواهد شد: این شخص جعفری است. و این مرا خرسند خواهد ساخت، و از این جهت شادمان خواهم شد. و گفته می‌شود: این أدب اموزی جعفر است. و چنانچه برخلاف این باشد بلا و ننگش بر من رسد. و گویند: این است أدب‌آموزی جعفر! پس به خدا سوگند، پدرم ﷺ برایم حدیث گفت اینکه چنان بود که هرگاه کسی در قبیله‌ای از شیعیان علی ﷺ زینت آنها به شمار می‌رفت امانتدارترین

←

به امام و إعراض از دشمنان و مخالفانش خواهد شد. و بدین وسیله امام خود را یاری می‌دهد، و با دشمنانش این چنین جنگ می‌کند. چنانکه امام ﷺ در حدیث گذشته فرمود: و به وسیلهٔ وَرَع، دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید.

و امّا اینکه اعانت و یاری خودشان است وجه اوّلش آن است که: جدّیت در اطاعت و پرهیز از معصیت سبب بقا و ثبات ایمان می‌شود. همچنان که افتادن در گناه و اصرار در بدیها بسا که مایهٔ زوال ایمان گردد. خدای ـ عزّ و جلّ شأنه ـ فرماید: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوئىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ﴾[1]؛ و سرانجام آنان که بـه اعـمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که آیات خدا را تکذیب نموده و به اِستهزا گرفتند.

وجه دیگر اینکه: کوشش و تلاش در اطاعت و پرهیز از گناهان. و پیروی از امام ﷺ سبب مجاورت با او در بهشت برین می‌شود. و این اعانت کردن مؤمنین نسبت به خودشان در رستگاری به مجاورت امام در منزلگاه سلامت و جایگاه گرامی (بهشت) می‌باشد، همچنان که مخالفت نمودن با او در أعمال موجب محروم ماندن از این ثواب و دور شدن از جوار ائمهٔ أطیاب ﷺ می‌گردد. و گواه بر این است آنچه ثقة الاسلام کلینی در روضهٔ کـافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن علی از حمّاد لحّام از حضرت امام صادق ﷺ روایت آورده اینکه: پدرش ﷺ به او فرمود: پسر جانم راستی کـه چـنانچه تـو در عـمل برخلاف من رفتار کنی در منزلگاه فردای قیامت هم منزل من نخواهی بود. سپس فرمود: خدای عز و جل نخواسته کسانی سرپرستی افراد دیگری که در اعمال با ایشان مخالفند را به عهده داشته باشند. و با آنان روز قیامت هم منزل شوند. نه به پروردگار کعبه سوگند[2].

→ از همه بیشتر، و رعایت کردن حقوقش از همه بهتر و راستگوئیش از همه زیادتر بود. وصیتها و سپرده‌هایشان را نزد او قرار می‌دادند. از عشیره دربارهٔ او سؤال می‌شد. می‌گفتند: چه کسی مثل فلانی است زیرا که او از همهٔ ما امانتدارتر و راستگوتر است». و در همان کتاب [۲ / ۶۳۶ حدیث ۴] در خبر صحیحی از معاویة بن وهب آمده که گفت: «به آن حضرت عرضه داشتم: چگونه شایسته است که با قوم خودمان و مردمانی که با ایشان معاشرت می‌کنیم رفتار نماییم از کسانی که بر شیوه و مذهب ما نیستند؟ فرمود: به امامانتان که به ایشان اقتدا می‌کنید بنگرید، پس چنان کنید که آنان کنند. که به خدا سوگند ایشان بیماران آنها را عیادت کنند. و در تشییع جنازه‌هایشان شرکت نمایند. و به نفع و علیه آنان گواهی دهند و امانت را به ایشان ادا می‌کنند» (مؤلف)

۱. سورهٔ روم، آیه ۱۰

۲. روضهٔ کافی ۲۵۳ ح ۳۵۸

و بد نیست که سخن خود را در اینجا به تحقیق مطلب برای تعیین رجال این حدیث پایان دهیم، و انگیزهٔ ما بر این کار مخفی ماندن آن بر بعضی از علمای برجسته است که در کتاب مرآة العقول خود گفته: این حدیث مجهول است. پس با استعانت از خداوند متعال و استمداد از آل رسول ﷺ می‌گوییم: این حدیث به نظر من از احادیث صحیح می‌باشد. و اگر توضیح مطلب را می‌خواهی و مایل هستی که پرده از روی حقیقت برداشته شود، پس بال آموزش بگشای، و دل برای پذیرش حقیقتِ جاری شده فراهم بنمای[1] و بدان که محمد بن یحیی عطّار همان محمد بن یحیی ثقهٔ جلیل القدر است، و یک قاعدهٔ کلی برایتان می‌گوییم اینکه: هر جا محمد بن یحیی در اوّل سندِ کافی واقع شود، او همین شخص ثقهٔ جلیل است. و امّا احمد بن محمد که در طریق این حدیث واقع شده احمد بن محمد بن عیسی أشعری ثقهٔ جلیل شیخ قمیین و شخصیّت موجّه و فقیه آنان است. و امّا حسن بن علی: آنچه از بررسی اخبار و کتب رجال برای ما ظاهر گشته این است که او حسن بن علی بن فضّال می‌باشد، و او ثقهٔ جلیل عابد پرهیزکار است، و برای او مناقب بسیار و عبادتهای مهمی یاد کرده‌اند. و مقاماتش در کنار ستون هفتم مسجد کوفه معروف، و دورانش با کثرت عبادت و سجده‌های طولانی زبانزد می‌باشد. و هر چند که او در قسمتی از زندگانیش روش فطحیّه را داشته ولی از آن عقیده برگشت و شیوهٔ درست را پیش گرفت، و به آیین امامان بر حق علیهم الصلاة و السلام گردن نهاد. و امّا حمّاد لحّام: او حمّاد بن واقد کوفی لحّام است، وی از شیعیان بزرگوار و ثقهٔ آگاه نسبت به أمر امامان ﷺ است. و هر چند که من توثیق صریحی راجع به او در کتابهای رجالی که فعلا در دسترس دارم نیافتم، ولی آنچه برایم ظاهر شده و در دل قوّت یافته این است که وی از ثقات جلیل القدر و راویان خردمند است. و شاهد بر این چند وجه است:

اوّل: إعتماد راویان قمّی بر روایت او، به خصوص احمد بن محمد بن عیسی ـ که ذکر گردید ـ با وجود جلالت قدر و دقّت او. زیرا که قمّیها از کسی که از افراد ضعیف روایت

---

۱. این عبارت استعارهٔ تمثیلیه است که آب برای علم به عاریت گرفته شده، زیرا که علم مایهٔ زندگی دل است، همچنان که زندگی بدن به آب بستگی دارد. سپس بعضی از لوازم مستعار ـ یعنی جریان یافتن ـ آورده شد. (مؤلف)

می‌کرد دوری می‌جستند، بلکه گفته شده که از همین جهت عیسیٰ یاد شده در فوق احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم تبعید کرد.

دوّم: اینکه ابن فضّال ـ با همه ورع و دقّت و تقوایش ـ از او روایت کرده، و روایت کردن افراد جلیل القدر از کسی، از نشانه‌های وثوق و اطمینان می‌باشد، چنانکه در جای خود بیان گردیده است.

سوّم: فرمایش امام ابومحمد عسکری ﷺ در پاسخ به سؤالی که راجع به کتابهای بنی فضّال از آن حضرت شده که جواب فرمود: «آنچه روایت کرده‌اند را بگیرید و آنچه نظر داده‌اند را واگذارید».

چهارم: روایت جعفر بن بشیر بجلی، ثقهٔ جلیل القدر از او که در شرح حالش گفته‌اند: از ثقات روایت کرده است.

پنجم: آنچه شیخ صدوق[1] محمد بن یعقوب کلینی ؒ در اصول کافی در باب تقیّه از محمد بن یحیی عطّار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضّال از حمّاد بن واقد لحّام آورده که گفت: حضرت امام صادق ﷺ را در راهی پیش روی خود دیدم، پس روی از آن جناب گردانیدم، و مدّتی بعد از آن رفتم و بر آن حضرت وارد شدم، پس عرضه داشتم: فدایت گردم، من شما را می‌بینم و روی از شما برمی‌گردانم تا مبادا شما را به زحمت و مشقّت اندازم، آن حضرت ﷺ به من فرمود: خداوند بر تو رحمت آرد، ولی دیروز مردی در فلان جا مرا دید و گفت: بر تو سلام باد ای اباعبدالله؛ او کار خوب و پسندیده‌ای نکرد[2].

و در این حدیث شریف دلالت بر این هست که حمّاد از شیعهٔ امامیّه است، و شناخت و بینش نسبت به موارد تقیّه داشته، و به حفظ امام ﷺ و تحصیل رضایت او به هر گونه که مقتضی باشد اهتمام می‌ورزیده، و امام ﷺ برای همین جهت در حقّ او دعا کردند. و نیز بر عقل و هوش و فهم وافرِ او دلالت دارد. و به آنچه بیان کردیم حال و وضع حمّاد از

---

۱. بدان که گاهی عنوان (صدوق ـ بسیار راستگوی) در سخنان علما بر شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی ؒ اطلاق می‌شود، و بیشتر از شیخ جلیل محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی تعبیر می‌گردد. (مؤلف)

۲. اصول کافی ۲ / ۲۱۸.

لحاظ دین و عقیده و مورد اطمینان بودن و جلالت قدر معلوم شد، و از آنچه مولانا مجلسی ﷺ پنداشته است که حکم به مجهول بودنش نموده خارج است.

هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن

و این کار هر چند که در هر زمان خوب و پسندیده است ولی چون انسان در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان ﷺ بیشتر در معرض خطر و زیان و فتنه و امتحان است، اهتمامش به این أمر مؤکّدتر و مهمتر از سایر زمانهاست.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین در خبر صحیحی از جابر از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر ﷺ روایت آورده که فرمود: زمانی بر مردم فرا می‌رسد که امام آنها از نظرشان غایب می‌شود، خوشا به حال آن کسانی که در آن زمان بر أمر ما ثابت بمانند، کمترین چیزی که از ثواب به آنها می‌رسد اینکه خداوند جل جلاله آنان را ندا می‌کند و می‌فرماید: ای بندگان و کنیزان من به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا باور داشتید، پس بشارت باد شما را به نیکی و ثواب از من که شما به حق بندگان و کنیزان من هستید، از شما می‌پذیرم و شما را عفو می‌کنم و گناهانتان را می‌آمرزم و به سبب شما باران به بندگانم می‌رسانم و بلا را از آنها دفع می‌کنم، اگر شما نبودید عذاب خود را بر آنها نازل می‌کردم. جابر گوید: عرضه داشتم: ای زادهٔ رسول خدا ﷺ، بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی[1].

و در مجالس شیخ صدوق به سند خود از امام صادق ﷺ از پدرانش روایت آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس خدای تعالی را بشناسد و تعظیمش کند دهانش را از سخن و شکمش را از غذا باز خواهد داشت، و رنج روزه و شب زنده‌داری را بر خود هموار خواهد ساخت. [اصحاب] گفتند: ای رسول خدا ﷺ پدران و مادرانمان فدایت باد. اینان اولیای خدا هستند؟ فرمود: همانا اولیای خدا ساکت ماندند پس سکوتشان اندیشه بود، و چون سخن گفتند سخنشان ذکر بود، و چون نگریستند نگاهشان عبرت بود، و زبان گشودند پس نطقشان حکمت بود، و راه رفتند پس راه رفتنشان در میان مردم برکت بود،

---

۱. کمال الدین، ۱ / ۳۳۰.

چنانچه اجلهایی که خداوند بر آنان محتوم داشته نبود ارواح آنها از بیم عذاب و شوق ثواب در کالبدهایشان قرار نمی‌گرفت[1].

توضیح: غالباً سکوت در حفظ زبان از سخن گفتن در جایی که انسان در معرض سخن گفتن است به کار می‌رود، و صمت اعم از آن است، و نطق غالباً در مقام مخاطبه به کار می‌رود، و تکلّم اعم از آن است.

در اصول کافی در خبر صحیحی از امام ابوجعفر باقر ﷣ آمده که فرمود: «همانا شیعیان ما لالها هستند»[2]. و در همان کتاب به سند موثّقی از امام کاظم ﷣ آمده که شخصی به آن حضرت عرضه داشت: مرا سفارشی بنمای، فرمود: زبانت را حفظ کن که عزیز شوی، و زمام امورت را به دست مردم مده که خوار و زبون گردی[3].

و در همان کتاب به سند صحیحی از امام رضا ﷣ آمده که فرمود: از نشانه‌های فقه حِلم و علم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، همانا خاموشی محبّت می‌آورد، به درستی که آن راهنمای هر خیری است[4].

و در خبر صحیحی از امام صادق ﷣ آمده که فرمود: رسول خدا ﷺ به شخصی که به محضر آن جناب مشرّف شده بود فرمودند: آیا تو را راهنمایی کنم به چیزی که خداوند به سبب آن تو را به بهشت بَرَد؟ عرضه داشت: آری، یا رسول الله ﷺ، فرمود: از آنچه خداوند به تو داده دیگران را دستگیری کن، عرض کرد: اگر خودم به آنچه می‌خواهم ببخشم نیازمند باشم چطور؟ فرمود: پس مظلوم را یاری کن، عرضه داشت: اگر از کسی که می‌خواهم یاریش کنم ناتوانتر بودم چه؟ فرمود: پس کاری برای نادان کن ـ یعنی او را راهنمایی کن ـ گفت: چنانچه خودم از کسی که می‌خواهم راهنمائیش کنم نادانتر بودم؟ فرمود: پس زبانت را ببند جز از خیر، آیا شادمان نیستی که یکی از این صفات در تو باشد که تو را به بهشت بکشاند؟[5].

---

۱. الأمالی، ۳۳۰.
۲. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.
۳. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.
۴. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳
۵. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

و در کافی از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: بنده پیوسته نیکوکار نوشته می‌شود مادام که ساکت باشد، و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یابدکار نوشته شود[۱].

شیخ صدوق نیز در فقیه مانند این حدیث را از امیرالمؤمنین ﷺ آورده است[۲]. و این دو حدیث و حدیث پیش از آنها و حدیثی که از مجالس شیخ صدوق روایت آوردیم دلالت دارند بر اینکه سکوت و خاموشی به خودی خود عبادت مستحبّی است، هر چند بر أمر راجحی ـ از قبیل تفکُّر و تقیّه و مانند اینها ـ مشتمل نباشد، و روایات چندی بر این مطلب دلالت دارند که ان شاء الله تعالی آنها را خواهیم آورد.

و مجلسی ﷺ در دلالت حدیث أخیر تأمّل کرده، و در شرح فرمودۀ امام ﷺ: «نیکوکار نوشته می‌شود...» گوید: «یا به خاطر ایمانش و یا برای سکوتش، زیرا که آن [سکوت] از اعمال صالحه و کارهای نیک است، چنانکه ناظران در این خبر یادآور شده‌اند». سپس گفته: «و من می‌گویم: فرض اوّل نزد من اظهر است، هر چند که بیشتر افراد به آن توجه ننموده‌اند چونکه آن حضرت ﷺ فرموده: «و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یا بدکار نوشته شود»، زیرا که بنابر احتمال دوّم حَصْر از بین می‌رود، چون ممکن است سخن مباحی بگوید که نه نیکوکار شود و نه بدکار، مگر بدکار را مجازاً عمومیّت دهیم که به طور مطلق غیر نیکوکار را شامل گردد، و این بعید است.

اگر اشکال شود: بنابر آنچه اختیار کردید ایراد می‌گردد که هنگام گفتن سخن حرام ثواب ایمان برایش حاصل است، پس هم نیکوکار است و هم بدکار بنابراین مردّد بودن بین نیکوکار و بدکار درست نیست؟

در جواب گویم: ممکن است منظور از نیکوکار؛ نیکوکاری است که هیچ بدی نکند، چنانکه ظاهر همین است، پس مقابله [بین نیکوکار و بدکار] صحیح می‌باشد، اضافه بر اینکه باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می‌دانیم، و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرمودۀ معصومین ﷺ: «زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند» و امثال آن که بعضی از این احادیث گذشت، و این بیان می‌تواند یکی

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۱۱۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ۴ / ۳۹۴، ح ۵۸۴۲.

از محملهای این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: «خواب عالم عبادت است» یعنی او در حال خواب هم در حکم عبادت است، به خاطر استمرار ثواب عمل و ایمان او و چیزی که آن را در آن حال باطل کند از او صادر نمی‌شود»[1].

و این سخن از چند جهت محل نظر و اشکال است:

اوّل: آنچه ایشان أظهر دانسته‌اند ظاهر نیست، و مقیَّد نمودن ثواب به اینکه برای ایمان اوست دلیل و شاهدی بر آن نیست، بلکه ظاهر آن است که ناظران در خبر ـ که بیشتر صاحب‌نظران هستند همچنان که خود به آن اعتراف کرده ـ فهمیده‌اند، و اینکه گفته: «بنابر احتمال دوّم حَصْر از بین می‌رود...» خطاست، چون کسی که سخن مباحی بگوید نیز نسبت به خودش بد کرده، زیرا که سرمایهٔ خود را ضایع نموده و آن را بدون عوض از بین برده است، چون می‌تواند همین مقدار از عمرش را هم که در سخن مباح گفتن صرف می‌کند، در ذکر یا دعا یا خواندن قرآن و مانند اینها مصرف نماید، و به سبب آن خیر بسیاری به دست آورد، و در اینجا اصلا مجازی نیست، چون مخفی نیست اینکه هر کسی یا نسبت به خودش نیکوکار است و یا بدکار، اوّلی کسی است که منفعتی به سوی خود جلب نماید، و دوّمی کسی است که سودی را از خودش دور سازد.

و بدکار بر دو گونه است: یکی آنکه عقوبت و صدمه‌ای نیز به سوی خودش بکشاند، و دیگری کسی که تنها با از دست دادن منفعت به خودش بد می‌کند، و هر کدام از این دو به خودشان بد می‌کنند، زیرا شخص بیکاره که عمرش را ضایع می‌کند و آن را بدون منفعت دنیوی یا اخروی تلف می‌سازد از لحاظ عقل و عُرف به خودش بد کرده است، و هیچ یک از عقلا در این باره تردید نمی‌کنند.

و بـه آنـچه یاد آوردیم جهت عمومیّت و حصر در فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿وَ العَصْرِ * إنَّ الإنسَانَ لَفِي خُسْرٍ إلَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾[2]. معلوم می‌شود، چون ظهور دارد در اینکه هر فرد از افراد انسان که عمر خود را در کارهای نیک مصرف نکند از زیانکاران است، به سبب اینکه سرمایه‌اش را ضایع نموده، هر چند لحظه‌ای از

---

۱. مرآة العقول، ۸/۲۳۵.

۲. سورهٔ عصر، آیات ۱ و ۲.

لحظه‌های عمرش باشد. پس در آنچه گفتیم تدبّر کن که ان شاء الله تعالی فواید بسیاری دارد، و چه خوش گفته‌اند:

الدَّهْرُ سَاوَمَنِی عُمْرِی فقلتُ لَـه ... مَابِعْتُ عُمْرِیَ بالدُّنیا و مَا فِـیها
ثُـمَّ اشـتَرَاهُ بِـتَدْریجٍ بِلَا ثَـمَنٍ ... تَبَّت یَدَا صَفْقَةٍ قَدْ خَابَ شَارِیها

زمانه در پی خریدن عمر من برآمد، به او گفتم عمر خود را به دنیا و آنچه در آن هست نمی‌فروشم سپس به تدریج و کم‌کم آن را بدون بها خریداری نمود، بریده باد دستان معامله‌ای که فروشنده‌اش زیان برده است.

[مترجم این معنی را به نظم کشیده:

عمر عزیز من چو طلب کرد روزگار ... گفتم فروش نیست در این لطف کردگار
کم‌کم ربود عمر و بهایی به من نداد ... سرمایه رفت و حسرت و اندوه برقرار]

دوّم: اینکه در مقام جواب اشکالی که بر خود وارد نموده گوید: «ممکن است منظور از نیکوکار...» وجهی برایش نمی‌شناسم، و ظاهر از روایت آن است که سکوت کننده یا متکلم به حسب عملش نیکوکار یا بدکار باشد. که اگر ساکت باشد این عملش إحسان به خودش می‌باشد، و اگر سخن نیکی بگوید این عملش نیز إحسان و نیکی به خودش می‌باشد، و اگر سخن مباحی بر زبان براند با این کار به خودش بد کرده، چون ثواب سکوت را از دست داده است، و چنانچه سخن حرامی بگوید با این عمل از دو جهت به خودش بدی کرده، یکی از دست دادن منفعت سکوت، و دیگر: استحقاق عقوبت یافتن به سبب سخن گفتن به حرام.

سوم: اینکه گوید: «اضافه بر اینکه باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می‌دانیم» اشتباه روشنی است، زیرا که با عدل الهی سازگار نیست، چون بدون تردید ـ به مقتضای دلایل محکمی که در جای خود بیان گردیده ـ ایمان عبارت است از اعتقاد و إقرار و از این دو ترکیب می‌یابد.

و امّا اعمال: در تحقّق یافتن اصل ایمان مدخلیّتی ندارند. هر چند که در کمال یافتن آن دخالت دارند. پس چنانچه فرض شود که مؤمنِ زناکار در حال زناکردن بمیرد، قطعاً در آتش جهنم تا أبد نخواهد ماند. هر چند که به خاطر کارش ـ در صورتی که شفاعت به او

نرسد ـ عقاب می‌گردد، و در نظر فرقهٔ امامیّه شبهه‌ای در این نیست که ایمان سبب داخل شدن به بهشت می‌باشد. و مقتضای سخن این فاضل آن است که چنین شخصی تا أبد در جهنم بیفتد، و من نمی‌دانم این سخن چگونه از این فاضل دانشمند صدور یافته! ولی سا که اسب اصیل هم لغزشی یابد، و شمشیر تیز چیزی را نبُرد و معصوم کسی است که خدای تعالی او را مصون بدارد.

چهارم: اینکه گفته: «و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرمودهٔ معصومین ﷺ: (زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند)». نیز سخن نادرست و ادعای بدون دلیل است، و حق این است که ایمان به حسب کمال مراتب و درجات متفاوت و مختلفی دارد، چنانکه از روایات بسیاری این معنی استفاده می‌شود، و مؤمن کامل کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کند، و بدون شک گناهکار در حال معصیت عملش برخلاف اعتقاد و گفتارش می‌باشد، و از این جهت نقصان و کمبودی در ایمانش داخل می‌شود. ولی اصل ایمان محقَّق و در او موجود است، زیرا که ایمان ـ چنانکه دانستی ـ اعتقاد و اقرار است، و تا وقتی که اعتقاد و اقرار آن شخص باقی است ثواب ایمان نیز ثابت است، و به آنچه یاد کردیم بسیاری از روایات و دعاهایی که از امامان ﷺ روایت شده‌اند راهنما است، از جمله فرمودهٔ امام ﷺ در یکی از دعاها: **اللّٰهُمَّ إنْ عَصَيْتُكَ فِی أشْيَاءَ أمَرْتَنِی بِهَا وَأشْيَاءَ نَهَيْتَنِی عَنْهَا فَإنّی قَدْ أطَعْتُكَ فِی أحَبِّ الأشْيَاءِ إلَيْكَ وَهُوَ الإيمانُ بِكَ مَنّاً مِنْكَ بِهِ عَلَیَّ لَا مَنّاً بِهِ مِنّی عَلَيْكَ...**؛ بار خدایا چنانچه من نسبت به بعضی کارها که أمر فرموده‌ای انجام دهم، و بعضی از کارها که نهی کرده‌ای تا انجام ندهم [اگر در این کارها] تو را معصیت و نافرمانی نموده‌ام، پس همانا من در محبوبترین چیزها نزد تو که ایمان به تو است اطاعتت نموده‌ام در حالی که آن ایمان را هم تو بر من منّت نهادی نه اینکه من بر تو منّتی داشته باشم... .

پنجم. اینکه گفته: «و این بیان می‌تواند یکی از محملهای این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: (خواب عالِم عبادت است)...» نیز تأویل بدون دلیل است، بلکه اولی آن است که فرمودهٔ معصومین ﷺ: «خوابِ عالم عبادت است» و مانند آن را بر ظاهرشان باقی بگذاریم، و به تکلّف و تأویلی در این موارد نیاز نداریم، زیرا که تحصیل علوم شرعی

که خداوند به آنها فرا خوانده است ثوابهای بسیار و فواید زیادی دارد، از جمله اینکه: خدای تعالی به خوابیدنش هم ثواب عبادت را می‌دهد، و حکمتش آن است که طالبِ علم خودش را در راه تحصیل رضای خداوند به زحمت افکنده، و راحتی را از جانش سلب نموده تا بندگان خدا را هدایت نماید، پس خدای عز و جل به او پاداش داده به اینکه در عوض خوابش که راحت جان و آرامش بدنش در آن است ثواب عبادت را عنایت فرموده که عبارت است از به کار بردن بدن در سختی اطاعت، پس با هر خواب تازه‌ای که برای عالِم پیش می‌آید ثواب دیگری برایش تجدید می‌گردد به پاداش اینکه جان خود را در تحصیل علم به رنج و خستگی افکنده است. و این نظیر آن است که در ثواب زیارت قبر مولای شهیدمان حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه الصلاة و السلام روایت آمده که: فرشتگان خدای تعالی را عبادت می‌کنند در حالی که او (زیارت کننده) خوابیده است و ثواب برای اوست، و پس از مردن او خدای تعالی را عبادت می‌کنند، و ثواب برای اوست.

و حاصل آنچه یاد کردیم اینکه: ساکت ماندن ـ جز از سخنی که خدای تعالی به آن راضی است، یا گفتن آن ضرورت دارد از حرفهایی که مؤمن در زندگی کردن در این دنیای فانی و معاشرت با اهل آن ناچار است بر زبان آرد ـ به خودی خود عبادت مستحبی است، هر چند با قطع نظر از آنچه در آن حاصل می‌شود ـ مانند اندیشیدن و غیره ـ فرض گردد، و چندین روایت که در کتاب لئالی یاد گردیده بر آن دلالت می‌کند، از جمله: از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که [به خداوند متعال] عرضه داشت: پروردگارا، اوّلِ عبادت چیست؟ خداوند فرمود: «خاموشی و روزه». و در خبر دیگری آمده: «چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی‌یابد: خاموشی؛ و آن اوّلِ عبادت است...» و [خداوند فرموده]: «ای احمد ﷺ، هیچ عبادتی نزد من محبوبتر از خاموشی و روزه نیست». و فرموده: «نشانه‌های فقه [و فهم درست] علم و حلم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، پس زبانت را جز از خیر نگاهدار که تو را به بهشت می‌کشاند». و به حضرت عیسی ﷺ عرض شد: ما را به کاری راهنمایی کن که به وسیلهٔ آن به بهشت داخل شویم؟ فرمود: «أبداً سخن نگویید». و پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «مدارا و میانه‌روی و خاموشی یک بخش از بیست و شش بخش پیغمبری است». و به ابوذر فرمود: آیا کاری به

تو نیاموزم که در ترازو[ی قیامت] سنگین و بر زبان سبک باشد؟ عرضه داشت: چرا یا رسول الله، پیغمبر ﷺ فرمود: خاموشی و حسن خلق، و واگذاردن آنچه به تو مربوط نمی‌باشد». و حضرت عیسی ؑ فرمود: «عبادت دَه جُزء است، نُه جزء آن در خاموشی است، و یک جزء در فرار کردن از مردم می‌باشد». و پیغمبر اکرم ﷺ فرموده: «هر کس زبانش را نگهدارد خداوند زشتیهایش را بپوشاند».

و در روایت آمده اینکه: «جوانی از أصحاب رسول خدا ﷺ در غزوهٔ احد در حالی کشته شد که بر اثر گرسنگی شدید سنگی بر شکم بسته بود، پس مادرش کنار بدنش حاضر شد، خاکها را از صورتش پاک می‌کرد و می‌گفت: پسرم بهشت تو را خوش باد، پس رسول خدا ﷺ به او فرمود: از کجا می‌دانی که بهشت برایش خوش است، شاید به چیزی که فایده‌ای نداشته سخن گفته باشد». و در حدیث قدسی آمده است: «ای فرزند آدم، چنانچه قساوتی در دل، و محرومیّتی در روزی، و بیماریی در بدنت یافتی، پس بدان که تو به چیزی سخن گفته‌ای که به تو مربوط نبوده است». و نقل شده که خواجه ربیع مدّت بیست سال راجع به امور دنیا سخن نگفت و بیهودگی نکرد، تا اینکه مولایمان حضرت حسین بن علی ؑ شهید شد، پس جماعتی گفتند: او امروز سخن خواهد گفت، آنگاه به سراغش رفتند و شهادت آن حضرت را به او خبر دادند، وی گفت: خداوند پاداش ما و شما را به کشته شدن حسین ؑ بزرگ گرداند، و به آسمان نگریست و گریه کرد و گفت: بار خدایا ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین دانای غیب و آشکار، تو بین بندگانت در آنچه اختلاف کنند حکم می‌فرمایی. پس از آن به عبادتگاه خود رفت، و جز سخن حق بر زبان نراند تا اینکه وفات یافت.

در کتاب تحف العقول در سفارشهای امام صادق ؑ به عبدالله بن جندب آمده که فرمود: «بر تو باد خاموشی که چه جاهل باشی و چه عالم، بردبار محسوب می‌شوی، زیرا که خاموشی نزد علما برای تو زینت است و نزد جاهلان پوشش».

می‌گویم: و یکی از شعرا چه خوب سروده:

الصَّمتُ زَیْنٌ و السکوتُ سَلَامَةٌ　　فَإذَا نَطَقْتَ فَلَا تَکُنْ مِکْثَاراً
مَا إنْ نَدَمْتَ عَلَی سکوتِكَ مَرَّةً　　وَ لَقَدْ نَدَمْتَ عَلَیٰ الکلامِ مِراراً

خاموشی زینت است و سکوت مایهٔ سلامتی است، پس چنانچه زبان گشودی پُر گوی مباش، یک بار هم نشد که بر ساکت ماندنت پشیمان گردی، و همانا بارها بر سخن گفتن پشیمان شده‌ای.

و نیز در کتاب تحف العقول از امام صادق ﷺ، در سفارش به ابوجعفر محمد بن النعمان چنین آمده که فرمود: «همانا کسانی که پیش از شما بودند خاموشی را می‌آموختند و شما گفتن می‌آموزید، هر کدام از آنها چنانچه می‌خواست تعبّد کند ده سال پیش از آن خاموشی را می‌آموخت، پس اگر به خوبی از عهده برمی‌آمد و بر آن صبر می‌کرد تعبُّد می‌نمود، و گرنه می‌گفت: من نسبت به آنچه می‌خواهم شایستگی ندارم...»[1].

و اخباری که از امامان معصوم ﷺ و کلمات حکمای نیکوکار در این زمینه روایت گردیده بسیار است. جامع‌ترین آنها روایتی است که شیخ کلینی ﷺ در اصول کافی به سند خود از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: «لقمان به پسرش گفت: پسر جان چنانچه پنداری سخن گفتن از نقره است به راستی که سکوت از طلا است»[2].

می‌گویم: این حدیث دلالت دارد بر اینکه سکوت به خودی خود از سخن گفتن به خودی خود بهتر است، یعنی چنانچه طبیعت سکوت را با صرف نظر از جهاتی که بر آن عارض می‌شود در نظر آوریم، و طبیعت سخن گفتن را با قطع نظر از جهاتی که بر آن عارض می‌گردد فرض بگیریم؛ سکوت بهتر و نیکوتر است، و جهتش نزد اهلش ظاهر است، زیرا که راحتی بدن و دل در آن است، و حفظ کردن عمر از مصرف شدن در آنچه ربطی به او ندارد می‌باشد، فواید دیگری نیز دارد که برای کسی که تدبّر کند روشن می‌شودو بنابراین قضیه‌ای طبیعی است، و بین این معنی و بین آنچه دلالت دارد بر رُجحان سخن گفتن در موارد خاص، و وجوب آن در موارد دیگر، تعارضی نیست، همچنانکه گاهی سکوت واجب؛ و گاهی حرام؛ و گاهی مکروه است، ولی ـ نظر به اخباری که بر استحباب آن به حودی خود دلالت دارد ـ مباح نمی‌شود، و اختلاف حکم سکوت و سخن گفتن در هر جایی به سبب جهتی است که بر هر یک از آنها عارض می‌گردد، و حکم ذاتی طبیعی آن را تغییر می‌دهد.

---

۱. تحف العقول، ۲۲۸

۲. اصول کافی، ۲ / ۱۱۴

و شگفت از علّامۀ مجلسی است که پس از ذکر حدیث یاد شده در کتاب مرآة العقول چنین گفته است: «دلالت می‌کند بر اینکه سکوت از سخن گفتن بهتر است، و گویا این بنابر غالب موارد است و گرنه ظاهر است که سخن گفتن در بسیاری از موارد از سکوت بهتر است. بلکه سخن گفتن هنگام اظهار اصول و فروع دین و أمر به معروف و نهی از منکر واجب است، و سکوت حرام. و در مواعظ و نصایح و ارشاد مردم به مصالحشان و ترویج علوم دینی، و وساطت کردن برای مؤمنین، و برآوردن حوائج آنها، و أمثال این امور سخن گفتن مستحب است، پس آن أخبار به غیر این موارد اختصاص دارد، و یا به أحوال عموم خلق مربوط می‌شود، زیرا که غالب سخنانشان در چیزهایی است که سودی به حالشان ندارد، و یا اینکه در آن احادیث به امور مباح اکتفا شده است»[1].

می‌گویم: پس از تأمّل در آنچه بیان داشتیم خواهید دانست که نیازی به این توجیهات نیست، و داعی ندارد که کلام فوق را از ظاهرش بازگردانیم، و برایتان واضح می‌شود که اشکالات گفته‌های او -که خداوند مقامش را برتر سازد- چه می‌باشد، و گویا به خاطر کارهای زیادش حقّ نظر کردن و دقّت نمودن در حدیث را کاملاً أدا نکرده است.

توجّه و توجیه: دانستی که مقتضای اخباری که از امامان؇ روایت آمده و به حکم عقل خالص از اوهام تأیید گردیده آن است که سکوت به خودی خود از سخن گفتن برتر است، ولی گاهی مورد انطباق آن عارض می‌شود، به سبب اینکه أمری بر آن وارد یا نهی به آن متوجّه می‌گردد، و سخن گفتن نیز همین حکم را دارد به حسب توجه یافتن أمر یا نهی نسبت به آن در هر مورد. و این مطلب بر علما پوشیده نیست، و منظور ما در اینجا بیان مسئله‌ای است که بسیار مورد ابتلای مردم واقع می‌شود و ندیده‌ام که کسی آن را به خوبی متعرض شده و کاملاً تحقیق کرده باشد، و آن هنگام شنیدن قرائت قرآن سکوت کردن و گوش دادن واجب است یا نه؟ پس می‌گوییم در این مسأله سه مبحث هست:

اوّل: در حکم مسأله در نماز جماعت.

دوّم: در حکم آن هنگامی که امام جمعه مشغول خطبۀ نماز جمعه است.

سوم: در حکم آن هنگام شنیدن قرائت قرآن در سایر اوقات و احوال.

---

۱. مرآة العقول، ۲۱۴/۸.

مبحث اول: گفته شده: بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرایطی اقتدا کرده در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند هرگاه قرائت او به گوشش می‌رسد، واجب است قرائت او را گوش دهد و خاموش بماند. و بعضی آن را مستحب دانسته‌اند، و آنچه در روایات آمده؛ نهی از قرائت در آن حالت است. و امّا اینکه ساکت ماندن حتّی از تسبیح و ذکر گفتن هم واجب باشد، دلیلی بر آن نیافتم، بلکه دلیل برخلاف آن در اخبار موجود است، و تفصیل سخن را در فقه تحقیق کرده‌ایم.

مبحث دوّم: گفته می‌شود: بر حاضرین در محل بر پایی نماز جمعه واجب است خاموش بمانند و گوش فرا دهند، و به قولی: بر نمازگزاران واجب است، و به قولی: بر آن تعداد کسانی که نماز جمعه به آنها منعقد می‌گردد، و به قولی: بر کسانی از مأمومین که صدای خطبه به گوششان می‌رسد استماع و سکوت واجب است، و بعضی هم مستحب دانسته‌اند. و کسانی که آن را واجب شمرده‌اند اختلاف دارند، بعضی قائلند: واجب است هر دو خطبه را از اوّل خطبه تا به آخر گوش دهند. و بعضی گویند: خاموش ماندن و گوش دادن به حداقل واجب از دو خطبه واجب است، و بعضی خاموش ماندن و گوش دادن به مواعظ دو خطبه را واجب شمرده‌اند، و قول به استحباب و پیش گرفتن راه احتیاط روشن و راست است، و تفصیل سخن در اینجا از مقصود ما خارج است.

مبحث سوّم: یعنی وجوب یا استحباب خاموش ماندن هنگام به گوش رسیدن قرائت قرآن در مطلق اوقات و احوال، که مقصود اصلی ما ـ در اینجا ـ یاد کردن همین مبحث است زیرا که در کتب علمای اعلام حقّ آن کاملاً أدا نشده است: از بسیاری از فقهای عامّه قول به وجوب خاموش ماندن و گوش دادن هنگام شنیدن قرآن به طور مطلق حکایت شده، ولی علمای امامیّه ﷺ به نفی وجوب و اثبات استحباب قائل شده‌اند، و عده‌ای از آنان بر این مطلب حکایت إجماع کرده‌اند، و همین قول حق است.

ولی مولانا المجلسی ﷺ در این مسأله توقّف نموده، چنانکه در کتاب صلاة بحار پس از ذکر فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وإِذَا قُرِئَ القُرآنُ فاستَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾[1]؛ گوید: «عموم این آیه بر وجوب گوش کردن و سکوت هنگام قرائت هر خوانندهٔ قرآن

---

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۴

دلالت دارد، در نماز باشد یا غیر آن. بنابر اینکه أمر مطلق باشد یا اوامر قرآن را برای وجوب بدانیم، و مشهور وجوب سکوت هنگام قرائت امام جماعت، و استحباب در غیر آن می‌باشد. با اینکه ظاهر بسیاری از اخبار معتبر وجوب آن به طور مطلق است، مگر خبر صحیح زراره از حضرت ابوجعفر باقر ﷺ که فرمود: وَإنْ كُنْتَ خَلْفَ إمَامٍ فَلَا تَقْرَأَنَّ شَيئاً فِي الأَوْلَيينِ وَأَنْصِتْ لِقِرائَتِهِ وَلَا تَقْرَ أَنَّ شَيئاً فِي الأخيرتينِ فَإنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ: ﴿وَإذَا قُرِئَ القُرآنُ﴾.

يعني في الفَرِيضَةِ خَلْفَ الإمامِ ﴿فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ و الأُخريانِ تَبَعٌ[1] للأُولَيَينِ[2]؛ و هرگاه به امام جماعتی اقتدا کردی پس در دو رکعت اوّل چیزی مخوان و برای شنیدن قرائت او خاموش بمان، و در دو رکعت اخیر قرائت بکن، که خدای ـ عز و جل ـ به مؤمنین می‌فرماید: (و چون قرآن قرائت شود) یعنی: در نماز واجب پشت سر امام جماعت (پس بدان گوش دهید و خاموش بمانید شاید که مورد لطف و رحمت [خداوند] واقع شوید) و دو رکعت اخیر همچون دو رکعت اوّلی می‌باشند.

و می‌توان این حدیث را حمل کرد که آیه در این مورد نازل شده، و با عموم آن منافاتی ندارد، ولی نقل اجماع کرده‌اند بر اینکه گوش فرا دادن در غیر قرائت امام جماعت واجب نیست. و ممکن است این نظر تأیید گردد به اینکه: گوش دادن به هر قرائتی طاقت‌فرساست، و دیگر اینکه أمر شده: در جماعت خواندن پشت سر امام جماعتی که نباید به او اقتدا کرد باید قرائت را خواند و می‌توان از اشکال طاقت‌فرسا بودن جواب داد که: در صورتی این حکم لازم می‌آید که جماعت خواندن ترک شود که در این زمان شایع است. امّا نمازهای مستحبی را در خانه‌هایشان می‌خواندند. و أمر به قرائت پشت سر

---

۱. در بعضی از نسخه‌های من لا یحضره الفقیه «تبعاً» به نصب، و در بعضی نسخه‌ها «تبع» به رفع آمده، و تبع هم بر یك فرد اطلاق می‌شود و هم بر جماعت، خدای تعالی فرموده: ﴿انا كنّا لَكُمْ تَبَعاً﴾. و بدان که می‌توان به این خبر صحیح استناد جست برای اینکه اخبار نهی کننده از قرائت پشت سر امام جماعت را بر کراهت حمل کنیم، زیراکه ظاهر فرمودهٔ امام ﷺ: «وَ الا خيرتان تبع للأولیین» متحد بودن حکم آنها با دو رکعت اول در قرائت است. و بدون تردید در دو رکعت اخیر نماز قرائت را بجای تسبیح گفتن می‌توان برگزید، هر چند که تسبیح گفتن افضل می‌باشد، پس در دو رکعت اول سر جایز است. و شاید کسانی که قائل شده‌اند قرائت پشت سر امام جماعت مکروه است ـ مانند محقق و شهید ثانی و دیگران ـ به همین وجه که به خاطر رسید استناد جسته باشند و این دور از حقیقت نیست. و خدا داناست و اوست راهنما. (مؤلف)

۲. من لا یحضره الفقیه، ۱ / ۳۹۲، ح ۱۱۶۱

کسی که نباید به او اقتدا کرد برای ضرورت است. و سبب نمی‌شود که خاموشی در غیر آن واجب نباشد، اضافه بر اینکه دربارهٔ آن نیز روایت شده که باید خاموش ماند. و جان کلام اینکه مسأله خالی از اشکال نیست. و احتیاط آن است که تا حدّ ممکن خاموش ماندن رعایت گردد»[1].

پایان گفتار مجلسی که خداوند در بهشت مقامش را برتر سازد. و خواهی دانست که چه اشکالاتی بر سخن او متوجه می‌گردد. بنابر آنچه به نظر ما رسیده است.

پس می‌گوییم: مستند ما برای منتفی دانستن وجوب: اصل بلکه اصول متعددی است که با اجماعی که در سخن جمعی از علمای برجسته نقل شده تأیید می‌گردد، و منظور از اصول: اصل برائت از وجوب خاموش ماندن و گوش کردن به قرائت. و اصلِ مباح بودن سخن گفتن، و استصحابِ عدم وجوب که پیش از شنیدن قرائت بوده. اضافه بر اینکه حکم به وجوب استماع قرائت بر عموم مکلّفین طاقت‌فرساست، که به نصّ قرآن کریم احکام طاقت‌فرسا در دین نیست، و این مطلب بین شیعهٔ امامیّه در مسأله‌ای که مورد ابتلای عموم عرب و عجم در هر صبح و شام و هر روز و شب است معلوم و ظاهر می‌باشد، و چنانچه واجب بود علما آن را در رساله‌های عملیّهٔ خود یاد می‌کردند، و بر هر کس که هنگامی که شخص دیگری قرآن می‌خواند سخن بگوید اعتراض می‌کردند، همچنان که نسبت به کسانی که منکرات را مرتکب می‌شوند انکار می‌نمایند، و اگر چنین بود شیوع و شهرت می‌یافت، و به گوش همه می‌رسید و همهٔ سرزمینها را پر می‌کرد.

و دلیل استحباب به طور مطلق: شهرت محقَّق و مسلَّم، و اجماع منقول می‌باشد، بلکه از کتاب تنقیح اجماع بر استحباب خاموش ماندن ـ حتّی برای مأموم در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند پشت سر امام جماعت جامع الشرایط حکایت شده است. و این منافات ندارد با آنکه جمعی از علمای ما قائل شده‌اند که در آن صورت قرائت کردن پشت سر امام جماعت حرام است. زیرا که قرائت کردن از سخن گفتن أخصّ است. و بنابراین تسبیح گفتن در آن حال جایز و یا مستحب است. برخلاف قرائت، پس اعتراضی بر صاحب تنقیح به اینکه بررسی أقوال؛ گواهِ خلاف مدعای اوست، وارد نیست. زیرا که جستجو کردن در

---

۱. بحار الانوار، ۲۱/۸۸.

اقوال فقها شاهد وجود کسانی است که به حرمتِ قرائتِ [مأموم هنگام قرائت امام جماعت] قائل بوده‌اند. و اما اینکه کسی به حرمت تسبیح تصریح کرده باشد نیافتیم، و معترض هم آن را حکایت نکرده است، دقت کنید، و تحقیق مطلب در فقه انجام می‌شود، و همین به عنوان دلیل استحباب کافی است، اضافه بر اینکه سکوت و گوش فرا دادن تعظیم قرآن است، و تعظیم قرآن در حقیقت تعظیم خالقِ منّان می‌باشد.

و دلیل دیگر روایتی است که عالم بزرگوار نوری در کتاب مستدرک الوسائل از کتاب العلاء از محمد بن مسلم از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ آورده که فرمودند: خاموش ماندن و گوش دادن به [قرائت] قرآن در نماز و غیر آن مستحب است[1].

و در تفسیر امام عسکری ﷺ از امیرالمؤمنین ﷺ آمده که در فضیلت سورهٔ فاتحه فرمود: و همانا فاتحة الکتاب عظیم‌ترین و برترین چیزهایی است که در گنجینه‌های عرش می‌باشد، و خداوند آن را به حضرت محمد ﷺ اختصاص داده و به آن شرافتش بخشیده است، و هیچ کدام از پیغمبرانش را با وی در آن شریک نساخته به جز سلیمان را که از آن بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم را به وی عطا فرموده است، نمی‌بینی که [خداوند] از بلقیس حکایت می‌کند که گفت: ﴿إنّی أُلْقِیَ إلَیَّ کِتَابٌ کَرِیمٌ * إنَّهُ مِنْ سُلیمانَ وَ إنَّهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم﴾[2]؛ همانا نامهٔ بزرگی به من رسیده است که آن نامه از جانب سلیمان و عنوانش به نام خداوند بخشندهٔ مهربان است. توجه کنید هر کس آن را در حالی بخواند که به ولایت محمد ﷺ و خاندان پاکیزه‌اش معتقد، و نسبت به أمرشان مطیع، و به ظاهر و باطنشان مؤمن باشد، خداوند عز و جل به هر حرف از آن یک حسنه به او عطا خواهد فرمود که هر حسنه از دنیا و آنچه در آن است از انواع ثروتها [خوبیها] و گنجینه‌ها برتر باشد. و هر کس به خوانندهٔ آن گوش فرا دهد به مقدار یک سوّم آنچه برای خواننده‌اش هست برایش خواهد بود، پس هر یک از شما از این خیری که برایتان عرضه شده [به شما روی آورده] بسیار برگیرد که برای شما غنیمت است مبادا وقتش بگذرد و حسرت در دلهایتان باقی بماند[3].

---

۱. مستدرک الوسائل، ۱ / ۲۹۵، باب ۲۱، ح ۴.

۲. سورهٔ نمل، آیات ۲۹ و ۳۰.

۳. تفسیر امام عسکری ﷺ / ۹.

می‌گویم: از فرمودهٔ آن حضرت ﷺ: «بسیار برگیرد» استحباب قرائت و گوش دادن به قرائت سورهٔ حمد ظاهر می‌باشد، چون اگر واجب بود جایی برای أمر کردن به بسیار خواندن نبود، چون واضح است که واجب را در هر حال باید انجام داد، و قطعاً بین این سوره و سوره‌های دیگر فرقی نیست.

و در کتاب کنز العرفان تألیف فاضل مقداد، در پی فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾[1]. گوید: «امام صادق ﷺ فرمودند: منظور استحباب گوش دادن است در نماز و غیر آن».

و در وافی و برهان به نقل از تهذیب شیخ طوسی در خبر صحیحی از معاویة بن وهب از حضرت امام صادق ﷺ آمده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: شخصی به امامت جمعی ایستاده که شما او را نمی‌پسندید در نمازی که باید بلند خواند [مأموم چه وظیفه‌ای دارد]؟ فرمود: هرگاه شنیدی کتاب خدا تلاوت می‌شود پس به آن گوش فرا ده. عرضه داشتم: آن امام جماعت، مرا مشرک می‌داند! فرمود: اگر او خدای را معصیت می‌کند پس تو خدای را اطاعت کن. بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید، عرض کردم: بنابراین در خانه‌ام نمازم را می‌خوانم سپس [به ظاهر] به نماز او حاضر می‌شوم؟ فرمود: می‌توانی این کار را بکنی. و فرمود: حضرت علی ﷺ در نماز صبح بود، پس ابن الکوّا در حالی که پشت سر آن حضرت بود این آیه را خواند: ﴿وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[2]؛ و به راستی که بر تو و به رسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر [به خدا] شرک ورزی عملت را محو و نابود می‌گرداند و سخت از زیانکاران خواهی گردید. پس امیرالمؤمنین ﷺ به منظور تعظیم قرآن خاموش ماند تا اینکه [ابن الکوّا] از خواندن فراغت یافت، سپس آن حضرت ﷺ به قرائت نماز بازگشت، بار دیگر ابن الکوّا آیه را تکرار کرد، پس علی ﷺ نیز بار دیگر خاموش ماند، و بعد قرائت نماز را ادامه داد، باز هم ابن الکوّا آیه را قرائت کرد، و علی ﷺ خاموش ماند، آنگاه [این آیه را در جواب] به او

---

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۲. سوره زمر، آیه ۶۵.

گفت: ﴿فَاصبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾[1]؛ پس صبر پیشه کن که وعدهٔ خداوند حق و حتمی است و مراقب باش که مردمان بی‌یقین مقام حلم تو را به خفّت و سبُکی نکشانند. آنگاه سوره را تمام کرد سپس به رکوع رفت[2].

می‌گویم: از این حدیث صحیح پنج حکم ظاهر می‌شود: یکی: استحبابِ خاموش ماندن برای قرائت قرآن به طور مطلق، هر چند که شنونده در حال نماز باشد، و هر چند که قرائت کننده امام جماعت نباشد.

دوّم: اینکه این مقدار از سکوت با موالاتی که در نماز در بین آیات معتبر است منافات ندارد.

سوّم: جایز بودن قرائت قرآن به طور مطلق در حال نماز.

چهارم: جایز بودن اعلام کردن دیگری و خطاب و تفهیم او با قرائت قرآن.

پنجم: منافات نداشتن این مقدار از قرائت با موالاتی که معتبر است. و به آنچه یاد کردیم استحباب خاموش ماندن و گوش فرادادن به قرائت قرآن در هر حال و زمان و مکان، ظاهر گشت، بدون فرق بین خطبهٔ جمعه و نماز جماعت و خطبه‌های دو عید فطر و قربان.

و امّا اینکه در این حدیث گوید: «بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید» نسبت به قرائت واجب در نماز است، و این حکم بدان خاطر بوده که مبادا به وی صدمه‌ای برسد، چنانکه بر کسی که در اخبار این باب تتبّع نماید پوشیده نیست، اضافه بر اینکه ما یادآور شدیم که نهی از قرائت بر حرمت سخن گفتن به ذکر و تسبیح دلالت ندارد، چونکه خاص بر عام دلالت ندارد، چنانکه بر اُهل خِرَد پوشیده نیست. و امّا روایاتی که به وجوب خاموش ماندن تصریح دارند: یا بر استحباب مؤکّد حمل می‌شوند تا بین آنها و بین اخباری که بر آن(=استحباب) دلالت دارند جمع گردد. نظیر اخباری که بر وجوب غسل جمعه دلالت دارند. و یا آنها را بر تقیّه حمل می‌کنیم زیرا که وجوب خاموش ماندن مذهب عامّه است. و راه راست برخلاف آنهاست. و امّا

---

۱. سورهٔ روم، آیه ۶۰.

۲. جنة المأوی: ۲۳۰ حکایت ۸

اخباری که بر آنها دست یافته‌ام و به آنها اشارت رفت: آن است که مجلسی در بحار از خطّ بعضی از فضلا و او از جامع بزنطی از جمیل از زُراره حکایت کرده که گفت: از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ دربارهٔ کسی که قرآن می‌خواند پرسیدم که آیا بر کسی که آن را می‌شنود خاموش ماندن و گوش دادن به آن واجب است؟ فرمود: آری، هرگاه نزد تو قرآن خوانده شود پس بر تو گوش دادن و خاموش ماندن واجب است[1].

و آنچه مجلسی[2] نیز از تفسیر عیّاشی از زراره روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ می‌فرمود: خاموش ماندن برای [قرائت] قرآن در نماز و غیر آن واجب است، و چنانچه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی[3].

مثل همین حدیث در وسائل و برهان روایت آمده است.

و در مجمع البیان از عبدالله بن یعقوب از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ آمده که راوی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: مردی قرآن می‌خواند آیا بر کسی که آن را شنید واجب است بر آن خاموش بماند و گوش دهد؟ حضرت ﷺ فرمود؟ آری، هرگاه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی[4].

اینها روایاتی هستند که بر وجوب دلالت دارند، که یا بر تقیّه حمل می‌گردند، و یا بر تأکید استحباب. و به آنچه یاد کردیم برایت ظاهر شد که در آنچه مولانا المجلسی ﷺ ذکر کرده از چند جهت جای بحث و مناقشه است: اوّل: اینکه گفته: «ظاهر بسیاری از اخبار معتبر وجوب آن است». گوییم: این اخبار بسیار کو؟ و حال آنکه در بحار خود جز آنچه را حکایت کردیم یاد ننموده است.

دوّم: معارض بودن این اخبار با آنچه دانستی، و اینجا جای جمع بین آنها است، و جمع عرفیِ مورد قبول همان حمل کردن بر استحباب می‌باشد، و بدون تردید جمع کردن بین دلایل شایسته‌تر است. و چنانچه از این جمع چشم بپوشیم جمع کردن به اینکه اخبار

---

۱. بحار الانوار، ۹۲/ ۲۲۲، ح ۷ و ۸۸/ ۲۳ با اختلاف در لغات.
۲. بحار الانوار، ۹۲/ ۲۲۱، ح ۵.
۳. تفسیر عیاشی، ۲/ ۴۴، ح ۱۳۲.
۴. مجمع البیان، ۴/ ۵۱۵.

دلالت کننده بر وجوب را بر تقیّه حمل نماییم، همچنان که در روایات علاجیّه [که حکم اخبار متعارض را بیان و علاج می‌کنند] آمده و در جای خود یاد شده‌اند، و این را جمع از جهت صدورر می‌نامند. و هرگاه از این هم چشم بپوشیم، و فرض کنیم که جای ترجیح است، بدون تردید باید اخبار استحباب را ترجیح دهیم، چون به وسیلهٔ اجماع و شهرت و غیر اینها ـ چنانکه دانستی ـ تأیید و تقویت می‌شوند.

سوّم: اینکه آیهٔ شریفه با قطع نظر از روایت صحیحی که یاد کردیم نیز بر وجوب سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن دلالت ندارد، هر چند که أمر را برای وجوب؛ و خطابهای شفاهی را نسبت به سایر مکلّفینی که در وقت خطاب نبوده‌اند ـ به خودی خود و یا برحسب أدلّهٔ اشتراک در تکلیف ـ عام بدانیم، چونکه منظور از «إنصات» در آیهٔ شریفه معلوم نیست.

نیشابوری در تفسیر خود از واحدی حکایت کرده که گفت: «إنصات نزد عرب ترکِ بلند خواندن می‌باشد، هر چند که آهسته پیش خود بخواند اگر کسی نمی‌شنود». بنابراین دلیل مُجمل خواهد بود، یعنی بین سکوت محض و آهسته خواندن مردَّد می‌باشد؛ و شاهدی بر این نیست که سکوت همان معنی حقیقی باشد تا در صورت شک مقتضای اصلِ [حمل کردن هر لفظ بر معنی حقیقی خود] این باشد که لفظ را بر آن حمل کنیم؛ در نتیجه به اصل برائتِ از وجوب رجوع می‌کنیم. و چنانچه إدّعا شود که از لفظ إنصات؛ معنی سکوت در ذهن تبادُر می‌کند، إدّعایی بدون دلیل است. و از اینجاست که می‌توان وجوب سکوت در حال قرائت را بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرایطی در نمازی که باید بلند خواند اقتدا نموده نیز ممنوع دانست، و اجماعی که از تنقیح حکایت شده هم آن را تأیید می‌کند، بلکه چند روایت بر عدم وجوب دلالت دارند، از جمله:

در حدیث صحیح ابوالمغرا است که گفت: در محضر امام ابوعبدالله صادق ﷺ شرفیاب بودم پس حفص کلبی از آن جناب سؤال کرد و گفت: هرگاه به امام جماعتی اقتدا کرده باشم، که قرائت را بلند می‌خواند آیا دعا کنم و استعاذه بنمایم؟ فرمود: آری، دعا کن[1].

و اینکه آن را بر پیش از شروع امام در قرائت، و یا در صورتی که مأموم قرائتش را

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ۱ / ۴۰۷، ح ۱۲۰۹.

نشنود حمل کنیم درست نیست، زیرا که خبر معارضی نیست که موجب توجیه و حمل کردن این روایت صحیح برخلاف ظاهرش باشد.

و از جمله: خبر صحیحی است که از زراره آمده از یکی از دو امام [باقر و صادق ﷺ] که فرمودند: هرگاه پشت سر امام جماعتی بودی که می‌توانی به او اقتدا کنی پس انصاف کن، و پیش خودت تسبیح بگوی[1]. و این دلالت دارد که منظور از «اِنصات» در آیه، و خبر صحیحی که در کلام مجلسی ﷺ یاد گردیده، بلند نخواندن است، وگرنه أمر نمی‌فرمود که پیش خودت تسبیح بگوی، و اینکه آن را تنها بر ذِکْر و یادآوری در دل حمل نماییم، اضافه بر اینکه بعید است نه داعی بر آن هست و نه شاهدی.

و از جمله: روایت ابوخدیجه سالم بن مکرم از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ است که فرمود: هرگاه امام جماعت عدّه‌ای بودی بر تو باد که در دو رکعت اوّل نماز قرائت کنی، و کسانی که پشت سرت هستند بگویند: سُبْحَانَ اللهِ وَ الحَمْدُلِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ اللهُ أَكْبَرُ در حالی که ایستاده باشند...[2].

و اخباری که از قرائت کردن پشت سر امام جماعت نهی می‌کنند، دلالت ندارند که به طور مطلق تکلُّم کردن حتّی ذکر و تسبیح و دعا ممنوع باشد. و از همهٔ این مطالب معلوم می‌شود که سکوت بر نمازگزاران در حال خطبهٔ امام جمعه واجب نیست، زیرا که عمده دلیل کسانی که آن را واجب می‌دانند آن است که دو خطبه در بعضی از روایات به منزلهٔ دو رکعت از نماز به شمار آمده، و هرگاه وجوب آن در نماز ثابت نشود در خطبه‌ها هم ثابت نیست، اضافه بر اشکالات دیگری که بر قائلین به آن لازم می‌آید که اینجا جای ذکر آنها نیست.

پس حاصل تمامی آنچه یاد کردیم اینکه سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن در هیچ حالی از أحوال واجب نیست، مگر در صورتی که ترک سکوت توهین به قرآن باشد، و چنانچه این کار از کسی به قصد توهین ـ العیاذ بالله ـ صادر گشت، موجب کفر خواهد بود، پناه بر خدا. و منظور ما در اینجا بیان حکم سخن گفتن به خودی خود و با قطع نظر از

---

۱. اصول کافی، ۳ / ۳۷۷، ح ۳
۲. تهذیب، ۳ / ۲۷۵، ح ۱۲۰.

جهات و عوارض خارجی است که بر آن وارد می‌شود. و از آنچه یاد کردیم معلوم شد که در دلالت اخباری که آن را واجب می‌دانند می‌توان مناقشه نمود از جهت تأمّل در معنی إنصات، چنانچه قرینه نباشد بر اینکه منظور از انصات سکوت است، چنانکه قرینه در کلام دلالت کرد بر اینکه منظور از آن سکوت است در خبر صحیح معاویة بن وهب ـ که پیشتر آوردیم ـ که فعل امیرالمؤمنین ﷺ را حکایت می‌کرد.

چهارم: اینکه گفته: «و می‌توان از اشکال طاقت‌فرسا بودن جواب داد به اینکه در صورتی این حکم لازم می‌آید که جماعت خواندن ترک شود...» مردود است به اینکه قرائت قرآن به خواندن نماز منحصر نیست، و بین مساجد و خانه‌ها در تکلیفِ مکلّف هنگام شنیدن قرائت قرآن تفاوتی نمی‌باشد، و إقامهٔ جماعت در نمازهای روزانه نزد شیعیان سنّت است نه واجب، و وادار کردن قرآن خوانان در نمازهای مستحبی و غیر آنها به آهسته خواندن علاوه بر اینکه کاری طاقت‌فرساست؛ هیچ کس آن را قائل نشده، و واجب نمودن سکوت هنگام شنیدن قرائت در هر حال بدون شک طاقت‌فرسا می‌شود، و به آنچه بیان داشتیم حقیقت مطلب در این مورد معلوم گشت و اینکه حق استحباب سکوت هنگام شنیدن قرائت می‌باشد. و امّا گوش فرا دادن نیز مستحب مؤکّد است و تقریر دلیل آن مانند مسألهٔ سابق است هم از لحاظ أصل عملی و هم از جهت روایت، به آن مراجعه و در آن تأمُّل کن.

بلکه می‌توان گفت: بدین جهت به سکوت امر شده که شنیدن حاصل آید، پس استماع ملازم سکوت می‌باشد یا به طور دائم و یا غالباً چنین است، پس حکم به وجوب گوش فرا دادن و استحباب سکوت جداً بعید است. و از این گذشته می‌توان گفت: اگر فرض کنیم إنصات در آیهٔ شریفه به معنی سکوت است، أمر به آن برای استحباب خواهد بود، و همین طور أمر به استماع و گوش فرا دادن، به قرینهٔ علت آوردن امام ﷺ در خبر صحیح زراره که در من لا یحضره الفقیه روایت شده و مجلسی ﷺ در سخنان سابق خود آن را حکایت کرده است، که آن حضرت پس از نهی از قرائت پشت سر امام جماعت در دو رکعت اوّل، و أمر به إنصات و نهی از قرائت در دو رکعت أخیر نیز، آن را به فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا﴾؛ تعلیل کرد. و سپس فرمود: «و دو رکعت اخیر همچون در رکعت اوّلی می‌باشند».

و از همین تعلیل روشن می‌شود که حکم از لحاظ قرائت در دو رکعت اوّل و دو رکعت دوّم نماز یکسان و متحد است، و چون بیان گردید که قرائت در دو رکعت اخیر نماز جایز است، هر چند که برگزیدن تسبیح أفضل می‌باشد، ظاهر شد که قرائت در دو رکعت اوّل پشت سر امام جماعت جایز است، چونکه از آن کلام متحد بودن آنها در حکم ظاهر می‌گردد. پس نهی از قرائت در دو رکعت اوّل برای کراهت می‌باشد، بنابراین به ناچار أمر به إنصات برای استحباب خواهد بود، و مؤیّد این معنی حدیثی است که از کتاب کنز العرفان حکایت کردیم. و از اینجا می‌توان گفت: أخبار نهی کننده از قرائتِ مأموم پشت سر امام جماعت بر کراهت حمل می‌شوند، چنانکه محقّق حِلّی به آن قائل شده و جماعتی نظر او را پذیرفته‌اند. و ممکن است در این قول اشکال کرد به اینکه حمل کردن نهی بر کراهت به قرینهٔ استدلال به آیه هر چند که امکان دارد، ولی دست برداشتن از ظواهر سایر روایات نهی کننده جایز نیست، زیرا که در آنها قرینه‌ای نیست، و از بین رفتن ظهور در یک روایت سبب از بین رفتن آن در روایات دیگر نمی‌شود، در این باره تأمّل کنید. و تفصیل سخن در فقه است. و در این مورد سخن را به درازا کشاندیم هر چند که از مطلبِ اصلی ما خارج بود چون همانطور که بین عوام و خواص شایع است: الکلام یجرُّ الکلام؛ حرف، حرف را می‌آورد.

مسألهٔ دیگر: که مناسب اصل مقصد و عنوان است، اینکه فرشتگان گرامی که کارها و گفته‌های مُکلَّفین را می‌نویسند، آیا تمامی آنچه به زبان می‌رانند را می‌نویسند حتّی سخنان مباح را؟ یا ألفاظی را می‌نویسند که اثری بر آنها مترتب است ـ یعنی الفاظی که به اصالت یا به سببی از اسباب واجب و حرام و مکروه و مستحب هستند ـ و ألفاظ مباحی که أثر شرعی بر آنها مترتب نیست را نمی‌نویسند؟ مسأله اختلافی است، عده‌ای فرض اوّل و عده‌ای دیگر فرض دوّم را قائل شده‌اند، و هر کدام به اموری استناد جسته‌اند که یاد آنها مایهٔ طولانی شدن مطلب است و تشنگی را فرو نمی‌نشاند، و آنچه به نظر مصنّف مورد اعتماد است همان است که از خاندان وحی و تنزیل روایت گردیده، و آن روایتی است که در تفسیر برهان از کتاب حسین بن سعید به سند صحیحی از امام صادق ﷺ آمده که فرمودند: هر بنده‌ای دو فرشته دارد که آنچه تلفّظ می‌کند و بر زبان می‌راند را می‌نویسند،

سپس آن را به دو فرشته‌ای که مافوق آنان هستند بالا می‌برند، پس آن دو آنچه از خیر و شر هست ثبت می‌کنند و غیر آنها را ساقط می‌نمایند[1]. و تا کنون معارضی برای این خبر نیافته‌ام، و خداوند بهترین راهنماست.

هفتاد و پنجم: نماز آن حضرت عجّل الله فرجه

و آن در کتابهای متعدد و به طُرُق معتبری روایت آمده است، از جمله: در آخر فصل بیست و نهم از کتاب جمال الأسبوع سید بن طاووس رحمه الله چنین گوید: «نماز حجّت قائم ـ صلوات الله علیه ـ دو رکعت است، در هر رکعت سورهٔ حمد را تا: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می‌خوانی سپس صد بار می‌گویی: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ آنگاه بقیهٔ سورهٔ حمد را می‌خوانی، و بعد از آن سورهٔ اخلاص [قُلْ هُوَ اللهُ] را یک بار می‌خوانی، و پس از نماز می‌گویی: اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلاٰءُ وَبَرِحَ الْخَفاءُ وَانْكَشَفَ الْغِطاٰءُ وَضاٰقَتِ الْأَرْضُ بِمٰا وَسِعَتِ السَّماءُ وَإِلَيْكَ يٰا رَبِّ الْمُشْتَكىٰ وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِى الشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَلَّذينَ أَمَرْتَنٰا بِطٰاعَتِهِم وَعَجِّل اللّٰهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقٰائِمِهِم وَأَظْهِر إِعْزٰازَهُ، يٰا مُحَمَّدُ يٰا عَلِيُّ يٰا عَلِيُّ يٰا مُحَمَّد اكْفِيٰانى فَإِنَّكُمٰا كٰافِيٰاىَ يٰا مُحَمَّدُ يٰا عَلِيُّ يٰا عَلِيُّ يٰا مُحَمَّد اُنْصُرٰانى فَاِنَّكُمٰا نٰاصِراىَ، يٰا مُحَمَّدُ يٰا عَلِيُّ يٰا عَلِيُّ يٰا مُحَمَّدُ احْفَظٰانى فَاِنَّكُمٰا حٰافِظٰاىَ، يٰا مَوْلاٰىَ يٰا صٰاحِبَ الزَّمٰان اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَدْرِكْنى اَدْرِكْنى اَدْرِكْنى اَلأَمٰانَ اَلأَمٰانَ اَلأَمٰانَ؛ بار خدایا بلا و گرفتاری بزرگ شد، و [با آزمایشهایی که پیش آمد] امور مخفی آشکار گشت، و پرده‌ها بالا رفت، و زمین به همان نسبت که آسمان وسعت دارد تنگ شد، و ای پروردگار شکوه به درگاه تو داریم، و در سختی‌ها و آسانی‌ها تکیه بر تو است، بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست آنان که اطاعتشان را به ما آمر فرمودی و ای خدا فَرَج آنان را به [ظهور] قائمشان تعجیل فرمای، و دوران عزّت بخشیدنش را ظاهر ساز، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد مرا کفایتم کنید که شما کفایت کننده هستید، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد مرا یاریم کنید که شما یاری کننده‌اید، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد مرا حفظ کنید که شما حفظ کننده‌اید، ای

---

۱. تفسیر البرهان، ۴ / ۲۲۰، سوره ق، آیه ۱۸، ح ۶.

مولایم ای صاحب الزمان پناه ده، پناه ده، پناه ده، مرا دریاب مرا دریاب مرا دریاب أمان أمان أمان[۱].

می‌گویم: نظیر این دعا با تغییر اندکی در اواخر بخش هفتم که از خود آن حضرت ـ سلام الله علیه ـ روایت شده گذشت.

و از جمله: در مکارم الأخلاق تألیف حسن بن فضل طبرسی از ابوعبدالله حسین بن محمد بزوفری به طور مرفوع و النجم الثاقب به نقل از کنوز النّجاح فضل بن الحسن طبرسی ـ پدر مصنّف مکارم الاخلاق ـ از احمد بن الدربی آورده که گفت: «از ناحیهٔ مقدّسه است اینکه: هر کس را به سوی خدای تعالی حاجتی باشد، شب جمعه بعد از نیمه شب غسل کند و به جای نماز خود برود و دو رکعت نماز بگزارد که در رکعت اوّل سورهٔ حمد را بخواند و چون به آیهٔ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ رسید آن را صد بار تکرار نماید، و در صدمین بار سورهٔ حمد را تا به آخر برساند و سورهٔ توحید را یک بار بخواند، سپس رکوع و سجود را انجام دهد و در هر یک از آنها هفت بار تسبیح بگوید، رکعت دوم را نیز به همین ترتیب انجام دهد، و دعای زیر را پس از نماز بخواند، پس اگر این عمل را بجای آورد خداوند البته حاجتش را هر چه که باشد برمی‌آورد، مگر در صورتی که در مورد قطع رَحِم باشد دعا این است. اللَّهُمَّ إنْ أطَعْتُكَ فَالمَحْمَدَةُ لَكَ وَإنْ عَصَيْتُكَ فالحجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرَّوحُ وَمِنْكَ الفَرَجُ سُبْحانَ مَنْ أنْعَمَ وَشَكَرَ سُبْحانَ مَنْ قَدَرَ وَغَفَرَ إلٰهى إنْ كنتُ قَدْ عصيتُكَ فَقَدْ أطَعْتُكَ فى أحَبِّ الأشياءِ اليكَ وَهُوَ الإيمانُ بِكَ لَمْ أتَّخِذْ لَكَ وَلَداً وَلَمْ أدْعُ لَكَ شَرِيكاً مَنَّاً مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنّاً بِهِ مِنّى عَلَيْكَ وَقَدْ عصيتُكَ يا إلٰهى عَلَى غَيْرِ وَجْهِ المُكَابَرَةِ وَلَا الخُرُوجِ عَنْ عُبُودِيَّتِكَ وَلَا الجُحُودِ لِرُبُوبيَّتِكَ وَلٰكِنْ أطَعْتُ هَوَاىَ وَأزَلَّنِيَ الشَّيطَانُ فَلَكَ الحُجَّةُ عَلَيَّ وَالبَيَانُ فَإنْ تُعَذِّبْنى فَبِذُنُوبى غيرُ ظَالمٍ وَإنْ تَغْفِرْلِى وَتَرْحَمنِى فَإنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ يا كَرِيمُ يا كَرِيمُ... آنقدر این کلمه را تکرار کند تا نَفَس قطع گردد. سپس بگوید: يا آمِناً مِنْ كُلِّ شَيءٍ وَكُلُّ شَيءٍ مِنْكَ خائِفٌ حَذِرٌ أسْألُكَ بِأمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَيءٍ وَخَوفِ كُلِّ شَيءٍ مِنْكَ أنْ تَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأنْ تُعْطِيَنِى أمَاناً لِنَفْسِى وَأهْلِى وَوُلْدِى وَسَايرِ ما أنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لا أخَافَ أحَداً وَلَا أحْذَرَ مِنْ شَيءٍ أبَداً إنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ وَحَسْبُنَا اللهُ

---

۱. جمال الاسبوع، ۲۸۰، فصل ۲۹.

وَ نِعْمَ الوَكيلُ يا كافِيَ إبراهيمَ نَمرود وَ يا كافِيَ موسىٰ فرعون أسْأَلُكَ أنْ تَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأنْ تَكْفِيَنِي فَلانَ بنَ فلان؛ بار خدایا چنانچه تو را اطاعت کنم پس حمد تو راست، و چنانچه معصیتت کنم پس حجّت و دلیل تو راست، راحتی و گشایش از سوی تو است، منزّه است آنکه نعمت بخشیده و سپاس گزارده، منزّه است آنکه قدرت داشته و آمرزیده است. خدایا چنانچه تو را معصیت نموده‌ام پس به راستی که در بهترین اَشیا نزد تو که ایمان به تو است إطاعتت کرده‌ام، برای تو فرزندی نپنداشته و شریکی نخوانده‌ام، منّت این [ایمان] تو راست بر من، نه اینکه من به سبب آن منّتی بر تو داشته باشم، خدایا و تو را معصیت کردم بدون مکابره و بزرگ منشی، و بدون اینکه از بندگیت خودم را بیرون برده و یا ربوبیّت تو را إنکار کرده باشم، و لیکن هوای نفس را اطاعت نمودم و شیطان مرا لغزانید، پس حجّت و بیان بر من تو راست، که اگر عذابم کنی به خاطر گناهان من است بی‌آنکه بر من ظلم کرده باشی، و چنانچه مرا بیامرزی و بر من رحم آری پس تو جواد کریم هستی، ای کریم، ای کریم... (آنقدر این کلمه را تکرار کن تا نَفَست تمام شود). سپس بگوید: ای آنکه از همه چیز ایمنی و همهٔ أشیا از تو در بیم و حَذَر هستند، از تو مسألت می‌نمایم به ایمنیت از هر چیز و ترس همه چیز از تو اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستی، و به من أمانی برای خود و خانواده و فرزندانم و سایر چیزهایی که بر من نعمت داده‌ای عطا فرمایی، تا از هیچ کس بیمناک نباشم، و از هیچ چیز أبداً حذر نکنم، که همانا تو بر هر چیز توانایی و خداوند ما را بسنده و بهترین وکیل است. ای کفایت کنندهٔ ابراهیم از نمرود، و ای کفایت کنندهٔ موسی از فرعون از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و مرا از فلانی پسر فلانی کفایت فرمایی. و نام کسی را که از شرّ و ضررش بیمناک است بگوید، و از خدای تعالی بخواهد که ضرر او را دفع نماید که به اذن خدای تعالی ضررش دفع خواهد شد. سپس سجده کند و حاجت خویش را از خداوند بخواهد، و به درگاه خدای تعالی زاری نماید.

در مکارم الاخلاق گوید: «روایت شده که اگر هر مرد و زن مؤمنی این نماز را بخواند و با این دعا خالصانه دعا کند درهای آسمان برای اجابت به رویش گشوده خواهد شد، و همان وقت إجابت خواهد گشت [یا در همان شب ـ خ ل] و این از فضل خداوند بر

ما و بر مردم است»[۱].

و در کتاب النجم الثاقب مثل این را به نقل از کنوز النجاح آورده است.

مصنّف ضعیف کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی ـ عفی الله تعالی عنه ـ گوید: «مکرّر کارهای مهمی برایم اتفاق افتاد که این نماز را با این کیفیّت بجای آوردم، خدای تعالی با لطف و کرم خویش و به برکت مولایمان ـ صلوات الله علیه ـ آنها را برآورده ساخت».

و از جمله در کتاب النجم الثاقب این نماز را به عنوان نماز مولایمان حضرت مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه ـ از کتاب سید فضل الله راوندی حکایت کرده، و پس از فراغت از نماز صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد را یاد کرده، و پس از آن دعایی و وقت معیّنی برایش ذکر ننموده است.

و از جمله در کتاب جنّة المأویٰ به نقل از کتاب تاریخ قم تألیف شیخ فاضل حسن بن محمد قمّی از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحقّ و الیقین تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن بابویه ﷺ در باب بنای مسجد جمکران آورده، و حکایتی طولانی برای آن ذکر نموده و در آنجا گفته: «امام مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه ـ این نماز را به گونهٔ خاصی أمر فرموده، به اینکه: دو رکعت نماز بگزارد، و در هر رکعت سورهٔ فاتحة الکتاب [حمد] را بخواند، و چون به آیهٔ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ رسید آن را صد بار تکرار کند، سپس سورهٔ حمد را تا به آخر بخواند، و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگوید، و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید، و تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا ﷺ بگوید، و چون از آن فراغت یافت سجده کند و صد بار بر پیغمبر ﷺ صلوات فرستد. سپس گفته: و این نقل از لفظ مبارک امام ﷺ است که: فَمَنْ صَلَّاها فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتيقِ؛ هر کس این دو رکعت نماز را بگزارد چنان است که دو رکعت نماز در کعبه گزارده باشد»[۲].

دانشمند محدّث نوری در حاشیه راجع به فرمودهٔ آن حضرت ﷺ: «و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید» گفته است: «ظاهر این است که بگوید: «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ».

می‌گویم: احتیاط در عبادت و اهتمام در قضای حاجت مقتضی آنند که بین

---

۱. مکارم الأخلاق، ۳۳۹ـ۳۴۰.

۲. جنة المأوی، ۲۳۰، حکایت ۸.

چگونگی‌های یاد شده جمع گردد به اینکه پس از نیمه شب جمعه غسل کند و آن نماز را بجای آورد، و تسبیح بزرگ را هفت بار در رکوع و سجود تکرار نماید، و پس از نماز تهلیلی که رسول خدا ﷺ می‌گفت و می‌فرمود: این دعای من و دعای پغمبران پیش از من است را بگوید که: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الحَمْدُ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ. سپس تهلیلی را بگوید که رسول خدا ﷺ روز فتح مکّه گفت: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ [غلب ـ خ ل] الأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ. آنگاه تسبیح حضرت زهرا ﷺ را بگوید که در تعقیب هر نماز واجب وارد شده است. سپس تسبیح معروف آن حضرت که بعد از نمازش وارد شده را بگوید، و آن چنین است: سُبْحَانَ ذِي العِزِّ الشَّامِخِ المُنِيفِ سُبْحَانَ ذِي الجَلَالِ البَاذِخِ العظِيمِ سُبْحَانَ ذِي المُلْكِ الفَاخِرِ القَدِيمِ سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ البَهْجَةَ وَالجَمالَ سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّىٰ بِالنُّورِ وَالوَقَارِ سُبْحَانَ مَنْ يَرَىٰ أَثَرَ النَّمْلِ فِي الصَّفَا سُبْحَانَ مَنْ يَرَىٰ وَقْعَ الطَّيرِ فِي الهَوَاءِ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هٰكَذا وَلَا هٰكَذا غَيْرُهُ؛ منزّه است صاحب عزّت بلند أفراشته، منزّه است صاحب جلالِ والا و باعظمت، منزّه است صاحب مُلک فاخرِ ازلی، منزّه است آنکه لباس حسن و جمال به قامت خویش آراسته، منزّه است [خدایی که] ردای نور و وقار در بردارد، منزّه است [خدایی که] اثر پای مورچه را در سنگ سخت سیاه می‌بیند، منزّه است [خدایی که] خطّ سیر مرغان را در هوا می‌بیند، منزّه است آنکه فقط او چنین است و جز او چنین نیست. سپس صد بار بر پیغمبر و آل او صلوات بفرستد، آنگاه دعائی که از مکارم الأخلاق روایت شد را بخواند، و بعد دعائی که سید بن طاووس یاد کرده را بخواند، که هرگاه به آنچه یاد کردیم عمل نمود همهٔ احتمالات را بجای آورده، و اجابت دعاها و برآمدن حاجتها ان شاء الله تعالی زودتر انجام می‌گردد. و شایسته است که قنوت را در آن نماز طولانی کند، و کلماتِ فَرَج را در آن بخواند، چنانکه مولایمان امیرالمؤمنین ﷺ در خواب به بعضی از صالحین أمر فرموده است، و آن کلمات چنین است: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الحَلِيمُ الكَرِيمُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ العَلِيُّ العَظِيمُ سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ العَرْشِ العَظِيمِ. نیست خدایی جز آن خدای بردبار بزرگوار. نیست خدایی

جز آن خدای بلند مرتبهٔ بزرگ، منزّه است خداوند پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و آنچه میان آنهاست و پروردگارِ عرش باعظمت.

توجه و تتمّه‌ای پرسود: سید بن طاووس ﷺ در نمازهای حاجت شب جمعه نمازی را شبیه همین نماز یاد کرده، و می‌گوید: «نماز حاجت در شب جمعه و شب عید قربان ـ دو رکعت است، سورهٔ فاتحة الکتاب را تا ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می‌خوانی و این [آیه] را صد بار تکرار می‌کنی، و حمد را به آخر می‌رسانی، سپس سورهٔ قل هو الله أحَد را صد بار می‌خوانی، در هر رکعت [به همین صورت] سپس سلام دهد و هفتاد بار بگوید: **لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**. و بعد به سجده برود و دویست بار بگوید: **یا رَبِّ یا رَبِّ**... و هر حاجتی که دارد بخواهد».

هفتاد و ششم: گریستن در مصیبت مولایمان شهید مظلوم حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ

زیرا که این کار از اموری است که به وسیلهٔ آن حقّ امام ﷺ أدا می‌گردد، و بدون تردید ادای حقّ آن حضرت از عظیم‌ترین و مهمترین وسایل تقرُّب یافتن به اوست.

بیان مطلب اینکه: شیخ ثقهٔ أجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی ﷺ در کتاب کامل الزیارات به سند خود از امام صادق ﷺ ضمن حدیثی طولانی در فضیلت گریستن بر امام حسین ﷺ روایت آورده که فرمود: و هیچ دیده و هیچ اشکی نزد خداوند محبوب‌تر از چشمی نیست که بر او بگرید و أشک بریزد، و هیچ گریه کننده‌ای بر او نگرید مگر اینکه فاطمه ﷺ را صِلِه کرده و حقِّ ما را أدا نموده است، و هر بنده‌ای [روز قیامت] با دیدگان گریان محشور می‌شود مگر گریه کنندگان بر جدّم حسین ﷺ که [هر آنکه بر او گریسته] در حالی محشور می‌گردد که دیده‌اش روشن است و مژده به او می‌رسد و شادمانی بر چهره‌اش نمودار است. و خلایق در بیم و هراس هستند در حالی که اینان [گریه کنندگان بر امام حسین ﷺ] ایمن باشند، و خلایق [در هنگامهٔ عَرَصاتِ محشر] عرضه می‌شوند ولی اینان زیر عرش و در سایهٔ عرش با حسین ﷺ هم سخن خواهند بود،

از سختی روزِ حساب ترسان نیستند. به ایشان گفته می‌شود: داخل بهشت شوید، پس امتناع می‌ورزند و سخن و مجلس آن حضرت را برمی‌گزینند. و همانا حوریان به آنان پیغام می‌دهند: ما و وِلْدانِ مخلَّدین اشتیاق شما را داریم، پس آنها به سوی حورالعین سر برنمی‌دارند، به جهت آنچه از خوشی و بزرگواری در مجلسشان می‌بینند...[1].

و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام عليه السلام است که: «و حقّ ما را أدا کرده» می‌رساند که گریستن بر امام حسین عليه السلام ادای حق صاحب الأمر و سایر امامان ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ می‌باشد، و شاید سِرّ مطلب این باشد که تسلیت دادن مؤمنین نسبت به بازماندگانِ کسانی از ایشان که از دنیا گذاشته‌اند گرامیداشت و تعظیم ایشان و دوستی کردن به آنان و یاری نمودن از جهت شرکت در مصیبتشان می‌باشد، و اینها قسمتی از حقوق مؤمنین نسبت به یکدیگر است. زیرا که هرگاه مؤمنی از جهان دنیا درگذرد برای او آدابی هست که شرع مقدس أمر فرموده آن آداب رعایت گردد. و آنها بر دو گونه‌اند: یک گونه آن است که به سبب آن حقّ میّت ادا می‌شود، و آن عبارت از تشییع و کنار قبر او رفتن، و برایش طلب مغفرت کردن، و از طرف او صدقه دادن و بر او نماز خواندن و از او به خوبی یاد کردن و امثال اینها می‌باشد. و گونهٔ دیگر آن است که حقِّ بازماندگان او به وسیلهٔ آن رعایت می‌گردد، و این عبارت از دیدار آنها و تعزیت ایشان و دعا کردن برای آنان و شرکت در حزن و مصیبتشان، و فرستادن غذا برای ایشان امثال اینها از اموری که صلهٔ آنان و احسان به ایشان می‌باشد. و بدون تردید حقّ امام عليه السلام در این باره از همهٔ مردم بزرگتر است.

پس هرگاه مؤمن در مصیبت مولای مظلوممان ابی‌عبدالله عليه السلام بگرید، حقّ امامی که بعد از آن حضرت باقی مانده را در آن فاجعهٔ بزرگ أدا کرده، چون این کار موافقت نمودن با امام عليه السلام و یاری کردن او و تقرُّب یافتن به او و تسلّی دل اوست. نه اینکه حقّ امام را از هر جهت و در هر جای رعایت کرده باشد. زیرا که برای امام و همین طور سایر مؤمنین به حسب تفاوت مراتب و شئونشان حقوقی هست که می‌بایست در هر مورد و هنگام و هر شئ به طور مقتضی رعایت و ایفا گردند، و در روایاتی که از امامان عليهم السلام وارد شده این

---

۱. کامل الزیارات، ۸۱، باب ۲۶.

مطلب را توجه داده‌اند. که اگر بخواهیم عنان بحث را به آن سوی بکشانیم کتاب حجیم خواهد شد. و با این توضیح معنی فرمایش امام ﷺ: «و حقّ ما را أدا نموده است» معلوم گشت، و معنی نظایر این کلام در سایر موارد و عبارات نیز روشن شد، پس ان شاء الله تعالی نسبت به این مطلب متذکر و با بینش باش.

هفتاد و هفتم: زیارت قبر مولایمان امام حسین ﷺ

زیرا که این کار صلهٔ حضرت صاحب الزمان و نیکی نسبت به آن جناب و سایر امامان ﷺ می‌باشد، و با این عمل سرور و شادمانی در دل امام ﷺ وارد می‌شود و امام ﷺ مانند سایر پدران بزرگوارش هر صبح و شام برای زوّار قبر امام حسین ـ صلوات الله علیه ـ دعا می‌کند.

و ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات به سند خود از أبان از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هر کس قبر ابی‌عبدالله ﷺ را زیارت کند، همانا رسول خدا ﷺ را صله نموده و پیوند ما را گرامی داشته، و غیبتش حرام؛ و گوشتش بر آتش [دوزخ] حرام می‌شود...[1].

و در همان کتاب به سند خود از عبدالله بن سنان آمده که گفت: به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ عرضه داشتم: فدایت گردم، پدرت می‌فرمود: در راه حج هر درهمی که شخص انفاق کند هزار برایش محسوب می‌گردد، پس برای کسی که در راهِ رفتن به زیارت پدرت حسین ﷺ انفاق کند چقدر خواهد بود؟ فرمود: ای پسر سنان، به هر درهم برایش هزار هزار ـ تا ده هزار شمرد ـ محسوب می‌شود، و به همین میزان درجات او نیز بالا می‌رود، و رضای خدای تعالی برایش بهتر است. و دعای محمد ﷺ، و دعای امیرالمؤمنین و امامان ﷺ برایش بهتر است[2].

و در همان کتاب به سند خود از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: از محبوب‌ترین أعمال نزد خدای تعالی زیارت قبر امام حسین ﷺ است، و بهترین اعمال نزد خداوند

---

۱. کامل الزیارات، ۱۲۷، باب ۴۶.

۲. کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶

شادمان کردن مؤمن است، و نزدیکترین حالت بنده نزد خداوند آن است که در حال سجده گریان باشد[۱].

و به سند خود از معاویة بن وهب آورده که شنیده بود امام صادق ﷣ دعا می‌کند و با پروردگارش مناجات می‌نماید و می‌گوید: مغفرتت را بر من و برادرانم و زائران قبر پدرم حسین ﷣ قرار ده، آنان که اموالشان را انفاق کردند، و بدنهایشان را به رنج انداختند، به خاطر رغبت در نیکی به ما و به امید ثواب تو با صِلهٔ ما، و شادمان کردن پیغمبر تو ﷺ، و به منظور اجابت أمر ما و خشمگین کردن دشمنانمان، که با این کار رضای تو را خواستند، پس [ای خدا] از سوی ما رضوانت را به آنان پاداش ده، و شب و روز ایشان را در حفظ خویش بدار، و به بهترین پاداشها خاندان و اولادشان که پس از آنها باز می‌مانند را پاداش ده، و با آنها [یار] باش، و شرّ هرگونه سرکش عنود و هر مخلوق ناتوان و زورمند، و شرّ شیاطین انس و جن را از آنها دور کن. و برترین چیزی که در غربت از وطنهایشان از تو آرزو دارند، و از جهت اینکه ما را بر فرزندان و خاندان و خویشاوندان خود برگزیده‌اند، به آنان عطا فرمای. بار خدایا همانا دشمنان ما برایشان سفرشان [برای زیارت قبور ما] را عیب کردند، ولی عیب‌جویی آنها ایشان را از روی آوردن به سوی ما باز نداشت، به جهت اینکه با مخالفین ما مخالفت نمایند، پس بر آن صورتهایی که تابش خورشید آنها را تغییر داده رحم آور، و بر آن گونه‌ها که بر مزار حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷣ گردانده می‌شوند رحمت آور، و بر آن دیده‌هایی که اشکهایشان به خاطر مهر به ما جاری است رحمت آور. و بر آن دلها که به خاطر ما محزون و سوزان گردیده رحمت آور، و بر آن فریادی که به خاطر ما بلند می‌شود رحمت آور. بار خدایا من آن بدنها و آن جانها را به تو می‌سپارم تا آنگاه که آنها را بر کنار حوض [کوثر] روز تشنگی بزرگ بیاوری...[۲].

و حدیث طولانی است، مقداری که محل حاجت بود از آن آوردیم، و آن دلیل است بر حصول شادمانی و سرور برای حضرت صاحب الأمر و سایر امامان ﷩ به سبب این عمل

---

۱. کامل الزیارات، ۱۴۶، باب ۴۸.

۲. کامل الزیارات، ۱۱۶، باب ۴۰.

شریف، و اینکه آن صِلهٔ آنان و اجابت امر شان و دشمنی با دشمنانشان می‌باشد.

و در همان کتاب به سند خود نیز از معاویة بن وهب آورده از امام صادق ﷺ که گوید: آن حضرت به من فرمود: ای معاویه، زیارت قبر حسین ﷺ را به خاطر ترس وامگذار، زیرا که هر کس آن را ترک گوید آنقدر حسرت خواهد کشید که آرزو کند قبرش در کنارش می‌بود، آیا دوست نمی‌داری که خداوند شخص و سایهٔ تو را در میان کسانی ببیند که رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و امامان ﷺ درباره‌اش دعا می‌کنند[1].

و به سند خود از حلبی آورده که ضمن حدیثی طولانی گوید: به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق ﷺ عرضه داشتم: فدایت گردم، چه می‌گویی دربارهٔ کسی که زیارت آن حضرت را ترک گوید در حالی که بتواند آن را انجام دهد؟ فرمود: می‌گویم او رسول خدا ﷺ و ما را عاق کرده، و اُمری را که مربوط به اوست سبک شمرده، و هر کس او را زیارت کند خداوند در پی حوائجش خواهد بود، و آنچه از امور دنیایش برایش اهمیت دارد را خداوند کفایت کند، و روزی را به سوی بنده خواهد کشانید، و آنچه انفاق نموده به او باز خواهد آورد، و گناهان پنجاه ساله‌اش را خواهد آمرزید، و در حالی به خاندانش باز خواهد گشت که بر عهدهٔ او گناه و خطایی نماند مگر اینکه از پرونده‌اش محو شده باشد، پس چنانچه در سفرش از دنیا برود، فرشتگان فرود می‌آیند و او را غسل می‌دهند، و دری به سوی بهشت به رویش گشوده می‌شود. و به هر درهمی که خرج کرده ده هزار درهم برایش مقرّر می‌گردد، و اینها برای وی ذخیره می‌شود. پس هرگاه محشور گردد به او گفته می‌شود: به هر درهمی ده هزار درهم برایت هست، و خداوند به تو نظر [عنایت] فرموده، و آنها را برای تو نزد خود ذخیره نموده است[2].

و در حدیث عبدالله بن حماد بصری از امام صادق ﷺ است که فضیلت زائر قبر امام حسین ﷺ را بیان فرموده تا آنجا که گوید: «و امّا آنچه برای او نزد ما خواهد بود: رحمت فرستادن بر او هر صبح و شام می‌باشد...».

و در حدیث صفوان جمّال از امام صادق ﷺ است که فرمود: اگر زائر امام حسین ﷺ

---

۱ کامل الزیارات، ۱۲۶، باب ۴۵.

۲ کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶

بداند که چه شادمانی و خرسندی به رسول خدا ﷺ و به امیرالمؤمنین و به فاطمه و به امامان ﷺ و شهدای از ما اهل البیت می‌رسد، و از دعای ایشان چه چیزهایی به او برمی‌گردد، و چقدر از ثواب در دنیا و آخرت به او خواهد رسید و چه [ثوابی] برایش نزد خداوند ذخیره است، هر آینه دوست خواهد داشت که باقیماندهٔ عمرش در خانه‌اش دیده نشود...[۱].

هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی أُمیّه در آشکار و پنهان

در مجالس و منابر در صورتی که ترس و تقیّه در کار نباشد، و دلیل بر اینکه این کار از اموری است که مایهٔ تقرُّب به مولایمان ﷺ می‌باشد ـ اضافه بر اینکه این از بهترین و محبوبترین و مهمترین اعمال است ـ روایتی است که شیخ صدوق ﷺ در کتاب خصال از امیرالمؤمنین ﷺ در ذکر مناقب هفتادگانه‌اش فرموده: و امّا پنجاه و چهارم: پس به درستی که من شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: ای علی؛ بنی اُمیّه تو را لعنت خواهند کرد، و فرشته‌ای به شمار هر لعنت آنان، هزار لعنت برایشان برمی‌گردانند، پس هرگاه قائم ﷺ بپاخیزد چهل سال آنها را لعنت خواهد کرد...[۲].

می‌گویم: پوشیده نماند که منظور از چهل سال لعنت کردن، أمر فرمودن آن حضرت ﷺ شیعیان و پیروانش را به لعنت کردن بنی امیّه در همهٔ بلاد و آبادیها، در منابر و مجامع می‌باشد، و شیوع یافتن آن در میان مردم در آن مدّت است، همانگونه که بنی امیّه ـ لعنهم الله تعالی ـ در زمان تسلُّط یافتنشان از روی عناد با امیرالمؤمنین ﷺ این کار را کردند، پس کار حضرت قائم ﷺ کیفر أعمال آنها در این دنیا است، و اگر منظور این بود که خود آن حضرت به تنهایی بنی امیه را لعنت می‌کند، محدود به مدّت معیّن نبود، و به زمان ظهور آن حضرت ﷺ اختصاص نمی‌یافت، زیرا که آن بزرگوار در همهٔ عمرش آنان را لعنت می‌کند. حاصل اینکه این حدیث شریف بر فضیلت بسیار در اهتمام ورزیدن و زیاد لعنت کردن بنی امیّه دلالت دارد، و اینکه این کار از جمله اموری است که به وسیلهٔ آنها

---

۱. کامل الزیارات، ۲۹۷، ح ۱۵.

۲. خصال، ۲ / ۵۷۹، باب السبعین، ح ۱

به حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالى فرجه تقرّب می‌یابند، پس شایسته است که مؤمن بر این کار اهتمام و مواظبت داشته باشد، به خصوص در اول هر صبح و شام و در تعقیب نمازها و سایر اوقات و احوال بر آن مداومت کند.

و شاهد بر آنچه یاد کردیم روایتی است که شیخ طوسی به سند خود از حضرت امام باقر ﷺ آورده که فرمود: هرگاه نماز واجبی را به پایان بردی، جز با لعنت کردن بنی امیّه از جای خود حرکت مکن[1].

و از جمله اموری که دلالت دارد بر اینکه لعنت کردن بنی امیّه و سایر دشمنان ائمه ﷺ از اقسام یاری نمودن امام به وسیلهٔ زبان است، در تفسیر امام عسکری ﷺ آمده که: شخصی به امام صادق ﷺ عرضه داشت: ای زادهٔ رسول خدا ﷺ، من عاجزم که با بدنم شما را یاری نمایم، و به غیر از بیزاری جُستن از دشمنانتان و لعنت کردن بر آنان کاری از دستم برنمی‌آید، وضع من چگونه است؟ امام صادق ﷺ به او فرمود: پدرم برایم حدیث گفت از پدرش از جدّش از رسول خدا ﷺ که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل البیت ناتوان باشد، و در خلوتهایش دشمنان ما را لعنت نماید، خداوند صدایش را به همهٔ فرشتگان از زمین تا عرش خواهد رسانید، پس هر چه این شخص دشمنان ما را لعنت نماید او را همراهی نموده و به هر کس لعنت فرستد آنها نیز لعنت فرستند، سپس باز هم بیفزایند، پس عرضه می‌دارند: بار خدایا بر این بنده‌ات درود فرست که آنچه در توان داشت نثار نمود، و چنانچه می‌توانست بیش از این می‌کرد. پس از سوی خدای تعالی ندا می‌رسد: به درستی که من دعایتان را اجابت نمودم و ندایتان را شنیدم، و به روح او در میان ارواح درود فرستادم، و او را نزد خود از برگزیدگان نیکوکار قرار دادم.

همهٔ اینها اضافه بر آن است که موالات و پیروی از امامان ﷺ جز با بیزاری جستن و لعنت کردن دشمنانشان حاصل نمی‌گردد، و بدون تردید بنی امیّه از دشمنان ایشان هستند، و نسبت به امامان ﷺ و دوستانشان چه ظلمها و کشتارها کردند، و چه آزارها در حق ایشان روا داشتند، پس تا زمین و آسمان برپاست لعنت خداوند بر آنان باد.

توجه: مقتضای آنچه دانستی ـ از مطالبی که آوردیم و مطالبی که یاد ننمودیم ـ مانند

---

۱. تهذیب، ۲/ ۱۰۹، ح ۱۷۹.

فرمودهٔ امام ؑ: وَ لَعَنَ اللهُ بَنِی أُمَیَّةَ قَاطِبةً؛ خداوند همهٔ بنی امیه را لعنت کند. آن است که لعنت بر همهٔ بنی امیه عمومیّت دارد، با اینکه علمای ما در میان دوستان و خواصّ امامان ؑ عدّه‌ای را یاد کرده‌اند که نسبشان به بنی امیّه منتهی می‌شود، و بدون تردید لعنت کردن مؤمنان دوستدار ائمهٔ طاهرین ؑ حرام است، و خدای عز و جل فرموده: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾[۱]؛ و هیچ نَفْسی بار دیگری را بر دوش نگیرد. و خدای تبارك و تعالیٰ فرموده است: ﴿كُلُّ امْرِیءٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾[۲]؛ هر کس در گرو عملی است که بر خود اندوخته است. در توجیه این اشکال و جمع بین دو دلیل وجوهی ذکر کرده‌اند که خالی از مناقشه نیست، و به نظر من أظهر آن است که گفته شود: منظور از بنی امیّه هر آن کسی است که شیوهٔ آنها را در پیش گرفته و در دشمنی با امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین و دوستان ایشان از آنها پیروی کرده باشد، خواه از این تیره باشد و یا از تیره‌ها و طوایف دیگر. چون هر کس شیوهٔ آنها را پیش گیرد از آنها به شمار می‌آید، و گِلش از گِل آنها سرشته شده است، هر چند که در نَسَب ظاهری از آنها محسوب نگردد. و هر آنکه ولای امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین ؑ را دارا باشد از ایشان است، از هر تیره و طایفه‌ای که باشد. و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرمودهٔ خدای عز و جل است که: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿﴾ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾[۳]؛ و نوح به درگاه پروردگار خویش عرضه داشت پروردگارا فرزند من از اهل بیت من است و وعدهٔ عذاب تو هم حتمی است که قادرترین حکم‌فرمایانی، [خداوند به نوح خطاب] فرمود: ای نوح او هرگز با تو أهلیّت ندارد. و حدیث نبوی است که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «سلمان از ما اهل البیت است». و فرمودهٔ امامان ؑ: «شیعیان ما از ما هستند و به ما برمی‌گردند».

و در تفسیر برهان و غیر آن از عمر بن یزید ثقفی آمده که گفت: حضرت امام صادق ؑ به من فرمود: ای پسر یزید تو به خدا سوگند از ما اهل البیت هستی، عرضه

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴.
۲. سوره طور، آیه ۲۱.
۳. سوره هود، آیه ۴۵.

داشتم: فدایت شوم از آل محمد ﷺ؟ فرمود: آری به خدا سوگند، عرض کردم: از خودشان فدایت گردم؟ فرمود: آری به خدا از خودشان، ای عمر آیا در کتاب خدای عز و جل نخوانده‌ای: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1]؛ همانا نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امّتش که اهل ایمانند، و خداوند دوستدار مؤمنین است. و آیا فرمودهٔ خداوند ـ عزَّ اسمه ـ را نخوانده‌ای: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[2]؛ پس هر کس [در راه توحید و خداپرستی] پیرو من باشد او از من است و هر که مخالفت من کند [و راه شرک و عصیان پوید اختیارش با تو است که] تو خدای بخشنده و مهربانی. و در این معنی روایات بسیاری هست، و آنچه یاد کردیم برای أهل بصیرت کافی است.

هفتاد و نهم: اهتمام در ادای حقوق برادران دینی

هفتاد و نهمین برنامه‌ای که مایهٔ تقرُّب و خشنودی آن جناب است، از اموری که منسوب به اوست؛ اهتمام ورزیدن در أدای حقوق برادران دینی است، که این یاری کردن آن جناب، و چنگ زدن به ریسمان ولایت او، و شادمان نمودن او، و إحسان کردن به حضرتش می‌باشد، و تعدادی از أخبار بر این دلالت دارند.

از جمله؛ آنچه گذشت که ترک این کار سبک شمردن امام ﷺ است.

و از جمله؛ روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه امام ﷺ به منزلهٔ پدر برای مؤمنین است، و آنها به منزلهٔ فرزندان اویند، و بدون تردید احسان و دوستی به فرزندان احسان و دوستی به پدر ایشان است، به ویژه اگر برای فرزند امتیازی از لحاظ علم و معرفت و زُهد و عبادت و نَسَب بوده باشد.

و از جمله؛ در اصول کافی در حدیث مرفوعی از معلّی بن خنیس آمده که گفت: از حضرت امام صادق ﷺ دربارهٔ حقّ مؤمن پرسیدم، آن حضرت ﷺ فرمود: هفتاد حق است

---

۱. تفسیر البرهان، ۱ / ۲۹۰ و سوره آل عمران، آیه ۶۸.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

که جز هفت حق از آنها را به تو خبر نمی‌دهم، چونکه بر تو مهربانم و می‌ترسم آنها را متحمّل نشوی، عرضه داشتم: چرا ان شاء الله، حضرت فرمود: اینکه سیر نشوی در حالی که او گرسنه بماند، و پوشیده نباشی و او برهنه، و اینکه راهنمایش باشی و [زینت او همچون] پیراهنی که می‌پوشد، و زبان او که به آن سخن می‌گوید، و برای او بخواهی آنچه را برای خودت می‌خواهی، و چنانچه کنیزی داری او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتّب سازد، و در حوائج و نیازهای او شب و روز کوشا باشد، اگر چنین کردی ولایت خود را به ولایت ما، و ولایت ما را به ولایت خدای عز و جل پیوسته‌ای[1].

و در همان کتاب به سند خود از مفضّل بن عمر از حضرت امام صادق ﷺ آورده که فرمود: چنین نپندارد کسی از شما که چون مؤمنی را شادمان ساخت فقط او را مسرور نموده، بلکه به خدای سوگند ما را خوشحال کرده، بلکه به خدا سوگند رسول خدا ﷺ را شادمان نموده است[2].

و در همان کتاب به سند خود از حضرت ابوالحسن ﷺ آورده که فرمود: هر کس که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد وی آید، رحمتی است که خدای تبارك و تعالی برایش پیش آورده، پس چنانچه آن را بپذیرد به ولایت ما پیوستش داده، و آن به ولایت خداوند متصّل است، و اگر او را از برآوردن حاجتش محروم کند در صورتی که بتواند حاجتش را روا سازد، خداوند در قبرش ماری[3] از آتش بر او مسلّط خواهد کرد که تا روز قیامت او را بگزد، آمرزیده شده باشد یا معذَّب [گناه دیگری هم داشته باشد یا نه] و چنانچه خواهندهٔ حاجت عذرش را نپذیرفته وضعش بدتر است[4].

و در بحار از امام کاظم ﷺ ضمن حدیثی آمده که فرمود: و هر کس حاجتی از دوستان ما برآورد گویی که آن را برای همهٔ ما برآورده است.

و در کتاب کامل الزیارات از امام رضا ﷺ آمده که فرمود: هر کس نمی‌تواند

---

۱. اصول کافی، ۲ / ۱۷۴.

۲. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

۳. در متن حدیث: شجاع آمده که در لغت: مار، یا مار نر، یا نوعی از مارهای کوچك می‌باشد.

۴. اصول کافی، ۲ / ۱۹۶.

ما را زیارت کند، دوستان صالح ما را زیارت نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود[1].

و از امام کاظم ﷺ مانند همین حدیث روایت آمده با اضافهٔ اینکه: و هر کس نمی‌تواند ما را صِلِه کند، پس دوستان و موالیانِ صالح ما را صِلِه نماید ثواب صِلهٔ ما برایش نوشته می‌شود[2].

می‌گویم: احادیثی که در این باب وارد شده بسیار زیاد است، و مقصود ما اشاره بود، ولی خوش دارم در اینجا روایت شریفی را ذکر کنم که زید نرسی[3] در أصل خود آن را روایت کرده، چون مشتمل بر فواید بسیار و امور مهمی است. وی گوید: به حضرت امام صادق ﷺ عرضه داشتم: می‌ترسم ما مؤمن نباشیم. آن حضرت ﷺ فرمود: چرا چنین باشد؟ عرض کردم: زیرا که ما در میان خود کسانی را نمی‌بینیم که برادر دینیش نزد او از درهم و دینارش ارزشمندتر باشد، و می‌بینیم دینار و درهم نزد ما از برادری که ولایت امیرالمؤمنین ﷺ بین ما و او را جمع کرده عزیزتر است! آن حضرت ﷺ فرمود: نه؛ شما مؤمنید، ولی ایمانتان را به کمال نخواهید رساند تا آنگاه که قائم ما ﷺ بپاخیزد، در آن هنگام است که خداوند عقلهایتان را جمع خواهد ساخت پس مؤمنانِ کاملی خواهید بود، و چنانچه مؤمنان کاملی در زمین نباشند در آن صورت خداوند ما را به سوی خود بالا خواهد برد، و دیگر زمین را نخواهید شناخت [زمین شما را نخواهد شناخت خ ل] و آسمان را نخواهید شناخت [آسمان شما را نخواهد شناخت ـ خ ل]، بلکه به آنکه جانم در دست اوست سوگند که همانا در اطراف زمین مؤمنانی هستند که دنیا در نظر آنها به قدر

---

۱. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.

۲. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵ ح ۲.

۳. زید نرسی بانون مفتوح ـ منسوب به نرس یکی از آبادیهای عراق ـ از اصحاب امام صادق و امام کاظم ﷺ بوده، و در مورد «أصل» او اختلاف شده، گفته می‌شود: جعلی است، ولی نظر درست ـ طبق رأی جمعی از علمای برجسته قبول و اعتماد بر آن است، به جهت گفته نَجاشی ـ چنانکه از او حکایت شده ـ اینکه «کتابی دارد که آن را عده‌ای از او روایت می‌کنند» سپس گفته: «خبر داد ما را علی بن احمد بن علی بن نوح گفت: حدیث کرد ما را محمد بن احمد صفوانی ﷺ وی گفت: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی‌عمیر از زید نرسی کتابش را» و کتاب او طریق دیگری حر این نیز دارد که به محمد بن ابی‌عمیر و بزرگان دیگری منتهی می‌شود. (مؤلف)

نوادهٔ مؤلف گوید: بلکه این حدیث در أصل زید زراد / ۶ آمده، به انجا مراجعه شود. (سبط مؤلف)

بال پشه‌ای ارزش ندارد، و اگر دنیا و آنچه در دل آن نهفته و آنچه بر روی آن هست تمامی به صورت طلای سرخی بر گردن یکی از این افراد قرار گیرد، سپس از گردن او بیفتد احساس نکند که چه چیزی بر گردنش بوده، و چه چیزی از او افتاده، به خاطر بی‌ارزشی آن نزد ایشان. آنانند که زندگانیشان مخفی است، وطنشان از سرزمینی به سرزمین دیگر منتقل می‌گردد، شکمهایشان از روزه گرفتن کوچک، لبهایشان از [کثرت] تسبیح گفتن خشک دیدگانشان از گریستن کم سو، و چهره‌هایشان از کم خوابی و بیداری زرد است، پس آن است نشانهٔ آنها که خداوند برای آنان مَثَل زده در انجیل و در تورات و قرآن و زبور، و صُحُف أُولی، آنان را وصف کرده و فرموده: **﴿سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجودِ ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فی التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فی الإنجیلِ﴾**[1]؛ بر رخسارشان از أثرِ سجده نشانها پدیدار است این وصف حال آنها در کتاب تورات و انجیل است. منظورش از این بیان زردی چهره‌هایشان از بیداری شب است. آنان نیکوکاران نسبت به برادران خویش در حال آسانی و سختی هستند، که در حال سختی و تنگدستی بر خودشان ایثار می‌کنند [و دیگران را مقدَّم می‌دارند] این چنین خداوند آنان را توصیف کرده و فرموده: **﴿وَیُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾**[2]؛ و هر چند به چیزی نیازمند باشند باز دیگران را بر خود مقدَّم می‌دارند و هر کس خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند.

به خدا سوگند اینان پیروز و رستگار شدند. هرگاه مؤمنی ببینند او را گرامی بدارند، و چنانچه منافقی بینند از او دوری گزینند، و چون شب بر آنان رسد زمین خدای را بستر و خاک را بالش برگیرند و رخسارها به خاک نهند، به درگاه پروردگارشان زاری کنند که گردنهایشان را از دوزخ رها سازد. و چون صبح بر آنان فرا رسد با مردم معاشرت نمایند [ولی] در بین مردم انگشت‌نما و معروف نباشند، از راهها[ی عمومی] کناره گرفته‌اند. و آب را خوش و پاکیزه دانسته‌اند، جانهایشان خسته و بدنهایشان در سختی افتاده ولی مردم از آنها در آسایش و راحتند، پس ایشان در نظر مردم بدترین مخلوق و نزد خداوند بهترین

---

۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

۲. سوره حشر، آیه ۹.

خلایق به شمار می‌آیند، هرگاه سخن بگویند تصدیق نشوند و چنانچه خواستگاری کنند آنها را تزویج ننمایند، و چون در مجلسی حضور یابند شناخته نشوند، و اگر غایب مانند کسی از آنان جستجو نکند. دلهایشان از [عذاب و عظمت] خداوند بیمناک و لرزان است، زبانهایشان پُر [از ذکر خداوند] است، [یا: بسته و زندان شده][1] است، و سینه‌های آنان گنجینهٔ سِرّ خداوند است، چنانچه فرد لایقی را یافتند اندکی بر او اِلقا کنند، و اگر اَهل و لایقی نیابند بر زبانهایشان قفلها زنند و کلیدهایش را پنهان دارند، و بر دهانهایشان بندهای سخت و محکمی بسته‌اند که از کوهها محکمتر است، از آنان چیزی گرفته نمی‌شود، گنجوران علم و معدن حلم و حکمت و پیروان پیغمبران و صِدّیقین و شهدا و صالحین، زیرکانی که افراد منافق ایشان را گنگ، کور، و کودن می‌پندارند، و حال آنکه هیچ گنگی و کوری و کودنی در آنها نیست، به راستی که آنان خردمندان فصیح، بردبار، حکیم، تقوی‌پیشه، نیکوکار، و برگزیدهٔ خدایند، خشیت خداوند آنان را ساکت داشته و از خوف خداوند و به خاطر کتمان سِرّ اِلٰهی زبانهایشان بسته شده است.

وه که چقدر شوقِ همنشینی و همصحبتی آنها را دارم، و چقدر از فقدانشان غصّه دارم، و از مجالست با آنها غصّه‌هایم زدوده می‌شود، آنان را جستجو کنید که هرگاه ایشان را یافتید و از نورشان برگرفتید هدایت خواهید شد، و به وسیلهٔ آنان در دنیا و آخرت پیروز خواهید گشت، آنان در بین مردم از گوگرد سرخ کمیاب‌ترند، زیورشان سکوت طولانی با پنهان داشتن سِرّ و نماز و زکات و حج و روزه و مواسات و دستگیری برادران دینی در حال آسانی و سختی است، پس این زیور و لذّت آنهاست، ای خوشا به حالشان و چه بازگشت خوبی دارند. آنان وارثان بهشتِ فردوس هستند در آن جاودان خواهند بود. و آنان در بین اهل بهشت همچون فردوس برین در میان بوستانهای بهشتند. ایشانند که در دوزخ جستجوشان کنند در حالی که اینان در بهشت متنعم و شادمان باشند، و این است گفتهٔ اهل آتش که: ﴿مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ﴾[2]؛ چه شده که ما مردانی را

---

۱. یعنی: به ذکر خداوند مشحون است، و به گمانم لفظ «ذکر الله» از قلم نسخه‌برداران افتاده باشد، زیراکه نسخهٔ کتاب پر غلط بود. و سیاق عبارات نیز گواه این گمان من است. (مؤلف)

نوادهٔ مؤلّف گوید: بلکه این حدیث در أصل زید زرّاد / ۶ آمده، به آنجا مراجعه شود. (سبط مؤلف).

۲. سوره ص، آیه ۶۲.

که از أشرار می‌شمردیم [امروز در دوزخ] نمی‌بینیم. که ایشان به نظر آنها از اشرارند. پس خداوند منازل ایشان را بالا می‌برد تا آنکه آنان را ببینند. و این برای دوزخیان در آتش حسرتی خواهد بود. پس گویند: ای کاش بازگردیم و مانند ایشان شویم که به راستی آنان نیکان بودند و ما بدها و أشرار. و این حسرتی برای اهل دوزخ است.

و در بحار به نقل از أمالی شیخ صدوق به سند خود از جابر جعفی آورده که گفت: ما جمعی بودیم که بر حضرت محمد بن علی امام باقر ﷺ وارد شدیم پس از آنکه مراسم حج و عبادت خود را انجام داده بودیم، پس آن جناب را وداع گفتیم و عرضه داشتیم: ای زادهٔ رسول خدا ما را سفارشی فرمای؟ آن حضرت ﷺ فرمود: باید که قدرتمندان از شما ضعیفان را یاری دهند، و ثروتمندانتان بر فقیران عطوفت نمایند، و هر کس برای برادر دینیش خیرخواه باشد همچنان که برای خودش خیرخواه است، و أسرار ما را کتمان سازید و مردم را بر ما مشورانید، و در أمر ما دقت کنید و آنچه از ما برایتان نقل شده را بنگرید، چنانچه دیدید با آنچه در قرآن آمده موافق است آن را بپذیرید، و اگر آن را موافق نیافتید آن را رد کنید، و چنانچه أمر بر شما مشتبه شد درباره‌اش توقف نمایید، و آن را به ما رد کنید، تا آنچه را برای ما شرح گردیده برایتان شرح دهیم، پس اگر چنان بودید که شما را سفارش نمودیم و از آن بیرون نروید و کسی از شما پیش از خروج قائم ما ﷺ بمیرد شهید خواهد بود، و هر کس قائم ما را دریابد پس در رکاب آن حضرت کشته شود پاداش دو شهید را خواهد داشت، و هر کس در پیش روی حضرتش دشمن ما را بکشد پاداش بیست شهید را خواهد داشت[1].

هشتادم: مهیّا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب

تا آن حضرت را یاری کند و به حضورش شرفیاب گردد، پس در اینجا دو مطلب بحث می‌شود: مطلب اوّل: ذکر فضیلت مهیّا کردن سلاح. مطلب دوّم: بیان آنچه بر مرابطه و مهیا کردن اسب [آماده باش بودن] دلالت دارد. معنی و اقسام مرابطه نیز در این مطلب یاد می‌شود.

---

۱ امالی، ۱۴۵.

مطلب اوّل: روایتی که نعمانی به سند خود از امام صادق ﷺ آورده بر آن دلالت دارد، که آن حضرت فرمودند: **لِيُعِدَّنَّ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ ﷺ وَلَوْ سَهْماً فَإِنَّ اللهَ تَعالى إِذَا عَلِمَ ذٰلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ رَجَوْتُ لِأَن يُنْسِئَ فى عُمُرِهِ**؛ هر یک از شما برای خروج حضرت قائم ﷺ [سلاحی] مهیّا کند هر چند که یک تیر باشد، که خدای تعالی هرگاه بداند که شخص چنین نیتی دارد امیدوارم عمرش را طولانی کند[1].

می‌گویم: آنچه دربارهٔ فرمودهٔ امام ﷺ: **لِأَنْ يُنْسِئَ فى عُمُرِهِ** در نظرم می‌آید این است که خدای تعالی به سبب این عمل عمرش را طولانی می‌نماید، خواه اینکه عمرش آنقدر طولانی بشود که زمان ظهور حضرت قائم ﷺ را دریابد یا نه، و «إنساء» در لغت به معنی تأخیر است.

و شیخ کلینی ﷺ در روضهٔ کافی به سند خود از ابوعبدالله جعفی روایت آورده که گفت: حضرت ابوجعفر محمد بن علی امام باقر ﷺ به من فرمودند: منتهای زمان مرابطه نزد شما چند روز است؟ عرضه داشتم: چهل روز. فرمودند: ولی مرابطهٔ ما مرابطه‌ای است که همیشه هست، و هر کس در راه ما اسبی را مهیّا نماید، به مقدار دو وزن آن تا مادامی که آن را نگهداشته برایش [ثواب] خواهد بود، و هر کس سلاحی را برای [یاری] ما مهیّا سازد، تا وقتی که نزد او هست به مقدار وزن آن برایش [ثواب] خواهد بود، از یک بار و دو بار و سه بار و چهار بار بی‌تابی نکنید [یعنی اگر مکرّر دیدید که امامان بر حق شما مظلوم و مقهور شدند ناامید نشوید] به درستی که مَثَلِ ما و شماها مانند پیغمبری است که در بنی اسرائیل بود و خداوند ـ عزَّ و جل ـ به او وحی فرمود که قوم خود را به جهاد فراخوان، که من تو را یاری خواهم کرد، پس آنها را از هر جا که بودند جمع کرد و با هم روی به سوی دشمن نهادند، هنوز شمشیر و نیزه‌ای به کار نبرده بودند که دشمنان بر آنها غلبه کردند و ایشان روی به هزیمت نهادند، بار دیگر خداوند متعال به او وحی فرستاد که قوم خویش را به جهاد دعوت کن به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، پس آن پیغمبر ایشان را جمع کرد و همگی را به سوی دشمن بسیج نمود، ولی هنوز شمشیر و نیزه‌ای به کار نبرده بودند که شکست خوردند و گریختند. سپس [برای سومین بار]

---

۱. غیبت نعمانی، ۱۷۳.

خداوند به آن پیغمبر وحی فرمود که قومت را به جهاد دعوت کن، به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، چون قوم خویش را به جهاد فرا خواند عرضه داشتند: تو وعدهٔ نصرت به ما دادی و ما مغلوب شدیم. پس خدای عز و جل به او وحی فرمود: که اگر جهاد نکنید مستوجِب آتش عذاب خواهید شد، عرض کرد: پروردگارا جهاد با کفّار نزد من از آتش عذاب بهتر است. پس آن پیغمبر قوم خود را به جهاد دعوت نمود، سیصد و سیزده تن از آنان به عدد اَهل بدر او را اجابت کردند، پس با آنها به سوی دشمن روی نهاد، و هنوز شمشیر و نیزه‌ای به کار نبرده بودند که خدای عز و جل فتح و پیروزی را نصیب آنان ساخت[1].

مجلسی ﷺ در شرح فرمودهٔ امام ﷺ: «مرابطهٔ ما مرابطه‌ای است که همیشه هست» گوید: «یعنی بر شیعیان واجب است که خود را بر اطاعت امام بر حق، و انتظار فَرَجِ او ببندند، و برای یاری نمودنش مهیّا باشند». و در شرح فرمایش آن حضرت ﷺ: «به مقدار دو وزن آن...» گوید: «یعنی ثواب صدقه دادنِ دو برابر وزن آن طلا و نقره هر روز برایش خواهد بود، و احتمال دارد که از باب تشبیه معقول به محسوس باشد، یعنی: برای او دو چندان وزن آن اسب ثواب خواهد بود».

مطلب دوّم: در بیان معنی مرابطه و فضیلت آن است، خدای عز و جل فرماید: ﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[2]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبور باشید و یکدیگر را به صبر و پایداری سفارش نمایید و مرابطه کنید و خدا ترس باشید که پیروز و رستگار شوید.

بدان که مرابطه از «رَبْط» به معنی بستن گرفته شده، و منظور از آن در کتاب و سنّت چند معنی است: معنی اوّل: آنچه فقها در کتاب جهاد از مباحث فقه یاد کرده‌اند، اینکه: شخص مؤمن در یکی از مراکز نفوذ دشمن اسب [و مرکب] خود را نگاه دارد، برای حفظ بلاد اسلام از یورش و هجوم کفّار، که هرگاه بر مسلمین هجوم کنند آنها را دفع نماید. و حدّاقل این مرابطه سه روز و حدّاکثر چهل روز است، و چون از چهل روز بیشتر شود

---

۱. روضة الکافی، ۳۸۱، ح ۵۷۶.
۲. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

ثواب مجاهدین را خواهد داشت، و در استحباب این گونه از مرابطه بین زمان حضور امام ﷺ و زمان غیبت او فرقی نیست، و این مرابطه فضیلت بسیار دارد، چنانکه در حدیث نبوی که در کتاب جواهر الکلام[1] به نقل از منتهی حکایت شده از پیغمبر اکرم ﷺ است که فرمود: «یک شب مرابطه کردن [و اسب مهیّا داشتن] در راه خدا از اینکه شخص یک ماه روزها روزه باشد و شبها به عبادت قیام نماید ثوابش بیشتر است، پس هرگاه بمیرد عملی که انجام می‌داده بر او جریان خواهد یافت. و روزیش بر او جاری خواهد شد، و از فرشته‌ای که در قبر مردگان را بازجویی کند، ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی دیگری است که: «هر میّتی نامهٔ عملش پیچیده و پرونده‌اش مهر [و بسته] می‌شود مگر مرابطه کننده در راه خدا که عملش تا روز قیامت زیاد می‌گردد، و از فرشتهٔ بازجوی قبر [از فتنهٔ دوران فترت خ ل] ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی سوّمی آمده است: «دو چشم است که آتش به آنها نرسد، چشمی که از خوف خدا گریسته و چشمی که شب را برای حراست و پاسداری در راه خداوند بیدار مانده باشد».

توضیح: اینکه پیغمبر اکرم ﷺ فرموده: «روزیش بر او جاری خواهد شد» شاید منظور عالم برزخ باشد، به قرینهٔ بعضی از اخبار و تفسیر بعضی از آیات، چنانکه بر اهل عنایت و خرد پوشیده نیست.

دو نکته: شایسته است در اینجا دو نکته را تذکر دهیم:

۱ ـ اینکه این گونه مرابطه نیابت بردار است. به جهت آنچه پیشتر در استحباب نیابت از زندگان و مردگان در سایر أعمال نیک و کارهای مستحب بیان داشتیم، و به دلایل دیگری که در فقه یاد شده است.

۲ ـ اینکه استحباب این مرابطه در صورتی است که ضرورت نداشته باشد، وگرنه در صورت ضرورت داشتن واجب کفائی خواهد بود، و تفصیل سخن موجب خروج از مقصود می‌شود.

معنی دوّم: اینکه مؤمن با امام زمانش مرابطه کند. به اینکه خودش را به رشتهٔ ولایت

---

۱. جواهر الکلام، ۲۱/ ۴۰.

او ببندد و مربوط سازد، و به پیروی و یاری حضرتش ملتزم گردد. و این گونه از مرابطه بر همهٔ افراد واجب عینی است، و نیابت در آن نیست، و این یکی از ارکان ایمان است، و خداوند متعال هیچ عملی را بدون آن نمی‌پذیرد.

و بر این مطلب دلالت دارد ـ اضافه بر آنچه در مبحث وجوب انتظار و مباحث دیگر گذشت ـ آنچه علی بن إبراهیم قمی به سند صحیحی در تفسیر آیهٔ یاد شده از امام صادق ﷺ آورده که فرمود: (صبر کنید) بر مصایب (و یکدیگر را به صبر وادارید) بر واجبات، (و مرابطه کنید) بر امامان ﷺ[1].

و در تفسیر برهان و غیر آن از امام باقر ﷺ آمده که دربارهٔ فرمودهٔ خدای عز و جل: ﴿یَأیُّها الَّذینَ آمَنُوا اَصْبِروا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾. فرموده: بر انجام فرایض و واجبات صبر کنید و با دشمنانتان پایداری کنید، و با امام منتظرتان مرابطه نمایید[2].

و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق ﷺ آمده که فرمود: بر فرایض و واجبات صبر کنید و یکدیگر را بر مصایب به صبر وادارید و بر امامان مرابطه نمایید[3].

و از امام کاظم ﷺ است که فرمود: بر مصایب صبر کنید و یکدیگر را به تقیّه کردن وادارید و بر کسی که به او اقتدا دارید مرابطه نمائید، و خدا ترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید[4].

و از یعقوب سرّاج از حضرت امام صادق ﷺ در معنی آیهٔ شریفه چنین آمده: بر أذیّت در راه صبر کنید. راوی گوید: عرضه داشتم: (فَصَابِرُوا)؟ فرمود: [یکدیگر را] بر دشمنتان با ولیّتان به صبر وادارید. عرض کردم: (وَرَابِطُوا)؟ فرمود: برپای ماندن با إمامتان، و تقوی و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید. عرضه داشتم: این تنزیل است؟ فرمود: آری[5]. و در حدیث دیگری آمده که فرمود: با امامتان در آنچه به شما أمر فرموده و بر شما فرض کرده مرابطه نمایید.

---

۱. تفسیر برهان، ۱ / ۱۲۹.

۲. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۴ و سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۲.

۴. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۳.

۵. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۲.

می‌گویم: وجوب مرابطه به این معنی از ضروریات مذهب است، بنابراین از آوردن دلیل بر این مطلب بی‌نیاز هستیم، اضافه بر اینکه دلالت آیات و اخبار بر آن همچون خورشید نیمروز روشن است، پس بر آنان که چشم و گوششان باز است پوشیده نیست.

معنی سوّم: اینکه اسب و مانند آن را به انتظار ظهور صاحب الزمان ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ نگاهدارد، تا بر آن سوار شده و با دشمنان آن حضرت مقاتله نماید، و این گونه از مرابطه از مستحبات مؤکّد است، و دلیل بر فضیلت آن ـ اضافه بر آنچه از روضهٔ کافی حکایت کردیم ـ روایتی است که در فروع کافی در کتاب الدّواجن به سند خود از ابن طیفور متطبّب آورده که گفت: حضرت ابوالحسن ﷺ به من فرمود: بر چه مرکبی سوار می‌شوی؟ عرضه داشتم: بر اُلاغ. آن حضرت ﷺ فرمود: آن را چند خریده‌ای؟ عرض کردم: سیزده دینار. فرمود: این همان اسراف است اینکه الاغی را به سیزده دینار خریداری کنی و اسب تاتاری را واگذاری. عرضه داشتم: ای سرور من به درستی که هزینهٔ اسب تاتاری از هزینهٔ الاغ بیشتر است. فرمود: البته کسی که هزینهٔ الاغ را می‌دهد هم او هزینهٔ اسب را هم می‌دهد، آیا ندانسته‌ای که هر کس اسبی را به انتظار أمر ما نگاهدارد، و به سبب آن دشمنمان را خشمگین سازد، و او به ما منسوب باشد خداوند روزیش را فراخ گرداند، و شرح صدر به او عطا کند، و به آرزویش برساند، و یار او بر حوائجش باشد[1].

و در برهان و غیر آن به نقل از تفسیر عیّاشی به سند خود از امام صادق ﷺ در معنی آیهٔ مرابطه آمده: صبر کنید، می‌فرماید: از گناهان، و یکدیگر را به صبر وادارید بر انجام فرایض و واجبات، و خداترسی را پیشه کنید، خداوند فرماید: أمر به معروف و نهی از منکر نمایید. سپس فرمود: و کدام منکر از این زشت‌تر که این امّت بر ما ظلم کردند و ما را کشتند؟ و مرابطه کنید: [خداوند] فرماید: در راه خدا [مرابطه کنید]، و ماییم راه بین خدا و خلق او، و ماییم رشتهٔ ارتباط، توجه کنید هر کس در دفاع از ما جهاد کند به راستی که از پیغمبر ﷺ و آنچه از سوی خداوند آورده جهاد کرده است...[2].

و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر امام باقر ﷺ دربارهٔ این آیه آمده که فرمود:

---

۱. فروع کافی، ۶ / ۵۳۵، ح ۱، باب دواجن.
۲. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۰.

دربارهٔ ما نازل گشت، و رباطی که به آن مأمور شده‌ایم هنوز نشده، و از نسل ما آن مرابط خواهد بود[1].

توضیح: منظور از مرابط - چنانکه از تأمل در فرمایشات ایشان ﷺ برایم ظاهر شده - همان امام منتظر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می‌باشد. و جهت این نامگذاری برای آن حضرت روشن است.

توجه: مقصود اصلی در اینجا یاد کردن گونهٔ دوم و سوّم از مرابطه بود، و گونهٔ اوّل آن را هم به منظور فایدهٔ بیشتر و نتیجهٔ زیادتر یاد نمودیم، و در این هنگام - یعنی ماه جُمادی الثانیه از سال هزار و سیصد و چهل و هشتم از هجرت مبارک نبوی - تصمیم گرفته‌ام به منظور زیارت مشاهد ائمهٔ أطیاب ﷺ به عراق سفر کنم، و از خدای تعالی خواستارم که مرا در راه مقصودم به طور کامل توفیق دهد، و پس از بازگشت از سفر مرا برای تمام کردن کتاب موفّق گرداند، بمنّهِ و کَرَمِهِ انَّهُ عزیزٌ وَهَّابٌ.

تا به اینجا به دست مصنف ضعیف جانی محمد تقی موسوی اصفهانی که خدای تعالی او را ببخشاید و در پناه مولایش حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه قرارش دهد - با حمد و استغفار پایان یافت.

بندهٔ خدا محمد الموسوی الاصفهانی چنین گوید: پدرم - مصنّف این کتاب - ﷺ در اواخر ماه شعبان همان سال از این سفر بازگشت، و در شب بیست و پنجم ماه رمضان در حالی که مسموم شده بود وفات یافت. و از خدای تعالی خواستارم که مرا توفیق دهد تا مؤلّفات و آثار پدرم را منتشر سازم، همچنان که به نشر این کتاب موفّقم داشت، و الحمدلله کَمَا هُوَ أَهْلُهُ.

بندهٔ قاصر خداوند سید محمد باقر بن سید مرتضی موحّد ابطحی - عفی عنهما - چنین گوید: مؤلف با رحلت اسفبار خود که بین او و آنچه بر خود حتم کرده بود که خاتمه‌ای برای کتاب قرار دهد مانع گشت، و جان خود را به راه دوست سپرد و پس از بازگشت از مشاهد مشرّفه و اعتاب مقدّسه دعوت پروردگارش را لبیک گفت. پس خدای کریم را سزد که بندهٔ باوفای خویش را به رحمت واسعهٔ خود برد. و چهره‌های بندگانش را شاداب

---

۱. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۳.

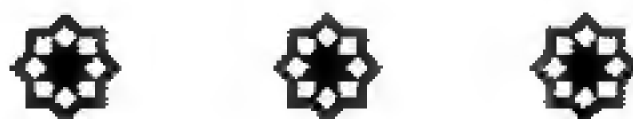
فرماید، در زندگانی رضایت‌بخش در منازل بالای بهشت، به خاطر وفای به فرموده‌اش: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شاكِلَتِهِ﴾[1]؛ تو به خلق بگو که هر کس بر حسب ذات و طبیعت (نیت‌های) خود عملی انجام دهد... . و جا دارد مؤلف که بر پروردگارش وفود یافته عرض کند: ﴿يا أَيُّهَا العَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الكَيْلَ﴾[2]؛ عزیزا؛ بر ما و اهل ما سختی رسیده و با متاعی اندک به درگهت پناه آورده‌ایم، پس مکیال (پیمانهٔ) ما را پر کن. و تو آخرین اُمید من در [انجام] این مکیال هستی.

و آن بزرگوار ﷺ در جهت تألیف این کتاب به خوانندگان گرامی با زبان حال چنین می‌گوید:

ـ این کتاب من برای شما و وسیلهٔ ارتباط شماست، پس کتابم را برخوانید که همچون بهشت جاودان جامع مطالب است که هشت باب [بخش] دارد، و خاتمه و بر جای مانده‌ای در آن نمی‌بینید، دائرة المعارف بزرگی در شناخت حضرت حجّت ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ یا مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم من ولد فاطمه ﷺ.

و بعد چنین گویم: چون طالبین کتاب بسیار و نسخه‌هایش کمیاب شده بود در این موقعیّت دشوار ضرورت داشت که با تحقیق و مشخص کردن مصادر و مآخذ کتاب به طور بهتری تجدید چاپ شود تا فایده‌اش بیشتر گردد.

پس ـ به یاری خداوند ـ تصمیم گرفتم در طلیعهٔ کارها و برنامه‌های علمی وسیع‌مان این اثر گرانقدر را [برای بار دوّم] منتشر سازم، تا به درگاه خداوند وسیله‌ای برگیرم، و مردم با شناخت حقوق امام غائب از نظرشان برای فَرَجش دعا کنند.



---

۱. سورهٔ إسراء، آیه ۸۴.
۲. سوره یوسف، آیه ۸۸.